تاریخ و تصویر

نویسنده

محمود طلوعی

Scanned by CamScanner

تاریخ و تصویر

نویسنده: محمود طلوعی

نشر علم

تاریخ و تصویر

نوشته: محمود طلوعی

تیراژ: ۳۳۰۰ نسخه

چاپ سوم (اوّل ـ علم): تابستان ۱۳۷۴

چاپ: بهمن

ناشر: نشر علم

مرکز پخش تهران و شهرستانها انتشارات علمی، خیابان انقلاب، مقابل در بزرگ دانشگاه تهران، شماره ۱۳۵۸ تلفن ۶۴۶۰۶۶۷ ـ ۶۴۶۵۹۷۰

Scanned by CamScanner

فهرست مطالب

مقدمه (صفحهٔ ۷)

فصل اوّل ــ در میان دو انقلاب

مبداء تاریخ معاصر ــ مقدمات انقلاب کبیر فرانسه ــ آغاز انقلاب ــ دستگیری و عزل لوئی شانزدهم ــ حکومت ترور ــ از حکومت «هیئت مدیره» تا امپراطوری ناپلئون ــ دوران ناپلئون ــ کنگرهٔ وین و اروپای بعد از ناپلئون ــ پیدایش کمونیسم ــ انقلابات سال ۱۸۴۸ ــ جهان در نیمهٔ اوّل قرن نوزدهم ــ هنر و ادب در نیمهٔ اول قرن نوزدهم.

(صفحات ۹ تا ۴۲)

فصل دوّم ــ جهان در نیمهٔ دوم قرن نوزدهم

امپراطوری ناپلئون سوم ــ گاریبالدی و جنگ‌های استقلال ایتالیا ــ لینکلن و جنگ‌های داخلی آمریکا ــ بیسمارک و وحدت آلمان ــ عصر ویکتوریا، اوج قدرت امپراطوری انگلیس ــ روسیه از نیکولای اول تا نیکولای دوم ــ زوال امپراطوری اتریش و فاجعهٔ مایرلینگ ــ مروری بر وقایع دیگر جهان در نیمهٔ دوم قرن نوزدهم ــ اختراعات و اکتشافات ــ هنر و ادبیات جهان در نیمهٔ دوم قرن نوزدهم.

(صفحات ۴۳ تا ۷۶)

Scanned by CamScanner

فصل سوم ــ جهان در آغاز قرن بیستم

اروپا در آغاز قرن بیستم ــ قدرت های استعماری اروپا و رقیب جدید آنها ــ پایان عصر ویکتوریا و آغاز بحران های داخلی در انگلستان ــ انقلاب ۱۹۰۵ روسیه و پیامدهای آن ــ تحولات و انقلابات آسیا در آغاز قرن بیستم ــ اروپا در آستانهٔ جنگ اوّل جهانی ــ آغاز عصر پرواز انسان ــ هنر و ادبیات در آغاز قرن بیستم.

(صفحات ۷۷ تا ۱۰۸)

فصل چهارم ــ جنگ اول جهانی و پیامدهای آن

مقدمات جنگ ــ آغاز جنگ عمومی در اروپا ــ تحولات جنگ و تلفات چند میلیونی ــ سال دگرگونی های بزرگ ــ انقلاب اول روسیه و سقوط رژیم تزاری ــ انقلاب دوم روسیه و استقرار رژیم بلشویکی ــ پایان جنگ اول جهانی ــ یک بیلان وحشتناک و شرایطی که بر شکست خوردگان تحمیل شد.

(صفحات ۱۰۹ تا ۱۴۲)

فصل پنجم ــ عصر دیکتاتورها

آلمان بعد از جنگ اول جهانی ــ فاشیسم چگونه متولد شد؟ ــ استالین چگونه به قدرت رسید؟ ــ دیکتاتورهای دیگر اروپا در میان دو جنگ ــ دیکتاتورهای مشرق زمین... ــ هیتلر چگونه به قدرت رسید؟ ــ بحران در کشورهای فاتح جنگ اول جهانی ــ مقدمات جنگ دوم جهانی ــ علم و هنر و ادبیات در فاصلهٔ دو جنگ.

(صفحات ۱۴۳ تا ۲۰۸)

Scanned by CamScanner

فصل ششم ــ جنگ دوم جهانی وپیامدهای آن

حملهٔ آلمان به لهستان وآغاز جنگ دوم جهانی ــ جنگ در جبههٔ غرب ــ شکست فرانسه وفتح پاریس ــ حمله به روسیه ــ آمریکا وارد جنگ می‌شود ــ آخرین پیروزی‌های هیتلر و «آغاز پایان» ــ گشایش جبههٔ دوم ــ کنفرانس یالتا وپیامدهای آن ــ آخرین روزهای هیتلر ــ از کنفرانس پتسدام تا شکست ژاپن ــ بیلان جنگ دوم جهانی.

(صفحات ۲۱۷ تا ۲۷۸)

فصل هفتم ــ دنیای بعد از جنگ

چهرهٔ جدید جهان ــ سازمان ملل متحد و اولین برخورد متفقین زمان جنگ ــ محاکمات بزرگ، از پاریس و نورنبرگ تا توکیو ــ از جنگ داخلی یونان تا بحران برلن ــ سازمان پیمان آتلانتیک و تجدید حیات آلمان ــ واکنش استالین در برابر غرب و نخستین انفجار اتمی در شوروی ــ استقلال هند ــ مائو و چین سرخ ــ علم و هنر و ادبیات در نیمهٔ قرن بیستم.

(صفحات ۲۷۹ تا ۳۱۶)

فصل هشتم ــ عصر دگرگونی ها

ملی شدن نفت ایران وپیامدهای آن ــ جنگ کره ــ مرگ استالین و کشمکش بر سر جانشینی او ــ انقلاب مصر و ملی شدن کانال سوئز ــ کودتای ضد سلطنتی عراق وپیامدهای آن ــ آمریکا و اروپا در دههٔ ۱۹۵۰ ــ انقلاب کوبا ــ وقایع مهم دیگر و رویدادهای هنری دهه ۱۹۵۰

(صفحات ۳۱۷ تا ۳۳٤)

فصل نهم ــ جهان بر لبهٔ پرتگاه جنگ

بحران کوبا و خطر جنگ سوم جهانی ــ قتل کندی و گرفتاری آمریکا در ویتنام ــ تحولات شوروی و تجاوز به چک اسلواکی ــ انقلاب فرهنگی یا ضد فرهنگی چین ــ جنگ شش روزه ــ دههٔ استقلال ــ آغاز عصر تسخیر فضا ــ وقایع مهم دیگر و رویدادهای هنری دههٔ ۱۹۶۰

(صفحات ۳۳۵ تا ۳۵٦)

Scanned by CamScanner

فصل دهم ــ طوفان در خاورمیانه

مرگ ناصر و پیامدهای آن ــ بحران نفتی ــ از شکست ویتنام تا رسوائی واترگیت ــ جنگ هند و پاکستان و تجزیهٔ پاکستان ــ بحران لبنان و تروریسم بین المللی ــ انقلاب اسلامی ایران و پیامدهای آن ــ تهاجم نظامی شوروی به افغانستان ــ وقایع مهم دیگر و رویدادهای هنری.

(صفحات ۳۵۷ تا ۳۷۲)

فصل یازدهم ــ دههٔ شگفتی ها

ماجرای طبس، مرگ شاه و آزادی گروگان های آمریکائی ــ جنگ ایران و عراق ــ قتل سادات و حوادث لبنان ــ زن آهنین ــ چهره های دههٔ ۱۹۸۰ ــ گورباچف و «پروستریکا» ــ بحران در شوروی و سقوط رژیم های کمونیست اروپای شرقی ــ نگاهی به رویدادهای سال ۱۹۹۰

(صفحات ۳۷۳ تا ۳۹۸)

فصل دوازدهم ــ تاریخ و انسانیت

هدف ها و نتایج انقلاب فرانسه ــ نخستین اعلامیهٔ حقوق بشر که نویسندگانش آنرا زیرپا گذاشتند ــ بردگی و تبعیض نژادی، ننگ بشریت ــ داستان استعمار و فجایع استعمارگران ــ انقلاب صنعتی و نهضت های کارگری ــ جنگ های تاریخ معاصر و گوشه ای از فجایع آن ــ جنگ های استعماری و تراژدی فلسطین ــ سازمان ملل متحد و قانون جنگل.

(صفحات ۳۹۹ تا ۴۴۰)

ضمیمه:

روزشمار تاریخ معاصر

(صفحات ۴۴۱ تا ۴۷۵)

Scanned by CamScanner

مقدمه

«تاریخ و تصویر» ثمرهٔ تلاشی است به منظور بالا بردن سطح آگاهی عمومی از سیر تاریخ معاصر جهان، همراه با تصاویری که از منابع گوناگون گرفته شده و بسیاری از آنها برای نخستین بار در ایران چاپ و منتشر می شود.

مبدأ تاریخ معاصر انقلاب کبیر فرانسه است که دویستمین سالگرد آن را پشت سر گذاشته ایم. این کتاب وقایع تاریخ معاصر را طی بیش از دو قرن، از انقلاب کبیر فرانسه تا سال ۱۹۹۰ دربرمی‌گیرد و با آغاز جنگ خلیج فارس در آغاز سال ۱۹۹۱ (اواخر دی ۱۳۶۹) مطالبی نیز دربارهٔ این جنگ بر آن افزوده ایم. ناشر امیدوار است که در هر تجدید چاپ، وقایعی را که تا زمان چاپ کتاب رخ می‌دهد بر آن بیفزاید.

برای تهیهٔ مطالب این کتاب از معتبرترین منابع، به‌ویژه دائرةالمعارف بریتانیکا، دائرةالمعارف آمریکانا و تاریخ عمومی لاروس استفاده شده و علاوه بر آن کتاب هائی که در زمینهٔ مقاطع مهم تاریخ معاصر و بیوگرافی شخصیت های تاریخ ساز این دوران نوشته شده مورد استفاده قرار گرفته است. فهرست کامل منابع کتاب در پایان از نظر خوانندگان خواهد گذشت.

با اینکه حجم کتاب برای شرح وقایع بیش از دویست سال تاریخ کافی به‌نظر نمی رسد، سعی شده است هیچیک از وقایع مهم این دوران ناگفته نماند و دربارهٔ بعضی از وقایع مهم این دوره، با مراجعه به منابع مختلف، مطالبی تهیه شده است که پاره‌ای از آنها برای خوانندهٔ ایرانی کاملاً تازگی دارد. ضمن شرح وقایع تاریخی، شرح حال بسیاری از شخصیت های نامدار تاریخ معاصر را نیز در این کتاب خواهید خواند، و بالاخره در پایان هر فصل به رویدادهای مهم ادبی و هنری و اختراعات و اکتشافات مهم هریک از این مقاطع نیز اشاره شده است.

برای سهولت مراجعه، کتاب را به دوازده بخش تقسیم کرده ایم که قسمت اول آن وقایع شصت سالهٔ بین انقلاب کبیر فرانسه و انقلاب سال ۱۸۴۸ اروپا را دربرمی‌گیرد و بخش های دیگر به ترتیب

Scanned by CamScanner

عبارتست از جهان در نیمهٔ دوم قرن نوزدهم، جهان در آغاز قرن بیستم، جنگ جهانی اوّل و پیامدهای آن، عصر دیکتاتورها (که وقایع بین جنگ اول و دوم جهانی را دربرمی‌گیرد)، جنگ دوم جهانی و بالاخره دنیای بعد از جنگ، که پیامدهای جنگ دوم جهانی و مراحل نخستین جنگ سرد را تا سال ۱۹۵۰ میلادی شامل می‌گردد.

از فصل هشتم تا فصل یازدهم وقایع چهار دههٔ پرحادثهٔ نیمهٔ دوم قرن بیستم، و همچنین رویدادهای سال ۱۹۹۰ و اوائل سال ۱۹۹۱ از نظر گرامی خوانندگان خواهد گذشت. فصل دوازدهم یا فصل پایانی کتاب نیز به جمع‌بندی فصول پیشین و بررسی سیر کلی تاریخ جهان از انقلاب کبیر فرانسه تا آغاز آخرین دههٔ قرن بیستم اختصاص دارد. در این بررسی بیشتر به سیر تفکر و ایده‌ئولوژی، طی دو قرن اخیر توجه شده و مطالب و عکس‌های تازه‌ای که برخی از آنها واقعاً تکان‌دهنده و استثنائی است در این بخش چاپ شده است.

در فصول مختلف کتاب به هنرمندان هر دورهٔ تاریخی، ازجمله نقاشان معروف هر دوره و سبک کار آنها اشاره شده، و چند تابلوی معروف از نقاشان معاصر را نیز در رنگ‌های اصلی آن در هشت صفحه چاپ کرده‌ایم. البته امکان عرضهٔ تابلوهائی از همهٔ نقاشان معروف معاصر، به علت مشکل تهیهٔ کاغذ مناسب و تأمین هزینهٔ کار رنگی که قیمت کتاب را بالا می‌برد در اختیار ما نبوده و فقط به عرضهٔ نمونه‌هائی از کار هشت نقاش نامدار معاصر اکتفا شده است.

در پایان کتاب، روزشمار تاریخ معاصر از آغاز انقلاب فرانسه تا سال ۱۹۹۰ از نظر خوانندگان خواهد گذشت. در این بخش سعی کرده‌ایم مهمترین وقایع مربوط به ایران در این دوران، از منابع معتبر گردآوری شود. البته تاریخ این وقایع نیز به تبع سایر قسمت‌ها تاریخ میلادی است.

تصاویر مربوط به بخش اول، بیشتر از تابلوهای نقاشی که از شخصیت‌ها و وقایع این دوران در دست است گرفته شده، ولی با اختراع فن عکاسی در اواسط قرن نوزدهم، تصاویر مربوط به وقایع نیمهٔ دوم قرن نوزدهم و بعد از آن عکس‌های واقعی است و دربارهٔ وقایع این دوران به‌ندرت از تابلوهای نقاشی استفاده شده است. برای تهیهٔ تصاویر کتاب، از منابع مختلف انگلیسی و فرانسه و آلمانی و روسی استفاده شده که به‌خصوص باید به دورهٔ مجلهٔ معتبر فرانسوی «ایستوریا» و مجموعهٔ بهترین عکس‌های «لایف» و همچنین مجموعهٔ مصور تاریخ قرن بیستم چاپ لندن اشاره بکنیم.

با تمام دقت و وسواسی که در نگارش این کتاب به کار رفته است، از خوانندگان ارجمند، به‌ویژه سروران دانشمندی که در زمینهٔ تاریخ تحقیق و مطالعه می‌کنند خاضعانه استدعا دارم در صورت مشاهده اشتباه یا لغزشی، از تذکر و راهنمائی نویسنده دریغ نفرمایند تا در چاپ‌های بعدی اصلاح گردد.

محمود طلوعی

Scanned by CamScanner

فصل اوّل

درمیان دو انقلاب

مبداء تاریخ معاصر ــ مقدمات انقلاب کبیر فرانسه ــ آغاز انقلاب ــ دستگیری و عزل لوئی شانزدهم ــ حکومت ترور ــ از حکومت «هیئت مدیره» تا امپراطوری ناپلئون ــ دوران ناپلئون ــ کنگرهٔ وین و اروپای بعد از ناپلئون ــ پیدایش کمونیسم ــ انقلابات سال ۱۸۴۸ ــ جهان در نیمهٔ اوّل قرن نوزدهم ــ هنر و ادب در نیمهٔ اول قرن نوزدهم.

کتاب حاضر یک بررسی اجمالی از تاریخ معاصر، بخصوص وقایع بعد از انقلاب سال ۱۸۴۸ در نیمهٔ دوم قرن نوزدهم تا اواخر قرن بیستم است، که تاریخ با تصویر بهم آمیخته و از رویدادهای تاریخی علاوه بر روایات و تابلوهای نقاشی، تصاویر زنده و مستند، یعنی عکس را نیز همراه داریم. اختراع عکاسی مربوط به نیمهٔ اوّل قرن نوزدهم است، ولی در واقع این فن از نیمهٔ قرن برای عکس برداری از وقایع تاریخی بکار گرفته شده و رویدادهای تاریخی را از نیمهٔ دوم قرن نوزدهم می‌توان با عکس های واقعی آن نشان داد.

امّا پیش از اینکه به بررسی وقایع تاریخی نیمهٔ دوّم قرن نوزدهم بپردازیم و همراه با شرح این وقایع عکس های مربوط به شخصیت های تاریخی و وقایع مهم زمان را عرضه بداریم، لازم است مقدمه‌ای دربارهٔ وقایع پیش از آن به نظر خوانندگان برسانیم. مبداء تاریخ معاصر انقلاب کبیر فرانسه است که در حدود دویست سال قبل، یعنی در سالهای ۱۷۸۸ و ۱۷۸۹ میلادی زمینهٔ آن فراهم شد و در سنوات بعد به الغاء رژیم سلطنتی و دستگیری و اعدام لوئی شانزدهم و ماری آنتوانت (ملکهٔ فرانسه) و اطرافیان آنها انجامید.

اهمیت انقلاب کبیر فرانسه و علت تعیین آن به عنوان مبداء تاریخ معاصر اینست که آثار این انقلاب به فرانسه محدود نشده و تحولا تی که از این تاریخ به‌بعد، در اواخر قرن هجدهم و در طول قرن نوزدهم در جهان روی داده همه متأثر از این واقعهٔ بزرگ است. پیش از این انقلاب، در نیمهٔ قرن هفدهم نیز انقلابی در انگلستان روی داد و انقلابیون انگلیس پادشاه خود چارلز اول را گردن زدند، ولی این انقلاب که به دوران کوتاه دیکتاتوری «کرامول»[1] انجامید در نقاط دیگر جهان انعکاسی نداشت. جنگهای استقلال آمریکا در نیمهٔ دوم قرن هجدهم نیز که از آن به عنوان «انقلاب آمریکا» یاد می شود محدود به قارهٔ آمریکا بود و کشور جدیدالتأسیس

1- Oliver Cromwell

Scanned by CamScanner

ایالات متحدهٔ آمریکا که در آن تاریخ بخشی از ایالات شرقی آمریکای امروز را تشکیل می‌داد نقشی در سیاست جهانی بازی نمی‌کرد. ولی دگرگونی در فرانسه با ارتباطاتی که این کشور با سایر کشورهای اروپا داشت نمی‌توانست در سرنوشت کشورهای دیگر اروپا و درنتیجه جهان بی تأثیر باشد.

در شرح وقایعی که به انقلاب کبیر فرانسه منتهی شد نمی‌توان نقش یک سردار فرانسوی به‌نام «مارکی دولافایت»[2] را نادیده گرفت. لافایت یک اشراف‌زادهٔ فرانسوی بود که در سال ۱۷۷۱ وارد مدرسهٔ نظام شد و در سال ۱۷۷۶ که تازه مدرسهٔ نظام را به پایان رسانده و وارد خدمت ارتش شده بود ضمن تصفیه‌ای که در نیروهای مسلح فرانسه صورت گرفت از ارتش اخراج گردید. لافایت که افکار آزادیخواهانه‌ای داشت در سال ۱۷۷۷ از لوئی شانزدهم که به‌تازگی بر تخت سلطنت فرانسه جلوس کرده بود تقاضا کرد که به او اجازه داده شود برای کمک به استقلال‌طلبان آمریکا در جنگ علیه انگلستان به آن کشور عزیمت نماید. لوئی شانزدهم به لافایت اجازهٔ اقدام به چنین سفری را نداد، ولی لافایت بی‌اعتنا به مخالفت پادشاه با ثروت هنگفتی که از پدر به ارث برده بود یک کشتی خریداری کرده و عده‌ای را نیز در این سفر همراه خود ساخت و روز سیزدهم ژوئن سال ۱۷۷۷ در سواحل شرقی آمریکا از کشتی پیاده شد.

لافایت پس از ورود به آمریکا به ملاقات جرج واشنگتن[3] فرمانده نیروهای استقلال‌طلبان آمریکا در جنگ با انگلیسیها رفت و بین آندو از همان دیدار نخستین دوستی عمیقی برقرار گردید که تا پایان عمر واشنگتن دوام داشت. این علاقه و دوستی چنان عمیق بود که لافایت تنها پسرش را که در سال ۱۷۷۹ متولد شده «جرج واشنگتن» نام نهاد. لافایت یکسال دوشادوش نیروهای واشنگتن جنگید و در یکی از این جنگ‌ها که فرماندهی یک ستون از نیروهای آمریکائی را به‌عهده داشت زخمی گردید.



مارکی دو لافایت

لافایت در سال ۱۷۷۸ با پیامی از طرف واشنگتن به فرانسه بازگشت تا از پادشاه فرانسه برای استقلال‌طلبان آمریکا تقاضای کمک کند. ولی لافایت را به‌محض ورود به خاک فرانسه به جرم تمرّد از امر پادشاه و مسافرت غیرمجاز به آمریکا بازداشت کردند. لوئی شانزدهم پس از آگاهی از اینکه لافایت حامل پیامی از سوی فرماندهٔ نیروهای استقلال‌طلبان آمریکا برای وی می‌باشد او را به کاخ ورسای احضار کرد و هرچند در آغاز به تقاضای واشنگتن برای کمک به استقلال‌طلبان آمریکا ترتیب اثر نداد لافایت را در تبلیغ به نفع آنان آزاد گذاشت.

لافایت در سال ۱۷۸۰ بعد از جلب موافقت لوئی شانزدهم برای کمک به استقلال‌طلبان آمریکا به آن کشور بازگشت و از طرف جرج واشنگتن به فرماندهی نیروهای استقلال‌طلب در ایالت ویرجینیا منصوب شد. یکسال بعد ناوگان جنگی فرانسه و سربازان فرانسوی نیز که تعداد آنها بالغ بر ۷۸۰۰ نفر بود به نیروهای تحت فرمان او پیوستند و لافایت در یکی از بزرگترین جنگ‌های استقلال آمریکا در «یورکتاون»[4] نیروهای انگلیسی را شکست داد. نیروهای

2- Marquis De Lafayette 3- George Washington

4- Yorktown

Scanned by CamScanner



تصویری از لوئی شانزدهم در اوائل سلطنت

انگلیسی در پایان این نبرد تسلیم شدند و دولت انگلستان بعد از این شکست به استقلال آمریکا و فراخواندن نیروهای خود از آن کشور رضایت داد.

لافایت که آوازهٔ شهرتش در همه‌جا پیچیده بود در سال ۱۷۸۲ به فرانسه بازگشت و لوئی شانزدهم او را به عالی‌ترین درجات نظامی فرانسه[5] ارتقاء داد. در سال ۱۷۸٤ لافایت مجدداً به آمریکا رفت و این بار در بازگشت به فرانسه به جمع ناراضیان و منتقدین از فساد دربار فرانسه پیوست. بحران اقتصادی فرانسه، که هزینهٔ سنگین مشارکت آمریکا در جنگ های استقلال آمریکا و کمک های بعدی دولت فرانسه به حکومت جدید آمریکا از عوامل عمدهٔ آن به‌شمار می رفت لوئی شانزدهم را وادار کرد که در سال ۱۷۸۸ دست به اصلاحاتی بزند و برای انجام اصلاحات مورد نظر خود ژاک نکر[6] بانکدار معروف و وزیر دارائی سابق فرانسه را که به درستکاری شهرت داشت به کار دعوت کرد. نکر که می‌دانست اصلاحات مورد نظر او با مخالفت اشراف و درباریان مواجه خواهد شد پیشنهاد کرد مجلسی از طبقات سه گانهٔ اشراف و روحانیون و عوام یا طبقهٔ سوم تشکیل شود و برنامه های اصلاحی، بخصوص در زمینهٔ مالیاتها و تأمین هزینه های دولت با نظر مشورتی این مجلس به موقع اجرا گذاشته شود. تشکیل چنین مجالسی تا اوائل قرن هفدهم در فرانسه سابقه داشت، ولی از سال ۱٦۱٤ به‌بعد پادشاهان مستبد فرانسه از تشکیل آن خودداری کرده بودند.

5- Maréchal De Camp

6- Jacques Necker

Scanned by CamScanner

مقدمات انقلاب کبیر فرانسه

موافقت لوئی شانزدهم با تشکیل مجلس طبقات سه گانه یا «اتا ژنرو»[7] را با شرایطی که «نکر» برای انتخاب نمایندگان آن پیشنهاد کرده بود باید نخستین گام در راه انقلاب کبیر فرانسه نامید. «نکر» برای اینکه از قدرت طبقات اشراف و روحانیون در این مجلس بکاهد و مانع از آن شود که این دو طبقه اکثریت مجلس را دراختیار خود بگیرند پیشنهاد کرده بود تعداد نمایندگان طبقهٔ سوم که اکثریت ملت را تشکیل می‌دهند مساوی نمایندگان دو طبقهٔ دیگر باشد. از مردم فرانسه دعوت شد که برای انتخاب ششصد نماینده رأی بدهند و نمایندگان طبقات اشراف و روحانیون نیز هریک سیصد نفر تعیین شدند.

وعده‌های نکر و انجام انتخابات عمومی در زمستان سال ۱۷۸۸ و ۱۷۸۹ شور و هیجان زیادی در میان مردم بوجود آورد و یکی از بارزترین مشخصات این دوره انتشار بیانیه‌ها و جزواتی بود که طی آن مردم تقاضاها و انتقادات خود را از حکومت مطرح می‌کردند. در این کتابچه‌ها و بیانیه‌ها ضمن طرح افکار آزادیخواهانه برای نخستین بار از دربار فرانسه هم انتقاداتی به‌عمل آمد و همین انتقادات موجب شد که ماری آنتوانت ملکهٔ فرانسه و درباریان دیگر لوئی شانزدهم درمقابل مجلسی که هنوز تشکیل نشده بود جبهه بگیرند.

مجلس طبقات سه گانه روز پنجم ماه مه سال ۱۷۸۹ در محیط متشنجی شروع به کار کرد. زیرا لوئی شانزدهم در نطق افتتاحیهٔ خود، تحت تأثیر ملکه و اطرافیانش، به‌جای اینکه وعدهٔ اصلاحات و تغییراتی را به نمایندگان بدهد و آنها را به طرح و ارائهٔ پیشنهادات اصلاحی ترغیب نماید فقط گفت که وظیفهٔ مجلس مشورت و اظهارنظر برای حل مشکلات مالی کشور است و به دیگر سخن موظف است برای مالیات‌هائی که از طرف دولت وضع می‌شود به‌نام ملت صحه بگذارد! در این نطق افتتاحیه جمله‌ای به این مضمون به متن اصلی اضافه شده بود که پادشاه به قدرت و اختیارات مقام سلطنت آشناست و به‌هر قیمتی آنرا حفظ خواهد کرد.

مجلس طبقات سه گانه که در صورت اتخاذ یک سیاست مدبرانه از طرف شاه و گذشت و واقع‌بینی اشراف و روحانیون می‌توانست منشاء تحول آرام فرانسه از یک رژیم استبدادی به حکومت مشروطهٔ سلطنتی باشد، بر اثر بی‌سیاستی لوئی شانزدهم که محصول ضعف او در برابر ملکه و درباریانش بود به کانون اختلاف و تشنجی تبدیل شد که آتش انقلاب فرانسه از درون آن زبانه کشید. زیرا پس از این آغاز ناخوش نمایندگان طبقات اشراف و روحانیون وعده‌های نکر را دربارهٔ تساوی حقوق نمایندگان سه‌طبقه زیر پا گذاشته و تصمیم گرفتند جداگانه تشکیل جلسه داده و دربارهٔ مسائل مورد بحث رأی بدهند. مفهوم این تصمیم بی‌اثر بودن آراء و تصمیمات نمایندگان طبقهٔ سوم در برابر دو طبقهٔ دیگر بود که اثر وجودی آنان را به کلی از بین می‌برد.

نمایندگان طبقهٔ سوم در برابر توطئه‌ای که برای خنثی کردن نقش آنها در مجلس طبقات سه گانه چیده شده بود واکنش نشان دادند، و نکتهٔ جالب توجه اینست که محرک آنها در این حرکت یک کشیش و یک نجیب‌زادهٔ فرانسوی بودند که هردو در میان نمایندگان طبقهٔ سوم به مجلس راه یافته بودند. کشیش فرانسوی «سی‌یس»[8] نام داشت که به‌واسطهٔ زندگی در منطقهٔ محروم «برتانی» فرانسه و آشنائی با زندگی فلاکت‌بار دهقانان آن منطقه به مبارزه با اشراف و ملاکین برخاسته و در آستانهٔ انتخابات مجلس طبقات سه گانه رساله‌ای تحت عنوان «تحقیقی دربارهٔ امتیازات طبقاتی» نوشت و برای نخستین بار لزوم از میان بردن این امتیازات و یا تعدیل آن را مطرح ساخت. کشیش «سی‌یس» پس از انتخاب شدن به نمایندگی مجلس طبقات سه گانه نیز یک بیانیهٔ مفصّل دربارهٔ وظایف مجلس طبقات سه گانه منتشر کرد و ضمن آن برای اولین بار لزوم

7- Etats Generaux

8. Abbé Sieyes

Scanned by CamScanner

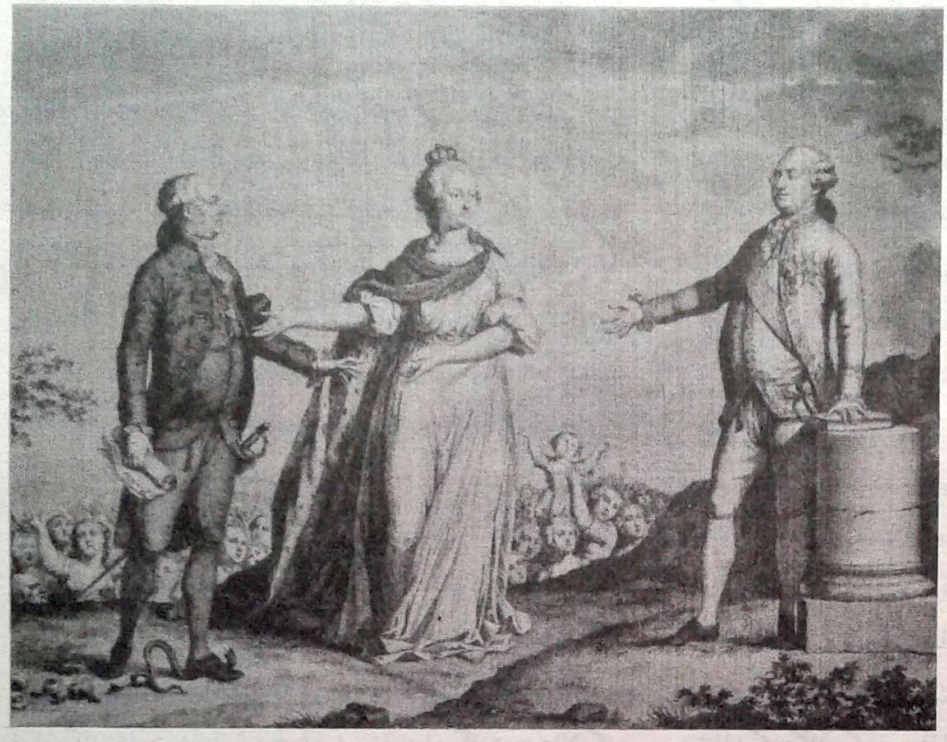

از تابلوهای معروف مربوط به دوران سلطنت لوئی شانزدهم. در این تابلو لوئی شانزدهم در سمت راست، ملکهٔ ماری آنتوانت در وسط و «نِکِر» صدراعظم معروف لوئی شانزدهم در سمت چپ دیده می‌شوند.

تبدیل این مجلس به یک «پارلمان» یا مجلس ملی و تدوین یک قانون اساسی برای تعیین حدود اختیارات حکومت را مطرح ساخت. بعد از توطئهٔ کنار گذاشتن نمایندگان طبقهٔ سوم یا خنثی کردن نقش آنها از طرف نمایندگان دو طبقهٔ دیگر نیز کشیش «سی‌یس» از نخستین کسانی بود که نمایندگان طبقهٔ سوم را به تشکیل یک مجلس جداگانه و تبدیل آن به یک «مجلس ملی» فراخواند.

در اجتماع پرشور نمایندگان طبقهٔ سوم در روز ۱۷ ژوئن سال ۱۷۸۹ چهرهٔ دیگری نیز ظهور کرد و او کنت دومیرابو[9] فرزند یکی از نمایندگان اشراف در مجلس طبقات سه گانه به‌نام مارکی دومیرابو بود. کنت دومیرابو که در جوانی به علت قمار و بدهکاری و زنبارگی و ارتباط نامشروع با زنان شوهردار، از جمله همسر جوان یکی از اشراف بانفوذ فرانسه بارها زندانی شده یا متواری بود، به‌علت سوابق سوء خود نتوانست در میان نمایندگان اشراف به مجلس راه پیدا کند، ولی با نطق و بیان قوی و حملات شدیدی که علیه امتیازات طبقاتی به‌عمل آورد به نمایندگی طبقهٔ سوم به مجلس راه یافت و در اجتماع روز ۱۷ ژوئن ۱۷۸۹ نمایندگان این طبقه با نطق غرّائی که در تأیید پیشنهاد کشیش «سی‌یس» دربارهٔ تبدیل مجلس طبقات سه گانه به مجلس ملی ایراد نمود موجبات تصویب این پیشنهاد را با اکثریت قریب به اتفاق آراء نمایندگان طبقهٔ سوم فراهم ساخت.

اطرافیان لوئی شانزدهم و نمایندگان طبقات اشراف و روحانیون به شاه تلقین کردند که این تصمیم اهانتی به مقام سلطنت و برای محدود ساختن قدرت و اختیارات اوست. لوئی شانزدهم برای خنثی کردن تصمیم نمایندگان طبقهٔ سوم، نمایندگان هر سه طبقه را به تشکیل جلسه‌ای در روز ۲۳ ژوئن ۱۷۸۹ دعوت کرد و در این جلسه با لحن آمرانه‌ای ابطال تصمیمات روز ۱۷ ژوئن نمایندگان طبقهٔ سوم را اعلام نمود و گفت که نمایندگان طبقات سه گانه باید جداگانه تشکیل جلسه بدهند. بعد از خروج لوئی شانزدهم از تالار جلسه نمایندهٔ ارشد طبقهٔ نجبا ضمن یادآوری فرمان شاه به نمایندگان طبقهٔ سوم از آنها خواست

9- Comte De Mirabeau

Scanned by CamScanner

فوراً تالار جلسه را که برای اجتماع نمایندگان طبقهٔ اشراف در نظر گرفته شده است ترک کنند. ولی میرابو که تا این لحظه سکوت اختیار کرده بود بعد از این اخطار از جای خود برخاست و با فریادی رعدآسا گفت «بروید به ارباب خود بگوئید که ما به ارادهٔ ملت اینجا گرد آمده‌ایم و جز به ارادهٔ ملت بیرون نخواهیم رفت». نمایندگان طبقهٔ سوم یکصدا و با کف زدنهای ممتد میرابو را تأیید کردند و بی‌اعتنا به نمایندگان دو طبقهٔ دیگر به بحث خود ادامه دادند. نمایندگان اشراف و روحانیون به عنوان اعتراض از تالار جلسه خارج شدند و سران آنها از لوئی شانزدهم خواستند برای متفرق ساختن نمایندگان طبقهٔ سوم از سربازان گارد سلطنتی استفاده کند و در صورت لزوم دستور بازداشت نمایندگان «یاغی» را صادر نماید. ولی لوئی شانزدهم در استفاده از نیروی نظامی برای سرکوب نمایندگان ملت دچار تردید شد و سرانجام گفت «حالا که نمی‌خواهند بروند بمانند!».

این نخستین تسلیم و عقب‌نشینی شاه در برابر نمایندگان مردم بود که در روز ۲۷ ژوئن با دومین عقب‌نشینی و پذیرفتن مجلس طبقات سه گانه به عنوان یک مجلس واحد و ملی دنبال شد. تصمیم شاه که در واقع پس گرفتن فرامین قبلی خودش بود با شور و هیجان عمومی استقبال شد، ولی موجب تضعیف و تحقیر او گردید.

آغاز انقلاب و نخستین تصمیمات مجلس ملی فرانسه

دومین مبارزهٔ لوئی شانزدهم با نمایندگان ملت پس از جلسهٔ تاریخی روز نهم ژوئیهٔ سال ۱۷۸۹ مجلس ملی که نام خود را به مجلس مؤسسان تغییر داد آغاز شد. هدف از این تصمیم تنظیم یک قانون اساسی برای فرانسه بر مبنای محدودیت اختیارات مقام سلطنت و اِعمال حاکمیت ملی بود که بالطبع لوئی شانزدهم و اطرافیان او را وحشت‌زده کرد. در مجلس ملی که اکنون نام مجلس مؤسسان به خود گرفته بود عده‌ای از نمایندگان طبقهٔ نجبا و روحانیون که افکار آزادیخواهانه‌ای داشتند به نمایندگان طبقهٔ سوم پیوسته و اکثریت مطلق آراء را نصیب آنان کرده بودند و اتخاذ تصمیماتی در جهت محدود ساختن اختیارات مقام سلطنت در این مجلس امری طبیعی و قابل پیش‌بینی بود.

لوئی شانزدهم که مردی ضعیف‌النفس بود نمی‌توانست در برابر وضعی که پیش آمده بود تصمیم قاطعی اتخاذ کند، ولی تحت تأثیر و فشار اطرافیانش، بخصوص همسرش ماری آنتوانت و مارشال دوبروگلی فرمانده نیروهای نظامی تصمیم گرفت در برابر مجلس مؤسسان مقاومت کند. «نکر» که با شدت عمل در برابر مجلس مخالف بود روز یازدهم ژوئیه از کار برکنار شد و از فردای آنروز تظاهراتی علیه دربار و شخص پادشاه در پاریس آغاز گردید. روز سیزدهم ژوئیه تظاهرات با خشونت بیشتری دنبال شد و تظاهرکنندگان که در آغاز مسلح به سلاح های سرد و نیزه و تبرزین بودند با حمله به یک انبار اسلحه سلاح گرم نیز به‌دست آوردند.

روز چهاردهم ژوئیهٔ سال ۱۷۸۹ که نقطهٔ عطفی در تاریخ انقلاب فرانسه به‌شمار می‌آید و به عنوان روز ملی فرانسه جشن گرفته می‌شود، مردم خشمگین که در تظاهرات روز قبل اسلحهٔ گرم به‌دست آورده بودند نخست با حمله به یک مرکز نظامی در «انوالید» سلاح های بیشتر و



میرابو، از معروفترین رهبران انقلاب کبیر فرانسه

Scanned by CamScanner

چند عراده توپ هم به‌دست آوردند. در این روز عده‌ای از سربازان هم به مردم پیوستند و قلعهٔ «باستیل»[۱۰] برای تهیهٔ سلاح های بیشتری مورد حمله قرار گرفت. سقوط باستیل و کشته شدن فرماندهٔ آن که مردم سرش را به نیزه کرده و در مقابل خود حرکت می‌دادند نه‌فقط اولین خشونت و خونریزی در انقلاب فرانسه، بلکه نخستین شکاف در صفوف ارتش فرانسه بود که لوئی شانزدهم را بیش از پیش به وحشت انداخت و او را به عقب‌نشینی های تازه‌ای در برابر انقلابیون وادار ساخت: روز پانزدهم ژوئیه پادشاه به اخطار میرابو که افزایش نیروهای نظامی را در ورسای تهدیدی برای مجلس تلقی می‌کرد تسلیم شد و دستور کاهش این نیروها را صادر کرد، روز شانزدهم نکر را که مورد علاقهٔ مردم و نمایندگان بود دوباره به خدمت فراخواند و روز هفدهم از ورسای به پاریس رفت و عملاً تصمیمات و مصوبات مجلس را پذیرفت. تصمیم مهم دیگر او در روز عزیمت به پاریس انتصاب مارشال لافایت به فرماندهی نیروهای نظامی در پاریس بود که از آن‌پس «گارد ملی» نامیده شد. لافایت که در میان نمایندگان اشراف و نجبا به مجلس راه یافته بود، بعد از تبدیل مجلس طبقات سه گانه به مجلس ملی به رهبران انقلابی مجلس پیوسته و به نیابت ریاست مجلس انتخاب شده بود.

با انتصاب لافایت به فرماندهی گارد ملی اختیار امور ارتش فرانسه عملاً از دست لوئی شانزدهم خارج شد و پادشاه و اعضای خانوادهٔ سلطنتی تحت نظر لافایت و سربازان او در گارد ملی قرار گرفتند. لافایت در عین حال که مخالف رژیم سلطنتی نبود از اقدامات مجلس مؤسسان و اعطای حقوق و آزادی های اساسی به مردم پشتیبانی می‌کرد و می‌کوشید نقش رابطی بین دربار و رهبران انقلابی را بازی کند.

۱۰ ــ قلعهٔ باستیل Bastille که به غلط به زندان باستیل معروف شده یک مرکز نظامی بود که هنگام سقوط فقط هفت نفر در آن زندانی بودند. البته آنها زندانی عادی نبودند و به اصطلاح امروز زندانی سیاسی محسوب می‌شدند.

مجلس مؤسسان فرانسه پیش از تدوین اصول قانون اساسی آن کشور تدوین اعلامیهٔ حقوق بشر و شهروند را آغاز کرد و در بیست و ششم اوت ۱۷۸۹ آنرا به تصویب رساند. این اعلامیه نخستین سند مهم دربارهٔ حقوق بشر می‌باشد که بر حکومت قانون و تساوی حقوق افراد در برابر قانون و آزادی عقیده و قلم و بیان تأکید کرده و متهم ساختن یا بازداشت و زندانی کردن اشخاص را بدون رعایت تشریفات و مقررات قانونی منع نموده است. لوئی شانزدهم این اعلامیه را پذیرفت. ولی رشتهٔ کارها چنان از هم گسیخته بود که رهبران انقلابی خود قادر به اجرای قوانین و مقرراتی که تصویب می‌کردند نبودند. با شکستن قدرت حکومت مرکزی، در هریک از ایالات فرانسه یک گارد ملی محلی بوجود آمده بود و حکام محلی عملاً از مرکز اطاعت نمی‌کردند. حکم دولت حتی در پایتخت هم خوانده نمی‌شد و فقط قدرت گارد ملی تحت فرماندهی لافایت تا حدی به برقراری نظم در پاریس کمک می‌کرد.

از اواخر سال ۱۷۸۹ درحالیکه مجلس مؤسسان مشغول تنظیم قوانین و مقررات جدید و تدوین اصول قانون اساسی و تقسیمات کشوری بود مهاجرت نجبا و ثروتمندان از فرانسه آغاز شد، ولی لوئی شانزدهم توانست به کمک لافایت با بعضی از رهبران انقلابی از جمله میرابو روابطی برقرار کرده و از شدت حملات آنها علیه دربار و مقام سلطنت بکاهد. در بعضی از منابع، از جمله دائرة‌المعارف «آمریکانا» به این موضوع اشاره شده است که لوئی شانزدهم با پرداخت ۲۰۸,۰۰۰ فرانک بدهی میرابو و تعیین مقرری ماهانهٔ شصت هزار فرانک برای او درواقع میرابو را خرید و میرابو نیز متقابلاً روش مجلس مؤسسان را در برابر لوئی شانزدهم تعدیل نمود و در تنظیم قانون اساسی جدید حداکثر حقوق ممکن برای یک پادشاه مشروطه، از جمله حق رد یا وتو قوانین مصوب مجلس از طرف شاه برای یکبار در نظر گرفته شد. ولی میرابو در ماه آوریل سال ۱۷۹۱، هنگامی که ریاست مجلس ملی فرانسه را به‌عهده داشت به‌طور ناگهانی درگذشت و لوئی شانزدهم

Scanned by CamScanner

بانفوذترین پشتیبان خود را از دست داد.

دستگیری و عزل لوئی شانزدهم

طی سالهای ۱۷۸۹ و ۱۷۹۰ و در زمان حیات میرابو، که به عنوان نخستین رهبر انقلاب فرانسه شناخته شده است چهره‌های دیگری نیز در درون مجلس ملی و مجلس مؤسسان فرانسه ظهور کردند که هریک به‌نوبهٔ خود نقش مؤثری در مسیر انقلاب فرانسه بازی کرده‌اند. یکی از عجیب‌ترین این چهره‌ها که مقام و موقعیت خود را در سالهای بعد از انقلاب و دورهٔ ناپلئون و بازگشت رژیم سلطنتی نیز حفظ کرد کشیش جوانی به‌نام «تالیران»[11] بود که پس از انتخاب شدن به نمایندگی مجلس طبقات سه‌گانه در سال ۱۷۸۹ به جمع طرفداران تشکیل یک مجلس واحد و ملی از نمایندگان سه طبقه پیوست و در سلک دوستان و افراد مورد اعتماد میرابو قرار گرفت. تالیران که در اوائل نمایندگی خود در مجلس ملی و سپس مجلس مؤسسان لباس کشیشی بر تن داشت در نوامبر سال ۱۷۸۹ به اتفاق میرابو طرحی به مجلس پیشنهاد کرد که به‌موجب آن اموال کلیسا و روحانیون دراختیار ملت درآمد و دولت ضمن فروش قسمتی از این املاک و اراضی به مردم بقیهٔ املاک را نیز به انضمام املاک سلطنتی که به تصرف دولت درآمده بود پشتوانهٔ نشر اسکناس قرار داد و به این ترتیب نیازهای مالی خود را تأمین کرد، هرچند انتشار این اسکناس‌ها از ارزش و قدرت خرید آن کاست و خود مشکلات بزرگ دیگری به‌بار آورد.

تالیران در طرح قوانین مربوط به تغییر سازمان کلیسای فرانسه و تبدیل کشیشان به حقوق‌بگیران دولت که کم و بیش وابستگی آنان را به پاپ از میان می‌برد نقش مؤثری بازی کرد و به همین جهت پاپ در آوریل سال ۱۷۹۱ کمی بعد از مرگ میرابو او را تکفیر نمود. تالیران لباس کشیشی را از تن بدرآورد و از این تاریخ به‌بعد بیشتر در نقش یک دیپلمات و با مأموریت‌های ویژه به خارج از فرانسه رفت. تالیران عضو سازمان فراماسونری بود و در مأموریت‌های خود به انگلستان و آمریکا نقش رابط فراماسون‌های فرانسوی را با مراکز فراماسونری در انگلیس و آمریکا بازی می‌کرد[12].

از چهره‌های برجستهٔ دیگر انقلاب فرانسه که در این دوران ظهور کردند و مراحل بعدی انقلاب نقش مهمی ایفا نمودند یکی «دانتون» و دیگری «روبسپیر» است. ژرژ ژاک دانتون[13] فرزند یکی از وکلای دعاوی فرانسه بود که پس از خاتمهٔ تحصیلات شغل پدر را پیشه کرد ولی پس از اعلام انتخابات مجلس طبقات سه‌گانه در سال ۱۷۸۸ داوطلب نمایندگی این مجلس شد و در سن سی سالگی به نمایندگی مجلس انتخاب گردید. دانتون مرد تنومندی بود که مانند میرابو صدائی رسا و رعدآسا داشت و پس از وی دومین خطیب برجستهٔ مجلس به‌شمار می‌رفت.

از نمایندگان برجستهٔ دیگر مجلس طبقات سه‌گانه یا مجلس ملی و مؤسسان بعدی «ماکسی‌میلین - روبسپیر»[14] بود که مانند دانتون فرزند یک وکیل دعاوی بود. روبسپیر برخلاف دانتون مردی لاغر اندام و ضعیف الجثه بود و نطق و بیان قوی نداشت، ولی به‌واسطهٔ مطالعات عمیقی که داشت در جلسات بحث مجلس نظریات و پیشنهادات مفیدی ارائه می‌کرد و میرابو او را به‌واسطهٔ ایمانی که به گفته‌ها و عقاید خود داشت می‌ستود.

مهمترین نقشی که روبسپیر و دانتون در انقلاب فرانسه بازی کردند تأسیس کلوب ژاکوبن‌ها[15] بود که به کانون

۱۲ ــ دربارهٔ نقش فراماسون‌ها در انقلاب فرانسه مطالب زیادی نوشته شده است. قدر مسلم اینست که قبل از انقلاب فرانسه هفتصد لژ فراماسونی در فرانسه دائر بوده و بعضی از نویسندگان و متفکران برجسته‌ای که در انقلاب فرانسه نقش مؤثری داشتند فراماسون بودند که از آن جمله می‌توان به «منتسکیو» نویسندهٔ روح القوانین، ولتر و روسو اشاره کرد. از رهبران انقلاب فرانسه نیز عضویت کشیش سی‌یس، دانتون، مارا و کامی دمولن در فراماسونری قطعی و عضویت میرابو و روبسپیر در این سازمان محتمل است.

11- Charles Maurice De Talleyrand

13- J.J. Danton

14- Maximilien De Robespierre

15- Jacobins

Scanned by CamScanner

فعالیت گروههای افراطی و تندرو در انقلاب فرانسه مبدل شد و طوفانی را که به سقوط رژیم سلطنتی در فرانسه انجامید به‌راه انداخت. در برابر ژاکوبن ها و هواداران آنها نیروهای معتدلی که طرفدار بقای رژیم سلطنتی بودند به «ژیروندن»[۱۶]ها معروف شدند. ژیروندن ها در مجلس مؤسسان و اوائل مجلس قانونگذاری که بعد از آن تشکیل شد اکثریت داشتند، ولی با مرگ میرابو و وقوع حوادثی که به تضعیف موقعیت لوئی شانزدهم انجامید موقعیت آنها نیز به‌تدریج متزلزل گردید.

یکی از مهمترین وقایعی که در جریان انقلاب فرانسه موجب تزلزل و سقوط رژیم سلطنتی گردید قصد فرار لوئی شانزدهم و خانواده‌اش از پاریس در بیستم ژوئن سال ۱۷۹۱ است. انگیزهٔ لوئی شانزدهم در فرار از پاریس روشن نیست، ولی ظاهراً پس از آنکه مردم از مسافرت او به «سن کلود» در ایام عید پاک جلوگیری کردند لوئی شانزدهم بیش از پیش احساس کرد که با او مانند یک زندانی رفتار می‌شود. تقویت نیروهای افراطی در مجلس مؤسسان که پس از مرگ میرابو در اوائل سال ۱۷۹۱ کاملاً محسوس بود، نافرمانی و بی‌انضباطی در میان سربازان و عدم اعتماد به لافایت که فرماندهی گارد ملی را به‌عهده داشت از جمله عواملی بود که در تصمیم لوئی شانزدهم به فرار از پاریس مؤثر افتاد. بعضی از مورخین در این مورد نیز گناه را به گردن ماری آنتوانت انداخته و نوشته‌اند که لوئی شانزدهم درنتیجهٔ تلقینات همسرش تصمیم به فرار از پاریس گرفت و قصد داشت بعد از خروج از قلمرو حکومت انقلابی به کمک امپراطور اتریش (پدر ماری آنتوانت) برای سرکوبی انقلابیون دست به کار شود.

به‌هرحال لوئی شانزدهم و ماری آنتوانت و اعضای خانواده‌اش در شب بیستم ژوئن سال ۱۷۹۱ با یک کالسکهٔ بزرگ از پاریس خارج شدند، ولی در بین راه نیروهای انقلابی آنها را شناخته و به پاریس بازگردندند. بازگشت شاه و همسرش به پاریس توأم با تحقیر و اهانت

16- Girondins

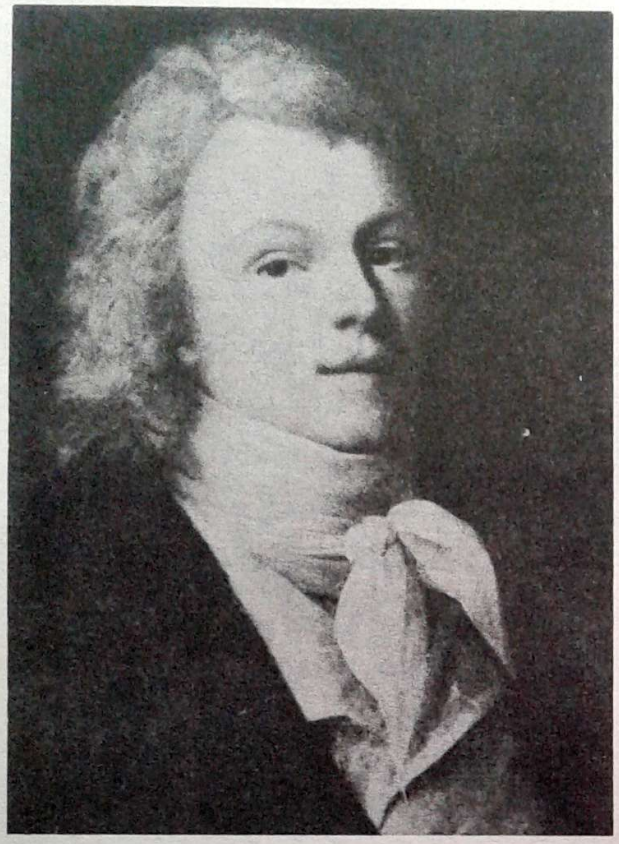

تصویری از تالیران که مربوط به زمان نمایندگی او در مجلس ملی فرانسه است.

بود و با جنجالی که بر سر آن برخاست خانوادهٔ سلطنتی از آن به‌بعد تحت مراقبت بیشتری قرار گرفتند و عملاً در کاخ «تویلری» زندانی شدند.

تلاش برای برکناری لوئی شانزدهم و الغاء رژیم سلطنتی از فردای ماجرای فرار خانوادهٔ سلطنتی از پاریس آغاز شد. ولی ژاکوبن ها که خواهان عزل پادشاه و الغاء رژیم سلطنتی بودند هنوز در مجلس مؤسسان فرانسه اکثریت نداشتند. مجلس مؤسسان پس از تصویب نخستین قانون اساسی فرانسه در اول اکتبر سال ۱۹۷۱ جای خود را به مجلس قانونگذاری داد، ولی لوئی شانزدهم با استفاده از حق وتو که در قانون اساسی به وی تفویض شده بود از اجرای بعضی از مصوبات این مجلس از جمله قانونی که علیه مهاجرین تصویب شده بود جلوگیری کرد. به موجب این قانون مقرر شده بود که مهاجرینی که تا اول ژانویهٔ سال ۱۷۹۳ به کشور بازنگردند به اتهام همدستی و همکاری با

Scanned by CamScanner

دشمنان فرانسه قابل تعقیب خواهند بود و اموالشان مصادره خواهد شد.

روز بیستم آوریل سال ۱۷۹۲ مجلس قانونگذاری فرانسه به جنگ علیه اتریش رأی داد و پروس متحد اتریش به‌دنبال آن علیه فرانسه وارد جنگ شد. شکست های اولیهٔ فرانسه در این جنگ ها و شایعاتی که دربارهٔ دادن نقشه های جنگی به دشمن از طرف ملکه انتشار یافت بر هیجان و مخالفت عمومی با رژیم سلطنتی افزود و از روز بیستم ژوئن سال ۱۷۹۲ تظاهراتی علیه رژیم در پاریس آغاز شد که به‌تدریج گسترش یافت. از اوائل ماه اوت کمون ها یا انجمن های محلی که تحت نفوذ ژاکوبن ها بودند قطعنامه هائی مبنی بر تقاضای عزل لوئی شانزدهم از سلطنت صادر کردند و روز دهم اوت را به عنوان ضرب الاجل برای اجرای درخواست خود تعیین نمودند. ولی مجلس در رسیدگی به این تقاضا مردد بود تا اینکه روز دهم اوت دانتون در رأس گروهی از انقلابیون مسلح به کاخ «تویلری» محل اقامت خانوادهٔ سلطنتی حمله برد. مدافعان کاخ که همه از سربازان وفادار شاه بودند در برابر مهاجمین مقاومت کردند، ولی پس از دو ساعت جنگ قتل‌عام شدند. کاخ تویلری به اشغال انقلابیون درآمد، ولی لوئی شانزدهم و ماری آنتوانت و سایر اعضای خانوادهٔ سلطنتی در جریان زد و خورد از در مخفی کاخ گریخته و به مجلس پناه برده بودند.

مجلس قانونگذاری پس از واقعهٔ دهم اوت به عزل لوئی شانزدهم از مقام سلطنت رأی داد ولی اتخاذ تصمیم نهائی دربارهٔ سرنوشت خانوادهٔ سلطنتی و رژیم آیندهٔ کشور را به مجلس دیگری که «کنوانسیون»[۱۷] نامیده شد محول نمود. لوئی شانزدهم و اعضای خانوادهٔ سلطنتی ابتدا در لوکزامبورگ و سپس قلعهٔ «تامپل» زندانی شدند و سرپرستی قوهٔ مجریه به یک شورای موقتی تحت ریاست دانتون محول گردید. اولین فرمان دانتون در این مقام احضار مارشال لافایت فرماندهٔ نیروهای فرانسه در جبههٔ شمالی

17- Convention



روبسپیر

بود، ولی لافایت که هنگام ریاست گارد ملی فرانسه به مخالفت با ژاکوبن ها برخاسته بود روز ۱۹ اوت به اتفاق بیست و دو نفر از افسران ستاد خود به بلژیک گریخت.

حکومت ترور و اعدام نخستین رهبران انقلاب فرانسه

انتخابات مجلس جدید فرانسه که کنوانسیون نام داشت در اواسط ماه سپتامبر ۱۷۹۲ به پایان رسید و کنوانسیون روز ۲۱ سپتامبر تشکیل جلسه داد. نمایندگان حاضر در جلسه به اتفاق آراء به الغاء رژیم سلطنتی و استقرار جمهوری رأی دادند.

در آستانهٔ استقرار رژیم جمهوری در فرانسه، نخستین پیروزی در جنگ با پروسی ها نصیب فرانسویان شد و به‌دنبال آن نیروهای فرانسه بلژیک و ساوی و راینلند را به تصرف خود درآوردند. این پیروزی ها جناح افراطی را که موجبات عزل لوئی شانزدهم و استقرار جمهوری را فراهم

Scanned by CamScanner

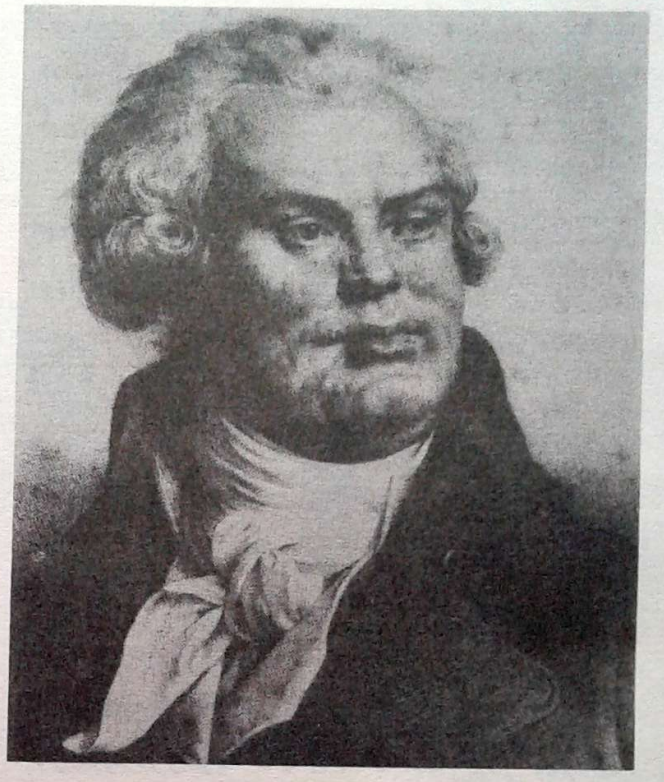

دانتون

آورده بودند تقویت کرد و روبسپیر که وجود لوئی شانزدهم را خطر بالقوه‌ای برای جمهوری می‌دانست روز شانزدهم ژانویهٔ سال ۱۷۹۳ پیشنهاد اعدام او را به کنوانسیون داد. اکثریت اعضای کنوانسیون با صدور حکم اعدام لوئی شانزدهم موافق نبودند و در صورت اخذ رأی مخفی به این پیشنهاد رأی مخالف می‌دادند، ولی روبسپیر پیشنهاد کرد که نمایندگان کنوانسیون یک به‌یک پشت تریبون رفته و رأی خود را اعلام کنند، و خود قبل از همه به عنوان نمایندهٔ اوّل پاریس رأی به اعدام لوئی شانزدهم داد.

بحث کنوانسیون دربارهٔ سرنوشت لوئی شانزدهم بیست و چهار ساعت به طول انجامید و در این مدت یک یک اعضای کنوانسیون پشت تریبون رفته پس از اظهارنظر رأی خود را اعلام می‌کردند. در تمام مدت تشکیل جلسه، در محوطهٔ اطراف کنوانسیون و خیابانهای اطراف آن تظاهراتی به طرفداری از صدور حکم اعدام لوئی شانزدهم جریان داشت، و در چنین جوّی تصویب پیشنهاد روبسپیر در کنوانسیون امری طبیعی و اجتناب‌ناپذیر بود.

لوئی شانزدهم روز ۲۱ ژانویهٔ سال ۱۷۹۳ در ۳۹ سالگی در میدانی که امروز به‌نام میدان «کنکورد» معروف است به وسیلهٔ گیوتین اعدام شد، و نکتهٔ شگفت‌آور اینکه او با همهٔ ضعف و زبونی که در حل مسائل دوران زندگیش از خود نشان داد مرگ را با شجاعت و خونسردی کم‌نظیری استقبال کرد.

اعدام لوئی شانزدهم و خطری که از طرف جمهوری جدید فرانسه رژیم‌های سلطنتی اروپا را تهدید می‌کرد به اتحاد تازه‌ای علیه فرانسه بین انگلستان و اسپانیا و پروس و اتریش منجر شد و نیروهای متحدین از بهار سال ۱۷۹۳ قوای فرانسه را در شمال و جنوب عقب راندند. شکست نیروهای فرانسه و هرج و مرج داخلی که قحطی و کمبود مواد غذائی را نیز به‌دنبال داشت موجب بروز اغتشاش و شورش در بعضی از ایالات فرانسه شد. در کنوانسیون نیز که پس از اعدام لوئی شانزدهم به کاخ تویلری نقل‌مکان کرده بود اختلافات شدیدی بین طرفداران روبسپیر و ژیروندن‌ها بروز کرد، تا اینکه در یک حملهٔ سازمان‌یافته به کنوانسیون که از طرف ژاکوبن‌ها ترتیب داده شده بود نمایندگان مخالف دستگیر یا متواری شدند و کنوانسیون از اوائل ژوئن سال ۱۷۹۳ به‌طور دربست دراختیار روبسپیر قرار گرفت.

به دنبال این حوادث یک «کمیتهٔ نجات ملی» که روبسپیر در رأس آن قرار داشت زمام امور فرانسه را به‌دست گرفت. دوران حکومت کمیتهٔ نجات ملی که بیش از یکسال به طول انجامید یکی از خونبارترین مراحل انقلاب فرانسه است که به دوران ترور یا وحشت معروف شده است.

در دوران حکومت کمیتهٔ نجات ملی در فرانسه سیصد هزار نفر بازداشت و حداقل ۱۷,۰۰۰ نفر اعدام شدند. مقررات محاکمه و مجازات در این دوران تغییر یافت و دادگاه‌های انقلابی دیگر الزامی به رعایت مقررات معمول قضائی نداشتند. حق استیناف و فرجام‌خواهی از میان رفت و احکام دادگاه‌ها قطعی و لازم‌الاجرا شد. دادگاه‌های

Scanned by CamScanner

انقلابی پاریس در عرض یکماه یکهزار و سیصد حکم اعدام صادر کردند و دستگاههای گیوتین در چند نقطهٔ شهر هرروز به‌طور متوسط سر چهل نفر را از تن جدا می‌کردند. یکی از محاکمات معروف این دوران محاکمهٔ ماری آنتوانت ملکهٔ فرانسه است که به صدور حکم اعدام وی منجر شد و ماری آنتوانت روز ۱۶ اکتبر سال ۱۷۹۳ در همان‌هائی که چند ماه قبل سر شوهرش از تن جدا شده بود به تیغ گیوتین سپرده شد.

در دوران حکومت ترور در فرانسه شورش ایالات نیز با خشونت و بیرحمی بسیار سرکوب گردید و سر هزاران نفر در «واندە» و «لیون» و «بردو» و «مارسی» و «نورماندی» زیر گیوتین رفت، ولی سه تن از عوامل این کشتار بیرحمانه «باراس»[18] و «فوشه»[19] و «تالین»[20] پس از بازگشت به پاریس دست به‌دست هم دادند و موجبات سرنگونی روبسپیر را فراهم ساختند. آنچه این سه تن را به توطئه علیه روبسپیر وادار ساخت خشونت و بیرحمی روبسپیر نسبت به بسیاری از همکاران و همفکران سابق خود در کنوانسیون و کلوب ژاکوبن‌ها و حتی بعضی از اعضای کمیتهٔ نجات ملی بود که به نظر او در برابر اقدامات انقلابی وی کارشکنی کرده و می‌خواستند چرخ انقلاب را به عقب برگردانند.

روبسپیر حتی به نزدیکترین دوست و همکار خود دانتون هم رحم نکرد و دادگاه انقلابی پاریس در یک جلسهٔ کوتاه حکم اعدام او و چند تن از پیروانش را که به «دانتونیست» معروف شده بودند صادر کرد. سر دانتون و دوستانش از جمله «کامی دمولن»[21] که خود از معروفترین رهبران انقلابی فرانسه بود روز پنجم آوریل سال ۱۷۹۴ از تن جدا شد. دانتون در برابر گیوتین فقط همسر جوان و زیبایش را که به‌تازگی با او ازدواج کرده بود به‌یاد آورد و با گفتن این جمله که «همسر عزیزم... تنها غم من اینست که دیگر هرگز ترا نخواهم دید» اشکی به‌یاد او افشاند، ولی خیلی زود بر خود مسلط شد و با گفتن این جمله که «دانتون، ضعف شایسته تو نیست» سر خود را زیر تیغهٔ گیوتین گذاشت.

بیرحمی روبسپیر نسبت به کسانی که سهم بزرگی در انقلاب فرانسه ایفا کرده و نردبان ترقی خود او به‌شمار می‌آمدند اعضای کنوانسیون را به وحشت انداخت، زیرا هیچیک از آنها خود را انقلابی‌تر از دانتون نمی‌دانستند و هیچکدام به اندازهٔ دانتون به روبسپیر نزدیک نبودند. در عین حال چنان وحشتی اعضای کنوانسیون را فراگرفته بود که هیچکس جرأت کمترین انتقادی را از اعمال روبسپیر نداشت، زیرا یک اشارهٔ روبسپیر برای بازداشت و برچسب افکار ضدانقلابی به هریک از اعضای کنوانسیون و کمیتهٔ نجات ملی و محاکمه و اعدام سریع آنها کافی بود.

در چنین شرایطی سه تن از کسانیکه در جلسهٔ تاریخی کنوانسیون در ژانویهٔ سال ۱۷۹۳ به اعدام لوئی شانزدهم رأی داده و سپس از طرف کنوانسیون مأمور سرکوب شورش در ایالات شده بودند برای مبارزه با روبسپیر هم‌قسم شدند. آنها به علت اختلافاتی که در گذشته با روبسپیر داشتند خود را در معرض خطر دیدند و می‌دانستند که دیر یا زود نوبت آنها هم فراخواهد رسید. به همین جهت ترجیح دادند قبل از اینکه روبسپیر سر آنها را از تن جدا کند سکوت وحشت را در کنوانسیون شکسته و به روبسپیر حمله کنند. مورخین علاوه برعوامل سیاسی، به نقش یک زن جوان و زیبا به‌نام «ترزا کاباروس»[22] در این ماجرا، که مسیر انقلاب فرانسه را تغییر داد، اهمیت خاصی قائل شده‌اند. این زن که همسر یکی از اشراف سابق فرانسه بود هنگام فرار دستگیر و در «بردو» زندانی شد. تالین که مأمور سرکوبی شورش در بردو بود در زندان با این زن آشنا شد و به او دل باخت. ترزا از زندان آزاد شد و پس از مدتی زندگی مشترک با تالین با او ازدواج کرد. به‌دنبال احضار تالین به پاریس نیروهای انقلابی ترزا را دستگیر و به پاریس فرستادند، ولی ترزا با همان حربهٔ افسونگری خود

18- Barras 19- Fouchet
20- Tallien 21- Camille Desmoulins
22- Theresia Cabarrus

Scanned by CamScanner

که تالین را فریفته بود یکی از نگهبانان جوان زندان را هم فریفت و به وسیلهٔ او نامه‌ای برای تالین فرستاد و ضمن آن نوشت که تا چند روز دیگر او را محاکمه و اعدام خواهند کرد و بعد نوبت به خود وی خواهد رسید.

تالین پس از دریافت این نامه دیگر تأمّل را جایز ندید و تصمیم گرفت که در جلسهٔ کنوانسیون روبسپیر را مورد حمله قرار بدهد. او قبلاً با «باراس» و «فوشه» هم دربارهٔ نقشهٔ خود گفتگو کرد و باراس و فوشه به او قول دادند که عدهٔ دیگری از نمایندگان کنوانسیون را برای حمایت از او تجهیز خواهند کرد. تالین نقشهٔ خود را روز ۲۷ ژوئیهٔ ۱۷۹٤ به‌موقع اجرا می‌گذارد و هنگامی که روبسپیر در پشت تریبون کنوانسیون مشغول سخنرانی است خنجری از زیر لباس خود بیرون کشیده و به طرف او حمله‌ور می‌شود. روبسپیر از برابر او می‌گریزد و تالین فریاد می‌زند «این جلاد وطن را به‌خاک و خون کشیده و باید محاکمه شود...». در این هنگام کنوانسیون که تا آن‌روز جرأت نفس کشیدن در برابر روبسپیر را نداشت به غلیان می‌آید و فریادهای «جبار... قاتل... خونخوار... محاکمه... مجازات» از هر طرف بلند می‌شود. در این هنگام روبسپیر با لحن توهین‌آمیزی رئیس کنوانسیون را مخاطب قرار داده و او را به بی‌کفایتی در انجام وظایفش متهم می‌کند. ولی رئیس کنوانسیون به عنوان واکنشی در برابر این اهانت پیشنهاد بازداشت و محاکمهٔ روبسپیر و اطرافیان او را به رأی می‌گذارد. اکثریت قاطع نمایندگان کنوانسیون این پیشنهاد را تصویب می‌کنند و روبسپیر و نزدیکترین همکارانش همان شب به‌وسیلهٔ سربازان مستقر در کنوانسیون دستگیر و به زندان منتقل می‌شوند.

گروهی از طرفداران روبسپیر شبانه به زندان حمله‌ور شده و او را از زندان آزاد کرده و به ساختمان شهرداری پاریس می‌برند. خبر ربودن روبسپیر از زندان به کنوانسیون



یک تابلو معروف از دادگاه ماری آنتوانت. فوکیه‌دوتنویل دادستان معروف انقلابی فرانسه که حکم اعدام هزاران نفر را صادر کرد در این تابلو در پشت میز دیده می‌شود.

Scanned by CamScanner

که هنوز مشغول بحث دربارهٔ سرنوشت کمیتهٔ نجات ملی و روش حکومت آیندهٔ فرانسه است می رسد و «باراس» از طرف کنوانسیون مأمور می شود در رأس سربازان کنوانسیون به ساختمان شهرداری حمله کرده روبسپیر و یارانش را مجدداً دستگیر نماید. در این حمله روبسپیر از ناحیهٔ فک مجروح می شود و با صورت و لباس خون‌آلود به زندان منتقل می‌گردد. کنوانسیون در محاکمه و اعدام روبسپیر و یارانش درنگ نمی‌کند، و فردای همان روز روبسپیر را با همان چهرهٔ خون‌آلود محاکمه کرده سرش را با همان گیوتین که سر لوئی شانزدهم و ماری آنتوانت و دانتون را قطع کرد از تن جدا می‌کنند. سر یاران روبسپیر و برادرش نیز به‌دنبال او به زیر تیغهٔ گیوتین می رود و پاریس در شب بیست و هشتم ژوئیهٔ سال ۱۷۹٤ پایان دوران حکومت ترور را جشن می‌گیرد.

فردای روزی که سر روبسپیر و یارانش از تن جدا می شود تالین و باراس برای رهائی ترزا به زندان «کارم» پاریس می روند. هم‌سلولی ترزا «ژوزفین تاشر» هم همراه او از زندان آزاد می شود. آشنائی باراس و ژوزفین به برقراری روابط عاشقانه‌ای بین آنها منجر می شود و مسیر زندگی هردوی آنها را تغییر می‌دهد.

از حکومت «هیئت مدیره» تا امپراطوری ناپلئون

سقوط روبسپیر نقطهٔ عطف مهمّی در انقلاب فرانسه است. کمیتهٔ نجات ملی با ترکیب تازه‌ای تا سال ۱۷۹۵ به حیات خود ادامه می‌دهد، ولی با عضویت باراس و تالین و نمایندگان معتدل دیگر کنوانسیون در این کمیته زندانها خالی می شود و اعدام‌ها به حداقل کاهش می‌یابد. بیشتر محکومین به اعدام از اعضای دادگاه‌های انقلابی و مسئولین کشتارهای دوران ترور هستند.

در اوائل سال ۱۷۹۵ کنوانسیون که باراس را به ریاست خود برگزیده بود کمیته های انقلابی را منحل کرد و در اوت همین سال قانون اساسی جدیدی را تصویب نمود



ترزا کاباروس
نقش مهمی در جریان
انقلاب فرانسه بازی کرد

که ترکیبی از قانون اساسی ۱۷۹۱ فرانسه و قانون اساسی آمریکا بود. کنوانسیون برای ادارهٔ امور کشور یک هیئت مدیرهٔ پنج نفری انتخاب کرد که تا سال ۱۷۹۹ بر فرانسه حکومت کرد و این دوران به دورهٔ حکومت هیئت مدیره یا «دیرکتوار»[۲۳] معروف شده است. پل باراس رئیس کنوانسیون به ریاست هیئت مدیره انتخاب شد و با اختیارات وسیعی که در مدت حکومت بر فرانسه داشت به «پادشاه جمهوری» معروف شد!

باراس با حمایت مستمر از ناپلئون بناپارت[۲۴] که با پیروزی های نظامی پی در پی خود در جنگ با مخالفان جمهوری فرانسه شهرت و محبوبیت زیادی به‌دست آورده بود مقدمات روی کار آمدن او را فراهم ساخت. باراس برای استقرار نظم در داخل کشور نیز از ناپلئون استفاده کرد و شورش اکتبر سال ۱۷۹۵ پاریس را که گفته می شد از طرف سلطنت‌طلبان سازمان داده شده است به‌وسیلهٔ او سرکوب نمود.

در این مرحله از تاریخ فرانسه هم نقش یک زن جلب توجه می‌کند. ژوزفین تاشر که همسر یکی از محکومین به اعدام دادگاههای انقلابی در زمان حکومت روبسپیر بود و

23- Directoire 24- Napoleon Bonaparte

Scanned by CamScanner

در سلول ترزا کاباروس همسر تالین در انتظار محاکمه و اعدام خود بود پس از اعدام روبسپیر به اتفاق ترزا از زندان آزاد گردید و چنانکه اشاره شد باراس در جریان آزادی ترزا از زندان به او دل باخت. امّا ژوزفین در نخستین سال زندگی مشترک خود با باراس به ناپلئون بناپارت ژنرال مورد علاقهٔ معشوق خود دل می‌بندد و ناپلئون نیز اسیر عشق این زن که مادر دو فرزند و شش سال مسن‌تر از خود او بود می‌گردد. باراس نه‌فقط با برقراری روابط عاشقانه بین آندو مخالفت نمی‌کند، بلکه موجبات ازدواج آنها را نیز فراهم می‌سازد و در مراسم ازدواج آنها که روز نهم مارس سال ۱۷۹۶ در تالار شهرداری پاریس برگزار می‌گردد به عنوان شاهد حضور می‌یابد.

رواج فساد در اواخر حکومت هیئت مدیره و بحران‌هائی که بر اثر هرج و مرج داخلی و جنگ‌های خارجی بروز کرده بود زمینه را برای انقلاب تازه‌ای فراهم می‌ساخت. این بار بقایای ژاکوبن‌ها در یک طرف و سلطنت‌طلبان در سوی دیگر صف‌آرائی می‌کردند و بیم آن می‌رفت که انقلاب بعدی به یک جنگ داخلی بین



تالین، عامل اصلی بازداشت و اعدام روبسپیر

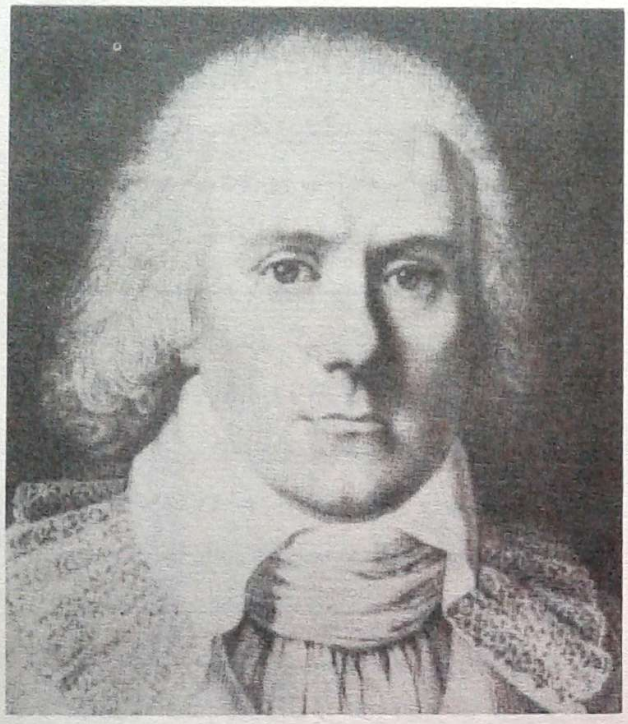

باراس که بعد از اعدام روبسپیر و پایان دوران ترور در رأس حکومت «هیئت مدیره» قرار گرفت و به «پادشاه جمهوری» معروف شد.

نیروهای متخاصم تبدیل شود. مجلس قانونگذاری که به مجلس پانصد نفری معروف بود تغییراتی در ترکیب هیئت مدیره داد، ولی بحران ادامه یافت و در چنین شرایطی بود که ناپلئون بناپارت با تمهید مقدمات قبلی و همدستی باراس که اختیارات خود را در هیئت مدیره از دست داده بود به پاریس بازگشت و روز نهم نوامبر ۱۷۹۹ با یک کودتای نظامی زمام امور را به‌دست گرفت. مجلس پانصد نفری ابتدا در برابر ناپلئون مقاومت کرد، ولی سربازان ناپلئون نمایندگان مخالف را از تالار جلسه بیرون کردند و باقیماندهٔ نمایندگان که مرعوب شده بودند طرح پیشنهادی ناپلئون را برای تشکیل یک حکومت کنسولی پذیرفتند. به موجب این طرح هیئت مدیرهٔ پنج نفری به هیئت کنسولی سه‌نفری تبدیل شد و ناپلئون بناپارت در مقام کنسول اول مقدمات اعلام امپراطوری خود را در سال ۱۸۰۴ فراهم ساخت، و این نقطهٔ پایان انقلاب فرانسه بود.

Scanned by CamScanner

دوران ناپلئون

ناپلئون بناپارت، که بی‌تردید یکی از سازندگان تاریخ معاصر جهان است، روز پانزدهم اوت سال ۱۷٦۹ در جزیرهٔ «کرس»[۲۵] به‌دنیا آمد. جزیرهٔ کرس تازه به تصرف فرانسویان درآمده بود و پدر ناپلئون «کارلو- بوئوناپارت»[۲٦] با اینکه در جریان اشغال کرس از طرف نیروهای فرانسه با آنها جنگیده بود، بعداً با فرمانروای فرانسوی جزیره روابط دوستانه‌ای برقرار کرده و با فرانسویان همکاری می‌نمود. کارلو در سال ۱۷۷۹ دو پسر ارشد خود ژوزف و ناپلئون را به فرانسه برد و آنها را در همانجا به مدرسه گذاشت. ناپلئون بعد از انجام تحصیلات مقدماتی وارد مدرسهٔ نظام شد ودر سال ۱۷۸۵ با درجهٔ ستوان دومی از این مدرسه فارغ التحصیل شد. ناپلئون در آغاز انقلاب کبیر فرانسه درجهٔ ستوان یکمی داشت و در جریان وقایع خونین حکومت ترور با درجهٔ سروانی در پاریس خدمت می‌کرد. ناپلئون از طرفداران روبسپیر بود و به همین جهت پس از دستگیری و اعدام او در سال ۱۷۹٤ مدتی بازداشت و زندانی شد، ولی در اواخر همین سال از زندان آزاد شد و در جریان سرکوبی قیام اکتبر ۱۷۹۵ پاریس به‌قدری به «باراس» مرد شماره یک جدید رژیم انقلابی خوش‌خدمتی کرد که از طرف او با ارتقاء درجه به فرماندهی نیروهای فرانسه در ایتالیا منصوب گردید. پیروزی‌های ناپلئون در ایتالیا بر توجه و علاقهٔ باراس نسبت به او افزود تا جائی که باراس حاضر شد معشوقهٔ خود ژوزفین را به عقد ازدواج وی درآورد.

در فاصلهٔ سال‌های ۱۷۹٦ تا ۱۷۹۹ ناپلئون با پیروزی‌های پیاپی در جنگ با دشمنان رژیم جدید و توسعهٔ قلمرو حکومت فرانسه محبوبیت زیادی در میان مردم فرانسه به‌دست آورد. آخرین عملیات بزرگ نظامی او قبل از به‌دست گرفتن قدرت لشکرکشی به مصر بود. ناپلئون در بهار سال ۱۷۹۸ در رأس ۳۸,۰۰۰ سرباز فرانسوی با ۲۸۰ کشتی نیروبر که علاوه بر سربازانش ۱۲۰۰ اسب و ۱۷۱ عرادهٔ توپ را حمل می‌کردند و به‌وسیلهٔ ۵۵ ناو جنگی اسکورت می‌شدند به طرف مصر حرکت کرد و هدف اصلی او از این لشکرکشی قطع راه ارتباطی انگلیس با هندوستان بود. نیروهای فرانسه در روز اول ژوئیهٔ سال ۱۷۹۸ در سواحل مصر پیاده شدند و فردای همانروز اسکندریه را به تصرف خود درآوردند. قاهره در اواخر ژوئیه به تصرف فرانسویان درآمد. ولی درحالیکه ناپلئون مشغول ایجاد یک ستاد فرماندهی در نزدیکی اهرام مصر بود نلسون دریاسالار انگلیسی نیروی دریائی او را در سواحل مصر غافلگیر کرد و قسمت اعظم ناوگان جنگی فرانسه را منهدم ساخت.

ناپلئون در باقیماندهٔ سال ۱۷۹۸ و نیمهٔ اوّل سال ۱۷۹۹ به توسعهٔ متصرفات خود در مصر و سواحل شرقی مدیترانه ادامه داد و تا سوریه پیش رفت، ولی با از دست دادن قسمت اعظم نیروی دریائی خود عملاً در محاصرهٔ ناوگان جنگی انگلیس قرار گرفته بود و حکومت هیئت مدیره در

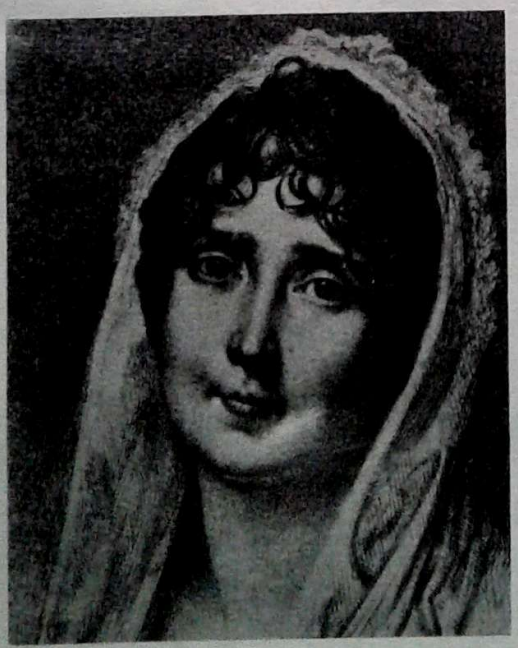

«ژوزفین تاشر» که بعدها ملکهٔ ژوزفین شد

۲۵ ــ Corse یا Corsica در سال ۱۷٦۸ یعنی فقط یکسال قبل از تولد ناپلئون از جمهوری «جنوا» در ایتالیا منتزع شد و به تصرف فرانسویان درآمد.

26- Carlo Buonaparte

Scanned by CamScanner

پاریس هم که غرق در فساد و گرفتاریهای داخلی خود بود نمی‌توانست کمکی به او برساند. سرانجام ناپلئون تصمیم گرفت به فرانسه بازگردد و در اواخر ماه اوت سال ۱۷۹۹ پس از شکستن خط محاصرهٔ ناوگان جنگی انگلیس راهی فرانسه شد.

ناپلئون در بازگشت به فرانسه با استقبال عمومی روبرو شد، ولی پس از چند روز توقف در پاریس دریافت که مردم به‌شدت از اوضاع ناراضی هستند و از یک حرکت نظامی برای تغییر این وضع استقبال خواهند کرد. دوست و حامی سابق ناپلئون، باراس قدرت و نفوذ خود را در هیئت مدیره از دست داده بود و ناپلئون این بار ترجیح داد برای پیشرفت مقاصد خود با کشیش «سی‌یس» عضو بانفوذ هیئت مدیره کنار بیاید. کودتای نهم نوامبر یا ۱۸ «برومر»[۲۷] سال ۱۷۹۹ درواقع محصول همکاری و اشتراک مساعی ناپلئون و کشیش سی‌یس بود و به همین جهت در حکومت کنسولی که جانشین حکومت هیئت مدیره شد کشیش سی‌یس و ناپلئون هردو شرکت داشتند. کشیش سی‌یس انتظار داشت که به عنوان کنسول اول در رأس حکومت جدید قرار بگیرد و به کمک ناپلئون که نیروهای مسلح را دراختیار داشت بر فرانسه فرمانروائی کند، ولی ناپلئون مقام کنسول اول را به خود اختصاص داد و کشیش سی‌یس و کنسول سوم روژه دوکو[۲۸] عملاً قدرتی در حکومت جدید نداشتند.

در دوران حکومت کنسولی ناپلئون همراه با ادامهٔ فتوحات نظامی خود دست به اصلاحات عمیقی زد که از آن جمله می‌توان به تدوین یک قانون اساسی جدید برای فرانسه، تنظیم یک مجموعهٔ قوانین به‌نام «کد ناپلئون»[۲۹] و تأسیس نخستین بانک دولتی فرانسه و تثبیت وضع



تصویری از ناپلئون در آغاز حکومت

اقتصادی کشور اشاره کرد. قانون اساسی جدید که در یک همه‌پرسی با اکثریت بیش از سه میلیون رأی موافق در مقابل ۱۵۶۲ رأی مخالف به‌تصویب رسید و کد ناپلئون که مشتمل بر حقوق مدنی و مقررات قضائی بود هدف های اصلی انقلاب فرانسه را که تأمین آزادی های اساسی و برابری مردم در برابر قوانین و حقوق مالکیت و حدود آن بود تضمین می‌کرد و با این اصلاحات ناپلئون می‌توانست خود را وارث و دنبال کنندهٔ هدف های انقلاب فرانسه و یا به‌قول طرفدارانش «ناجی انقلاب» بخواند. ولی واقعیت امر اینست که این «ناجی انقلاب» از همان روز کودتا در فکر به‌دست گرفتن قدرت مطلقه بود.

دومین گام ناپلئون برای رسیدن به قدرت مطلقه تجدیدنظر در قانون اساسی سال ۱۸۰۰ و تصویب قانون

۲۷ ــ Brumaire نام یکی از ماههای دوازده‌گانه تقویم انقلابی جدید فرانسه بود. انقلابیون فرانسه بجای تقویم میلادی که جنبهٔ مذهبی دارد تقویم تازه‌ای درست کردند و نامهای انقلابی بر ماهها گذاشتند. تقسیمات قبلی روزها بر هفته نیز که شامل مراسم مذهبی روز یکشنبه می شد لغو گردید و هر ماه به سه قسمت ده روزه تقسیم شد. این تقویم در سال ۱۸۰۶ لغو گردید.

28- Roger Ducos

29- Code Napoleon

Scanned by CamScanner

جدیدی در ماه اوت سال ۱۸۰۲ بود که مقام او را به عنوان «کنسول مادام‌العمر» تثبیت می‌نمود و مجالس قانونگذاری را عملاً تابع او می‌ساخت. دو سال بعد ناپلئون تصمیم گرفت در قالب عنوان «امپراطور فرانسه» رژیم سلطنتی موروثی را به فرانسه بازگرداند و این تصمیم را در یک همه‌پرسی از تصویب مردم گذراند. در این همه‌پرسی ۳,۵۷۲,۳۲۹ نفر به نفع استقرار امپراطوری و فقط ۲,۵۷۹ نفر علیه آن رأی دادند!

ناپلئون که ایتالیا و مقر حکومت پاپها را نیز تحت سلطهٔ خود داشت پاپ را وادار کرد برای حضور در مراسم تاجگذاری او به پاریس برود و با دست خود تاج امپراطوری فرانسه را بر سر او بگذارد. در این مراسم که روز دوم دسامبر سال ۱۸۰٤ در کلیسای نتردام پاریس برگزار شد ناپلئون شخصاً تاج ملکهٔ فرانسه را بر سر همسرش ژوزفین گذاشت و او را امپراطریس فرانسه خواند.

دوران امپراطوری ده‌سالهٔ ناپلئون از سال ۱۸۰٤ تا ۱۸۱٤ دوران فتوحات پی در پی و گسترش قلمرو امپراطوری او در سراسر اروپاست. ناپلئون هر نقطه‌ای را که فتح می‌کرد یکی از برادران یا بستگان خود را به پادشاهی آنجا منصوب می‌نمود: ژوزف برادر بزرگترش پادشاه ناپل و لوئی برادر کوچکترش پادشاه هلند شدند. «مورا» شوهر اول خواهرش کارولینا بعد از ژوزف برادرش پادشاه ناپل شد و «ژروم» شوهر دوم او به پادشاهی «وستفالی» در آلمان رسید. بعد از فتح اسپانیا، ژوزف برادر ارشد ناپلئون به پادشاهی این کشور منصوب شد و در فاصلهٔ سالهای ۱۸۱۰ تا ۱۸۱۲ که اوج قدرت ناپلئون بود هفت پادشاه و سی شاهزاده که بر محدوده‌های کوچکتری حکومت می‌کردند از او فرمان می‌بردند.

ناپلئون در جریان فتح لهستان عاشق یک کنتس زیبای لهستانی به‌نام ماری والوسکا[۳۰] شد. ماری والوسکا در ماه مه سال ۱۸۱۰ پسری برای ناپلئون به‌دنیا آورد، ولی این فرزند نامشروع نمی‌توانست از ثروت و افتخارات پدر سهمی ببرد و وارث تاج و تخت او باشد. ناپلئون پس از پانزده سال زندگی زناشوئی با ژوزفین از او صاحب اولادی نشده بود و از آنجائی که ژوزفین از شوهر قبلی خود دو دختر داشت گمان می‌کرد که عیب از خود اوست، ولی با حاملگی ماری والوسکا این شبهه برطرف شد و ناپلئون برای اینکه وارثی برای امپراطوری پیدا کند به فکر جدائی از ژوزفین و انتخاب همسر دیگری افتاد. امّا بعد از انجام تشریفات طلاق ژوزفین، ناپلئون ماری والوسکا را که هنوز در عقد یک کنت پیر لهستانی بود به همسری خود انتخاب نکرد، بلکه یک شاهزاده خانم اتریشی به‌نام «ماری لوئیز»[۳۱] را به همسری برگزید و روز بیستم مارس سال ۱۸۱۱ از او صاحب پسری شد، که به محض تولد «پادشاه رم» لقب گرفت.

حمله به روسیه در ۲۲ ژوئن سال ۱۸۱۲ آغاز پایان اقتدار ناپلئون به‌شمار می‌آید. سرعت پیشروی نیروهای ناپلئون در آغاز این حمله حتی با وسائل و تجهیزات امروزی هم عجیب و باورنکردنی است: او فاصلهٔ مرزهای آن روز روسیه را با لهستان تا مسکو در کمتر از سه ماه پیمود و روز ۱٤ سپتامبر وارد مسکو شد[۳۲]. ناپلئون گمان می‌کرد که با فتح مسکو تزار روسیه را به زانو درخواهد آورد و روسیه را به قلمرو امپراطوری خود خواهد افزود، ولی فردای ورود سربازان او به مسکو شهر آتش گرفت و سربازان روسی که ضمن عقب‌نشینی شهر را آتش زده بودند سپاه ناپلئون را در این شهر بدون آذوقه گذاشتند.

با فرا رسیدن زمستان سخت روسیه و کمبود تدارکات و مواد غذائی ناپلئون تصمیم گرفت از روسیه عقب‌نشینی کند، ولی در بین راه سرما و گرسنگی از یک طرف و حملات پی در پی نیروهای روسیه از طرف دیگر صدها هزار نفر از سربازان او را از پای درآورد، به طوری که در

30- Marie Walewska

31- Marie Louise

۳۲ــ برای مقایسهٔ سرعت پیشروی ناپلئون در روسیه با ارتش‌های امروزی که با وسائل موتوری مجهز هستند کافی است یادآوری کنیم که نیروهای هیتلر فاصلهٔ خاک لهستان را با مسکو در سال ۱۹٤۱ در چهار ماه و ده روز طی کردند و در اطراف مسکو متوقف شدند.

Scanned by CamScanner



این تابلوی معروف، ناپلئون را در میان برادرزاده‌هایش نشان می‌دهد. طفلی که بر روی زانوی «عمو ناپلئون» نشسته ناپلئوم سوم آینده است.

چهاردهم دسامبر سال ۱۸۱۲ از بیش از ۵۳۰,۰۰۰ نفر افراد ارتش ناپلئون در آغاز حمله به روسیه فقط ۳۰,۰۰۰ نفر به مبداء حرکت خود در لهستان رسیدند و بیش از پانصد هزار نفر در دشت های پر از برف روسیه جان سپردند.

ناپلئون در اوائل دسامبر و در آخرین مراحل عقب نشینی از خاک روسیه فرماندهی باقیماندهٔ سپاه شکست خوردهٔ خود را به «مورا» سپرده و به فرانسه بازگشت تا به جمع آوری قوا برای دست زدن به حملهٔ دیگری به روسیه در بهار سال بعد بپردازد، ولی این بار از نقشه های او برای ادامهٔ کشورگشائی استقبال چندانی به‌عمل نیامد و در قلمرو پیشین امپراطوری، از جمله اسپانیا و ایتالیا و پروس اغتشاشاتی بروز کرد. از سوی دیگر انگلستان و روسیه و پروس و اتریش و سوئد اتحادی بر ضد ناپلئون تشکیل داده و در طول سال ۱۸۱۳ به حملاتی برضد نیروهای ناپلئون دست زدند. ناپلئون در مراحل اولیه این نبردها پیروز شد و نیروهای مهاجم را عقب راند ولی در اکتبر سال ۱۸۱۳ در نبرد لایپزیک متحمل شکست سختی شد و نیروهای خود را تا پشت رودخانهٔ راین عقب کشید.

اتحاد بر ضد ناپلئون در اواخر سال ۱۸۱۳ توسعه یافت و نیروهای متحدین در اوائل سال ۱۸۱۴ خاک فرانسه را مورد حمله قرار دادند. در ماههای فوریه و مارس سال ۱۸۱۴ در اطراف پاریس جنگ های سختی بین نیروهای متحدین و قوای ناپلئون درگرفت، ولی مقاومت در برابر نیروهای مهاجم که هم از نظر تجهیزات و هم از حیث نفرات بر قوای مدافع برتری داشتند بی‌فایده بود. نیروهای متحدین که قوای انگلیس و سربازان روسی به فرماندهی تزار آلکساندر اوّل در پیشاپیش آنها بودند در اواخر مارس وارد پاریس شدند و ناپلئون روز ششم آوریل سال ۱۸۱۴ بدون قید و شرط از امپراطوری فرانسه استعفا داد و روز بیستم آوریل به جزیرهٔ الب[۳۳] تبعید شد.

ناپلئون یازده ماه به حالت تبعید محترمانه در جزیرهٔ الب زندگی کرد و در این مدت با موافقت فاتحین ادارهٔ امور این جزیره نیز به او سپرده شده بود. همسر ناپلئون ماری لوئیز حاضر نشد در این جزیره به ملاقات شوهرش برود، ولی معشوقه‌اش ماری والوسکا با پسری که از ناپلئون داشت نزد او رفت. عشق اول او ژوزفین نیز هنگام تبعید ناپلئون در جزیرهٔ الب درگذشت و به گفتهٔ شاهدان عینی ناپلئون با شنیدن این خبر فوق العاده غمگین و افسرده شد.

۳۳ــ Elba جزیره‌ای در دریای مدیترانه که بین ایتالیا و جزیرهٔ کرس قرار گرفته و اکنون متعلق به ایتالیاست.

Scanned by CamScanner

با خبرهائی که از آشفتگی اوضاع در داخل فرانسه و نارضائی مردم از حکومت جدید آن کشور و سلطنت لوئی هجدهم می رسید ناپلئون تصمیم گرفت یکبار دیگر بخت خود را بیازماید. او در اواخر فوریهٔ سال ۱۸۱۵ با چندتن از نزدیکان خود از جزیرهٔ الب گریخت و روز اول مارس در نزدیکی «آنتیب» در سواحل فرانسه پیاده شد. طرفداران ناپلئون قبلاً مقدمات حرکت او را از این نقطه تا پاریس فراهم کرده بودند و با استقبال پرشوری که در بین راه از او به عمل آمد لوئی هجدهم و اعضای دولت او پیش از ورود ناپلئون به پاریس از پایتخت گریختند و ناپلئون پیروزمندانه وارد پاریس شد.

امّا حکومت دوم ناپلئون بیش از صد روز به طول نینجامید و اتحاد جدیدی برضد او به‌سرعت شکل گرفت. ناپلئون برای مقابله با نیروهای انگلیس و پروس که در بلژیک صف‌آرائی می‌کردند حملهٔ پیشگیرانه‌ای به خطوط دفاعی آنها به‌عمل آورد، ولی در این نبرد که در دشت «واترلو» درگرفت و به همین جهت به جنگ واترلو معروف شد از نیروهای انگلیس و پروس شکست خورد. روز هجدهم ژوئن سال ۱۸۱۵ ناپلئون پس از شکست و هزیمت نیروهایش در واترلو به پاریس بازگشت و چون از تجهیز قوا برای ادامهٔ نبرد ناامید شد به نفع پسرش از مقام سلطنت استعفا داد، ولی متحدین به تقاضای او برای تفویض مقام امپراطوری فرانسه به پسرش که در آن‌موقع نزد مادرش در اتریش بود، اعتنا نکردند و لوئی هجدهم برادر کوچکتر لوئی شانزدهم را روز هشتم ژوئیهٔ سال ۱۸۱۵ به پاریس بازگرداندند و تاج و تخت فرانسه را به وی تفویض کردند[۳۴]. ناپلئون این‌بار به جزیرهٔ دوردست «سنت هلن» در جنوب اقیانوس اطلس تبعید شد و بعد از شش سال، در سال ۱۸۲۱ در همانجا درگذشت. بقایای جسد او را در سال ۱۸۴۰ به پاریس آوردند و مقبره‌ای برای وی ساختند که امروز یکی از نقاط تاریخی و دیدنی پایتخت فرانسه به‌شمار می‌آید.

۳۴ ــ پسر لوئی شانزدهم که ولیعهد فرانسه بود به روایتی پس از اعدام پدر و مادرش در زندان درگذشت و به روایتی از زندان گریخت. سلطنت‌طلبان او را به عنوان لوئی هفدهم پادشاه خود خواندند، ولی از دهها نفری که بعدها مدعی شدند پسر لوئی شانزدهم هستند هیچیک نتوانستند ادعای خود را به ثبوت برسانند.

کنگرهٔ وین و اروپای بعد از ناپلئون

کنگرهٔ وین که بعد از شکست ناپلئون در سال ۱۸۱۴ و تبعید او به جزیرهٔ الب تشکیل شد و بعد از تلاش ناپلئون برای بازگشت به قدرت نیز تشکیل جلسه داد سرنوشت اروپای بعد از ناپلئون را تعیین کرد. کارگردانان اصلی این کنگره مترنیخ[۳۵] صدراعظم اتریش و لرد کاستلری[۳۶] وزیر خارجهٔ انگلیس بودند که در مراحل نهائی کنگره ولینگتون[۳۷] فاتح جنگ واترلو هم به او پیوست. آلکساندر اول تزار روسیه نیز در مراحل اولیهٔ کار کنگره حضور داشت و بعداً این کار را به مشاوران و وزیران خود سپرد. از شخصیت‌های دیگری که در این کنگره نقش مؤثری بازی کردند می‌توان از هاردنبرگ[۳۸] دولتمرد معروف پروس، تالیران سیاستمدار معروف فرانسوی و کاردینال کونسالوی[۳۹] نمایندهٔ پاپ و بالاخره فون گنتز[۴۰] دبیرکل پروسی کنگره نام برد. تالیران که نقش او را در انقلاب فرانسه، چه هنگامی که نمایندهٔ مجلس طبقات سه‌گانه و مجلس ملی فرانسه بود و چه در زمانی که نقش رابط لژهای فراماسونی فرانسه و انگلیس و آمریکا را بازی می‌کرد به‌یاد داریم، در کودتای ۱۷۹۹ ناپلئون با او همکاری کرد و از این تاریخ تا ۱۸۰۷ وزیر خارجهٔ ناپلئون بود. تالیران تا اواخر حکومت ناپلئون هم از مشاورین مورد اعتماد او به‌شمار می‌رفت، ولی بعد از شکست ناپلئون در جنگهای سال ۱۸۱۴ و ورود نیروهای متحدین به پاریس اولین دولتمرد فرانسوی بود که با فرماندهان قوای متحدین، از جمله آلکساندر اول تزار روسیه ملاقات کرد و موجبات استعفا و تبعید ناپلئون را فراهم ساخت. تالیران سپس به

35- Metternich 36- Castlereagh
37- Wellington 38- Hardenberg
39- Cardinal Consalvi 40- Von Gentz

Scanned by CamScanner

نمایندگی حکومت جدید فرانسه به کنگرهٔ وین رفت و در این کنگره توانست با ایجاد رقابت و اختلاف بین نمایندگان دول فاتح منافع فرانسه را تاحدی حفظ نماید.

با وجود این کنگرهٔ وین امپراطوری سابق ناپلئون را متلاشی کرد به کشورهای تحت سلطهٔ ناپلئون، از جمله اسپانیا و ناپل و پیدمون و توسکان در ایتالیا و بلژیک و هلند و لوگزامبورگ استقلال داد. بلژیک و هلند و لوگزامبورگ یک کشور پادشاهی متحده تشکیل دادند و از ۳۹ سرزمین نیمه‌مستقل و امیرنشین آلمانی کنفدراسیون آلمان بوجود آمد. کنگرهٔ وین از سرزمین های واقع در کشور کنونی سویس یک کنفدراسیون سویس بوجود آورد و بیطرفی آن را برای همیشه تضمین کرد.

کشورهای فاتح نیز هریک باجی در کنگرهٔ وین گرفتند و از کلاه امپراطوری ناپلئون نمدی به‌دست آوردند: اتریش لومباردی و ونیز و دالماسی و سالزبورگ و گالیسیا را به قلمرو خود افزود، انگلستان بر جزیرهٔ مالت و دماغهٔ امیدنیک و سیلان و توباگو و سانتالوسیا و جزیرهٔ موریس مسلط شد، پروس ایالات پوزن و دانزیک و بخش اعظم ساکسونی و وستفالی و پومرانی را به قلمرو خود افزود و بالاخره لهستان نصیب تزار روسیه شد. کنگرهٔ وین همچنین تصمیم گرفت سوئد و نروژ را به صورت کشور متحدی درآورد، ولی این اتحاد مدت زیادی دوام نیافت.

کنگرهٔ وین علاوه بر این تصمیمات بیانیه هائی نیز دربارهٔ اصول روابط بین المللی، لغو و منع بردگی، رفع تبعیض و تضییقات از یهودیان، بخصوص در آلمان، و آزادی کشتیرانی در رودخانهٔ راین را صادر کرد که بعضی از آنها در قرارداد و کنوانسیون های دیگر بین‌المللی در طول قرن نوزدهم و قرن بیستم نیز ذکر شده و هنوز معتبر است.

طی پانزده سال، بعد از تشکیل کنگرهٔ وین تا سال ۱۹۳۰ که موج انقلابات دیگری اروپا را فراگرفت تحولات مهمی در اروپا روی داد: در روسیه به‌دنبال مرگ اسرارآمیز تزار آلکساندر اول در سال ۱۸۲۵ عده‌ای از افسران جوان و انقلابی سر به شورش برداشتند و با انتقال سلطنت به گراندوک نیکولا مخالفت کردند. عده‌ای از این



این تابلو مربوط به کنگرهٔ وین است. تصویر مترنیخ (نفر ایستاده وسط) و تالیران (نفر دوم نشسته از سمت راست) در این تابلو مشخص است.

Scanned by CamScanner

افسران خواهان الغاء رژیم تزاری و استقرار جمهوری و عده‌ای طرفدار سلطنت کنستانتین برادر آلکساندر اول و استقرار یک رژیم مشروطه بودند. همین اختلاف و عدم هم‌آهنگی بین افسران انقلابی موجب شد که نیکولای اول تزار جدید روسیه از موقعیت استفاده کند و شورشیان را با بیرحمی سرکوب نماید. پنج نفر رهبران این شورش به دار آویخته شدند و بقیه به حبس‌های طویل المدت محکوم شدند و حاصل این قیام نافرجام تحکیم پایه‌های دیکتاتوری تزاری در روسیه بود.

در فرانسه لوئی هجدهم تا پایان عمر خود در سال ۱۸۲٤ سلطنت کرد و در این مدت کوشید اساس یک حکومت مشروطه را در فرانسه پایه گذاری کند، زیرا بعد از حوادثی که بر فرانسه گذشته بود بازگشت به اصول استبدادی گذشته را عملی نمی‌دانست، ولی بعد از مرگ او در سال ۱۸۲٤ برادرش که با لقب شارل دهم بر تخت سلطنت نشسته بود درصدد تغییر این رویه و استقرار مجدد حکومت مطلقه برآمد. نارضائی مردم فرانسه از این رویه در ماه ژوئیهٔ سال ۱۹۳۰ به یک قیام عمومی منجر شد که موجب استعفا و برکناری شارل دهم و انتخاب لوئی فیلیپ[41] از خانوادهٔ «اورلئان»[42] به سلطنت فرانسه گردید. لوئی فیلیپ خود سوابق آزادیخواهی داشت و در ارتش انقلابی فرانسه خدمت کرده بود، با وجود این به‌تدریج تغییر رویه داد و به روش پادشاهان مستبد فرانسه گرایش پیدا کرد.

انقلابات سال ۱۹۳۰ که نخست در فرانسه آغاز شده بود در کشورهای دیگر اروپا نیز انعکاس داشت. مردم بلژیک در ماههای اوت و سپتامبر همین سال برعلیه سلطهٔ فرمانروایان هلندی خود دست به شورش زدند و کشور مستقلی بوجود آوردند. مردم لهستان نیز برضد حاکمان روسی شوریدند، ولی نیروهای تزار نیکولای اول با بیرحمی آنها را سرکوب کردند. در امیرنشین‌های ساکسونی و برونسویک و هس-کاسل و هانور حکومت‌های استبدادی به حکومت مشروطه تبدیل شد، ولی قیام در سرزمین‌های تحت سلطهٔ امپراطوری اتریش سرکوب گردید.

یکی از کارگردانان اصلی سیاست اروپا در تمام این دوران مترنیخ صدراعظم اتریش بود که پس از ادارهٔ کنگرهٔ وین در سال‌های ۱۸۱٤ و ۱۸۱۵ به مقام صدراعظمی اتریش رسید و بیست و هفت سال تمام این مقام را به‌عهده داشت. عصر دیپلماسی اروپا را از کنگرهٔ وین تا انقلابات سال ۱۸٤۸ اروپا دوران مترنیخ می‌خوانند، زیرا مترنیخ در تمام این دوران با بازیگری بین قدرتهای اروپائی نقش تعیین‌کننده‌ای در سیاست اروپا بازی می‌کرد، هرچند این نقش در فاصلهٔ انقلابات سال‌های ۱۸۳۰ و ۱۸٤۸ کاهش یافت و سرانجام به برکناری وی از مقام صدراعظمی اتریش انجامید.

پیدایش کمونیسم

در فاصلهٔ انقلابات سال ۱۸۳۰ تا موج دیگری از انقلابات که در سال ۱۸٤۸ اروپا را فراگرفت حوادث و تحولات مهم دیگری در اروپا روی داد. در این دوره با توسعهٔ صنعتی و احداث کارخانه‌ها طبقهٔ جدیدی در اروپا ـ و همچنین آمریکا که بعداً به آن اشاره خواهیم کرد، ظهور نمود که حرکت‌های انقلابی در میان آنها سریع‌تر از طبقات متوسط و دهقانان رشد می‌کرد. این طبقه که متفکرین سوسیالیست، و در رأس آنها کارل مارکس[43] از آنان به عنوان «پرولتاریا»[44] یاد می‌کردند مردمی بودند که برای تأمین معاش خود جز نیروی بازوی خود سرمایه‌ای دراختیار نداشتند. این طبقه که ما از آنان به همان عنوان سادهٔ طبقهٔ کارگر یاد می‌کنیم در نیمهٔ اول قرن نوزدهم، و در بسیاری از کشورها تا نیمهٔ قرن بیستم، در شرایط بسیار دشوار و ناگواری زندگی می‌کردند. سن کارگران بیشتر زیر بیست سال بود و حتی کودکان کمتر از دهسال که با مزد ناچیزی در این کارخانه‌ها کار می‌کردند بخش عظیمی از

41- Louis-Phillippe 42- Orleans

43- Karl Marx 44- Proletariat

Scanned by CamScanner

نیروی کار را تشکیل می‌دادند. ساعات کار از آغاز روشنائی صبح تا فرا رسیدن شب بود و هیچگونه تأمین اجتماعی برای کارگران وجود نداشت. رفتار کارفرمایان با کارگران بی شباهت به رفتار اربابان و بردگان نبود و ادامهٔ این وضع به‌طور طبیعی برخوردها و تشنجاتی را بوجود می‌آورد.

اولین تشنجات کارگری در نیمهٔ اول قرن نوزدهم در انگلستان روی داد و پارلمان انگلیس پس از دو سال جر و بحث در سال ۱۸۳۲ قوانینی را برای بهبود شرایط کار و تأمین اجتماعی به تصویب رساند. در کشورهای دیگر اروپا که پارلمان نداشتند، و یا پارلمان دراختیار طبقهٔ سرمایه‌دار و بورژوا بود تلاش کارگران برای بهبود شرایط کار و زندگی خود به‌جائی نمی‌رسید و به همین جهت مبارزه شکل خشونت‌آمیزتری به‌خود می‌گرفت. در این



یک عکس منحصر به فرد از کارل مارکس که کمی بعد از انتشار مانیفست از او گرفته شده است.

دوران نویسندگان و متفکرین برجسته‌ای هم در اروپا ظهور کردند که انتشار افکار و آثار آنها زمینه را برای انقلابات سال ۱۸۴۸ و دگرگونی های بعد از آن فراهم ساخت. از جملهٔ این نویسندگان و متفکرین باید از آلکساندر هرزن[45] روسی و فرانسوا فوریه[46] و پیر ژوزف پرودون[47] فرانسوی نام برد که هر سه افکار و عقاید سوسیالیستی داشتند و مطالعهٔ آثار آنها در شکل گرفتن عقاید مارکس، که پیشوای سوسیالیسم علمی خوانده می‌شود تأثیر عمیقی برجای گذاشت.

کارل مارکس در پنجم مه سال ۱۸۱۸ در شهر «تریر»[48] آلمان به‌دنیا آمد. والدین او «هیرشل» و «هنریت» هردو یهودی بودند. اجداد هیرشل پدر مارکس از روحانیون یهودی (خاخام) بودند و مادر او هنریت هم در یک خانوادهٔ یهودی هلندی به‌دنیا آمده بود. با وجود این هیچیک از آنها معتقدات مذهبی محکمی نداشتند و هنگامی که کارل مارکس شش ساله بود مذهب پروتستان را که مذهب رسمی پروس بود پذیرفتند. بدیهی است که آنها مذهب پروتستان را نیز نه از روی اعتقاد بلکه به دلائل سیاسی پذیرفته بودند.

کارل مارکس در سال ۱۸۳۵ تحصیلات متوسطهٔ خود را در «تریر» به پایان رساند و در سن هفده سالگی برای ادامهٔ تحصیل ابتدا به «بن» و سپس به برلن رفت. در سال ۱۸۳۶ که کارل مارکس در رشتهٔ فلسفه دانشگاه برلن ثبت‌نام کرد پرآوازه‌ترین نام در میان فلاسفهٔ آلمان «هگل»[49] بود. هگل در سال ۱۸۳۱ درگذشت، ولی افکار و اندیشه های او و روش جدیدی که در بحث و جدل فلسفی به‌نام «دیالکتیک»[50] بوجود آورد مهمترین موضوع مورد بحث فلاسفه و روشنفکران آلمانی بود. کارل مارکس با حرص و ولع زیادی شروع به خواندن آثار هگل نمود و بااینکه فهم زبان مغلق و پیچیدهٔ هگل برای یک دانشجوی هجده ساله دشوار بود نه‌فقط به کُنه افکار و عقاید هگل پی

45- Alexander Herzen
46- François Fourier
47- Pierre Joseph Proudhon
48- Trier
49- George. W. Hegel
50- Dialectic

Scanned by CamScanner

برد، بلکه به تجزیه و تحلیل و حتی انتقاد از جنبه‌های ایده‌آلیستی عقاید هگل پرداخت.

قدر مسلم اینست که هگل بیش از هر اندیشمند دیگری درتکوین افکار و عقاید مارکس تأثیر داشته و مارکس برای نخستین بار از طریق هگل با منطق دیالکتیک و اصل تضاد و منتجهٔ آن یا «تز و آنتی تز و سنتز»[51] آشنا شده و نظریات خود را بر همین اساس بنیان نهاده است. امّا مارکس از آغاز نظریات هگل را دربارهٔ مابعدالطبیعه قبول نداشته و برای نخستین بار در سال ۱۸۳۷ (یعنی در سن نوزده سالگی) ضمن نامه‌ای به پدرش ضمن انتقاد از نظریات هگل، نظر خود را دربارهٔ اصالت ماده بیان می‌کند. مارکس موضوع رسالهٔ پایان تحصیلی خود را هم فلسفهٔ طبیعی اپیکور انتخاب کرد تا در قالب آن نظریات خود را دربارهٔ اصالت ماده بیان کند.

مارکس پس از گرفتن درجهٔ دکترای فلسفه در سال ۱۸٤۱ در دانشگاه بن استخدام شد. ولی بر اثر انتشار مقاله‌ای که در آن افکار الحادی خود را بیان کرده بود از ادامهٔ تدریس در دانشگاه محروم گردید. مارکس که در این هنگام به‌علت درگذشت پدر سرپرستی خانوادهٔ پرجمعیت خود را هم به‌عهده گرفته بود در جستجوی کاری برای تأمین مخارج زندگی خود و خانواده‌اش به «کلن» رفت و بعد از نوشتن چند مقالهٔ انقلابی در روزنامهٔ «راینیش سایتونگ»[52] به سردبیری این روزنامه ارتقاء یافت. مارکس در سال ۱۸٤۳ با دختر یک بارون آلمانی که چهار سال از خود او بزرگتر بود ازدواج کرد، ولی کمی بعد از این ازدواج دولت پروس روزنامهٔ «راینیش سایتونگ» را توقیف کرد و مارکس تصمیم گرفت به انتشار یک روزنامهٔ آلمانی در خارج دست بزند. پاریس بهترین نقطهٔ ممکن برای انتشار این روزنامه بود و مارکس و همسرش در نوامبر سال ۱۸٤۳ برای شروع این کار وارد پاریس شدند. نخستین شمارهٔ روزنامه‌ای که می‌بایست آخرین آن هم باشد در ماه مارس سال ۱۸٤٤ در پاریس منتشر شد. ولی استقبال زیادی از

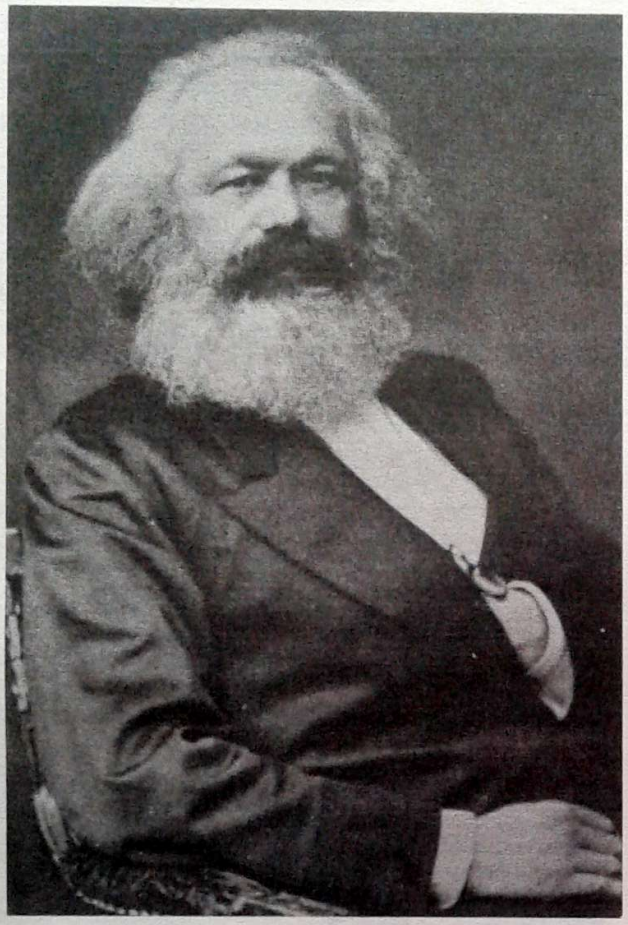

کارل مارکس در اواخر عمر

آن به‌عمل نیامد و مارکس که قادر به تأمین هزینهٔ سنگین انتشار روزنامه نبود از ادامهٔ آن صرفنظر کرد.

اگر مارکس در پاریس با یک جوان ثروتمند آلمانی به‌نام «انگلس»[53] آشنا نمی شد، بر اثر مضیقهٔ مالی ناچار از بازگشت به آلمان بود و شاید مسیر زندگی او هم به کلی تغییر می‌کرد، ولی آشنائی با انگلس و تأثیر عمیقی که در وی گذاشت موجبات دوستی عمیقی را بین آندو فراهم ساخت که نه‌فقط مشکلات مالی مارکس را برطرف ساخت، بلکه امکان ادامهٔ اقامت و فعالیت او را در پاریس فراهم نمود و انگلس برخلاف منافع طبقه‌ای که خود متعلق به آن بود نقش مؤثری در پیشرفت افکار انقلابی مارکس بازی کرد.

مارکس در مدت اقامت در پاریس با فلاسفه و

51- Thesis, Antithesis, Synthesis

52- Rheinische Zeitung

53- Friedrich Engels

Scanned by CamScanner

نویسندگان انقلابی فرانسه و بعضی از انقلابیون روسیه آشنا شد که از آن‌جمله «پرودون» فرانسوی و میخائیل باکونین[54] روسی بیش از همه در او اثر گذاشتند. مارکس از دوستی با پرودون و جلسات طولانی بحث فلسفی با او که گاه از شامگاه تا سپیده‌دم روز بعد به طول می‌انجامید خیلی بهره برد. ولی در اواخر اقامت خود در پاریس به این دوستی پشت پا زد و در سال ۱۸۴۷ در پاسخ اثر تازه‌ای از پرودون تحت عنوان «فلسفهٔ فقر» کتابی به عنوان «فقر فلسفه» منتشر کرد که نام او را بر سر زبانها انداخت.

مارکس در سال ۱۸۴۵ تحت فشار دولت پروس از فرانسه اخراج شد و به اتفاق انگلس به بروکسل رفت. انگلس که فرزند یکی از صاحبان صنایع نساجی آلمان بود و بعد از مرگ پدر وارث ثروت هنگفت او شد، نه‌فقط تأمین هزینهٔ زندگی مارکس و خانوادهٔ او را به‌عهده گرفت، بلکه مخارج چاپ و انتشار کتابها و رسالات او را هم تأمین می‌نمود و در تنظیم این کتابها با مارکس همکاری می‌کرد. مارکس و انگلس در سال ۱۸۴۷ برای شرکت در نخستین اجتماع سوسیالیست‌ها در لندن به انگلستان رفتند و در جریان مباحثات این کنگره با افکار و عقاید تند و انقلابی خود توجه همگان را به خود جلب کردند. کنگره به نظریات مارکس، یعنی جایگزینی «کمونیسم» به‌جای سوسیالیسم گرایش پیدا کرد و در پایان این اجلاس وظیفهٔ نگارش و انتشار بیانیه‌ای که فلسفه و اهداف کمونیستها را تشریح نماید به مارکس و انگلس محول شد. مارکس و انگلس پس از بازگشت به بروکسل به تنظیم و نگارش این بیانیه پرداختند و در اواسط فوریهٔ سال ۱۸۴۸ آنرا تحت عنوان «مانیفست کمونیست»[55] منتشر کردند. این بیانیه که به زبان آلمانی و با امضای مشترک مارکس و انگلس منتشر شده بود ابتدا توجه زیادی را به طرف خود جلب نکرد، ولی انتشار آن به زبانهای انگلیسی و فرانسه سر و صدای زیادی به‌راه انداخت و زمینه را برای یک حرکت جهانی فراهم ساخت.

مانیفست کمونیست با تشریح نظریات کمونیست‌ها دربارهٔ تاریخ و اینکه منشاء تحولات تاریخی مبارزهٔ طبقاتی است آغاز می‌شود و ضمن بررسی تحولات تاریخی به این نتیجه می‌رسد که نبرد نهائی بین طبقهٔ کارگر (پرولتاریا) و نظام‌های حاکم که از منافع سرمایه‌داری حمایت می‌کنند به پیروزی قطعی پرولتاریا منتهی خواهد شد. اصول عقاید کمونیست‌ها که در مانیفست کمونیست به‌طور فشرده و در آثار دیگر مارکس و انگلس به‌طور مشروح بیان شده از این قرار است:

۱ ــ اقتصاد تعیین‌کنندهٔ مسیر تاریخ است و تاریخ جز جنگ‌های طبقاتی و مبارزه بین گروههائی که منافع اقتصادی آنها باهم متعارض است چیز دیگری نیست. بر این اساس جنگ‌های طبقاتی در مراحل مختلف تاریخی، ابتدا بین بردگان و صاحبان برده‌ها، سپس میان فئودال‌ها و دهقانان فقیر و بی‌زمین و بالاخره بین سرمایه‌داران و کارگران در می‌گیرد و سرانجام به پیروزی طبقهٔ کارگر یا «پرولتاریا» منتهی می‌گردد.

۲ ــ دولت‌ها نقشی جز تأمین منافع طبقهٔ حاکم ندارند و در جوامع سرمایه‌داری دولت حافظ منافع صاحبان سرمایه‌ها و عامل استثمار طبقهٔ کارگر است. این فشار و استثمار فقط هنگامی خاتمه خواهد یافت که مالکیت خصوصی، بخصوص مالکیت ابزار تولید از میان برداشته

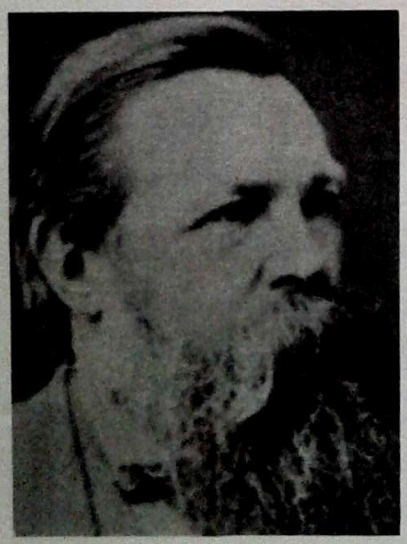

فردریک انگلس

54- Michael Bakounin

55- Communist Manifesto

Scanned by CamScanner

شود و طبقهٔ کارگر حکومت را به‌دست خود بگیرد. نخستین مرحلهٔ این تغییر و تحول دیکتاتوری پرولتاریاست، ولی پس از استقرار نظم تازه، در جامعهٔ ایده‌آلی کمونیست ها دولت از میان خواهد رفت.

۳ ــ تغییر نظام سرمایه‌داری فقط از طریق انقلاب و توسل به زور امکان‌پذیر است. مارکس امکان تغییر نظام سرمایه‌داری و تحولات بنیادی جامعه را از راههای مسالمت‌آمیز رد می‌کند و مانیفست کمونیست یک دعوت علنی و صریح از طبقهٔ کارگر برای قیام علیه سرمایه‌داری است.

علاوه بر اصول سه گانهٔ فوق که در مانیفست کمونیست تشریح شده مارکس و انگلس در آثار بعدی خود زیربنای فلسفی کمونیسم را که بر مبنای «ماتریالیسم دیالکتیک» استوار شده پی ریزی می‌کنند و با تجزیه و تحلیل تاریخ از نظر فلسفهٔ مادی یا «ماتریالیسم تاریخی» آنرا تکمیل می‌نمایند. ماتریالیسم دیالکتیک درواقع تلاشی برای اثبات اصالت ماده از طریق منطق دیالکتیک است که به‌طور خلاصه وجود هرگونه نیروی ماوراءالطبیعه را نفی و انکار می‌کند و «ماتریالیسم تاریخی» یا تفسیر تاریخ از نظر فلسفهٔ مادی نیز سیر تحولات تاریخی را از نظر مادی بررسی می‌نماید و برای تمامی تحولات جهان در طول تاریخ، حتی پیدایش ادیان ریشه‌های اقتصادی و مادی جستجو می‌کند.

انقلابات سال ۱۸٤۸

انقلابات سال ۱۸٤۸ اروپا مانند حرکت های انقلابی اواخر قرن هجدهم و انقلابات ۱۸۳۰ از فرانسه آغاز شد. همانطوری که در شرح انقلاب ۱۸۳۰ فرانسه و روی کار آمدن لوئی فیلیپ متذکر شدیم، لوئی فیلیپ که سوابق آزادیخواهی داشت پس از رسیدن به مقام سلطنت به‌تدریج رویهٔ خود را تغییر داد و روش استبدادی در پیش گرفت. در مجلس ملی فرانسه که لوئی فیلیپ سعی می‌کرد اختیارات آنرا محدود سازد گروهی به مبارزه با او برخاستند. از جمله کسانی که در این مبارزه نقش مؤثری ایفا کردند می‌توان از آلفونس دولامارتین[56] و ویکتور هوگو[57] دو شاعر و نویسندهٔ برجستهٔ فرانسوی که هردو نمایندهٔ مجلس ملی فرانسه بودند نام برد. لامارتین علاوه بر سخنرانی های مهیجی که در مجلس ایراد می‌کرد با انتشار چند کتاب به مبارزهٔ علنی با حکومت لوئی فیلیپ برخاست. یکی از معروفترین این کتابها که در سال ۱۸٤۷ منتشر شد و در تکوین انقلاب سال ۱۸٤۸ فرانسه نقش مؤثری داشت «تاریخ ژیروندن ها»[58] بود، که ضمن آن لامارتین علناً مردم را به قیام برضد رژیم سلطنتی و استقرار دوبارهٔ جمهوری دعوت می‌نمود.

نفرت عمومی از اعمال لوئی فیلیپ و فقر و شرایط نامطلوب اجتماعی، از اوائل سال ۱۸٤۸ به یک سلسله اغتشاشاتی در پاریس و شهرهای بزرگ دیگر فرانسه انجامید که به‌سرعت توسعه یافت و در فوریهٔ همین سال به سرنگونی رژیم سلطنتی و فرار لوئی فیلیپ به لندن منجر شد. لامارتین در رأس حکومت موقت جمهوری قرار گرفت، ولی از ادارهٔ امور کشور در آن شرایط بحرانی عاجز ماند و درنتیجه هنگامی که در اواخر سال ۱۸٤۸ برای انتخاب رئیس جمهوری به آراء عمومی مراجعه شد، شارل لوئی ناپلئون بناپارت[59] برادرزادهٔ ناپلئون بناپارت و نوهٔ دختری ملکهٔ ژوزفین با اکثریت قاطعی در این انتخابات پیروز شد.

به دنبال انقلاب فوریهٔ سال ۱۸٤۸ فرانسه در کشورهای دیگر اروپا نیز اغتشاشاتی آغاز شد. یکی از عوامل بروز این تشنجات، همانطور که در صفحات قبل اشاره شد، آغاز صنعتی شدن اروپا و عوارض آن و تأثیر افکار و آثار نویسندگان و متفکرین سوسیالیست نیمهٔ قرن نوزدهم در اروپا بود. اتریش که مرکز یکی از بزرگترین امپراطوری های آن‌روز اروپا بود بلافاصله بعد از سقوط

56- Alphonse de Lamartine 57- Victor Hugo
58- Histoire des Girondins
59- Charles Louis Napoleon Bonaparte

Scanned by CamScanner



آلفونس دو لامارتین شاعر و نویسندهٔ معروف فرانسوی که بعد از انقلاب سال ۱۸٤۸ مدتی در رأس حکومت فرانسه قرار گرفت، ولی در انتخابات ریاست جمهوری شکست خورد.

رژیم سلطنتی در فرانسه دچار اغتشاش شد. فردیناند[60] امپراطور اتریش درنتیجهٔ این حوادث به‌نفع برادرزاده‌اش فرانس ژوزف[61] از مقام خود استعفا داد و مترنیخ صدراعظم مقتدر اتریش که قریب سی سال گردانندهٔ اصلی سیاست اروپا به‌شمار می‌آمد با یک گاری حامل لباس های چرک یک لباس شوئی از وین گریخت. اهالی ایتالیا و مجارستان و اقوام اسلاو بالکان هم بر ضد حاکمان اتریشی خود سر به شورش برداشتند، ولی امپراطور جدید این شورش ها را سرکوب کرد و با پیروزی در سرکوب این شورش ها قدرت خود را در داخل تثبیت نمود.

انقلابات سال ۱۸٤۸ در اسپانیا و هلند و سوئد و دانمارک با خشونت کمتری همراه بود، زیرا سلاطین این کشورها در مراحل اولیهٔ حرکت های انقلابی تقاضاهای مردم را پذیرفتند و اصول حکومت پارلمانی و مشروطه را در کشورهای خود برقرار کردند. دولت انگلیس هم با اغتشاشاتی در ایرلند روبرو شد، که هرچند از توسعهٔ آن جلوگیری به‌عمل آمد زمینه را برای رشد نهضت استقلال طلبی در ایرلند فراهم ساخت و در قرن بیستم به جدائی و استقلال ایرلند جنوبی از انگلیس انجامید.

60- Ferdinand 61- Francis Joseph

Scanned by CamScanner

با وجود این در مقایسه با کشورهای دیگر اروپا انگلستان سال پرآشوب ۱۸۴۸ را بدون حادثهٔ مهمی در پشت سر نهاد. دوران طولانی سلطنت ملکهٔ ویکتوریا[۶۲] که تا اوایل قرن بیستم به طول انجامید تازه آغازشده بود و ملکهٔ جوان، که در آن تاریخ ۲۹ سال داشت، در یازدهمین سال سلطنت از محبوبیت خاصی در میان مردم برخوردار بود. ملکه در سال ۱۸۴۱ در سن بیست و یک سالگی با پرنس آلبرت[۶۳] که او هم مورد توجه و علاقهٔ مردم بود ازدواج کرد، هرچند عشق و علاقهٔ شدید ملکهٔ ویکتوریا به وی و دخالت دادن او در کارهای سیاسی و دولتی بعدها بین همسر ملکه و مقامات دولتی انگلیس اختلافاتی ایجاد کرد و از محبوبیت او در میان مردم کاست.

جهان در نیمهٔ اول قرن نوزدهم

در نیمهٔ اوّل قرن نوزدهم در نقاط دیگر جهان هم تحولات مهمی روی داد که اهمّ آنها از این قرار است:

ایالات متحدهٔ آمریکا که در اواخر قرن هجدهم و همزمان با انقلاب کبیر فرانسه پا به عرصهٔ وجود نهاده بود تا آغاز قرن نوزدهم فقط ایالات واقع در شرق رودخانهٔ «میسی سیپی» (منهای فلوریدا) را شامل می شد که کمتر از یک سوم وسعت کنونی ایالات متحدهٔ آمریکاست. بخش وسیعی از خاک کنونی آمریکا در غرب رودخانهٔ «میسی سیپی» که در حدود یک سوم مساحت کنونی آمریکاست تا سال ۱۸۰۰ متعلق به اسپانیا بود، ولی ناپلئون در آغاز فرمانروائی خود بر فرانسه این سرزمین را از اسپانیا پس گرفت و درصدد ایجاد تأسیساتی برای نیروی دریائی فرانسه در بندر «لویزیانا»[۶۴] بود که توماس جفرسن[۶۵] سومین رئیس جمهور آمریکا به مخالفت با آن برخاست. اختلافات آمریکا و فرانسه بر سر لویزیانا موجب نزدیکی انگلیس و آمریکا شد و ناپلئون دریافت که در صورت پافشاری برای توسعهٔ قلمرو حکومت خود به خاک آمریکا با

62- Victoria
63- Prince Albert
64- Louisiana
65- Thomas Jefferson



یک تابلو معروف از ملکه ویکتوریا در آغاز سلطنت

جبههٔ مشترک آمریکا و انگلیس روبرو خواهد شد. در آن زمان فرانسه از نظر مالی در مضیقه بود و ناپلئون به‌جای اینکه هزینهٔ عملیات نظامی خطرناکی را در آمریکا بر خزانهٔ فرانسه تحمیل کند تصمیم گرفت لویزیانا را به آمریکا بفروشد! این معامله که به عنوان بزرگترین معاملهٔ زمین در تاریخ ثبت شده است در ماه آوریل ۱۸۰۳ انجام شد و دولت فرانسه بیش از دو میلیون کیلومترمربع اراضی لویزیانا را به قیمت پانزده میلیون دلار به دولت آمریکا فروخت.[۶۶]

از وقایع مهم دیگر تاریخ آمریکا در نیمهٔ اول قرن نوزدهم جنگ آمریکا و انگلیس است که در ژوئن سال ۱۸۱۲ مقارن حملهٔ ناپلئون به روسیه رخ داد و بیش از دو سال به طول انجامید. علت بروز جنگ محاصرهٔ دریائی

۶۶ ــ سرزمین لویزیانا که از قرار هر کیلومترمربع ۷ دلار معامله شد اکنون چهارده ایالت مرکزی آمریکا را تشکیل می‌دهد و لویزیانا فقط نام یکی از این ایالات در شمال خلیج مکزیک می‌باشد.

Scanned by CamScanner

فرانسه از طرف انگلستان و جلوگیری از رفت و آمد کشتی های آمریکائی در آبهای مجاور اروپا بود، ولی جیمز مادیسن[۶۷] چهارمین رئیس جمهور آمریکا برای شروع این جنگ دلائل دیگری هم داشت، که عمده‌ترین آن کمک های پنهانی انگلیس به سرخ‌پوستان آمریکائی برای شورش بر ضد حکومت آمریکا بود. نیروهای مسلح آمریکا روز ۱۸ ژوئن سال ۱۸۱۲ به متصرفات انگلیس در کانادا حمله‌ور شدند و شهر تورونتو را آتش زدند. پیشروی نیروهای آمریکا در کانادا در اواخر سال ۱۸۱۲ متوقف شد و جنگ فرسایشی بین نیروهای طرفین همچنان ادامه داشت تااینکه نیروهای انگلیس در ماه اوت سال ۱۸۱٤ در سواحل شرقی آمریکا پیاده شدند و تا واشنگتن پایتخت آمریکا پیش رفتند. نیروهای انگلیس سپس به تلافی آتش زدن تورونتو از طرف آمریکائیها واشنگتن را آتش زدند ولی پیشروی آنها در داخل خاک آمریکا در شهر بالتیمور متوقف شد و قوای انگلیس تا پایان سال ۱۸۱٤ از سواحل شرقی آمریکا بیرون رانده شدند. در اوائل سال ۱۸۱۵ انگلیسیها سواحل جنوبی آمریکا را مورد حمله قرار دادند، ولی در نبردی که برای

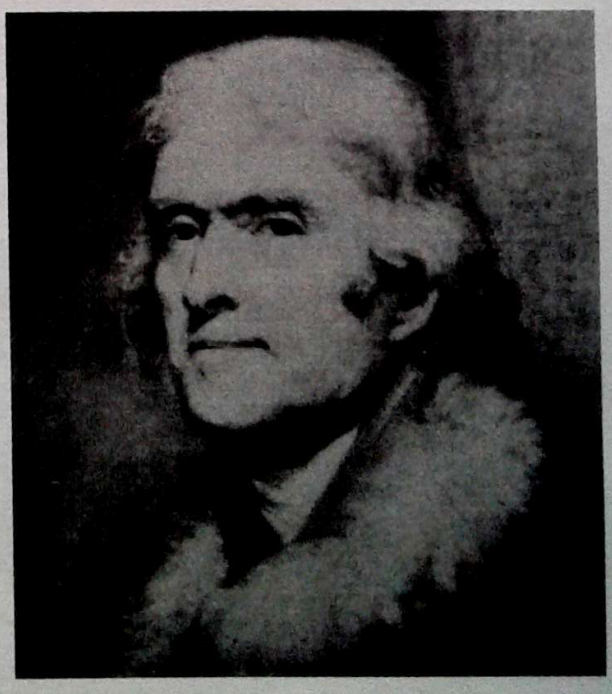

توماس جفرسون سومین رئیس جمهور آمریکا

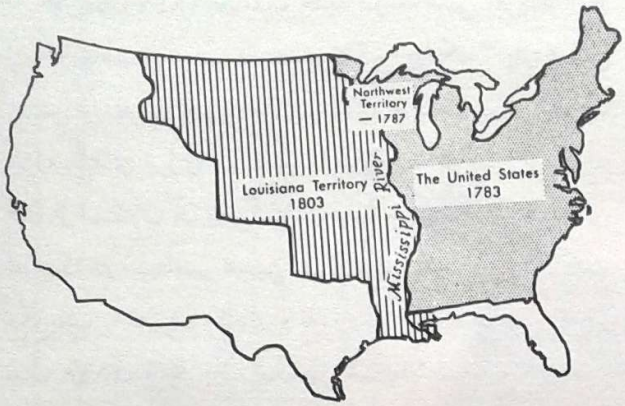

ایالات متحدهٔ آمریکا در بدو تأسیس (قسمت نقطه‌چین سمت راست) و سرزمین لویزیانا (قسمت هاشورزده) که از فرانسه خریداری شد.

تصرف بندر «نیواورلئان» درگرفت با تلفات سنگینی عقب رانده شدند.

مذاکرات صلح بین آمریکا و انگلیس از اواخر سال ۱۸۱٤ در بلژیک آغاز شد و در ماه دسامبر به امضای قرارداد صلح بین دو کشور انجامید، ولی خبر حصول توافق و امضای قرارداد صلح بعد از جنگ نیواورلئان و شکست قطعی نیروهای انگلیسی به آمریکا رسید. در مذاکرات صلح و حصول توافق با انگلیسیها، جیمز مونروئه[۶۸] وزیر خارجهٔ وقت آمریکا، که قبلاً نیز در مقام نمایندهٔ فوق العادهٔ آمریکا در فرانسه قرارداد خرید لویزیانا را از فرانسه امضا کرده بود، نقش مؤثری داشت و با چنین سوابقی در انتخابات سال ۱۸۱٦ آمریکا به ریاست جمهوری آن کشور انتخاب شد. دوران ریاست جمهوری هشت سالهٔ مونروئه را می‌توان سرآغاز قدرت‌نمائی آمریکا در سیاست جهانی خواند، زیرا هرچند اصول سیاست خارجی او که به «دکترین مونروئه»[۶۹] معروف شده است ظاهراً مبتنی بر عدم مداخلهٔ آمریکا در امور کشورهای اروپاست، متقابلاً اروپائی ها را از دخالت در امور نیمکرهٔ غربی (قارهٔ آمریکا) منع می‌کند و برای ایالات متحدهٔ آمریکا نوعی حق قیمومیت بر کشورهای این قاره قائل می‌شود.

67- James Madison
68- James Monroe
69- Monroe Doctrine

Scanned by CamScanner

در سال ۱۸٤٦ سیاست جدید توسعه‌طلبی آمریکا اوج تازه‌ای یافت و به فرمان جیمز ناکس پولک[۷۰] یازدهمین رئیس جمهوری آمریکا، نیروهای آمریکا برای تصرف سرزمین های مرزی آن کشور با مکزیک که بیش از یکربع قرن از استقلال آن نمی‌گذشت وارد جنگ شدند. نیروهای آمریکا در سپتامبر همین سال مکزیکوسیتی پایتخت مکزیک را تصرف کردند و به‌موجب قرارداد صلحی که در سال ۱۸٤۸ به مکزیک تحمیل شد ایالات وسیع و زرخیز تکزاس و نیومکزیکو و نوادا و کالیفرنیا در ازاء پانزده میلیون دلار به آمریکا واگذار گردید!

امّا بزرگترین ننگ جامعهٔ آمریکا در نیمهٔ قرن نوزدهم، برده‌داری و خرید و فروش برده بود. برده‌داری و برده‌فروشی از اوائل این قرن در جهان متمدن آنروز ملغی شده بود، ولی آمریکائیها برای توسعهٔ کشور خود، بخصوص برای کارهای کشاورزی در ایالات جنوبی میلیونها برده را به کار گرفته بودند و واردات برده از آفریقا یکی از پردرآمدترین تجارت های آمریکائیان در اواسط قرن نوزدهم بود. قسمت اعظم قارهٔ آفریقا در این تاریخ در دست قدرتهای استعماری اروپا، بخصوص انگلیسیها بود، ولی تجارت برده در این قاره تا اواسط قرن نوزدهم رواج داشت.

از تحولات آسیا در نیمهٔ اول قرن نوزدهم باید از جنگ های ایران و روس و ایران و انگلیس و همچنین «جنگ تریاک» در چین نام برد. جنگ های ایران و روس در اواخر قرن هجدهم و در زمان سلطنت آقامحمدخان قاجار آغاز شد و در دوران سلطنت ۳۷ سالهٔ جانشین او فتحعلیشاه قاجار ادامه یافت. در دوران سلطنت طولانی فتحعلیشاه دو جنگ بزرگ بین ایران و روسیه به وقوع پیوست. جنگ اول که به جنگ های دهساله معروف است از سال ۱۸۰۳ با لشکرکشی آلکساندر اول تزار روسیه به متصرفات ایران در قفقاز آغاز شد: نیروهای روس در دسامبر سال ۱۸۰۳ گنجه را به تصرف خود درآورده به ایروان حمله بردند. فتحعلیشاه فرزند و ولیعهد خود عباس میرزا را مأمور دفع حملهٔ روسها کرد و عباس میرزا موفق شد در ژانویهٔ سال ۱۸۰٤ نیروهای روس را وادار به عقب‌نشینی بکند. در فوریهٔ همین سال روسها با دوازده فروند کشتی به بندر انزلی حمله برده و در این بندر نیرو پیاده کردند، ولی درمقابل مقاومت ایرانی ها با تلفات سنگین مجبور به عقب‌نشینی شدند. امّا در مرحلهٔ دوّم این جنگ پیشرفت با روسها بود. قوای روس در اواخر سال ۱۸۰٦ پس از یک محاصرهٔ طولانی باکو را به تصرف خود درآوردند و ضمن پیشرفت تدریجی به طرف جنوب و غرب قفقاز ابتدا «دربند» و «شکی» و سپس لنکران و تمام سواحل غربی بحرخزر را به تصرف خود درآورده در ژانویهٔ سال ۱۸۱۳ ایروان را محاصره کردند. در این موقع انگلیسیها هم که در جنگ علیه ناپلئون با روسیه متحد شده بودند فتحعلیشاه را برای ترک مخاصمه و عقد قرارداد صلح با روسیه تحت فشار گذاشتند و عهدنامهٔ تحمیلی «گلستان» روز ۱۲ اکتبر سال ۱۸۱۳ با حضور نمایندهٔ انگلیس در قریهٔ گلستان واقع در قراباغ بین ایران و روسیه به امضا رسید. به موجب این عهدنامه دربند و باکو و قراباغ و شیروان و قسمتی از طالش از خاک ایران منتزع و ضمیمهٔ خاک روسیه شد و ایران از دعاوی خود بر گرجستان و داغستان صرفنظر کرد.

دومین جنگ ایران و روس سیزده سال بعد از عقد عهدنامهٔ گلستان و به دنبال تجاوز نیروهای روسیه به قلمرو حکومت ایران در جنوب قفقاز آغاز شد. در نخستین مرحلهٔ این جنگ در تابستان سال ۱۸۲٦ پیروزی با ایرانیها بود و قوای ایران به فرماندهی عباس میرزا ولیعهد فتحعلیشاه قسمت اعظم مناطقی را که به موجب عهدنامهٔ گلستان به روسها واگذار شده بود پس گرفتند. ولی در اواخر سال ۱۸۲٦ نیروهای روس دست به حملهٔ متقابل زدند و طی سال ۱۸۲۷ به‌تدریج اراضی واقع در شمال رود ارس را به تصرف خود درآوردند. نیروهای روس در اواسط اکتبر همین سال از رود ارس گذشته و پیش از فرا رسیدن زمستان تبریز را اشغال کردند. نیروهای روس در اواخر سال ۱۸۲۷ و اوائل سال ۱۸۲۸ تا نزدیکی میانه و قافلانکوه پیشروی

70- James Knox Polk

Scanned by CamScanner

کردند و فتحعلیشاه که از نقشه های بعدی روسها و احتمال پیشروی آنها به طرف پایتخت بیمناک بود در فوریهٔ سال ۱۸۲۸ به امضای قرارداد ننگین دیگری با روسها تن در داد که به عهدنامهٔ ترکمان‌چای معروف شده است. به موجب عهدنامهٔ ترکمان‌چای که به تاریخ دهم فوریهٔ ۱۸۲۸ در قریه‌ای به همین نام در چهل کیلومتری میانه به امضا رسید ایران علاوه بر ایالاتی که به موجب عهدنامهٔ گلستان از دست داده بود تمام سرزمین های آنسوی رود ارس، یعنی ایالات نخجوان و ایروان و قراباغ و قسمتی از طالش را هم از دست داد و رود ارس به عنوان مرز جدید دو کشور به رسمیت شناختهٔ شد. ایران همچنین متعهد شد ده کرور تومان که معادل بیست میلیون منات روسی یا سه و نیم میلیون لیرهٔ انگلیسی می شد به عنوان غرامات جنگی به روسیه بپردازد که نصف آن نقداً به صورت مسکوک طلا یا نقره پرداخت گردید.

در جنگ های ایران و انگلیس نیز که به دنبال لشکرکشی محمدشاه قاجار به هرات در سال ۱۸۳۸ و



تصویری از فتحعلی‌شاه، کار یک نقاش روس

محاصرهٔ این شهر آغاز شد، انگلیسیها به بنادر و جزایر ایران در خلیج فارس حمله برده جزیرهٔ خارک را اشغال کردند. محمّدشاه در برابر تهدید انگلیسیها از سودای تصرف هرات و بازگرداندن افغانستان به قلمرو حکومت ایران صرفنظر کرد و انگلیسیها نیز پس از تحمیل شرایط خود به ایران جزیرهٔ خارک را تخلیه نمودند.

در نیمهٔ اول قرن نوزدهم انگلیسیها با تسلط بر هندوستان و انحصار بازار چین قدرت مسلط استعماری آسیا به‌شمار می آمدند. تسلط انگلستان بر بازار چین پس از جنگ تریاک در سال های ۱۸۳۹ تا ۱۸۴۲ تثبیت شد. این جنگ را انگلیسیها به بهانهٔ ضبط و مصادرهٔ تریاک های متعلق به بازرگانان انگلیسی از طرف دولت چین به‌راه انداختند و در نخستین مراحل جنگ بندر کانتون را به توپ بسته و بندر تجارتی هونگ کونگ را به تصرف خود درآوردند. چینی ها پس از تحمل خسارات فراوان در این جنگ، سرانجام به شرایط صلح انگلیسیها گردن نهادند و به موجب قراردادی که در سال ۱۸۴۲ بین انگلستان و چین به امضا رسید بندر هونگ کونگ به انگلیسیها تسلیم شد و پنج بندر بزرگ چین برای تجارت و رفت و آمد کشتی های خارجی آزاد گردید.

نیمهٔ اوّل قرن نوزدهم را همچنین باید آغاز زوال امپراطوری عثمانی به‌شمار آورد. زوال امپراطوری عثمانی، که در اوج قدرت از خلیج فارس تا شمال آفریقا و شبه‌جزیرهٔ بالکان تا قلب اروپا را در قلمرو حکومت خود داشت، از جنگ های روس و عثمانی در اواخر قرن هجدهم و اوائل قرن نوزدهم آغاز شد. در نیمهٔ اول قرن نوزدهم در قلمرو اروپائی امپراطوری عثمانی شورش هائی آغاز شد و روسها در ادامهٔ مخاصمات خود با ترکها به کمک استقلال‌طلبان یونان شتافتند. جنگ های استقلال یونان از سال ۱۸۲۱ تا ۱۸۲۹ که با حمایت گستردهٔ افکار عمومی مردم جهان از یونانی ها همراه بود در سال ۱۸۲۹ به نتیجه رسید و نخستین حکومت مستقل یونان پس از قریب چهارصد سال تسلط ترکان پا به عرصهٔ وجود نهاد.

Scanned by CamScanner

هنر و ادب در نیمهٔ اول قرن نوزدهم

قرن نوزدهم یکی از پربارترین دوران‌های رشد هنر و ادب در جهان بود. بسیاری از هنرمندان نام‌آور جهان در این قرن ظهور کردند، که این فصل را با اشاره‌ای به برجسته‌ترین آنها در نیمهٔ اول قرن به پایان می‌آوریم:

از نویسندگان و شاعران برجستهٔ جهان در نیمهٔ اول قرن نوزدهم قبل از همه باید از سه نویسنده و شاعر معروف فرانسوی «شاتوبریان»[۷۱] و «لامارتین» و «ویکتور هوگو» و همچنین «آلفرد دوموسه»[۷۲] شاعر پر احساس، «بالزاک» نویسنده و داستانسرای نامدار و «ژرژسان»[۷۳] که نخستین زن نویسندهٔ معروف جهان بود نام برد.

شاتوبریان یکی از برجسته‌ترین نویسندگان و ادبای فرانسه در نیمهٔ اول قرن نوزدهم است که علاوه بر هنر نویسندگی دیپلمات و دولتمرد نامداری هم بود و مدتی در مقام سفارت فرانسه در پروس و انگلستان و سپس در مقام وزارت خارجهٔ فرانسه خدمت می‌کرد. معروفترین اثر او «نبوغ مسیحیت»[۷۴] نام دارد که در اوائل قرن نوزدهم منتشر شد. سبک نویسندگی او در این اثر و داستان معروف «رنه»[۷۵] و همچنین آخرین اثرش که تحت عنوان «خاطرات بعد از مرگ»[۷۶] در سالهای ۱۸۴۹ و ۱۸۵۰ منتشر شد سرمشق بسیاری از نویسندگان فرانسوی در قرن نوزدهم و بعد از آن به‌شمار می‌آید.

آلفونس دو لامارتین هم از معروفترین نویسندگان و شاعران نیمهٔ اول قرن نوزدهم است که با انتشار نخستین اثر ادبی خود تحت عنوان «تفکرات شاعرانه»[۷۷] در سال ۱۸۲۰ یک انقلاب ادبی بوجود آورد و تا سال ۱۸۳۰ چهار اثر جاودان ادبی دیگر نیز از او انتشار یافت. لامارتین از این تاریخ به بعد وارد عالم سیاست شد، ولی پس از

71- Chateaubriand
72- Alfred De Musset
73- George Sand
74- Genie Du Christianisme
75- René
76- Memoires D'Outre Tombe
77- Méditations Poétiques



شاتوبریان دولتمرد و نویسندهٔ معروف فرانسه

شکست از لوئی ناپلئون یا ناپلئون سوم در انتخابات ریاست جمهوری سال ۱۸۴۸ فرانسه به عالم نویسندگی بازگشت.

ویکتور هوگو نویسندهٔ نامدار فرانسوی نیز که در سال ۱۸۰۲ متولد شده نخستین آثار ادبی خود را در نیمهٔ اول قرن نوزدهم منتشر کرده، ولی چون شهرت او بیشتر ناشی از آثاری است که در نیمهٔ دوم قرن منتشر کرده در فصل بعد از او سخن خواهیم گفت.

آلفرد دو موسه و ژرژسان نخستین زن نویسندهٔ معروف فرانسوی هم بیشتر در رابطه با یکدیگر شهرت یافته‌اند و لطیف‌ترین اشعار آلفرد دوموسه و بهترین داستان‌های ژرژسان مربوط به این رابطهٔ عاشقانه است. و بالاخره باید از بالزاک نام برد که یکی از پرکارترین نویسندگان عصر خود بود و از سال ۱۸۲۰ تا زمان مرگش در ۱۸۵۰ هشتاد داستان تحت عنوان مشترک «کمدی انسانی» منتشر کرد.

از معروفترین شاعران و نویسندگان روسی در نیمهٔ اول قرن نوزدهم باید از آلکساندر پوشکین[۷۸] نام برد که در سال ۱۸۳۷ در سن سی و هشت سالگی در نتیجهٔ یک دوئل

78- Alexander Pushkin

Scanned by CamScanner



گوته نویسنده و شاعر نامدار آلمانی

درگذشت. نیکولا گوگول[۷۹] نویسندهٔ معروف روسی نیز که بیشتر به واسطهٔ نمایشنامه های طنزآلودش شهرت دارد در این دوران می زیسته است.

نویسندهٔ معروف آلمانی «گوته»[۸۰] نیز که نخستین آثار برجستهٔ خود را در نیمهٔ دوم قرن هجدهم پدید آورد تا سال ۱۸۳۲ که در سن هشتاد و سه سالگی درگذشت آثار جاویدان دیگری منتشر کرد و بالاخره لرد بایرون[۸۱] شاعر و نویسندهٔ آزادهٔ انگلیسی که در سال ۱۸۲٤ در جنگ به خاطر استقلال یونان درگذشت از چهره های معروف ادبی این دوران به شمار می آیند.

در عالم موسیقی، چند تن از نوابغ برجسته موسیقی جهان مانند بتهوون[۸۲] و شوپن[۸۳] و شوبرت[۸۴] و شومان[۸۵] و واگنر[۸۶] در این دوران می زیستند. بتهوون در سال ۱۸۲۷ و شوبرت در سال ۱۸۲۸ درگذشتند، ولی واگنر و شومان در

79- Nilolai Gogol
80- Johann Wolfgang Von Goethe
81- Lord Byron
82- Beethoven
83- Chopin
84- Schubert
85- Schumann
86- Wagner

Scanned by CamScanner

نیمهٔ دوم قرن هم به فعالیت های هنری خود ادامه می‌دادند.

شوپن در سال ۱۸۱۰ به دنیا آمد و در سال ۱۸۴۹ در سن ۳۹ سالگی به بیماری سل درگذشت. ژرژسان نویسندهٔ زن معروف فرانسوی در سال های آخر عمر معشوقه و پرستار او بود، ولی شوپن قبل از مرگ او را ترک گفت. ژرژسان خصوصیات این نابغهٔ بزرگ عالم موسیقی را که قبل از رسیدن به سن بیست سالگی شهرت جهانی یافت در یکی از داستان هایش به رشتهٔ تحریر کشیده است.

و سرانجام از معروفترین نقاشان جهان در نیمهٔ اول قرن نوزدهم باید از فرانسیسکو خوزه «گویا»[87] نقاش اسپانیولی و ژاک لوئی داوید[88] نقاش فرانسوی نام برد که به عنوان پیشروان مکتب رمانتیسم در نقاشی شناخته شده‌اند.



تصویری از «ژرژسان» زن نویسندهٔ معروف فرانسوی که مربوط به دوران جوانی اوست



شوپن نابغهٔ بزرگ موسیقی نیمهٔ اول قرن نوزدهم که در بیست سالگی شهرت جهانی یافت

«گویا» که بی‌تردید یکی از بزرگترین نقاشان تمام دورانهاست در اواخر قرن هجدهم شهرت یافت. ولی بهترین آثار خود را در فاصلهٔ سالهای اول قرن نوزدهم تا ۱۸۲۸ که درگذشت پدید آورد. گویا بعضی از مهمترین حوادث زمان خود را به صورت تابلوهای زنده نقاشی درآورده که معروفترین آنها «فجایع جنگ»[89] است.

87- Francisco José Goya
88- Jacques Louis David
89- Horrors of War

Scanned by CamScanner

فصل دوّم

جهان در نیمهٔ دوم قرن نوزدهم

امپراطوری ناپلئون سوم ــ گاریبالدی و جنگ های استقلال ایتالیا ــ لینکلن و جنگ های داخلی آمریکا ــ بیسمارک و وحدت آلمان ــ عصر ویکتوریا، اوج قدرت امپراطوری انگلیس ــ روسیه از نیکولای اول تا نیکولای دوم ــ زوال امپراطوری اتریش و فاجعهٔ مایرلینگ ــ مروری بر وقایع دیگر جهان در نیمهٔ دوم قرن نوزدهم ــ اختراعات و اکتشافات ــ هنر و ادبیات جهان در نیمهٔ دوم قرن نوزدهم.

دفتر وقایع نیمهٔ دوم قرن نوزدهم را مانند نیمهٔ اول این قرن با فرانسه آغاز می‌کنیم. قهرمان این وقایع نیز مانند آغاز قرن نوزدهم «ناپلئون» نام دارد.

لوئی ناپلئون که بعد از رسیدن به قدرت خود را ناپلئون سوم[1] نام نهاد برادرزادهٔ ناپلئون بناپارت و محصول ازدواج لوئی برادر ناپلئون با دختر ملکهٔ ژوزفین از شوهر قبلی او بود. بعد از شکست و سقوط ناپلئون بناپارت و مرگ پدر، مادر لوئی ناپلئون به اتفاق پسرش که در آن موقع کودکی ده‌ساله بود فرانسه را ترک گفت و بعد از مدتی زندگی در ایتالیا و باواریا (آلمان) و سویس به انگلستان رفت و مقیم لندن شد. هنگام وقوع انقلاب ۱۸۳۰ در فرانسه و سقوط خاندان بوربون و آغاز سلطنت لوئی فیلیپ، لوئی ناپلئون که جوانی بیست و دو ساله بود و تحت نفوذ و تلقینات مادر افکار جاه‌طلبانه‌ای داشت به فکر بازگشت به فرانسه و جانشینی عموی خود افتاد. او نخستین بار در سال ۱۸۳۶ به اتفاق عده‌ای از مخالفان لوئی فیلیپ بر ضد او توطئه کرد، ولی توفیق نیافت و یکبار دیگر در سال ۱۸۴۰ در جریان تدارک یک شورش مسلحانه بر ضد پادشاه دستگیر و زندانی شد. لوئی ناپلئون بعد از پنج سال زندان موفق به فرار شد و در فاصلهٔ سالهای ۱۸۴۵ تا ۱۸۴۸ توطئهٔ تازه‌ای را بر ضد لوئی فیلیپ در لندن سازمان داد. در جریان انقلاب سال ۱۸۴۸ فرانسه، لوئی ناپلئون به پاریس بازگشت و چون مردم فرانسه بعد از برکناری لوئی فیلیپ خواهان استقرار جمهوری بودند از سودای سلطنت دست برداشت و خود را نامزد مقام ریاست جمهوری کرد. جذبهٔ نام ناپلئون به پیروزی او در نخستین انتخابات ریاست جمهوری فرانسه در دسامبر سال ۱۸۴۸ کمک کرد و لوئی ناپلئون کلیهٔ رقیبان خود، از جمله لامارتین رئیس حکومت موقت را در

۱ ــ لوئی ناپلئون از این جهت خود را ناپلئون سوم خواند، که ناپلئون اول هنگام تولد پسرش از ملکه ماری لوئیز او را ناپلئون دوم و پادشاه رم لقب داده بود. ولی ناپلئون دوم در سن ۲۱ سالگی به بیماری سل درگذشت و هرگز به خاک فرانسه قدم ننهاد.

Scanned by CamScanner

این انتخابات شکست داد.

لوئی ناپلئون در سه سال اول ریاست جمهوری خود در چهارچوب قانون اساسی جمهوری دوم فرانسه حکومت کرد و از حدود اختیارات قانونی خود پا فراتر نگذاشت، ولی انتقاداتی که در مطبوعات و مجلس ملی فرانسه از روش او در حکومت آغاز شده بود وسوسهٔ قدرت مطلقه را در او بیدارکرد و روز دوم دسامبر سال ۱۸۵۱ با یک کودتا بر اختیارات خود در مقام ریاست جمهوری افزود و صداهای مخالف را خاموش ساخت. درست یکسال بعد، روز دوم دسامبر سال ۱۸۵۲ لوئی ناپلئون الغاء رژیم جمهوری و استقرار مجدد رژیم سلطنتی را اعلام داشت و خود را امپراطور فرانسه خواند. لوئی ناپلئون برای بهره‌برداری بیشتر از جذبهٔ نام ناپلئون خود را «ناپلئون سوم» لقب داد، ولی بعد از انتشار شعر هجوآمیزی از طرف ویکتور هوگو نویسنده و شاعر معروف فرانسوی دربارهٔ او تحت عنوان «ناپلئون کوچولو»[2]، در میان مردم فرانسه بیشتر به این لقب شهرت داشت.

با وجود این ناپلئون سوم طی دهسال اول امپراطوری دوم فرانسه قاطعیت و زیرکی فوق‌العاده‌ای از خود نشان داد و بر قدرت و اعتبار فرانسه در جهان افزود. او مردی محیل و زیرک بود و در رابطه با سلاطین و رهبران کشورهای دیگر همان خصوصیات توطئه گری و پنهان کاری دوران جوانی را حفظ کرده بود. ناپلئون سوم طی سالهای ۱۸۵۲ تا ۱۸۶۲ در جریانات سیاسی اروپا و حل اختلافات دولت‌ها (از جمله حل اختلاف ایران و انگلیس بعد از جنگ و قطع رابطه بین دو کشور در زمان سلطنت ناصرالدین شاه) نقش مهمی ایفا کرد و به همین جهت به داور یا میانجی اروپا[3] معروف شد، ولی پنهانکاری و عدم صداقت او در بعضی از این داوری‌ها بتدریج از نفوذ و اعتبار او در میان سلاطین و دولتمردان اروپائی کاست.

ناپلئون سوم در اولین جنگ خارجی خود با روسیه که از سال ۱۸۵۳ تا ۱۸۵۶ به طول انجامید و صحنهٔ اصلی آن

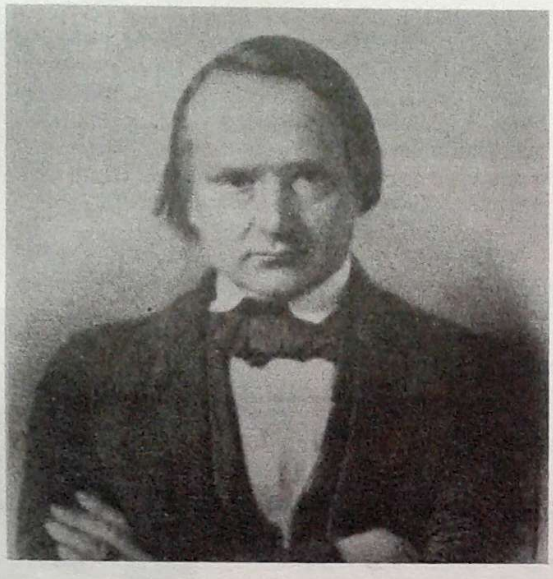

ویکتور هوگو نویسنده و شاعر نامدار فرانسه در جوانی و زمانی که نمایندهٔ مجلس ملی فرانسه بود.

دریای سیاه و شبه‌جزیرهٔ کریمه بود با کمک و همکاری انگلیس و ترکهای عثمانی پیروز شد. این جنگ بر اثر اختلافات روسیه و ترکهای عثمانی آغاز شد و فرانسه و انگلیس که نگران توسعه‌طلبی روسها بودند به حمایت از عثمانی وارد جنگ شدند. بعد از شکست و عقب‌نشینی روسیه در این جنگ در ماههای فوریه و مارس سال ۱۸۵۶ یک کنفرانس بین‌المللی برای حل اختلافات مربوط به شرق اروپا و منطقهٔ بالکان و دریای سیاه در پاریس تشکیل شد که به نام «کنگرهٔ پاریس» معروف شده است. ریاست این کنگره را کنت «والوسکی»[4] فرزند نامشروع ناپلئون اول از معشوقهٔ لهستانی‌اش ماری والوسکا، که در آن‌زمان وزیر خارجهٔ فرانسه بود برعهده داشت. کنگره پاریس با اخذ امتیازات مهمی از روسیه، از جمله تسلیم قسمتی از قلمرو روسیه در مصب رود دانوب به دریای سیاه به مدعیان استقلال این مناطق، که بعداً کشور رومانی را بوجود آوردند و همچنین تسلیم منطقهٔ قارص به ترکها و حق کشتیرانی بین‌المللی در رود دانوب و بالاخره منع ورود کشتی‌ها و تجهیزات جنگی به رود دانوب و دریای سیاه به

2- Napoleon Le Petit
3- Arbiter of Europe
4- Walewski

Scanned by CamScanner

پایان رسید.

امّا دومین ماجراجوئی ناپلئون سوم برای توسعهٔ قلمرو امپراطوری خود تا نیمکرهٔ غربی و اعزام قوای فرانسه برای حمایت از ماکسیمیلیان[5] مدعی امپراطوری مکزیک به شکست انجامید و نیروهای فرانسه تحت فشار آمریکائیها مجبور به تخلیهٔ این کشور شدند. حکومت تحت حمایت فرانسه نیز پس از خروج نیروهای فرانسوی سقوط کرد و دستگیری و اعدام ماکسیمیلیان مدعی امپراطوری مکزیک ضربهٔ شدیدی بر حیثیت ناپلئون سوم وارد ساخت.



تصویری از ناپلئون سوم در آغاز امپراطوری

ناپلئون سوم در سال ۱۸۶۷ با بر پا ساختن یک نمایشگاه بزرگ بین‌المللی در پاریس که از تمام سلاطین وقت اروپا و مشرق زمین برای شرکت در آن دعوت شده بود درصدد تجدید اعتبار و حیثیت خود برآمد. این نمایشگاه با شکوه و عظمت بسیار برگزار شد و تزار الکساندر دوم روسیه و پادشاهان پروس و بلژیک و پرتغال و ولیعهد انگلیس و سلطان عثمانی و ولیعهد مصر و برادر امپراطور ژاپن هم در آن حضور یافتند، ولی مخالفت‌های داخلی با ناپلئون سوم از این تاریخ به بعد افزون‌تر شد و عقب‌نشینی گام به گام ناپلئون سوم در برابر فشار افکار عمومی که با دادن اختیارات بیشتر به مجلس ملی فرانسه و آزادی قلم و بیان آغاز شد بیش از پیش موجب تضعیف وی گردید.

حکومت ۲۲ سالهٔ ناپلئون سوم، که در چهار سال اول آن عنوان ریاست جمهوری و در ۱۸ سال باقیمانده عنوان امپراطوری را داشت با شکست مفتضحانه نیروهای فرانسه در جنگ‌های فرانسه و پروس در سال ۱۸۷۰ به پایان رسید. ناپلئون سوم در این جنگ اسیر شد و بعد از مدتی زندانی شدن در آلمان به وساطت دولت انگلیس آزاد گردید و دو سال آخر عمر خود را به حال تبعید در انگلستان به‌سر آورد. تنها پسر او نیز که ولیعهد فرانسه به‌شمار می‌آمد و عنوان «شاهزادهٔ امپراطوری»[6] را داشت بعد از مرگ پدر وارد خدمت ارتش انگلیس شد و در سال ۱۸۷۹ در جنگ‌های مستعمراتی انگلیس در آفریقا به قتل رسید.

گاریبالدی و جنگ‌های استقلال ایتالیا

دومین واقعهٔ مهم اروپا در اوائل نیمهٔ دوم قرن نوزدهم جنگهای استقلال ایتالیاست. که در سال ۱۸۶۰ با حملهٔ نیروی هزار نفری سرخ‌پوشان یا «پیراهن قرمزهای گاریبالدی» به سیسیل و ناپل به نقطهٔ اوج خود رسید و پس از ده سال به وحدت کامل ایتالیا در قالب کنونی آن انجامید. ایتالیا تا قبل از این تاریخ از ایالات و

5- Maximilian 6- Le Prince Impérial

Scanned by CamScanner

امیرنشین های کوچک تشکیل می شد که در دوران حکومت ناپلئون اول تحت سلطهٔ فرانسه بودند و بعد از آن بجز ایالت شمال غربی «پیه مون»[7] که قسمتی از خاک کنونی فرانسه از جمله نیس و ایالت «ساووا»[8] را هم شامل می شد بقیه تحت سلطه و نفوذ اتریش یا پاپ بودند. جیوزیپ گاریبالدی[9] که در سال ۱۸۰۷ در نیس بدنیا آمد از سال ۱۸۳۱ به نهضت «ایتالیای جوان» که از طرف یک میهن پرست ایتالیائی به نام «مازینی»[10] بوجود آمده بود پیوست. هدف این نهضت تأمین وحدت و استقلال ایتالیا و رها ساختن آن از سلطهٔ اجانب بود. نهضت ایتالیای جوان در سال ۱۸۳۲ شورشی در ایالت پیه مون و ایالات دیگر شمال ایتالیا براه انداخت، ولی این شورش بزودی سرکوب و رهبران آن دستگیر شدند. گاریبالدی در سال ۱۸۳٤ به آمریکای جنوبی گریخت و در جنگ های استقلال کشورهای آمریکای جنوبی شرکت جست و بعد از ۱٤ سال به دنبال بروز انقلابات سال ۱۸٤۸ اروپا به ایتالیا بازگشت. از سال ۱۸٤۹ تا ۱۸۵۹ گاریبالدی به یک رشته جنگ های چریکی بر ضد فرانسویان و اتریشی ها دست زد و سرانجام در سال ۱۸٦۰ در رأس جنجگویان ورزیده ای که به پیراهن سرخ ها معروف شده اند با چند کشتی در ساحل غربی جزیرهٔ سیسیل پیاده شد و بعد از تصرف تمام این جزیره از جنوب وارد خاک اصلی ایتالیا گردید و تا ناپل پیش رفت.

همزمان با پیشروی نیروهای گاریبالدی در جنوب ایتالیا کنت «کامیلو کاوور»[11] نخست وزیر امیرنشین «پیه مون» به یک رشته اقدامات دیپلماتیک برای تأمین وحدت ایتالیا دست زد و حمایت ناپلئون سوم را از وحدت ایتالیا و قطع نفوذ اتریش از این سرزمین بدست آورد. تنها نگرانی «کاوور» این بود که نیروهای گاریبالدی با حمله به رم و تجاوز به حریم پاپ، اروپای کاتولیک را علیه استقلال طلبان ایتالیا تحریک کنند، به همین جهت پیش از اینکه قوای گاریبالدی حمله به سوی رم را آغاز کنند نیروهای خود را به قلمرو پاپ فرستاد و از ورود قوای گاریبالدی به رم جلوگیری کرد. کاوور شخصاً به ملاقات گاریبالدی رفت و او را قانع کرد که از تصرف رم و تجاوز به قلمرو حکومت پاپ خودداری نماید. دو رهبر همچنین

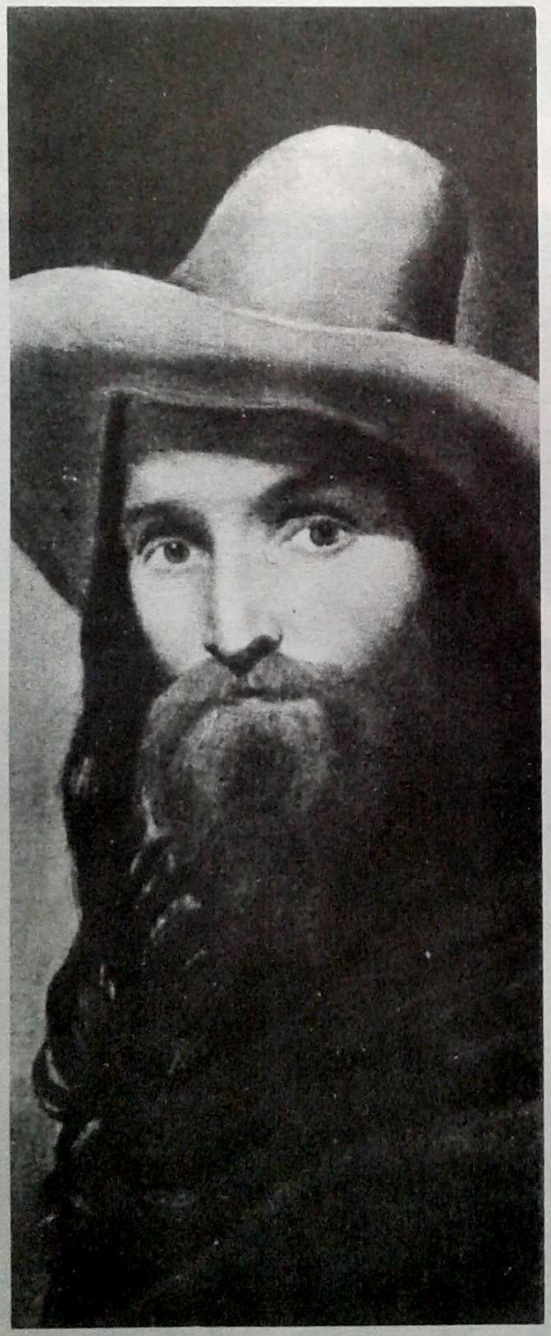

گاریبالدی قهرمان استقلال ایتالیا در جوانی برای استقلال کشورهای آمریکای جنوبی مبارزه می‌کرد.

7- Piemont 8- Savoie 9- Giuseppe Garibaldi
10- Mazzini 11- Camillo Cavour

Scanned by CamScanner



گاریبالدی (سمت راست) کاوور (نفر وسط) و ویکتور امانوئل دوم (سمت چپ) پادشاه ایتالیا

توافق کردند که ویکتور امانوئل دوم[12] پادشاه پیه‌مون و ساردنی، که امیرنشین لومباردی هم در سال ۱۸۵۹ به قلمرو حکومت او منضم شده بود به عنوان پادشاه ایتالیا انتخاب شود. ویکتور امانوئل دوم روز هفدهم مارس سال ۱۸۶۱ به عنوان پادشاه ایتالیا انتخاب شد و کلیه ایالات و امیرنشین های واقع در شبه جزیرهٔ ایتالیا طی پنجسال بعد تحت پادشاهی او متحد شدند. روز بیستم سپتامبر سال ۱۸۷۰ نیروهای ایتالیا رم و قلمرو حکومت پاپ را هم بتصرف خود درآوردند و آرزوی طرفداران وحدت و استقلال ایتالیا بطور کامل تحقق یافت. تصرف رم و قلمرو حکومت پاپ از طرف نیروهای ایتالیا بدون جنگ و خونریزی صورت گرفت، زیرا پادگان فرانسوی حافظ قلمرو حکومت پاپ، پس از شکست و سقوط ناپلئون سوم رم و اطراف آنرا تخلیه کردند و نیروهای ایتالیا بدون برخورد با مقاومتی از طرف گارد کوچک محافظ پاپ قلمرو حکومت

12- Victor Emmanuel

Scanned by CamScanner

او را تصرف نمودند. تصرف رم از طرف نیروهای ایتالیا و انتخاب این شهر به عنوان پایتخت ایتالیا سرآغاز یک اختلاف طولانی بین پاپها و دولت های ایتالیا بود که سرانجام با اختصاص واتیکان به مقر حکومت پاپ و استقلال نسبی آن پایان پذیرفت.

لینکلن و جنگ های داخلی آمریکا

سومین رویداد مهم جهان در نیمهٔ دوم قرن نوزدهم، که پیش از تعقیب تحولات اروپا باید به آن اشاره کنیم انتخاب آبراهام لینکلن[13] به مقام ریاست جمهوری آمریکا در سال ۱۸۶۰ و جنگ های داخلی آمریکا در طول مدت زمامداری وی از ۱۸۶۱ تا ۱۸۶۵ می‌باشد.

لینکلن که فرزند نجار فقیری از اهالی کنتاکی آمریکا بود دوران کودکی خود را در فقر و بدبختی بسر آورد و در سن هفت سالگی مادر خود را از دست داد. او در کار نجاری و تهیهٔ چوب به پدر کمک می‌کرد، و در عین حال برای سوادآموزی به کلاسی که در سه کیلومتری محل اقامت آنها تشکیل شده بود می‌رفت. لینکلن در ده سالگی خواندن و نوشتن را آموخت، ولی برای تمرین مطالعه تا مدتها جز انجیل کتابی نداشت و آنقدر این کتاب را خوانده بود که بسیاری از مضامین و جملات آن را حفظ بود. لینکلن بعدها کتاب هائی دربارهٔ تاریخ جنگ های استقلال آمریکا و زندگی واشنگتن بدست آورد و با مطالعهٔ این کتابها به سیاست علاقمند شد. در این مدت پدر لینکلن در جستجوی کار و زندگی بهتر مرتباً از شهری به شهر دیگر می‌رفت و همسر جدید و فرزندانش را هم همراه خود می‌برد تا اینکه سرانجام در شهر «نیوسالم» در ایالت «ایلینوی» مستقر شد و پسرش آبراهام نیز در همین شهر مدیریت فروشگاه کوچکی را به‌عهده گرفت. لینکلن سپس رئیس پست شهر شد و در عین حال به تحصیل حقوق پرداخت و در سال ۱۸۳۶ در سن بیست و شش سالگی مدرسهٔ حقوق را با موفقیت به انجام رساند. آبراهام لینکلن که نطق و بیان قوی داشت خیلی زود در کار وکالت موفق شد و ضمن کار وکالت در شهر «اسپرینگفیلد» مرکز ایالت ایلینوی چهار دوره به نمایندگی مجلس مقننهٔ ایالتی انتخاب گردید تا اینکه در سال ۱۸۴۷ در سن سی و هشت سالگی به عنوان نمایندهٔ کنگرهٔ آمریکا انتخاب شد. لینکلن در سال ۱۸۵۶ به حزب جمهوریخواه آمریکا پیوست و در سال ۱۸۵۸ از طرف این حزب کاندیدای سناتوری ایالت ایلینوی شد، ولی از رقیب دمکرات خود شکست خورد.

لینکلن با وجود شکست در مبارزات انتخاباتی سال ۱۸۵۸ با نطق هائی که دربارهٔ مسائل اجتماعی، بخصوص مسئلهٔ بردگی ایراد کرد شهرت زیادی به‌دست آورد و در انتخابات ریاست جمهوری سال ۱۸۶۰ به عنوان نامزد حزب جمهوریخواه وارد مبارزات انتخاباتی شد. الغاء بردگی که لینکلن آنرا ننگ جامعهٔ آمریکائی می‌خواند یکی از شعارهای انتخاباتی وی بود و افکار عمومی مردم آمریکا که در آن تاریخ با انتشار کتاب هائی دربارهٔ شرایط سخت زندگی بردگان سیاه آمریکا به هیجان آمده بود این شعار را پذیرا شد. معروفترین کتابی که در این زمان دربارهٔ زندگی رقت‌بار سیاهان آمریکا منتشر شده و رکورد فروش تمام



خانم «هاریت بیچراستو» نویسندهٔ کتاب معروف «کلبهٔ عموتوم» و همسرش.

13- Abraham Lincoln

Scanned by CamScanner



یک عکس منحصر بفرد از لینکلن و پسرش. عکس مربوط به اواخر ریاست جمهوری اوست.

کتابها را شکسته بود «کلبهٔ عموتوم» به قلم یک زن نویسندهٔ آمریکائی به نام «هاریت بیچراستو»[14] بود.

لینکلن علاوه بر هنر سخنوری و حمایت طرفداران الغاء بردگی در ایالات شمالی آمریکا، بیشتر به علت بروز اختلاف و چنددستگی در حزب رقیب در انتخابات سال ۱۸۶۰ پیروز شد و فقط با چهل درصد کل آراء عمومی به ریاست جمهوری رسید. هفت ایالت از ایالات جنوبی آمریکا که برده‌داری در آنها رواج داشت بعد از پیروزی لینکلن در انتخابات ریاست جمهوری اعلام داشتند که ریاست جمهوری او را به‌رسمیت نمی‌شناسند و پیش از اینکه لینکلن در ماه مارس سال ۱۸۶۱ دورهٔ ریاست جمهوری خود را آغاز کند جدائی خود را از حکومت مرکزی اعلام داشته اتحادیهٔ جدیدی از ایالات جنوبی تشکیل دادند. لینکلن در نطق افتتاحیهٔ خود در مقام ریاست جمهوری برای بازگرداندن ایالات جنوبی به‌قلمرو حکومت مرکزی تعهد صریحی دربارهٔ الغاء بردگی نکرد، ولی با صراحت و قاطعیت گفت که جدائی هیچیک از ایالات را تحمل نخواهد کرد و تأکید نمود که قانون اساسی آمریکا به هیچیک از ایالات اجازه نداده است که خودسرانه و به‌طور یکطرفه تعهدات خود را زیر پا بگذارند و از اتحادیه خارج شوند.

نطق لینکلن نه‌فقط موجب بازگشت ایالات هفت‌گانه به قلمرو حکومت مرکزی نشد، بلکه چهار ایالت برده‌دار دیگر نیز جدائی خود را از حکومت مرکزی اعلام داشتند. لینکلن اعلام داشت که در صورت لزوم برای حفظ وحدت و تمامیت ارضی کشور به قوهٔ قهریه متوسل خواهد شد و برای اینکه نشان بدهد در این تصمیم خود جدی است به نیروهای فدرال دستور حمله به استحکامات نظامی جنوبی ها را در «فورت‌سامتر»[15] صادر کرد. فورت‌سامتر

14- Harriet Beecher-stowe 15- Fort Sumter

Scanned by CamScanner

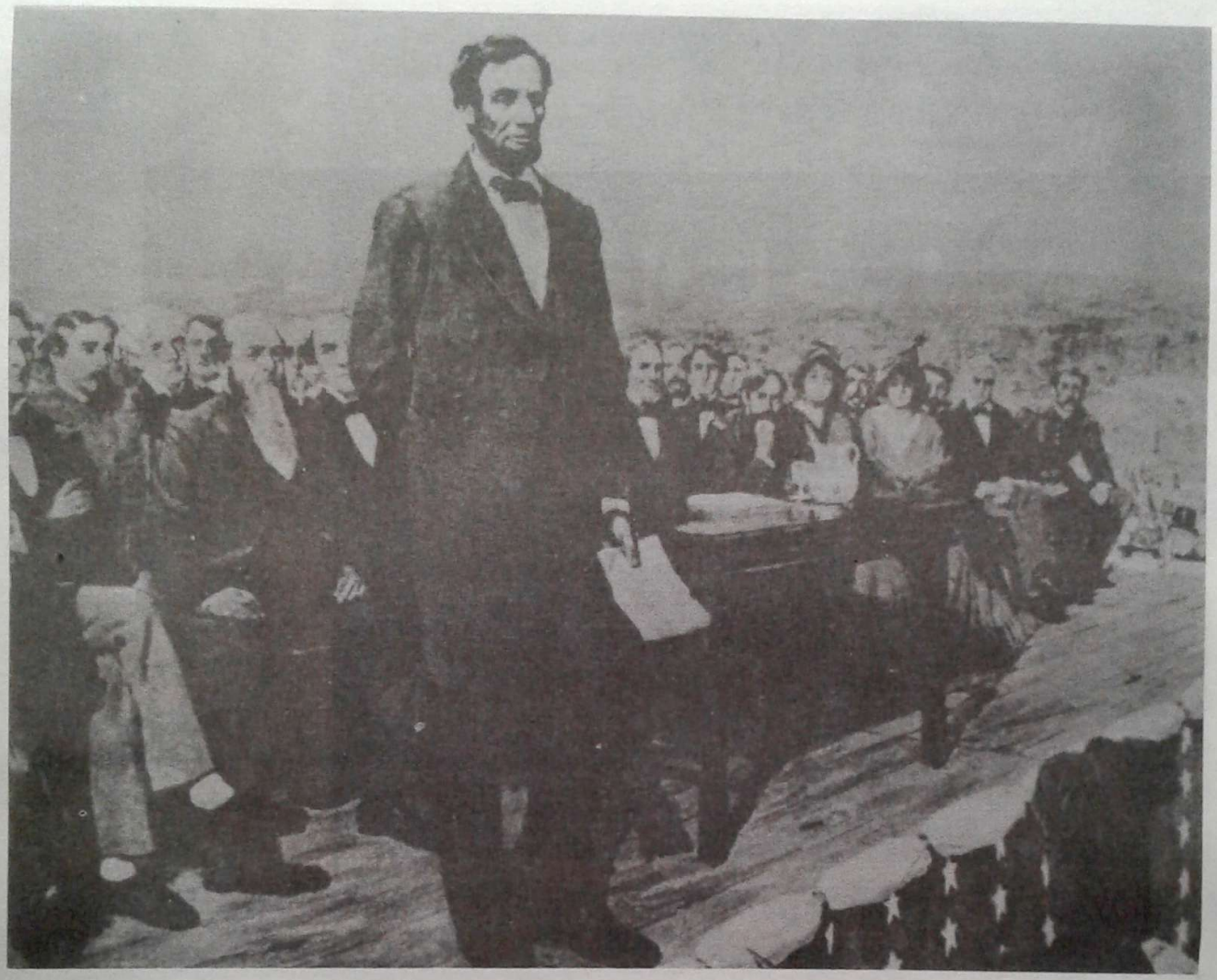

لینکلن هنگام ایراد سخنرانی معروف خود در «گیتسبورگ» که نقطهٔ عطفی در تاریخ جنگ‌های داخلی آمریکا بود.

سقوط کرد ولی جنوبی‌ها دست از مقاومت برنداشتند و برای جنگ با حکومت مرکزی به تجهیز قوا پرداختند. در مراحل بعدی جنگ تا تابستان سال ۱۸۶۱ پیروزی با جنوبی‌ها بود تااینکه لینکلن از کنگره تقاضای بسیج نیروها و اختیارات فوق‌العاده برای درهم شکستن قوای جنوبی‌ها را کرد و روز ۲۲ ژوئیهٔ ۱۸۶۱ موافقت کنگره را با بسیج یک نیروی پانصد هزار نفری به‌دست آورد.

پیشروی نیروهای شمالی به طرف ایالات جنوب از اواخر سال ۱۸۶۲ آغاز شد و لینکلن فرصت را غنیمت شمرده روز اول ژانویهٔ سال ۱۸۶۳ اعلامیهٔ معروف آزادی بردگان را در سراسر آمریکا صادر نمود. به موجب این اعلامیه بیش از سه میلیون برده در سراسر آمریکا آزاد شدند، قریب دو میلیون برده هنوز در ایالات تحت اشغال نیروهای جنوب بودند که حکم رئیس جمهوری را نمی‌خواندند، ولی اعلامیهٔ آزادی بردگان به گوش بردگان ایالات جنوبی هم رسید و همانطور که لینکلن انتظار داشت موجب طغیان سیاهان در ایالات جنوبی و تضعیف جنوبی‌ها گردید.

جنگ‌های داخلی آمریکا در طول سال‌های ۱۸۶۳ و ۱۸۶۴ ادامه یافت و در اواخر سال ۱۸۶۴ که شکست جنوبی‌ها قطعی به‌نظر می‌رسید لینکلن برای دومین بار به ریاست جمهوری آمریکا انتخاب گردید. ژنرال لی فرمانده معروف نیروهای جنوب روز نهم آوریل سال ۱۸۶۵ تسلیم

Scanned by CamScanner

شد و لینکلن پنج روز بعد از آن به‌وسیلهٔ هنر پیشه‌ای به‌نام «جان ویلکس بوت»[16] در تئاتر فورد واشنگتن به قتل رسید.

در جنگ های داخلی آمریکا قریب پانصد هزار سرباز از نیروهای شمال و جنوب کشته شدند، که نسبت تلفات شمالی ها تقریباً دو برابر جنوبی ها بود. آمریکائی ها با وجود تلفات و خسارات سنگینی که در این جنگ متحمل شدند آنرا مکمل جنگ های استقلال آمریکا و ضامن بقای وحدت و قدرت کشور خود می‌دانند و به همین جهت نام لینکلن در ردیف واشنگتن اولین رئیس جمهوری آمریکا و به عنوان یکی از بزرگترین پیشوایان ملت آمریکا در تاریخ آن کشور ثبت شده است.

بیسمارک و وحدت آلمان

قسمت اعظم سرزمینی که امروز آلمان نامیده می شود در اواسط قرن نوزدهم از کشورهای کوچکی تشکیل می شد که در هرکدام یک پادشاه یا شاهزاده حکومت می‌کردند. در دوران قدرت ناپلئون اول هجده کشور یا ایالت آلمانی یک «کنفدراسیون راین» تشکیل داده و تحت سلطه و نفوذ ناپلئون قرار داشتند. کنگرهٔ وین که پس از شکست و سقوط ناپلئون تشکیل شد یک کنفدراسیون جدید آلمانی از ۳۹ ایالت یا امیرنشین آلمانی بوجود آورد که مرکز آن فرانکفورت بود و نمایندگان ۳۹ ایالت برای حل مسائل مشترک خود یک مجلس فدرال تشکیل داده بودند که «دیت فدرال»[17] نامیده می شد. بیشتر ایالات یا امیرنشین های ۳۹گانه تحت الحمایه یا تحت نفوذ دو قدرت بزرگ همسایه و همزبان، یعنی پروس و اتریش بودند و نمایندگان پروس و اتریش که به عنوان ناظر در جلسات «دیت» فرانکفورت شرکت می‌کردند درواقع گردانندگان اصلی این مجلس به‌شمار می‌آمدند. نمایندهٔ پروس در این مجلس از سال ۱۸۵۱ تا ۱۸۵۹ مردی به‌نام بیسمارک بود که بعدها در تاریخ اروپا نقش بسیار مهمی بازی کرد.

«اوتو فون بیسمارک»[18] در سال ۱۸۱۵ در خانوادهٔ ثروتمندی از ملاکین بزرگ پروس به‌دنیا آمد و بعد از خاتمهٔ تحصیلات خود در رشتهٔ حقوق در دانشگاه برلن، نخست در چند مأموریت سیاسی همراه فرستادگان پروس به کشورهای اروپا شرکت کرد و سپس به نمایندگی پروس به مجلس دیت فرانکفورت رفت. در مدت هشت سال نمایندگی پروس در دیت فرانکفورت بیسمارک با همتای اتریشی خود رقابت شدیدی داشت و همواره از اینکه اتریشی ها از قدرت و نفوذ بیشتری در کنفدراسیون آلمان برخوردارند رنج می‌برد. در سال ۱۸۵۹ بیسمارک به مقام سفیر پروس در روسیه منصوب شد و دو سال بعد به عنوان سفیر پروس در فرانسه به پاریس رفت. بیسمارک در این دو مأموریت مهم سیاسی با تزار روسیه آلکساندر دوم و امپراطور فرانسه ناپلئون سوم روابط نزدیکی برقرار کرد و هنگامی که در سال ۱۸۶۲ از طرف ویلهلم اول پادشاه پروس به سمت وزیر اعظم پروس منصوب گردید از این روابط برای رویاروئی با اتریش بهره‌برداری نمود.

بیسمارک که در آرزوی وحدت ایالات و امیرنشین های آلمان در زیر یک پرچم و تشکیل یک امپراطوری نیرومند از پیوستن پروس و کنفدراسیون آلمان بود قبل از هرچیز به تقویت نیروی نظامی پروس پرداخت و در اولین جنگ خود برای پیوستن ایالت «شلسویک ـ هولشتاین»[19] به قلمرو حکومت پروس در سال ۱۸۶۴ پیروز شد. اختلافات اتریش و پروس بر سر همین ایالت در سال ۱۸۶۶ به رویاروئی مستقیم پروس و اتریش منتهی شد. در این جنگ که به «جنگ هفت هفته» معروف شده است نیروهای پروس برای نخستین بار قوای اتریش را شکست دادند و در نتیجهٔ قرارداد صلحی که روز ۲۳ اوت ۱۸۶۶ در پراگ به امضا رسید کلیه ایالات و امیرنشین های واقع در شمال رودخانهٔ «ماین» اتحادیهٔ جدیدی به‌نام «کنفدراسیون شمالی آلمان» تشکیل دادند و با پروس

16- John Wilkes Booth
17- Federal Diet
18- Otto Von Bismarck
19- Schleswig-Holstein

Scanned by CamScanner

متحد شدند.

توسعهٔ قلمرو حکومت پروس، موجب بروز اختلافاتی بین فرانسه و پروس شد و بیسمارک که به‌خوبی از بحران داخلی فرانسه و ضعف موقعیت ناپلئون سوم آگاه بود خود موجبات جنگ پروس و فرانسه را در سال ۱۸۷۰ فراهم ساخت. این جنگ با شکست فرانسه و اسارت ناپلئون سوم به‌دست نیروهای پروس پایان یافت و بیسمارک تشکیل امپراطوری جدید آلمان را در ژانویهٔ سال ۱۸۷۱ در ورسای اعلام داشت. ویلهلم اول پادشاه پروس به لقب امپراطور آلمان ملقب شد و بیسمارک که از طرف امپراطور لقب «پرنس» یا شاهزاده گرفته بود صدراعظم امپراطوری جدید گردید. سه ایالت بزرگ آلمانی واقع در جنوب رودخانهٔ ماین نیز به قلمرو امپراطوری جدید افزوده شدند و رؤیای بیسمارک برای وحدت پروسی‌ها و آلمانی‌ها به‌طور کامل تحقق یافت.

بیسمارک که در تاریخ آلمان به لقب «صدراعظم آهنین» معروف شده است از این تاریخ تا سال ۱۸۹۰، یعنی نوزده سال در مقام صدراعظم آلمان یکی از گردانندگان سیاست اروپا و جهان بود. در مدت صدارت او که همزمان با توسعهٔ صنعتی اروپا بود آلمان به یکی از بزرگترین قدرت‌های صنعتی اروپا تبدیل شد و بیسمارک با قوانینی که برای بهبود شرایط کار و تأمین رفاه کارگران وضع کرد از پیشرفت افکار سوسیالیستی در طبقهٔ کارگر آلمان جلوگیری نمود. در همین دوران بود که آلمان به یکی از قدرت‌های مستعمراتی اروپا تبدیل شد و در استعمار کشورهای آفریقائی با انگلستان به رقابت برخاست. بیسمارک در اواخر صدارت خود با نزدیکی به امپراطوری عثمانی و کسب امتیاز احداث خط آهن قسطنطنیه ــ بغداد برای یک شرکت آلمانی درصدد دست‌اندازی به بین‌النهرین و خلیج فارس بود که دوران صدارتش به‌سررسید و این نقشه نیز اجرا نشد.

نقطهٔ اوج قدرت بیسمارک در سیاست اروپا تشکیل کنگرهٔ برلن به ریاست وی در سال ۱۸۷۸ بود. این کنگره تغییرات مهمی در نقشهٔ اروپا داد و با به‌رسمیت شناختن استقلال رومانی و بلغارستان و صربستان از قدرت و نفوذ روسیه و عثمانی در شرق اروپا و شبه‌جزیرهٔ بالکان کاست. از تصمیمات مهم دیگر این کنگره افزایش قلمرو حکومت یونان و واگذاری قبرس به انگلستان بود که با انتزاع آنها از قلمرو امپراطوری عثمانی حاصل گردید.

امپراطور ویلهلم اول که تاج و تخت و قدرت خود را مدیون بیسمارک بود، و متقابلاً تا پایان عمر به بیسمارک وفادار ماند در سال ۱۸۸۸ درگذشت و جانشین او فردریک سوم نیز بیش از چند ماه عمر نکرد. پسر او ویلهلم دوم که نوهٔ دختری ملکهٔ ویکتوریا نیز به‌شمار می‌آمد در سن سی سالگی امپراطور آلمان و پادشاه پروس شد و چون نمی‌خواست تابع دستورات و مجری سیاست صدراعظم نیرومند خود باشد با او سر ناسازگاری گذاشت. بیسمارک

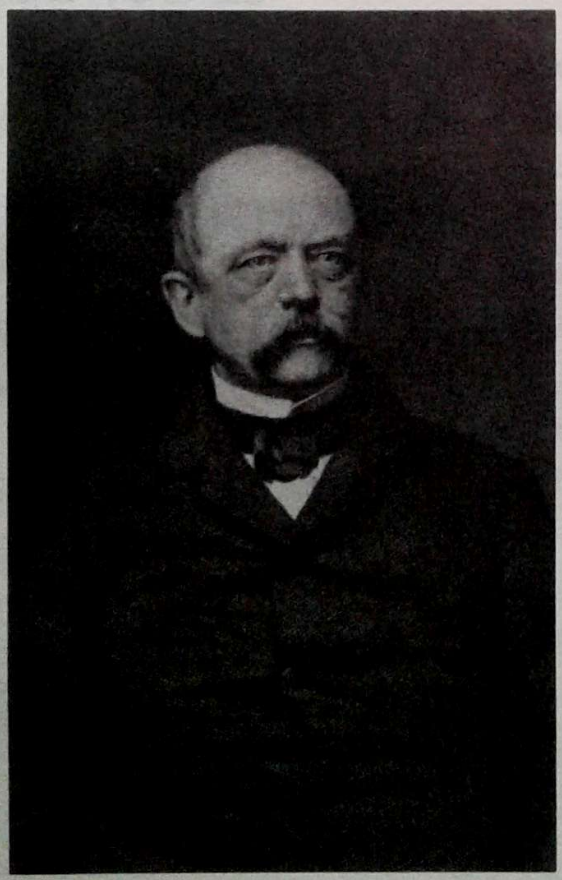

بیسمارک دولتمرد معروف آلمانی و معروف به «صدراعظم آهنین» که آلمان را به صورت کشور واحد و نیرومندی درآورد.

Scanned by CamScanner

در سال ۱۸۹۰ در سن ۷۵ سالگی از مقام خود استعفا داد، ولی تا سال ۱۸۹۸ که در سن هشتاد و سه سالگی درگذشت در مسائل مهم مربوط به سیاست داخلی و خارجی آلمان مورد مشورت قرار می‌گرفت.

عصر «ویکتوریا»، اوج قدرت استعماری انگلیس

سلطنت ملکهٔ ویکتوریا بر انگلستان که از سال ۱۸۳۷ آغاز شده بود در تمام مدت نیمهٔ دوم قرن نوزدهم ادامه یافت و دوران سلطنت او که بیش از ۶۳ سال دوام یافته و به «عصر ویکتوریا» معروف شده است اوج قدرت استعماری انگلیس به‌شمار می‌آید، به طوری که در پایان قرن نوزدهم پرچم انگلیس بر روی یک‌چهارم کرهٔ خاک در اهتزاز بود و این اصطلاح که «آفتاب در امپراطوری انگلیس غروب نمی‌کند» در همین عصر بر سر زبانها افتاد.

نخستین درگیری خارجی انگلستان در نیمهٔ دوم قرن نوزدهم جنگ کریمه بود که از سال ۱۸۵۳ تا ۱۸۵۶ به طول انجامید. این جنگ بین روسیه و امپراطوری عثمانی آغاز شد، ولی با پیروزی روسها و نابودی ناوگان عثمانی در مراحل اولیهٔ جنگ، فرانسه و انگلیس کمه از توسعهٔ قلمرو روسیه در اروپا بیمناک بودند به کمک ترکهای عثمانی شتافتند و بعد از چند جنگ دریائی قسمتی از سواحل شمالی دریای سیاه را به تصرف خود درآوردند. روسیه پس از شکست در این جنگ از ادعاهای خود نسبت به امپراطوری عثمانی صرفنظر کرد و سلطهٔ قدیمی خود را بر اروپای شرقی و بخش شمالی منطقهٔ بالکان از دست داد، ولی بیشترین امتیازات سیاسی جنگ کریمه نصیب ناپلئون سوم شد و انگلستان با دادن بیشترین تلفات در این جنگ (در حدود ۲۴,۰۰۰ نفر) امتیاز قابل توجهی بدست نیاورد.

عدم رضایت مردم انگلیس از عواقب جنگ کریمه موجب برکناری حکومت محافظه کار وقت و روی کار آمدن «پالمرستون»[20] رهبر لیبرال ها شد که در حدود ده سال در مقام نخست‌وزیری انگلیس باقی ماند. مهمترین واقعهٔ دوران حکومت او شورش بزرگ هندیها علیه سلطهٔ استعماری انگلیس و جنگ انگلیس و ایران است که توضیح مختصری دربارهٔ هردو ضروری به نظر می رسد.

جنگ ایران و انگلیس بر سر تصرف هرات از طرف قشون ایران در سال ۱۸۵۶ رخ داد. ناصرالدین‌شاه به تحریک و تشویق روسها که در جنگ کریمه با انگلیسیها درگیر شده بودند به هرات لشکرکشی کرد و با استفاده از گرفتاری انگلیس در جنگ کریمه این شهر را به تصرف خود درآورد. البته روابط ایران و انگلیس قبل از این ماجرا بر اثر سوء سیاست و اعمال منافی عفتِ وزیر مختار وقت انگلیس «سرچارلز مورای»[21] به شدت تیره شده و مورای به حال اعتراض سفارت انگلیس را در تهران تعطیل کرده و به بغداد رفته بود.[22] مورای پس از ترک تهران طی نامه هائی به عنوان پالمرستون نخست‌وزیر و «کلارندون» وزیر خارجهٔ وقت انگلیس از دولت متبوع خود می‌خواست که ایران را مورد حمله قرار دهند و مدارک موجود در آرشیو وزارت خارجهٔ انگلیس که بعداً انتشار یافت نشان می‌دهد که دولت انگلستان پیش از تصرف هرات از طرف قشون ایران مقدمات حمله به بنادر و جزایر ایران را فراهم می‌کرده است.

دولت انگلیس در همان روز که هرات به تصرف

20- Palmerston

21- Sir Charles Murray

۲۲ ــ چارلز مورای در آغاز مأموریت خود در ایران یکی از منسوبین دربار ناصرالدین شاه به نام میرزا هاشم خان را به عنوان سرپرست کنسولگری انگلیس در شیراز منصوب نمود. دولت ایران انتصاب یکی از اتباع ایران را به یک سمت رسمی در یک سفارتخانهٔ خارجی نپذیرفت بخصوص که شایع شده بود مورای با همسر زیبای میرزا هاشم خان روابط نامشروعی دارد. همسر میرزا هاشم خان را در محل نمایندگی دیپلماتیک انگلیس در قلهک دستگیر کردند و مورای که از این عمل دولت ایران بشدت عصبانی بود یادداشت توهین‌آمیزی به عنوان صدراعظم ایران نوشت. میرزا آقاخان نوری (صدراعظم وقت) موضوع را به ناصرالدین شاه گزارش داد و ناصرالدین شاه ضمن دستخطی که رونوشت آن برای وزیران مختار روسیه و فرانسه و عثمانی ارسال شد وزیر مختار انگلیس را مردی احمق و دیوانه خواند. مورای به دنبال این ماجرا در نوامبر سال ۱۸۵۵ سفارت انگلیس را تعطیل و به اتفاق کارکنانش به بغداد رفت.

Scanned by CamScanner

نیروهای ایران درآمد (اول نوامبر ۱۸۵٦) به ایران اعلان جنگ داد و بلافاصله هشت کشتی جنگی انگلیس با تعدادی سفاین بخاری و بادی به حرکت درآمده بنادر و جزایر ایران را در خلیج فارس مورد حمله قرار دادند. تا پایان سال ۱۸۵٦ جزیرهٔ خارک و بندر بوشهر به تصرف نیروهای انگلیس درآمد و در ژانویهٔ سال ۱۸۵۷ سربازان انگلیسی و هندی شروع به پیشروی در داخل خاک ایران نموده تا برازجان پیش رفتند. در همین احوال قوای انگلیس در حوالی محمره (خرمشهر فعلی) پیاده شدند و کشتی های جنگی انگلیس نیز وارد شط العرب و کارون شده اهواز را تصرف کردند. ناصرالدین شاه که از عاقبت کار بیمناک شده بود فرخ خان امین الملک غفاری را که ابتدا مأمور مذاکره با سفیر انگلیس در دربار عثمانی کرده بود به پاریس فرستاد و از ناپلئون سوم تقاضای میانجیگری در حل اختلافات ایران و انگلیس نمود. ناپلئون سوم این تقاضا را پذیرفت و درنتیجهٔ مذاکراتی که با وساطت فرانسه بین ایران و انگلیس صورت گرفت، روز چهارم مارس سال ۱۸۵۷ قراردادی بین ایران و انگلیس به امضا رسید که به موجب آن دولت ایران متعهد شد در ازاء تخلیهٔ ایران از نیروهای انگلیس، اولاً بیدرنگ هرات را تخلیه و از هرگونه ادعای حاکمیت و سلطنت بر افغانستان صرفنظر نماید و ثانیاً بندرعباس و چاه بهار را در ازاء سالی شانزده هزار تومان اجاره به مدت بیست سال به امام مسقط واگذار نماید (موضوعی که ابداً ارتباط به اختلافات ایران و انگلیس نداشت). دولت ایران همچنین شرایط وهن آوری را که برای بازگشت محترمانهٔ چارلز مورای وزیر مختار انگلیس و عذرخواهی از او از طرف مقامات دولت ایران تعیین شده بود پذیرفت و این شرایط در یک پروتکل ضمیمهٔ اصل قرارداد گنجانده شد.

انگلیسیها دو ماه بعد از تحمیل این قرارداد ننگین به دولت ایران در هندوستان با شورش بزرگی روبرو شدند. این شورش از میان سربازان هندی ارتش مستعمراتی انگلیس آغاز شد و شورشیان در ماه مه سال ۱۸۵۷ شهر دهلی را به تصرف خود درآورده بهادر شاه دوم از اعقاب سلاطین مغول هندوستان را به رهبری خود انتخاب کردند. شورشیان در طول تابستان سال ۱۸۵۷ در درهٔ گنگ و نواحی مرکزی هندوستان پیشروی کردند، ولی با اعزام نیروهای کمکی از انگلستان عقب نشستند و بعد از تحمل تلفات فراوان در بهار سال ۱۸۵۸ دست از مقاومت برداشتند. این جنگ ها با کشتار فجیع و بیرحمانه ای از هندیان همراه بود و در پایان آن دولت انگلستان به جای کمپانی هند شرقی که تا آن تاریخ عامل اجرای سیاست استعماری انگلیس در هندوستان بود مستقیماً ادارهٔ امور هندوستان را به دست گرفت.

مرگ پرنس آلبرت همسر ملکهٔ ویکتوریا در دسامبر سال ۱۸٦۱ علاوه بر اینکه یک فاجعه و مصیبت شخصی برای ملکه به شمار می رفت در طرز رفتار و سلطنت او طی ٤۲ سال بقیهٔ عمرش تأثیر عمیقی برجای گذاشت. غم مرگ آلبرت که ملکهٔ ویکتوریا عشق و علاقهٔ شدیدی به او داشت تا پایان عمر ملکه را رها نکرد، او تا ده سال بعد از مرگ شوهرش جز در مراسم و تشریفاتی که مجبور به حضور در آن بود شرکت نمی کرد و بعد از آن هم کمتر تبسمی بر لبان او دیده می شد. ملکهٔ ویکتوریا در سال ۱۸۷۷ در چهلمین سالگرد سلطنتش به لقب امپراطریس هند ملقب شد و در سال ۱۸۸۷ نیز به مناسبت پنجاهمین سالگرد سلطنت وی جشن های باشکوهی بر پا گردید که سلاطین و شاهزادگان بسیاری از کشورهای جهان در آن شرکت کردند. در سال ۱۸۹۷ که مراسم شصتمین سالگرد سلطنت ملکه ویکتوریا برگزار شد ملکهٔ ۷۸ ساله را «مادربزرگ اروپا» لقب داده بودند، زیرا بسیاری از سلاطین و ملکه های اروپا از اعقاب او به شمار می آمدند[۲۳].

از خصوصیات دوران سلطنت طولانی ملکهٔ ویکتوریا که نظیر آن در تاریخ معاصر انگلیس دیده نشده است

۲۳ ــ ویلهلم دوم امپراطور آلمان پسر بزرگترین دختر ملکهٔ ویکتوریا بود. آلکساندرا ملکهٔ روسیه نوهٔ دختری دیگر او، مارگارت ولیعهد سوئد نوهٔ پسری. ویکتوریا ملکهٔ اسپانیا نوهٔ دختری و ملکهٔ نروژ نوهٔ پسری دیگر او بودند.

Scanned by CamScanner



یک عکس منحصربفرد از ناصرالدین شاه که مربوط به اواسط سلطنت اوست.

Scanned by CamScanner

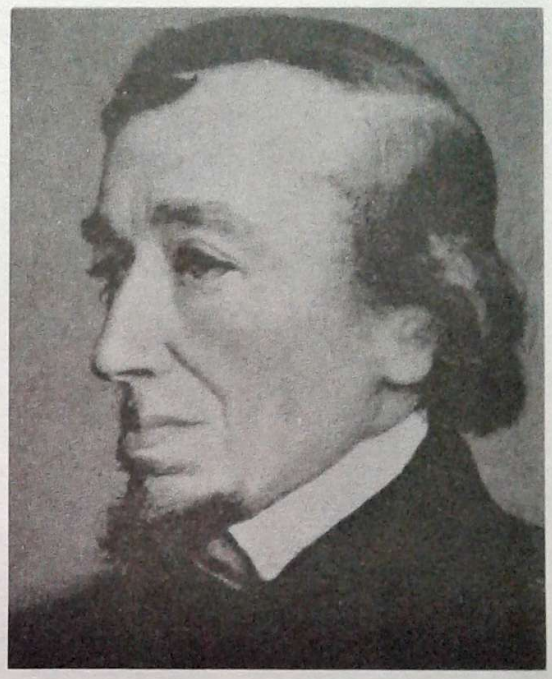

دیزرائیلی

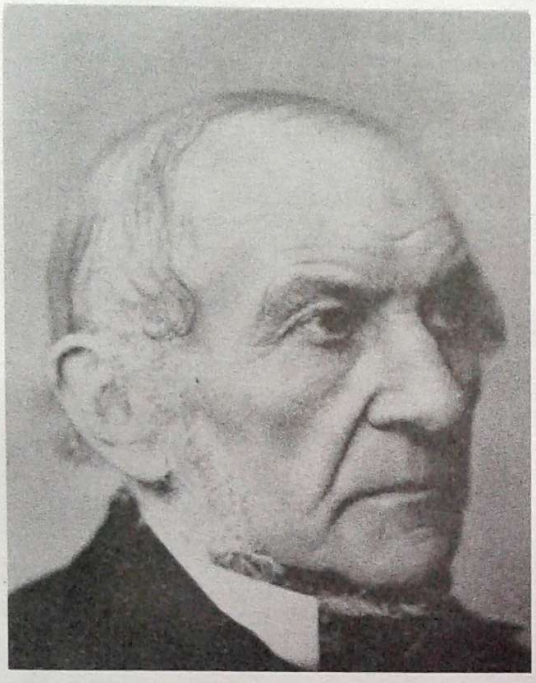

گلادستون

مداخلهٔ ملکه در ادارهٔ امور کشور، بخصوص در مسائل مربوط به سیاست خارجی انگلستان است. در دوران سلطنت ملکهٔ ویکتوریان دولتمردان برجسته‌ای چون لرد ملبورن[۲۴]، سررابرت پیل[۲۵]، لرد جان راسل[۲۶]، لرد پالمرستون، لرد سالیسبوری[۲۷]، ویلیام گلادستون[۲۸] و بنجامین دیزرائیلی[۲۹] بر انگلستان حکومت کردند، ولی ملکه از سن بیست سالگی به‌بعد، یعنی قریب شصت سال در تمام مسائل مهم مربوط به سیاست داخلی و خارجی انگلیس دخالت می‌کرد و این مداخلات بخصوص در دوران زمامداری دو نخست‌وزیر لیبرال پالمرستون و گلادستون با مقاومت جدی این دو نخست‌وزیر روبرو شد، ولی صحت نظریات و پیش‌بینی‌های ملکه، بخصوص در امور مربوط به سیاست خارجی انگلیس آنها را وادار به عقب‌نشینی نمود.

ملکهٔ ویکتوریا به نخست‌وزیرانش اجازهٔ مداخله در امور مربوط به دربار انگلیس را نمی‌داد و رسم معمول تغییر مقامات و ندیمه‌های درباری را با تغییر حکومت یا تأیید آنها از طرف نخست‌وزیر وقت برهم زد. یکی از شگفت‌انگیزترین ماجراهای مربوط به اواخر سلطنت ملکهٔ ویکتوریا اصرار وی به نگاه داشتن یک منشی هندی در دربار انگلستان بود. وی که به همین عنوان «منشی»[۳۰] معروف شده یک مسلمان هندی اهل «اگرا» بود که عبدالکریم نام داشت و در سن بیست و چهار سالگی به عنوان خدمتکار ملکه انتخاب شده بود. ولی مدت پیشخدمتی او بیش از یک سال به طول نینجامید و ملکه او را به عنوان منشی مخصوص خود برگزید. ملکه ویکتوریا کم کم با این منشی مخصوص به‌قدری صمیمی شد که از او مقدار زیادی کلمات و اصطلاحات هندی آموخت و غالباً با او هندی صحبت می‌کرد. منشی به‌تدریج محرم اسرار ملکه شد و دسترسی او به اسناد و مکاتبات محرمانه موجبات ناراحتی مقامات دولتی انگلیس را فراهم ساخت، به طوری که لرد سالیسبوری نخست‌وزیر انگلیس چندین بار این موضوع را به ملکه تذکر داد، ولی ملکه به هیچیک از این تذکرات اعتنا نکرد و یکبار هنگامی که نام منشی را از لیست همراهان او در مسافرت به فرانسه حذف کرده بودند از شدت عصبانیت تمام کاغذها و پرونده‌های روی

24- Lord Melbourn
25- Sir Robert Peel
26- John Russel
27- Salisbury
28- William E. Gladstone
29- Benjamin Disraeli
30- The Munshi

Scanned by CamScanner



ملکه ویکتوریا در اواخر عمر، در حالیکه به منشی هندی خود تکیه کرده است.

میز خود را به زمین ریخت. بعد از مرگ ملکه ویکتوریا در سال ۱۹۰۱ معلوم شد که منشی هندی تمام یادداشت‌ها و نامه‌های ملکه را که خطاب به خود او نوشته شده بود به عنوان یادگار نگاه داشته است که به دستور ادوارد هفتم پادشاه جدید انگلیس همهٔ آنها را سوزاندند.

روسیه، از نیکولای اول تا نیکولای دوم

در نیمهٔ دوم قرن نوزدهم در روسیه نیز تحولات مهمی روی داد. تزار نیکولای اول که یکی از خشن‌ترین و مستبدترین سلاطین روسیه بود بعد از سی سال سلطنت در سال ۱۸۵۵ درگذشت و جانشین او آلکساندر دوم نیز در اوائل سلطنت کم و بیش روش پدر را دنبال می‌کرد تا اینکه پس از شکست روسیه در جنگ کریمه و بروز تشنج و نارضائی در میان مردم دست به اصلاحاتی زد و از آن جمله طی فرمانی مقررات شبیه بردگی یا «سرواژ»[۳۰] را در مورد دهقانان روسیه لغو کرد و مقدمات مالکیت زارعین را بر اراضی تحت کشت خود فراهم ساخت. از فشار بر نویسندگان و مطبوعات هم کاسته شد و مسائل سیاسی کم و بیش آزادانه در صفحات مطبوعات مورد بحث قرار می‌گرفت.

31- Servage

Scanned by CamScanner

امّا فرمان اصلاحات ارضی و لغو سیستم ارباب و رعیتی که در سال ۱۸۶۱ صادر شد نتایج مطلوبی به‌بار نیاورد. دهقانان که تصور می‌کردند زمین های زراعی به رایگان دراختیار آنها قرار خواهد گرفت از شرایط سنگین واگذاری این زمین ها و اقساط و مالیات هائی که قادر به پرداخت آن نبودند ناراضی و خشمگین شدند. این نارضایتی ها به شورش و برخورد بین دهقانان و مأموران دولتی انجامید و در بعضی نقاط برای سرکوبی شورش های دهقانی شدت عمل و خشونت بیسابقه‌ای به کار رفت.

از سوی دیگر آزادی قلم و مطبوعات به انتشار مقالات و کتب و نشریات انقلابی و تحریک آمیز علیه حکومت منتهی شد. بعضی از نویسندگان خواهان استقرار یک حکومت دمکراتیک یا مشروطه در چهارچوب رژیم سلطنتی بودند، ولی بعضی علناً مردم را به شورش بر ضد نظام حاکم دعوت می‌کردند. یکی از رهبران انقلابی روسی به نام «میخائیل باکونین»[۳۲] که در زمان سلطنت نیکولای اول از روسیه گریخته و در انقلابات سال ۱۸۴۸ اروپا نقش مهمی ایفا کرده بود، در اوائل سلطنت تزار آلکساندر دوم از طرف مقامات اتریش تحویل دولت روسیه شد و بااینکه قبلاً محکوم به اعدام شده بود به سیبری تبعید گردید. باکونین در سال ۱۸۶۱ بار دیگر از سیبری گریخت و در انگلستان و فرانسه و سویس یک گروه انقلابی جدید به‌نام «سازمان وحدت انقلابی جهانی» بوجود آورد. این سازمان که با مارکس و انگلس و انقلابیون تبعیدی روسیه در اروپا ارتباط داشت در سال ۱۸۷۶ یک گروه انقلابی در داخل روسیه به‌نام جمعیت «زمین و آزادی» تشکیل داد. برنامهٔ این جمعیت ایجاد یک حرکت انقلابی در میان دهقانان روسیه و به‌راه انداختن اعتصاب در واحدهای جدید صنعتی بود. در سال ۱۸۷۹ در این جمعیت انشعابی روی داد و اکثریت اعضای آن که طرفدار شدت عمل و دست زدن به عملیات تروریستی بودند حزبی به‌نام «ارادهٔ خلق» بوجود آوردند.

رهبران حزب ارادهٔ خلق در اجرای طرح های تروریستی خود نقشهٔ قتل تزار آلکساندر دوم را در روز سیزدهم مارس سال ۱۸۸۱ به‌موقع اجرا گذاشتند. آنها انتظار داشتند که با اجرای این نقشه ارکان حکومت تزاری را به لرزه درآورده زمینه را برای انقلاب عمومی، یا حداقل عقب‌نشینی حکومت و تشکیل یک مجلس قانونگذاری فراهم سازند، ولی این انتظار بیهوده بود، زیرا تزار جدید آلکساندر سوم برای سرکوب حرکت های انقلابی سیاست خشنی در پیش گرفت و در بیانیهٔ مورخ ۱۳ مه ۱۸۸۱ خود، یعنی فقط دو ماه پس از قتل آلکساندر دوم برقراری حکومت مطلقه و وضع مقررات شدیدی را علیه آشوبگران اعلام داشت. پنج نفر متهمین اصلی قتل تزار آلکساندر دوم اعدام شدند و بقیه که اکثر رهبران حزب ارادهٔ خلق هم در میان آنها بودند به زندانهای طویل المدت و تبعید در سیبری محکومیت یافتند.

با وجود این تشکیلات حزب ارادهٔ خلق به کلی متلاشی نشد و به صورت یک سازمان زیرزمینی به فعالیت خود ادامه داد. شاخهٔ زیرزمینی حزب ارادهٔ خلق در سن‌پترزبورگ پایتخت روسیه از اوائل سال ۱۸۸۷ توطئهٔ قتل تزار آلکساندر سوم را تدارک می‌دید. رهبری گروهی که مأمور ترور تزار شده بودند با جوان بیست و یک ساله‌ای به‌نام «آلکساندر اولیانوف»[۳۳] بود و تاریخ اجرای این نقشه را نیز روز سیزدهم مارس ۱۸۸۷، یعنی ششمین سالگرد ترور تزار آلکساندر دوم در نظر گرفته بودند، ولی اجرای این نقشه به علت تصمیم تزار به ترک پیش از موقع قصر زمستانی برای اقامت در قصر تابستانی جلوافتاد و تغییر طرح قبلی که با دقت تنظیم شده بود موجب افشای توطئه و دستگیری عاملان آن گردید. آلکساندر اولیانوف و چهار نفر همدستانش پس از یک محاکمهٔ سریع در روز هشتم مه سال ۱۸۸۷ به دار آویخته شدند. آلکساندر برادر ارشد «ولادیمیر ایلیچ اولیانوف»[۳۴] بود که در تاریخ روسیه و جهان به‌نام مستعارش «لنین» شهرت یافته است.

تزار آلکساندر سوم هفت سال پس از توطئهٔ نافرجام قتل

32- Mikhaïl Bakunin

33- Alexander Ulianov

34- Vladimir Ilych Ulianov

Scanned by CamScanner



نیکولای دوم آخرین تزار روسیه و ملکهٔ آلکساندرا. این عکس مربوط به اوائل سلطنت اوست.

خود در روز اول نوامبر سال ۱۸۹٤ درگذشت. در این مدت او با کمال قدرت و خشونت هرگونه حرکت مخالفی را سرکوب کرد و فعالیت مخالفان رژیم تزاری در این سالها منحصر به خارج از روسیه بود.

جانشین آلکساندر سوم پسر ۲٦ سالهٔ او نیکولا بود که کمترین تجربه‌ای در کار سلطنت و حکومت نداشت. نیکولا کمی قبل از مرگ پدر با نوهٔ دختری ملکهٔ ویکتوریا پرنسس «آلیکس ویکتوریا هلنا لوئیز بئاتریس»[۳۵] نامزد شده و او را همراه خود از آلمان به روسیه آورده بود. ملکهٔ ویکتوریا در این ازدواج نقش مؤثری داشت و تزار آلکساندر سوم علیرغم میل باطنی خود و با علم به اینکه اطرافیان او و جامعهٔ روسیه به‌طور کلی از اینکه یک پرنسس آلمانی روزی ملکهٔ روسیه بشود خشنود نخواهند شد به این ازدواج تن داده بود[۳۶]. آلکساندر سوم امیدوار بود تا زمانیکه پسرش نیکولا بر تخت سلطنت تکیه بزند. همسر آلمانی ــ انگلیسی او هم در روسیه جا بیفتد، ولی این آرزوی او تحقق نیافت، زیرا تزار چند ماه پس از نامزدی پسرش بیمار شد و هنگامی که نیکولا پس از شش هفته اقامت و نامزدبازی در انگلستان به روسیه بازگشت پدرش در بستر بیماری بود. تزار که مرگ خود را نزدیک می‌دید از نیکولا خواست تا نامزدش و ملکهٔ آتیهٔ روسیه را به بالین او فرابخواند و در ده روز آخر حیاتش چند بار او را دید.

مرگ تزار آلکساندر سوم برای پسر و جانشین آینده‌اش واقعهٔ دردناک و تکان‌دهنده‌ای بود. با تمام کوشش تزار برای تربیت نظامی پسرش و نظارت مستمر وی در امر تعلیم و تربیت او، نیکولا از قدرت و صلابت پدر چیزی به ارث نبرده بود و اونیفورم نظامی به تنهائی برای جبران ضعف های درونی او کفایت نمی‌کرد. اولین تصمیم مهم نیکولای دوم در مقام تزار روسیه این بود که تاریخ ازدواج خود را جلو بیندازد، زیرا چنین می اندیشید که بار سنگین مسئولیت تازه را بدون همسرش، که سخت فریفتهٔ او شده

35- Alix Victoria Helena Louise Beatrice

۳٦ ــ پدر آلیکس یک شاهزادهٔ آلمانی و فرمانروای دوک‌نشین «هس-دارمشتات» بود.

Scanned by CamScanner

بود نمی‌تواند بر دوش بکشد. نیکولا حتی اصرار داشت که مراسم ازدواج در همان هفتهٔ اول بعد از مرگ پدر و به طور خصوصی برگزار بشود، ولی عموهای نیکولا بشدت با این نظر و انجام مراسم ازدواج پیش از تدفین برادرشان مخالفت کردند و سرانجام قرار شد عروسی روز ۲۶ نوامبر سال ۱۸۹۴ پس از انجام مراسم تدفین در سن‌پترزبورگ برگزار شود. سلاطین و شاهزادگان و مقامات خارجی که برای شرکت در مراسم تدفین به روسیه رفته بودند، در مراسم عروسی هم شرکت کردند و این تقارن برای بسیاری از مردم روسیه مشئوم بود، به طوری که آن روزها خیلی‌ها این سخن را زمزمه می‌کردند که «این عروس در پشت سر یک تابوت به روسیه آمده است»!

زوال امپراطوری اتریش و فاجعهٔ مایرلینگ

امپراطوری اتریش که یکی از قدرت‌های بزرگ اروپا در قرن هجدهم و نیمهٔ اوّل قرن نوزدهم به‌شمار می‌آمد در نیمهٔ دوم قرن نوزدهم راه زوال پیمود. در تمام این مدت (از ۱۸۴۸ به‌بعد) فرانس ژوزف بر اتریش سلطنت می‌کرد، ولی

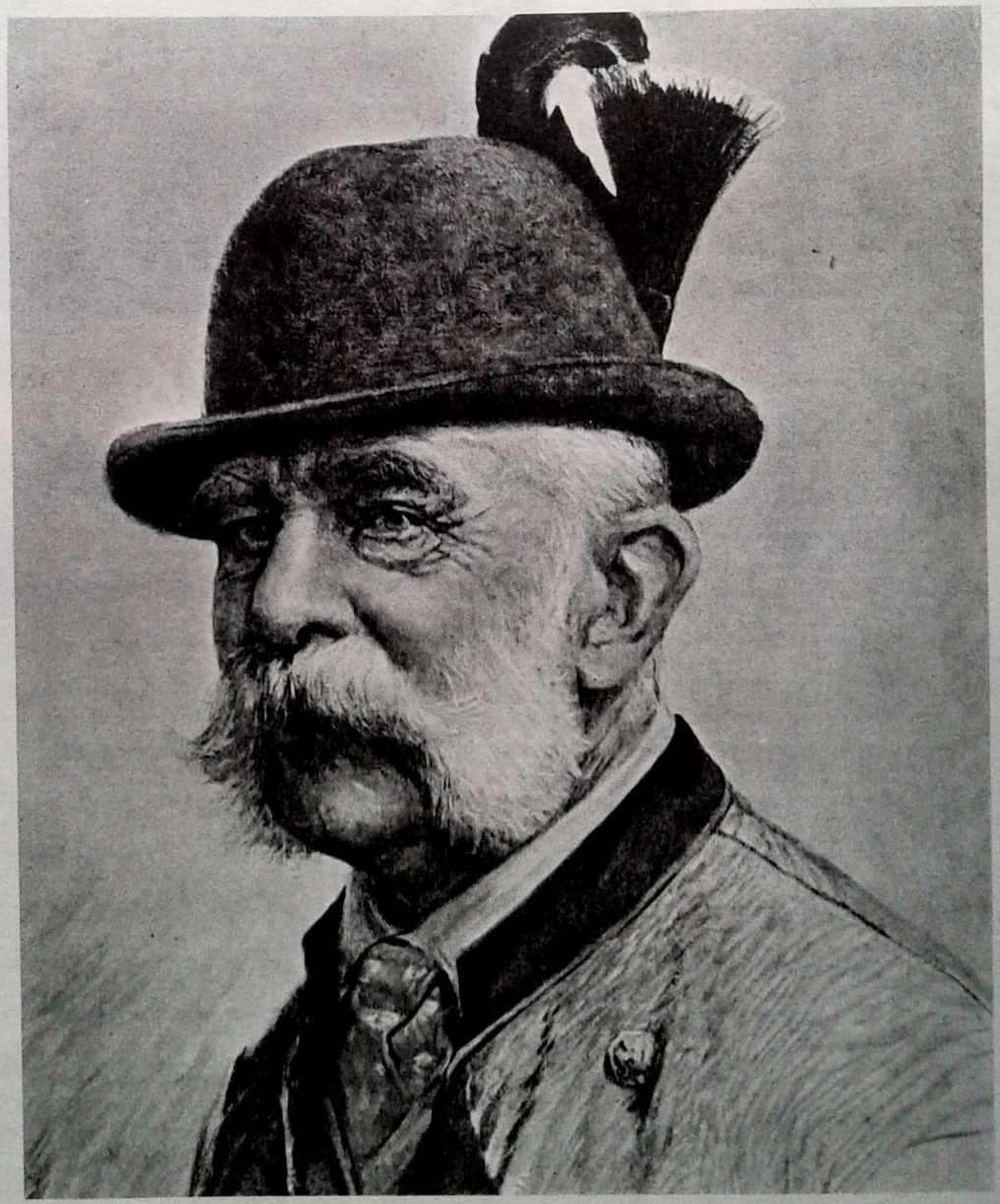

فرانس ژوزف امپراطور اتریش. تصویر مربوط به اواخر قرن نوزدهم است.

Scanned by CamScanner





پرنس رودلف ولیعهد اتریش و معشوقه‌اش ماری وسترا که افشای ماجرای عشق و خودکشی آنها سرآغاز زوال امپراطوری اتریش بود.

بعد از موفقیت‌های اولیه در سرکوب شورش‌هائی که در قلمرو امپراطوری اتریش آغاز شده بود، در طول دههٔ ۱۸۶۰ تا ۱۸۷۰ نخست متصرفات خود را در ایتالیا از دست داد و سپس از حقوق و امتیازاتی که برای خود در آلمان قائل بود صرفنظر کرد. قلمرو امپراطوری اتریش در سال ۱۸۷۰ منحصر به حدود کنونی اتریش باضافهٔ مجارستان و قسمتی از لهستان و چک اسلواکی و شمال یوگسلاوی امروز بود. علاوه بر این فرانس ژوزف در سال ۱۸۶۷ مجبور شد امتیازاتی به مجارستان در قلمرو امپراطوری اتریش بدهد و با استقلال داخلی مجارستان موافقت نماید. از این تاریخ به‌بعد مجارستان دولت و پارلمان جداگانه‌ای داشت، ولی فرانس ژوزف امپراطور هر دو کشور به‌شمار می‌آمد و یک مجلس مشترک که هر سال یکبار به‌طور متناوب در وین و بوداپست تشکیل جلسه می‌داد دربارهٔ امور مشترک دو کشور تصمیم می‌گرفت.

یکی از وقایع مهم دوران سلطنت طولانی فرانس ژوزف در اتریش خودکشی پسر ارشد و ولیعهد او پرنس «رودلف» در سال ۱۸۸۹ است که به ماجرای «مایرلینگ»[37] معروف شده است. رودلف علیرغم میل خود و به اصرار پدر با پرنسس استفانی[38] دختر لئوپولد دوم پادشاه بلژیک ازدواج کرد، ولی کمی بعد از این ازدواج عاشق دختری به‌نام ماری‌وسترا[39] شد. ماجرای روابط عاشقانهٔ آنها به‌زودی افشا شد و چون ادامهٔ این رابطه امکان‌پذیر نبود عاشق و معشوق تصمیم گرفتند به زندگی خود خاتمه بدهند. پرنس رودلف و ماری وسترا این تصمیم خود را در شکارگاه دورافتاده‌ای به‌نام «مایرلینگ» بموقع اجرا گذاشتند و به‌موجب نامه‌ای که بعداً از رودلف به‌دست آمد معلوم شد که وی قبلاً تیری در مغز معشوقهٔ خود خالی کرده و سپس با تیر دیگری به زندگی خود خاتمه داده است. اجساد آنها را روز سی‌ام ژانویهٔ سال ۱۸۸۹ در مایرلینگ کشف کردند و دربار اتریش مدتها از افشای چگونگی این ماجرا جلوگیری می‌کرد. به دستور فرانس ژوزف شکارگاه مایرلینگ را ویران کردند و به‌جای آن صومعه‌ای ساختند تا در آن هرروز برای شادی روح رودلف دعا کنند.

ماجرای مایرلینگ سالها بعد در مطبوعات انگلیس و فرانسه فاش شد و جنجالی که بر سر آن برخاست لطمهٔ شدیدی به حیثیت امپراطور اتریش وارد ساخت. در سال ۱۸۹۸ همسر فرانس ژوزف و ملکهٔ اتریش «الیزابت» به‌دست یک آنارشیست به قتل رسید و فرانس ژوزف در سالگرد پنجاهمین سال سلطنت خود مردی شکسته و افسرده شده بود.

37- Mayerling
38- Princess Stephanie
39- Marie Vetsera

Scanned by CamScanner

مروری بر وقایع دیگر جهان در نیمهٔ دوم قرن نوزدهم

این فصل را با شرح وقایع فرانسه از آغاز حکومت ناپلئون سوم تا سقوط او آغاز کردیم و با شرح آنچه در فاصلهٔ سالهای ۱۸۷۰ تا پایان قرن نوزدهم بر فرانسه گذشت دنبال می‌کنیم.

در جریان جنگ های پروس و فرانسه در سال ۱۸۷۰ پاریس محاصره شد و محاصرهٔ شهر بیش از چهار ماه به طول انجامید. مجلس ملی فرانسه که به شهر «بردو» نقل مکان کرده بود ناپلئون سوم را که به اسارت گرفته شده بود از امپراطوری خلع و «تی یر»[40] را به عنوان اولین رئیس جمهوری «جمهوری سوم» فرانسه برگزید. تی یر برای عقد قرارداد صلح با بیسمارک وارد مذاکره شد و از جمله شرایطی که صدراعظم فاتح پروس بر او تحمیل کرد گشودن دروازه های پاریس به روی سربازان پروس بود. مردم پاریس شرایط صلح تحمیلی را نپذیرفتند و درنتیجهٔ قیامی که به رهبری عناصر تندرو آغاز شد حکومت را به دست خود گرفتند. برای ادارهٔ امور شهر مجلسی به نام «کمون»[41] تشکیل شد و رهبران کمون نه فقط از ورود قوای حکومت بردو به شهر جلوگیری کردند، بلکه مدعی آن حکومت شده و خود را نمایندهٔ واقعی مردم فرانسه خواندند. حکومت بردو پس از یکماه مذاکرهٔ بی حاصل با رهبران کمون سرانجام تصمیم گرفت پاریس را با قوهٔ قهریه از چنگ آنها خارج سازد. نیروهای حکومت بردو به فرماندهی ژنرال «ماک ماهون»[42] روز بیستم ماه مه سال ۱۸۷۱ در دروازه های پاریس مستقر شدند و از روز بیست و یکم سه حمله به داخل شهر را آغاز کردند. طی سه روز نبرد بیرحمانه و کوچه به کوچه ده ها هزار نفر کشته شدند و رهبران کمون در آخرین مرحلهٔ این نبرد کلیهٔ کسانی را که به گروگان گرفته بودند تیرباران کردند.

بعضی از مورخین کمون پاریس را اولین نمونهٔ حکومت کمونیستی در جهان می‌دانند. این نظر ممکن است به لحاظ عقاید رهبران کمون و روش حکومت آنها تا حدی درست باشد، ولی واقعیت امر اینست که رهبران کمون در مدت کوتاه حکومت خود در یک شهر محاصره شده فرصتی برای اعمال نظریات خود به‌دست نیاوردند. با وجود این تجربهٔ کمون پاریس پیشرفت عقاید سوسیالیستی را تا پایان قرن نوزدهم در فرانسه متوقف ساخت.

جمهوری سوم فرانسه با ریاست جمهوری «ماک ماهون» از سال ۱۸۷۳ تا ۱۸۷۹ ادامه یافت و بعد از او رؤسای جمهوری غیرنظامی و لیبرال دیگری زمام امور فرانسه را به دست گرفتند. آخرین دههٔ قرن نوزدهم در فرانسه با بحران های اقتصادی و اجتماعی و اعتصابات کارگری آغاز شد. کشف یک فساد بزرگ مالی در دستگاه



«برنادت» زن مقدسه‌ای که در نیمهٔ دوم قرن نوزدهم شهرت جهانی یافت. برنادت مدعی شد که مریم مقدس را دیده و محل وقوع این معجزه در جنوب فرانسه زیارتگاه عمومی شد. برنادت اولین قدیسی بود که از او عکس گرفته شد.

40- Thiers 41- Commune de Paris 42- Macmahon

Scanned by CamScanner



«دریفوس» افسر یهودی ارتش فرانسه که محاکمهٔ او جنجال سیاسی بزرگی در فرانسه بوجود آورد و به تبلیغات ضدیهودی در فرانسه دامن زد. در سمت راست یکی از آگهی های تبلیغاتی ضدیهود آن‌زمان زیر عنوان «وطن در خطر است ــ خطر یهود» دیده می‌شود.

LA PATRIE EN DANGE

Des Patriotes comme **Drumont** et **Morès,** depuis plus de dix ans nous den

LE PÉRIL JUIF

Ils démasquaient les agissements, les accaparements, les coups de Bourse d'une vile poignée d'Hébreux vomis sur la France par tous les ghettos d'Allemagne.

On n'a pas voulu comprendre Drumont et Morès.

On a traité les antisémites de prophètes de malheur.

Les Français ont fermé les yeux sur le péril qu'on leur signalait.

Pendant que les CUISTRES DE LA LITTÉRATURE PORNOGRAPHIQUE, plus ou moins à la solde d'Israël, endormaient le peuple en l'amusant et en le berçant;

Pendant que les **ECUMEURS DE LA POLITIQUE,** valets ou prisonniers des Juifs, déchiraient la Patrie et attisaient le feu de nos luttes politiques;

LE JUIF CONTINUAIT LA RUINE DE LA FRANCE !

Et nous avons vu les *barons* et les *chevaliers d'industrie* faire le coup à l'*Union générale*.

Et nous avons eu l'*accaparement des blés*.

Et nous avons eu l'*accaparement des cuivres*.

Et nous avons eu le **Panama**.

Il ne manquait plus que de vendre la France après l'avoir ruinée et déshonorée.

C'est fait !

NOUS AVONS MAINTENANT LE COUP DE LA TRAHISON. Juif Dreyfus a vendu la France un peu plus de trente deniers.

Il n'y aura désormais que les aveugles pour ne pas voir le **Péril juif.**

PAUVRE FRANCE!

A quoi lui sert d'être le plus beau et le plus riche pays du monde!

Les Juifs, qui ne sont même pas le 1/300e de la population, ont accaparé à eux seuls 1/4 de sa fortune totale.

Les Juifs, en France, ont tout accaparé, tout sali, tout détruit.

SEULE, NOTRE ARMÉE RESTAIT DEBOUT

FRANÇAIS,

C'est à la faveur de nos discordes, que LES JUIFS et leurs COMPLICES font leur **ŒUVRE NEFASTE.**

Trêve de divisions! Assez de déchirements...

دولتی که بعضی سرمایه‌داران یهودی هم در آن دست داشتند به احساسات ضدیهودی دامن زد و قتل «سادی کارنو»[43] رئیس جمهور فرانسه به‌دست یک آنارشیست در ژوئیهٔ ۱۹۸٤ بر تشنجات داخلی کشور افزود. کمی بعد از این واقعه یک افسر یهودی ارتش فرانسه به نام آلفرد دریفوس[44] به اتهام جاسوسی به نفع آلمانی ها محاکمه و محکوم به خلع درجه و تبعید در جزیرهٔ شیطان شد و احساسات و تظاهرات ضدیهودی در فرانسه تا سال ۱۸۹۸ که امیل زولا[45] نویسندهٔ معروف فرانسوی برای اثبات بیگناهی دریفوس دست به مبارزه زد ادامه داشت. امیل زولا در نخستین مرحلهٔ این مبارزه که با نوشتن مقالهٔ معروف «من متهم می‌کنم» آغاز گردید موفق نشد، ولی با پیگیری این مسئله سرانجام دولت فرانسه را مجبور به تجدید محاکمهٔ دریفوس و تبرئه و اعادهٔ حیثیت او نمود.

وقایع مهم دیگر نیمه دوم قرن نوزدهم که به اختصار به هریک اشاره می‌کنیم از این قرار است:

* در آمریکا پس از مرگ لینکلن، معاون او آندریو جانسون[46] به ریاست جمهوری رسید و از وقایع مهم زمان حکومت او خرید آلاسکا از روسیهٔ تزاری به مبلغ ۷,۲۰۰,۰۰۰ دلار بود. بعد از آندریو جانسون، ژنرال گرانت[47] فرمانده نیروهای شمال در جنگ های داخلی آمریکا به ریاست جمهوری رسید و مدت هشت سال در این مقام باقی ماند. از رؤسای جمهور بعدی آمریکا جیمز گارفیلد[48] بیستمین رئیس جمهوری آمریکا چند ماه بعد از انتخاب شدن به این مقام در سال ۱۸۸۱ به قتل رسید. آخرین رئیس جمهوری آمریکا در قرن نوزدهم ویلیام مک کینلی[49] بود که در سال ۱۸۹۶ به این مقام انتخاب شد و از مهمترین وقایع دوران زمامداری وی جنگ آمریکا

43- Sadi Carnot
44- Alfred Dreyfus
45- Emile Zola
46- Andrew Johnson
47- Grant
48- James Garfield
49- William Mckinley

Scanned by CamScanner

با اسپانیا بر سر کوبا و پیوستن هاوائی به آمریکاست. جنگ آمریکا و اسپانیا به بهانهٔ انفجار یک کشتی آمریکائی در سواحل کوبا آغاز شد و آمریکائیها که این اقدام را از ناحیهٔ اسپانیا می‌دانستند به طرفداری از استقلال‌طلبان کوبا وارد جنگ با اسپانیا شدند. جنگ آمریکا و اسپانیا پس از چهار ماه با شکست اسپانیا پایان پذیرفت و درنتیجهٔ آن کوبا استقلال یافت. از نتایج دیگر این جنگ خرید جزایر فیلیپین و پورتوریکو و گویان از اسپانیا به مبلغ بیست میلیون دلار بود!

• زوال امپراطوری عثمانی که از اواسط قرن نوزدهم آغاز شده بود با آغاز سلطنت سلطان عبدالحمید دوم در سال ۱۸۷٦ شتاب بیشتری گرفت. در دوران سلطنت این پادشاه فاسد و مستبد، امپراطوری عثمانی قسمت بیشتری از متصرفات اروپائی خود را از دست داد و کشتار فجیع ارامنه که خواهان استقلال بودند در بیستمین سال سلطنت او در ۱۸۹٦ اتفاق افتاد. این کشتار موقعیت سلطان عبدالحمید را در میان کشورهای اروپائی متزلزل ساخت و به تقویت نهضت‌های آزادیخواهی در داخل امپراطوری عثمانی انجامید.

• ایران تا اواخر قرن نوزدهم تحت حکومت استبدادی ناصرالدین شاه قاجار بود. در آغاز سلطنت ناصرالدین شاه در نیمهٔ قرن نوزدهم، میرزا تقی خان امیرکبیر که در حدود سه سال صدراعظم ایران بود دست به اصلاحاتی زد و سیاست مستقلی در برابر بیگانگان در پیش گرفت، ولی با توطئه و تحریک انگلیسیها ابتدا از صدارت خلع و سپس به قتل رسید. در دوران صدارت جانشین او میرزا آقاخان نوری هم به شرحی که در وقایع دوران سلطنت ملکهٔ ویکتوریا آمده است انگلیسیها به بهانهٔ تصرف هرات از طرق قشون ایران این کشور را مورد حمله قرار دادند و عهدنامهٔ صلح شرم‌آوری را به ایران تحمیل کردند. از آن به‌بعد ناصرالدین‌شاه در مقابل انگلیسیها سیاست تسلیم و رضا را در پیش گرفت و در هر دو سفر خود به انگلستان امتیازاتی به انگلیسیها داد که معروفترین آنها امتیاز بهره‌برداری از کلیه معادن ایران به بارون «جولیوس دو رویتر» انگلیسی، امتیاز تأسیس بانک شاهی و بالاخره انحصار دخانیات ایران به کمپانی رژی بود که با اعتراضات شدید مردم و تحریم تنباکو از طرف روحانیون ایران روبرو شد و ناصرالدین شاه مجبور به صدور حکم فسخ آن گردید. انگلیسیها درمقابل لغو این قرارداد ۵۰۰,۰۰۰ لیره از ایران غرامت گرفتند که با دریافت وام از بانک شاهی تأمین شد و این نخستین وام خارجی ایران بود.



سلطان عبدالحمید پادشاه فاسد و مستبد عثمانی. این عکس مربوط به اوائل سلطنت اوست.

Scanned by CamScanner



تصویری از امیرکبیر در دوران صدارتش، که در اواخر دوران صدارت او و کمی قبل از خلع و تبعید به کاشان کشیده شده است.

Scanned by CamScanner

ناصرالدین شاه بعد از قریب پنجاه سال سلطنت در ماه مه سال ۱۸۹۶ به ضرب گلولهٔ میرزا رضای کرمانی به قتل رسید و پسرش مظفرالدین میرزا که در مدت ولیعهدی پیر شده بود به سلطنت رسید. نهضت مشروطیت در ایران در دوران سلطنت کوتاه او آغاز شد که در فصل بعد به آن اشاره خواهیم کرد.

* در نیمهٔ دوم قرن نوزدهم فرمانروای واقعی کشور پهناور چین زنی به نام «تزو-هسی»[50] بود که دوران فرمانروائی او تا اوائل قرن بیستم نیز به طول انجامید. تزو-هسی دختری از اهالی منچوری و از زنان حرمسرای «هسین-فنگ»[51] امپراطور چین طی سالهای ۱۸۵۱ تا ۱۸۶۱ بود. تزو-هسی در سال ۱۸۵۶ پسری برای امپراطور به‌دنیا آورد و چون امپراطور در سال ۱۸۶۱ درگذشت به‌عنوان نایب‌السلطنهٔ چین زمام امور آن کشور را به‌دست گرفت. تزو-هسی حتی بعد از رسیدن پسرش به سن بلوغ زمام امور کشور را به او نسپرد و وقتی که او در سال ۱۸۷۴ درصدد قطع نفوذ مادر و تمرکز قدرت در دست خود برآمد به طرز مرموزی درگذشت. تزو-هسی برادرزادهٔ امپراطور فقید را به سلطنت برگزید و عملاً مهار قدرت را به‌دست خود گرفت. امپراطور جدید در سال ۱۸۹۹ درصدد برآمد قدرت را از چنگ تزو-هسی خارج کند، ولی به دستور تزو-هسی دستگیر و زندانی شد!

* ژاپن قدرت بزرگ نظامی و صنعتی قرن بیستم، در آغاز نیمهٔ دوم قرن نوزدهم کشوری فقیر و منزوی بود و از کشورهای خارجی فقط با چین و هلند تجارت محدودی داشت. در سال ۱۸۵۳ یک ناو گروه آمریکائی به فرماندهی ناخدا «پری»[52] وارد بنادر ژاپن شد و مقدمات امضای قراردادی را برای داد و ستد بین آمریکا و ژاپن فراهم ساخت. رابطه با آمریکائیها، داد و ستد با روس و انگلیس و فرانسه را هم به‌دنبال داشت و با روی کار آمدن امپراطور «موتسوهیتو»[53] در سال ۱۸۶۷ که خواهان



یک عکس منحصر به فرد از «تزو-هسی» زنی که قریب پنجاه سال بر چین حکومت کرد. تزو-هسی برای ادامهٔ فرمانروائی بر چین پسرش را هم از میان برداشت و تا آخر عمر بر این کشور پهناور حکومت کرد.

گسترش روابط ژاپن با دنیای خارج بود، ژاپن به سرعت در طریق صنعتی شدن پیش رفت. ژاپن به موازات پیشرفت صنعتی به یک قدرت نظامی تبدیل شد و در سال ۱۸۹۴ در نخستین جنگ خارجی خود با چین پیروز گردید.

جنگ چین و ژاپن بر سر امتیازاتی که ژاپن در شبه‌جزیرهٔ کُره برای خود قائل بود آغاز شد و درنتیجهٔ پیروزی ژاپن در این جنگ نه‌فقط کُره استقلال یافت، بلکه جزیرهٔ فورموز (تایوان) و بندر پرت آرتور نیز به ژاپن واگذار شد. کشور کره با وجود استقلال ظاهری عملاً تحت نفوذ ژاپن قرار گرفت و این سرآغاز توسعه‌طلبی ژاپن در قرن بیستم بود.

50- Tzu-Hsi
51- Hsien Feng 52- Perry 53- Mutsuhito

Scanned by CamScanner

اختراعات و اکتشافات

نیمهٔ دوم قرن نوزدهم یکی از پربارترین دوران‌ها برای اختراعات و اکتشافاتی است که آثار و نتایج آن در قرن بیستم هم برجای مانده و بسیاری از پیشرفت‌های علمی و صنعتی و پزشکی در قرن بیستم که چهرهٔ جهان را تغییر داده درواقع ادامه و تکمیل اختراعات و اکتشافات نیمهٔ دوم قرن نوزدهم است.

مهمترین کشف نیمهٔ دوم قرن نوزدهم که تأثیر شگرفی در توسعهٔ صنایع و وسائل حمل و نقل برجای گذاشت، کشف نفت و مشتقات آن است. البته نفت در قرون گذشته و حتی قبل از میلاد مسیح هم شناخته شده بود و از آن برای روشنائی و گرما استفاده می‌شد، ولی استفاده از نفت به صورت تجارتی از نیمه دوم قرن نوزدهم و بعد از تأسیس اولین پالایشگاه نفتی در سال ۱۸۶۰ آغاز گردید. اولین چاه نفتی نیز یکسال قبل از این تاریخ به‌وسیلهٔ مردی به‌نام «ادوین ــ دریک»[۵۳] در ایالت پنسیلوانیای آمریکا حفر شد و محصول این چاه در نخستین پالایشگاه نفتی که در فاصلهٔ کمتر از دو کیلومتر از همین چاه ساخته شد تصفیه گردید. تا قبل از حفر نخستین چاه نفتی به کمک وسائل جدید حفاری، نفت فقط از چشمه‌های سطحی نفت، یا چاه‌های کم‌عمق که به‌وسیلهٔ دست حفر می‌شد استخراج می‌گردید و موارد استفاده از نفت خام نیز محدود بود، ولی با استخراج نفت به مقدار زیاد از چاههای عمیق و تبدیل نفت خام به مواد تصفیه شده نظیر نفت سفید و بنزین و سایر مشتقات نفتی موارد استفاده از آن به‌سرعت افزایش یافت و تولید نفت در آمریکا از ۶۷,۰۰۰ تن در سال ۱۸۶۰ به ۷۴۳,۰۰۰ تن در سال ۱۸۷۰ رسید. در این سال «جان راکفلر»[۵۴] نخستین کمپانی بزرگ نفتی جهان را به‌نام «استاندارد اویل»[۵۵] بنیان نهاد.

تا سال ۱۸۸۰ آمریکا بازار نفت جهان را در انحصار خود داشت و کل تولید نفت کشورهای دیگر از ده تا پانزده درصد کل محصول جهان تجاوز نمی‌کرد، ولی با اهمیت روزافزون نفت در صنایع و اقتصاد جهان کشورهای اروپائی نیز بر تلاش خود برای استخراج نفت از منابعی که دراختیار داشتند افزودند، به‌طوری که در پایان قرن نوزدهم از قریب بیست میلیون تن نفت که در سطح جهان استخراج می‌شد در حدود ۸,۶۰۰,۰۰۰ تن در آمریکا و بقیه از چاههای نفت در نقاط دیگر جهان به‌دست می‌آمد.

در نیمهٔ دوم قرن نوزدهم در استفاده از نیروی برق برای ایجاد روشنائی و حرارت و به کار انداختن موتورهای

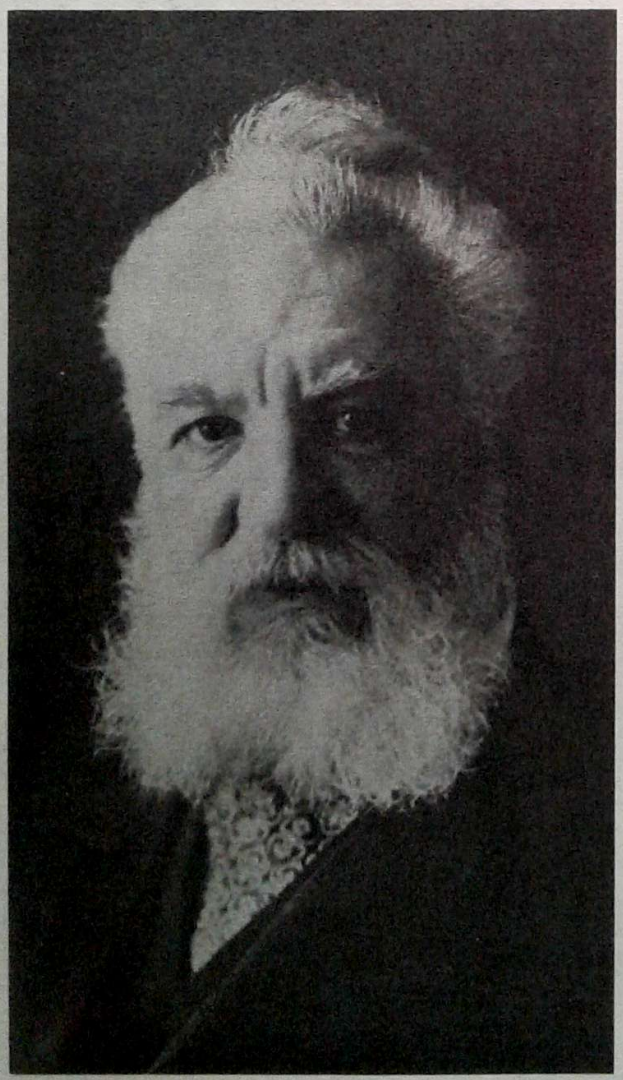

«آلکساندر گراهام بل» مخترع تلفن

53- Edwin Drake

54- John D. Rockefeller

55- Standard Oil Company

Scanned by CamScanner

کارخانه ها و وسائل حمل و نقل نیز پیشرفت های بزرگی به‌دست آمد. البته کشف نیروی برق مربوط به قرن شانزدهم و هفدهم است و نخستین وسائل برقی نیز در قرن هجدهم و نیمهٔ اول قرن نوزدهم مورد استفاده قرار گرفته و بخصوص «مایکل فارادی»[۵۶] دانشمند معروف انگلیسی نخستین اکتشافات مهم خود را در زمینهٔ الکترومغناطیس و روش انتقال نیروی برق و استفاده از آن برای ایجاد حرارت و روشنائی در نیمهٔ اول قرن عرضه کرده است، ولی بهره‌برداری گسترده از نیروی برق و اختراع لامپ الکتریکی به صورت امروزی مربوط به مخترع معروف آمریکائی نیمهٔ دوم قرن نوزدهم و اوائل قرن بیستم توماس ادیسون[۵۷] است که بسیاری از اختراعات دیگر در زمینهٔ تلگراف و تلفن و دستگاه گرامافون و عکاسی و فیلمبرداری و نمایش تصاویر متحرک (سینما) نیز مدیون اوست.

با کشف نفت و مشتقات آن (بخصوص بنزین) و پیشرفت هائی که در استفاده از نیروی برق به‌دست آمد کار مخترعینی که درصدد ساختن وسائط نقلیهٔ موتوری بودند آسانتر شد و اتومبیل هائی که با نیروی بخار حرکت می‌کرد به اتومبیل های بنزینی تبدیل شد و اولین نمونهٔ اتومبیل های بنزینی در اواخر قرن نوزدهم به بازار آمد.

نخستین وسیلهٔ پرواز انسان بالون بود که نمونه های اولیهٔ آن در نیمهٔ اول قرن نوزدهم و نمونه های کاملتری در نیمهٔ دوم قرن ساخته شد. از بالون برای نخستین بار در جنگ فرانسه و پروس و محاصرهٔ پاریس در سال های ۱۸۷۰ و ۱۸۷۱ استفاده شد و محاصره شدگان به‌وسیلهٔ بالون ارتباط خود را با خارج حفظ می‌کردند. در اواخر قرن نوزدهم بالون برای مسافرت های هوائی نزدیک، بین فرانسه و آلمان یا برای عبور از دریای مانش مورد استفاده قرار می‌گرفت، ولی در آخرین سال های این قرن فکر پرواز با هواپیماهائی که با نیروی موتور و به کمک بال حرکت کنند قوت گرفت و در نخستین سال های قرن بیستم این آرزو به حقیقت پیوست.

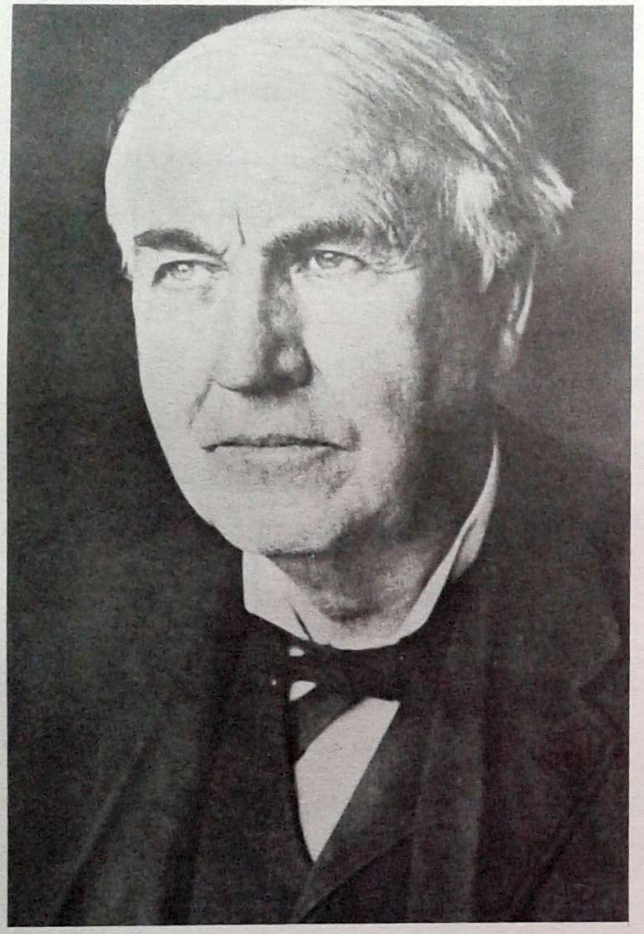

توماس ادیسن مخترع معروف در اواخر عمر

اختراع سینما نیز مربوط به اواخر قرن نوزدهم است. همان‌طور که اشاره شد اولین نمونهٔ فیلم یا تصاویر متحرک به وسیلهٔ ادیسون ساخته شد و ادیسون در سال ۱۸۸۸ این اختراع خود را در آمریکا ثبت کرد، ولی آنرا تعقیب ننمود و به کارهای دیگر از جمله ساختن نیروگاه های برق پرداخت. یک مخترع فرانسوی به‌نام «لوئی لومیر»[۵۸] این فکر را دنبال کرد و در سال ۱۹۸۵ چند صحنه از وقایع روزمره و نمایش های کوتاه کمدی را فیلمبرداری نمود و روز ۲۸ دسامبر همین سال در یک سالن کوچک زیرزمینی در پاریس به معرض نمایش گذاشت. این نمایش با استقبال فراوانی روبرو شد و طی چند سال نخستین سالن های سینما در پاریس و لندن و نیویورک شروع به کار

56- Michael Faraday 57- Thomas Edison 58- Louis Lumiere

Scanned by CamScanner



صعود بالن بزرگ در پاریس در اواخر قرن نوزدهم

Scanned by CamScanner

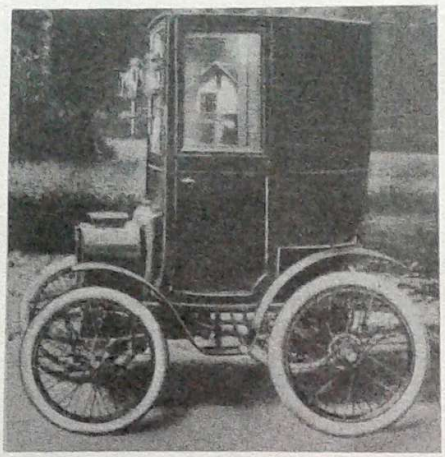



چند نمونه از اتومبیل های اواخر قرن نوزدهم. در عکس های فوق یک اتومبیل کالسکه‌ای و یک اتومبیل رنو ساخت فرانسه و در عکس های زیر مدل چند اتومبیل آلمانی و انگلیسی و فرانسوی با تاریخ ساخت آنها مشاهده می شود.

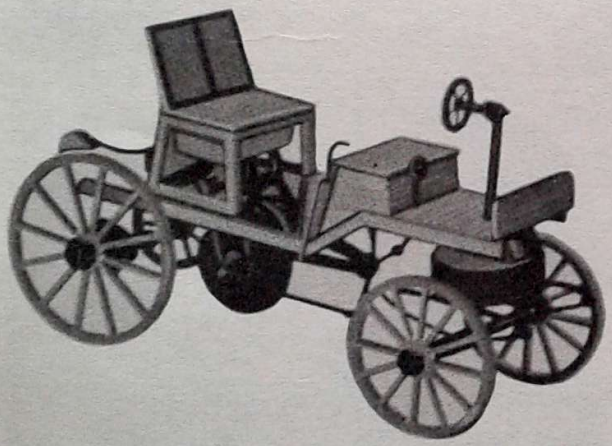

MARCUS 1875



BENZ 1891



PANHARD-LEVASSOR 1891

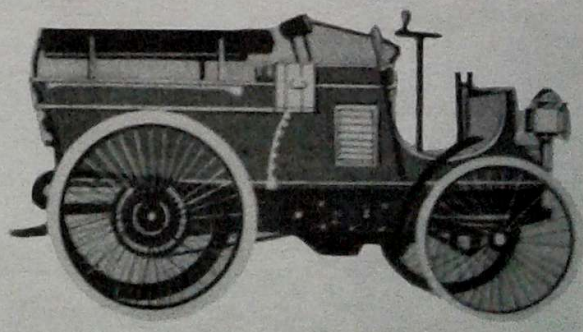

PEUGEOT 1896

Scanned by CamScanner

کردند، ولی فیلم هائی که طی این سال ها به معرض نمایش گذاشته می شد ترکیبی از نمایش های کوتاه و صحنه های زندگی روزمره یا مناظر طبیعی بود و رونق صنعت سینما مربوط به قرن بیستم است که در جای خود خواهد آمد.

در شرح اکتشافات نیمهٔ دوم قرن نوزدهم، که در نهایت اختصار و به بعضی از مهمترین آنها اشاره شد نمی‌توان چند کشف مهم پزشکی را ناگفته گذاشت، که برجسته‌ترین آنها کشف میکرب و عوامل بیماری‌زا و طرق ایمنی و مبارزه در برابر آنها از طرف لوئی پاستور[۵۹] فرانسوی و رابرت کخ[۶۰] آلمانی است. در سال ۱۸۹۵ کنراد رونتگن[۶۱] آلمانی موفق به کشف اشعهٔ ایکس شد و امکان عکس برداری از داخل بدن انسان گام بلند دیگری در طریق کشف و درمان بیماری ها بود.

در نیمهٔ دوم قرن نوزدهم انتشار سه اثر مهم علمی سر و صدای زیادی به‌راه انداخت و تحقیقاتی را در هر سه زمینه موجب شد که هنوز ادامه دارد. نخستین و مهمترین اثر علمی کتاب «منشاء انواع»[۶۲] به قلم چارلز داروین[۶۳] دانشمند انگلیسی است که در سال ۱۸۵۹ منتشر شد. در سال ۱۸۶۶ یوهان مندل[۶۴] اتریشی نظریات خود را دربارهٔ وراثت و چگونگی انتقال خصوصیات والدین به فرزندان منتشر کرد و در سال ۱۸۹۵ نخستین اثر زیگموند فروید[۶۵] دانشمند دیگر اتریشی دربارهٔ «پسیک آنالیز» یا تحلیل روانی که به روانکاوی معروف شده است انتشار یافت. نظریات داروین که مبتنی بر منشاء واحد موجودات زنده است به علت مباینت آن با معتقدات دینی مردم مخالفت های زیادی را برانگیخت و نظریات فروید نیز که «سکس» یا مسائل جنسی را عامل بسیاری از اختلالات روانی و رفتارهای اجتماعی انسان می‌داند موضوعی است که هنوز موافقان و مخالفان زیادی دارد.

59- Louis Pasteur
60- Robert Koch
61- Konrad Rontgen
62- Origin of Species
63- Charles Darwin
64- Johann Mendel
65- Sigmund Freud

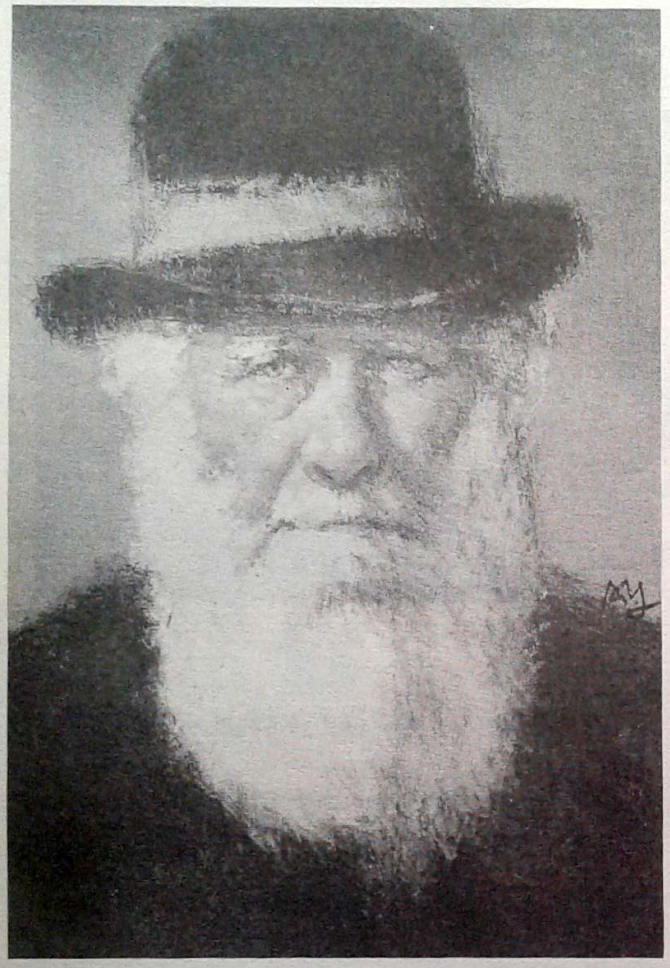

تصویری از داروین که کاریکی از نقاشان معروف زمان است.

در نیمهٔ دوم قرن نوزدهم دو کار ساختمانی بزرگ نیز در جهان انجام گرفت که اولی از نظر نظامی و تجارتی و دومی از نظر سمبولیک حائز اهمیت بود. در سال ۱۸۶۹ کانال سوئز که طراح اصلی آن یک مهندس فرانسوی به‌نام فردیناند دولسپس[۶۶] بود برای کشتیرانی بین‌المللی گشوده شد و گشایش این آبراه از یکسو موجب گسترش تجارت شرق و غرب گردید و از سوی دیگر دست قدرتهای استعماری اروپا را برای نقل و انتقال سریع ناوگان جنگی خود به خلیج فارس و اقیانوس هند بازکرد. کار ساختمانی دیگر که از نظر سمبلیک حائز اهمیت است بنای برج ایفل[۶۷] به دست مهندسی به همین نام بود که در سال ۱۸۸۹ تکمیل گردید.

66- Ferdinand De Lesseps
67- Eiffel

Scanned by CamScanner

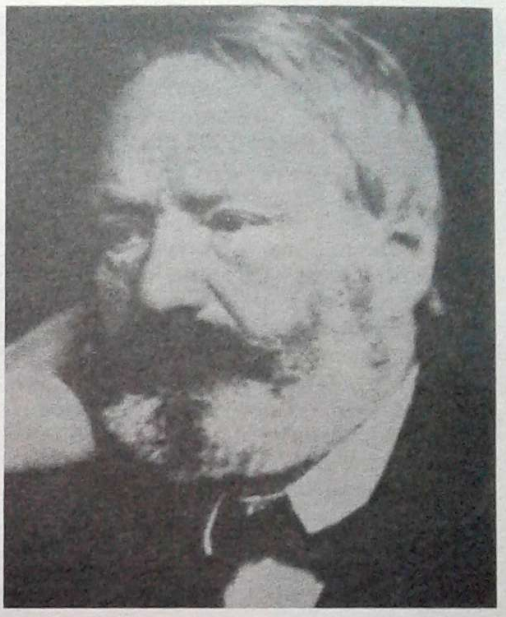

ویکتور هوگو
در اواخر عمر

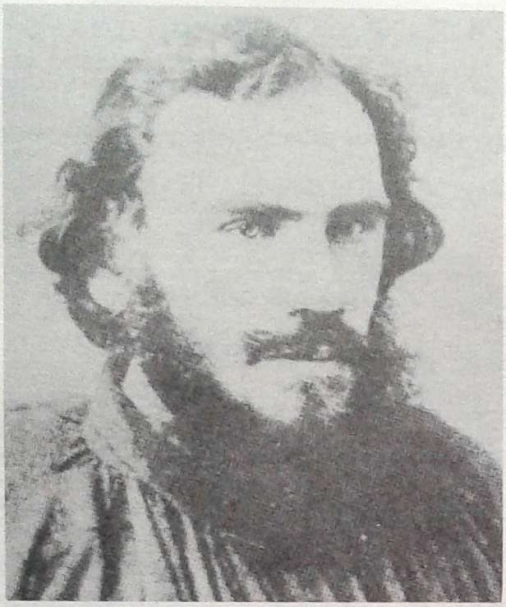

تولستوی در جوانی

هنر و ادبیات جهان در نیمهٔ دوم قرن نوزدهم

قرن نوزدهم، بخصوص نیمهٔ دوّم آن عصر شکوفائی هنر و ادبیات در جهان بود و جمعی از برجسته‌ترین نویسندگان و نقاشان و موسیقیدانان جهان آثار جاویدان هنری خود را در این دوران پدید آوردند.



اسکار وایلد نویسندهٔ نامدار انگلیسی

در عالم نویسندگی و ادبیات اولین و برجسته‌ترین نام ویکتور هوگو نویسنده و شاعر نامدار فرانسوی است که هرچند نیمی از آثار خود را در نیمهٔ اوّل قرن پدید آورده و به قدر کافی شهرت یافته بود برجسته‌ترین و مهمترین آثارش را در نیمهٔ دوم قرن و در سالهای حکومت بیست سالهٔ ناپلئون سوم که به حال تبعید در خارج از فرانسه به‌سر می‌برد به رشتهٔ تحریر کشید. از نویسندگان برجستهٔ دیگر فرانسوی در نیمهٔ دوم قرن نوزدهم که بیشتر از نظر داستان‌نویسی شهرت دارند باید از «آلکساندر دوما»[۶۸] و «گوستاو فلوبر»[۶۹] و امیل زولا نام برد که هریک سبک تازه‌ای در داستان‌نویسی پدید آوردند. آلکساندر دوما تاریخ را در قالب داستان‌های شیرین تاریخی برای مردم مطبوع و خواندنی کرد، فلوبر با انتشار داستان معروف «مادام بوواری»[۷۰] در سال ۱۸۵۷ برای اولین بار مسائل جنسی را که موضوع ممنوعه‌ای در ادبیات به‌شمار می‌آمد روی کاغذ آورد و راه را برای طرح این مسائل در آثار نویسندگان دیگر گشود. امیل زولا سبک بالزاک را در طرح مسائل اجتماعی در قالب داستان دنبال کرد و در این راه از او

68- Alexandr Dumas
69- Gustave Flaubert
70- Madame Bovary

Scanned by CamScanner



آلکساندر دوما نویسندهٔ معروف فرانسوی که تاریخ را در قالب داستان‌های شیرین تاریخی برای مردم مطبوع و خواندنی کرد.



چخوف و ماکسیم گورکی نویسندگان معروف روسی اواخر قرن نوزدهم و اوائل قرن بیستم.

Scanned by CamScanner

پیشی گرفت. امیل زولا در سالهای آخر عمر درگیر مبارزات سیاسی شدیدی شد و نامهٔ سرگشادهٔ او خطاب به رئیس جمهور فرانسه تحت عنوان «من متهم می‌کنم»[۷۱] در رد اتهاماتی که به دریفوس افسر یهودی ارتش فرانسه زده شده بود شهرت جهانی یافت.

بزرگترین نویسندگان روسی نیز در نیمهٔ دوم قرن نوزدهم پدید آمدند که در رأس آنها باید از «لئون تولستوی»[۷۲] و «فئودور داستویوسکی»[۷۳] نام برد. کتابهای «جنگ و صلح» و «آناکارنینا» اثر تولستوی که وقایع مربوط به حملهٔ ناپلئون به روسیه را دربر می‌گیرد و داستانهای «جنایت و مکافات» و «برادران کارامازوف» و «تسخیر شدگان» و «ابله» داستویوسکی که اوضاع اجتماعی روسیه را در نیمهٔ دوم قرن نوزدهم توصیف می‌کنند از آثار جاویدان ادبیات جهان به‌شمار می‌آیند.

ایوان تورگنیف[۷۴] و آنتون چخوف[۷۵] نیز از نویسندگان نامدار روسی نیمهٔ دوم قرن نوزدهم به شمار می‌آیند. آثار این دو نویسندهٔ بزرگ بیانگر مسائل اجتماعی روسیه در نیمهٔ دوم قرن نوزدهم است. چخوف که پزشک بود کار نویسندگی را از دوران تحصیل آغاز کرد و در عمر کوتاه ٤٤ ساله‌اش صدها داستان و نمایشنامه پدید آورد، که بعضی از آنها مانند نمایشنامهٔ «سه‌خواهر» بعد از گذشت قریب صد سال از نگارش آن هنوز بر روی صحنه می‌آید و تازگی خود را از دست نداده است.

معروفترین نویسندگان انگلیسی این دوران «چارلز دیکنس»[۷۶] و «اسکار وایلد»[۷۷] و برجسته‌ترین شاعر انگلیسی این زمان «رابرت براونینگ»[۷۸] است. دیکنس که در سال ۱۸۷۰ درگذشت دردها و مسائل اجتماعی زمان خود را در قالب داستان‌هایش بیان می‌کرد، و اسکار وایلد که کار نویسندگی را با شعر آغاز کرد در سالهای ۱۸۸۰ تا

71- J'Accuse 72- Leo Tolstoy
73- Feodor Dostoyevsky 74- Ivan Turgenev
75- Anton Chekhov 76- Charles Dickens
77- Oscar Wilde 78- Robert Browning

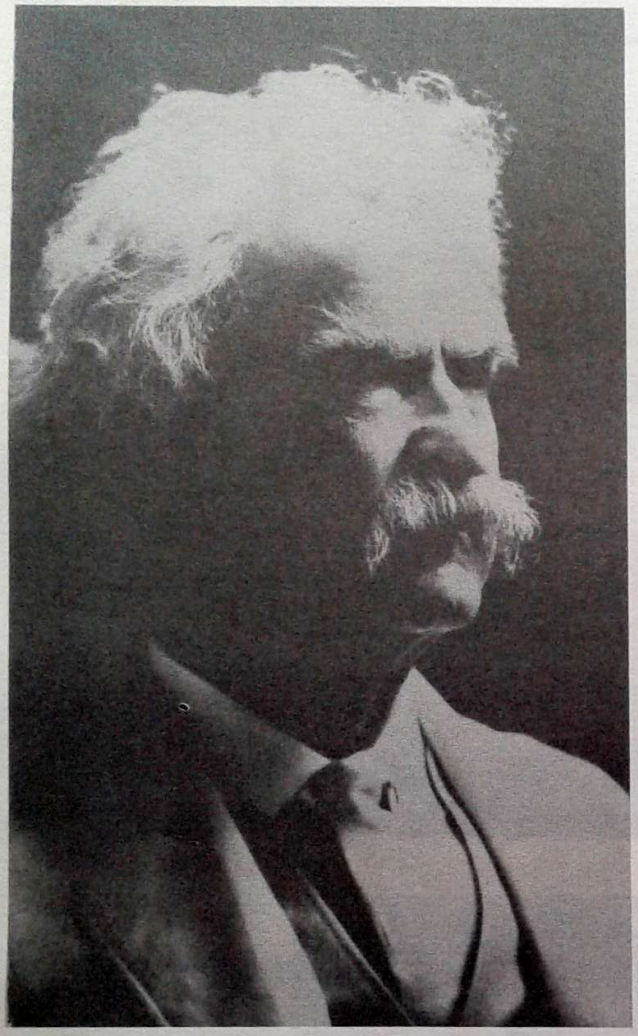

مارک تواین نویسندهٔ معروف آمریکائی اواخر قرن نوزدهم

۱۸۹۰ با نوشتن چند داستان و نمایشنامه نظیر «تصویر دوریان گری» و «بادبزن خانم ویندرمیر» و «یک زن بی‌اهمیت» شهرت یافت. اسکار وایلد در اواخر عمر به علت همجنس‌بازی و شکایت یک نجیب‌زادهٔ انگلیسی به دو سال زندان محکوم شد و هنگام مرگش در سال ۱۹۰۰ مردی شکست خورده و بدنام بود.

در نیمهٔ دوم قرن نوزدهم در آلمان نیز چند نویسنده و فیلسوف نامدار ظهور کردند که برجسته‌ترین آنها «فردریک ویلهلم نیچه»[۷۹] است. نیچه خود پیرو مکتب «شوپنهاور»[۸۰] نویسنده و فیلسوف معروف دیگر آلمانی بود

79- F.W. Nietzche 80- Schopenhaver

Scanned by CamScanner

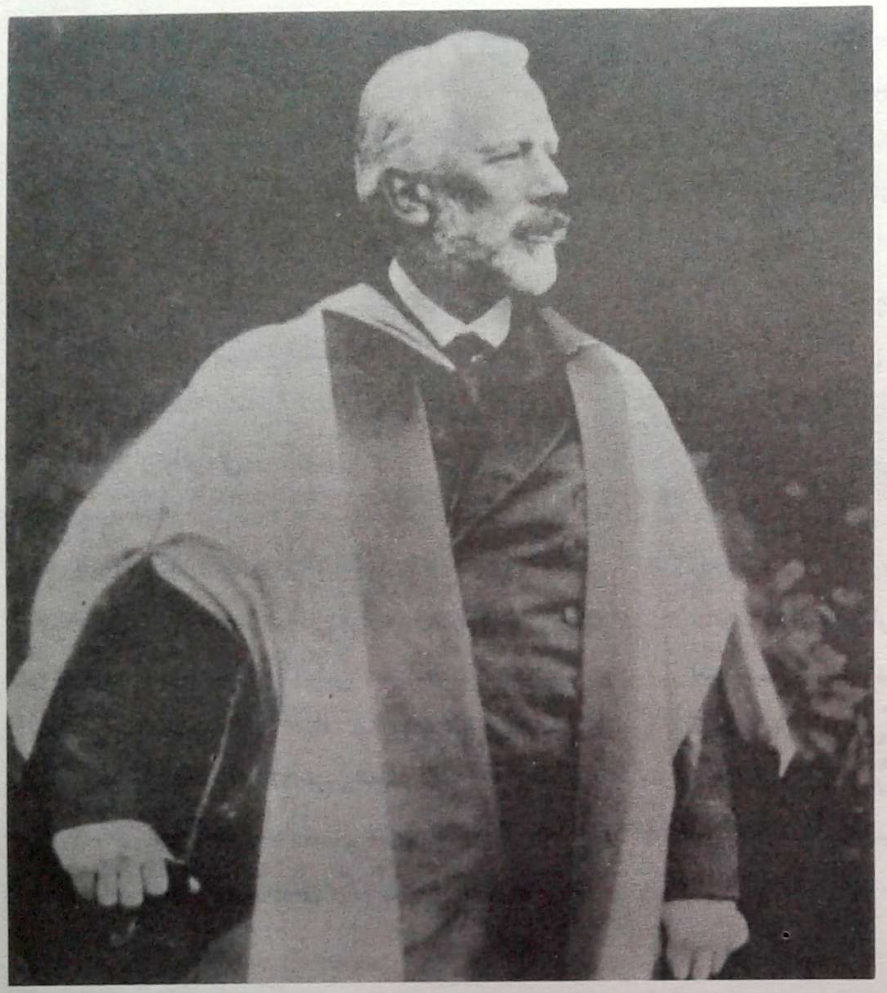

چایکووسکی آهنگساز و موسیقی‌دان نابغهٔ روسی در این عکس در لباس دکترای دانشگاه کمبریج انگلستان دیده می‌شود.

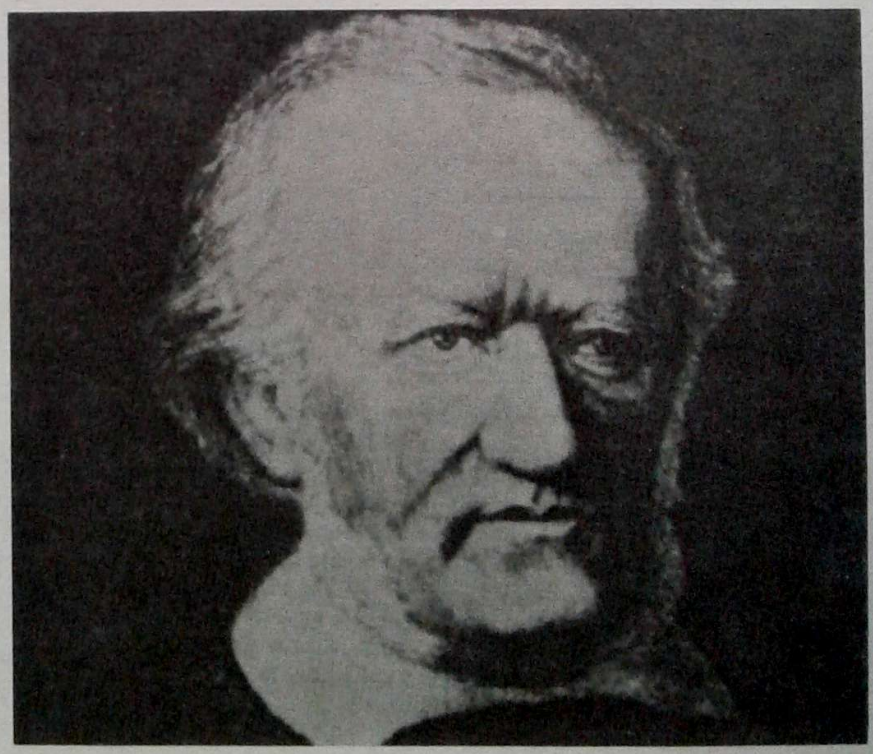

واگنر موسیقی‌دان نابغهٔ آسمانی که زندگی پرماجرائی داشت و نیمی از عمرش را دربدر و متواری بود.

Scanned by CamScanner

که در سال ۱۸۶۰ درگذشت، ولی نیچه خود بعدها افکار و اندیشه های خاصی دربارهٔ جنبه های مثبت زندگی و تأثیر اراده و تعلیم و تربیت در بوجود آوردن انسان های برتر پیدا کرد که در معروفترین آثار او مانند «چنین گفت زرتشت» و «فراسوی نیک و بد» و «اراده و قدرت» منعکس شده است.

موسیقی‌دانان معروف نیمهٔ دوم قرن نوزدهم عبارتند از «ریچارد واگنر»[۸۱] آلمانی، «چایکووسکی»[۸۲] روسی و «وردی»[۸۳] ایتالیائی. واگنر با وجود نبوغ هنری و آثار جاویدانی که بوجود آورده است، از نظر اخلاقی در سطح پائینی قرار داشت و نیمی از عمر خود را به علت بدهی های ناشی از بی‌بند و باری و عیاشی فراری و متواری بود. واگنر در سنین بالای پنجاه سالگی هم دست از عیاشی و زنبارگی برنداشت و در سال ۱۸۶۵ عاشق زن یکی از نزدیکترین دوستان خود شد و سرانجام با وی ازدواج کرد. چایکووسکی نیز مانند بسیاری از هنرمندان زمان خود دچار مضیقهٔ مالی بود، ولی عشق یک زن ثروتمند مشکلات زندگی او را برطرف کرد. رابطهٔ چایکووسکی با این زن که سیزده سال به طول انجامید فقط از طریق مکاتبه بود و چایکووسکی بیشتر تحت تأثیر و تشویق این زن به ساختن آهنگ های تازه‌ای مبادرت می‌نمود. مجموعهٔ مکاتبات چایکووسکی با این زن که «نادژدا» نام داشته و شامل ۱۲۰۰ نامه است چند سال قبل در سه جلد انتشار یافت.

از معروفترین نقاشان جهان در نیمهٔ دوم قرن نوزدهم باید از «ونسان وان گوگ»[۸۴] هلندی و «پل سزان»[۸۵] و «رنوار»[۸۶] فرانسوی نام برد. ونسان وان گوگ که در سال ۱۸۹۰ در سن سی و هفت سالگی خودکشی کرد مردی رنجور بود که آثار رنج و اندوه در تابلوهایش هم منعکس است. سزان و رنوار هردو از برجسته‌ترین نقاشان مکتب امپرسیونیسم هستند که آثارشان از گران‌ترین تابلوهای نقاشی به‌شمار می‌آید. سزان در سال ۱۹۰۶ در سن شصت و هفت سالگی درگذشت، ولی رنوار تا سال ۱۹۱۹ که به سن ۷۸ سالگی رسید به خلق آثار هنری اشتغال داشت.

81- Richard Wagner
82- Tchaikovsky
83- Verdi
84- Vincent Van Gogh
85- Paul Cézanne
86- Renoir

Scanned by CamScanner

فصل سوّم

جهان در آغاز قرن بیستم

اروپا در آغاز قرن بیستم ــ قدرت های استعماری اروپا و رقیب جدید آنها ــ پایان عصر ویکتوریا و آغاز بحران‌های داخلی در انگلستان ــ انقلاب ۱۹۰۵ روسیه و پیامدهای آن ــ تحولات و انقلابات آسیا در آغاز قرن بیستم ــ اروپا در آستانهٔ جنگ اوّل جهانی ــ آغاز عصر پرواز انسان ــ هنر و ادبیات در آغاز قرن بیستم.

در سال ۱۹۰۰ میلادی که آغاز قرن بیستم به شمار می‌آید جمعیت کرهٔ زمین از یک میلیارد و ششصد میلیون نفر تجاوز می‌کرد که نسبت به آغاز قرن نوزدهم نزدیک دو برابر شده بود. جمعیت اروپا که در آغاز قرن نوزدهم ۱۸۷ میلیون نفر برآورد شده بود در آغاز قرن بیستم از چهارصد میلیون نفر تجاوز می‌کرد و قارهٔ آمریکا که در ابتدای قرن نوزدهم فقط ۲۵ میلیون نفر جمعیت داشت اکنون ۱٤٤ میلیون نفر را در خود جای داده بود. آسیا با ۹۳۷ میلیون نفر جمعیت همچنان پرجمعیت‌ترین مناطق مسکونی جهان به‌شمار می رفت که قسمت اعظم آن در سه کشور چین و ژاپن و هندوستان زندگی می‌کردند.

در اروپا، آلمان که در اواسط قرن نوزدهم به مجموعه‌ای از امیرنشین ها و دوک نشین های مستقل اطلاق می شد، بعد از قریب سی سال که از پیروزی بیسمارک بر ناپلئون سوم می‌گذشت به بزرگترین قدرت نظامی و صنعتی اروپا تبدیل شده بود. امپراطوری آلمان در آغاز قرن بیستم با ۵٦ میلیون نفر جمعیت، پرجمعیت‌ترین کشور اروپائی به‌شمار می‌آمد، درحالیکه جمعیت کشور همسایه و رقیب آن فرانسه به کمتر از ۳۹ میلیون نفر کاهش یافته بود. برای مقایسهٔ قدرت صنعتی این دو کشور نیز مقایسه دو رقم کافی به نظر می رسد: تولید ذغال‌سنگ که مهمترین منبع انرژی در آغاز قرن بیستم به‌شمار می رفت در فرانسه سالانه ۳۳,٤۰۰,۰۰۰ تن و در آلمان ۱٤۹,۰۰۰,۰۰۰ تن، یعنی بیش از چهار برابر فرانسه بود. و در مقابل ۱,۵٦۵,۰۰۰ تن فولاد که در سال ۱۹۰۰ در فرانسه تولید شد، آلمان بیش از چهار برابر یعنی ٦,٤٦۱,۰۰۰ تن فولاد تولید کرد.

حتی انگلستان نیز که تا اواخر قرن نوزدهم از نظر تولیدات صنعتی و معدنی قابل قیاس با فرانسه نبود بتدریج از فرانسه پیشی می‌گرفت و جمعیت آن نیز برای نخستین بار در آغاز قرن بیستم بیش از فرانسه بود.

با وجود این فرانسوی های خوشگذران که ننگ شکست سال ۱۸۷۰ را از آلمانی ها از یاد برده و افتضاح

Scanned by CamScanner

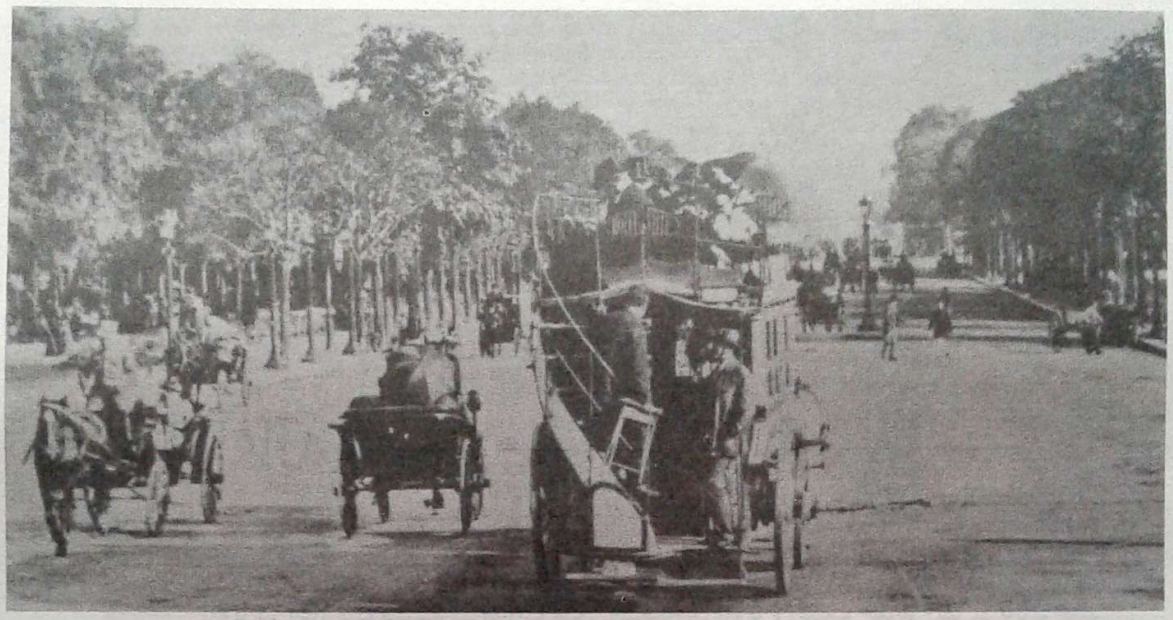

منظره‌ای از خیابان «شانزه‌لیزه» پاریس در آغاز قرن بیستم

کانال پاناما[1] و قضیهٔ دریفوس را تازه در پشت سر نهاده بودند، هنوز خود را ملت برتر اروپا می‌دانستند و برای اثبات این برتری و نشان دادن شکوه و جلال زندگی خود نمایشگاه بزرگ بین‌المللی سال ۱۹۰۰ پاریس را برگزار کرده و قرنی را که تازه آغاز می شد «لابل اپوک»[2] یا عصر زیبائی ها نام نهاده بودند. البته فرانسه یک امتیاز غیرقابل انکار بر کشورهای دیگر اروپا در آغاز قرن بیستم داشت و آن آزادی کامل بیان و قلم و اجتماعات بود که در هیچیک از کشورهای دیگر اروپا، حتی انگلستان نظیر آن دیده نمی شد، امّا این آزادی عوارض نامطلوبی هم داشت: در عرض کمتر از سی سال که از عمر جمهوری سوم فرانسه می‌گذشت سی و هفت دولت در فرانسه بر سر کار آمده بود و این بی‌ثباتی سیاسی از عوامل مهم کُندی پیشرفت اقتصادی کشور به‌شمار می‌آمد. احزاب دست چپی و اتحادیه های کارگری در فرانسه از همهٔ کشورهای دیگر اروپائی قوی‌تر و مؤثرتر بودند و اعتصابات و تشنجات کارگری از رشد طبیعی صنایع فرانسه در مقابسه با کشورهای دیگر صنعتی جهان می‌کاست.

در نمایشگاه بین‌المللی سال ۱۹۰۰ پاریس نمونه هائی از آخرین پیشرفت های علمی و فنی و صنعتی جهان به معرض نمایش گذاشته شد. کاخ الکتریسیته در این نمایشگاه که در پرتو نور لامپ های قوی شب ها همچون روز روشن بود انواع مختلف اختراعات جدید را که با برق ارتباط داشت در خود جای داده بود. آخرین پیشرفت ها در صنعت تلفن که در حدود یک ربع قرن از اختراع آن می‌گذشت با نخستین نمونه های سیستم انتقال صوت بدون سیم (رادیو) که امکان انتقال امواج تصویری یا تلویزیون را در آینده نوید می‌داد در این نمایشگاه به معرض دید عموم گذاشته شده بود، و در قسمت دیگری از نمایشگاه «لوئی لومیر» نخستین محصولات سینمائی خود را نمایش می‌داد. دولت فرانسه در جریان این نمایشگاه نخستین خط متروی پاریس را هم افتتاح کرد و کار توسعهٔ شبکهٔ متروی پاریس

۱ ــ بعد از موفقیت فرانسویها در حفر کانال سوئز چند شرکت فرانسوی که سرمایه‌داران یهودی سهامداران عمدهٔ آنها بودند برای حفر کانال پاناما سرمایه گذاری کردند ولی سوء استفاده‌های کلان در این شرکت که بعضی از نمایندگان مجلس فرانسه هم در آن شرکت داشتند موجب توقف کار و محاکمهٔ مدیران شرکت گردید. مدیر شرکت فردیناند دولپس با تمام شهرت و افتخاری که در حفر کانال سوئز کسب کرده بود در جریان این محاکمات محکوم به زندان شد.

2- La Belle Epoque

Scanned by CamScanner



کارخانه اتومبیل سازی «رنو» و نمونهٔ اتومبیل های آن در آغاز قرن بیستم

از این تاریخ به‌بعد با سرعت بیشتری دنبال شد.

مهمترین نتیجهٔ برگزاری نمایشگاه بین‌المللی پاریس برای فرانسویها آشنائی جهانگردان خارجی با تفرجگاه‌ها و مراکز تفریح و کاباره‌های پاریس بود که سیل جهانگردان خارجی را در سالهای بعد به سوی این شهر سرازیر کرد و منبع درآمد مستمری برای فرانسویها بوجود آورد و پاریس این شهرت را به عنوان پایتخت لذت و تفریحات جهان در تمام طول قرن بیستم برای خود حفظ کرده است.

قدرت‌های استعماری اروپا و رقیب جدید آنها

در آغاز قرن بیستم جهان تحت سلطهٔ اروپائیان بود. بخش عظیمی از چهار قارهٔ دیگر جهان تحت استعمار هشت کشور اروپائی، انگلستان و فرانسه و آلمان و ایتالیا و اسپانیا و پرتغال و بلژیک و هلند به‌سر می‌بردند و روسیه با انضمام خاک پهناور سیبری و بخش بزرگی از سرزمین های آسیای مرکزی به قلمرو امپراطوری خود به وسیع‌ترین کشور جهان تبدیل شده بود.

در آغاز قرن بیستم، همهٔ کشورهای اروپائی به‌جز فرانسه دارای رژیم سلطنتی بودند: در انگلستان ملکه ویکتوریا در سن ۸۲ سالگی، شصت و سومین سال سلطنت خود را آغاز کرده بود. فرانس ژوزف امپراطور اتریش پنجاهمین سال سلطنت خود را در پشت سر گذاشته بود و ویلهلم دوم امپراطور آلمان دوازدهمین سال سلطنت خود را آغاز می‌کرد. در روسیه شش سال از آغاز امپراطوری نیکولای دوم می‌گذشت و در ایتالیا با قتل اومبرتوی اول پادشاه این کشور به دست یک آنارشیست دوران سلطنت ۴۳ سالهٔ پسرش ویکتور امانوئل سوم آغاز گردید. اسپانیا و پرتغال، بلژیک و هلند، سوئد و نروژ و دانمارک، و همچنین یونان و بلغارستان و کشورهای دیگر بالکان که تازه استقلال یافته بودند همه رژیم سلطنتی داشتند.

از چهار قارهٔ دیگر جهان، کشورهای مستقل و نیمه‌مستقل آسیائی همه دارای حکومت های سلطنتی بودند و از آن‌جمله کشور پهناور چین تحت حکومت دیکتاتوری زن ۶۶ ساله‌ای به‌نام «تزو-هسی» بود که از چهل سال قبل بر این کشور فرمانروائی می‌کرد. آفریقا و اقیانوسیه تقریباً به طور کامل تحت نفوذ و سلطهٔ کشورهای استعماری اروپا

Scanned by CamScanner



ملکهٔ ویکتوریا در اواخر عمر در میان جمعی از فرزندان و عروس‌ها و دامادها و نوه‌ایش. نفر اول نشسته در سمت چپ این عکس ویلهلم دوم امپراطور آلمان و نوهٔ دختری ملکهٔ ویکتوریاست که در جنگ بین‌المللی اول علیه انگلستان جنگید. نفر دوم (ایستاده) در پشت سر او جرج پنجم پادشاه انگلیس در جنگ اول جهانی است.

Scanned by CamScanner

بودند و سلاطین و فرمانروایان اسمی بعضی از کشورهای این دو قاره مانند خدیو مصر از قدرتهای استعماری اروپا فرمان می‌بردند. بعضی از کشورهای نیمکرهٔ غربی یا قارهٔ آمریکا هم هنوز تحت استعمار اروپائیان بودند، ولی قسمت اعظم کشورهای این قاره حکومت های مستقلی داشتند و در رأس همهٔ آنها ایالات متحدهٔ آمریکا به یک قدرت بزرگ جهانی تبدیل شده بود.

ایالات متحدهٔ آمریکا که در آغاز قرن نوزدهم فقط از شانزده ایالت ساحل شرقی با کمتر از شش میلیون جمعیت تشکیل می شد، در آغاز قرن بیستم با ٤٠ ایالت بیش از ۷۵ میلیون نفر جمعیت داشت. ایالات متحده غنی‌ترین منابع طبیعی جهان را دراختیار گرفته بود و بخصوص از لحاظ منابع انرژی و تولیدات صنعتی مقام اول جهان را داشت. تولید ذغال سنگ که منبع اصلی انرژی جهان در آغاز قرن بیستم به‌شمار می‌آمد در سال ۱۹۰۰ در آمریکا به ۲٦۸ میلیون تن رسید، درحالیکه انگلستان، بزرگترین کشور تولیدکنندهٔ ذغال سنگ جهان در دههٔ آخر قرن نوزدهم ۲۱۹ میلیون تن و آلمان دومین تولیدکنندهٔ اروپا ۱٤۹ میلیون تن تولید کرده بودند. امّا مهم‌تر از آن منبع جدید انرژی در جهان، یعنی نفت بود که کشف و استخراج آن به میزان تجارتی در نیمهٔ دوم قرن نوزدهم در آمریکا آغاز شد و در سال ۱۹۰۰ به قریب هفتاد میلیون بشکه رسید. کشورهای اروپائی هنوز هیچ منبع قابل توجهی برای تأمین احتیاجات نفتی خود دراختیار نداشتند و نفت مورد نیاز این کشورها به وسیلهٔ نخستین تانکرهای نفتی که در آمریکا ساخته شد به این کشورها حمل می‌گردید.

با وجود این قرن بیستم آغاز خوشی برای آمریکائیان نداشت. ویلیام مک کینلی رئیس جمهور آمریکا که در سال ۱۹۰۰ برای دومین بار به این مقام انتخاب شده بود شش ماه بعد از آغاز دومین دورهٔ ریاست جمهوری خود به قتل رسید. بعد از قتل لینکلن و گارفیلد در نیمهٔ دوم قرن نوزدهم، مک کینلی سومین رئیس جمهور آمریکا بود که در زمان تصدی این مقام به قتل می رسید. جانشین



تئودور روزولت از معروف‌ترین رؤسای جمهور آمریکا در آغاز قرن بیستم که به قدرت و کاردانی شهرت داشت.

مک کینلی، معاون ٤۲ سالهٔ او تئودور روزولت[3] بود که جوانترین رئیس جمهور تاریخ آمریکا به‌شمار می‌آید. تئودور روزولت با قدرت و کفایتی که در مقام ریاست جمهوری از خود نشان داد در سال ۱۹۰٤ مجدداً به این مقام برگزیده شد. تئودور روزولت در سیاست خارجی نقش بسیار فعالی داشت و با میانجی‌گری در انعقاد معاهدهٔ صلح روس و ژاپن در سال ۱۹۰۵ به دریافت جایزهٔ صلح نوبل[4] نائل شد. تئودور روزولت اولین آمریکائی بود که به دریافت جایزهٔ نوبل نائل می شد.

تئودور روزولت یکی از مقتدرترین رؤسای جمهوری

3- Theodore Roosvelt

٤ ــ اعطای جوائز نوبل که مبتکر آن یک مخترع ثروتمند سوئدی بنام آلفرد نوبل بود از سال ۱۹۰۱ آغاز شد. این جوائز همه‌ساله در رشته های فیزیک و شیمی و طب و ادبیات و همچنین برای خادمین صلح جهانی اعطا می شود.

Scanned by CamScanner

تاریخ آمریکا به‌شمار می‌آید و جملهٔ معروف «چوبدستی بزرگی بردار ولی به نرمی سخن بگوی» که ضرب‌المثل شده از گفته‌های اوست. از وقایع مهم دوران زمامداری او اعزام ناوگان جنگی آمریکا به پاناما برای بیرون راندن رقبای اروپائی از این کشور و تحصیل امتیاز حفر کانال پاناما برای شرکت‌های آمریکائی است. ساختمان این کانال به مدت شش سال (از ۱۹۰۸ تا ۱۹۱٤) به طول انجامید و ۳٦۰ میلیون دلار خرج برداشت.

تئودور روزولت در انتخابات ریاست جمهوری سال ۱۹۰۸ آمریکا، با وجود اینکه از موقعیت نیرومندی برای تجدید انتخاب به این مقام برخوردار بود از شرکت در انتخابات خودداری نمود و از نامزدی وزیر جنگ کابینهٔ خود «ویلیام هاوارد تافت»[5] برای این مقام پشتیبانی کرد. تافت در این انتخابات پیروز شد، ولی در ادارهٔ امور کشور کفایت چندانی از خود نشان نداد و در انتخابات سال ۱۹۱۲ از رقیب دمکرات خود «ویلسون»[6] شکست خورد. حکومت ویلسون با جنگ بین‌المللی اول روبرو شد که شرح آن در فصل بعد خواهد آمد.

پایان عصر ویکتوریا و آغاز بحران‌های داخلی در انگلستان

در آغاز قرن بیستم، انگلستان که جزایر بریتانیای کبیر و ایرلند را با مساحتی در حدود ۳۱۰ هزار کیلومترمربع دربرمی‌گرفت بزرگترین امپراطوری جهان به‌شمار می‌آمد و قلمرو حکومت ملکهٔ ویکتوریا که لقب «امپراطریس هند» را نیز داشت نزدیک به یک‌چهارم کل کرهٔ خاک را می‌پوشانید. قسمت اعظم آفریقا و بخش بزرگی از آسیا و اقیانوسیه و نیمکرهٔ غربی، که امروز قریب پنجاه کشور مستقل از آنها بوجود آمده و بیشترین آنها پیوندهای خود را با انگلیس در جامعهٔ کشورهای مشترک‌المنافع حفظ کرده‌اند از لندن فرمان می‌بردند و فرمانروایان این کشورها



ویلیام ناکس دارسی که اولین امتیاز نفت ایران را گرفت.

با حکم ملکهٔ ویکتوریا تعیین و منصوب می‌شدند.

انگلیسیها این امپراطوری پهناور را به آسانی و بدون جنگ و خونریزی به‌وجود نیاورده بودند و آخرین جنگ استعماری آنها که در اواخر قرن نوزدهم در آفریقای جنوبی آغاز شد در اوائل قرن بیستم نیز ادامه داشت. این جنگ که به «جنگ بوئرها»[7] معروف شده است بین انگلیسیها و استقلال‌طلبان جنوب آفریقا روی داد و بعد از سه سال جنگ که طی آن بیش از بیست هزار سرباز انگلیسی در میدان‌های نبرد یا بر اثر جراحت و بیماری درگذشتند با پیروزی نیروهای انگلیسی به پایان رسید. تلفات بوئرها در

5- William Howard Taft 6- Woodrow Wilson

7- Boer Wars

Scanned by CamScanner



منظرهٔ یکی از خیابان‌های لندن در آغاز قرن بیستم

میدان‌های جنگ از شش هزار نفر تجاوز نمی‌کرد، ولی بیش از بیست هزار نفر از آنها بر اثر سوء تغذیه و بیماری در اردوگاه‌های اسرای جنگی جان سپردند.

دست اندازی انگلیسیها به منابع نفت خاورمیانه نیز از نخستین سالهای قرن بیستم آغاز شد. امتیاز نفت جنوب ایران به ویلیام ناکس دارسی[8] سرمایه‌دار انگلیسی، که قبلاً با کشف معدن طلا در استرالیا ثروتمند شده بود، در سال ۱۹۰۱ در زمان سلطنت مظفرالدین شاه قاجار و صدارت اتابک اعظم اعطا شد و بااینکه دولت انگلیس بعدها ادعا کرد که در تحصیل این امتیاز دخالتی نداشته است، نقش دو دیپلمات انگلیسی به نام‌های سر هنری درومونـد ولف[9] و سر آرتور هاردینگ[10] که اولی قبل از اعطای امتیاز و دومی در زمان امضای قرارداد دارسی وزیر مختار انگلیس در ایران بوده‌اند در جلب موافقت دولت ایران با اعطای این امتیاز قطعی به نظر می رسد. دارسی به موجب این امتیازنامه تعهد کرده بود که ظرف دو سال پس از عقد قرارداد شرکتی برای بهره‌برداری از نفت ایران تشکیل دهد و بیست هزار لیره نقد و معادل بیست هزار لیره سهام پرداخته شدهٔ شرکت مزبور را به دولت ایران تسلیم نماید. دارسی به این تعهدات خود عمل کرد و بعدها معلوم

8- William Knox D'Arcy

9- Sir Henry Drummond Wolff

10- Sir Arthur Hardinge

Scanned by CamScanner



یک مهندس انگلیسی در میان عده‌ای از کارگران نفت جنوب. عکس مربوط به سال ۱۹۱۰ است.

حمل و نقل نفت چاه‌های جنوب در آغاز به وسیلهٔ قاطر و الاغ صورت می‌گرفت.



Scanned by CamScanner

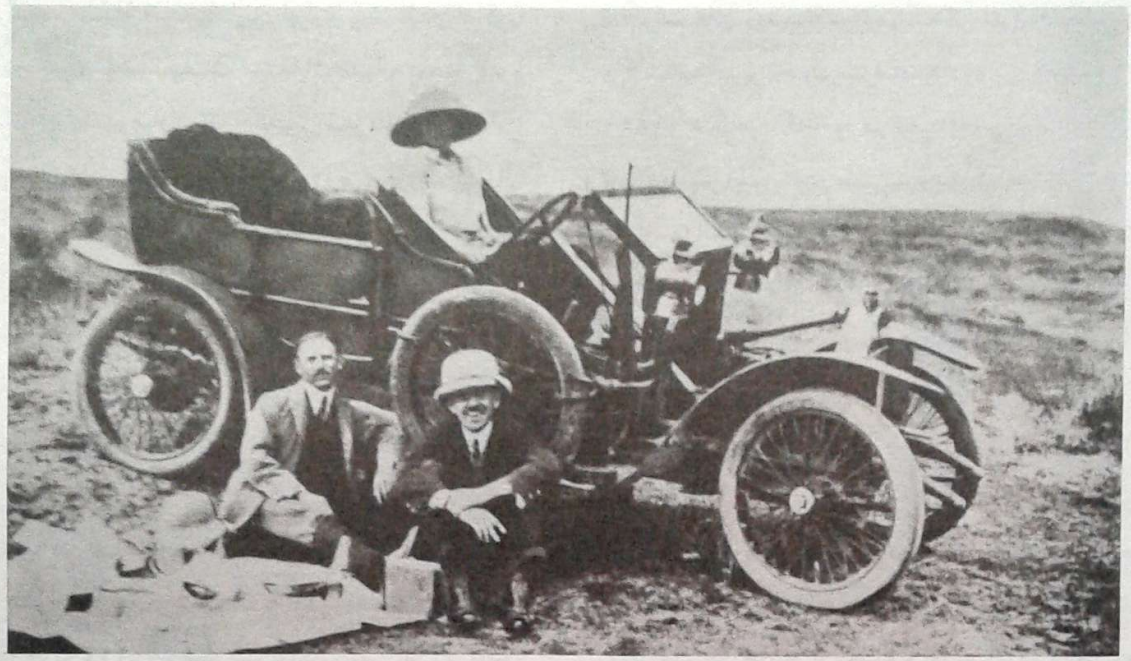

یکی از اتومبیل های اولیهٔ ساخت انگلیس در مناطق نفتی. همسر کنسول انگلیس در اهواز پشت رل نشسته، و دو نفر دیگر کنسول انگلیس و یکی از مقامات شرکت نفت هستند.

شد که علاوه بر تعهدات رسمی خود معادل بیست هزار لیره سهم شرکت را نیز به اتابک صدراعظم وقت و سایر دست اندرکاران امضای این قرارداد پرداخته است.

عملیات اکتشاف نفت ایران در حدود هفت سال به طول انجامید و سرانجام اولین چاه نفتی ایران در ۲۶ مه سال ۱۹۰۸ و دومین چاه ده روز بعد از آن در مسجدسلیمان به نفت رسید. تا سال ۱۹۱٤ سی حلقه چاه دیگر نیز در همین منطقه حفر و تولید سالانهٔ نفت ایران به ۲۷۳ هزار تن رسید. در آستانهٔ جنگ اول جهانی با پیشرفت طرح تبدیل سوخت کشتی ها از ذغال سنگ به نفت، وزارت دریاداری انگلیس که در آن موقع سر وینستون چرچیل[11] نخست وزیر آیندهٔ انگلستان در رأس آن قرار داشت ۳,۲۰۰,۰۰۰ لیره از سهام شرکت نفت انگلیس و ایران را خریداری کرد و با خرید این سهام که بیش از پنجاه درصد کل سرمایهٔ شرکت بود حق نظارت بر امور آن را به دست آورد.

در سال ۱۹۰۱ ملکهٔ ویکتوریا پس از قریب شصت و چهار سال سلطنت در سن هشتاد و دو سالگی درگذشت و به این ترتیب عصر ویکتوریا نیز که درخشان‌ترین عصر تاریخ امپراطوری انگلیس به‌شمار می‌آید به سر رسید. فرزند ارشد او ادوارد هفتم که در سن شصت سالگی جانشین مادر شد بیش از ۹ سال سلطنت نکرد و در سال ۱۹۱۰ جای خود را به پسرش جرج پنجم داد. از وقایع مهم دوران سلطنت کوتاه ادوارد هفتم پیدایش و رشد حزب جدیدی به نام حزب کارگر[12] بود که در انتخابات سال ۱۹۰۶ انگلیسی سی کرسی پارلمانی را به دست آورد و با نفوذ در اتحادیه های کارگری و روشنفکران انگلیسی به‌تدریج جای حزب لیبرال انگلیس را در مقابل محافظه کاران گرفت[13].

مهمترین مسئلهٔ داخلی انگلیس در آغاز قرن بیستم، که موجب بروز اختلافات شدید بین احزاب محافظه کار و

11- Sir Winston Churchill

۱۲ ــ نام انگلیسی حزب کارگر انگلیس Labour Party است که حزب کار معنی می‌دهد ولی در ایران بنام حزب کارگر شهرت یافته است.

۱۳ ــ حکومت انگلستان از اوائل قرن نوزدهم به مدت قریب یکصد سال بین دو حزب محافظه کار Conservative و لیبرال Liberal دست به دست می شد و حزب لیبرال نسبت به حزب محافظه کار روش مترقی‌تری داشت.

Scanned by CamScanner

لیبرال گردید مسئلهٔ خودمختاری ایرلند بود. از اواخر قرن نوزدهم در ایرلند یک نهضت استقلال‌طلبانه بوجود آمد و نمایندگان ایرلند در پارلمان انگلیس نیز بتدریج به این نهضت پیوستند. گلادستون نخست‌وزیر معروف لیبرال انگلیس نخستین بار در سال ۱۸۸۵ قانونی برای اعطای خودمختاری به ایرلند[۱۴] به مجلس عوام پیشنهاد کرد که با اکثریت کمی رد شد. در سال ۱۸۹۳ گلادستون برای دومین بار این پیشنهاد را در مجلس عنوان کرد که این بار با اکثریت آراء به تصویب رسید ولی مجلس لردها آنرا رد کرد. در سال ۱۹۱۱ که اختیارات مجلس لردها محدود شد[۱۵] قانون خودمختاری ایرلند مجدداً در مجلس عوام انگلیس مطرح گردید و همزمان با بروز اغتشاش در ایرلند در ماه مه سال ۱۹۱٤ به تصویب رسید، ولی اجرای قانون به علت آغاز جنگ اول جهانی متوقف شد.

انقلاب ۱۹۰۵ روسیه و پیامدهای آن

روسیه قرن بیستم را با آرامش نسبی آغاز کرد، ولی این آرامش ظاهری بود و فعالیت‌های زیرزمینی بر ضد رژیم تزاری که در نیمهٔ دوم قرن نوزدهم آغاز شده بود به‌سرعت رشد می‌یافت. عده‌ای از رهبران انقلابی، منجمله «ولادیمیر ایلیچ اولیانوف» که بعداً به‌نام مستعار لنین شهرت یافت در تبعیدگاه‌های سیبری به‌سر می‌بردند، ولی در تبعیدگاه خود آزادی کامل داشتند، به طوری که لنین نخستین کتاب‌های معروف خود را تحت عنوان «سیر تحول سرمایه‌داری در روسیه» و «هدف‌های سوسیال دمکرات‌های روسیه» در تبعیدگاهش در شرق سیبری نوشت و کتاب سیر تحول سرمایه‌داری در روسیه را در سال ۱۸۹۹، هنگامی که خود در تبعید به‌سر می‌برد با نام مستعار «ولادیمیر ایلین» در سن‌پترزبورگ منتشر کرد. پلیس تزاری از انتشار این کتاب که اساس نظام اقتصادی آنروز روسیه را مورد حمله قرار می‌داد ممانعت به‌عمل نیاورد و کتاب دیگر لنین نیز به‌وسیلهٔ دوستان او از روسیه خارج شد و در سویس به‌چاپ رسید.

لنین در ماه مه سال ۱۹۰۰، در پایان دوران تبعید سه‌ساله‌اش از روسیه خارج شد تا طرح فعالیت‌های دامنه‌دار و تازه‌ای را که در دوران تبعید برای آینده ریخته بود به‌موقع اجرا بگذارد. یکی از این برنامه‌ها انتشار روزنامه‌ای در خارج از روسیه و توزیع آن در داخل روسیه به وسیلهٔ عوامل مخفی بود. «مارتوف» دوست و همرزم او در سن‌پترزبورگ که باهم بازداشت و تبعید شده بودند سازماندهی یک تشکیلات جدید انقلابی را در داخل روسیه به‌عهده گرفته بود و توزیع روزنامهٔ لنین در داخل روسیه نیز به وسیلهٔ عوامل او انجام می‌گرفت.

لنین با رهبران انقلابی روسیه در خارج که تحت رهبری «پلخانوف»[۱۶] در سویس فعالیت می‌کردند تماس گرفت و با کمک و حمایت او به انتشار روزنامه‌ای به‌نام «ایسکرا»[۱۷] یا جرقه مبادرت نمود. این روزنامه که ابتدا در آلمان و سپس در لندن چاپ می‌شد و کلیهٔ انقلابیون سرشناس روسیه از سوسیال دمکرات‌های قدیمی مانند پلخانوف گرفته تا مبارزان جوانی چون «تروتسکی»[۱۸] در آن مقالاتی می‌نوشتند مرتباً از طریق مرز یا به‌وسیلهٔ پست به روسیه می‌رسید و از طریق شبکهٔ زیرزمینی مارتوف در نقاط مختلف روسیه، بخصوص شهرهای بزرگ و مراکز کارگری توزیع می‌شد.

روز هشتم فوریهٔ سال ۱۹۰٤ چند کشتی جنگی ژاپنی ناوگان روسیه را در بندر چینی «پرت‌آرتور»[۱۹] که در اجارهٔ

14- Home Rule Bill

۱۵ ــ پارلمان انگلیس از دو مجلس عوام و لردها تشکیل می‌شود که نمایندگان مجلس عوام مستقیماً از طرف مردم انتخاب می‌شوند و در مجلس لردها هرکس که این عنوان را دارد می‌تواند حضور پیدا کند. اختیارات مجلس لردها تا سال ۱۹۱۱ با مجلس نمایندگان یا مجلس عوام یکسان بود، ولی از این تاریخ به بعد مجلس لردها فقط می‌تواند یکبار قانونی را که به تصویب مجلس عوام رسیده است برای رسیدگی و اخذ رأی مجدد به آن مجلس عودت دهد.

16- G. Plekhanov

17- Iskra 18- L. Trotsky 19- Port Arthur

Scanned by CamScanner



این عکس منحصر به فرد لنین و عده‌ای از همکارانش را در نخستین مراحل فعالیت‌های انقلابی در روسیه نشان می‌دهد. مارتوف نزدیک‌ترین دوست و همکار لنین نیز که بعداً از او جدا شد و در رأس مخالفانش قرار گرفت در این عکس در سمت راست لنین دیده می‌شود.

روسیه بود مورد حمله قرار دادند و به دنبال آن در مناطق متصرفی روسیه در منچوری نیرو پیاده کردند. این جنگ که در نتیجهٔ رقابت ژاپن و روسیه برای تسلط بر کره و منچوری آغاز شد تا اوائل سال ۱۹۰۵ به طول انجامید و شکست‌های پی در پی قوای روسیه در این جنگ به موقعیت تزار نیکولای دوم لطمهٔ شدیدی وارد ساخت. دولت تزاری برای جبران این شکست‌ها ناوگان جنگی خود را از دریای بالتیک به خاوردور منتقل کرد، ولی ناوگان روسیه در این سفر دریائی طولانی توان جنگی خود را از دست داد و در ماه مه سال ۱۹۰۵ در یک نبرد دریائی با ناوگان جنگی ژاپن منهدم شد. دولت روسیه که توان ادامهٔ جنگ را نداشت سرانجام میانجیگری تئودور روزولت رئیس جمهوری وقت آمریکا را برای خاتمه دادن به این جنگ پذیرفت و لطمه‌ای که با امضای قرارداد صلح با ژاپن بر حیثیت تزار نیکولای دوم وارد آمد زمینه را برای اولین انقلاب روسیه در سال ۱۹۰۵ فراهم ساخت.

زمینهٔ انقلاب سال ۱۹۰۵ روسیه از اوائل همین سال در روسیه فراهم شده بود و علت آن نه‌فقط اخبار مربوط به شکست‌های پی در پی روسیه در جنگ با ژاپن، بلکه رشد صنایع روسیه و نارضائی کارگران از شرایط کار و کمی دستمزدها بود. سوسیال دمکرات‌های روسیه موفق شده بودند در فاصله سال‌های ۱۹۰۰ تا ۱۹۰۵ در میان کارگران نفوذ کرده و تشکیلاتی برای اجرای مقاصد خود بوجود آورند، ولی آنها در نخستین موج اعتصابات کارگری که در ژانویهٔ سال ۱۹۰۵ آغاز شد نقش زیادی نداشتند. رهبر این اعتصاب کشیش جوانی به نام «گاپون»[20] بود که یک سازمان کارگری به‌نام «جامعهٔ کارگران روس» بوجود آورده و سعی داشت از نفوذ عناصر چپ و سازمانهای الحادی در نهضت کارگری روسیه جلوگیری کند[21]. روز یکشنبه بیست و دوم ژانویهٔ سال ۱۹۰۵ قریب یکصد هزار کارگر اعتصابی، در حالیکه گاپون در پیشاپیش آنها حرکت می‌کرد به طرف قصر زمستانی تزار راه‌پیمائی کردند و خواهان پذیرفتن نمایندگان خود از طرف تزار شدند. ولی قزاق‌ها و نیروی سواره‌نظام گارد امپراطوری در نزدیکی قصر زمستانی راه را بر آنها سد کردند. جمعیت بی‌اعتنا به حضور این نیروها به حرکت خود ادامه داد و در این لحظه

20- Gapon

۲۱ ــ با مدارکی که بعداً به دست آمد معلوم شد کشیش گاپون مخفیانه با پلیس تزاری همکاری می‌کرد و قصد معارضه با رژیم تزاری را نداشت، ولی در عمل به مقابله با رژیم کشانده شد.

Scanned by CamScanner



آغازگر انقلاب سال ۱۹۰۵ روسیه کشیش جوانی به نام «گاپون» بود که یک سازمان کارگری به نام «جامعهٔ کارگران روس» بوجود آورد و می‌خواست با نفوذ عناصر چپ در میان کارگران مبارزه کند. گاپون در این عکس با یک افسر تزاری و جمعی از کارگران روسی دیده می‌شود.

Scanned by CamScanner

سربازان به طرف آنها آتش گشودند. در این واقعه که به «یکشنبهٔ خونین» معروف شده است به موجب آمارهای رسمی ۹۲ نفر کشته و چند صد نفر زخمی شدند، ولی آماری که از طرف سازمان های کارگری و گروه های مخالف رژیم منتشر شد تعداد کشته ها را چندین هزار نفر قلمداد می‌کرد.

اخبار مربوط به حوادث یکشنبهٔ خونین به سرعت در سراسر روسیه منتشر شد و به احزاب و گروه های چپ و انقلابی که با توسعهٔ صنعتی کشور امکان فعالیت بیشتری یافته بودند امکان داد که موج اعتصاب را در سراسر روسیه گسترش دهند. شکست فضاحت‌بار روسیه در جنگ با ژاپن و امضای قرارداد خفت‌آور صلح با ژاپن در سپتامبر سال ۱۹۰۵ موقعیت رژیم را در برابر مخالفان بیش از پیش تضعیف کرد و در ماه نوامبر همین سال تعداد کارگران اعتصابی به سه میلیون نفر، یعنی قسمت اعظم نیروی کار صنایع نوپای روسیه رسید و اقتصاد کشور به کلی فلج شد.



یک عکس منحصر به فرد از «یکشنبهٔ خونین» و شلیک گارد امپراطوری به طرف کارگران روسیه

Scanned by CamScanner

تزار نیکولای دوم پس از شکست روسیه در جنگ با ژاپن، به توصیهٔ عده‌ای از مشاوران خود در روز نوزدهم اوت سال ۱۹۰۵ طی فرمانی تشکیل یک مجلس مشورتی به‌نام «دوما»[۲۲] را اعلام کرد. این مجلس که قدرت قانونگذاری نداشت در عین حال که یک عقب‌نشینی آشکار از طرف تزار در برابر افکار عمومی محسوب می شد برای تأمین خواستهای مردم و گروه‌های سیاسی کافی نبود و درنتیجه نه‌فقط مشکلی را حل نکرد، بلکه جرأت و جسارت بیشتری به مردم بخشید تا دست به مبارزهٔ جدی‌تری برای تأمین خواستهای خود بزنند.

حزب سوسیال دمکرات روسیه که قدیمی‌ترین و بانفوذترین تشکیلات سیاسی مخالف رژیم تزاری بود قبل از وقایع سال ۱۹۰۵ به دو گروه «بلشویک» و «منشویک» تقسیم شده بود[۲۳]. لنین رهبری گروه بلشویک را به‌عهده داشت، ولی مارتوف که رهبری تشکیلات سوسیال دمکرات‌ها را در داخل روسیه به‌عهده داشت به منشویک‌ها پیوسته بود و درنتیجه منشویک‌ها در رهبری حرکت‌های انقلابی در داخل روسیه نقش برتری نسبت به بلشویک‌ها داشتند. یکی از رهبران مبارز دیگر منشویک تروتسکی بود که بعد از جدا شدن از لنین از ژنو به سن‌پترزبورگ بازگشت و روز بیست و ششم اکتبر سال ۱۹۰۵ با تشکیل نخستین «سوویت»[۲۴] یا شورای نمایندگان کارگران روسیه در پایتخت به زورآزمائی در برابر دولت روسیه برخاست. در نوامبر همین سال لنین هم به روسیه بازگشت و مسکو را برای تعقیب فعالیت‌های انقلابی خود انتخاب کرد.

در این میان تزار به عقب‌نشینی تازه‌ای درمقابل گروه‌های چپ دست زد و روز سی‌ام اکتبر سال ۱۹۰۵ ضمن انتصاب نخست‌وزیر جدیدی به نام کنت «ویته»[۲۵]

22- Douma

۲۳ ــ بلشویک Bolshevik از واژهٔ روسی اکثریت و منشویک Menshevik از واژهٔ روسی اقلیت گرفته شده است.

۲۴ ــ Soviet در زبان روسی به معنی شوراست.

25- Sergius Witte



نیکولای دوم آخرین تزار روسیه

که نظریات آزادیخواهانه‌ای داشت به مردم وعده داد که مجلس جدیدی با آراء عمومی بر پا خواهد شد، آزادی قلم و بیان و اجتماعات تأمین خواهد گردید، شرایط کار بهبود خواهد یافت و حق کارگران برای تشکیل اتحادیه‌ها به رسمیت شناخته خواهد شد. در این بیانیه تزار برای نخستین بار اعلام کرد که منبعد هیچ قانون و مقرراتی بدون تصویب مجلس ملس (دوما) به‌موقع اجرا گذاشته نخواهد شد و به این ترتیب مجلس مشورتی دوما به مجلس قانونگذاری تبدیل گردید.

امّا این امتیازات وسیع هم انقلابیون را راضی نکرد و تروتسکی در اولین شمارهٔ روزنامهٔ «ایزوستیا»[۲۶] که در سن‌پترزبورگ منتشر شده بود نوشت وعده‌های تزار دردی را دوا نمی‌کند و سوویت سن‌پترزبورگ هم به ادامهٔ اعتصاب رأی داد. گسترش دامنهٔ اعتصاب که کارکنان پست و

26- Izvestia

Scanned by CamScanner

تلگراف و شبکهٔ راه‌آهن کشور نیز از آن تبعیت کردند شکست سیاست آشتی‌جویانهٔ کنت ویته را به ثبوت رسانید و اطرافیان تزار او را وادار کردند که در مقابل حرکت های انقلابی روش جدی‌تری در پیش بگیرد. روز پانزدهم دسامبر سال ۱۹۰۵ شورای کارگران سن‌پترزبورگ طی اعلامیه‌ای رسماً و علناً مردم را به قیام برای سرنگونی رژیم دعوت کرد و دولت در اولین واکنش جدی خود درمقابل این حرکت روز شانزدهم دسامبر کلیهٔ اعضای کمیتهٔ اجرائی شورای کارگران را بازداشت و تمام روزنامه هائی را که اعلامیهٔ آنها را چاپ کرده بودند توقیف نمود.

با تمرکز نیروهای مسلح در سن‌پترزبورگ مقاومت نیروهای انقلابی در این شهر خیلی زود درهم شکست و با فرار بعضی از رهبران مؤثر این حرکت مانند تروتسکی اوضاع پایتخت به‌تدریج به حال عادی بازگشت، ولی در مسکو با تمهید مقدمات قبلی از طرف بلشویکها و توزیع اسلحه بین عده‌ای از کارگران در آخرین روزهای سال ۱۹۰۵ شورش و بلوای بزرگی بر پا شد. بریگادهای مسلح در خیابانها شروع به سد معبر و ساختن سنگر کردند و برای نخستین بار بین انقلابیون و نیروهای مسلح زد و خوردهای خیابانی درگرفت. فرمانده پادگان نظامی مسکو از پایتخت کمک خواست و با رسیدن نیروهای کمکی و یک واحد توپخانه از سن‌پترزبورگ خیابان های مسکو از نیروهای انقلابی پاک شد. روز سی و یکم دسامبر آخرین کانون های مقاومت درهم شکست و لنین هم پیش از تار و مار شدن کامل افراد خود به فنلاند گریخت.

تزار نیکولای دوم با وجود موفقیت در سرکوبی انقلاب سال ۱۹۰۵ روسیه به وعده های خود دربارهٔ انجام انتخابات مجلس دوما و تفویض اختیاران قانونگذاری به این مجلس عمل کرد. روز دهم مه سال ۱۹۰۶ دوما تصمیمات مهمی دربارهٔ اعطای آزادی های سیاسی به مردم و آزادی زندانیان سیاسی و لغو مجازات اعدام اتخاذ کرد. دوما همچنین قطعنامه هائی دربارهٔ اعطای خودمختاری به لهستان و فنلاند، اعطای حقوق برابر و خودمختاری به ملیت های مختلف و تقسیم اراضی بین دهقانان صادر کرد. تندروی دوما اطرافیان تزار را به وحشت انداخت و با تلقینات آنها تزار ۷۲ روز پس از تشکیل دومای اول فرمان انحلال آنرا صادر نمود. در این فرمان تاریخ انجام انتخابات آینده برای شش ماه بعد تعیین شده بود.

به دنبال انحلال دومای اول، تزار نیکولای دوم «پیتر استولیپین»[۲۷] را که مردی کاردان و توانا بود به نخست‌وزیری منصوب کرد. در انتخابات دومای دوم که در اوائل زمامداری استولیپین صورت گرفت بار دیگر اکثریت به دست لیبرال ها و سوسیالیست ها افتاد و استولیپین که نمی‌توانست با این مجلس کار کند در ژوئن سال ۱۹۰۷ موجبات انحلال آنرا فراهم ساخت. به دنبال انحلال دومای دوم، تشکیلات حزب سوسیال دمکرات و کانون های زیرزمینی بلشویک ها در سراسر روسیه مورد حمله قرار گرفت و استولیپین انتخابات دومای سوم را در شرایطی برگزار کرد که هیچیک از مخالفان رژیم به آن راه نیافتند.

در دوران صدارت استولیپین در روسیه که از سال ۱۹۰۶ تا ۱۹۱۱ به طول انجامید به موازات سرکوب گروههای افراطی اصلاحاتی نیز در جهت جلب رضایت مردم صورت گرفت. مهمترین کار استولیپین اصلاحات ارضی و تقسیم زمین بین دهقانان بود، به طوری که در پایان حکومت پنج سالهٔ او ۹ میلیون خانوادهٔ کشاورز روسی مالک زمین های مزروعی خود شده بودند. در مدت پنج سال حکومت استولیپین طبیعت نیز با او همراه بود، زیرا آب و هوای مساعد و باران های کافی و بموقع سطح محصولات کشاورزی روسیه را به‌حدی بالا برد که روسیه برای نخستین بار قادر به صدور فرآورده های کشاورزی و استفاده از عواید حاصله از آن برای توسعهٔ صنعتی کشور شد. راه‌آهن سراسری روسیه تا شرق سیبری تکمیل گردید و هزاران کیلومتر خط آهن جدید احداث شد.

بزرگترین مشکل استولیپین در رابطه با تزار مداخلات

27- Peter Stolypin

Scanned by CamScanner

کشیش مرموزی به‌نام راسپوتین[۲۸] در امور دولت بود. راسپوتین که با استفاده از معتقدات خرافی ملکهٔ روسیه دربارهٔ قدرت خارق‌العادهٔ او در معالجهٔ بیماری «هموفیلیِ» تنها پسرش به دربار روسیه راه یافته بود، علاوه بر شایعاتی که دربارهٔ روابط نامشروع او با زنان درباری و حتی خود ملکه در افواه منتشر شده بود در کارهای دولتی هم مداخله می‌کرد. استولیپین در اوائل سال ۱۹۱۱ پلیس مخفی روسیه را مأمور تحقیقاتی دربارهٔ سوابق و اعمال راسپوتین نمود و گزارش پلیس را که مبین سوابق تاریک این مرد و اعمال ناروای او بود به تزار تسلیم کرد. تزار که از علاقه و دلبستگی ملکه به این کشیش مرموز آگاه بود اقدامی در جهت محدود ساختن فعالیت‌های او به‌عمل نیاورد. استولیپین بدون کسب اجازهٔ قبلی تزار، بر مبنای گزارش پلیس دستور تبعید راسپوتین را از پایتخت صادر کرد و راسپوتین به عنوان اعتراض به دستور استولیپین از سن‌پترزبورگ یکسره عازم بیت‌المقدس شد.

راسپوتین از بیت‌المقدس هم ارتباط خود را با ملکه آلکساندرا قطع نکرد و ضمن نامه‌هائی که برای ملکه می‌فرستاد استولیپین را به توطئه علیه خاندان سلطنتی متهم می‌ساخت. ملکه نفرت و سوءظن خود را نسبت به استولیپین به تزار منتقل می‌ساخت و روابط تزار و

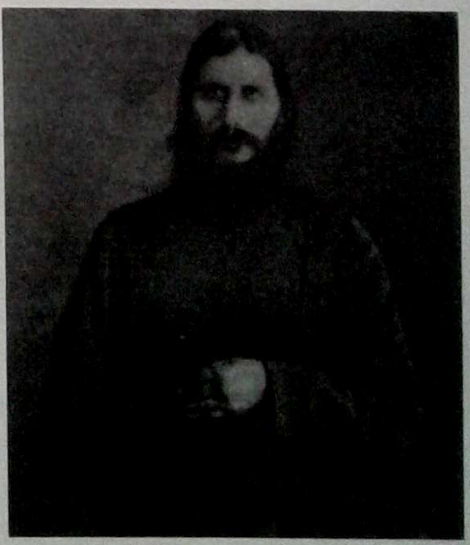

راسپوتین در اوائل نفوذ در دربار روسیه



آلکسیس ولیعهد روسیه که بیماری او موجب نفوذ راسپوتین شد.

نخست‌وزیرش به‌تدریج رو به سردی می‌گذاشت، تا اینکه در سپتامبر سال ۱۹۱۱ هنگامی که تزار به اتفاق نخست‌وزیر خود برای پرده‌برداری از مجسمهٔ پدرش تزار آلکساندر سوم به «کیف» رفته بود استولیپین به دست مردی که بعداً معلوم شد از مأمورین پلیس مخفی تزار بوده است به قتل رسید. شگفت‌تر اینکه هنگام وقوع این قتل راسپوتین هم که به تازگی از بیت‌المقدس بازگشته بود در کیف بود!

پس از قتل استولیپین، نفوذ راسپوتین در دربار روسیه افزایش یافت، تا جائی که نه‌فقط در کارهای جاری کشور، بلکه در انتصاب نخست‌وزیر و وزیران دولت تزار هم مداخله می‌نمود. نتیجهٔ این مداخلات و انتصاب اشخاص فاسد و نالایق به مقامات حساس دو سال بعد نمایان شد و در سال ۱۹۱۳ به دنبال برگزاری جشن‌های سیصدمین سال فرمانروائی خاندان رومانوف بر روسیه، موج تازه‌ای از اعتصاب و تشنج در میان کارگران روسیه آغاز گردید و فعالیت گروه‌های چپ، که در زمان حکومت استولیپین تقریباً متوقف شده بود افزایش یافت. تعداد

28- Gregori Rasputin

Scanned by CamScanner



تزار نیکلای دوم و ملکهٔ آلکساندرا در یک مراسم مذهبی

کارگران اعتصابی در پایان سال ۱۹۱۳ به یک میلیون نفر رسید و تا اوائل تابستان سال ۱۹۱٤ به یک میلیون و پانصد هزار نفر افزایش یافت. در مجلس دوما صداهای مخالف تازه‌ای برخاست و بعضی از نمایندگان از مداخلات ملکه و راسپوتین در امور کشور انتقاد کردند. میخائیل رودزیانکو[۲۹] رئیس دوما که خود از مخالفان سرسخت راسپوتین بود از ولادیمیر کوکوتسوف[۳۰] نخست‌وزیر وقت روسیه خواست تا دست راسپوتین را از امور کشور کوتاه کند، ولی نخستین گام کوکوتسوف در جهت قطع نفوذ راسپوتین با مخالفت شدید ملکه مواجه شد و تزار سرانجام تحت تأثیر تلقینات ملکه و راسپوتین او را از مقام نخست‌وزیری برکنار کرد.

نخست‌وزیر جدید روسیه که در آستانهٔ جنگ اول جهانی به این سمت منصوب شد پیرمرد ۷٦ ساله‌ای به‌نام ایوان گورمیکین[۳۱] بود که به توصیهٔ ملکه و راسپوتین به این مقام منصوب گردید و ادارهٔ امور روسیه از این تاریخ به بعد عملاً به دست راسپوتین افتاد.

تحولات و انقلابات آسیا در آغاز قرن بیستم

در آغاز قرن بیستم امپراطوری عثمانی با وجود فساد دوران سلطنت استبدادی سلطان عبدالحمید دوم هنوز بر قسمتی از شبه‌جزیرهٔ بالکان و سرتاسر بین‌النهرین و سواحل شرقی دریای مدیترانه که عراق و اردن و سوریه و لبنان و فلسطین امروزی را شامل می‌شود تسلط داشت و فرمانروایان حجاز نیز که عنوان «شریف مکه» را داشتند از سلطان عثمانی که خود را خلیفهٔ مسلمین می‌خواند فرمان می‌بردند. امّا از اوائل قرن بیستم یک نهضت آزادیخواهی در ترکیه به رهبری عده‌ای از افسران جوان آغاز شد که هدف آن محدود ساختن اختیارات استبدادی پادشاه عثمانی و استقرار یک حکومت مشروطه بود. این نهضت که به نام قیام «ترکهای جوان» معروف شده است در سال ۱۹۰۸ به ثمر رسید و یک رهبری دسته‌جمعی مرکب از انور پاشا، طلعت پاشا و جمال پاشا زمام امور کشور را به دست گرفت. نخستین پارلمان ترکیه در دسامبر سال ۱۹۰۸ تشکیل شد و سلطان عبدالحمید که در آوریل سال ۱۹۰۹ درصدد کودتا و

29- Michael Rodezianko
30- Vladimir Kokovtsov
31- Tvan Goremykin

Scanned by CamScanner

بازگشت به حکومت استبدادی برآمده بود از خلافت خلع گردید.

در فاصلهٔ خلع و تبعید سلطان عبدالحمید تا سال ۱۹۱٤ که جنگ اول جهانی آغاز شد بین رهبران جدید ترکیه اختلافاتی بروز کرد و جنگهای بالکان در سالهای ۱۹۱۲ و ۱۹۱۳ که به شکست ترکها و از دست رفتن باقیماندهٔ متصرفات عثمانی در شبه‌جزیرهٔ بالکان انجامید بر این اختلافات افزود، ولی سرانجام انور پاشا و طلعت پاشا که طرفدار اتحاد با آلمان در برابر انگلیس و فرانسه بودند پیروز شدند و در جنگ اول جهانی به جبههٔ متحد آلمان و اتریش پیوستند.

در دههٔ اول قرن بیستم در ایران نیز تحولات مهمی روی داد و نهضتی که از اواخر قرن نوزدهم برای استقرار یک حکومت مشروطه در این کشور آغاز شده بود به ثمر رسید. مظفرالدین شاه قاجار که پس از کشته شدن پدرش ناصرالدین شاه در سال ۱۸۹٦ به سلطنت رسیده بود قدرت و صلابت پدر را در مقابله با آزادیخواهان نداشت، ولی اطرافیان او، بخصوص صدراعظمش امین‌السلطان (اتابک) که از دوران سلطنت ناصرالدین شاه در این مقام باقی مانده بود مانع عقب‌نشینی او در برابر مشروطه‌طلبان می‌شدند. مظفرالدین شاه در سالهای ۱۹۰۰ و ۱۹۰۲ بعد از دوبار قرضه از روسیه که توأم با شرایط سنگین و گرو گذاشتن عواید گمرک کشور نزد خارجیان بود به سفر اروپا رفت و ولخرجی‌های او و اطرافیانش در این مسافرتها بر خشم عمومی و وسعت حرکتی که برای محدود ساختن اختیارات پادشاه و استقرار حکومت مشروطه آغاز شده بود افزود. مظفرالدین شاه اتابک را از صدارت معزول کرد، ولی

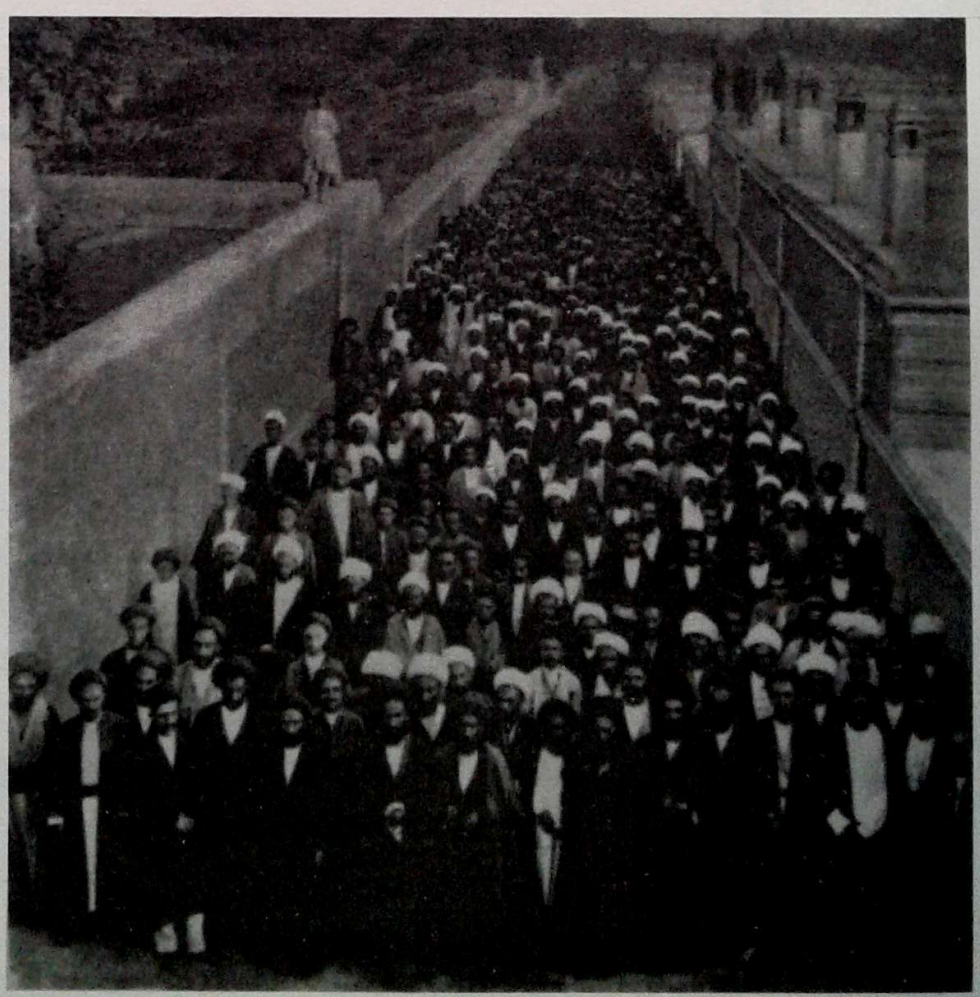

عکس عده‌ای از متحصنین سفارت انگلیس در تهران در جریان انقلاب مشروطیت. عدهٔ متحصنین را تا بیست هزار نفر تخمین زده‌اند.

Scanned by CamScanner



مظفرالدین شاه قاجار در سفر انگلیس با ادوارد هفتم پادشاه انگلستان و ملکهٔ انگلیس. در سمت چپ عکس، جرج پنجم ولیعهد انگلستان نزدیک مظفرالدین شاه نشسته است. در پشت سر در ردیف اول از چپ به راست علاءالسلطنه، حکیم‌الملک بزرگ، اتابک صدراعظم مظفرالدین شاه، امیربهادرجنگ و مهندس‌الممالک غفاری دیده می‌شوند. مظفرالدین شاه این عکس را به مهندس‌الممالک «مرحمت فرموده» و خط او را در ذیل عکس ملاحظه می‌کنید.

Scanned by CamScanner

جانشینان او هم حاضر به تمکین در مقابل خواست مردم نشدند و بخصوص عین‌الدوله که به وزارت داخله منصوب شده بود بنای خشونت و سختگیری با مردم را گذاشت که خود بر هیجان و نارضائی مردم افزود.

در این میان انقلابات سال ۱۹۰۵ در روسیه روی داد و به موازات آن موقعیت دولت روسیه نیز در ایران تضعیف شد. بعضی از محققین حوادث سال ۱۹۰۵ روسیه و ورود انقلابیون قفقاز را به ایران در اشاعهٔ افکار انقلابی و شکل گرفتن نخستین هسته‌های انقلابی در ایران بی‌تأثیر نمی‌دانند، و برخی دیگر بر نقش انگلیسیها و تلاش آنها برای تضعیف دربار قاجار که تحت نفوذ روسها بود تأکید می‌نمایند. ولی واقعیت امر این است که ریشهٔ انقلاب مشروطیت نارضائی روزافزون مردم از حکومت استبدادی و فساد دربار قاجار بوده و عوامل خارجی فقط در شکل گرفتن این حرکت کم و بیش مؤثر بوده‌اند.

نارضائی مردم از حکومت که ابتدا به صورت تظاهرات و مقاومت‌های پراکنده نمایان می‌شد از اوائل سال ۱۹۰۶ با رهبری این حرکت از طرف روحانیون بزرگ آن‌زمان شکل گرفت و به تظاهرات و زد و خورد بین مردم و عمال حکومت انجامید که کشته شدن عده‌ای از مردم و بسته شدن دکاکین و بازار را به دنبال داشت. در اوائل تابستان سال ۱۹۰۶ (۱۲۸۵ شمسی) عده‌ای که تعداد آنها در عرض ده روز تا بیست هزار نفر رسید در سفارت انگلیس متحصن شدند و عده‌ای از روحانیون تهران هم که تعداد آنها را در حدود هزار نفر نوشته‌اند به عنوان اعتراض به اعمال حکومت به قم مهاجرت نمودند. اولین تقاضای متحصنین سفارت و علمای مهاجر عزل عین‌الدوله بود که شاه قاجار به آن گردن نهاد و نصرالله خان مشیرالدوله که به‌جای او وزیر اعظم و سپس صدراعظم شد در تهیهٔ مقدمات مشروطیت و وادار ساختن مظفرالدین شاه به صدور فرمان مشروطیت نقش مهمی ایفا کرد. فرمان مشروطیت که متضمن دستور انجام انتخابات برای تشکیل مجلس هم بود به تاریخ چهاردهم جمادی‌الآخر سال ۱۳۲۴ قمری (۱۹۰۶ میلادی ــ ۱۲۸۵ هجری شمسی) صادر شد.

به علت بیماری مظفرالدین شاه مشیرالدوله در تدوین نخستین قانون اساسی ایران خیلی عجله به خرج داد، و این شتابزدگی بجا بود، زیرا مظفرالدین شاه کمی بعد از توشیح این قانون درگذشت و پسر او محمدعلی شاه که در ژانویهٔ سال ۱۹۰۷ (دیماه ۱۲۸۵ شمسی) به سلطنت رسیده بود بنای ناسازگاری با مشروطه‌خواهان را گذاشت که درنتیجهٔ قیام عمومی از سلطنت مستعفی شد و در سال ۱۹۰۹ سلطنت به پسر خردسال او احمدشاه تفویض گردید.

مهمترین رویداد سیاسی مربوط به ایران در دوران سلطنت کوتاه محمدعلی شاه قرارداد تقسیم ایران به مناطق نفوذ بین دولتین روس و انگلیس بود. به موجب این قرارداد که روز ۳۱ اوت سال ۱۹۰۷ در سن‌پترزبورگ به امضاء رسید ایران به سه قسمت مجزا تقسیم گردید. قسمت شمال کشور از خط فرضی بین قصرشیرین ــ اصفهان ــ یزد ــ خواف و مرز افغانستان منطقهٔ نفوذ روسیه، قسمت جنوب از خط فرضی بین بندرعباس ــ کرمان ــ بیرجند ــ زابل و مرز افغانستان منطقهٔ نفوذ انگلیس و قسمت مرکزی منطقهٔ بیطرف و قلمرو حکومت ایران شناخته شد! خبر امضای این قرارداد که در سپتامبر سال ۱۹۰۷ به اطلاع دولت ایران رسید افکار عمومی مردم ایران را به شدت جریحه‌دار ساخت و مجلس شورایملی به اتفاق آراء آنرا بی‌اعتبار اعلام داشت.

از این تاریخ تا جنگ جهانی اول رقابت روس و انگلیس در ایران جای خود را به نوعی همکاری داد و در جریان سلطنت کوتاه محمدعلیشاه و قیام مشروطه‌خواهان که به خلع وی از سلطنت منجر شد، و همچنین موضوع استخدام مستشاران آمریکائی در ایران (هیئت مورگان شوستر) و اخراج آنها که درنتیجهٔ مداخله و اولتیماتوم روسیه صورت گرفت نوعی تفاهم بین روس و انگلیس وجود داشت. انگلیسیها درمقابل مداخلات روزافزون روسها در امور ایران، از جمله اشغال تبریز و به‌دار آویختن ثقة‌الاسلام و سایر آزادیخواهان و همچنین به توپ بستن

Scanned by CamScanner



محمدعلی شاه، جانشین مظفرالدین شاه و ششمین پادشاه قاجار که به مخالفت با مشروطه برخاست و مجلس را به توپ بست.

مرقد مطهر امام رضا(ع) در مشهد، که در سه ماههٔ اول سال ۱۹۱۲ میلادی صورت گرفت سکوت اختیار کردند و در همین سال با حقی که به موجب قرارداد ۱۹۰۷ با روسیه برای خود قائل شده بودند نیروهای خود را وارد ایران نموده و «منطقهٔ نفوذ» خود را عملاً اشغال کردند.

از آغاز قرن بیستم تا سال ۱۹۱٤ که آتش جنگ اول جهانی روشن شد در خاوردور[۳۲] یا شرق آسیا نیز تحولات مهمی روی داد. در سال ۱۹۰۰ در چین قیام بزرگی علیه بیگانگان آغاز شد که به «قیام بوکسورها»[۳۳] معروف شده و

۳۲ ــ اصطلاح «خاوردور» که به چین و ژاپن و سرزمین های مجاور آنها اطلاق می شود و همچنین اصطلاحات «خاورمیانه» و «خاور نزدیک» بر مبنای نزدیکی یا دوری این سرزمین ها به انگلستان ساخته شده و اصطلاحات استعماری به‌شمار می‌آیند.

33- Boxer Rising

Scanned by CamScanner

این تعبیر غلط از آنجا ناشی گردیده است که گردانندهٔ این قیام یک جمعیت سیاسی چینی به‌نام «مشت‌های بهم پیوسته» بود. قیام بوکسرها هدفی جز اخراج بیگانگان و پایان دادن به نفوذ و تسلط آنها بر چین نداشت، ولی در نخستین مراحل این قیام وزیر مختار آلمان در پکن به قتل رسید و در جریان حمله به مناطق مسکونی خارجیان و میسیون‌های مذهبی خارجی در شهرهای بندری چین فجایع بسیاری رخ داد و منطقهٔ مسکونی خارجیان در پکن نیز مدت ۵۵ روز تحت محاصره قرار گرفت. در جریان این وقایع نیروهای دولتی چین هم رغبتی به دفاع از منافع خارجیان نشان ندادند و حتی بعضی از آنها در کشتار خارجیان و غارت اموال آنها به شورشیان پیوستند. یک نیروی بین‌المللی مرکب از سربازان شش کشور اروپائی، که آمریکائیها و ژاپنی‌ها هم بعداً به آنها پیوستند برای نجات اتباع خارجی که در محاصره بودند به پکن حمله‌ور شدند، ولی بعد از شکستن محاصره و نجات اتباع خارجی خود مرتکب فجایع بسیاری شدند، و از آنجمله نیروهای آلمانی به فرماندهی یک مارشال آلمانی به نام «فون

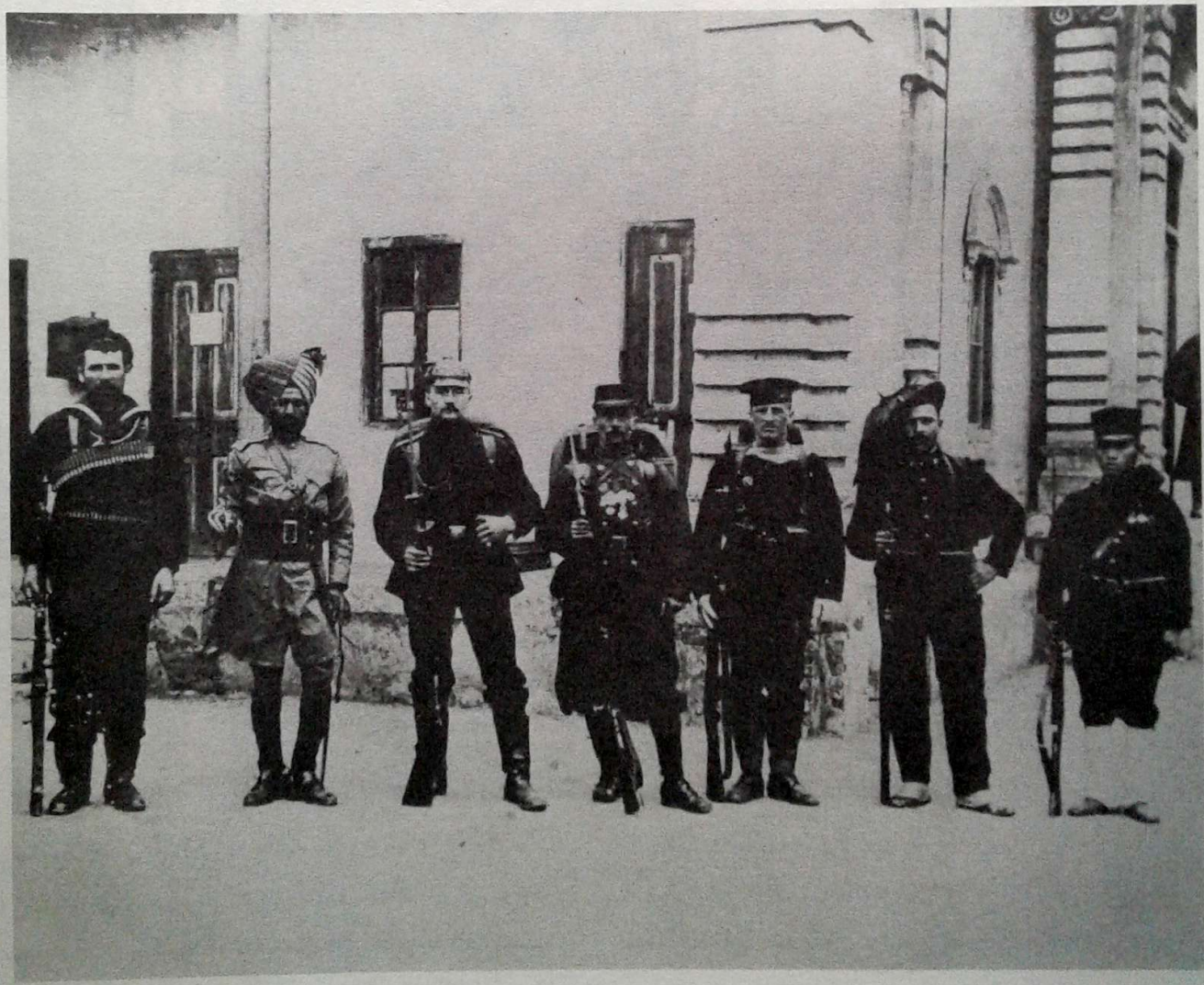

اولین نیروی بین‌المللی برای مقابله با شورش‌های ضدبیگانگان در چین در سال ۱۹۰۰ تشکیل شد. در این عکس از راست به چپ نمونهٔ سربازان ژاپنی، ایتالیائی، اتریشی، فرانسوی، آلمانی، هندی و روسی این نیرو دیده می‌شوند.

Scanned by CamScanner

والدرسی»[۳۴] صدها نفر از کسانی را که متهم به شرکت در قیام بر ضد بیگانگان و قتل وزیر مختار آلمان بودند بدون محاکمه گردن زدند.

کشورهای فاتح پس از این عملیات، به بهانهٔ حفظ منافع خود قسمتی از نیروهای اشغالی را در خاک چین نگاه داشتند و سیصد و سی میلیون دلار به پول آنروز برای جبران خسارات وارده به خارجیان تعیین نمودند. مداخلات روزافزون بیگانگان در امور چین و فساد دربار، که پس از مرگ «تزو-هسی» در سال ۱۹۰۸ و تعیین یک کودک دوساله به عنوان امپراطور چین ابعاد وسیع تری یافت به یک جنبش ناسیونالیستی تحت رهبری «سون-یات-سن»[۳۵] انجامید و در سال ۱۹۱۲ به استقرار یک رژیم جمهوری در چین منتهی گردید.

امّا ژاپن، که از اواخر قرن نوزدهم به دنبال پیروزی بر چین و انضمام قسمتی از خاک آن کشور به قلمرو حکومت خود به یک قدرت مهم نظامی تبدیل شده بود، در سال های ۱۹۰۴ و ۱۹۰۵ با پیروزی در جنگ های زمینی و دریائی با روسیه اهمیت بیشتری یافت. جنگ های روسیه و ژاپن از نظر تعداد سربازانی که در آن شرکت کردند در هیچیک از جنگ های تاریخ معاصر سابقه نداشت و شکست مفتضحانهٔ روسیه، که خود یکی از قدرت های بزرگ نظامی آن روز اروپا به شمار می آمد زنگ خطری برای همهٔ کشورهای اروپا بود. انگلستان که مستعمرات وسیعی در آسیا داشت، پیش از همه در برابر این خطر واکنش نشان داد و با امضای قرارداد ۱۹۰۷ با روسیه، که تقسیم ایران به مناطق نفوذ را نیز شامل می شد به اختلافات خود با آن کشور خاتمه داد. ولی عوارض شکست روسیه از ژاپن منحصر به آسیا نبود و پیامدهای مستقیم و غیرمستقیم آن در اروپا، که در جای خود به آن اشاره خواهد شد، خود از عوامل آغاز جنگ اول جهانی به شمار می آید.

34- Von Waldersee 35- Sun-Yat-Sen



در این عکس «پویی» آخرین امپراطور چین (کودک سمت راست عکس) با نایب السلطنه چین و برادر کوچکترش دیده می شوند.

اروپا در آستانهٔ جنگ اوّل جهانی

ویلهلم دوم امپراطور آلمان که در سال ۱۸۸۸ پس از مرگ پدرش فردریک سوم به سلطنت رسید از آغاز سلطنت مردی خودرأی و مغرور و زیاده‌طلب بود. او در ابتدای سلطنت جوانی ۲۹ ساله بود، با وجود این با صدراعظم معروف آلمان بیسمارک، که وحدت آلمان و تاج و تخت امپراطوری آن مدیون او بود درافتاد و دو سال بعد او را از صدارت خلع کرد. از آن پس ویلهلم دوم تمام نیروی خود را صرف تجهیز ارتش آلمان نمود و در اوائل قرن بیستم یکی از نیرومندترین ارتش های اروپا را بوجود آورد. هدف او از ایجاد یک ارتش نیرومند توسعهٔ امپراطوری آلمان بود و

Scanned by CamScanner

قلمرو روسیه در شرق طبیعی‌ترین مسیر توسعهٔ امپراطوری او به‌شمار می‌آمد، ولی اتحاد روسیه و فرانسه از یک طرف و قدرت ارتش تزار از سوی دیگر وی را در تجاوز به قلمرو امپراطوری تزار دچار تردید می‌کرد، تااینکه شکست روسیه از ژاپن و آغاز اغتشاشات داخلی در روسیه او را وسوسه نمود.

ویلهلم دوم در آغاز انگلستان را مانعی در برابر نقشه های توسعه‌طلبانهٔ خود به‌شمار نمی‌آورد، زیرا انگلستان در آغاز قرن بیستم خود رقیب روسیه محسوب می شد و حتی در ترغیب ژاپن به جنگ با روسیه نقش مؤثری ایفا کرده بود. به‌علاوه، ویلهلم دوم خود نوهٔ دختری ملکهٔ ویکتوریا بود و به اتکاء این نسبت خانوادگی انگلستان را متحد طبیعی خود می‌دانست. امّا رهبران انگلیس بعد از مرگ ملکهٔ ویکتوریا در سال ۱۹۰۱ به حرکات ویلهلم دوم با نظر تردید و سوءظن می‌نگریستند و سفر رسمی ادوارد هفتم پادشاه جدید انگلیس به فرانسه که مقدمات همکاری و اتحاد دو کشور را فراهم ساخت گامی در جهت مقابله با زیاده‌رویهای ویلهلم دوم به‌شمار می‌آمد.

انگلیسیها وقتی از نقشه های ویلهلم دوم برای تجاوز به قلمرو امپراطوری تزار آگاه شدند او را از دست زدن به چنین کاری برحذر داشتند و با امضای قرارداد سال ۱۹۰۷ با روسیه عملاً به او اخطار کردند که در صورت تجاوز به روسیه در برابر انگلستان قرار خواهد گرفت. ویلهلم دوم در برابر اتحاد سه‌گانهٔ انگلیس و فرانسه و روسیه به اتریش و ایتالیا نزدیک شد و یک اتحاد سه‌جانبه از این سه کشور در برابر انگلیس و فرانسه و روسیه بوجود آمد. ویلهلم دوم



ویلهلم دوم امپراطور آلمان هنگام بازدید از نیروهای مسلح آن کشور

Scanned by CamScanner



امپراطور اتریش فرانس ژوزف در اواخر عمر این عکس در مراسم عروسی پسر کوچک امپراطور، کارل در سال ۱۹۱۱ برداشته شده است.

همزمان با نزدیکی به اتریش و ایتالیا با رهبران جدید عثمانی (حکومت ترکهای جوان) نیز روابط نزدیکی برقرار کرد و در آستانهٔ جنگ اول جهانی جناح طرفدار آلمان به رهبری انور پاشا و طلعت پاشا زمام امور عثمانی را به دست گرفتند.

یکی از نتایج اتحاد آلمان و اتریش انضمام قسمتی از سرزمین های بالکان به قلمرو امپراطوری اتریش علیرغم مخالفت روسیه بود، ولی حکومت اتریش بر این سرزمین ها با مخالفت های شدیدی از طرف اهالی «بوسنی»[۳۶] و «هرزگوین»[۳۷] و «صربستان»[۳۸] روبرو شد و سرانجام به قتل شاهزاده فرانسیس فردیناند[۳۹] ولیعهد اتریش و همسرش به دست یک تروریست ناسیونالیست از اهالی صربستان منتهی شد. این واقعه که روز ۲۸ ژوئن سال ۱۹۱٤ در شهر «ساراجه وو»[۴۰] مرکز «بوسنی» رخ داد به حکومت صربستان که تحت حمایت روسیه بود نسبت داده شد و یک ماه بعد به تجاوز نیروهای اتریش به صربستان و آغاز جنگ اول جهانی انجامید که شرح چگونگی آن در فصل بعد خواهد آمد.

قدر مسلم این است که اتریش بدون اطمینان از حمایت آلمان صربستان را مورد حمله قرار نمی‌داد، و بعد از حمله به صربستان هم در برابر مداخلهٔ روسیه عقب‌نشینی اختیار می‌نمود، ولی برای ویلهلم دوم بهانه‌ای بهتر از این برای آغاز جنگ وجود نداشت.

36- Bosnia
37- Herzegovina
38- Serbia
39- Francis-Ferdinand
40- Sarajevo

Scanned by CamScanner

آغاز عصر پرواز انسان

صنعت اتومبیل سازی که از اواخر قرن نوزدهم آغاز شده بود در اوائل قرن بیستم رونق یافت و در نخستین دهۀ قرن انواع مختلف اتومبیل های بنزینی، که البته شکل و مدل آن با اتومبیل های امروزی تفاوت زیادی داشت به بازار آمد، امّا بزرگترین موفقیت علمی بشر در آغاز قرن بیستم پرواز به آسمان ها بود.

اندیشۀ پرواز و آرزوی پرواز از قرنها پیش انسان ها را به خود مشغول داشته بود و این آرزوها نخستین بار در طرح های «لئوناردو داوینچی»[41] نقاش و مخترع نابغۀ ایتالیائی قرن پانزدهم میلادی به روی کاغذ آمد. در این طرح ها نمونه هائی از چند ماشین پرنده شبیه هلی‌کوپترهای امروزی و همچنین یک چتر نجات دیده می شود، ولی آرزوی بشر برای اینکه بتواند با چنین ماشین هائی پرواز کند تا پایان قرن نوزدهم عملی نشد. تنها موفقیت انسان در این زمینه ساختن بالون هائی بود که ابتدا با هوای گرم و سپس با گاز ئیدرژن و سرانجام با گاز هلیوم انباشته می شد و چون سبک تر از هوا بود به پرواز در می‌آمد. پیشرفته‌ترین نوع این بالون ها که با موتورهای نیرومندی به پرواز درآمده و می‌توانست مسافات دوری را طی کند در سال ۱۹۰۰ به وسیلۀ کنت فردیناند فون زپلن[42] آلمانی ساخته شد و به نام خود او «زپلن» نامیده شد. زپلن اولین وسیلۀ نقلیۀ هوائی بود که قبل از آغاز جنگ اول جهانی مورد استفاده قرار گرفت و تا سال ۱۹۱٤ دهها نمونه از آن ساخته شد. زپلن ها که نام آنرا کشتی هوائی گذاشته بودند در فاصلۀ سال ۱۹۰۰ تا ۱۹۱٤ جمعاً بیش از یکصد و پنجاه هزار کیلومتر مسافت را بدون سانحه ای طی کردند و طبق آماری که در سال ۱۹۱٤ انتشار یافت در این مدت تنها ۳۷,۲۵۰ مسافر آلمانی را در داخل آلمان جابجا کردند.

امّا بزرگترین پیشرفتی که در آغاز قرن بیستم در زمینۀ پرواز نصیب انسان شد و صنعت هواپیماسازی را به صورت کنونی آن بنیان نهاد پرواز با نخستین هواپیماهای سنگین‌تر از هوا در دهۀ اوّل قرن بود. اولین هواپیمای موتوری که انسان با آن به پرواز درآمد در روز هفدهم دسامبر سال ۱۹۰۳ در «کیتی هاوک»[43] واقع در ایالت کارولینای شمالی آمریکا مورد آزمایش قرار گرفت. سازندگان این هواپیمای دوباله که با یک موتور با قدرت ۱۲ اسب و به کمک دو پروانه پرواز می‌کرد دو برادر به نام های «ویلبور» و «اورویل» رایت[44] بودند که خود داوطلب پرواز با هواپیمای ساخت خویش شدند. اورویل اولین انسانی بود که با یک هواپیمای موتوری پرواز کرد، ولی بعد از ۱۲ ثانیه فرود آمد. پرواز دوم و سوم طولانی‌تر بود و «ویلبور رایت» که چهارمین پرواز را در همین روز انجام داد ۵۹ ثانیه در فضا ماند.

دومین واقعۀ مهم در تاریخ هواپیمائی، عبور از فراز دریای مانش به وسیلۀ یک خلبان فرانسوی به نام «لوئی بلریو»[45] بود. بلریو روز ۲۵ ژوئیۀ سال ۱۹۰۹ با یک هواپیمای یک باله که به وسیلۀ موتوری به قدرت ۲۵ اسب حرکت می‌کرد فاصلۀ ۳٦ کیلومتری سواحل فرانسه و جزیرۀ بریتانیا را در ۳٦ دقیقه پیمود و تا سال ۱۹۱۰ پروازهای موفقیت‌آمیز دیگری با همین هواپیما و دو نوع هواپیمای دوباله که به وسیلۀ یک مخترع انگلیسی به نام «جفری دو هاویلاند»[46] ساخته شده بود انجام گرفت.

صنعت هواپیماسازی در فاصلۀ سال های ۱۹۱۰ تا ۱۹۱٤ با چنان سرعتی پیش رفت که نخستین انواع هواپیماهای جنگی در سالهای جنگ اول جهانی به کار گرفته شد. از نخستین هواپیماهای جنگی که حداکثر ظرفیت دو نفر را داشت برای بمباران یا مأموریت های شناسائی و عکس برداری استفاده می شد. این هواپیماها می‌توانستند تا ارتفاع بیست هزار پا بالا بروند و سرعت آنها به دویست کیلومتر در ساعت می رسید.

41- Leonardo Da Vinci
42- Ferdinand Von Zeppelin
43- Kitty Hawk
44- Wilbur And Orville Wright
45- Louis Blériot
46- Geoffrey De Havilland

Scanned by CamScanner

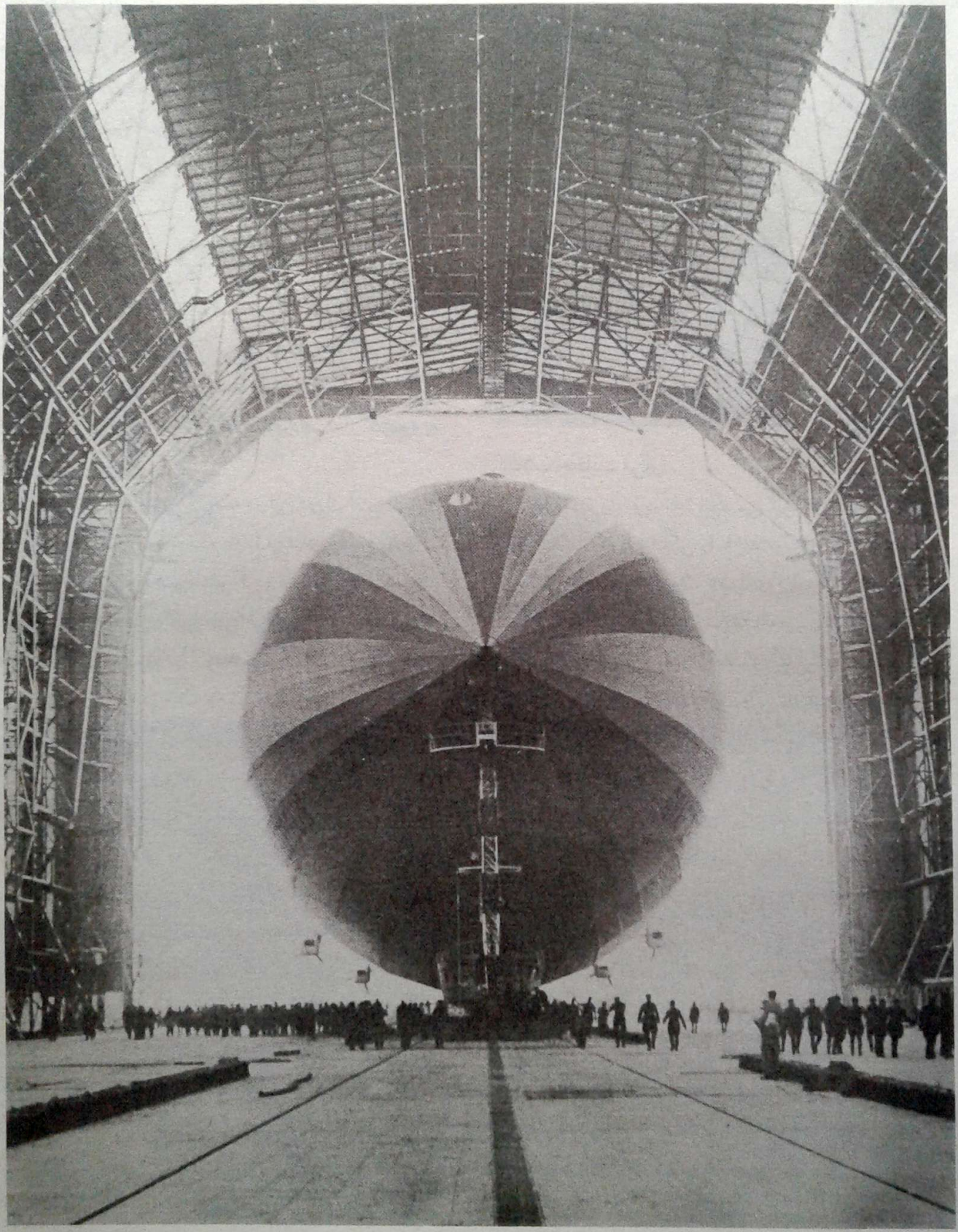

عکسی از یک «زپلن» بزرگ آلمانی که در اوائل قرن بیستم تنها وسیلهٔ مسافرت و حمل و نقل هوائی بود.

Scanned by CamScanner

طراحی برای ساختن هواپیماهای بزرگ به منظور حمل و نقل مسافر در سال ۱۹۱۳ آغاز شد، ولی اجرای این طرح ها با آغاز جنگ اول جهانی در سال ۱۹۱٤ متوقف گردید و نخستین هواپیماهای مسافری در سالهای بعد از جنگ اول جهانی مورد بهره‌برداری قرار گرفت.

هنر و ادبیات در آغاز قرن بیستم

هنر و ادبیات دهۀ اول قرن بیستم کم و بیش دنباله جریانات هنری و ادبی اواخر قرن نوزدهم است و بسیاری از نویسندگان و هنرمندان برجستۀ آغاز این قرن فعالیت های ادبی و هنری خود را در اواخر قرن نوزدهم آغاز کرده و به شهرت رسیده بودند.

از نویسندگان مشهور فرانسه در این دوران آندره ژید[47] که اثر معروف خود به نام «مائده های زمینی» را در سالهای آخر قرن نوزدهم منتشر کرده بود دومین اثر معروف خود را به نام «هرزه» یا «بی اخلاق»[48] در سال ۱۹۰۲ پدید آورد و رومن رولان[49] جلد اول کتاب معروف «ژان کریستف» خود را در سال ۱۹۰۷ منتشر کرد. برجسته‌ترین آثار نویسندۀ معروف دیگر فرانسوی مارسل پروست[50] نیز که شامل پانزده نوول تحت عنوان «در جستجوی وقت از دست رفته»[51] است و مکتب جدیدی در نگارش داستانهای تحلیلی روانشناسی به‌شمار می‌آید در فاصلۀ سالهای ۱۹۰۰ تا ۱۹۱٤ منتشر شده است.

از نویسندگان روسی تولستوی و چخوف آخرین آثار خود را در دهۀ اول قرن بیستم پدید آوردند، ولی معروف‌ترین نویسندۀ روسی این دوران که شهرت خود را تا هنگام مرگش در سال ۱۹۳٦ حفظ کرد ماکسیم گورکی[52] بود. گورکی به معنی تلخ اسم مستعار این نویسندۀ معروف بود و نخستین آثارش (مانند کتاب «مادر») که در سال ۱۹۰۷ منتشر شد) از تلخی ها و سختی های زندگی در روسیۀ قبل از



مارسل پروست

انقلاب حکایت می‌کرد.

معروف‌ترین نویسندۀ انگلیسی این دوران جرج برنارد شاو[53] است که نویسندگی را با نقد موسیقی آغاز کرد و بعد از نوشتن نمایشنامۀ معروف «سزار و کلئوپاترا» که در سال ۱۹۰۰ روی صحنه آمد به نمایشنامه‌نویسی روی آورد. در نمایشنامه های شاو اعم از کمدی یا تراژدی و درام لحن گزنده و طنزآلودی وجود دارد، ولی اندیشه ها و افکار او بیشتر در مقدمه‌ای که بر هریک از نمایشنامه هایش نوشته و گاهی بیش از خود نمایشنامه می‌باشد بیان شده است.

از نویسندگان دیگر اروپائی توماس مان[54] آلمانی و موریس مترلینگ[55] بلژیکی و گابریل دانونزیو[56] شاعر و نویسندۀ ایتالیائی مهمترین آثار خود را در دو دهۀ اول قرن بیستم پدید آوردند. معروفترین نویسنده و شاعر آسیائی این دوران «رابیندرانات تاگور»[57] هندی است که بیش از یکصد هزار بیت شعر به زبان های انگلیسی و هندی سروده و نوول ها و نمایشنامه های متعددی نوشته است که به خاطر یکی از آنها به نام «پستخانه» در سال ۱۹۱۳ به دریافت جایزۀ ادبی نوبل نائل شد. در سال ۱۹۱۵ پادشاه انگلستان جرج پنجم تاگور را به عنوان «سِر» ملقب ساخت، ولی

47- André Gide 48- L'Immoraliste
49- Romain Rolland 50- Marcel Proust
51- A la recherche du temps perdu 52- Maxim Gorky
53- George Bernard Shaw
54- Thomas Mann 55- Maurice Maeterlinck
56- Gabriele D' Annunzio 57- Rabindranath Tagore

Scanned by CamScanner

تاگور به عنوان اعتراض به سیاست استعماری انگلیس در هندوستان آنرا نپذیرفت.

در هنر نقاشی «پل سزان» و «رنوار» که در اواخر قرن نوزدهم شهرت یافتند در اوائل قرن بیستم نیز معروفترین نقاشان زمان به‌شمار می‌آمدند، سزان در سال ۱۹۰۶ درگذشت، ولی سبک او بسیاری از نقاشان اوائل قرن بیستم را تحت تأثیر خود قرار داد. از معروف‌ترین نقاشان این دوران می‌توان از «ادگار ـ دگا»[58] و هانری ماتیس[59] فرانسوی و «پابلو پیکاسو»[60] اسپانیائی نام برد. دگا پیرو مکتب امپرسیونیسم بود، ولی ماتیس که در رأس گروه نقاشانی به‌نام «وحشی‌ها»[61] قرار داشت با به کار گرفتن رنگ‌های تند تغییراتی در این سبک بوجود آورد. ولی



تولستوی در اواخر عمر

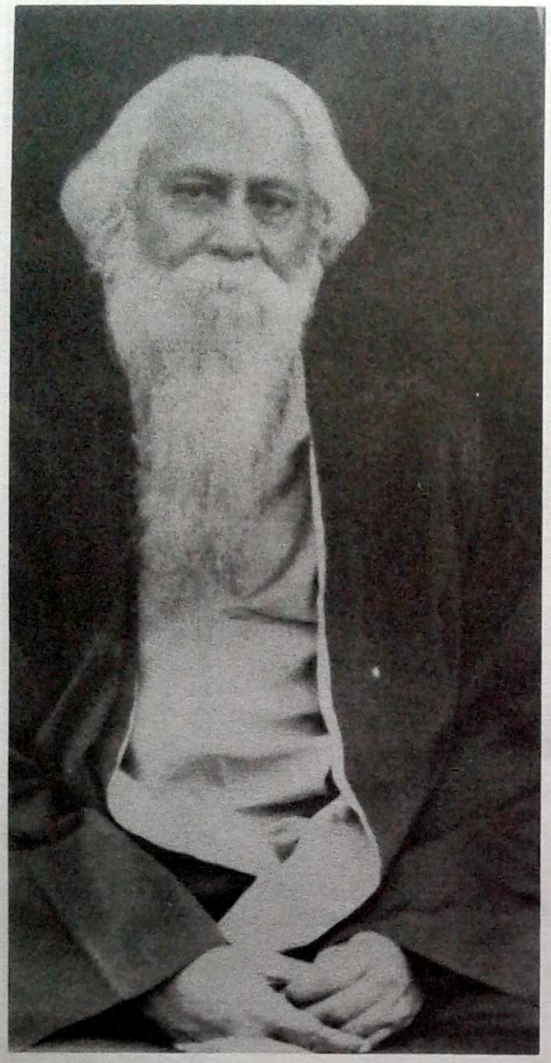

رابیندرانات تاگور شاعر بزرگ هند

مهمترین دگرگونی در نقاشی در سال ۱۹۰۵ با پیدایش مکتب «کوبیسم»[62] بوجود آمد و پیکاسو نقاش اسپانیائی که به پاریس نقل مکان کرده بود نخستین اثر معروف خود را به نام «دختران آوینیون»[63] در سال ۱۹۰۷ پدید آورد.

□

از اوائل قرن بیستم هنر دیگری نیز بر هنرهای پیشین افزوده شد و آن بازیگری و هنر پیشگی سینما بود. هنر پیشگی سینما را می‌توان دنبالهٔ بازیگری تئاتر و هنرنمائی بر روی صحنه به‌شمار آورد. ولی سینما میدان

58- Edgar Degas
59- Henri Matisse
60- Pablo Picasso
61- Les Fauves
62- Cubisme
63- Les Demoiselles D' Avignon

Scanned by CamScanner



«ماری پیکفورد» اولین و معروف‌ترین هنرپیشهٔ زن سینمای صامت آمریکا.

چارلی چاپلین و ماکس لیندر معروف‌ترین هنرپیشگان سینمای صامت. این عکس در سال ۱۹۱٤ گرفته شده است.



وسیع‌تری برای هنرنمائی داشت و نخستین هنرپیشگان آن هم بازیگران تئاتر بودند.

در شرح اختراع سینما در فصل قبل اشاره کردیم که نخستین فیلم‌هائی که بر پردهٔ سینما به معرض نمایش گذاشته شد صحنه‌هائی از نمایشات کمدی یا رقص و مناظر بود. اولین فیلم سینمائی که داستان مستقلی داشت و مخصوص سینما ساخته شد فیلم «سرقت بزرگ قطار» بود که در سال ۱۹۰۳ در آمریکا فیلمبرداری شد. امّا اولین فیلم سینمائی که ارزش هنری و تاریخی داشت فیلم «ملکهٔ الیزابت» بود که در سال ۱۹۱۲ در فرانسه ساخته شد و «سارا ـ برنار»[۶۴] معروفترین هنرپیشهٔ زن فرانسوی که از سال ۱۸٦۲، یعنی پنجاه سال تمام بر روی صحنهٔ

64- Sarah Bernhardt

Scanned by CamScanner



«سارا برنار» معروف‌ترین هنرپیشهٔ تئاتر در نیمهٔ دوم قرن نوزدهم و اوائل قرن بیستم که بیش از پنجاه سال بر روی صحنه بود. در عکس مقابل او را در نقش «هاملت» و در عکس زیر در آخرین نقش زندگیش ملاحظه می‌کنید. سارا برنار فقط در یک فیلم سینمائی در نقش ملکهٔ الیزابت اول ظاهر شد.



Scanned by CamScanner

تئاتر هنرنمائی می‌کرد برای اولین و آخرین بار نقش هنر پیشهٔ اول یک فیلم سینمائی را ایفا نمود. سارا برنار مانند تمام نقش های هنری خود به‌خوبی از عهدهٔ ایفای نقش ملکه الیزابت اول انگلستان در این فیلم برآمد، ولی بعد از آن حاضر به شرکت در فیلم سینمائی دیگری نشد، زیرا سارا برنار «صدای طلائی» خود را عامل اصلی موفقیتش در صحنهٔ تئاتر می‌دانست و سینمای صامت آن‌روز نمی‌توانست این هنر سارا را عرضه نماید.

بزرگترین فیلم سینمائی دوران سینمای صامت که در آستانهٔ جنگ اول جهانی ساخته شد فیلم «تولد یک ملت» بود که داستان استقلال آمریکا تا جنگ های داخلی آن کشور را دربر می‌گرفت. موفق‌ترین و محبوب‌ترین هنر پیشگان سینما در این دوران از مردان «چارلز چاپلین»[۶۵] معروف به چارلی چاپلین و از زنان «ماری پیکفورد»[۶۶] بودند که باید آنان را از چهره های جاویدان تاریخ سینما به‌شمار آورد، زیرا استعداد و توانائی خارق العادهٔ آنها در ایفای نقش هایشان نقص بزرگ سینمای آنروز، یعنی نبودن صدا را تا حدی جبران می‌کرد. فیلم های کوتاه کمدی چارلی چاپلین پردرآمدترین فیلم های سینمائی قبل از جنگ اول جهانی بود، تا جائی که آدولف زوکور[۶۷] معروفترین تهیه کنندهٔ فیلم های سینمائی در دههٔ دوم قرن بیستم، در سال ۱۹۱۵ یک قرارداد ۶۷۰,۰۰۰ دلاری برای دوازده فیلم کمدی با چارلی چاپلین امضا کرد، که برای آن روزگار یک رقم باورنکردنی و تکان‌دهنده به‌شمار می رفت.

65- Charles Chaplin
66- Mary Pickford
67- Adolph Zukor

Scanned by CamScanner

فصل چهارم

جنگ اول جهانی و پیامدهای آن

مقدمات جنگ ــ آغاز جنگ عمومی در اروپا ــ تحولات جنگ و تلفات چند میلیونی ــ سال دگرگونی های بزرگ ــ انقلاب اول روسیه و سقوط رژیم تزاری ــ انقلاب دوم روسیه و استقرار رژیم بلشویکی ــ پایان جنگ اول جهانی ــ یک بیلان وحشتناک و شرایطی که بر شکست خوردگان تحمیل شد.

جنگ اول جهانی را خیلی ها محصول یک حادثه می‌دانند و این باور غلط در بعضی از آثار نویسندگان فارسی زبان هم منعکس شده است که اگر ولیعهد اتریش و همسرش به‌دست یک تروریست اهل «بوسنی» کشته نمی شدند جنگ اول جهانی به‌وقوع نمی‌پیوست. در حالی که این واقعه فقط بهانه‌ای برای آغاز جنگ بود و اگر ولیعهد اتریش هم در روز ۲۸ ژوئن سال ۱۹۱٤ در شهر «ساراجه‌وو» مرکز بوسنی به قتل نمی‌رسید، بهانهٔ دیگری برای آغاز جنگ می‌تراشیدند.

زمینهٔ جنگ اول جهانی در دههٔ اول قرن بیستم با آغاز رقابت های استعماری بین چند کشور قدرتمند اروپائی فراهم شد و همانطور که در فصل گذشته اشاره کردیم توسعهٔ صنعتی آلمان و قدرت روزافزون این کشور عامل اصلی تشدید این رقابت ها بود. ویلهلم دوم امپراطور آلمان بااینکه خود نوهٔ ملکهٔ ویکتوریا بود و با ملکهٔ روسیه، نوهٔ دیگر ملکهٔ ویکتوریا هم قرابت خانوادگی داشت بر اثر همین رقابت ها عملاً رودرروی انگلستان و روسیه قرار گرفت. اختلافات آلمان و انگلیس بیشتر از رقابت برای تسلط بر مستعمرات آسیا و آفریقا ناشی می شد وآلمان که به منابع معدنی و مواد اولیه و همچنین بازار فروش برای محصولات صنعتی خود نیازداشت برای دست یافتن بر سرزمین های بکر آفریقا و مناطق تحت نفوذ انگلیس در آسیا، بخصوص مناطق نفت‌خیز اطراف خلیج فارس می‌کوشید. آلمان در شرق با روسیه همسایه بود و قسمت شمالی لهستان امروز تا کشورهای ساحلی دریای بالتیک جزو قلمرو امپراطوری آلمان به‌شمار می‌رفت. آلمان نه‌فقط برای توسعهٔ قلمرو خود به نیمهٔ جنوبی لهستان کنونی که جزو امپراطوری روسیه بود نظر داشت در شبه‌جزیرهٔ بالکان هم به مقابله با نفوذ روسیه برخاسته بود.

متحد طبیعی آلمان در اروپا اتریش بود که بعد از اعطای استقلال داخلی به مجارستان به «امپراطوری اتریش ــ هنگری» معروف شده بود. امپراطوری اتریش ــ

Scanned by CamScanner

هنگری در نیمهٔ دوم قرن نوزدهم تسلط خود را بر شمال ایتالیای امروز از دست داد، ولی هنوز بخش بزرگی از اروپای مرکزی را که اتریش و چک اسلواکی و مجارستان و قسمتی از لهستان و غرب روسیه و یوگسلاوی امروز را در بر می‌گرفت دراختیار داشت. در اوائل قرن بیستم اتریش نفوذ خود را بر صربستان (کشور مستقلی در شرق یوگسلاوی امروز) از دست داد و پادشاه جدید این کشور «پیتر کاراگئورگویچ»[1] که در سال ۱۹۰۳ قدرت را به‌دست گرفت به امید تشکیل کشور وسیع تری از اتحاد اقوام اسلاو بالکان، که پیشاپیش نام آنرا «یوگو- اسلاو»[2] گذاشته بود، به کشور بزرگ اسلاو، یعنی روسیه متکی شد. اتحاد روسیه و صربستان در مرحلهٔ نخست ایالات بوسنی و هرزگوین را که اکثریت مردم آن اسلاو بودند هدف قرار داده بود و به‌دنبال آن باقیماندهٔ متصرفات امپراطوری عثمانی را در شبه‌جزیرهٔ بالکان در معرض خطر قرار می‌داد. امّا روسیه به علت درگیری در جنگ با ژاپن و تحمل شکست در این جنگ نتوانست در سیاست بالکان اعمال قدرت کند و اتریش با استفاده از این موقعیت در سال ۱۹۰۸ رسماً ایالات بوسنی و هرزگوین را که از سال ۱۸۷۸ تحت‌الحمایهٔ آن کشور به‌شمار می‌آمدند ضمیمهٔ قلمرو امپراطوری خود نمود.

روسیه پس از تحمل شکست از ژاپن در سال ۱۹۰۵ که موجب بروز انقلاباتی در داخل روسیه شد نتوانست در برابر اقدام اتریش واکنشی نشان بدهد، ولی مترصد فرصتی برای جبران شکست خود در بالکان بود که قیام مسیحیان مقدونیه علیه عثمانی‌ها در سال ۱۹۱۲ این فرصت را فراهم ساخت و تشکیل یک اتحادیهٔ بالکان با شرکت صربستان و بلغارستان و یونان ومونتنگرو (که هرکدام خواهان توسعهٔ قلمرو حکومت خود و به‌دست آوردن قسمتی از متصرفات عثمانی در بالکان بودند) به اعمال سیاست روسیه برای بیرون راندن عثمانی‌ها از بالکان کمک کرد. ترکها که خود درگیر اختلافات و مشکلات داخلی بودند تقاضای آتش‌بس کردند و در کنفرانسی که به پیشنهاد فرانسه در لندن تشکیل شد (مارس ۱۹۱۳) خطوط مرزی جدیدی برای کشورهای بالکان ترسیم گردید. از باقیماندهٔ متصرفات امپراطوری عثمانی در بالکان مقدونیه بین یونان و صربستان تقسیم شد و کشور جدیدی به‌نام آلبانی پا به عرصهٔ وجود نهاد. ولی صربستان با وجود توسعهٔ قلمرو حکومت خود، همچنان به ایالات اسلاونشین امپراطوری اتریش ــ هنگری نظر داشت و گروه‌های مخالف سلطهٔ اتریش را در این ایالات تقویت می‌نمود.

قتل ولیعهد اتریش شاهزاده فرانس فردیناند و همسرش «سوفی» در «ساراجه‌وو» در روز ۲۸ ژوئن سال ۱۹۱٤ نتیجهٔ فعالیت یکی از همین گروه‌ها بود و «گاوریلو ــ پرنسیپ»[3] تروریست نوزده ساله که پس از تیراندازی به طرف ولیعهد اتریش و همسرش دستگیر شد در بازجوئی به عضویت در یک گروه سیاسی به‌نام «بوسنی جوان» و ارتباط با یک گروه تروریستی در صربستان اعتراف کرد. دولت صربستان از توطئهٔ قتل ولیعهد اتریش اطلاع نداشت، ولی متهم به شرکت در این توطئه شد و دولت اتریش ضمن آمادگی برای یک تهاجم نظامی به صربستان روز ۲۳ ژوئیه سال ۱۹۱٤ اولتیماتوم شدیداللحنی به دولت صربستان فرستاد. صربستان برای احتراز از جنگ قسمت اعظم شرایطی را که دولت اتریش در اولتیماتوم خود عنوان کرده بود پذیرفت، ولی اتریش که قصد تصرف صربستان و دفع خطر نهضت اسلاوهای جنوبی را داشت پاسخ صربستان را قانع کننده تشخیص نداد و روز ۲۸ ژوئیهٔ سال ۱۹۱٤ به این کشور حمله برد.

اگر زمینه برای آغاز یک جنگ بزرگ در اروپا فراهم نبود، حملهٔ نیروهای اتریش به صربستان حداکثر به مداخلهٔ روسیه و یک جنگ منطقه‌ای بین اتریش و روسیه می‌انجامید. اتریشی‌ها حتی انتظار عکس‌العمل فوری

1- Peter Karageorgevich

۲ ــ Yugo-Slav که نام کشور یوگسلاوی از آن گرفته شده به معنی اسلاوهای جنوبی است.

3- Gavrilo Princip

Scanned by CamScanner



مردم اروپا با نوعی بی‌خیالی به استقبال جنگ اول جهانی رفتند و هرگز تصور نمی‌کردند که این جنگ سال‌ها به طول خواهد انجامید و میلیون‌ها جوان را به کشتن خواهد داد. در این عکس یک زن آلمانی تفنگ شوهر خود را به دست گرفته و او را برای حرکت به طرف جبههٔ جنگ بدرقه می‌کند.

Scanned by CamScanner

و تندی را از طرف روسیه نداشتند و گمان می‌کردند دنیا انضمام صربستان را به قلمرو امپراطوری اتریش تلافی متناسبی برای قتل ولیعهد آن کشور تلقی خواهد نمود.

آغاز جنگ عمومی در اروپا

روزی که نیروهای اتریش به صربستان حمله‌ور شدند کمتر کسی تصور می‌کرد که جنگ اتریش و صربستان به یک جنگ عمومی در اروپا مبدل خواهد شد و به یک جنگ جهانی منجر خواهد گردید، ولی زمینه برای بروز چنین جنگی به شرحی که گذشت مهیا بود. روز سی ام ژوئیهٔ سال ۱۹۱٤ دولت روسیه اعلام داشت که از استقلال و تمامیت ارضی صربستان درمقابل تهاجم اتریش حمایت خواهد کرد و روز بعد روسیه و اتریش هر دو اعلام بسیج عمومی کردند. روز بعد، اول اوت سال ۱۹۱٤، آلمان که مترصد فرصتی برای آغاز جنگ با روسیه و توسعهٔ قلمرو امپراطوری خود به طرف شرق بود به روسیه اعلان جنگ داد و قریب چهار میلیون سرباز را برای جنگ بسیج کرد. فرانسه نیز که قبلاً با روسیه پیمان اتحاد بسته بود در همین روز فرمان بسیج عمومی داد. روز سوم اوت آلمان به فرانسه نیز اعلان جنگ داد و نیروهای آلمان همزمان با اعلان جنگ به فرانسه وارد خاک بلژیک و لوکزامبورگ شدند. انگلستان که تا این تاریخ تمایلی به شرکت در جنگ نشان نمی‌داد، در برابر تهاجم گستردهٔ آلمان در هر دو جبههٔ شرق و غرب احساس خطر کرد و روز چهارم اوت در کنار روسیه و فرانسه و بر ضد آلمان وارد جنگ شد.

در طول ماه اوت سال ۱۹۱٤ جنگ ابعاد وسیع تری یافت: روز دوازدهم اوت انگلستان و روز سیزدهم فرانسه به اتریش ــ هنگری اعلان جنگ دادند و در روزهای ۲۳ و ۲۵ اوت ژاپن نخست به آلمان و سپس به اتریش ــ هنگری اعلان جنگ داد. روز هفتم اوت نیروهای انگلیس در خاک فرانسه پیاده شدند و تا اواسط ماه اوت نیروهای مشترک فرانسه و انگلیس موفقیت هائی در برابر نیروهای آلمانی به‌دست آوردند، ولی از روز بیستم اوت با تصرف بروکسل پایتخت بلژیک از طرف قوای آلمان شکست و عقب‌نشینی نیروهای انگلیس و فرانسه آغاز گردید. روز بیست و هفتم اوت نیروهای آلمان شهرهای «لیل» و «مزیر» را در شمال فرانسه اشغال کردند و فرانسویها به



Scanned by CamScanner

طرف خطوط دفاعی جدیدی در شمال پاریس عقب‌نشینی نمودند.

در جبههٔ شرق جنگ با پیشروی نیروهای اتریش در خاک لهستان آغاز شد. روسها در اواسط ماه اوت دست به حملهٔ متقابل زدند و به پیشروی‌هائی در جبههٔ شمالی (پروس) و جبههٔ جنوبی (لهستان) نائل شدند. ولی از روز ۲٤ اوت در برابر حملات هماهنگ و پی در پی نیروهای آلمان و اتریش در هر دو جبهه عقب نشستند. نبرد

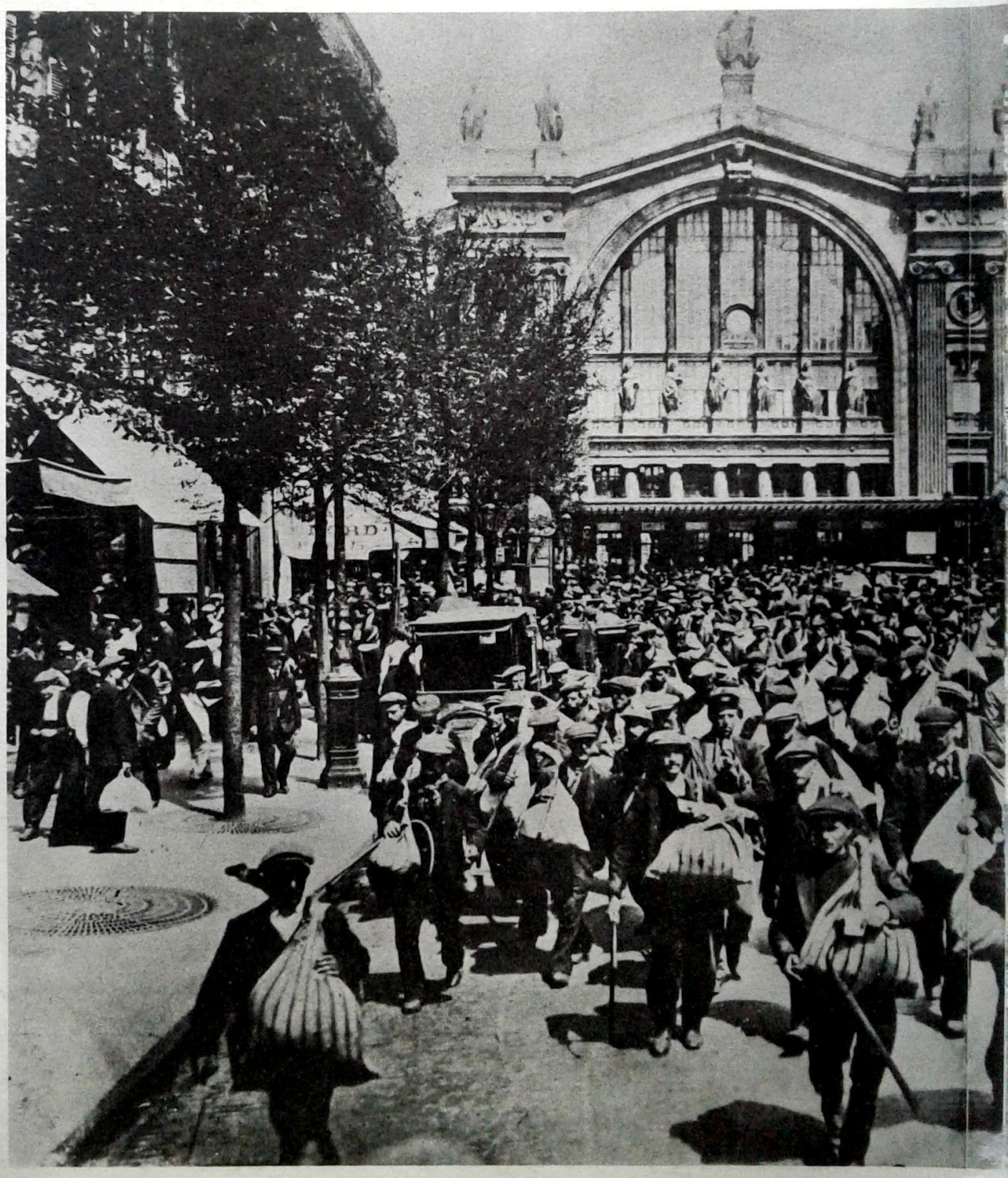

آغاز بسیج عمومی در اروپا. در این عکس نیروهای ذخیرهٔ فرانسه که احضار شده‌اند از ایستگاه راه‌آهن عازم مراکز نظامی هستند.

Scanned by CamScanner

تاننبرگ[4] در روزهای ۲٦ تا ۳۰ اوت ۱۹۱٤ اولین شکست بزرگ روسها در جنگ با نیروهای آلمان بود که در نتیجهٔ آن قریب یکصد هزار سرباز روسی به اسارت آلمانی ها درآمدند.

همزمان با جنگ در اروپا مستعمرات آلمان در آفریقا مورد حمله نیروهای انگلیس و فرانسه قرار گرفت و تا پایان ماه اوت کامرون و توگولند به تصرف قوای انگلیس و فرانسه درآمد. ژاپنی ها هم مستعمرات آلمان را در خاوردور و اقیانوس آرام تصرف کردند و هدف آنها از اعلان جنگ به آلمان هم پیشدستی بر انگلیس و فرانسه در تصرف این مستعمرات بود.

در اوائل ماه سپتامبر ۱۹۱٤ پیشروی نیروهای آلمان و اتریش در هر دو جبههٔ شرق و غرب اروپا ادامه یافت و دولت فرانسه که پاریس را در معرض خطر می‌دید به «بردو» نقل مکان کرد، ولی در اواخر همین ماه حملات متقابل نیروهای انگلیس و فرانسه و روسیه آغاز شد که با موفقیت های اندکی همراه بود. روسها در اواسط سپتامبر موفق شدند نیروهای اتریش را از مناطق متصرفی خود در گالیسیا عقب برانند و تا اواخر سپتامبر بیش از صد و پنجاه کیلومتر در این جبهه پیشروی کردند، ولی نیروهای آلمانی در آخرین روزهای سپتامبر به کمک آنها شتافتند و روسها را عقب راندند. پیشروی این نیروها در اواسط ماه اکتبر در مقابل ورشو متوقف شد و روسها با نیروهای کمکی و تازه‌نفس قوای آلمان و اتریش را به مواضع اولیهٔ خود عقب راندند.

روز اول نوامبر سال ۱۹۱٤ تحول مهم و تازه‌ای در جنگ رخ داد. روسیه به امپراطوری عثمانی که اکنون به نام ترکیه شناخته می شد اعلان جنگ داد و روز پنجم همین ماه انگلیس و فرانسه نیز به ترکیه اعلان جنگ دادند. نیروهای انگلیس روز هفتم نوامبر در سواحل غربی شط العرب که تحت تسلط عثمانی ها بود پیاده شدند و روز ۲۲ نوامبر بندر مهم بصره را به تصرف خود درآوردند.

نیروهای انگلیس از اوائل ماه دسامبر پیشروی به سوی بغداد را آغاز کردند، ولی پیشروی آنها در اواخر دسامبر در نیمه‌راه متوقف شد و با فرا رسیدن زمستان عملیات نظامی در تمام جبهه ها محدود یا متوقف گردید.

عملیات جنگی در سال ۱۹۱۵ با اعزام میلیونها سرباز تازه‌نفس به جبهه ها با شدت بیشتری از سرگرفته شد. در سه ماههٔ اول سال ۱۹۱۵ شدیدترین و خونین‌ترین نبردها در جبههٔ شرق درگرفت و در جریان این جنگ ها بیش از پانصد هزار نفر از سربازان طرفین تلف شدند. عملیات جنگی در جبههٔ شرق با پیشروی نیروهای روسیه آغاز شد و آلمانی ها در حملهٔ متقابل برای عقب راندن نیروهای روسیه برای نخستین بار از گاز اشک‌آور استفاده کردند. در نبرد سنگینی که از هفتم تا بیست و یکم فوریهٔ سال ۱۹۱۵ در «ماسوریا»[5] درگرفت سپاه دهم روسیه به محاصرهٔ سربازان آلمانی درآمد و قریب یکصد هزار نفر از افراد آن اسیر شدند. روسها به جبران این شکست از روز ۲۸ فوریه در شمال لهستان دست به حمله زدند و نیروهای آلمانی را مجبور به عقب‌نشینی کردند.

پیشروی نیروهای روسیه در ماه آوریل متوقف شد و از اول ماه مه حملهٔ نیروهای مشترک آلمان و اتریش در جبههٔ «کارپات» آغاز گردید. روز چهارم مه روسها متحمل شکست سخت دیگری شدند و ۱٤۰,۰۰۰ تن از سربازان آنها به اسارت نیروهای آلمان و اتریش درآمدند. هزیمت و عقب‌نشینی نیروهای روسیه در تمام بهار و تابستان سال ۱۹۱۵ ادامه یافت و آلمانی ها در نخستین سالگرد جنگ اول جهانی ورشو را به تصرف خود درآوردند.

در جبههٔ غرب به علت توازن نسبی نیروها، عملیات جنگی در نیمهٔ اول سال ۱۹۱۵ محدود به حمله و ضدحمله در طول جبهه بود و در مواضع نیروهای متخاصم تغییر زیادی حاصل نشد. مهمترین عملیات جنگی در جبههٔ غرب در طول این مدت نبرد «ایپر»[6] واقع در بلژیک بین نیروهای آلمان و انگلیس بود که از ۲۲ آوریل تا ۲٤ مه به طول

4- Tannenberg

5- Masuria

6- Ypres

Scanned by CamScanner

انجامید و تلفات سنگینی از نیروهای هر دو طرف برجای گذاشت. آلمانی‌ها برای نخستین بار در این عملیات از گاز سمی استفاده کردند.

مهمترین تحول سیاسی در اروپا در نیمهٔ اول سال ۱۹۱۵ ورود ایتالیا به جنگ بود. ایتالیا در ۲۳ مه سال ۱۹۱۵، بدون دلیل موجه و فقط به امید بهره‌برداری سیاسی و توسعهٔ قلمرو حکومت خود به اتریش اعلان جنگ داد. در نیمهٔ دوم همین سال نیز ایتالیا به ترکیه اعلان جنگ داد و سپس بلغارستان به نفع آلمان و اتریش وارد جنگ شد.

در طول سال ۱۹۱۵، در حالی که جنگ در شرق و غرب اروپا جریان داشت جبههٔ جدیدی نیز در غرب آسیا (خاورمیانه) گشوده شد. روسها که از اواخر سال ۱۹۱٤ به استناد قرارداد مخدوش تقسیم ایران به مناطق نفوذ، نیروهای خود را وارد ایران کرده بودند در ژانویهٔ سال ۱۹۱۵ با نیروهای عثمانی که از غرب وارد ایران شده بودن درگیر شدند. شهرهای تبریز و ارومیه در جریان این جنگ‌ها چندبار بین نیروهای روس و عثمانی دست به‌دست شد و روسها که در مراحل نهائی جنگ فاتح بودند بعد از تصرف



یک واحد زبده از سواره‌نظام آلمان در جنگ جهانی اول

Scanned by CamScanner

آذربایجان به طرف همدان و کرمانشاه پیشروی کردند، ولی موفق به تصرف کرمانشاه که در اشغال عثمانی‌ها بود نشدند.

از سوی دیگر انگلیسیها در ماه مه سال ۱۹۱۵ به بهانهٔ حفظ تأسیسات نفتی خود به خوزستان حمله‌ور شدند و تمام مناطق نفت‌خیز از جمله اهواز را تا پایان همین ماه به تصرف خود درآوردند. امّا در بین‌النهرین (عراق فعلی) پیشروی نیروهای انگلیس به علت مقاومت شدید قوای عثمانی به کندی صورت می‌گرفت. روز سوم ژوئن سال ۱۹۱۵ نیروهای انگلیس شهر «العماره» را در ساحل دجله تصرف کردند و روز ۲۵ ژوئن «نصیریه» را در ساحل فرات تحت اشغال خود درآوردند. ولی پیشروی آنها به طرف بغداد متوقف شد و در ماه دسامبر سال ۱۹۱۵ نیروهای انگلیسی در «کوت» به محاصرهٔ عثمانی‌ها درآمدند.

در آفریقا، انگلیسیها در طول سال ۱۹۱۵ قسمت اعظم مستعمرات آلمان و مناطق تحت نفوذ عثمانی را زیر سلطهٔ خود گرفتند: مصر تحت الحمایهٔ انگلیس شد و تلاش ترکها برای دردست گرفتن کنترل کانال سوئز در فوریهٔ سال ۱۹۱۵ با شکست مواجه گردید. در ژوئیهٔ سال ۱۹۱۵ آخرین نفرات باقی‌ماندهٔ نیروهای آلمان در آفریقای جنوب غربی (سرزمینی که امروز نامیبیا خوانده می‌شود) تسلیم شدند و به این ترتیب فقط قسمتی از شرق آفریقا و پایگاهی در کامرون در دست آلمانی‌ها باقی ماند.

تحولات جنگ و تلفات چند میلیونی

در آغاز سال ۱۹۱۶ تعداد سربازانی که در جبهه‌های شرق و غرب اروپا می‌جنگیدند از بیست میلیون نفر تجاوز می‌کرد. تحول مهمی که طی سال ۱۹۱۶ در جنگ رخ داد ورود نیروی هوائی به صحنهٔ جنگ بود. برای نخستین بار از هواپیما و بالون برای بمباران و عملیات اکتشافی و نقل و انتقال سربازان استفاده شد. آلمانی‌ها «زیپلن»های معروف خود را برای حمل و نقل سربازان مورد استفاده قرار دادند. برای اولین بار انگلستان مورد حملات هوائی قرار گرفت و در ۳۸ فقره بمباران لندن در طول سال ۱۹۱۶ بیشتر از زیپلن‌های نیرومندآلمانی استفاده شد.

ویلهلم دوم امپراطور آلمان در آغاز سال ۱۹۱۶ به نیروهای آلمانی فرمان حمله به سوی پاریس را صادر کرده بود و تصور می‌کرد که با سقوط پاریس قدرت مقاومت فرانسویها درهم خواهد شکست، و شاید هم در این مورد حق داشت. نیروهای آلمان در اجرای این فرمان روز ۲۱ فوریهٔ سال ۱۹۱۶ به مهمترین مانعی که در راه پیشروی آنها به سوی پاریس قرار داشت، یعنی شهر «وردن»[7] و استحکامات اطراف آن حمله‌ور شدند. روز ۲۵ فوریه یکی از استحکامات نظامی اطراف وردن به‌نام قلعهٔ «دوامون»[8] به تصرف آلمانی‌ها درآمد، ولی نیروهای مدافع وردن که با قوای کمکی و تازه‌تفسی از پاریس تقویت شده بودند پیشروی آلمانی‌ها را در همین مرحله متوقف ساختند و پنج حملهٔ بزرگ نیروهای آلمان برای پیشروی به طرف وردن تا ماه مارس سال ۱۹۱۶ با شکست مواجه شد.

نبرد وردن که به مدت سیصد روز، تا پایان سال ۱۹۱۶ به طول انجامید یکی از بزرگترین و طولانی‌ترین عملیات نظامی جنگ اول جهانی به‌شمار می‌آید. مقاومت فرانسویها در نبرد وردن که پاریس را از خطر سقوط در جنگ اول جهانی نجات داد یکی از افتخارآمیزترین صفحات تاریخ نظامی فرانسه به‌شمار می‌آید و یادآوری این نکته نیز ضروری است که فرماندهی نیروهای فرانسه را در این نبرد حماسی یک ژنرال فرانسوی به‌نام فیلیپ پتن[9] به عهده داشت که درست سی سال بعد به جرم خیانت به کشورش محکوم به اعدام شد، و با یک درجه تخفیف به علت کبر سن تا پایان عمر در زندان به‌سر برد!

در اول ژوئیهٔ سال ۱۹۱۶، در حالی که آلمانی‌ها حملهٔ بزرگ و تازه‌ای رابرای تصرف وردن تدارک می‌دیدند نیروهای انگلیس و فرانسه دست به تهاجم وسیعی در «سوم»[9] واقع در شمال غربی فرانسه زدند. این حمله بعد از

7- Verdun 8- Fort Douamont 9- Somme

Scanned by CamScanner



ژنرال فیلیپ پتن قهرمان «وردن»

یک هفته بمباران شدید مواضع نیروهای آلمانی در این منطقه آغاز شد و هدف آن گشودن جبههٔ دومی در برابر آلمانی‌ها و کاستن از فشار آنها در وردن بود. نبرد «سوم» که قریب پنج ماه به طول انجامید یکی از خونین‌ترین و وسیع‌ترین عملیات نظامی در طول جنگ اول جهانی است. در این جنگ علاوه بر به کار گرفتن نیروی هوائی به‌طور وسیع، برای اولین بار از تانک استفاده شد، ولی کاربرد تانک‌های انگلیسی که برای نخستین بار در پانزدهم سپتامبر وارد میدان شدند به علت بارندگی‌های شدید و گل‌آلود بودن زمین‌ها چندان درخشان نبود. نیروهای انگلیس و فرانسه با وجود تحمل تلفات سنگین در نبرد «سوم» موفق نشدند آلمانی‌ها را از مواضع خود در این منطقه عقب برانند، ولی تلفات و ضایعات وارده بر ماشین جنگی آلمان در این جنگ سنگین‌تر بود و کارشناسان نظامی آلمان بعدها گفتند که جنگ‌های «وردن» و «سوم» نقطهٔ عطفی در تاریخ جنگ اول جهانی و سرآغاز شکست آلمان در این جنگ بود.

نبرد «سوم» در هجدهم نوامبر و نبرد «وردن» در هجدهم دسامبر سال ۱۹۱۶ به پایان رسید، بدون اینکه آلمانی‌ها از تلاش خود برای فتح وردن و پیشروی به سوی پاریس نتیجه‌ای بگیرند و یا انگلیس و فرانسه در تلاش برای فتح «سوم» و درهم شکستن مواضع دفاعی آلمان در این منطقه توفیق پیدا کنند. آمار تلفات وارده بر نیروهای طرفین در این دو جنگ که از گزارش‌های نظامی و دائرة‌المعارف معتبر «آمریکانا» نقل می‌کنیم خود بیانگر وسعت عملیات نظامی در این دو جنگ و ابعاد وحشتناک ضایعات انسانی آن است. به موجب این آمارها در دو جنگ «وردن» و «سوم» جمعاً ۲,۲۶۵,۰۰۰ نفر از نیروهای متخاصم تلف شدند که آمار دقیق آن به شرح زیر است:

در نبرد وردن که قریب ده ماه به طول انجامید بیش از یک میلیون نفر تلف شدند که قریب ۵۵۰,۰۰۰ نفر آن فرانسوی و بیش از ۴۵۰,۰۰۰ نفر آلمانی بودند. در نبرد «سوم» که بیست هفته به طول انجامید قریب یک میلیون و دویست و شصت و پنج هزار نفر تلف شدند که ۶۵۰,۰۰۰ نفر آنها آلمانی، ۴۲۰,۰۰۰ نفر انگلیسی و ۱۹۵,۰۰۰ نفر فرانسوی بودند. تلفات عظیم این دو جنگ، علاوه بر وسعت عملیات نظامی و به کار گرفتن سلاح‌های جدید جنگی، ناشی از استفادهٔ وسیع نیروهای متخاصم از گازهای سمی و سلاح‌های شیمیائی بود.

یادآوری این نکته نیز بی‌مناسبت نیست که یکی از جنگجویان آلمانی در نبرد «سوم» سرجوخه‌ای به‌نام «آدولف هیتلر» بود که به علت قطع خطوط ارتباطی هنگ خود با مرکز فرماندهی وظیفهٔ دشوار و خطرناک رساندن پیغام‌های مرکز فرماندهی را به هنگ خود به عهده گرفته بود و در حین انجام یکی از همین مأموریت‌ها در روز هفتم اکتبر سال ۱۹۱۶ مجروح و به یک بیمارستان نظامی در برلن منتقل شد. هیتلر صفحاتی از کتاب «نبرد من» خود را به خاطراتش از نبرد «سوم» و مشاهداتش در برلن در زمان جنگ اختصاص داده و می‌نویسد «آنچه در برلن و سپس در مونیخ دیدم مرا متقاعد ساخت که یهودیها در پشت جبهه برای سقوط آلمان توطئه می‌کنند. آنها بر اقتصاد آلمانِ جنگ انداخته و چون عنکبوت خون مردم را می‌مکیدند...

Scanned by CamScanner

درحالی که سربازان آلمانی در جبهه ها جان می‌دادند آنها جیب های خود را پر می‌کردند... در خط مقدم جبهه اثری از آنها دیده نمی شد و سربازان و افسران یهودی هم در پشت جبهه و کارهای دفتری بودند.»

در طول سال ۱۹۱۶ اوضاع جبههٔ شرق نیز به زیان نیروهای مشترک آلمان و اتریش تغییر یافت و در جریان یک حملهٔ بزرگ نیروهای روس به فرماندهی ژنرال «بروسیلوف»[10] در ماه ژوئن قریب ۷۰۰,۰۰۰ سرباز آلمانی و اتریشی تلف شدند. نیروهای ژنرال بروسیلوف با رسیدن پانزده لشکر آلمانی و هشت لشکر اتریشی تازه‌نفس، در تابستان سال ۱۹۱۶ با مقاومت های شدیدی در تمام جبهه ها روبرو شدند و متحمل تلفات سنگین گردیدند که رقم آن تا اول سپتامبر سال ۱۹۱۶ از یک میلیون نفر تجاوز کرد. با وجود این بروسیلوف در تدارک حملهٔ بزرگ و تازه‌ای علیه نیروهای آلمان و اتریش بود، که به علت کثرت تلفات و بروز اختلافات داخلی در روسیه که بعداً به آن اشاره خواهد شد از اقدام به آن جلوگیری به‌عمل آمد.

در جبهه های دیگر جنگ در طول سال ۱۹۱۶ تحول مهمی رخ نداد، ولی انگلیسیها با شوراندن حسین شریف مکه و فرمانروای حجاز بر ضد عثمانی ها به موفقیت سیاسی بزرگی دست یافتند. در به‌راه انداختن این شورش و استفاده از نیروی شریف حسین برای فتح فلسطین عوامل جاسوسی انگلیس، به‌خصوص توماس ادوارد لاورنس[11] که به «لورنس عربی» هم معروف شده است نقش مهمی داشتند. سرهنگ لورنس که ظاهراً به عنوان تحقیقات باستان‌شناسی در مصر و کشورهای خاورمیانه مسافرت می‌کرد در اواخر سال ۱۹۱۶ به جده رفت و در سازماندهی عملیات نیروهای شریف حسین علیه عثمانی ها که با حمله به خط آهن مدینه ــ دمشق آغاز شد نقش عمده‌ای داشت.

تحول مهم سیاسی دیگر سال ۱۹۱۶ تغییر نخست وزیر



کلنل لورنس انگلیسی در لباس عربی

انگلستان و انتخاب «لویدجرج»[12] به این مقام بود که در رهبری انگلستان در راه نیل به پیروزی در جنگ اول جهانی نقش مؤثری بازی کرد. تلفات بسیار سنگین نیروهای انگلیس در نبرد «سوم» یکی از عوامل تغییر کابینه در انگلیس بود. ولی لویدجرج که عضو حزب لیبرال بود در اولین سخنرانی خود در مقام نخست وزیری در ماه دسامبر سال ۱۹۱۶ گفت که با قاطعیت به جنگ تا پیروزی بر دشمن ادامه خواهد داد. وینستون چرچیل وزیر سابق دریاداری انگلیس، که بعد از استعفا از این مقام با درجهٔ افسری در جبههٔ فرانسه خدمت می‌کرد در کابینهٔ لویدجرج نخست به وزارت مهمات و تدارکات و سپس وزارت جنگ و نیروی هوائی منصوب شد و در هر دو مقام لیاقت و کفایت زیادی از خود نشان داد.

چرچیل که بعدها به مقام رهبری حزب محافظه کار انگلیس رسید در آن موقع عضو حزب لیبرال بود و از نزدیک‌ترین همکاران لوید جرج در کابینهٔ زمان جنگ به‌شمار می رفت. چرچیل تا هنگام برکناری لوید جرج عضو حزب لیبرال بود و بعد به محافظه کاران پیوست.

10- Brusilov 11- Thomas. E. Lawrence

12- Lloyd George

Scanned by CamScanner



نخست‌وزیران انگلیس در جنگ اول و دوم جهانی. در این عکس منحصر به فرد لویدجرج نخست‌وزیر انگلیس در جنگ اول جهانی با وینستون چرچیل که ابتدا وزیر مهمات و تدارکات و سپس وزیر جنگ و نیروی هوائی او شد دیده می‌شوند.

Scanned by CamScanner

سال دگرگونی های بزرگ

سال ۱۹۱۷ سال بزرگترین دگرگونی ها در جنگ اول جهانی بود: در این سال دو انقلاب در روسیه روی داد، که اولی به استعفای تزار نیکلای دوم و سقوط رژیم تزاری در روسیه، و دومی به استقرار یک حکومت بلشویکی در آن کشور انجامید. در همین سال آمریکا و سپس چین وارد جنگ شدند و جنگ به تمام معنی جهانی شد.

پیش از شرح انقلاب روسیه که خود داستان مفصلی دارد به حوادث مهم جنگ در طول سال ۱۹۱۷ می‌پردازیم:

سال ۱۹۱۷ با حملات هم‌زمان نیروهای فرانسه و انگلیس در جبههٔ غرب و نیروهای روسیه در شرق آغاز شد. آمریکا روز ششم آوریل سال ۱۹۱۷ به آلمان اعلان جنگ داد و روز بیست و پنجم ژوئن اولین واحدهای سربازان آمریکائی در سواحل فرانسه پیاده شدند. پیشروی نیروهای متفقین در جبههٔ غرب در طول یازده ماه از سال ۱۹۱۷، هرچند با کندی و دشواری ادامه داشت، تااینکه روز سی ام نوامبر نیروهای آلمان در این جبهه دست به حملهٔ متقابله زدند و در نخستین مرحلهٔ این عملیات نیروهای انگلیس را به عقب راندند.

در جبههٔ شرق نیروهای روسیه در ماههای ژانویه و فوریهٔ سال ۱۹۱۷ موفقیت های اندکی به‌دست آوردند، ولی با شروع انقلاب و استعفای تزار نیکولای دوم در ماه مارس انتظام امور ارتش روسیه بهم ریخت. بعد از این تاریخ، به استثنای پیشروی محدود نیروهای ژنرال بروسیلوف در فاصله اول تا بیست و چهارم ژوئیهٔ ۱۹۱۷، نیروهای روسیه در تمام جبهه ها با شکست و هزیمت روبرو شدند. شکست های نظامی روسیه به پیروزی بلشویک ها در انقلاب دوم روسیه در اوائل ماه نوامبر کمک کرد که شرح آن در صفحات بعد خواهد آمد.

در طول سال ۱۹۱۷ جنگ در جبهه های دیگر نیز شدت یافت. آلمانی ها با تقویت نیروی دریائی و زیردریائی خود از ژانویهٔ سال ۱۹۱۷ نیروی دریائی انگلیس را در دریای شمال و کانال مانش مورد حمله قرار دادند و بنادر انگلیس را به توپ بستند. روز اول فوریهٔ همین سال آلمان تعهد قبلی خود را به آمریکا دربارهٔ خودداری از حمله به کشتی های بازرگانی لغو کرد و عملیات زیردریائی های آلمانی در اقیانوس اطلس از عوامل اصلی بروز تشنج در روابط آمریکا و آلمان و قطع روابط سیاسی دو کشور در سوم فوریه بود که دو ماه بعد به اعلان جنگ رسمی آمریکا به آلمان منتهی گردید.

در جبههٔ ایتالیا، که از تاریخ اعلان جنگ ایتالیا به اتریش در ماه مه سال ۱۹۱۵ جنگ های پراکنده و محدودی جریان داشت، در تابستان سال ۱۹۱۷ جنگ شدت یافت و اتریشی ها که درنتیجهٔ تحمل تلفات سنگین در جبههٔ شرق و بالکان تضعیف شده بودند درمقابل نیروهای ایتالیا شروع به عقب‌نشینی کردند. در اکتبر همین سال نیروهای آلمان به کمک متحدین اتریشی خود شتافتند و در جنگ «کاپورتو»[13] که از ۲۴ اکتبر تا ۱۲ نوامبر ۱۹۱۷ به طول انجامید ایتالیائی ها به سختی شکست خوردند و ۳۲۰,۰۰۰ نفر از افراد خود را از دست دادند.

در جبههٔ بالکان نیروهای اتریش ــ هنگری متحمل شکست های تازه‌ای شدند و با ورود یونان به جنگ موقعیت نیروهای متفقین تقویت گردید. یونان روز دوم ژوئیهٔ سال ۱۹۱۷ به آلمان و اتریش و هنگری و ترکیه و بلغارستان اعلان جنگ داد و نیروهای یونان از اواسط ژوئیه عملیات جنگی بر ضد نیروهای ممالک نامبرده را آغاز کردند.

در آفریقا آخرین بقایای مستعمرات آلمان سقوط کرد و تمام آفریقای شرقی آلمان تا اول دسامبر سال ۱۹۱۷ به تصرف نیروهای متفقین درآمد. در خاورمیانه نیروهای عثمانی در تمام جبهه ها متحمل شکست و تلفات سنگینی شدند: فلسطین طی جنگ هائی که از ماه ژانویه تا دسامبر سال ۱۹۱۷ جریان داشت به تصرف نیروهای انگلیس درآمد و بیت المقدس روز نهم دسامبر به دست انگلیسیها

13- Caporetto

Scanned by CamScanner



سلطان احمدشاه آخرین پادشاه قاجار، هنگامی که بجای پدرش محمدعلی‌شاه به سلطنت انتخاب شد.

افتاد. در بین‌النهرین (عراق فعلی) هم انگلیسیها سربازان عثمانی را وادار به عقب‌نشینی کردند و روز یازدهم مارس ۱۹۱۷ بغداد را به تصرف خود درآوردند. پیشروی نیروهای انگلیس به طرف شمال تا پایان سال نیز ادامه یافت و در ماه دسامبر همین سال خانقین به تصرف سربازان انگلیسی درآمد.

در ایران، نیروهای روسیهٔ تزاری تا فوریهٔ سال ۱۹۱۷ تا کرمانشاه پیش رفتند و همدان و کرمانشاه را به تصرف خود درآوردند. ولی از ماه مارس به بعد به علت بروز انقلاب در روسیه و سقوط رژیم تزاری اوضاع قوای مهاجم روس هم آشفته شد و بر اثر اختلال در رسیدن تدارکات و مهمات ناچار به عقب‌نشینی شدند

Scanned by CamScanner

انقلاب اول ۱۹۱۷ روسیه و سقوط رژیم تزاری

انقلاب روسیه در سال ۱۹۱۷ که نقطهٔ عطف مهمی در تاریخ جنگ اول جهانی به‌شمار می‌آید دنباله و نتیجهٔ وقایعی است که در فصل گذشته مسیر آنرا تا سال ۱۹۱٤ دنبال کردیم و اینک قبل از شرح چگونگی انقلاب سال ۱۹۱۷ و پیامدهای آن ناچار کمی به عقب برمی‌گردیم و حوادث سالهای ۱۹۱٤ تا ۱۹۱٦ را به اختصار مرور می‌کنیم.

در فصل پیشین به نفوذ خطرناک کشیش مرموزی به‌نام راسپوتین در دربار روسیه اشاره کردیم و نوشتیم که بعد از انتصاب پیرمرد ۷٦ ساله‌ای به نام «گورمیکین» به نخست‌وزیری روسیه در سال ۱۹۱٤ اختیار امور روسیه و عزل و نصب مقامات مهم دولتی عملاً به دست راسپوتین افتاد. ملکهٔ آلمانی‌الاصل روسیه آلکساندرا تحت نفوذ راسپوتین بود و راسپوتین نیز در میان مردم به عنوان یک جاسوس آلمانی شهرت داشت، به همین جهت هنگامی که روسیه و آلمان در سال ۱۹۱٤ درمقابل یکدیگر قرار گرفتند نقش راسپوتین در دربار روسیه بیش از پیش مورد توجه افکار عمومی قرار گرفت.

نخستین نقش مخربی که راسپوتین در جریان جنگ روسیه و آلمان بازی کرد تحریکات علنی وی بر ضد گراندوک «نیکلا ــ نیکلایوویچ»[14] فرمانده کل قوای روسیه در جنگ بود که در سپتامبر سال ۱۹۱۵ به برکناری وی از این مقام منتهی شد. به توصیهٔ راسپوتین و اصرار ملکه که تحت تأثیر تلقینات راسپوتین قرار داشت تزار نیکلای دوم شخصاً فرماندهی کل قوا را به عهده گرفت و با خروج او از پایتخت اختیار امور کشور به دست ملکه، و درواقع به دست راسپوتین افتاد.

حضور تزار در جبهه در آغاز کمی موجب تقویت روحیهٔ افسران و سربازان روسی شد و نیروهای روسیه در اواخر سال ۱۹۱۵ و اوائل سال ۱۹۱٦ موفقیت‌هائی در جنگ با آلمانی‌ها به‌دست آوردند، ولی عمر این پیروزی‌ها که با تلفات سنگینی همراه بود در اواسط سال ۱۹۱٦ بسرآمد و حملات متقابل آلمانی‌ها و عقب‌نشینی قوای روسیه آغاز شد.

در غیاب تزار از پایتخت شیرازهٔ امور کشور از هم گسیخت و در اوائل فوریهٔ سال ۱۹۱٦ که رشتهٔ کارها به کلی از دست گورمیکین پیر به‌درفته بود تزار شتابزده به «پتروگراد»[15] بازگشت تا نخست‌وزیر جدیدی برای روسیه تعیین کند. امّا این‌بار هم راسپوتین نامزد مورد نظر خود را برای نخست‌وزیری به‌دست ملکهٔ آلکساندرا به تزار تحمیل کرد. نخست‌وزیر تازه مردی به‌نام «بوریس استورمر»[16] بود که قبلاً ریاست تشریفات دربار را به عهده داشت و تنها هنرش تملق و چاپلوسی و چرب‌زبانی بود. انتصاب مرد بدنام و کوچکی مانند استورمر به مقام نخست‌وزیری نه‌فقط در میان اعضای مجلس دوما خشم و عدم رضایت شدیدی به‌وجود آورد، لایق‌ترین اعضای دولت روسیه را نیز وادار به کناره‌گیری از کار نمود. از جمله کسانی که از کار کنار رفتند یکی «سازونوف»[17] وزیر خارجهٔ روسیه بود که از سال ۱۹۱۰ این مقام را به عهده داشت و دیگری «پولیوانوف»[18] وزیر جنگ که به عقیدهٔ ناظران خارجی لایق‌ترین شخصیت نظامی روسیه بود و در سر و سامان دادن به وضع ارتش و جبران شکست‌های اوائل جنگ نقش مؤثری ایفا کرده بود.

مکاتبات ملکهٔ آلکساندرا با تزار از هنگام تصدی فرماندهی کل قوای روسیه از طرف تزار، نشان می‌دهد که ملکه در تمام این مدت در جزئیات نقشه‌های جنگی قرار داشته و در هریک از نامه‌ها و تلگرافات خود به تزار نظریات راسپوتین را در امور نظامی به این مضمون که

۱۰ ــ Petrograd نام جدید پایتخت روسیه بود که در سال ۱۹۱٤ به دنبال شروع جنگ روسیه و آلمان جانشین نام آلمانی «سن‌پترزبورگ» شد.

14- Nicholas Nicholaievitch 17- Sazanov 18- Polivanov 16- Boris Stürmer

Scanned by CamScanner



آلکساندرا ملکهٔ روسیه

«دوست ما توصیه می‌کند» یا «دوست ما دیشب دیده است» (یعنی در خواب دیده است) و «دوست ما از شما استدعا می‌کند» به تزار تلقین می‌نماید. به موجب این نامه‌ها که موجود است راسپوتین در اواخر سال ۱۹۱۵ و اوائل سال ۱۹۱۶ بیشتر حمله در جبهه‌های مختلف را توصیه می‌کرده، ولی از اواسط سال ۱۹۱۶ به دنبال حملهٔ موفقیت‌آمیز نیروهای ژنرال بروسیلوف که با تلفات سنگین همراه بود متوقف ساختن این عملیات را توصیه می‌نماید. ژنرال آلکسیف[19] رئیس ستاد ارتش روسیه تزار را قانع می‌کند که حمله ادامه یابد، ولی ملکه بار دیگر تلگراف می‌کند که «دوست ما از اینکه به توصیهٔ او دربارهٔ متوقف ساختن حمله توجه نشده رنجیده است و تأکید می‌کند که این حکم از بالا (یعنی از طرف خدا) صادر شده است». تزار سرانجام تسلیم نظریات راسپوتین می شود و در پاسخ به تلگراف ملکه روز ۲۷ سپتامبر می‌نویسد «عزیزم به بروسیلوف دستور دادم فوراً حمله را متوقف کند»! بروسیلوف حیرت‌زده از فرمان ناگهانی تزار حمله را متوقف می‌کند و این سرآغاز عقب‌نشینی و شکست‌های بزرگ نیروهای روسیه در اواخر سال ۱۹۱۶ و اوائل سال ۱۹۱۷ است.

ژنرال آلکسیف رئیس ستاد ارتش روسیه بعدها فاش کرد که مداخلات ملکه و تلقینات راسپوتین که نه‌فقط در ملکه، بلکه در تزار هم مؤثر بود یکی از عوامل مهم شکست نیروهای روسیه در جنگ اول جهانی به‌شمار می رفت. از قول آلکسیف نقل شده است که «بعد از استعفای تزار در میان اوراق و اسناد دفتر ملکه یک نقشهٔ کامل جبههٔ جنگ مشاهده شد، در حالی که از این نقشه فقط دو نسخه، یکی در دفتر رئیس ستاد و یکی در مقر فرماندهی کل قوا وجود داشت و خدا می‌داند که این نقشه را برای چه منظوری دراختیار ملکه، یعنی دراختیار راسپوتین گذاشته بودند.»

راسپوتین روز ۳۱ دسامبر سال ۱۹۱۶ به دست یک شاهزادهٔ روسی به نام «فیلیکس یوسوپوف»[20] به قتل رسید. در توطئهٔ قتل راسپوتین علاوه بر پرنس یوسوپوف یکی از نمایندگان مجلس دوما به نام «پوریشکویچ»[21] که از نویسندگان و شاعران مشهور آن زمان بود و گراندوک دیمتری پاولویچ[22] پسر عموی تزار و یک پزشک و یک افسر ارتش نیز شرکت داشتند و انگیزهٔ آنها از طرح این توطئه نجات روسیه از شر این عنصر خطرناک و مرموز بود.

خبر قتل راسپوتین تزار و ملکه آلکساندرا را تکان داد و کشف نامه‌ای از راسپوتین خطاب به تزار که چند روز قبل از مرگش نوشته بود بر وحشت و نگرانی آنها افزود. در این نامه راسپوتین مرگ قریب‌الوقوع خود را پیش‌بینی کرده و خطاب به تزار می‌نویسد «تزار سرزمین روسیه! اگر روزی صدای ناقوس‌های کلیسا خبر مرگ گرگوری[23] را به شما

19- Alexiev

20- Felix Yousoupov

21- Purishkevich

22- Dimitry Pavlovich

۲۳ ــ تزار و ملکهٔ روسیه راسپوتین را همیشه به نام کوچکش گرگوری صدا می‌کردند.

Scanned by CamScanner

بدهند، این را بدانید که اگر دست یکی از شاهزادگان یا وابستگان شما به خون من آلوده شده باشد حتی یک نفر از اعضای خانوادهٔ شما، حتی کودکان شما بیش از دو سال بعد از مرگ من زنده نخواهند ماند. آنها همه به دست مردم روسیه کشته خواهند شد».

آشفتگی اوضاع روسیه در اوائل سال ۱۹۱۷ تزار را وادار کرد نخست‌وزیر جدیدی برای خود انتخاب کند، و این بدترین انتخاب ممکن برای حل مشکلات عظیم روسیه در یکی از بحرانی‌ترین ادوار تاریخ خود بود. نخست‌وزیر جدید پرنس نیکلا گولیتسین[۲۴] پیرمردی بود که هیچگونه تجربه در کار دولت نداشت و قبل از اجراز مقام نخست‌وزیری رئیس یکی از مؤسسات خیریه بود. در طول ماه فوریهٔ سال ۱۹۱۷ اوضاع روسیه بیش از پیش رو به وخامت گذاشت. تعداد زیادی از کارخانه‌ها به علت نرسیدن سوخت و مواد اولیه تعطیل شد. سرمای شدیدی تا سی و پنج درجه زیر صفر و نزول برف سنگین موجب بسته شدن راهها و بروز قحطی و کمبود شدید مواد غذائی در شهرها شد. احزاب و گروه‌های دست چپی اعم از بلشویک‌ها و منشویک‌ها و سوسیالیست‌های انقلابی به فعالیت خود در میان کارگران و جوانان و حتی نیروهای مسلح افزودند. به درخواست وزیر کشور که خود وخامت اوضاع را حس می‌کرد واحدهای ارتش در خیابانها و مراکز حساس پایتخت مستقر شدند تا در برابر حرکت‌های انقلابی عکس‌العمل نشان دهند، ولی حضور نیروهای مسلح در خیابانها بیشتر موجب تضعیف ارتش و رسوخ افکار انقلابی در میان آنها شد.

ضعف نخست‌وزیر جدید و ادامهٔ مداخلات ملکه در امور کشور بر شدت نارضائی عمومی از حکومت افزود و این نارضائی در نطق‌های نمایندگان دوما هم منعکس شد. روز ۲۷ فوریه برای اولین بار از پشت تریبون دوما سخنرانی شدیداللحنی علیه خانوادهٔ سلطنتی و شخص تزار ایراد شد. ناطق آلکساندر کرنسکی[۲۵] یکی از رهبران معتدل و لیبرال

24- Nicholas Golitsyn 25- Alexander Kerensky

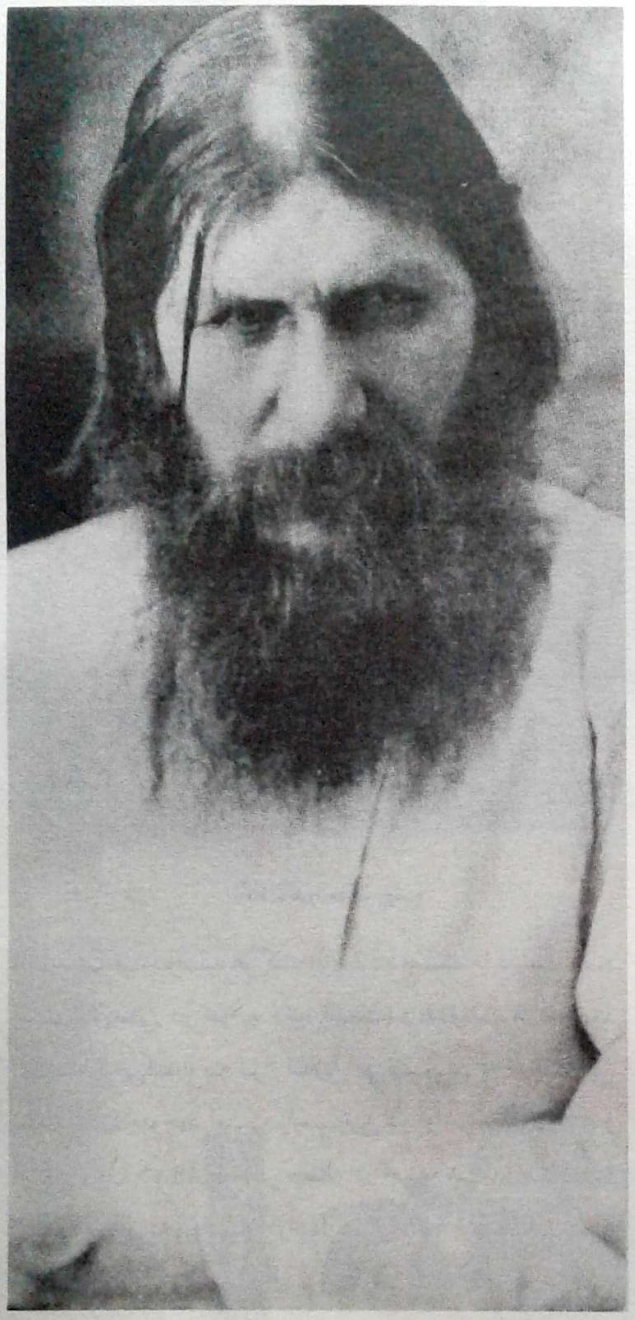

آخرین عکس راسپوتین

دوما بود و ایراد چنین سخنانی از طرف او نشان می‌داد که کاسهٔ صبر همه لبریز شده است. نطق کرنسکی که در آن برای نخستین بار لزوم برکناری تزار نیکلای دوم عنوان شده بود انعکاس وسیعی داشت. وقتی ملکه از مضمون این نطق اطلاع یافت با خشم فریاد کشید «این مرد باید به جرم خیانت به دار آویخته شود» و بدون کسب اجازه از تزار به

Scanned by CamScanner

وزیر کشور دستور داد مقدمات سلب مصونیت و بازداشت کرنسکی را فراهم کنند. ولی رئیس دوما پشت سر او ایستاد و گفت هرگز اجازهٔ بازداشت کرنسکی را نخواهد داد.

در هفتهٔ اول ماه مارس سال ۱۹۱۷ تظاهرات و زد و خوردهای خیابانی در پتروگراد آغاز شد، ولی تزار در اوج



پرنس «یوسوپوف» قاتل راسپوتین

بحران یعنی روز هفتم مارس تصمیم گرفت مجدداً پایتخت را ترک کند و به مقر فرماندهی نیروهای روسیه بازگردد. تزار گمان می‌کرد که با رسیدن سلاح های جدیدی از انگلیس و فرانسه می‌تواند مقدمات حملهٔ بزرگ بهاره را فراهم سازد و با پیروزی در جنگ بر همهٔ مشکلات داخلی فائق آید، در حالی که آتش انقلاب در پایتخت شعله‌ور می شد و فرصتی برای انجام این نقشه های دور و دراز باقی نمی‌گذاشت.

روز هشتم مارس ــ یعنی فردای خروج تزار از پایتخت، کارگران دست به اعتصاب زدند. کارگران اعتصابی در خیابانهای شهر به‌راه افتادند و در چند نقطهٔ شهر بین آنها و نیروهای مسلح درگیری هائی روی داد. روز نهم مارس اغتشاش در پایتخت توسعه یافت و در چند نقطه مردم به نانوائی ها و فروشگاه های مواد غذائی حمله‌ور شده موجودی آنها را غارت کردند. روز دهم مارس که حوادث خشونت آمیز بیشتری روی داد فرمانده پادگان نظامی پتروگراد دستور تیراندازی به طرف مردم را صادر کرد و با این کار خود آتش انقلاب را دامن زد.

روز یازدهم مارس «رودزیانکو»[۲۶] رئیس دوما طی تلگراف هشدار دهنده‌ای به عنوان تزار نوشت «وضع بسیار جدی و خطرناک است. پایتخت در هرج و مرج کامل به‌سر می‌برد. دستگاه دولت به کلی فلج شده. سوخت و مواد غذائی کمیاب و بلکه نایاب است. وسائط نقلیهٔ عمومی از کار افتاده... نارضائی روزافزون است... اگر تزار تصمیم عاجلی نگیرد و دولت صالح و مقتدری بر سر کار نیاورد فاجعه اجتناب‌ناپذیر خواهد بود». روز بعد ــ دوازدهم مارس ــ رودزیانکو پیام تلخ‌تری برای تزار فرستاد و از خشم و ناراحتی شدید بین نمایندگان دوما خبر داد. امّا تزار که قبلاً پیامی از ملکه دربارهٔ تحریکات دوما بر ضد دربار و مقام سلطنت دریافت کرده بود در پاسخ کوتاهی به تلگراف رودزیانکو، همان روز دستور انحلال دوما را صادر کرد.

26- Rodezianko

Scanned by CamScanner

دستور انحلال دوما آخرین ضربهٔ کاری را بر رژیم تزاری وارد کرد. رودزیانکو از اطاعت امر تزار سر پیچی نمود و ضمن تلگرافی به تزار از او خواست تا در این تصمیم شتابزده و بی‌مطالعهٔ خود تجدیدنظر کند. نمایندگان دوما تصمیم گرفتند از ساختمان دوما خارج نشوند و در جلسه‌ای که علیرغم دستور انحلال مجلس از طرف تزار تشکیل شد نطق‌های شدیداللحنی علیه تزار ایراد گردید. در همین حال جمعیت تظاهرکنندگان که عده‌ای از سربازان هم به آنها پیوسته بودند ساختمان دوما را محاصره کردند و نمایندگان آنها که وارد تالار جلسه شده بودند از دوما خواستند که تزار را از سلطنت خلع و خود را جانشین دولت یا مجلس مؤسسان بخواند.

در همین روز ــ دوازدهم مارس ۱۹۱۷ ــ کارگران پتروگراد شورای جدیدی تشکیل دادند که از روی نمونهٔ شورای کارگران در انقلاب ۱۹۰۵ اقتباس شده بود. این شورا با پیوستن نمایندگان واحدهای نظامی «شورای نمایندگان کارگران و سربازان» نامیده شد و خود را قائم‌مقام دولت خواند. از سوی دیگر سربازان شورشی به زندان پتروگراد حمله‌ور شدند و کلیهٔ زندانیان سیاسی را بدون مقاومت زیادی از طرف گارد زندان آزاد کردند.

گراندوک میخائیل برادر تزار که از وخامت اوضاع آگاه بود از رئیس ستاد ارتش ژنرال آلکسیف خواست نزد تزار برود و از او بخواهد که با لغو تصمیم انحلال دوما و تعیین یک نخست‌وزیر جدید مورد قبول عامه از راه معقولی با این بحران مقابله کند. تزار تصمیم گرفت رودزیانکو رئیس دوما را به نخست‌وزیری منصوب کند و این تصمیم سحرگاه روز چهاردهم مارس به رودزیانکو ابلاغ شد. رودزیانکو ضمن رد این پیشنهاد به فرستادهٔ تزار گفت «اگر تزار این تصمیم را هفتهٔ قبل گرفته بود راه نجاتی وجود داشت، ولی حالا دیگر مردم استعفای تزار را می‌خواهند».

پیش از اینکه تزار نخست‌وزیر جدیدی تعیین کند کمیتهٔ مشترک دوما و هیئت اجرائی شورای کارگران و سربازان، رئیس و اعضای دولت موقت جدید کشور را انتخاب کردند. رئیس اولین دولت موقت پرنس «له‌وف» بود و اعضای آن بیشتر از نمایندگان دوما و هیئت اجرائی شورای کارگران و سربازان انتخاب شده بودند. چهرهٔ برجستهٔ دولت موقت کرنسکی بود که نخست در سمت وزیر دادگستری با تعقیب و مجازات متهمین به فساد و جنایات گذشته شهرت زیادی کسب کرد و سپس به وزارت جنگ و سرانجام به‌جای پرنس «له‌وف» به ریاست دولت موقت انتخاب گردید.

تزار نیکلای دوم که از طرف فرماندهان ارتش روسیه هم تحت فشار قرار گرفته بود روز پانزدهم مارس ۱۹۱۷ به نفع برادرش گراندوک میخائیل از مقام سلطنت استعفا داد. ولی نمایندگان دوما و شورای کارگران و سربازان حاضر به ادامهٔ رژیم سلطنتی نبودند. صبح روز شانزدهم مارس رودزیانکو رئیس دوما به اتفاق عده‌ای از نمایندگان دوما با گراندوک میخائیل ملاقات کردند و خواهان انصراف او از احراز مقام سلطنت شدند. گراندوک میخائیل پس از چند ساعت گفتگو تسلیم شد و از سلطنت چشم پوشید.



نیکلای دوم آخرین تزار روسیه در تبعیدگاه

Scanned by CamScanner

انقلاب دوم روسیه و استقرار حکومت بلشویکی

یکی از اولین نتایج انقلابی که روز پانزدهم مارس سال ۱۹۱۷ به استعفای تزار نیکلای دوم و سقوط رژیم سلطنتی در روسیه انجامید آزادی زندان و تبعیدیان سیاسی و بازگشت انقلابیون فراری به کشور بود. یکی از فعالترین گروه‌های سیاسی در پتروگراد بلشویک ها بودند که همزمان با سقوط رژیم تزاری دست به انتشار روزنامهٔ «پراودا» زده و از همان آغاز حکومت موقت را به باد انتقاد گرفته بودند. در اواخر ماه مارس اولین گروه تبعیدیان بلشویک در سیبری که استالین و کامنف هم در میان آنها بودند وارد پتروگراد شدند. آنها روش روزنامهٔ پراودا را در مخالفت با دولت موقت تأیید نکردند و در اولین شمارهٔ پراودا که روز بیست و هشتم مارس تحت نظر کامنف و استالین منتشر شد روزنامه روش ملایم‌تری نسبت به دولت موقت و احزاب سوسیالیست دیگر در پیش گرفت.

امّا لنین رهبر تبعیدی بلشویک ها که هنگام سقوط رژیم تزاری در زوریخ (سویس) بود به هیچ وجه سر سازش و همکاری با دولت موقت را نداشت و در اولین مقاله ای که بعد از سقوط تزار برای درج در روزنامهٔ پراودا فرستاد با قاطعیت در برابر دولت موقت جبهه گرفت و اساس تحولی را که به استعفای تزار و روی کار آمدن دولت موقت انجامید یک توطئهٔ امپریالیستی از طرف انگلیس و فرانسه برای منحرف ساختن مسیر انقلاب و ادامهٔ سیاست های گذشتهٔ حکومت تزاری از طرف فرمانروایان جدید روسیه خواند. لنین در این مقاله که در شمارهٔ روز سوم آوریل پراودا درج شد دولت موقت را متهم کرد که در اجرای نقشه های انگلیس و فرانسه می‌خواهد ارتش شکست خوردهٔ تزار را تجدید سازمان بدهد و میلیونها کارگر و دهقان روسی دیگر را در این جنگ امپریالیستی قربانی کند.

نظریات لنین کاملاً با سیاست دشمنان روسیه، یعنی



لنین

آلمان و اتریش، که می‌خواستند روسیه در برابر شرایط آنها تسلیم شده و دست از ادامهٔ جنگ بردارد مطابقت داشت. به همین جهت مقامات آلمانی در زوریخ با لنین تماس گرفتند و موجبات بازگشت او را به روسیه از طریق مناطق متصرفی آلمان فراهم ساختند. آلکساندر سولژنیتسین[۲۷] نویسندهٔ معروف روسی که پس از تبعید از شوروی در سال ۱۹۷٤ مدتی در زوریخ به‌سر برد به اسناد و مدارک جالب توجهی دربارهٔ روابط لنین با آلمانی ها دست یافت که مجموعهٔ آنها را در کتابی تحت عنوان «لنین در زوریخ» در سال ۱۹۷۵ منتشر کرد. به موجب اسنادی که در این کتاب چاپ شد آلمانی ها پول کلانی برای تشدید حرکت های انقلابی در روسیه دراختیار لنین گذاشته بودند و لنین با همین پول ها توانست در مدت کوتاهی زیر پای دولت موقت را خالی کرده، زمینه را برای پیروزی انقلاب بلشویکی در روسیه فراهم سازد. از جمله مدارکی که سولژنیتسین در کتاب خود به آن استناد کرده نامهٔ وزارت خارجهٔ آلمان دربارهٔ تأمین هزینهٔ انتشار پراودا و سایر

27- A. Soljenitsyne

Scanned by CamScanner

نشریات تبلیغاتی بلشویک ها در سال ۱۹۱۷ است. سولژنیتسین بعداً ضمن مقاله‌ای در شمارهٔ ماه آوریل ۱۹۸۰ مجلهٔ «تاریخ»[۲۸] چاپ پاریس با اشاره به مدرکی دربارهٔ پرداخت روزانه پنج تا ده روبل به کسانی که در تظاهرات بلشویکها در فاصلهٔ ماههای آوریل تا نوامبر ۱۹۱۷ شرکت می‌کردند می‌نویسد «فقط پول و طلای آلمانی ها می‌توانست جوابگوی هزینهٔ سنگین تیراژ چند میلیونی پراودا و اوراق و نشریات تبلیغاتی بلشویکها و مخارج به‌راه انداختن تظاهرات خیابانی روزمرهٔ آنها در ماههای آوریل تا نوامبر ۱۹۱۷ باشد».

لنین در اواسط آوریل سال ۱۹۱۷ به روسیه بازگشت و در اولین سخنرانی خود در اجتماع بلشویک ها با صراحت و قاطعیت دولت موقت را به عنوان یک خط انحرافی و یک عامل بورژوازی طرد کرد و کارگران روسیه را به ادامهٔ مبارزه تا تشکیل یک حکومت انقلابی فراخواند. اوضاع روسیه هنگام بازگشت لنین بسیار آشفته و بحرانی بود. سقوط ناگهانی رژیم سلطنتی نوعی شوک و تکان شدید روحی در روسیه بوجود آورده و مردم را بهت‌زده کرده بود. آزادی بی‌حد و حصری که مردم ناگهان به آن دست یافته بودند کارها را به کلی فلج کرده و نظم و انتظام امور را از هم گسیخته بود. کار در کارخانه ها متوقف شده و سربازان دست از جنگ کشیده بودند. اصل اطاعت از رئیس و مافوق در همه‌جا مفهوم خود را از دست داده و سربازان و کارگران و کارمندان با تشکیل شوراها و کمیته هائی در سربازخانه ها و کارخانجات ادارهٔ امور را به دست خود گرفته و افسران و مدیران سابق خود را بازداشت کرده و حتی به قتل می رساندند. در روستاها هم دهقانان به مصادرهٔ املاک و اموال مالکین پرداخته و صاحبان اراضی و ملاکین را فراری داده بودند. دولت موقت نه‌فقط در سطح کشور، بلکه در پایتخت هم به‌طور کامل بر اوضاع مسلط نبود و محیطی مساعدتر از این برای پیشرفت افکار انقلابی لنین به‌نظر نمی رسید.

در میان اعضای دولت موقت روسیه نیز هماهنگی وجود نداشت و دو تن از اعضای برجستهٔ دولت، یعنی وزیران خارجه و جنگ در اواسط ماه مه ۱۹۱۷ از کار کناره گیری کردند. اوضاع اقتصادی درنتیجهٔ هرج و مرج و کم کاری روز بروز وخیم‌تر می شد و ناتوانی دولت در حل این مشکلات زمینهٔ مساعدی برای پیشرفت برنامه های لنین فراهم می ساخت. حرف های ساده و شعارهای تند و انقلابی لنین بیشتر از وعده و وعید دولت و رهبران شورای نمایندگان کارگران و سربازان در مردم، بخصوص طبقهٔ کارگر اثر می‌گذاشت. حضور قریب یکصد و پنجاه هزار سرباز و ناوی در پتروگراد و اطراف آن هم عامل فشاری بر دولت بود و لنین با استفاده از نارضایتی و بلا تکلیفی این عده آنها را هم به طرف خود جلب می‌نمود.

در این میان تروتسکی هم به پتروگراد بازگشته و پس از مدتی تردید و تأمل به لنین پیوسته بود. همکاری تروتسکی با سوابق و تجاربی که در انقلاب ۱۹۰۵ اندوخته بود خیلی برای لنین ارزش داشت و لنین کار مهم و حساس رخنه در صفوف نیروهای مسلح روسیه را به عهدهٔ او گذاشت. به توصیهٔ تروتسکی روزنامهٔ پراودا شماره های مخصوصی به نام «سولداتسکایا پراودا»[۲۹] و «اوکوپنایا پراودا»[۳۰] برای سربازان و ناویان چاپ می‌کرد و این روزنامه ها که پر از مطالب تحریک آمیز علیه دولت موقت و دعوت از سربازان و ملوانان به ترک خدمت و پیوستن به صفوف انقلابیون بود به طور آشکار در میان افراد نیروهای مسلح توزیع می شد.

در ژوئن سال ۱۹۱۷ مجلس دوما جای خود را به کنگرهٔ شوراهای روسیه داد. کنگرهٔ شوراها نخستین صحنهٔ رویارویی لنین و کرنسکی بود. لنین روز هفدهم ژوئن نطقی در این کنگره ایراد کرد و در مقام مقایسهٔ انقلاب روسیه با انقلاب فرانسه، کنگرهٔ شوراها را معادل کنوانسیون در انقلاب فرانسه خواند. شعار اصلی لنین در این نطق انحلال دولت موقت و تفویض کلیهٔ اختیارات و قدرت حکومت به شوراها بود. کرنسکی که خود یکی از

28- L' Histoire
29- Soldatskaya Pravda
30- Okopnaya Pravda

Scanned by CamScanner

رهبران شورای نمایندگان کارگران و سربازان پتروگراد و وزیر جنگ دولت موقت بود پس از نطق لنین در پشت تریبون قرار گرفت و گفت راهی که لنین پیش پای ما می‌گذارد انقلاب روسیه را به بیراهه خواهد کشاند و همهٔ آزادی های مردم روسیه را از میان خواهد برد.

بعد از تشکیل کنگرهٔ شوراها، کرنسکی علیرغم مبارزهٔ تبلیغاتی وسیعی که از طرف لنین برای خاتمهٔ جنگ آغاز شده بود طرح حملهٔ بزرگی را در جبههٔ جنوب غربی تهیه کرد و با تصویب این طرح از طرف هیئت اجرائیهٔ مرکزی شوراها فرمان حمله به ژنرال بروسیلوف ابلاغ گردید.

همانطور که قبلاً اشاره کردیم با وجود موفقیت نیروهای روسیه در اوائل این عملیات که از روز اول ژوئیهٔ ۱۹۱۷ آغاز شد حملات متقابل نیروهای آلمان در اواخر ژوئیه موجب عقب‌نشینی و تلفات سنگین ارتش روسیه گردید و بلشویکها به بهانهٔ این شکست تظاهرات وسیعی علیه دولت موقت به‌راه انداختند. شرکت عده‌ای از افراد نیروهای مسلح در این تظاهرات موجب صدور دستور بازداشت لنین و عده‌ای از رهبران بلشویک از طرف دولت موقت شد. نتیجهٔ دیگر این تظاهرات تغییر رئیس دولت موقت و انتخاب کرنسکی به این مقام بود. در این میان لنین از



لنین هنگام سخنرانی برای کارگران. تروتسکی در سمت راست تریبون دیده می‌شود.

Scanned by CamScanner

پتروگراد گریخت و در فنلاند اقامت گزید.

در طول ماه اوت ژنرال کورنیلوف[۳۱] که از طرف کرنسکی به فرماندهی کل قوای روسیه منصوب شده بود با وضع مقررات شدید نظامی در ارتش درصدد برآمد به نفوذ بلشویکها در صفوف نیروهای مسلح خاتمه دهد و چند لشکر سواره‌نظام و قزاق را در نزدیکی پتروگراد متمرکز ساخت تا در فرصت مناسب بلشویکها را سرکوب نماید. در این میان نیروهای آلمان به پیشروی خود در جبهه ها ادامه دادند و با تصرف بندر «ریگا» در روز سوم سپتامبر پایتخت در معرض تهدید قرار گرفت. کورنیلوف خواهان اعزام نیروهای خود به پتروگراد و کنترل کامل نیروهای نظامی پایتخت شد، ولی کرنسکی که از بلندپروازیهای کورنیلوف بیمناک شده بود با ورود نیروهای کورنیلوف به پتروگراد موافقت نکرد. کورنیلوف در یک واکنش بی‌مطالعه و شتابزده تقاضای استعفای دولت موقت و استقرار یک حکومت نظامی را کرد. کرنسکی روز نهم سپتامبر کورنیلوف را از فرماندهی کل قوا عزل کرد و دستور داد فوراً به پتروگراد بازگردد. کورنیلوف از این فرمان سر پیچی نمود و در رأس قوای سواره‌نظام خود به سوی پتروگراد حرکت کرد.

خبر حرکت نیروهای کورنیلوف بلافاصله به اطلاع دولت و شورای نمایندگان کارگران و سربازان پتروگراد رسید و همهٔ نیروها برای مقابله با این خطر بسیج شدند. با توزیع اسلحه بین کارگران، نخستین واحدهای «میلیشیا» یا گارد سرخ بوجود آمدند و سربازان و ناویان متمایل به نیروهای انقلابی در مواضع حساس مستقر شدند. کارگران راه‌آهن قطارها را از کار انداختند تا از حمل و نقل نیروهای کورنیلوف به پتروگراد جلوگیری شود و اپراتورهای مخابرات از ارسال فرامین تلگرافی کورنیلوف به واحدهای دیگر نظامی خودداری نمودند. کورنیلوف که تحت این شرایط دیگر امیدی به موفقیت خود نداشت از حمله به پتروگراد صرفنظر کرد و نیروهای تحت فرمان او هم پراکنده شدند.

31- Kornilov



تروتسکی عامل اصلی پیروزی انقلاب بلشویکی بود.

ماجرای کورنیلوف ضربهٔ مهلکی بر پیکر نیروهای مسلح روسیه وارد آورد و باقیماندهٔ توانائی آنرا برای مقابله با خطرات داخلی و خارجی از میان برد. کرنسکی شخصاً فرماندهی کل قوا را به‌عهده گرفت، ولی در میان گرفتاریهای گوناگون داخلی و هرج و مرجی که ارتش را در خود فرو برده بود کاری از پیش نبرد. بلشویکها که بعد از فرار لنین از پتروگراد تضعیف شده بودند جان تازه‌ای گرفتند و بر فعالیت خود در میان کارگران و نیروهای مسلح افزودند. در اوائل اکتبر با انتخاب تروتسکی به ریاست شورای کارگران و سربازان پتروگراد پیروزی بزرگی نصیب بلشویکها شد و لنین که هنوز در فنلاند بود تصمیم گرفت به پتروگراد مراجعت کند.

کرنسکی تصمیم گرفت کنگرهٔ نمایندگان شوراهای سراسری روسیه را مجدداً تشکیل دهد تا شاید بتواند با حمایت آنها در برابر تحریکات بلشویکها ایستادگی کند. کنگره که این بار عنوان پارلمان موقتی را داشت روز بیستم اکتبر افتتاح شد ولی با اصرار و پافشاری لنین نمایندگان بلشویک پس از شرکت در جلسهٔ افتتاحیهٔ کنگره آنرا

Scanned by CamScanner

تحریم کردند و پس از اعلام این مطلب از طرف تروتسکی جلسه را ترک گفتند. تروتسکی در نطق کوتاه و شدیداللحن خود دولت کرنسکی را «دولت خیانتکار» نامید و گفت که بلشویکها به هیچ قیمتی حاضر به همکاری با این دولت نخواهند شد.

روز بیست و سوم اکتبر سال ۱۹۱۷ کمیتهٔ مرکزی حزب بلشویک یک جلسهٔ محرمانه به ریاست لنین تشکیل داد و اکثریت اعضای کمیته پیشنهاد لنین را برای تدارک یک قیام مسلحانه تأیید کردند. بعضی از اعضای کمیتهٔ مرکزی هنوز امکانات حزب را برای به ثمر رساندن یک قیام مسلحانه و به دست گرفتن حکومت کافی نمی‌دانستند، ولی لنین در پاسخ آنها گفت که اگر بلشویکها از آشوب و هرج و مرج کنونی و آمادگی کارگران و نظامیان برای دست زدن به قیام مسلحانه استفاده نکنند حکومت کرنسکی کم کم پایه های خود را محکمتر خواهد کرد و امکان پیروزی قیام به کلی از میان خواهد رفت.

در اجرای طرح قیام مسلحانه تروتسکی نقش اول را به‌عهده داشت. او در مقام رئیس شورای نمایندگان کارگران و سربازان پتروگراد یک «کمیتهٔ نظامی انقلابی» از بلشویک های عضو شورا تشکیل داد و طرح یک کودتا را برای به‌دست گرفتن حکومت در پتروگراد ریخت. روز سوم نوامبر کمیتهٔ نظامی انقلابی جزئیات طرح قیام مسلحانه را تنظیم کرد و در هریک از واحدهای نظامی پایتخت نماینده یا کمیسری تعیین نمود تا دستورات کمیته را به واحد مربوطه ابلاغ و عملیات را هماهنگ نماید. به کلیهٔ واحدهای نظامی پتروگراد ابلاغ شد که از این به بعد فقط باید از دستورات کمیتهٔ نظامی انقلابی پیروی کنند و هر دستور دیگری ضدانقلابی و فاقد اعتبار است. با اجرای این دستور و تمرد بعضی از واحدهای نظامی پتروگراد از اجرای فرامین دولت موقت رویاروئی دولت و بلشویک ها جدی و قطعی شد.

کرنسکی که از تدارک یک قیام مسلحانه از طرف بلشویک ها اطلاع یافته بود کنگرهٔ شوراها را به تشکیل یک جلسهٔ فوق‌العاده در روز هفتم نوامبر دعوت کرد. لنین سحرگاه روز ششم نوامبر در نامه‌ای خطاب به کمیتهٔ مرکزی حزب نوشت «طرح قیام مسلحانه باید همین امروز یا امشب به‌موقع اجرا گذاشته شود. اگر ما امروز دست به کار شویم پیروزی قطعی است، ولی اگر کار را به فردا موکول کنیم ممکن است همه‌چیز را از دست بدهیم. تشکیل جلسهٔ کنگرهٔ شوراها در روز هفتم نوامبر ممکن است موانع تازه‌ای در راه پیروزی قیام مسلحانه بوجود آورد. ما نباید منتظر تشکیل این جلسه و رأی نمایندگان آن باشیم. ما باید حرف خود را با زور به کرسی بنشانیم. نمایندگان کنگره هم خودشان پس از پیروزی قیام به دنبال ما خواهند آمد».

با مقدماتی که قبلاً از طرف کمیتهٔ نظامی انقلابی فراهم شده بود، قیام مسلحانه یا «انقلاب بلشویکی» از نخستین ساعات بامداد روز هفتم نوامبر[۳۲] در پتروگراد آغاز شد. در اولین مرحلهٔ عملیات گاردهای سرخ مرکز تلگراف و تلفن و ساختمان پست و مراکز حساس دولتی را اشغال کردند. افراد مسلح بلشویک همزمان با این عملیات کاخ زمستانی تزار (مقر دولت موقت) و ستاد منطقه‌ای نظامی پتروگراد را محاصره کردند و حلقهٔ محاصره طبق برنامهٔ پیش‌بینی شده ساعت به ساعت تنگتر می‌شد. کرنسکی با شروع عملیات گاردهای سرخ و پیش از محاصرهٔ کاخ زمستانی خود را به ستاد منطقه‌ای نظامی رسانده و برای اقدام متقابل و سرکوبی قیام به وسیلهٔ نیروهای وفادار به دولت با افسران ستاد مذاکره می‌کرد، ولی افسران ستاد به وی تذکر دادند که نیروی واحدهای نظامی طرفدار دولت در پایتخت برای سرکوبی قیام کافی نیست. تنها امید به نیروهای خارج از منطقهٔ نظامی پتروگراد و کمک گرفتن از نیروهای اعزامی به جبهه‌ها بود. کرنسکی تصمیم گرفت شخصاً خط محاصره را شکسته و برای ملاقات با فرماندهان نیروها از پتروگراد خارج شود. البته این کار خطر کشته

۳۲ ــ به موجب تاریخ قدیم روسیه این واقعه روز ۲۵ اکتبر ۱۹۱۷ روی داده و به همین جهت انقلاب بلشویکی روسیه به نام «انقلاب کبیر اکتبر» معروف شده است.

Scanned by CamScanner

شدن یا بازداشت شدن از طرف افراد مسلح بلشویک را نیز دربرداشت، ولی برای کرنسکی راه چاره و امید دیگری باقی نمانده بود. کرنسکی با یک اتومبیل نظامی روباز از میان نیروهای مسلح بلشویک گذشت و بلشویک ها بااینکه او را شناخته بودند مانع حرکتش نشدند، زیرا تصور می‌کردند با فرار کرنسکی از پایتخت، سقوط دولت موقت تسریع خواهد شد.

لنین از صبح روز هفتم نوامبر از حالت اختفا بیرون آمده و شخصاً رهبری عملیات را به دست گرفته بود. لنین می‌کوشید تا عصر روز هفتم نوامبر که قرار بود جلسهٔ کنگرهٔ شوراهای سراسری روسیه تشکیل شود نمایندگان کنگره در برابر «عمل انجام شده» قرار گرفته و چاره‌ای جز تأیید حکومت بلشویک ها نداشته باشند. با سقوط کاخ زمستانی و دستگیری وزیران دولت موقت لنین با اطمینان خاطر عازم شرکت در جلسهٔ کنگرهٔ شوراها شد، زیرا می‌دانست که همیشهٔ عدهٔ کثیری تابع قدرت و شرایط روز هستند و با پیروزی بلشویکها و سقوط حکومت کرنسکی بسیاری از کسانی که در شرایط عادی از دولت موقت طرفداری می‌کردند، این بار به قدرت مسلط روز یعنی بلشویک ها گردن می‌نهادند.

پیش‌بینی لنین درست بود، زیرا وقتی وارد تالار کنگره شد، تالار از صدای کف زدنها به لرزه درآمد. نه‌فقط بلشویکها، بلکه بسیاری از نمایندگان وابسته به گروه‌های دیگر سیاسی در این ابراز احساسات شرکت داشتند و چه‌بسا که محکم‌تر از بلشویکها کف می‌زدند تا از قافله عقب نمانند و از عنایات فرمانروایان جدید برخوردار گردند.

لنین طی نطقی که در مقام رهبر انقلاب بلشویکی روسیه در کنگرهٔ شوراها ایراد کرد با کمال مهارت حکومت بلشویکی خود را «حکومت شوراها» یا حکومت شوروی خواند و چنین وانمود کرد که هدف قیام مسلحانهٔ بلشویکها تفویض اختیارات حکومت به شوراها بوده است. لنین نام دولت خود را نیز «شورای کمیسرهای خلق» گذاشت و وزیران خود را که عنوان «کمیسر خلق» داشتند روز هشتم نوامبر به کنگرهٔ شوراها معرفی کرد. مهمترین پست حکومت بعد از لنین به تروتسکی تفویض شد که عنوان «کمیسر امور خارجی» حکومت جدید را داشت.



عکسی از نخستین حرکت‌های انقلاب در پتروگراد ــ پایتخت روسیهٔ تزاری به فاصلهٔ هفت ماه شاهد دو انقلاب بود: انقلاب اول به سقوط رژیم تزاری و انقلاب دوم به استقرار رژیم بلشویکی انجامید.

Scanned by CamScanner

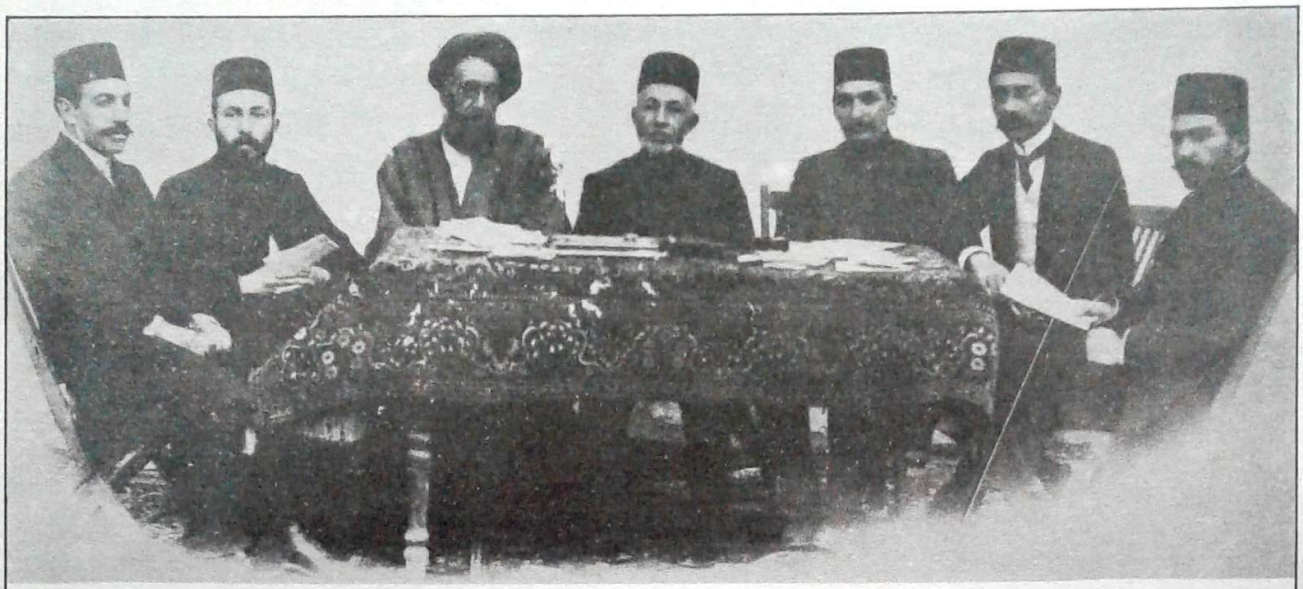

اعضای حکومت موقت مهاجرین که در جنگ اول جهانی در غرب ایران تشکیل شد و با حکومت مرکزی که طرفدار انگلیس بود مبارزه می‌کرد. از راست به چپ آقایان حاج عزالممالک اردلان، ادیب السلطنه، رضاقلی خان مافی (نظام السلطنه) رئیس حکومت، سیدحسن مدرس، میرزا محمدعلی خان مافی و صوراسرافیل دیده می شوند.

پایان جنگ اول جهانی

یکی از نخستین نتایج استقرار حکومت بلشویکی در روسیه قطع عملیات نظامی در جبههٔ شرق و آغاز مذاکرات صلح بین حکومت جدید روسیه و آلمان و اتریش در «برست لیتوسک»[۳۳] بود. دور اول مذاکرات در اوائل دسامبر سال ۱۹۱۷ به علت شرایط سنگین و خفت‌آوری که آلمانی ها پیشنهاد می‌کردند به نتیجه نرسید. تروتسکی که در این مذاکرات از طرف دولت شوروی شرکت کرده بود در بازگشت از «برست لیتوسک» به کمیتهٔ مرکزی حزب بلشویک گزارش داد که قبول این شرایط خفت‌آور موقعیت حکومت بلشویک را به خطر خواهد انداخت. لنین شخصاً طرفدار «صلح به هر قیمت» بود، ولی چون از شایعات مربوط به روابط محرمانهٔ خودش با آلمانی ها اطلاع داشت اصراری برای پذیرفتن شرایط آلمانی ها نکرد و نظر اکثریت اعضای کمیتهٔ مرکزی حزب را دربارهٔ ادامهٔ جنگ تدافعی تا تعدیل شرایط آلمانی ها پذیرفت.

امّا آلمانی ها حاضر به تعدیل شرایط پیشنهادی خود نشدند و روز ۱۸ فوریهٔ سال ۱۹۱۸ دست به حملهٔ تازه‌ای در جبههٔ روسیه زدند. با پیشروی سریع نیروهای مهاجم و تهدید پتروگراد، لنین اعضای کمیتهٔ مرکزی حزب بلشویک را به تشکیل یک جلسهٔ اضطراری دعوت کرد و این بار با اصرار خواستار قبول پیشنهاد خود برای «صلح به هر قیمت» شد. با وجود مخالفت تروتسکی و چند تن دیگر از اعضای کمیتهٔ مرکزی این بار اکثریت اعضای کمیته که از ادامهٔ پیشروی آلمانی ها و خطر سقوط پایتخت بیمناک بودند نظریات لنین را تأیید کردند و دولت شوروی در اواخر فوریه تقاضای تجدید مذاکرات صلح را نمود. آلمانی ها این بار شرایط سنگین‌تر و خفت‌آورتری برای صلح پیشنهاد کردند، ولی با دستور صریح و اکید لنین دربارهٔ امضای قرارداد صلح تحت هر شرایطی هیئت نمایندگی روسیه به شرایط پیشنهادی آلمان گردن نهاد و قرارداد صلح و ترک مخاصمه بین نیروهای طرفین روز سوم مارس سال ۱۹۱۸ در برست لیتوسک به امضا رسد. به موجب این قرارداد روسیه علاوه بر لهستان و فنلاند، ایالات ساحلی بالتیک و روسیهٔ

33- Brest-Litovsk

Scanned by CamScanner

سفید و اوکراین را هم تسلیم آلمانی ها کرد و از متصرفات خود در بالکان به نفع اتریش صرفنظر نمود. روسها همچنین متعهد شدند نیروهای خود را از ایران خارج کنند و قسمتی از متصرفات خود را در قفقاز به ترکهای عثمانی واگذار نمایند.[۳۴]

با متارکهٔ جنگ در جبههٔ شرق، نیروهای آلمان و اتریش در این جبهه آزاد شدند و میلیونها سرباز آلمانی و اتریشی که از این جبهه بازگشته بودند به قوای آنها در جبههٔ غرب و بالکان و ایتالیا پیوستند. از روز ۲۱ مارس سال ۱۹۱۸ حملهٔ بزرگ نیروهای آلمانی در جبههٔ فرانسه آغاز شد و با پیشروی سریع آنها در تمام جبهه ها پاریس در معرض خطر جدی قرار گرفت. در این عملیات آلمانی ها برای اولین بار توپهای سنگین و دوربرد «برتا» را به کار گرفتند و گلوله های این توپها از اواخر ماه مارس از فاصلهٔ یکصد و بیست کیلومتری بر شهر پاریس فرومی ریخت.

نیروهای متفقین با رسیدن نیروهای کمکی از آمریکا در اوائل ماه آوریل پیشروی قوای آلمان را متوقف ساختند و از اواسط ماه آوریل با تشکیل یک فرماندهی واحد به حملات متقابل دست زدند. فرماندهی کل قوای متفقین در جبههٔ غرب به مارشال «فوش»[۳۵] فرانسوی واگذار شد و نیروهای متفقین آخرین حملات بزرگ نیروهای آلمان را در ماههای مه و ژوئن و ژوئیه متوقف ساختند. در حملهٔ ماه ژوئن پاریس یکبار دیگر مورد تهدید قرار گرفت، ولی فرانسویها با استفاده از تجهیزات جدید جنگی از پیشروی نیروهای آلمان به طرف پاریس جلوگیری کردند و در اواسط ماه ژوئن با وارد آوردن تلفات سنگین قوای مهاجم را عقب راندند.

در تابستان سال ۱۹۱۸ تعداد نیروهای آمریکا در خاک فرانسه از یک میلیون نفر تجاوز کرد و در اوائل پائیز تعداد آنها به قریب دو میلیون نفر رسید. تهاجم بزرگ و همه جانبهٔ نیروهای متفقین علیه آلمان که از ماه اوت سال ۱۹۱۸ آغاز شده بود در ماههای سپتامبر و اکتبر به اوج خود رسید و از اواخر ماه اکتبر هزیمت و عقب نشینی نیروهای آلمان در تمام جبهه ها آغاز گردید. مشکل بزرگ نیروهای آلمان در این مرحله از جنگ نرسیدن مهمات و تدارکات لازم و حتی جیرهٔ غذائی به جبهه ها بود و تعداد سربازان آلمانی که بر اثر نبودن مهمات یا گرسنگی تسلیم و تلف می شدند بیش از تعداد تلفات آنها در جنگ با دشمن بود. در خاطرات هیتلر از این دورهٔ جنگ می‌خوانیم که سربازان آلمانی در ماههای آخر جنگ بیشتر با گوشت سگ و گربه و نان سیاهی که از خاک اره و سیب زمینی رنده شده درست می شد سد جوع می‌کردند! و بی‌مناسبت نیست اضافه کنیم که هیتلر در تابستان سال ۱۹۱۸ به واسطهٔ ابراز شجاعت فوق العاده در یکی از عملیات نظامی در جبههٔ فرانسه به دریافت نشان صلیب آهن نائل شد، ولی در اکتبر همین سال در جبههٔ «ایپر» بر اثر استعمال گازهای سمی از طرف نیروهای انگلیسی به طور موقت بینائی خود را از دست داد.

روز ۲۷ اکتبر سال ۱۹۱۸ ژنرال «لودندورف»[۳۶] رئیس کل ستاد ارتش آلمان استعفا داد و نیروهای آلمان در روزهای آخر اکتبر و اوائل ماه نوامبر متحمل تلفات بسیار سنگینی شدند. روز ششم نوامبر فیلدمارشال هیندنبورگ[۳۷] فرمانده کل قوای آلمان که بسیاری از فتوحات نظامی آلمان را در جنگ به اتفاق لودندورف طرح ریزی کرده بود به ویلهلم دوم قیصر آلمان گفت که شکست آلمان در این جنگ اجتناب ناپذیر است و ادامهٔ جنگ جز تحمل تلفات و خسارات بیشتر ثمری نخواهد داشت. ویلهلم دوم پیشنهاد هیندنبورگ را برای ترک مخاصمه پذیرفت و یک هیئت نظامی از برلن برای امضای قرارداد ترک مخاصمه عازم جبههٔ غرب شد. متفقین آغاز مذاکرات صلح و ترک مخاصمه را مشروط به استعفای ویلهلم دوم نمودند. ویلهلم دوم روز نهم نوامبر استعفا داد و عازم هلند شد. روز یازدهم

۳٤ ــ این شرایط سنگین و خفت آور با شکست آلمان و متحدینش در جنگ اول جهانی باطل شد، وگرنه تمام این سرزمین ها از دست روسها خارج شده بود.

35- F. Foche

36- Ludendorff

37- Hindenburg

Scanned by CamScanner

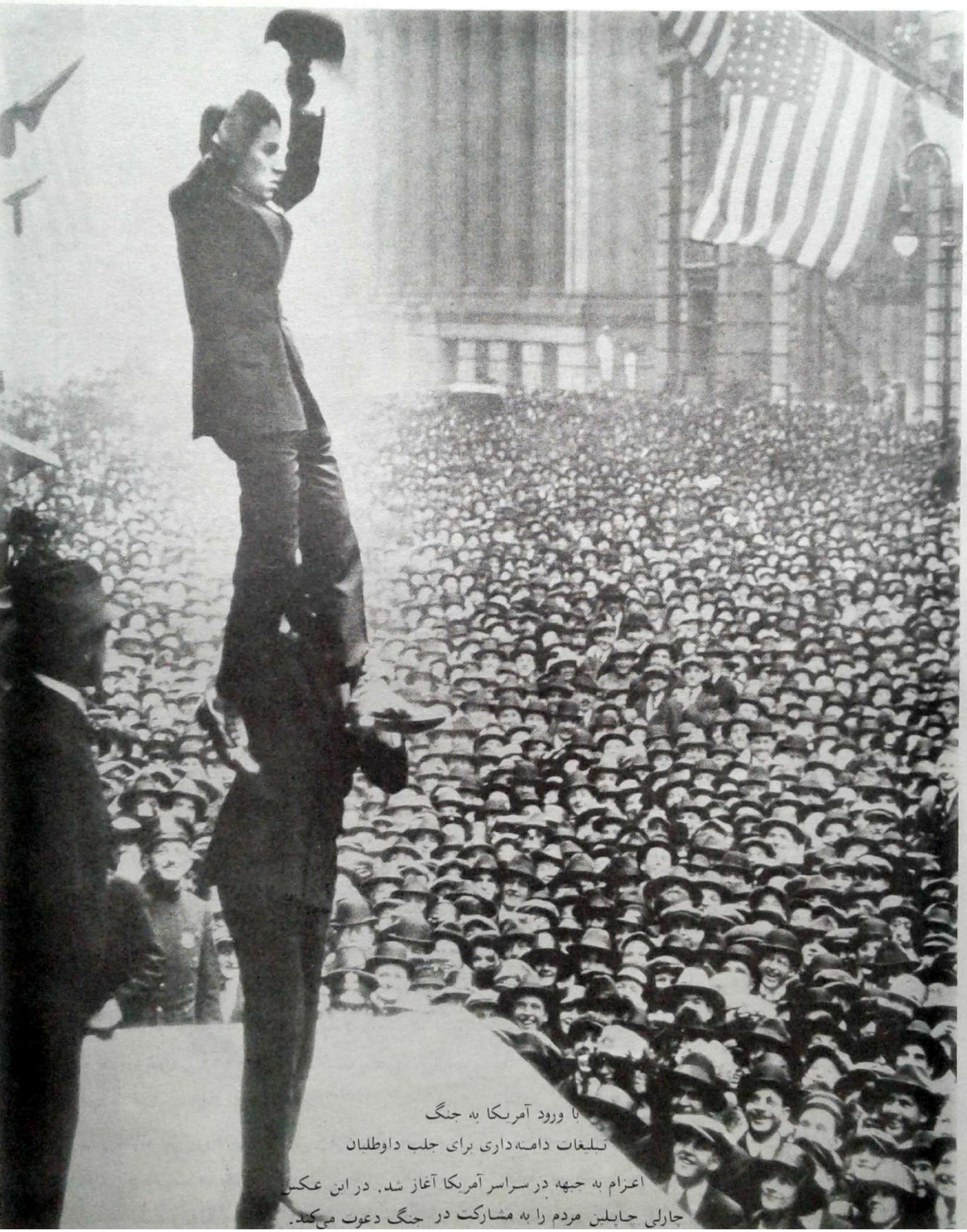

با ورود آمریکا به جنگ
تبلیغات دامنه‌داری برای جلب داوطلبان
اعزام به جبهه در سراسر آمریکا آغاز شد. در این عکس
چارلی چاپلین مردم را به مشارکت در جنگ دعوت می‌کند.

Scanned by CamScanner

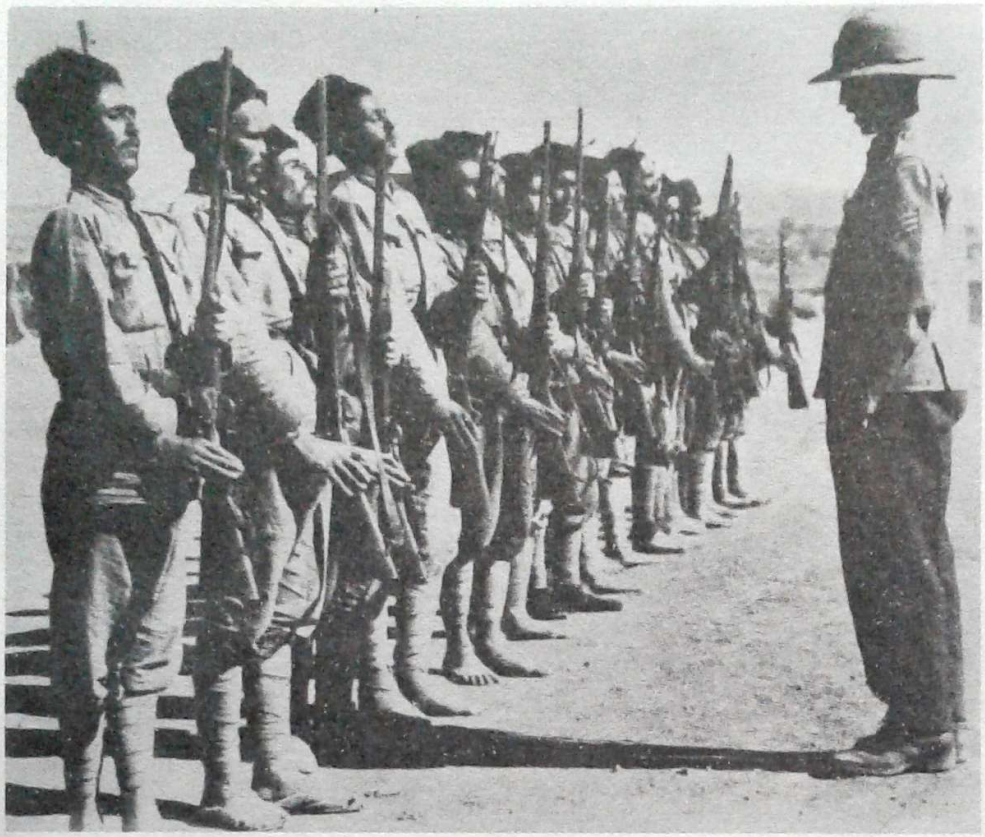

در سال‌های جنگ اول جهانی انگلیسیها هم به تشکیل یک نیروی مسلح در ایران مبادرت کردند. در این عکس پای برهنه بعضی از سربازان جلب توجه می‌کند.

نوامبر سال ۱۹۱۸ قرارداد ترک مخاصمه به امضا رسید و از ساعت یازده صبح همین روز صدای شلیک توپها و مسلسل‌ها در سرتاسر جبههٔ غرب خاموش شد. به موجب این قرارداد نیروهای آلمان بدون قید و شرط تسلیم شدند و عملیات اشغال خاک آلمان تا اواخر دسامبر سال ۱۹۱۸ به انجام رسید.

در جبههٔ ایتالیا و بالکان نیز نیروهای اتریش ــ هنگری در طول تابستان و اوائل پائیز ۱۹۱۸ متحمل شکست‌های سختی شدند. عقب‌نشینی نیروهای اتریش در ایتالیا از اوائل سپتامبر آغاز شد و در نبرد «ویتوریو ــ ونتو»[۳۸] که از ۲۴ اکتبر تا چهارم نوامبر ۱۹۱۸ جریان داشت پانصد هزار سرباز اتریشی به اسارت ایتالیائیها درآمدند.

در جبههٔ بالکان نیز نیروهای انگلیس و فرانسه و یونان و صربستان قوای اتریش ــ هنگری و متحدین بلغاری آنها را در تمام جبهه‌ها عقب راندند و روز اول نوامبر ۱۹۱۸ بلگراد پایتخت صربستان را به تصرف خود درآوردند. اتریش روز سوم نوامبر در جبههٔ بالکان و روز چهارم نوامبر در جبههٔ ایتالیا به شرایط ترک مخاصمه تن درداد. بلغارستان نیز قبلاً، روز ۱۹ سپتامبر ۱۹۱۸ قرارداد ترک مخاصمه و تسلیم بلاقید و شرط نیروهای خود را امضا کرده بود.

در جبهه‌های غرب آسیا و قفقاز، نیروهای انگلیسی و هندی طی ده ماه اول سال ۱۹۱۸ تقریباً سرتاسر عراق و اردن و فلسطین و سوریه و لبنان امروزی را به تصرف خود درآوردند و با عبور از خاک ایران تا باکو پیش رفتند. دمشق روز اول اکتبر و حلب روز ۲۶ اکتبر به تصرف نیروهای انگلیسی درآمد و قرارداد ترک مخاصمه بین انگلیس و عثمانی روز ۳۰ اکتبر به امضا رسید. این قرارداد نیروهای متخاصم انگلیسی و عثمانی را در غرب ایران و قفقاز نیز شامل می‌شد. لازم به یادآوری است که در این تاریخ بر اثر ضعف و پراکندگی قوای روسیه قسمت اعظم قفقاز و مناطق نفت‌خیز آن به تصرف نیروهای عثمانی درآمده بود.

38- Vittorio Veneto

Scanned by CamScanner

یک بیلان وحشتناک و شرایطی که بر شکست خوردگان تحمیل شد

در جنگ اول جهانی که از روز اول اوت سال ۱۹۱٤ تا یازدهم نوامبر سال ۱۹۱۸ (چهار سال و یکصد روز) به طول انجامید ۱٦ کشور به طور مستقیم و ده کشور به طور غیرمستقیم شرکت کردند. کشورهائی که به طور مستقیم در این جنگ شرکت کردند عبارت بودند از آلمان و امپراطوری اتریش ــ هنگری و ترکیه (عثمانی) و بلغارستان در یکطرف و کشورهای روسیه و انگلستان و فرانسه و ایتالیا و آمریکا و ژاپن و صربستان و بلژیک و رومانی و یونان و پرتغال و مونتنگرو (که امروز قسمتی از یوگسلاوی است) در طرف دیگر. در اصطلاحات سیاسی و نظامی آن‌زمان آلمان و متحدین آن به عنوان نیروهای مرکزی یا «محور» و انگلیس و فرانسه و روسیه و متحدین آنها به عنوان کشورهای «متفق» یا نیروهای متفقین معروف شده بودند.

در طول جنگ اول جهانی بیش از شصت و پنج میلیون سرباز در مراحل مختلف جنگ شرکت کردند. متفقین جمعاً ٤۲,۱۸۸,۸۱۰ سرباز را در مدت جنگ بسیج کردند و تعداد سربازانی که از طرف چهار کشور محور بسیج شدند بالغ بر ۲۲,۸۵۰,۰۰۰ نفر بود. روسیه به تنهائی بیش از دوازده میلیون نفر و آلمان قریب یازده میلیون نفر را در این جنگ بسیج کردند. انگلستان ۸,۹۰٤,٤٦۷ نفر، فرانسه ۸,٤۱۰,۰۰۰ نفر، اتریش ــ هنگری ۷,۸۰۰,۰۰۰ نفر،



در جنگ اول جهانی برای نخستین بار گاز سمی به کار رفت. در این عکس دو سرباز انگلیسی با ماسک ضدگاز دیده می‌شوند.

Scanned by CamScanner

ایتالیا ۵,۶۱۵,۰۰۰ نفر و آمریکا ۴,۳۳۵,۰۰۰ نفر را برای این جنگ بسیج کرده بودند. در میان نیروهای انگلیسی قریب یک میلیون و پانصد هزار سرباز هندی، ششصد هزار کانادائی، چهارصد هزار استرالیائی، یکصد و سی هزار از اهالی آفریقای جنوبی و یکصد و بیست هزار نیوزیلندی نیز حضور داشتند، و در میان سربازانی که زیر پرچم فرانسه می‌جنگیدند صدها هزار نفر از اهالی الجزایر و مراکش و سنگال و سایر مستعمرات آفریقائی فرانسه بودند.

کل تفات جنگ اول جهانی اعم از کشته و زخمی و اسیر بالغ بر ۳۷/۵۰۸/۶۸۶ نفر بود که بیش از ۵۷ درصد کل نیروهای شرکت کننده در جنگ را تشکیل می‌داد. بیشترین تلفات این جنگ را روسها و فرانسویها و اتریشی‌ها متحمل شدند. بیش از ۷۶ درصد سربازان روسی و ۷۳ درصد سربازان فرانسوی و قریب نود درصد سربازان اتریشی که در جنگ شرکت کردند، کشته و زخمی یا اسیر شدند.



صحنه‌ای از جنگ اول جهانی. در این جنگ قریب به یک‌چهارم نیروی جوان کشورهای اروپائی تلف شدند.

Scanned by CamScanner

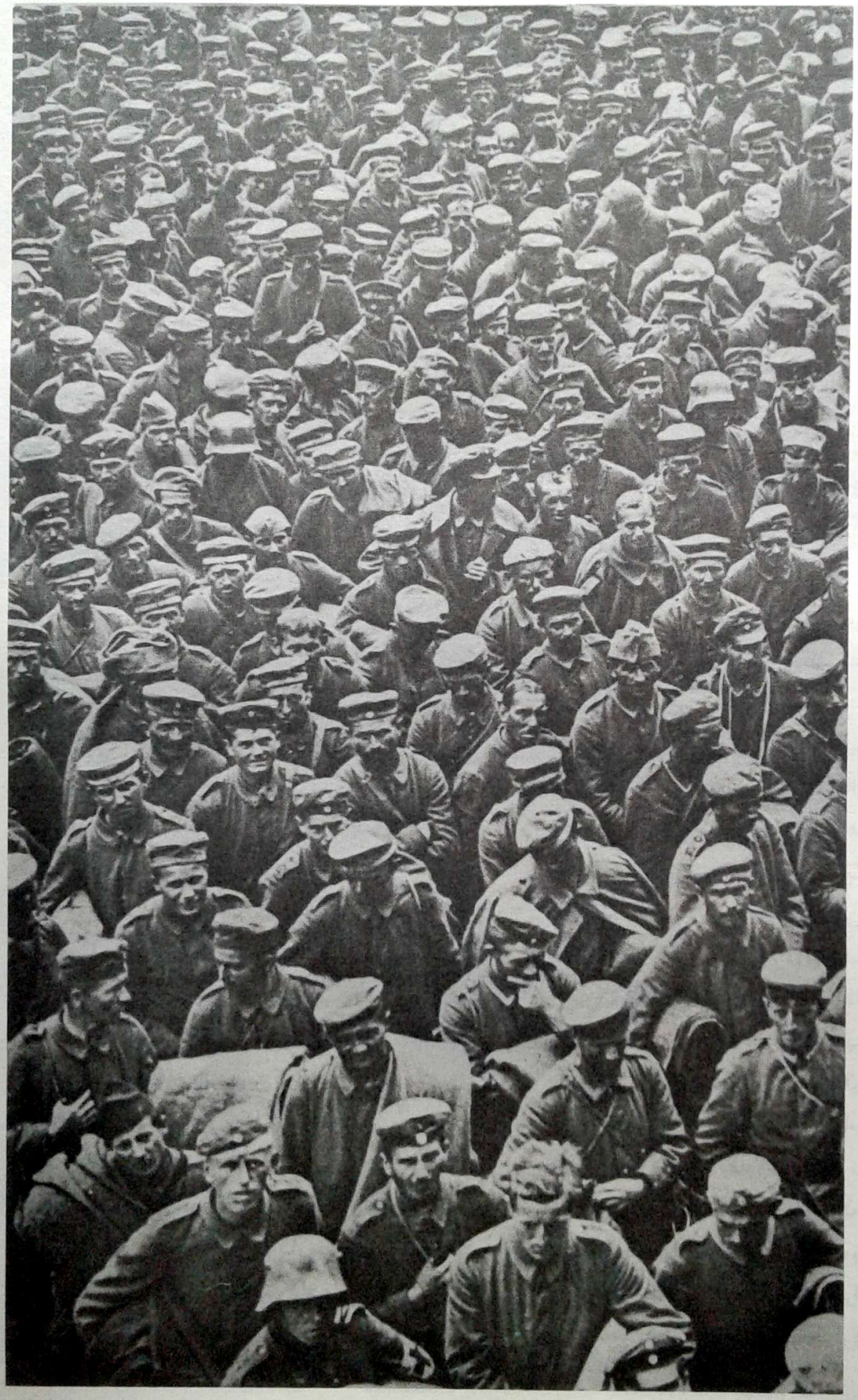

جمعی از اسیران آلمانی در روزهای پایانی جنگ اول جهانی.

Scanned by CamScanner

در جنگ اول جهانی قریب به یک‌چهارم نیروی جوان کشورهای اروپائی تلف شدند. رقم رسمی جوانانی که در جبهه‌های جنگ کشته شدند ۸/۳۵۸/۳۱۵ نفر است که از آن میان بیشترین رقم کشته‌شدگان مربوط به آلمان و روسیه است. ۱,۷۷۳,۷۰۰ آلمانی و قریب ۱,۷۰۰,۰۰۰ نفر روسی در این جنگ کشته شدند. از نیروهای فرانسه ۱,۳۰۷,۸۰۰ نفر و از نیروهای اتریش ــ هنگری ۱,۲۰۰,۰۰۰ نفر در جبهه‌های جنگ جان باختند. از نیروهائی که زیر پرچم انگلیس می‌جنگیدند ۹۰۸,۳۷۱ نفر و از نیروهای ایتالیا ٦۵۰,۰۰۰ نفر در این جنگ کشته شدند و بقیهٔ مقتولین از کشورهای دیگر بودند. آمریکائیها که از اواسط سال ۱۹۱۷ وارد جنگ شده بودند در این جنگ ۱۲٦,۰۰۰ کشته دادند.

کارشناسان مالی و اقتصادی که پس از پایان جنگ اول جهانی به حساب هزینه‌ها و خسارات وارده بر کشورهای متخاصم جنگ رسیدگی کردند کل هزینه‌ها و خسارات مستقیم و غیرمستقیم این جنگ را به پول آن روز ۳۳۷,۹۸۰,۵۷۹,۵٦۰ دلار برآورد کردند و برای جبران این خسارات شرایط سنگینی را بر شکست خوردگان تحمیل نمودند. شرایط صلح و غرامت جنگی کشورهای مغلوب در کنفرانس صلح پاریس که از روز ۱۸ ژانویه سال ۱۹۱۹ تا بیستم ژانویهٔ سال ۱۹۲۰ تشکیل شد تعیین گردید. گردانندگان اصلی این کنفرانس کلمانسو[39] نخست‌وزیر فرانسه، لویدجرج نخست‌وزیر انگلیس، ویلسون رئیس جمهوری آمریکا و اورلاندو[40] نخست‌وزیر ایتالیا بودند. اولین و مهمترین قراردادی که در کنفرانس صلح پاریس تنظیم و امضا شد پیمان صلح «ورسای» بود که شرایط صلح با آلمان را تعیین می‌کرد. به موجب این قرارداد که در ٤٤۰ ماده تنظیم شده و در جلسهٔ عمومی روز ششم مه ۱۹۱۹ کنفرانس صلح پاریس به تصویب رسید، آلمان اراضی وسیعی را از دست داد و به پرداخت غرامت سنگینی ملزم شد که میزان آن ۳۲,۰۰۰ میلیون دلار تعیین گردید. آلمان همچنین می‌بایست هزینهٔ نیروهای اشغالی را تأمین نماید و تمام کشتی‌ها و زیردریائی‌ها و هواپیماها و تجهیزات جنگی خود را به استثنای مقدار محدودی که در قرارداد پیش‌بینی شده بود دراختیار متفقین بگذارد. تعداد نفرات نیروی نظامی آلمان در آینده حداکثر یکصد هزار نفر در نظر گرفته شد. آلمان از حق داشتن نیروی هوائی و زیردریائی محروم گردید و ظرفیت کشتی‌های آن‌هم نمی‌بایست از ده هزار تن تجاوز نماید. به موجب یکی از مواد قرارداد ورسای اتحاد بین آلمان و اتریش ممنوع شد و به موجب مادهٔ دیگری از همین قرارداد ارتباط زمینی بین آلمان و بخش شرقی آن پروس با ایجاد دالان «دانزیک» و واگذاری ادارهٔ امور این بندر به جامعهٔ ملل قطع گردید.

هنگام تصویب قرارداد ورسای در کنفرانس صلح پاریس، آلمان به یک کشور جمهوری تبدیل شده بود و یک رئیس جمهوری سوسیالیست به‌نام «فردریک ابرت»[41] در رأس آن قرار گرفته بود. صدراعظم جمهوری فیلیپ شیدمان[42] که او هم سوسیالیست بود وقتی که از مضمون قرارداد ورسای اطلاع یافت از مقام خود استعفا داد و هیچیک از وزیران ارشد آلمان هم حاضر نشدند برای امضای این قرارداد خفت‌آور به پاریس بروند. ولی آلمانی‌ها چاره‌ای جز امضای این قرارداد نداشتند و سرانجام دو عضو درجه دوم دولت آلمان در روز ۲۸ ژوئن سال ۱۹۱۹ قرارداد را در کاخ ورسای امضا کردند. در مراسم امضای قرارداد که در تالار آئینهٔ کاخ ورسای انجام شد بیش از یکهزار نفر از نمایندگان ملیت‌های مختلف حضور داشتند. این قرارداد که به مناسبت محل امضای آن به قرارداد ورسای معروف شده است در همان تالاری امضا شد که در حدود ٤۸ سال قبل از آن بیسمارک تشکیل امپراطوری جدید آلمان را اعلام کرده بود.

بعد از امضای قرارداد ورسای، قراردادهای دیگری نیز برای تعیین تکلیف اتریش ــ هنگری و ترکیهٔ عثمانی و

39- Clemenceau 40- Orlando

41- Friedrich Ebert 42- Philipp Scheidemann

Scanned by CamScanner



ویلسون رئیس جمهوری آمریکا، کلمانسو نخست‌وزیر فرانسه و لویدجرج نخست‌وزیر انگلستان عازم شرکت در کنفرانس صلح پاریس هستند.

بلغارستان امضا شد، که هریک متضمن شرایط سنگین و پرداخت غرامت از طرف این کشورها به فاتحین بود. کنفرانس پاریس با تعیین خطوط مرزی جدیدی برای اروپا و کشورهای خاورمیانه نقشهٔ جهان را بکلی تغییر داد: امپراطوری اتریش ــ هنگری متلاشی شد و از بطن آن کشورهای مستقل تازه‌ای بوجود آمدند، کشور چک اسلواکی از سرزمین‌های شمالی اتریش و بخشی از جنوب آلمان بوجود آمد و سرزمین هنگری یا مجارستان به همین نام به صورت کشور مستقلی پا به عرصهٔ وجود نهاد. قسمتی از سرزمین‌های شرقی امپراطوری ضمیمهٔ رومانی شد و از پیوستن صربستان و «مونتنگرو» و بقیهٔ متصرفات اتریش در بالکان کشور یوگسلاوی بوجود آمد. در شمال شرقی اروپا کشور مستقل لهستان بین روسیه و آلمان پا به عرصهٔ وجود نهاد و سرزمین‌های ساحلی دریای بالتیک (لتونی و لیتوانی و استونی) استقلال یافتند.

از دو کشور مغلوب دیگر جنگ اول جهانی، بلغارستان قسمتی از اراضی خود را به نفع یونان و یوگسلاوی از دست داد و بخش اروپائی ترکیه به نیمهٔ اروپائی استانبول و حومهٔ آن محدود شد. امپراطوری عثمانی هم مانند امپراطوری اتریش ــ هنگری متلاشی گردید و فقط ترکیهٔ امروزی از آن برجای ماند. از متصرفات عثمانی در بین‌النهرین و شرق مدیترانه پنج کشور عراق و اردن و سوریه و لبنان و فلسطین پا به عرصهٔ وجود نهادند که نخست تحت قیمومیت جامعهٔ ملل یا تحت‌الحمایهٔ انگلیس و فرانسه بودند و بتدریج

Scanned by CamScanner

استقلال یافتند. طرح تشکیل یک دولت یهودی در فلسطین طی سال‌هائی که این سرزمین تحت قیمومیت انگلیسیها بود شکل گرفت و به شرحی که در جای خود خواهد آمد به موقع اجرا گذاشته شد.

از فاتحین جنگ اول جهانی، ایتالیا را نیز باید کم و بیش کشوری مغلوب به‌شمار آورد، زیرا با وجود شرکت فعالانهٔ این کشور در جنگ و کشته شدن قریب ششصد و پنجاه هزار نفر از سربازان آن در جبهه‌ها امتیاز قابل توجهی نصیب ایتالیائیها نشد و حتی واگذاری بندر «تریست»[۴۳] به ایتالیا نیز با اعتراض و مخالفت شدید یوگسلاوی مواجه گردید. اورلاندو نخست‌وزیر ایتالیا که موفق نشده بود در کنفرانس صلح پاریس امتیاز بیشتری برای ایتالیا کسب کند روز بیستم ژوئن ۱۹۱۹ از مقام خود استعفا داد و ناراحتی و خشم مردم ایتالیا از عدم توجه به خواستهای آنها در کنفرانس صلح پاریس موجبات پیروزی نهضت فاشیستی را در آن کشور فراهم ساخت.

نیرومندترین چهرهٔ کنفرانس صلح پاریس، که نظریات و عقاید خود را حتی بر «کلمانسو» نخست‌وزیر و رئیس مقتدر کنفرانس تحمیل کرد ویلسون رئیس جمهور آمریکا بود که اصول و مواد قراردادهای صلح و حدود مرزی جدید کشورها بیشتر بر اساس نظریات و پیشنهادات او تدوین و تعیین شد. ولی ویلسون در مراجعت به آمریکا با مخالفت شدید کنگره، که اکثریت سناتورها و نمایندگان آن از اعضای حزب مخالف وی (حزب جمهوریخواه) انتخاب شده بودند مواجه گردید و قرارداد ورسای و پیشنهاد او برای تشکیل سازمانی جهانی به نام «جامعهٔ ملل» که در کنفرانس صلح پاریس به تصویب رسیده بود در سنای آمریکا رد شد. ویلسون برای وادار ساختن سناتورهای آمریکائی به تجدیدنظر در این تصمیم و حضور آمریکا در جامعهٔ ملل دست به مبارزهٔ تبلیغاتی وسیعی زد و به مسافرت و ایراد سخنرانی در شهرهای بزرگ آمریکا پرداخت، ولی در جریان این تلاش و فعالیت در روز ۲٦ سپتامبر سال ۱۹۱۹ دچار سکتهٔ مغزی شد و تا پایان دورهٔ ریاست جمهوریش در ژانویهٔ سال ۱۹۲۱ بستری بود.

جامعهٔ ملل که پیشنهاد تشکیل آن نخستین بار در طرح معروف «چهارده ماده‌ای» ویلسون برای صلح جهانی در سال ۱۹۱۸ عنوان شده و در سال ۱۹۱۹ به تصویب کنفرانس صلح پاریس رسیده بود بعد از خاتمهٔ کار کنفرانس پاریس در ژانویهٔ سال ۱۹۲۰ شروع به کار کرد. تعداد اعضای اولیهٔ این سازمان جهانی در اوائل سال ۱۹۲۰ هجده کشور بودند ولی تا پایان سال ۱۹۲۰ تعداد کشورهائی که به عضویت آن پذیرفته شدند به ٤۵ کشور رسید. آمریکا چه در زمان حیات ویلسون که طراح و مبتکر اصلی تشکیل این سازمان بود، و چه در زمان جانشینان او هرگز به عضویت جامعهٔ ملل درنیامد، ولی روسیهٔ شوروی که تا اوائل دههٔ ۱۹۳۰ از طرف اکثر کشورهای غربی به رسمیت شناخته نشده بود سرانجام در سال ۱۹۳٤ به عضویت این سازمان پذیرفته شد. از کشورهای مغلوب جنگ اول جهانی اتریش که به کشور کوچکی تبدیل شده بود قبل از همه به عضویت جامعهٔ ملل پذیرفته شد. آلمان در سال ۱۹۲٦ و ترکیه در سال ۱۹۳۲ به عضویت این سازمان درآمدند، ولی آلمان بعد از روی کار آمدن هیتلر در سال ۱۹۳۳ از جامعهٔ ملل خارج شد که شرح چگونگی و پیامدهای آن در فصل بعد خواهد آمد.

43- Trieste

Scanned by CamScanner

فصل پنجم

عصر دیکتاتورها

آلمان بعد از جنگ اول جهانی ــ فاشیسم چگونه متولد شد؟ ــ استالین چگونه به قدرت رسید؟ ــ دیکتاتورهای دیگر اروپا در میان دو جنگ ــ دیکتاتورهای مشرق زمین... ــ هیتلر چگونه به قدرت رسید؟ ــ بحران در کشورهای فاتح جنگ اول جهانی ــ مقدمات جنگ دوم جهانی ــ علم و هنر و ادبیات در فاصلهٔ دو جنگ.

روزی که جنگ اول جهانی با چنان تلفات و خسارات سنگینی در نوامبر سال ۱۹۱۸ به پایان رسید، کمتر کسی گمان می‌کرد که بیست سال بعد از آن زمینه برای جنگ بزرگتر و هولناک‌تری در قارهٔ اروپا فراهم خواهد شد و آتش آن سراسر جهان را فراخواهد گرفت.

در فاصلهٔ بین دو جنگ اول و دوم جهانی وقایع بسیار مهمی در جهان روی داد و به موازات آن دانش بشری نیز با سرعت بی‌مانندی پیش رفت، ولی اکتشافات جدید علمی بیشتر در خدمت تسلیحات و ساختن سلاح های ویرانگر جدیدی به کار گرفته شد، که خود موجب تسریع در آغاز جنگ دیگری بمراتب خونبارتر و ویرانگرتر از جنگ پیشین گردید.

به عقیدهٔ بسیاری از مورخین و صاحبنظران زمینهٔ جنگ دوم جهانی در همان کنفرانس صلح پاریس و قراردادهائی که به کشورهای مغلوب تحمیل گردید فراهم شد و عامل اصلی رشد نازیسم در آلمان که جهان را در کام جنگ جهانی دیگری فروبرد قرارداد ورسای بود که بدون توجه به عدم توانائی آلمان مغلوب به اجرای تعهدات ناشی از آن، به ملت آلمان تحمیل گردید.

تقریباً تمام مواد قرارداد ورسای که در بیش از دویست صفحه تنظیم شده بر ضد آلمان و متضمن محدودیت ها و شرایط خفت‌آوری بود، که دشوارترین آنها پرداخت غرامت سنگین جنگی به کشورهای فاتح از طرف کشوری بود که قسمت اعظم امکانات صنعتی و اقتصادی خود را از دست داده بود. در تحمیل این شرایط به آلمان مغلوب، علاوه بر خشم و کینهٔ فرانسویها و انگلیسیها که متحمل خسارات و تلفات سنگین شده بودند، ویلسون رئیس جمهوری آمریکا نقش مؤثری داشت و در بعضی موارد حتی بیش از رهبران انگلیس و فرانسه در تحمیل شرایط سنگین به آلمان پافشاری می‌نمود. شرط اولیهٔ استعفای ویلهلم دوم قیصر آلمان و الغاء رژیم سلطنتی در آلمان هم قبل از امضای قرارداد متارکهٔ جنگ از طرف ویلسون عنوان شد و درنتیجهٔ

Scanned by CamScanner

پافشاری او بود که به دنبال خاتمهٔ جنگ اول جهانی یک حکومت جمهوری در آلمان بر سر کار آمد و رهبران سوسیالیست آلمان در رأس آن قرار گرفتند.

نخستین حکومت جمهوری در آلمان که در فوریهٔ سال ۱۹۱۹ تشکیل شد و تا ماه مارس سال ۱۹۳۳ دوام آورد به جمهوری «ویمار»[1] معروف شده و وجه تسمیهٔ آن هم این است که نخستین مجمع ملی یا مجلس مؤسسان این جمهوری در شهر «ویمار» تشکیل شد و تشکیلات دولتی این حکومت نیز تا بهار سال ۱۹۲۰ در همین شهر مستقر گردید. به موجب قانون اساسی جمهوری ویمار، یک حکومت جمهوری فدرال با دو مجلس قانونگذاری در آلمان بوجود آمد و دوران ریاست جمهوری نیز هفت سال تعیین گردید. نخستین رئیس جمهور آلمان یکی از رهبران سوسیالیست به نام فردریک ابرت بود که تا سال ۱۹۲۵ در این مقام باقی ماند.

آلمان در نخستین سال های بعد از جنگ اول جهانی با وضع بسیار دشوار و فلاکت باری روبرو بود. فشار کشورهای فاتح برای دریافت غرامت به صورت نقدی و جنسی موجب تورم شدید در داخل آلمان و کاهش روزافزون ارزش پول آن کشور گردید و به موازات بحران اقتصادی، گروه های افراطی راست و چپ در آلمان به سرعت رشد کردند. در جناح چپ افراطی حزب کمونیست که از طرف دولت شوروی تقویت می شد و در جناح راست افراطی حزب نازی[2]، که از احساسات سرکوفتهٔ ناسیونالیستی مردم نیرو می‌گرفت قرار داشتند. حزب نازی در آغاز گروه کوچکی بود که فعالیت آن به شهر مونیخ محدود می شد و تعداد اعضای آن تا اواخر سال ۱۹۱۹ از صد نفر تجاوز نمی‌کرد. آدولف هیتلر که در آن موقع درجه‌دار شاغل ارتش آلمان در مونیخ بود، ابتدا به عنوان یک مأمور اطلاعاتی به جلسات این گروه راه یافت، ولی در عمل چنان تحت تأثیر افکار و عقاید رهبران آن قرار گرفت که در سال ۱۹۲۰ از خدمت در ارتش آلمان استعفا داد و تمام وقت و نیروی خود را دراختیار این گروه قرار داد.

با فعالیت شبانه‌روزی هیتلر حزب نازی به سرعت رشد یافت و از اواخر سال ۱۹۲۰ با انتشار یک روزنامه در مونیخ اهمیت بیشتری پیدا کرد. نقطهٔ اصلی قوت هیتلر توانائی او در سخنوری و ایراد سخنرانی های پرتحرک و هیجان انگیزی بود که هر شنونده‌ای را تحت تأثیر قرار می‌داد. هیتلر در این سخنرانی ها بر نقاط حساس مردم انگشت می‌گذاشت و علاوه بر حمله به «قرارداد ننگین ورسای» که تقریباً در تمام سخنرانی های او تکرار می شد کمونیست ها و یهودی ها را هم به شدت مورد حمله قرار می داد. هیتلر یکی از شدیدترین سخنرانی های خود را علیه یهودیان روز سیزدهم اوت سال ۱۹۲۰ در سالن بزرگ آبجوفروشی «هافبرا هاوس» مونیخ ایراد کرد و آنها را غارتگر و استثمارگر و طاعون جامعهٔ آلمان خواند. هیتلر این سخنرانی دوساعته را در جزوه‌ای تحت عنوان «چرا از یهودیان متنفریم» منتشر کرد و این اولین اثر نوشتهٔ او قبل از مقالاتش در روزنامهٔ ارگان حزب نازی بود. بنا به پیشنهاد هیتلر علامت صلیب شکسته که سابقهٔ تاریخی داشت و سمبل شوالیه های قدیم ژرمن بود به عنوان علامت مشخصهٔ حزب نازی انتخاب شد و تمام اعضای حزب مکلّف شدند بازوبندی را که دارای این علامت بود ببندند. هیتلر همچنین پیشنهاد کرد اعضای حزب لباس اونیفورم بپوشند و حضور عده‌ای با لباس اونیفورم و بازوبندهای صلیب شکسته در اماکن عمومی خود موجب جلب توجه بیشتر افکار عمومی به طرف حزب نازی گردید.

هیتلر روز ۲۹ ژوئیهٔ سال ۱۹۲۱ در کنگرهٔ فوق العادهٔ حزب نازی به رهبری این حزب برگزیده شد و لقب «فوهرر»[3] یا پیشوا نیز در همین کنگره به هیتلر داده شد که بعدها در مقام صدراعظمی و دیکتاتوری بر آلمان هم آنرا

1- Weimar

۲ ــ حزب نازی Nazi مخفف کلمات حزب ناسیونال سوسیالیست کارگری آلمان است که در سال ۱۹۱۹ تشکیل شد.

3- Führer

Scanned by CamScanner

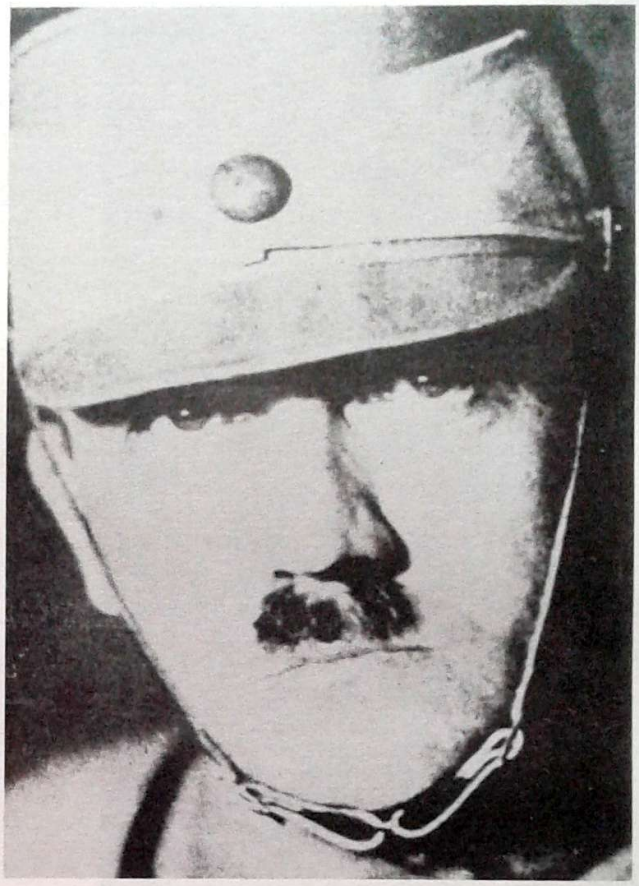

هیتلر در اونیفورم «پیراهن قهوه‌ای»های حزب نازی

حفظ کرد. از نخستین اقدامات هیتلر در مقام رهبری حزب نازی تأسیس شعبات این حزب در شهرهای بزرگ آلمان و گسترش آن در سراسر کشور، و تشکیل یک گروه ضربت به نام «گروه طوفان» برای مبارزه با مخالفان بود. هیتلر افسر خشنی را به نام سروان «ارنست روهم»[4] که قبلاً فرمانده خود او بود به فرماندهی این گروه انتخاب کرد و سروان روهم با به کار گرفتن عده‌ای از نظامیان سابق و افراد شرور و گردن کلفت این گروه را به سرعت توسعه داد. گروه ضربت حزب نازی که بعدها به‌واسطهٔ اونیفورم قهوه‌ای رنگ خود به «پیراهن قهوه‌ای ها» معروف شدند نخست به سلاح های سرد مجهز بودند، ولی بعدها به سلاح گرم مجهز شدند و در تحولات بعدی آلمان نقش مهمی بازی کردند.

تحرک فوق‌العادهٔ هیتلر در طول سالهای ۱۹۲۱ تا ۱۹۲۳ و نطق های آتشینی که در هر فرصت ایراد می‌نمود موجب گسترش سریع حزب نازی او طی این سالها شد. در این مدت عده‌ای از افسران برجستهٔ سابق ارتش آلمان به حزب نازی پیوستند که در رأس آنها ژنرال «لودندورف» رئیس ستاد و فرمانده کل قوای آلمان در جنگ اول جهانی قرار داشت. پیوستن لودندورف به حزبی که یک سرجوخهٔ سابق ارتش آلمان در رأس آن قرار داشت موجب حیرت همگان و حتی مقامات متفقین در آلمان شد و اولین دیپلمات خارجی که درصدد برقراری تماس با هیتلر و کسب اطلاعاتی دربارهٔ افکار و عقاید او برآمد سفیر آمریکا در برلن بود. وابستهٔ نظامی سفارت آمریکا در برلن در پائیز سال ۱۹۲۲ به مونیخ رفت و بعد از ملاقات با هیتلر و حضور در یکی از سخنرانی های او نوشت «این مرد عوام‌فریب عجیب و بی‌همتائی است... من کمتر آدمی را دیده‌ام که این‌قدر در عقاید خود پابرجا و متعصب باشد... و این نکته نیز قابل انکار نیست که وی قدرت خارق‌العاده‌ای برای نفوذ در تودهٔ مردم دارد...». در یک گزارش دیگر از هیتلر به عنوان «یک سخنور بی‌نظیر» و «هنرمندی که در پشت تریبون سخنرانی مانند یک آکتور عمل می‌کند و دل هر شنونده‌ای را به دست می‌آورد» یاد شده است.

سروان اسمیت وابسته نظامی آمریکا در برلن ضمن گزارشی دربارهٔ نتیجهٔ ملاقات خود با هیتلر برای سفیر آمریکا نوشت که به عقیدهٔ او هیتلر نقش مهمی در سیاست آیندهٔ آلمان بازی خواهد کرد. اسمیت نظریات هیتلر دربارهٔ خطر کمونیسم در آلمان و نحوهٔ مبارزه با آن و همچنین سخنان ژنرال لودندورف را در تأیید نظر هیتلر در این گزارش تشریح کرده و تلویحاً عقاید آنها را تأیید نموده است. در گزارش رسمی سفارت آمریکا به وزارت خارجهٔ آمریکا نیز که به تاریخ ۲۵ دسامبر سال ۱۹۲۲ مخابره شده و در آرشیو وزارت خارجهٔ آمریکا موجود است از فعالیت های هیتلر و نقش مثبت او در مبارزه با کمونیسم در آلمان با نظر مساعد یاد شده و فقط در مورد عقاید ضدیهودی او نگرانی هائی ابراز گردیده است.

4- Ernst Roehm

Scanned by CamScanner

مبارزهٔ هیتلر برای به دست گرفتن قدرت، از آغاز سال ۱۹۲۳ که آلمان از پرداخت غرامت جنگی به متفقین بازماند و بحران اقتصادی در این کشور ابعاد وحشتناکی یافت به خشونت گرائید، که شرح چگونگی آن و سیر دهسالهٔ مبارزات هیتلر را تا رسیدن به اوج قدرت به بعد موکول می‌کنیم، زیرا قبل از ظهور دیکتاتوری هیتلر، دیکتاتورهای دیگری نیز در جهان پدید آمدند که شرح احوال آنها مقدم بر هیتلر است.

فاشیسم چگونه متولد شد؟

از شگفتی‌های روزگار اینکه همزمان با خدمت سرجوخه‌ای به نام آدولف هیتلر در ارتش آلمان در جنگ اول جهانی، سرجوخهٔ دیگری نیز به نام «بنیتو موسولینی»[5] در ارتش ایتالیا خدمت می‌کرد که با سرجوخه هیتلر سرگذشت و سرنوشت مشابهی داشت، ولی سرجوخه موسولینی یازده سال قبل از سرجوخه هیتلر به قدرت رسید و به همین جهت در شرح احوال دیکتاتورهائی که در فاصلهٔ بین جنگ اول و دوم جهانی ظهور کردند موسولینی را بر هیتلر مقدم می‌داریم. البته موسولینی علاوه بر اینکه قبل از هیتلر به قدرت رسیده، از یک جهت دیگر هم بر وی حق تقدم دارد، زیرا بنیان گذار واقعی مکتبی به نام «فاشیسم» موسولینی است و هیتلر بسیاری از روش‌های خود را برای رسیدن به قدرت از موسولینی اقتباس کرده است.

بنیتو موسولینی در سال ۱۸۸۳ در خانوادهٔ فقیری در شمال ایتالیا به دنیا آمد. پدر او آهنگری بود که در جنبش‌های کارگری اواخر قرن نوزدهم شرکت داشت و به واسطهٔ معتقدات سوسیالیستی خود بارها دستگیر و زندانی شده بود. دوران کودکی و بلوغ موسولینی با رنج و تلخی‌های بسیاری همراه بود، با وجود این او توانست ضمن کارهای سخت یدی از قبیل شاگرد آهنگری و شاگرد بنائی تحصیل کند و در سن هجده سالگی به شغل معلمی بپردازد.



هیتلر و گورینگ که بعدها معاون او شد.

موسولینی در سال ۱۹۰۲ برای فرار از خدمت نظام به کشور همسایهٔ شمال ایتالیا، سویس گریخت و دو سال بعد که به ایتالیا بازگشت یک جوان سوسیالیست انقلابی شده بود. موسولینی فعالیت‌های سیاسی خود را با نوشتن مقالات تند و انقلابی در روزنامه‌های سوسیالیست آغاز کرد و در سال ۱۹۱۲ سردبیری روزنامهٔ سوسیالیست «آوانتی» چاپ میلان را به عهده گرفت. در سال ۱۹۱٤ که جنگ اول جهانی آغاز شد موسولینی از مخالفان سرسخت شرکت ایتالیا در این جنگ بود. ولی در سال ۱۹۱۵ ناگهان تغییر عقیده داد و با این اعتقاد که اگر ایتالیا در جنگ شرکت نکند در پایان جنگ سرش بی‌کلاه خواهد ماند داوطلبانه وارد جنگ شد و مدت هجده ماه با درجهٔ سرجوخه در ارتش ایتالیا خدمت کرد. موسولینی در اوائل سال ۱۹۱۷ مجروح شد و چون پای راست او بر اثر ترکش خمپاره صدمه دیده

5- Benito Mussolini

Scanned by CamScanner

بود از خدمت معاف گردید و در ماه اوت سال ۱۹۱۷ به میلان بازگشت.

موسولینی در اواخر سال ۱۹۱۷ روزنامهٔ جدیدی را به نام «ایل پوپولو دیتالیا»[۶] یا مردم ایتالیا تأسیس کرد و این بار با یک تغییر ۱۸۰ درجه‌ای در عقاید سابق خود به تبلیغ افکار تند ناسیونالیستی پرداخت. با پایان جنگ و نارضائی مردم ایتالیا از اینکه با وجود تحمل تلفات و خسارات فراوان نصیبی نبرده‌اند، موسولینی هم به جمع ناراضیان پیوست و روزنامهٔ او به سخنگوی مردم ناراضی و سربازان از جنگ برگشته تبدیل شد.

موسولینی در سال ۱۹۱۹ گروه فاشیستی خود را به نام «فاسیو ــ دی ــ کومباتیمنتو»[۷] یا گروه رزمنده تشکیل داد و چند صد نفر از اعضای اولیهٔ این گروه با پیراهن های سیاه به صورت یک گروه ضربت نظامی تجهیز شدند. نخستین تجربهٔ خشونت آمیز پیراهن سیاهان موسولینی اشغال و تخریب ادارهٔ روزنامهٔ سوسیالیست آوانتی، یعنی همان روزنامه ای بود که موسولینی از سال ۱۹۱۲ تا اوائل ۱۹۱۵ سردبیری آنرا به عهده داشت. این روزنامه بعد از تأسیس روزنامهٔ «ایل پوپولو دیتالیا» از طرف موسولینی و تشکیل گروه سیاسی ــ نظامی جدید وی به شدت موسولینی و دار و دستهٔ او را مورد حمله قرار می‌داد.

در سپتامبر سال ۱۹۱۹ موسولینی و گابریل دانونزیو[۸] شاعر و نویسندهٔ معروف ایتالیائی که در زمان جنگ خلبان بود دست اتحاد به یکدیگر دادند و بعد از تصرف شهر «فیوم»[۹] به وسیلهٔ سربازان تحت فرمان «دانونزیو» موسولینی و هواداران او در نقش مدافعان سرسخت این عمل وطن پرستانه ظاهر شدند. شهر فیوم مورد ادعای ایتالیائی ها بود که در کنفرانس صلح پاریس با واگذاری آن به ایتالیا موافقت نشد و افراد دانونزیو هم در سال ۱۹۲۰ مجبور به تخلیهٔ این شهر گردیدند. ولی ماجرای فیوم و ادامهٔ اتحاد و دوستی بین موسولینی و دانونزیو موجب تقویت نهضت فاشیستی موسولینی و گسترش فعالیت آن در سراسر ایتالیا شد.

یک عامل مهم دیگر پیشرفت نهضت فاشیستی موسولینی، قدرت یافتن گروههای چپ و پیروزی حزب سوسیالیست در نخستین انتخابات عمومی ایتالیا بود. در آن موقع سوسیالیست ها و کمونیست های ایتالیا حزب واحدی را تشکیل می‌دادند و پیروزی آنها در انتخابات که با یک رشته اعمال خشونت آمیز و اعتصابات کارگری همراه بود ملاکین و سرمایه‌داران ایتالیائی را به وحشت انداخت. موسولینی با استفاده از این موقعیت برای توسعهٔ فعالیت گروه خود کمک های مالی قابل توجهی از سرمایه‌داران و صاحبان کارخانه ها دریافت داشت و به مبارزهٔ علنی با گروه های چپ پرداخت.

بحران سیاسی و اقتصادی ایتالیا در اواخر سال ۱۹۲۰ به نقطهٔ اوج خود رسید و اعتصابات کارگری که از طرف حزب سوسیالیست و اتحادیه های کارگری تحت نفوذ کمونیست ها رهبری می شد به زد و خوردهای خونینی بین



یک عکس منحصر به فرد از موسولینی در زمانی که سرجوخهٔ ارتش ایتالیا بود.

6- Il Popolo D' Italia

۷ ــ Fascio Di Combattimento ــ اصطلاح فاشیسم از کلمهٔ اول نام این گروه یعنی Fascio گرفته شده که به معنی دسته یا گروه بهم پیوسته است.

8- Gabrielle D' Annunzio 9- Fiume

Scanned by CamScanner

کارگران و نیروهای انتظامی و اشغال بعضی از کارخانه‌ها از طرف کارگران انجامید. این اعمال خشونت‌آمیز در داخل حزب سوسیالیست هم با مخالفت‌های شدیدی روبرو شد و کمونیست‌ها که در اقلیت قرار گرفته بودند در اوائل سال ۱۹۲۱ از حزب سوسیالیست جدا شده و حزب کمونیست ایتالیا را تشکیل دادند. در ماه مه سال ۱۹۲۱ انتخابات پارلمانی جدیدی در ایتالیا برگزار شد و این بار گروه‌های چپ بر اثر اختلافات داخلی و عدم رضایت مردم از اعمال گذشتهٔ آنها شکست خوردند. در این انتخابات لیبرال‌ها با بدست آوردن ۱۵۷ کرسی مقام اول را به‌دست آوردند و با ائتلاف حزب پوپولیست که ۱۰۸ کرسی به دست آورده بود اکثریت مجلس را به دست خود گرفتند. حزب سوسیالیست ۱۲۳ کرسی به دست آورد و کمونیست‌ها فقط توانستند ۱۵ کرسی پارلمان را تصاحب کنند. امّا یکی از نتایج مهم این انتخابات پیروزی نسبی حزب فاشیست موسولینی بود که ۳۵ کرسی پارلمان را به دست آورد و خود موسولینی نیز با ۱۲۵,۰۰۰ رأی از شهر میلان به نمایندگی پارلمان انتخاب شد.

موسولینی و نمایندگان عضو حزب فاشیست او با حضور در جلسات پارلمان و شرکت در مباحثات پارلمانی ظاهراً به حکومت دمکراسی و نقش خود به عنوان یک گروه اقلیت تن دردادند، ولی در عمل به حملات منظم و برنامه‌ریزی شده علیه احزاب و گروههای چپ و اتحادیه‌های کارگری تحت نفوذ آنها ادامه دادند. گروههای ضربت فاشیست با اونیفورم سیاه و سلاحهای سرد (که بعدها سلاح گرم هم به آن افزوده شد) با کامیون به مراکز احزاب و اتحادیه‌های چپ و روزنامه‌های آنها ریخته و ضمن مضروب و مجروح ساختن کسانی که در این مراکز اجتماع کرده بودند اثاثیهٔ آنها را به خیابانها ریخته و آتش می‌زدند. پلیس و نیروهای انتظامی، که خود مخالف گروههای چپ بودند، در برابر این اعمال بیشتر نقش تماشاچی را بازی کرده و غالباً هنگامی وارد عمل می‌شدند که کار از کار گذشته و گروه‌های ضربت صحنهٔ عملیات را ترک گفته بودند. گروه‌های ضربت فاشیست سپس به ترور رهبران مخالف پرداختند و نه‌فقط مراکز احزاب و اتحادیه‌های چپ، بلکه خانه‌های رهبران این احزاب و اتحادیه‌ها را هم مورد حمله قرار داده و آنها را به قتل می‌رساندند. این اعمال در پارلمان مورد حمله و انتقاد شدید قرار می‌گرفت و دولت هم ظاهراً با آن مخالف بود. ولی در عمل جز بعضی اقدامات سطحی و ظاهری مبارزهٔ جدی با آنها صورت نمی‌گرفت، زیرا احزاب لیبرال و دست‌راستی که اکثریت پارلمان و دولت را دراختیار داشتند باطناً از سرکوبی گروههای چپ و اتحادیه‌های کارگری راضی بودند، تا اینکه پس از سرکوب گروههای چپ نوبت به خود آنها رسید.

روز بیست و هفتم دسامبر سال ۱۹۲۱ موسولینی برنامهٔ حزب فاشیست ایتالیا را که درواقع برنامهٔ او برای بدست گرفتن قدرت بود منتشر کرد. در این برنامه تشکیل یک دولت مقتدر و مستقل از کلیسا، حفظ و توسعهٔ متصرفات ایتالیا در جهان، بازسازی اقتصادی و شرکت اتحادیه‌های کارگری در ادارهٔ امور اقتصادی و توسعهٔ تعاونی‌ها پیش‌بینی شده بود. فاشیست‌ها که خود اتحادیه‌های کارگری مستقلی در برابر اتحادیه‌های وابسته به سوسیالیست‌ها و کمونیست‌ها تشکیل داده بودند، با اعلام این برنامه تعداد بیشتری از کارگران را به طرف اتحادیه‌های تحت نفوذ خود جلب کردند و تعداد اعضای رسمی حزب فاشیست و اتحادیه‌های وابسته به آنها در اوائل سال ۱۹۲۲ از مرز یک میلیون نفر گذشت. بسیاری از افسران سابق ارتش ایتالیا، که در میان آنها عده‌ای از ژنرال‌های سابق هم دیده می‌شدند به این حزب که یک سرجوخهٔ سابق ارتش در رأس آن قرار داشت پیوسته بودند.

در بهار و تابستان سال ۱۹۲۲ قدرت فاشیست‌ها روز بروز در حال افزایش بود و همزمان با قدرت یافتن آنها نیروهای نظامی و انتظامی هم عملاً با فاشیست‌ها همکاری می‌کردند. گروه‌های چپ درنتیجهٔ یورش‌های پی در پی فاشیست‌ها به مراکز و اجتماعات آنها به کلی

Scanned by CamScanner



موسولینی در میان پیراهن سیاهان. در طرفین او ژنرال های سابق ارتش ایتالیا با مدال هایشان حرکت می‌کنند.

فلج شده بودند و حتی نمایندگان آنها در پارلمان تأمین جانی نداشتند. احزاب لیبرال و پوپولیست هم با اینکه دولت و اکثریت پارلمان را دراختیار داشتند بر اثر اختلافات داخلی خود به‌شدت تضعیف شده و عملاً کنترل امور را از دست داده بودند. درنتیجهٔ همین اختلافات ایتالیا چند ماه از سال بحرانی ۱۹۲۲ را فاقد یک دولت مسئول بود و بعد از اینکه پنج تن از رهبران سیاسی ایتالیا موفق به تشکیل کابینه نشدند دولت ائتلافی متزلزل و نیم‌بندی به ریاست «لوئیجی فاکتا»[10] تشکیل شد، که در حل هیچیک از مسائل حاد آنروز ایتالیا توفیق نیافت.

موسولینی که موقعیت را برای به‌دست گرفتن قدرت مناسب تشخیص داده بود روز ۲۴ اکتبر سال ۱۹۲۲ به کلیهٔ اعضای حزب فاشیست در سراسر ایتالیا فرمان آماده‌باش داد. از فردای آن‌روز به فرمان موسولینی تظاهراتی در سراسر ایتالیا بر پا شد و به دنبال آن فرمان «حرکت به سوی رم» صادر گردید. دهها هزار نفر از نقاط مختلف ایتالیا راه‌پیمائی به سوی رم را آغاز کردند و موسولینی که خود در میلان رهبری عملیات را به عهده داشت شرایط خود را برای بدست گرفتن قدرت به رم ابلاغ کرد. او با توافق قبلی با فرماندهان نظامی شرط آنها را برای بقای رژیم سلطنتی پذیرفته و خواهان یک دگرگونی اساسی بدون تغییر رژیم سلطنتی بود.

تعداد کسانی که در روزهای ۲۶ و ۲۷ اکتبر ۱۹۲۲ به سوی رم در حرکت بوده‌اند در منابع مختلف از چهل تا صد هزار نفر نوشته شده است، که رقم شصت تا هفتاد هزار نفر بیشتر مقرون به حقیقت به نظر می‌رسد. راه‌پیمایان با فریادهای «ویوا ایل دوچه»[11] یا زنده‌باد پیشوا و «دوچه روما ــ دوچه روما» یا رهبر در رم به سوی پایتخت در حرکت بودند. لقب «دوچه» یا پیشوا و فاتح که تازه به موسولینی داده شده بود از این پس بیشتر بجای نام موسولینی به کار برده می شود.

موسولینی قبل از صدور فرمان حرکت به سوی رم به فرماندهان نظامی ایتالیا وعده داده بود که در صورت به دست گرفتن قدرت مقامات مهمی به آنان تفویض خواهد کرد. گروهی از ژنرال های و افسران بازنشستهٔ ایتالیا هم با مدال ها و نشان های نظامی خود در صف مقدم راه‌پیمایان حرکت می‌کردند و این خود نوعی دعوت از نیروهای مسلح برای همکاری بود. در برابر این قیام آشکار علیه قدرت

10- Luigi Facta

11- Viva Il Duce

Scanned by CamScanner



موسولینی در اوج قدرت تظاهرات اعضای حزب فاشیست ایتالیا را در رم نظاره می‌کند. این عکس در سال ۱۹۳۸ گرفته شده است.

Scanned by CamScanner

حکومت، لوئیجی فاکتا نخست‌وزیر ایتالیا تصمیم به اعلام حکومت نظامی و به کار بردن قوهٔ قهریه برای جلوگیری از ورود فاشیست‌ها به رم گرفت، ولی ویکتور امانوئل پادشاه ایتالیا پس از مشورت با فرماندهان نظامی (که خود متمایل به همکاری با موسولینی بودند) پیشنهاد دولت را برای اعلام حکومت نظامی رد کرد. نخست‌وزیر استعفا داد و فاشیست‌ها بدون برخورد با مقاومتی روز بیست و هشتم اکتبر ۱۹۲۲ بر پایتخت مسلط شدند.

موسولینی هنوز در میلان بود که از کاخ سلطنتی با وی تماس گرفتند و پادشاه ایتالیا شخصاً او را برای احراز مقام نخست‌وزیری به رم دعوت کرد. موسولینی با قطاری که مملو از گروه زبدهٔ پیراهن سیاهان فاشیست بود به سوی رم حرکت کرد و در میان استقبال پرشور طرفدارانش وارد پایتخت شد. موسولینی با پیراهن سیاهی که معرف گروه فاشیستی او بود به حضور پادشاه رسید و اعضای دولت خود را به فاصلهٔ چند ساعت پس از ملاقات با پادشاه معرفی نمود. موسولینی وزارت کشور و خارجه را شخصاً به عهده گرفته و پست‌های حساس دیگر کابینه را نیز به اعضای حزب خود سپرده بود. نیمی از پست‌های کابینه هم به اعضای احزاب لیبرال و دمکرات مسیحی که اکثریت پارلمان را دراختیار داشتند و دو تن از فرماندهان نظامی که راه پیروزی فاشیست‌ها را هموار ساخته بودند تفویض گردید.

موسولینی بعد از به دست گرفتن قدرت مقدمات پیروزی حزب خود را در انتخابات بعدی فراهم ساخت و در این انتخابات که در ماه آوریل سال ۱۹۲٤ برگزار شد دوثلث کرسی های پارلمان به دست حزب فاشیست افتاد. در همین سال رهبر حزب سوسیالیست ایتالیا که به نمایندگی پارلمان انتخاب شده بود به قتل رسید و صداهای مخالف دیگر یکی پس از دیگری خاموش گردید، به طوری که از سال ۱۹۲٦ به بعد موسولینی عملاً فرمانروای بی‌چون و چرای ایتالیا بود و پادشاه و پارلمان نقشی در ادارهٔ امور کشور نداشتند. در سال ۱۹۲۸ یک پارلمان یکدست و مطیع از اعضای حزب فاشیست ایتالیا تشکیل شد و در سال ۱۹۲۹ به نفوذ پاپ و کلیسا در حکومت و سیاست ایتالیا هم خاتمه داده شد. به موجب قراردادی که روز هفتم ژوئن سال ۱۹۲۹ بین موسولینی و پاپ پی دوازدهم به امضا رسید، پاپ در ازاء استقلال واتیکان که با پاره‌ای اختیارات سیاسی و مالی همراه بود، متعهد شد از مداخله در امور دولت خودداری نماید و به این ترتیب موسولینی که قبلاً دربار و پارلمان ایتالیا را خنثی کرده بود از مداخلات احتمالی پاپ در کارهای خود هم راحت شد.

موسولینی تا سال ۱۹۳۵ که به نخستین ماجراجوئی نظامی خود در خارج از ایتالیا دست زد و حبشه (اتیوپی امروز) را مورد تجاوز قرار داد بیشتر سرگرم سر و سامان دادن به وضع داخلی ایتالیا بود و در این مدت پیشرفت‌های قابل ملاحظه‌ای نیز در وضع اقتصادی ایتالیا حاصل آمد، ولی روی کار آمدن هیتلر در سال ۱۹۳۳ و برقراری روابط نزدیک و دوستانه بین دو رژیم فاشیست تغییراتی در سیاست ایتالیا پدید آورد که در جای خود به آن اشاره خواهد شد.

استالین چگونه به قدرت رسید؟

بعد از روی کار آمدن موسولینی در ایتالیا و پیش از آنکه هیتلر در آلمان به قدرت برسد دیکتاتورهای بزرگ و کوچک دیگری نیز در اروپا و دیگر نقاط جهان ظهور کردند که بزرگترین و مقتدرترین آنها استالین بود.

در فصل پیشین، وقایع روسیه را تا انقلاب بلشویکی سال ۱۹۱۷ و انعقاد قرارداد صلح و متارکهٔ جنگ بین روسیه و آلمان تعقیب کردیم و اینک اشاره‌ای به وقایع بین سال‌های ۱۹۱۸ و ۱۹۲٤ که آغاز دیکتاتوری استالین است ضروری به نظر می رسد.

سال ۱۹۱۸ سال بسیار دشواری برای حکومت جدید بلشویکی روسیه بود. از اوائل این سال عده‌ای از فرماندهان ارتش روسیهٔ تزاری مانند ژنرال آلکسیف و ژنرال کورنیلوف

Scanned by CamScanner

که در فصل گذشته به آنها اشاره شده است در مناطق بین رودخانه های ولگا و دون نیروئی به نام «ارتش سفید» بوجود آورده وبا قوای وفادار به حکومت بلشویکی و نیروهای داوطلب آنها می‌جنگیدند. تروتسکی که با شروع مقاومت نیروهای طرفدار تزار و آغاز جنگ داخلی به سمت کمیسر جنگ منصوب شده بود نخستین واحدهای ارتش سرخ را برای مقابله با مخالفان حکومت بلشویکی سازمان داد و با اعزام یک نیروی ده‌هزار نفری برای مقابله با ارتش سفید آنها را شکست داد. در جریان این عملیات ژنرال کورنیلوف به قتل رسید و آلکسیف متواری شد، ولی باقیماندهٔ این نیروها به فرماندهی ژنرال دنیکین[12] به نبرد ادامه دادند. نیروهای ژنرال دنیکین در تابستان سال ۱۹۱۸ به موفقیت هائی دست یافتند، و در ماه اکتبر همین سال تعداد نیروهای تحت فرمان دنیکین به یکصد هزار نفر رسید.

در جریان پیشروی نیروهای دنیکین و افزایش موج نارضائی در روسیه، لنین که خطر بازگشت رژیم تزاری را از نظر دور نداشته بود دستور قتل تزار نیکلای دوم و افراد خانوادهٔ او را صادر کرد. دستور قتل‌عام خانوادهٔ سلطنتی روسیه شب ۱۶ ژوئیهٔ سال ۱۹۱۸ در تبعیدگاه آنها در «اکاترینبورگ» به موقع اجرا گذاشته شد. مأمورین اجرای حکم لنین، به قدری در اجرای این دستور عجله داشتند که فرصت تشخیص هویت و جدا کردن اعضای خانوادهٔ سلطنتی را از همراهان و خدمهٔ آنها پیدا نکردند و علاوه بر تزار نیکلا و ملکه آلکساندرا و تنها پسر و چهار دختر آنها، پزشک خانوادهٔ سلطنتی و سه نفر خدمهٔ درباری را نیز همراه اعضای خانوادهٔ سلطنتی به رگبار گلوله بستند.

با وجود قتل تزار نیکلای دوم و اعضای خانوادهٔ او، ژنرال دنیکین که خود سودای حکومت بر روسیه را در سر داشت به جنگ با بلشویکها ادامه داد. از اوائل سال ۱۹۱۹ دنیکین با دریافت کمک از انگلیسیها که به جنوب قفقاز رخنه کرده بودند به حملات وسیعی علیه ارتش سرخ دست زد و در تابستان همین سال شهرهای بزرگ «خارکف» و «کیف» پایتخت اوکراین را به تصرف خود درآورد. نیروهای دنیکین در سپتامبر سال ۱۹۱۹ به چهارصد کیلومتری مسکو رسیدند، ولی از دسامبر همین سال با آغاز عملیات وسیع ارتش سرخ مجبور به عقب‌نشینی شدند. در اوائل سال ۱۹۲۰ نیروهای دنیکین به طرف قفقاز عقب نشستند و در این مرحله از عملیات، استالین که با اوضاع منطقهٔ قفقاز آشنائی کامل داشت فرماندهی نیروهای سرخ را به‌عهده گرفت. استالین با بیرون راندن قوای دنیکین از شهر تزاریتسین (استالینگراد بعدی) راه پیروزی نهائی بلشویک ها را در عملیات قفقاز گشود و دنیکین که عمده قوای خود را در اوائل بهار سال ۱۹۲۰ از دست داده بود به استانبول و از آنجا به فرانسه گریخت.

نقش استالین در جریان جنگ های داخلی روسیه موقعیت او را در نظر لنین تقویت کرد و راه پیشروی او را به بالای هرم قدرت گشود، ولی قبل از شرح مراحل ترقی استالین از سال ۱۹۲۰ به‌بعد، اشارهٔ مختصری به گذشتهٔ این مرد که در میان دیکتاتورهای قرن بیستم مقام اول را دارد ضروری به نظر می رسد.

ژوزف استالین، که نام اصلی او «ژوزف ویساریونوویچ جوگاشویلی»[13] است در سال ۱۸۷۹ در خانوادهٔ فقیری در دهکدهٔ «دیدیلیلو»[14] در منطقهٔ کوهستانی گرجستان قفقاز به دنیا آمد. پدر استالین کفاش فقیری بود که تمام درآمد ناچیز خود را صرف میگساری می‌کرد و مادر او به ناچار برای گذران زندگی به خدمتکاری و رختشوئی در خانه های مردم می‌پرداخت. مادر استالین برخلاف پدرش زنی مؤمن و متدین بود و به همین جهت وقتی که خانوادهٔ آنها به شهر کوچک «گوری»[15] نقل مکان کردند پسرش را به مدرسهٔ مذهبی شهر گذاشت. استالین در سال ۱۸۹٤ این مدرسه را با موفقیت به پایان رساند و برای ادامهٔ تحصیلات مذهبی در دبیرستان علوم دینی ارتدوکس تفلیس ثبت‌نام کرد.

12- A. Denikin

13- Joseph Vissarionovich Djugashvili

14- Didi-Lilo 15- Gory

Scanned by CamScanner



لنین رهبر انقلاب و نخستین رئیس دولت شوروی بیش از پنج سال حکومت نکرد و از اواخر سال ۱۹۲۲ به علت بیماری عملاً از کار برکنار شده بود. این عکس در مراسم سالگرد انقلاب اکتبر که لنین در آن حضور یافت گرفته شده است. همسر لنین «نادژوا کروپسکایا» هم در این عکس دیده می‌شود.

Scanned by CamScanner

استالین از نخستین سال تحصیل در دبیرستان علوم دینی ارتدوکس تفلیس با گروههای انقلابی که در همه جا، حتی مدارس علوم دینی آن‌زمان هم رسوخ کرده بودند آشنا شد و به طوری که بعدها ضمن مصاحبه‌ای با یک نویسندهٔ آلمانی گفت مقررات سخت و محدودیت های مدرسهٔ علوم دینی تفلیس خود یکی از عوامل مؤثر در ایجاد روح مقاومت در وی و گرایش او به مارکسیسم بوده است. استالین زبان روسی را در مدارس دینی گوری و تفلیس آموخت و از سن هفده سالگی به مطالعهٔ ترجمهٔ آثار مارکس و انگلس به زبان روسی و نوشته های متفکرین سوسیال دمکرات روسیه پرداخت. در سال ۱۸۹۹ استالین به جرم تبلیغات الحادی در مدرسهٔ علوم دینی تفلیس از این مدرسه اخراج شد و از همین سال به گروههای انقلابی قفقاز پیوست.

زندگی استالین از سال ۱۹۰۰ تا ۱۹۱۷ که در اولین دولت بلشویکی روسیه یا «شورای کمیسرهای خلق» به سمت کمیسر امور ملیت ها منصوب شد مملو از یک رشته مبارزه و زندان و تبعید است. استالین پس از به‌راه انداختن نخستین اعتصابات کارگری در تفلیس تحت تعقیب پلیس تزاری قرار گرفت و در سال ۱۹۰۱ از تفلیس گریخت. سازمان سوسیال دمکرات قفقاز او را مأمور فعالیت در باطوم (سومین شهر بزرگ کارگری قفقاز پس از باکو و تفلیس) نمود ولی پلیس تزاری روز پنجم آوریل سال ۱۹۰۲ او را بازداشت کرد. نخستین دورهٔ زندان استالین دو سال به طول انجامید و استالین بعد از پایان دورهٔ زندانی خود به مدت سه سال به سیبری تبعید شد، ولی دورهٔ تبعید وی بیشتر از یک ماه طول نکشید و استالین با اوراق هویت یک تاجر فرش اهل گرجستان از تبعیدگاه خود گریخت.

در نخستین دورهٔ زندان و تبعید استالین، حزب سوسیال دمکرات روسیه به دو شاخهٔ بلشویک و منشویک (اکثریت و اقلیت) تقسیم شد و استالین در بازگشت به گرجستان به شاخهٔ بلشویک حزب که لنین در رأس آن قرار داشت پیوست. استالین در سال ۱۹۰۵ به عنوان نمایندهٔ بلشویک های قفقاز در کنفرانسی که در فنلاند تشکیل شده

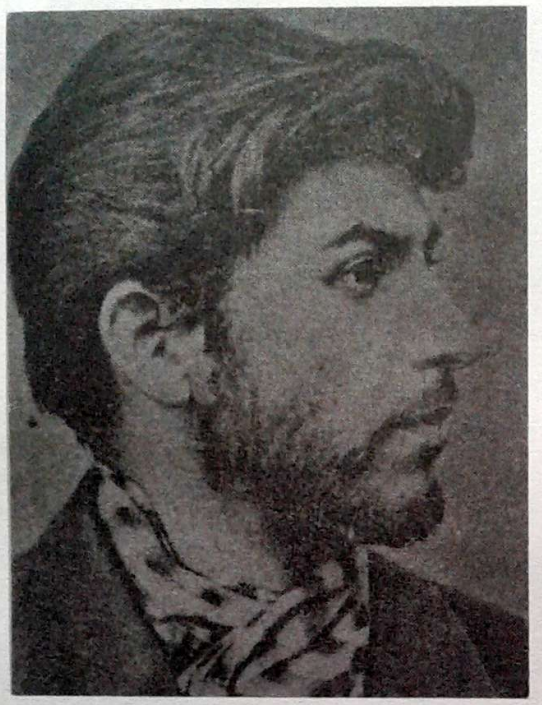

یک عکس منحصر بفرد از جوانی استالین

بود حضور یافت و در جریان این کنفرانس برای نخستین بار با لنین آشنا شد.

استالین در سال ۱۹۰۷ برای شرکت در کنگرهٔ سوسیال دمکرات های روسیه به لندن رفت و در این کنگره برای نخستین بار با رقیب آیندهٔ خود تروتسکی روبرو شد. در همین کنگره بود که استالین توجه و علاقهٔ لنین را به خود جلب کرد و گویا در همین کنگره بود که لنین پس از شنیدن شرح مبارزات و داستان پرهیجان فرار استالین از سیبری به او لقب «استالین» یا پولاد را داد. در جریان کنگرهٔ لندن لنین با پیروان بلشویک خود جلسات محرمانه‌ای هم داشت که ضمن آن برنامه های آتی مبارزهٔ بلشویکها در روسیه مورد بحث قرار می‌گرفت، ولی بزرگترین مشکل بلشویک ها در اجرای این برنامه ها مضیقهٔ مالی بود. یکی از همکاران لنین ضمن بحث دربارهٔ این مشکل، امکان دستبرد به بانکها را برای تأمین منابع مالی لازم مطرح نمود و لنین با اشتیاق تمام از این پیشنهاد استقبال کرد. استالین آمادگی خود را برای مشارکت در اجرای این نقشه اعلام داشت و قول داد که در بازگشت به

Scanned by CamScanner

روسیه پول لازم را برای تأمین مخارج حزب جور خواهد کرد.

بزرگترین سرقت مسلحانه در تاریخ حزب بلشویک، که مخارج حزب را تا مدت زیادی تأمین کرد و بر قرب و قدر استالین نزد لنین افزود سرقت محمولهٔ بانک تفلیس در اواخر ژوئن ۱۹۰۷ بود. استالین پس از رهبری این سرقت مسلحانه که در نتیجهٔ آن ۲۵۰,۰۰۰ روبل نصیب بلشویکها شد از تفلیس گریخت و یکماه بعد با نام مستعار جدید خود استالین به سازماندهی تشکیلات بلشویکی در باکو پرداخت. فعالیت های استالین در باکو در اوائل سال ۱۹۰۸ به ثمر رسید و نخستین اعتصابات کارگری در ماه مارس همین سال در صنایع نفت باکو آغاز شد. روز بیست و پنجم مارس ۱۹۰۸ استالین در تعقیب تحقیقاتی که دربارهٔ محرکین این اعتصاب صورت گرفت بازداشت شد و پس از هشت ماه زندان به دو سال تبعید در سیبری محکوم گردید. شش ماه بعد استالین برای دومین بار از تبعیدگاه خود گریخت و در تابستان سال ۱۹۰۹ با تغییر قیافه و یک نام مستعار دیگر فعالیت های خود را در باکو از سرگرفت.

در ماه مارس سال ۱۹۱۰ استالین برای سومین بار بازداشت و بعد از شش ماه زندان دوباره به سیبری تبعید شد و این دفعه دوران تبعید او به سه سال افزایش یافت. استالین طبق معمول تحمل گذراندن دوران تبعید خود را نداشت و به همین جهت در سپتامبر سال ۱۹۱۱ از تبعیدگاه خود گریخت و این بار راهی سن پترزبورگ شد تا فعالیت های خود را در تشکیلات مرکزی بلشویکها دنبال کند. سه روز بعد از ورود استالین به سن پترزبورگ پلیس تزاری مجدداً او را بازداشت کرد و به تبعیدگاهش در سیبری فرستاد، ولی استالین برای چهارمین بار در فوریهٔ سال ۱۹۱۲ از تبعیدگاه خود گریخت و بعد از بازگشت به سن پترزبورگ به پیشنهاد لنین به عضویت کمیتهٔ مرکزی حزب بلشویک انتخاب گردید (بلشویک های روسیه در ژانویهٔ سال ۱۹۱۲ رسماً از حزب سوسیال دمکرات روسیه جدا شده و حزب مستقل تشکیل داده بودند).

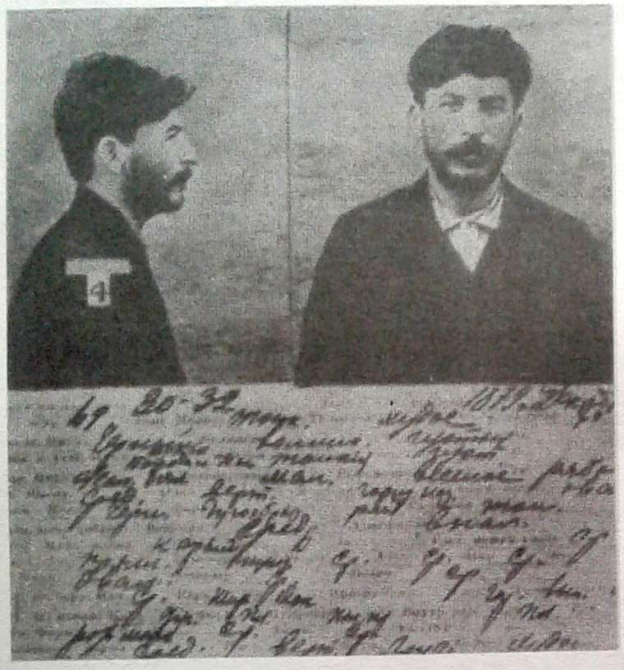

کارت زندان و عکس های استالین در تبعیدگاه سیبری

با آغاز فعالیت مستقل حزب بلشویک، استالین مأمور انتشار روزنامه ای در پایتخت روسیه شد. استالین ابتدا یک روزنامهٔ هفتگی به نام «زوزدا» یا ستاره منتشر کرد و بعد از توقیف آن به انتشار یک روزنامهٔ روزانه به نام «پراودا» یا حقیقت دست زد که هنوز هم ارگان رسمی حزب کمونیست شوروی است. اولین شمارهٔ روزنامهٔ پراودا روز بیست و دوم آوریل سال ۱۹۱۲ (پنجم مه از روی تقویم جدید شوروی) انتشار یافت و بلشویک ها با انتشار مرتب آن از موقعیت نیرومندتری در میان توده های کارگر روسیه، بخصوص در مراکز کارگری سن پترزبورگ برخوردار گردیدند. استالین مقالات خود را در این روزنامه با نام مستعار جدیدش «استالین» امضا می‌کرد و در محافل بلشویک هم دیگر به همین نام شناخته می شد.

کمی پس از انتشار پراودا استالین یکبار دیگر بازداشت و این بار به مدت سه سال به سیبری تبعید شد. ولی در اوّل سپتامبر سال ۱۹۱۲ برای پنجمین بار از تبعیدگاه خود گریخته و مخفیانه کار سردبیری پراودا را از سرگرفت، تااینکه در فوریهٔ سال ۱۹۱۳ مجدداً به چنگ

Scanned by CamScanner

مأمورین پلیس تزاری افتاد و این بار او را به مدت چهار سال به سرزمین دوردست «توروخالنسک» در سیبری تبعید کردند. تلاش استالین برای فرار از تبعیدگاه جدید بی‌نتیجه ماند و تا ماه مارس سال ۱۹۱۷ که زندانیان و تبعیدیان سیاسی با سقوط رژیم تزاری آزاد شدند در این تبعیدگاه سرد و یخبندان در نزدیکی مدار قطبی به‌سر برد.

استالین به محض بازگشت به پتروگراد کار سردبیری روزنامهٔ پراودا را از سرگرفت و با نقشی که در جریان انقلاب بلشویکی روسیه بازی کرد در اولین دولت بلشویک به سمت «کمیسر امور ملیت ها» منصوب گردید. در سالهای اول حکومت شوروی، استالین در مقایسه با همکاران دیگر لنین مانند تروتسکی و ریکوف و زینوویف و کامنف در موقعیت پائین‌تری قرار داشت، ولی با نقشی که در جنگ های داخلی روسیه و بیرون راندن نیروهای ژنرال دنیکین از قفقاز بازی کرد بیش از پیش مورد توجه لنین قرار گرفت. یک عامل مهم دیگر ترقی استالین در این سالها نگرانی لنین از بعضی رهبران قدیمی بلشویک مانند زینوویف و کامنف و تروتسکی بود که گاهی درمقابل نظریات او ایستادگی می‌کردند. لنین به دنبال همکاران مطیع‌تری می‌گشت و استالین نسبت به رهبران قدیمی حزب فرد مطیع‌تری بود.

در یازدهمین کنگرهٔ حزب بلشویک که در ماههای



عکس جالبی از لنین درحالیکه گربه‌ای را در بغل گرفته است. لنین به گربه علاقهٔ زیادی داشت ویکی از اطاق‌های محل اقامت خود را در کرملین به گربه‌ها اختصاص داده بود.

Scanned by CamScanner



این آخرین عکسی است که لنین و استالین در کنار هم گرفته‌اند. عکس در اوائل بیماری لنین و پس از آنکه استالین به مقام دبیرکلی حزب کمونیست شوروی انتخاب شد برداشته شده است.

مارس و آوریل سال ۱۹۲۲ در مسکو تشکیل شد لنین در میان بهت و حیرت همگان استالین را برای احراز مقام دبیرکلی حزب پیشنهاد کرد. تروتسکی با این پیشنهاد مخالفت نمود، ولی زینوویف و کامنف که تروتسکی را رقیب اصلی خود در مقام رهبری حزب می‌دانستند از پیشنهاد انتخاب استالین به مقام دبیرکلی حزب پشتیبانی کردند، زیرا خطری از جانب او برای خود احساس نمی‌کردند و بالعکس وجود او را برای کنار زدن مدعی اصلی جانشینی لنین، یعنی تروتسکی مفید می‌دانستند.

امّا هم لنین، و هم زینوویف و کامنف که برجسته‌ترین رهبران بلشویک بعد از لنین به‌شمار می‌آمدند دربارهٔ استالین اشتباه می‌کردند. استالین از همان روزی که به مقام دبیرکلی حزب کمونیست[۱۶] شوروی انتخاب شد سودای جانشینی لنین را در سر داشت و بیماری لنین و کاهش نظارت و مداخلهٔ او در کارهای حزبی و دولتی دست استالین را در ادارهٔ امور بازتر کرد. استالین با اغتنام فرصت به تدریج عوامل مطیع و وفادار خود را در پست‌های حساس حزبی و دولتی قرار داد و حتی بعضی از یاران زینوویف و کامنف را نیز با دادن پست‌های اغواکنندهٔ سفارت از مقامات حزبی و دولتی در داخل برکنار کرد تا در جریان مبارزات آتی برای احراز مقام رهبری کشور دست بالا را داشته باشد.

زیاده‌روی‌ها و اعمال خودسرانهٔ استالین، کم کم لنین را هم نگران کرد. روز بیست و پنجم دسامبر سال ۱۹۲۲ لنین در بستر بیماری نامهٔ مفصلی را به منشی خود دیکته کرد که به عنوان وصیتنامهٔ لنین معروف شده است. در این نامه یا وصیتنامه لنین علاوه بر اظهار عدم رضایت و نگرانی از روش استالین در مقام دبیرکل حزب در قابلیت سایر رهبران حزبی نیز برای جانشینی خود اظهار تردید کرده و تلویحاً نوعی رهبری دسته‌جمعی را در غیاب خود توصیه می‌نماید. لنین روز چهارم ژانویهٔ سال ۱۹۲۳ یادداشت دیگری به این نامه یا وصیتنامه ضمیمه می‌کند و صریحاً توصیه می‌نماید که استالین از مقام دبیرکلی حزب برکنار شود. لنین این نامه و یادداشت ضمیمهٔ آن را برای طرح در کنگرهٔ دوازدهم حزب کمونیست شوروی که در ماه آوریل سال ۱۹۲۳ تشکیل شد نوشته بود، ولی استالین با حمایت

۱۶ ــ نام حزب بلشویک از کنگرهٔ یازدهم به بعد رسماً به حزب کمونیست تبدیل شد.

Scanned by CamScanner

زینوویف و کامنف از طرح نامه و یادداشت لنین در کنگره جلوگیری کرد و مجدداً به مقام دبیرکلی حزب انتخاب گردید.

در آستانهٔ تشکیل کنگرهٔ دوازدهم حزب کمونیست شوروی لنین برای سومین بار دچار سکته شد و استالین بلافاصله پس از پایان کنگرهٔ حزب مقدمات انتقال او را از مسکو به شهر کوچک گورکی فراهم ساخت. لنین در ماه مه سال ۱۹۲۳، ظاهراً به توصیهٔ پزشکان و برای استراحت مطلق، به شهر گورکی منتقل شد و استالین این بار چنان حصاری به دور او کشید که تا پایان عمرش در ژانویهٔ سال ۱۹۲٤ هیچیک از رهبران حزبی و یاران نزدیکش موفق به دیدار او نشدند.

بعد از مرگ لنین، استالین نخستین گامهای خود را برای رسیدن به قدرت مطلقه با سرعت پیمود. او در نخستین گام برای بیرون راندن رقیبان خود از صحنه، تروتسکی را از مقامات حزبی و دولتی برکنار کرد و بعد نوبت به زینوویف و کامنف رسید که خود نردبان ترقی او شده بودند. استالین به این هم اکتفا ننمود و در کنگرهٔ پانزدهم حزب کمونیست شوروی که در ماه دسامبر سال ۱۹۲۷ تشکیل شده بود تمام کسانی را که سد راه مقاصد خود تشخیص می‌داد به دشمنی با «لنینیسم» و همکاری با امپریالیسم متهم ساخت. کنگرهٔ پانزدهم که اکثریت قریب به اتفاق اعضای آن از عوامل استالین بودند قطعنامه‌ای را به تصویب رساند که به موجب آن ۷۵ نفر از مقامات سابق حزبی از حزب اخراج شدند و تمام مشاغل و امتیازات خود را از دست دادند. تروتسکی و زینوویف و کامنف از جملهٔ این اخراج شدگان بودند.

تا سال ۱۹۳۰ از یاران و همکاران نزدیک لنین، فقط دو نفر (بوخارین و ریکوف) در کنار استالین مانده بودند، ولی استالین این دو را نیز که در طرد رقیبان دیگر به او کمک کرده بودند طی سالهای ۱۹۲۹ و ۱۹۳۰ از مقامات حزبی و دولتی خود برکنار کرد. تروتسکی در سال ۱۹۲۹ از شوروی تبعید شد و ابتدا به ترکیه و سپس به فرانسه و سرانجام به مکزیک رفت و در آنجا به دست یکی از مأموران تروریستی استالین به قتل رسید. زینوویف و کامنف و بوخارین و ریکوف با قریب شصت نفر دیگر از



لنین و همسرش کروپسکایا با فرزندان خواهرش. لنین بلاعقب بود ولی به کودکان علاقهٔ زیادی داشت و بیشتر اوقات فراغت خود را با بچه‌ها می‌گذرانید.

Scanned by CamScanner

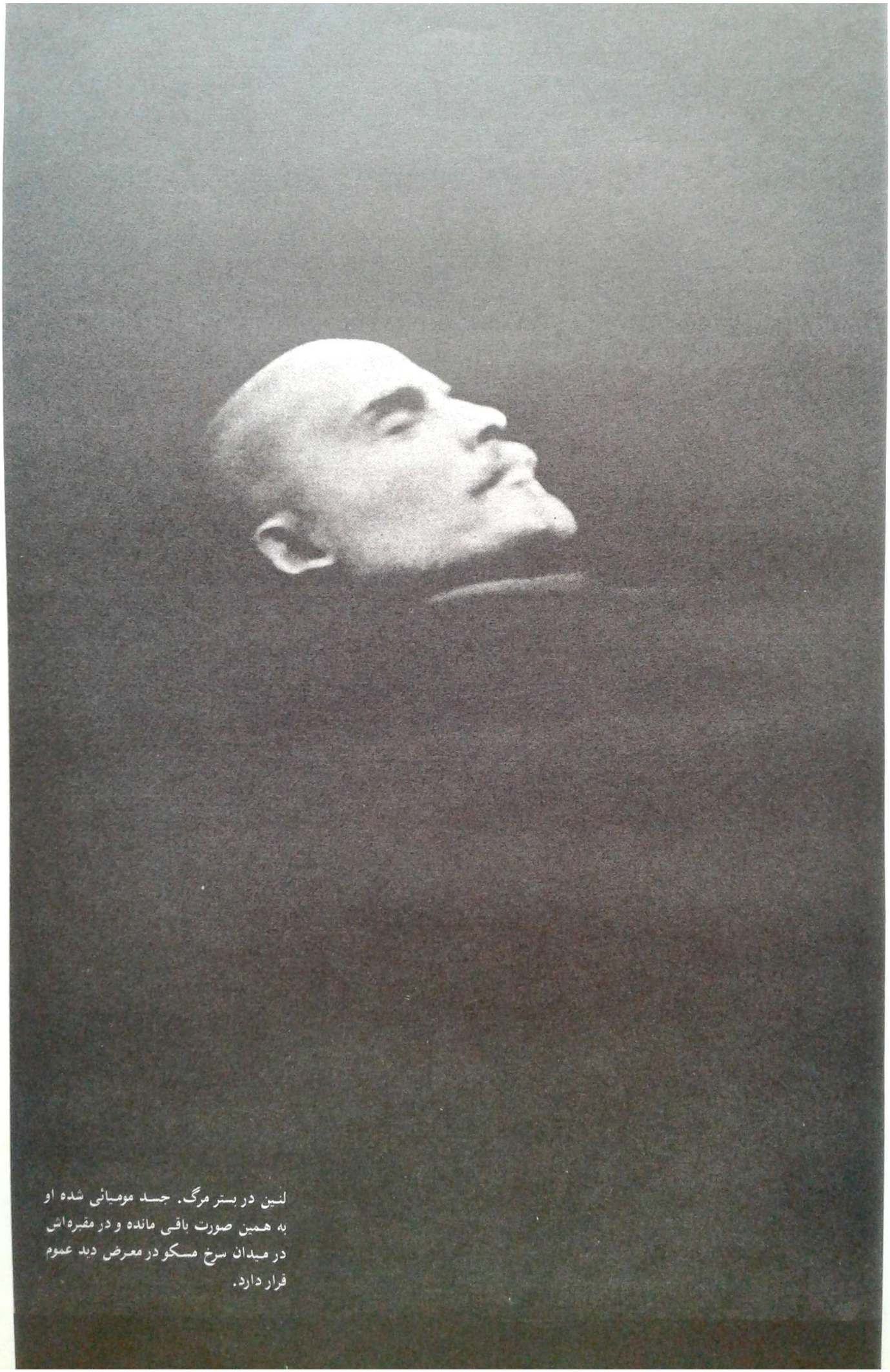

لنین در بستر مرگ. جسد مومیائی شده او به همین صورت باقی مانده و در مقبره‌اش در میدان سرخ مسکو در معرض دید عموم قرار دارد.

Scanned by CamScanner



استالین در اوج قدرت و دوران تصفیه‌های خونین

Scanned by CamScanner



استالین در میان دو زن قفقازی. این عکس در سال ۱۹۳۸ گرفته شده است.

مقامات سابق حزبی و دولتی شوروی طی محاکماتی که بین سالهای ۱۹۳۶ تا ۱۹۳۸ در شوروی بر پا شد به جرم توطئه بر ضد حکومت شوروی و رابطه با تروتسکی اعدام شدند. علاوه بر این عده، گروهی از برجسته‌ترین افسران ارتش سرخ نیز طی یک رشته محاکمات سرّی که تا اوائل سال ۱۹۳۹ جریان داشت به جرم خیانت و توطئه بر ضد استالین محکوم به اعدام و تیرباران شدند. در رأس این افسران مارشال توخاچفسکی[17] قرار داشت که از زمان پیروزی انقلاب بلشویکی نقش مهمی در سازماندهی ارتش سرخ بازی کرده بود.

اقتصاد شوروی، بخصوص در زمینهٔ صنایع سنگین در دوران حکومت مطلقهٔ استالین پیشرفت کرد، ولی برنامهٔ اشتراکی کردن اجباری کشاورزی موجب کاهش محصولات کشاورزی گردید و در جریان اجرای این برنامه قریب ده میلیون نفر تلف شدند. با رشد صنایع سنگین و ایجاد کارخانه‌های اسلحه‌سازی، ارتش سرخ به یکی از نیرومندترین ارتش‌های اروپائی مبدل شد، ولی تصفیه‌های خونین سالهای ۱۹۳۷ تا ۱۹۳۹ که طی آن نیمی از افسران ارشد ارتش سرخ اعدام یا زندانی شدند، توان نیروهای مسلح شوروی را در آستانهٔ جنگ دوم جهانی تحلیل برد و به طوری که در فصل بعد خواهیم دید برای شوروی خیلی گران تمام شد.

دربارهٔ جنایات استالین در دوران حکومتش، که بخش اعظم آن مربوط به نیمهٔ اول حکومت اوست کتابهای متعددی منتشر شده، و بخشی از این جنایات در کنگرهٔ بیستم حزب کمونیست شوروی از طرف خروشچف رهبر شوروی در سالهای ۱۹۵٤ تا ۱۹٦٤ افشا گردید. خود استالین در یک گفتگوی خصوصی با چرچیل (که در کتاب خاطرات چرچیل منعکس شده) اعتراف کرد که در پانزده سال اول زمامداری او قریب ده میلیون نفر در شوروی کشته شده‌اند. از این تعداد قریب یک میلیون نفر در تصفیه‌های حزبی و ۹ میلیون نفر در جریان اشتراکی کردن کشاورزی تلف شدند.

17- Tukhachevsky

Scanned by CamScanner

دیکتاتورهای دیگر اروپا در میان دو جنگ

همزمان با تحکیم پایه های دیکتاتوری موسولینی در ایتالیا و استالین در شوروی، دیکتاتورهای دیگری نیز در اروپا ظهور کردند، که به شرح احوال مختصر چندتن از آنها در اینجا اکتفا می‌کنیم.

نخستین دیکتاتوری که بعد از پایان جنگ اول جهانی در صحنهٔ سیاست اروپا ظهور کرد «بلا- کون»[18] کمونیست یهودی‌الاصل مجارستان بود که در ماه مارس سال ۱۹۱۹ با استفاده از آشفتگی اوضاع مجارستان پس از متلاشی شدن امپراطوری اتریش ــ هنگری در بوداپست کودتا کرد و یک حکومت کمونیستی در مجارستان تشکیل داد، ولی دوران دیکتاتوری «بلاکون» که با خشونت و خونریزی زیادی همراه بود بیش از چهار ماه و نیم به طول نینجامید و در ماه اوت سال ۱۹۱۹ پس از اشغال بوداپست از طرف نیروهای رومانی، نخست به وین و سپس به روسیه گریخت. بلاکون تا سال ۱۹۲۹ در سازمان بین‌الملل کمونیست (کمینترن) مقامات مهمی داشت، ولی بعد از برکناری بوخارین از ریاست این سازمان مغضوب شد و در جریان تصفیه های خونین استالینی، همراه بوخارین اعدام گردید.

بعد از سقوط حکومت مستعجل کمونیستی بلاکون در مجارستان دریاسالار «میکلوس ــ هورتی»[19] فرمانده نیروی دریائی امپراطوری اتریش ــ هنگری در جنگ اول جهانی به عنوان نایب السلطنهٔ مجارستان قدرت را به دست گرفت، ولی در همین مقام با اختیارات دیکتاتوری بر مجارستان مسلط شد و هرگز حاضر نشد وارث تخت و تاج مجارستان را به عنوان پادشاه قانونی این کشور به رسمیت بشناسد. دریاسالار هورتی با برقراری روابط دوستانه با هیتلر در آستانهٔ جنگ دوم جهانی از اشغال مجارستان به وسیلهٔ نیروهای هیتلر جلوگیری کرد و بعد از حملهٔ نیروهای آلمان هیتلری به شوروی، در عملیات نظامی علیه شوروی شرکت نمود. با وجود این هورتی محرمانه با کشورهای غرب رابطه داشت و در سال ۱۹۴۴ در آستانهٔ شکست آلمان درصدد انعقاد یک قرارداد صلح جداگانه با متفقین برآمد، ولی نیروهای آلمانی ضمن عقب‌نشینی او را بازداشت کردند. هورتی به وسیلهٔ نیروهای آمریکائی از زندان هیتلر آزاد شد و به کمک آنها به پرتغال رفت و در همانجا درگذشت.

از دیکتاتورهای دیگر اروپا طی سال های بین جنگ اول و دوم جهانی باید از مارشال «پیلسودسکی»[20] نام برد که از سال ۱۹۲۶ تا هنگام مرگش در ماه مه سال ۱۹۳۵ با قدرت و اختیارات مطلقه بر لهستان حکومت کرد. پیلسودسکی هنگام سلطهٔ روسیهٔ تزاری بر لهستان در سال ۱۸۶۷ به دنیا آمد و در دوران جوانی به واسطهٔ فعالیت های انقلابی به سیبری تبعید شد. در سال ۱۹۱۴ با تشکیل یک لژیون ده‌هزار نفری نخست در کنار نیروهای اتریش ــ هنگری علیه روسیهٔ تزاری جنگید، ولی در سال ۱۹۱۷ آلمانی‌ها که تمایلات ناسیونالیستی او را با مطامع امپریالیستی خود سازگار نمی‌دیدند وی را بازداشت و زندانی کردند. پیلسودسکی در سال ۱۹۱۸ پس از شکست آلمان در جنگ آزاد شد و فرماندهی کل نیروهای لهستان و ریاست دولت موقت این کشور تازه استقلال یافته را برعهده گرفت و بعد از استقرار حکومت جدید در سال ۱۹۲۳ کناره گیری کرد. ولی سه سال بعد به علت هرج و مرج و بی‌ثباتی ناشی از اختلافات گروه های سیاسی که استقلال لهستان را تهدید می‌کرد دست به کودتا زد و تا هنگام مرگش در سال ۱۹۳۵ بر این کشور حکومت می‌کرد.

از دیکتاتورهای دیگر اروپا در این دوران باید از «آلکساندر» پادشاه کشور جدیدالتأسیس یوگسلاوی نام برد. آلکساندر از سال ۱۹۱۴ بجای پدرش که بیمار بود نیابت سلطنت صربستان را به عهده گرفت و فرماندهی نیروهای صربستان را در جنگ اول جهانی به عهده

18. Bela Kun 19- Miklos Horthy

20- Jozef Pilsudsky

Scanned by CamScanner

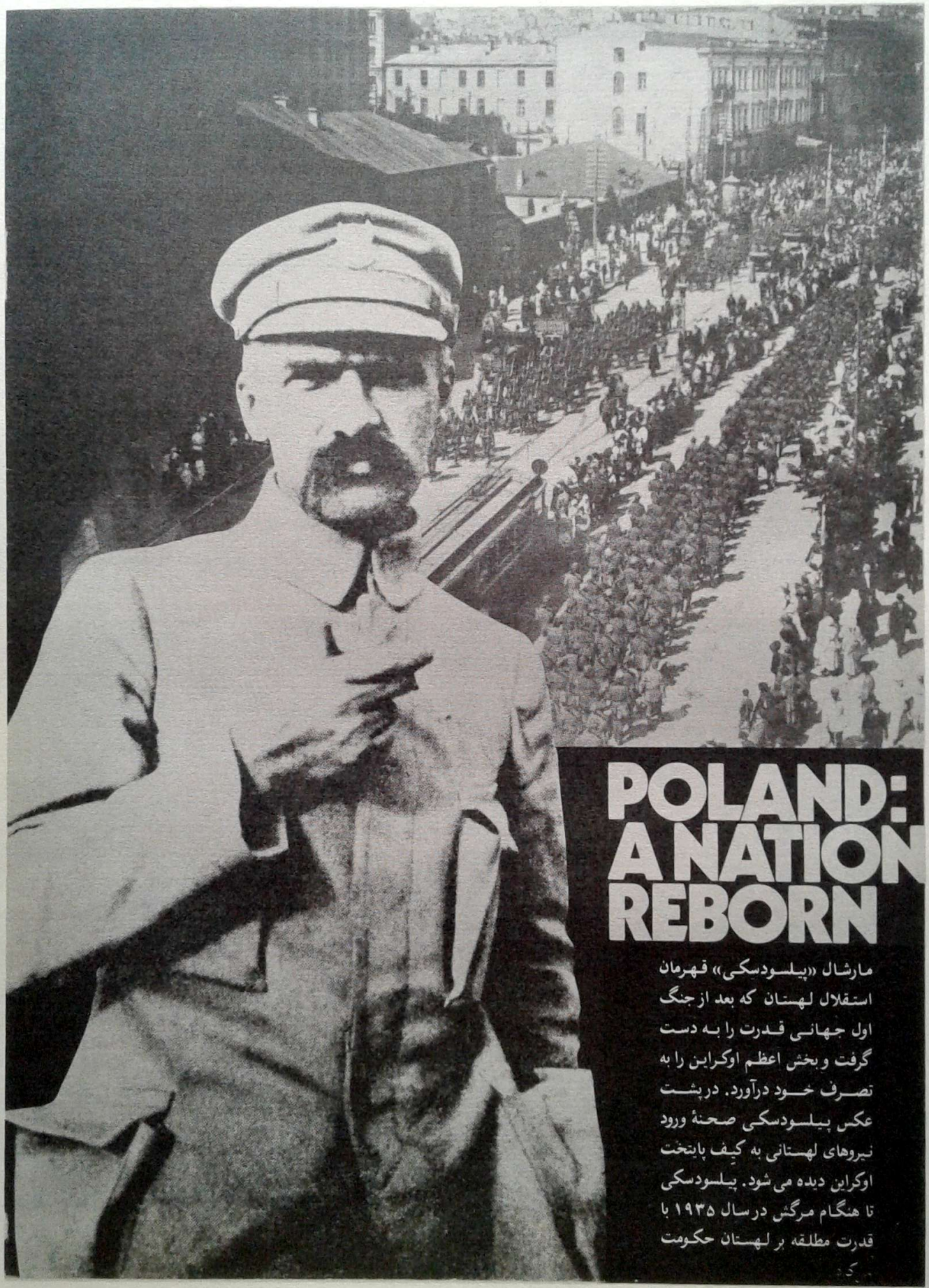

POLAND: A NATION REBORN

مارشال «پیلسودسکی» قهرمان استقلال لهستان که بعد از جنگ اول جهانی قدرت را به دست گرفت و بخش اعظم اوکراین را به تصرف خود درآورد. در پشت عکس پیلسودسکی صحنهٔ ورود نیروهای لهستانی به کیف پایتخت اوکراین دیده می‌شود. پیلسودسکی تا هنگام مرگش در سال ۱۹۳۵ با قدرت مطلقه بر لهستان حکومت

Scanned by CamScanner

داشت. آلکساندر در سال ۱۹۲۱ در سن سی و سه سالگی به جای پدر به پادشاهی یوگسلاوی که از اتحاد صربستان و اقوام اسلاو جنوب بالکان بوجود آمده بود رسید، ولی اختلافات قومی بخصوص بین صربها و کروات ها مشکلات زیادی در ادارهٔ امور این کشور جدیدالتأسیس بوجود آورد. کروات ها از اینکه صربها قدرت مسلط کشور هستند و حقوق اقوام دیگر را محترم نمی شمارند ناراضی بودند و این اختلافات پارلمان یوگسلاوی را هم به صحنهٔ مشاجرات شدید لفظی و حتی کتک کاری تبدیل کرده بود. در سال ۱۹۲۸ یکی از نمایندگان صربستان در جلسهٔ علنی پارلمان یوگسلاوی با اسلحهٔ کمری به طرف نمایندگان کروات تیراندازی کرد. رهبر فراکسیون نمایندگان کروات و یکی از نمایندگان کروات در جا کشته شدند و سه تن دیگر مجروح گردیدند. واکنش آلکساندر پادشاه یوگسلاوی استقرار یک حکومت دیکتاتوری بود که به کشته شدن او در روز نهم اکتبر سال ۱۹۳٤ از طرف یک سازمان تروریستی کروات انجامید. پس از قتل آلکساندر پسر یازده ساله اش بنام «پتر دوم» به سلطنت انتخاب شد و نیابت سلطنت به پسرعمویش پرنس پل واگذار گردید.

کشور کوچک آلبانی در همسایگی یوگسلاوی نیز از سال ۱۹۲۵ تحت یک رژیم دیکتاتوری به سر می برد. تا سال ۱۹۲۵ آلبانی به وسیلهٔ یک شورای نیابت سلطنت اداره می شد، ولی در این سال یکی از ملاکین بزرگ آلبانی به نام «احمد بیک زوغو» دست به شورش مسلحانه ای بر ضد حکومت وقت زد و آلبانی را یک کشور جمهوری و خود را رئیس جمهور خواند، ولی دوران حکومت جمهوری در آلبانی بیش از سه سال به طول نینجامید و احمد زوغو در سپتامبر سال ۱۹۲۸ خود را پادشاه

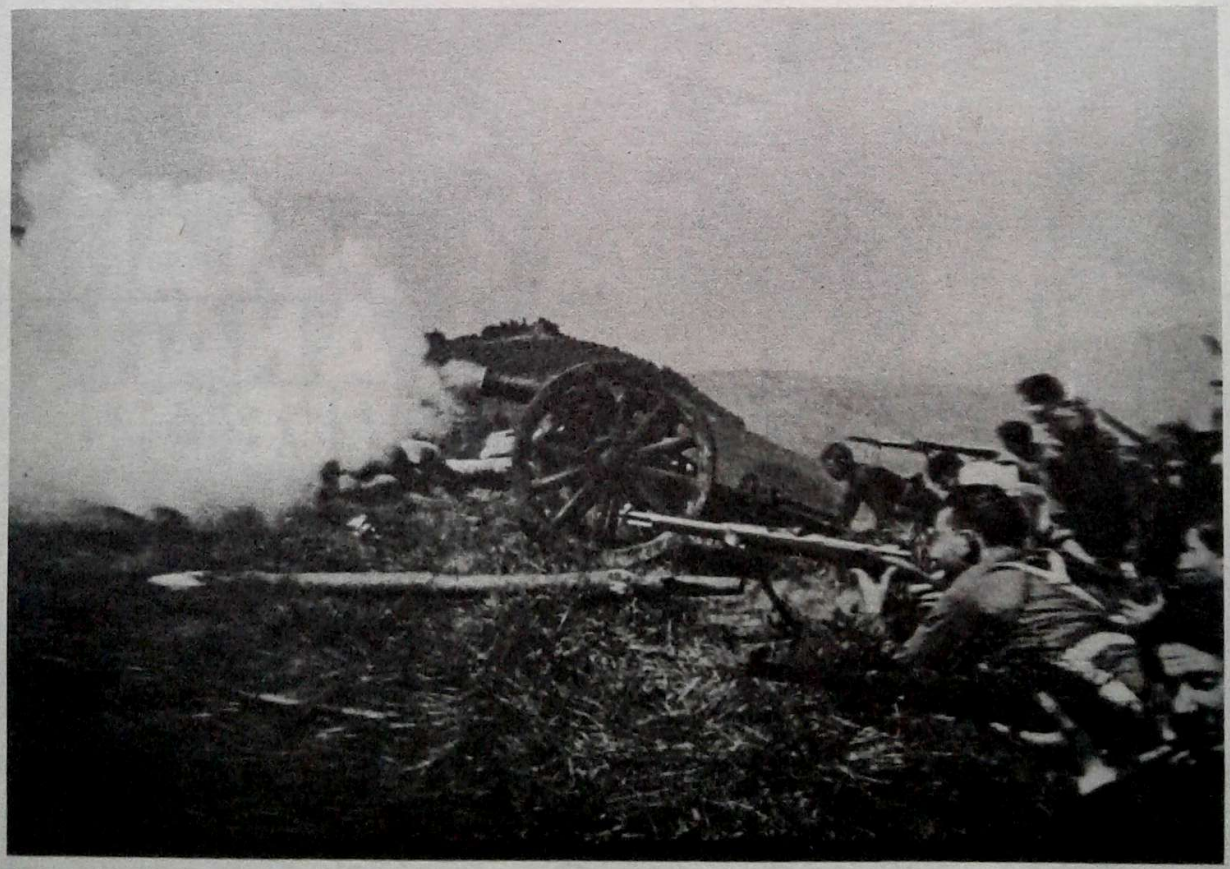

صحنه‌ای از جنگ‌های داخلی اسپانیا. این عکس از قوای دولت جمهوری اسپانیا گرفته شده است.

Scanned by CamScanner


فرانکو دیکتاتور اسپانیا در آغاز قدرت

آلبانی خواند و تا سال ۱۹۳۹ که آلبانی تحت اشغال نیروهای موسولینی درآمد با استبداد کامل بر این کشور حکومت می‌کرد.

کشور اسپانیا در پایان جنگ اول جهانی دارای رژیم سلطنتی بود، ولی آلفونس سیزدهم پادشاه این کشور محبوبیتی در میان مردم نداشت. آلفونس سیزدهم بعد از آنکه پنج بار از توطئهٔ ترور خود جان سالم به‌در برد در سال ۱۹۲۳ یک دولت نظامی به ریاست ژنرال «پریمو دو ریورا»[21] بر سر کار آورد. ژنرال «ریورا» که آلفونس سیزدهم به او لقب «موسولینی اسپانیا» داده بود تا سال ۱۹۳۰ با استبداد کامل بر اسپانیا حکومت کرد، ولی با مرگ او اغتشاشات داخلی در اسپانیا آغاز گردید و آلفونس سیزدهم که جان خود را در خطر می‌دید در سال ۱۹۳۱ به ایتالیا گریخت.

استقرار یک حکومت جمهوری با گرایش های سوسیالیستی در اسپانیا، در سال ۱۹۳۶ به یک شورش مسلحانه به رهبری ژنرال فرانچسکو فرانکو[22] انجامید. نیروهای فرانکو تا اواخر سال ۱۹۳۶ نیمی از خاک اسپانیا را به تصرف خود درآوردند و از اوائل سال ۱۹۳۷ با کمک های مستقیم و غیرمستقیم رژیم های فاشیستی آلمان و ایتالیا حمله به پایتخت و ایالات شمالی کشور را آغاز کردند. حکومت جمهوری اسپانیا از دولت ها و ملت های دیگر جهان برای مبارزه علیه فرانکو و حامیان خارجی او استمداد کرد و با ورود لژیون های داوطلب خارجی به اسپانیا، جنگ داخلی اسپانیا عملاً به یک رویاروئی بین‌المللی تبدیل شد.

در طول سال ۱۹۳۸ با افزایش کمک های آلمان و ایتالیا به نیروهای فرانکو و قطع کمک شوروی به حکومت جمهوری اسپانیا، نیروهای دولتی در وضع دشواری قرار گرفتند و از اواخر سال ۱۹۳۸ در تمام جبهه ها با شکست روبرو شدند. در سه‌ماههٔ اول سال ۱۹۳۹ شهرهای بزرگ اسپانیا یکی پس از دیگری سقوط کرد و با سقوط مادرید

21- Primo De Rivera 22- F. Franco

Scanned by CamScanner



این عکس که در حال تیر خوردن یکی از افراد ارتش جمهوریخواه اسپانیا گرفته شده جایزهٔ بهترین عکس خبری سال ۱۹۳۸ را دریافت کرده است.

آخرین پایگاه حکومت جمهوریخواهان در روز ۲۸ مارس ۱۹۳۹ عمر حکومت جمهوری در اسپانیا به پایان رسید. جنگ داخلی اسپانیا به موجب آمارهای رسمی بیش از یک میلیون نفر تلفات داشت.

رژیم دیکتاتوری فرانکو که در آستانهٔ جنگ جهانی دوم در اسپانیا مستقر شد و سی و چهار سال دوام یافت نه سلطنتی و نه جمهوری بود. او لقب «کودیلو»[۲۳] یا رئیس کشور را برای خود برگزید و با وجود اینکه حکومت خود را مدیون هیتلر و موسولینی بود حاضر نشد در جنگ دوم جهانی شرکت کند، و به همین جهت بعد از شکست آلمان و ایتالیا در این جنگ هم بر سر کار ماند و قبل از مرگش در سال ۱۹۷۵ موجبات استقرار مجدد رژیم سلطنتی را در اسپانیا فراهم ساخت.

در اینجا باید از یک دیکتاتور دیگر اروپائی هم یاد کنیم که در سال ۱۹۳۲ در کشور همسایهٔ اسپانیا، پرتغال به قدرت رسید. وی آنتونیو سالازار[۲۴] بود که در سال ۱۹۳۲ در مقام نخست‌وزیری پرتغال قدرت مطلقه را در این کشور به دست گرفت و تا سال ۱۹۶۸، یعنی سی و شش سال تمام بدون وقفه در همین سمت باقی ماند و سرانجام به علت سکته و عدم توانائی جسمی از کار کناره گرفت.

23- Caudillo

24- Antonio Salazar

Scanned by CamScanner

دیکتاتورهای مشرق زمین...

در دهۀ ۱۹۲۰ دیکتاتورهای دیگری نیز در آسیا و مشرق زمین ظهور کردند که پیش از شرح به قدرت رسیدن هیتلر در اوائل دهۀ ۱۹۳۰ به اختصار به احوال هریک از آنها اشاره می‌کنیم.

نخستین دیکتاتوری که در شرق به قدرت رسید مصطفی کمال معروف به «آتاتورک»[۲۵] بود. مصطفی کمال در سال ۱۸۸۱ در سالونیک (که اکنون جزو یونان است و در آن موقع در قلمرو امپراطوری عثمانی بود) به دنیا آمد. مصطفی در سن هفت سالگی پدرش را از دست داد و در سن دوازده سالگی پس از اتمام تحصیلات ابتدائی وارد دبیرستان نظام شد، شش سال بعد در دانشکدۀ افسری قسطنطنیه پذیرفته شد و در سال ۱۹۰۳ با درجۀ افسری وارد خدمت ارتش گردید. مصطفی در مدت تحصیل در دانشکدۀ افسری دانشجوی بسیارباهوشی بود و لقب «کمال» که بعداً روی اسم او ماند از طرف فرماندۀ این دانشکده به او داده شد (در آن‌زمان ترکها نام خانوادگی نداشتند و به اسم کوچکشان خوانده می شدند).

مصطفی کمال در آغاز خدمت خود در ارتش ترکیه به نهضت ترک های جوان پیوست و دوستی و آشنائی او با «پیر لوتی»[۲۶] نویسندۀ معروف فرانسوی که مدتی در قسطنطنیه به‌سر می‌برد در افکار او تأثیر زیادی برجای گذاشت. مصطفی کمال در مقام فرماندهی یک واحد سواره‌نظام در جنگ با ایتالیا در لیبی (۱۹۱۱) و در جنگهای بالکان علیه نیروهای ایتالیا در سال های ۱۹۱۲ و ۱۹۱۳ جنگید. در سال ۱۹۱۵ که نیروهای انگلیس و فرانسه قصد تصرف «گالیپولی»[۲۷] و کنترل تنگۀ داردانل و بغاز بوسفر را داشتند مصطفی کمال فرمانده نیروهای مدافع گالیپولی بود و با ابراز شجاعت در این جنگ و عقب راندن نیروهای مهاجم شهرت زیادی کسب کرد. مصطفی کمال سپس در جنگ های قفقاز و سوریه جنگید و در پایان جنگ اول جهانی درجۀ ژنرالی داشت.

هنگامی که مصطفی کمال در سال ۱۹۱۹ به قسطنطنیه بازگشت ترکیه در جنگ شکست خورده و پایتخت امپراطوری عثمانی در اشغال سربازان انگلیسی و فرانسوی بود. انور پاشا و سایر رهبران حکومت ترکهای جوان گریخته بودند و آخرین سلطان عثمانی به‌نام محمد ششم بعد از مرگ برادرش سلطان محمد پنجم در سال قبل بر تخت سلطنت نشسته بود. در این موقع در قسمت آسیائی ترکیه (آناتولی) اغتشاشاتی بروز کرده و کنترل امور، بخصوص در قسمت شرقی کشور (مناطق مجاور ایران و ایالات کردنشین) به کلی از دست دولت مرکزی خارج شده بود. تنها افسر واجد شرایط برای سرکوبی این اغتشاشات مصطفی کمال بود که با سمت فرماندارکل ایالات شرقی ترکیه در رأس یک واحد نظامی به این منطقه اعزام گردید. ورود مصطفی کمال به بندر «سامسون» در شمال آناتولی مصادف با اشغال ازمیر از طرف یونانی ها و اعلام تصمیمات کنفرانس صلح پاریس دربارۀ واگذاری این بندر و قسمت های دیگری از آناتولی و بخش اروپائی ترکیه به یونانی ها بود. مصطفی کمال با استفاده از احساسات برانگیختۀ مردم علیه اشغالگران یونانی و حکومت سلطان محمد ششم در قسطنطنیه که به تصمیمات کنفرانس پاریس گردن نهاده بود دست به طغیان زد و روز ۲۳ آوریل سال ۱۹۲۰ یک حکومت موقت در «آنقره» (آنکارای فعلی که در آن موقع شهر کوچکی بود) تشکیل داد.

مصطفی کمال طی سالهای ۱۹۲۰ و ۱۹۲۱ در چند جنگ از یونانی ها شکست خورد و یونانی ها تا «اسکی شهر» که محل تقاطع راه‌آهن شرق و غرب ترکیه است رسیدند. مصطفی کمال به باقیماندۀ نیروهای خود فرمان عقب‌نشینی داد و یونانی ها تا سیصد کیلومتر بدون

۲۵ ــ Atatürk به معنی پدر ترکها لقبی است که در سال ۱۹۳۵ به مصطفی کمال داده شد.

26- Pierre Loti 27- Gallipoli

Scanned by CamScanner



مصطفی کمال در جوانی با «پیر لوتی» نویسندهٔ معروف فرانسوی که کلاه ترکی بر سر گذاشته است.

برخورد با مقاومتی پیش آمدند. تاکتیک مصطفی کمال در این عملیات کشاندن نیروهای یونانی به مناطق کوهستانی داخل ترکیه و گستردن خط جبهه بود که کار رساندن تدارکات و مهمات را به آنها دشوارتر می‌کرد. روز ۲٤ اوت سال ۱۹۲۱ ترکها در مناطق کوهستانی اطراف رودخانهٔ «ساکاریا» دست به حملهٔ بزرگی علیه یونانی‌ها زدند و پس از بیست روز نبرد خونین، که بیشتر به صورت جنگ تن به تن، و با سرنیزه بود آنها را عقب راندند. علت اصلی شکست یونانی‌ها در این جنگ که با تلفات سنگینی همراه بود دور شدن نیروهای یونان از خطوط اصلی خود و گستردگی خط جبهه و نرسیدن تدارکات بود، به طوری که عدهٔ کثیری از سربازان یونانی ضمن عقب‌نشینی در گرمای تابستان از تشنگی و گرسنگی جان دادند.

بعد از این پیروزی، توجه جهانیان به مصطفی کمال و حکومت «موقت» او در آنقره جلب شد و از سلطان محمد ششم که هنوز در قسطنطنیه دعوی خلافت و سلطنت را داشت جز نامی باقی نماند. دولت جدیدالتأسیس شوروی و همچنین دولت فرانسه که بر سر ماترک امپراطوری عثمانی با دولت انگلستان اختلاف داشت به همکاری با مصطفی کمال اظهار تمایل کردند و مصطفی کمال با دریافت اسلحه و مهمات از شوروی و فرانسه، در تابستان سال ۱۹۲۲ حملهٔ نهائی خود را برای بیرون راندن یونانی‌ها از خاک ترکیه و بندر ازمیر آغاز کرد. یونانی‌ها که انتظار این حمله را نداشتند به کلی غافلگیر شدند و سراسیمه دست به عقب‌نشینی زدند. ازمیر روز نهم سپتامبر ۱۹۲۲ به تصرف ترکها درآمد و روز سیزدهم سپتامبر آتش‌سوزی عظیمی در این شهر روی داد که سه روز به طول انجامید و بیش از نیمی از شهر را به ویرانهٔ سوخته‌ای مبدل ساخت. صحنه‌های وحشتناک این آتش‌سوزی را که هزاران کشته برجای گذاشت «ارنست همینگوی»[۲۸] نویسندهٔ معروف آمریکائی که در آن‌زمان خبرنگار مطبوعات آمریکا بود به‌خوبی توصیف کرده است. همینگوی و سایر خبرنگاران غربی حریق ازمیر را عمدی و از طرف نیروهای مصطفی

28- Ernest Hemingway

Scanned by CamScanner

کمال می‌دانستند، زیرا در این آتش‌سوزی فقط قسمت یونانی نشین شهر سوخت و به بخش ترک نشین شهر آسیبی نرسید.

بعد از فتح ازمیر، قسطنطنیه (استانبول بعدی) نیز بدون مقاومتی تسلیم مصطفی کمال شد، ولی الغاء رژیم سلطنتی در ترکیه که با مذهب پیوند خورده بود کار آسانی به نظر نمی رسید. مصطفی کمال برای حل این مشکل مقام سلطنت و خلافت مسلمین را از هم جدا کرد و ضمن الغاء رژیم سلطنتی و خلع سلطان محمد ششم از سلطنت مقام خلافت مسلمین را به عنوان یک مقام مذهبی حفظ کرد و پسرعموی سلطان مخلوع «عبدالمجید» را به این سمت برگزید. مجلس جدید ترکیه در روز ۲۹ اکتبر سال ۱۹۲۳ مصطفی کمال را به ریاست جمهوری انتخاب کرد، و یکسال بعد با لغو مقام خلافت دوران دیکتاتوری بلامنازع مصطفی کمال آغاز گردید. مصطفی کمال که بعداً از مجلس کبیر ملی ترکیه لقب «آتاتورک» گرفت طی



مصطفی کمال آتاتورک در لباس فرماندهی کل قوای ترکیه و آغاز حکومت دیکتاتوری بر آن کشور.

Scanned by CamScanner

چهارده سال حکومت مطلقه نفوذ روحانیت را در ترکیه از میان برد، اساس مذهب را تضعیف کرد، آداب و رسوم غربی را در کشور رواج داد و حتی کتابت را نیز از خط عربی به الفبای لاتین تبدیل نمود.

همزمان با استقرار رژیم دیکتاتوری آتاتورک در ترکیه، در ایران نیز زمینه برای استقرار یک دیکتاتوری جدید فراهم می شد. ایران، همانطور که در فصل پیشین اشاره شد در طول جنگ اول جهانی تحت اشغال نیروهای بیگانه قرار گرت و بعد از استقرار حکومت بلشویکی در روسیه نیروهای انگلیسی از مناطق تحت اشغال خود در جنوب ایران تجاوز کرده تا ایالات شمالی ایران و قفقاز پیش رفتند. هدف انگلیسیها جلوگیری از دست یافتن حکومت جدید بلشویکی بر منابع نفتی قفقاز و تقویت نیروهای مخالف حکومت شوروی به فرماندهی ژنرال «دنیکین» بود که ضمن عقب نشینی در برابر ارتش سرخ در قفقاز متمرکز شده بودند. ولی نیروهای دنیکین در اواخر ماه مارس سال ۱۹۲۰ از ارتش سرخ شکست خوردند و ژنرال دنیکین هم از راه ترکیه به فرانسه گریخت. بعد از این شکست، انگلیسیها فکر فتح قفقاز را از سر به درکردند، ولی نگرانی عمدهٔ آنها امکان پیشروی بلشویکها به سمت ایران بود. به



رضاخان در میان عده‌ای از افسران قزاق که در کودتای سوم اوت ۱۲۹۹ مشارکت کردند. رضاخان نفر وسط نشسته در ردیف دوم است.

Scanned by CamScanner



کابینهٔ کودتا که به ریاست سید ضیاءالدین طباطبائی تشکیل شد و فقط سه ماه دوام یافت. نفر آخر سمت چپ عکس رضاخان عامل کودتاست. افسری که در سمت راست عکس دیده می‌شود کلنل سیاح است.

همین جهت، نخست با انعقاد قرارداد ۱۹۱۹ با حکومت وقت ایران به ریاست وثوق‌الدوله درصدد برآمدند ایران را به صورت کشور تحت‌الحمایهٔ خود درآورند و چون این قرارداد با مخالفت شدید مردم و مجلس ایران عملی نشد مقدمات روی کار آوردن یک حکومت مقتدر و تحت نفوذ خود را در ایران فراهم آوردند. کودتای سوم‌حوت ۱۲۹۹ (۲۱ فوریهٔ ۱۹۲۱) با مباشرت انگلیسیها و تمهید مقدمات قبلی از طرف سیدضیاءالدین طباطبائی سیاستمدار سی سالهٔ طرفدار انگلیس، به‌وسیلهٔ رضاخان فرمانده قوای قزاق صورت گرفت، ولی استقرار حکومت مطلقهٔ رضاخان بیش از چهار سال و نیم به طول انجامید و در این فاصله روابط ایران و شوروی با انعقاد قرارداد ۱۹۲۱ به حال عادی درآمد و نیروهای بیگانهٔ ایران را تخلیه کردند. روز ۳۱ اکتبر سال ۱۹۲۵ (نهم آبان ۱۳۰٤ شمسی) خلع احمدشاه آخرین پادشاه سلسلهٔ قاجاریه از سلطنت اعلام شد و روز ۱۲ دسامبر ۱۹۲۵ (۲۱ آذر ۱۳۰٤) رضاخان که تا آن موقع مقام نخست‌وزیری را داشت به عنوان رضاشاه پهلوی بر تخت سلطنت ایران نشست.

رضاشاه در مدت قریب شانزده سال سلطنت خود به تقلید آتاتورک درصدد تضعیف روحانیت و ترویج آداب و

Scanned by CamScanner

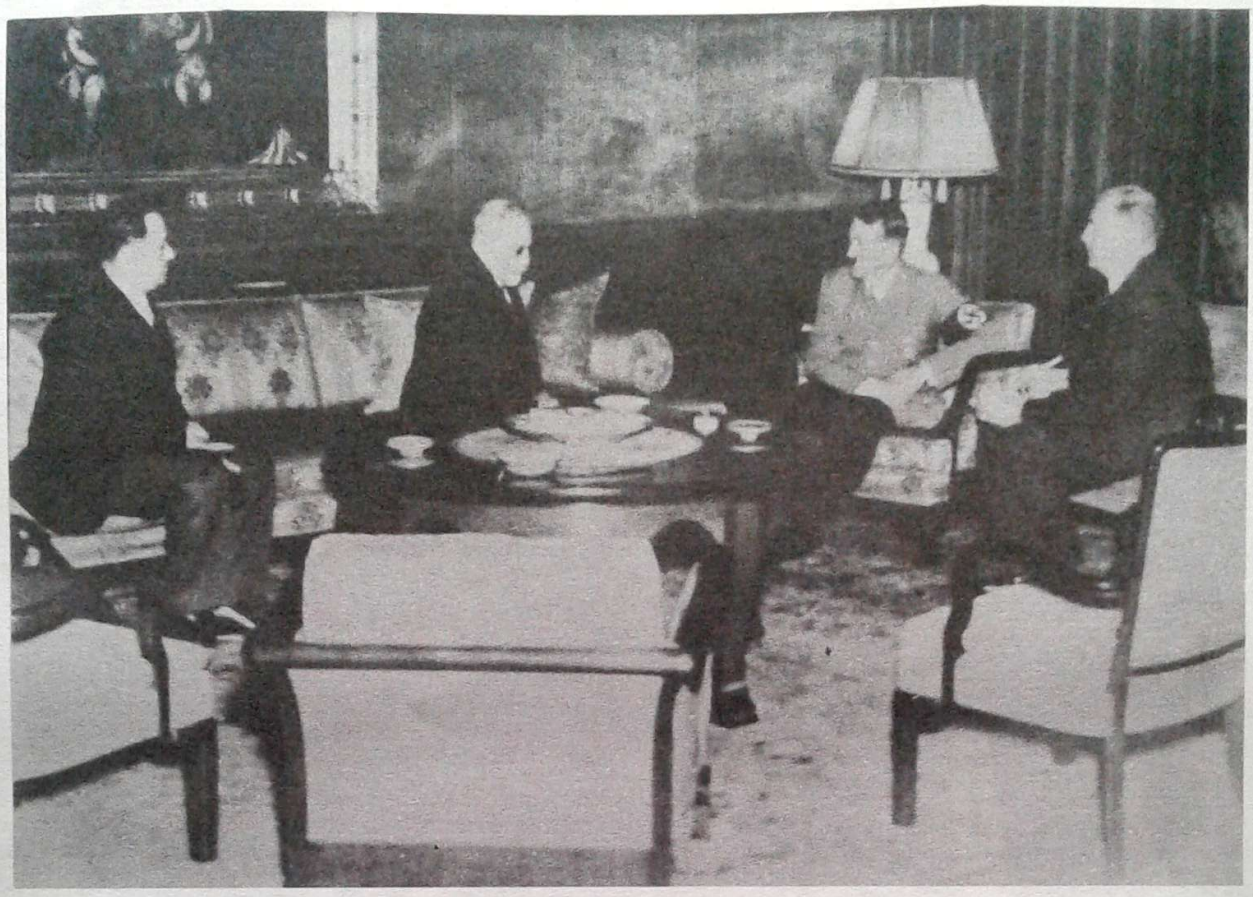

یک عکس منحصر به فرد از ملاقات حاج محتشم السلطنه اسفندیاری فرستادهٔ مخصوص رضاشاه با هیتلر. حاج محتشم السلطنه در آن زمان رئیس مجلس شورای ملی بود.

رسوم غربی در ایران برآمد و بعد از مسافرت به ترکیه در سال ۱۹۳٤ (۱۳۱۳ شمسی) به کشف حجاب و تغییر لباس مبادرت نمود. رضاشاه در سال ۱۹۳۳ با تمدید امتیاز نفت جنوب درصدد جلب رضایت انگلیسیها برآمد ولی در آخرین سال های سلطنتش شیفتهٔ موفقیت های هیتلر شد و روابط نزدیک او با آلمان هیتلری در اوائل جنگ دوم جهانی موجبات تجاوز نیروهای انگلیس و شوروی به ایران و برکناری وی را در روز بیست و پنجم شهریور ۱۳۲۰ (۱٦ سپتامبر ۱۹٤۱) فراهم ساخت.

از دیکتاتورهای دیگر مشرق زمین در این دوران باید از عبدالعزیز ابن سعود سرسلسلهٔ خاندان سعودی نام برد که تا قبل از جنگ جهانی اول بر ایالات نجد و الحساءِ در شمال عربستان کنونی حکومت می‌کرد و طبق یک قرارداد تحت الحمایگی که با انگلستان بسته بود سالانه شصت هزار لیره (هر ماه پنج هزار لیره) از دولت انگلیس مقرری می‌گرفت. یکی از شرایط این قرارداد تحت الحمایگی عدم تعرض ابن سعود به قلمرو حکومت حسین شریف مکه بود که بعد از قیام علیه عثمانی ها خود تحت الحمایهٔ انگلستان به شمار می‌آمد، ولی در سال ۱۹۲٤ که حسین خود را خلیفهٔ مسلمین خواند ابن سعود بهانه ای برای تجاوز به قلمرو حکومت وی بدست آورد و طی سالهای ۱۹۲٤ و ۱۹۲۵ ابتدا مکه و سپس مدینه و جده را تصرف کرد و خود را پادشاه نجد و حجاز خواند.

ابن سعود که با قبول تعهدات تازه ای در برابر انگلیسیها دوباره از حمایت آنها برخوردار شده بود تا سال ۱۹۳۲ علاوه بر نجد و حجاز، ایالات جنوبی و غربی عربستان را تا کرانه های بحر احمر و حدود یمن و عدن و ایالات شمالی و شرقی را تا سواحل خلیج فارس و کویت و عراق

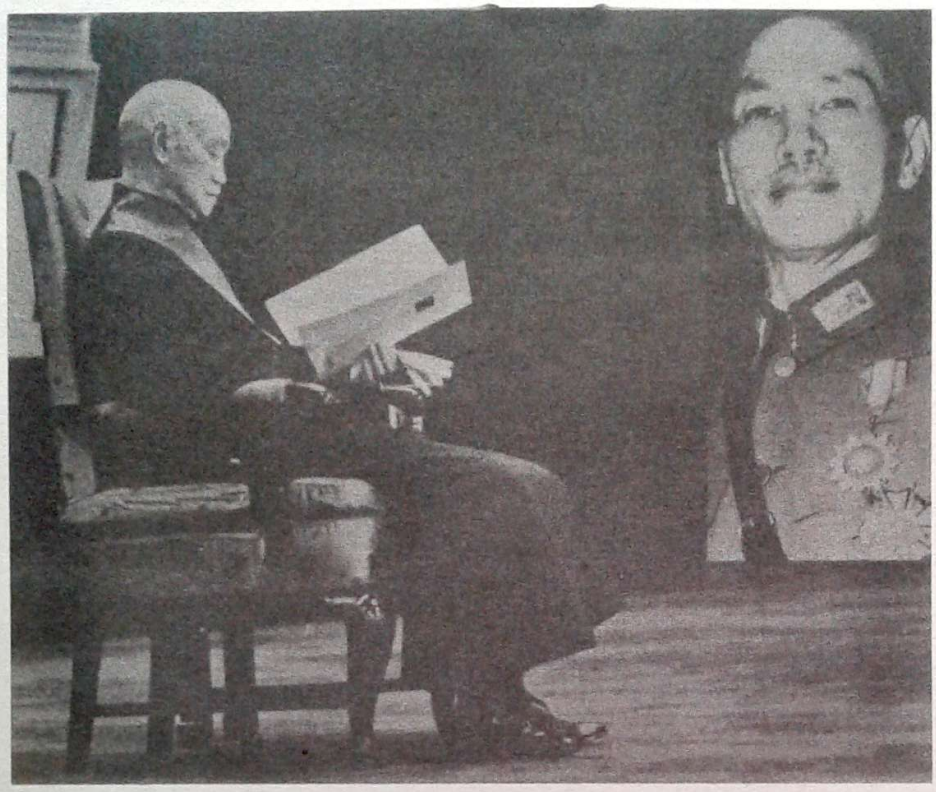

چیان کای شک در آغاز قدرت و فرمانروائی بر چین (عکس سمت راست) و در اواخر عمر که بر جزیرهٔ تایوان حکومت می‌کرد.

به تصرف خود درآورد و روز ۱۸ سپتامبر سال ۱۹۳۲ قلمرو حکومت خود را «عربستان سعودی» نامید. ابن سعود عنوان خود را نیز از «پادشاه نجد و حجاز» به پادشاه عربستان سعودی تغییر داد و حکومت مطلقهٔ او بر این سرزمین تا پایان عمرش در سال ۱۹۵۳ ادامه یافت.

در فاصلهٔ بین جنگ اول و دوم جهانی تمام امارات ساحل جنوبی خلیج فارس و شبه‌قارهٔ هند و ممالک آسیای جنوب شرقی به استثنای تایلند تحت استعمار انگلیس و فرانسه و چند کشور دیگر اروپائی مانند هلند و پرتغال بودند و تایلند هم که در آن زمان سیام خوانده می‌شد یک حکومت سلطنتی داشت که پادشاه پیشوای مذهبی مردم نیز به شمار می‌رفت. از دو کشور بزرگ خاوردور، ژاپن دارای رژیم سلطنتی بود. ولی امپراطور «هیروهیتو»[29] که در سال ۱۹۲۶ بجای پدر به سلطنت رسیده بود کمتر در ادارهٔ امور کشور مداخله می‌نمود. اما در چین پس از مرگ «سون یات سن» بنیان گذار جمهوری چین در سال ۱۹۲۵ مبارزه شدیدی برای کسب قدرت بین «چیان کای شک»[30] و رقیب کمونیست او «مائو ـ تسه ـ تونگ»[31] درگرفت که در نخستین مرحله به پیروزی چیان کای شک و استقرار حکومت مطلقهٔ او بر چین انجامید.

چیانکایشک در سال ۱۹۲۷ قدرت را بدست گرفت. ولی مائوتسه‌تونگ نیز با جمع‌آوری قوای خود در سال ۱۹۳۱ یک حکومت کمونیستی در یکی از ایالات جنوبی چین (کیانگ‌سی) بوجود آورد. با تهاجم قوای چیان کایشک به این ایالت در سال ۱۹۳٤، مائو ناچار شد با قریب یکصد هزار نفر افراد خود به یک راه‌پیمائی طولانی تا شمال چین دست بزند و پس از طی بیش از دوازده هزار کیلومتر مسافت در سال ۱۹۳۷ در ایالات شمالی چین که نزدیک مرزهای چین و شوروی بود مستقر شد. از یکصد هزار نفر افراد مائو فقط سی هزار نفر به پایان راه رسیدند. ولی مائو با همین عده پایگاهی در شمال چین به وجود آورد که در جریان جنگ چین و ژاپن بین سالهای ۱۹۳۷ تا ۱۹٤۵ توسعه یافت و مقدمات گسترش قلمرو

29- Hirohito

30- Chiang-Kai-Shek

31- Mao-Tse-Tung

Scanned by CamScanner

حکومت وی را بر سراسر چین طی سالهای بعد از جنگ دوم جهانی فراهم ساخت.

در مقایسه با سایر دیکتاتورها، چیان کای شک دیکتاتور ضعیفی بود و در تمام مدت حکومت خود نتوانست بر سراسر چین مسلط شود. او بعد از تصرف بخش مهمی از خاک چین به وسیلهٔ ژاپنی ها با وساطت آمریکائیها در صدد آشتی با رقیب خود مائو برآمد و ملاقات هائی هم بین آنها صورت گرفت، ولی برای مائو این همکاری یک عمل تاکتیکی بود که به توسعه قلمرو حکومت کمونیست ها و شکست نهائی چیانکایشک انجامید.

هیتلر چگونه به قدرت رسید

اکنون به آلمان بر می‌گردیم و سیر حوادث این کشور را طی دورهٔ دهسالهٔ ۱۹۲۳ تا ۱۹۳۳ که به روی کار آمدن هیتلر انجامید دنبال می‌کنیم.

در نخستین روزهای سال ۱۹۲۳ بین انگلیس و فرانسه و دولت آلمان اختلافاتی بر سر تعلل آلمانی ها در پرداخت غرامات جنگی بروز کرد. انگلیسیها کمیسیون مشترک غرامات جنگی را ترک گفتند و فرانسویها تصمیم گرفتند اختلافات خود را با آلمان با زور حل کنند. روز یازدهم ژانویه نیروهای فرانسه و بلژیک منطقهٔ صنعتی «روهر» را اشغال کردند و در واقع این مرکز مهم صنعتی آلمان را در ازاءِ غرامات جنگی آن کشور مصادره نمودند. این اقدام از یکسو خشم و هیجان شدیدی در آلمان بوجود آورد و از سوی دیگر اقتصاد ورشکستهٔ آلمان را در آستانهٔ سقوط کامل قرار داد. مارک آلمان که هنگام امضای قرارداد ترک مخاصمه در سال ۱۹۱۸ با ۷/٤۵ مارک در مقابل هر دلار معامله می‌شد و قبل از اشغال روهر از طرف نیروهای فرانسه و بلژیک به ۶۷۵۰ مارک در مقابل یک دلار تنزل کرده بود پس از این واقعه و به فاصلهٔ دو هفته به ۵۰,۰۰۰ مارک در مقابل هر دلار تنزل کرد.

موج اعتراض علیه اشغال روهر و نتایج فلاکت بار اقتصادی آن سراسر آلمان را فرا گرفت و هیتلر موقعیت را برای براه انداختن تظاهرات تازه و پردامنه‌ای در مونیخ مناسب تشخیص داد. این تظاهرات که روز ۲۷ ژانویه ۱۹۲۳ و در سالگرد تشکیل حزب نازی برپا شد عظیم‌ترین اجتماعی بود که مونیخ تا آن‌روز به خود دیده بود. تظاهرات بصورت راه‌پیمائی از یازده نقطهٔ شهر آغاز شد و نیروی شبه‌نظامی جدید حزب نازی که تعداد آنها بالغ بر ۶۰۰۰ نفر می‌شد تظاهرکنندگان را از هر نقطه به مرکزی که برای اجتماع همهٔ آنها درنظر گرفته شده بود هدایت می‌کردند. هیتلر فرماندهی این نیروها را به هرمان گورینگ[۳۲] قهرمان سابق نیروی هوائی آلمان که بعدها مرد شماره ۲ حزب نازی شد واگذار کرده بود. فریادهای «هایل هیتلر» یا زنده‌باد هیتلر که بعدها شعار آشنائی برای مردم جهان شد در طول این تظاهرات عظیم که در میان برف و سرما برگزار شد به گوش می‌رسید.

در طول بهار و تابستان سال ۱۹۲۳ هیتلر با مسافرت به نقاط مختلف آلمان تظاهرات دیگری در شهرهای بزرگ آلمان به‌راه انداخت و حزب نازی را به عنوان یک قدرت مهم سیاسی در آلمان مطرح ساخت. جشن‌های روز آلمان در نورنبرگ که در روزهای اول و دوم سپتامبر برپا شد فرصت تازه‌ای برای قدرت‌نمائی هیتلر فراهم آورد. در این روز قریب یکصد هزار نفر در این شهر قدیمی راه‌پیمائی کردند که نیمی از آنها از اعضا و طرفداران حزب نازی بودند و تعداد پرچم های صلیب شکسته با پرچم های ملی آلمان که به مناسبت این جشن حمل می‌شد برابری می‌کرد.

در پائیز سال ۱۹۲۳ تورم و بحران اقتصادی در آلمان به مرز وحشتناکی رسید و مارک آلمان بطور باورنکردنی سقوط کرد. ارزش یک مارک آلمان در اوائل اکتبر این سال بیش از شش میلیون بار نسبت به ارزش مارک در ۱۹۱۳ سقوط کرده و ارزش یک تخم‌مرغ در این تاریخ برابر قیمت سی میلیون تخم‌مرغ در ده سال قبل بود!.. ارقام

32- Hermann Goering

Scanned by CamScanner

نجومی روی اسکناس‌ها برای مردم شکل مسخره پیدا کرده بود و در مکالمه راجع به پول و خرید و فروش بجای یک میلیون مارک «یک مارک» گفته می‌شد. روی اسکناس‌های هزار مارکی سابق یک مهر قرمز دولتی زده شده و ارزش آنرا یک میلیارد مارک یا یکهزار میلیون مارک تعیین کرده بودند. اسکناس های پانصد میلیون مارکی جدید هم در فاصلهٔ چاپ تا رسیدن به بازار چهل بار ترقی کرده و با مهر قرمز دولتی ارزش آن بیست میلیارد مارک تعیین شده بود. این اسکناس که درشت‌ترین اسکناس جهان از حیث رقم به‌شمار می‌آید و به همین جهت ارزش تاریخی دارد در آن‌موقع فقط ۸۰۰ دلار ارزش داشت.

ارنست همینگوی نویسندهٔ معروف آمریکائی که در آن موقع خبرنگار یک روزنامهٔ آمریکائی در آلمان بود در گزارشی از تورم و بحران اقتصادی در آلمان آن روز نوشت «یک آلمانی به من گفت با پولی که تا شش سال قبل برای خرید یک هتل کفایت می‌کرد حالا فقط چهار بطر مشروب می‌توان خرید!». همینگوی در همین گزارش خود نوشت درحالیکه طبقات زحمتکش و حقوق‌بگیر در تأمین حداقل مایحتاج روزانهٔ خود درمانده‌اند سودجویان در این بازار آشفته حداکثر استفاده یا سوء استفاده را از فقر و نیاز مردم می‌برند. جواهرات و اشیاء گران‌قیمت مردم با پول های کاغذی بی ارزش از دست آنها خارج می شود و خانه‌ها و املاک مردم به علت نیاز آنها با پول کاغذی که ارزش آن از چند صد دلار تجاوز نمی‌کند معاوضه می‌گردد. سرمایه‌داران و صرافان یهودی از جمله کسانی هستند که از این وضع حداکثر استفاده را می‌برند و بر نفرت و انزجار عمومی نسبت به خود می افزایند.

در چنین اوضاع و احوالی بود که هیتلر زمان را برای آغاز یک حرکت تازه در جهت کسب قدرت مناسب تشخیص داد و با تمهید مقدمات قبلی و اعلام برنامهٔ «راه‌پیمائی به سوی برلن» که تقلیدی از برنامهٔ «راه‌پیمائی به سوی رم» موسولینی بود روز نهم نوامبر سال ۱۹۲۳ در مونیخ دست به نوعی کودتا زد. هیتلر شب قبل از آن در سالن آبجوفروشی «بورگر بروکلر» مونیخ نطقی ایراد کرده و گفته بود که ژنرال لودندورف فرماندهی نیروها را برای راه‌پیمائی به سوی برلن به عهده خواهد گرفت. در نخستین ساعات بامداد نهم نوامبر افراد مسلح نازی مراکز نظامی و ساختمانهای دولتی و بانک مونیخ را اشغال کردند و چاپخانه «پارکوس» یهودی نیز که مرکز چاپ اسکناس بود به تصرف نازیها درآمد. ارزش اسکناس های موجود در چاپخانه به نرخ تورمی آنروز ۱٤٦۰۵ تریلیون مارک بود که



عکسی از هیتلر که آنرا در سال ۱۹۲۳ برای یک دوست آمریکائی خود امضا کرده است.

Scanned by CamScanner

بار کامیونها شد و مسئولان چاپخانه بدون مقاومت در مقابل اخذ رسید آنرا تحویل مأمورین هیتلر دادند.

خبر مربوط به عملیات نازیها برای به دست گرفتن قدرت، در نخستین ساعات بامداد روز نهم نوامبر با یک پیام تلگرافی کوتاه از طرف فرمانده منطقهٔ نظامی مونیخ در تمام ایستگاههای مخابرات بی سیم دریافت شد و بلافاصله نیروئی از مرکز نظامی باواریا برای سرکوبی این شورش به مونیخ اعزام گردید. ساعت ده صبح روز نهم نوامبر که نخستین واحدهای قوای دولتی وارد شهر شدند جمعیت



هرمان گورینگ خلبان معروف آلمانی در جنگ اول جهانی یکی از نخستین کسانی بود که به حزب نازی هیتلر پیوست و در ردیف نزدیک ترین همکاران هیتلر قرار گرفت. این عکس گورینگ را در لباس خلبانی و با نشان هائی که در جنگ اول جهانی گرفته است نشان می‌دهد.

راه‌پیمایان در مرکز شهر به‌راه افتاده بود. در صف مقدم این جمعیت هیتلر با نشان صلیب آهن، لودندورف با اونیفورم ژنرالی و نشان های افتخار متعدد و گورینگ با عالی‌ترین نشان قهرمانی و افتخار حرکت می‌کردند. نیروهای دولتی و قوای پلیس مونیخ که به آنها پیوسته بودند راه پیشروی راه‌پیمایان را در نزدیکی پادگان نظامی شهر سد کردند، ولی هیتلر و پیروان او بدون توجه به اخطار فرمانده پلیس به حرکت خود ادامه دادند. در این لحظه از میان جمعیت تیری به طرف پلیس شلیک شد و یکی از افراد پلیس به زمین افتاد. افراد پلیس بی‌اختیار به طرف مردم آتش گشودند و با تیراندازی متقابل از طرف افراد هیتلر و ورود نیروهای دولتی به صحنه جوی خون به‌راه افتاد.

شورش مونیخ با شکست نازیها و بازداشت رهبران آنها پایان یافت و چند تن از رهبران نازی هم در جریان زد و خورد کشته شدند. لودندورف خود را تسلیم نیروهای پلیس کرد، ولی هیتلر و گورینگ متواری شدند و هیتلر در خانهٔ یک زن و شوهر آمریکائی که از دوستان او بودند پنهان شد. دو روز بعد پلیس ردپای او را پیدا کرد و هیتلر عصر روز یازدهم نوامبر بازداشت و تحویل زندان قدیمی «لانسبرگ» گردید.

محاکمهٔ هیتلر و لودندورف وسایر متهمین شورش مونیخ از صبح روز بیست و ششم فوریهٔ سال ۱۹۲٤ در دادگاه مونیخ آغاز شد. برای هیتلر این محاکمه از همان آغاز یک پیروزی بزرگ تبلیغاتی بود، زیرا جریان این محاکمه با دقت و علاقه در سراسر آلمان و بلکه جهان دنبال می شد و نکته جالب توجه اینکه با وجود حضور شخصیت هائی چون ژنرال لودندورف رئیس کل ستاد پیشین ارتش آلمان در صف متهمین، سرجوخهٔ سابق ارتش آلمان آدولف هیتلر در مرکز توجه مطبوعات و محافل سیاسی جهان قرار گرفته بود.

دادگاه مونیخ که پر سر و صداترین محاکمات سیاسی در آلمان تا آن‌زمان به‌شمار می رفت و بعضی از روزنامه ها آنرا «کارناوال سیاسی مونیخ» خوانده بودند تا پایان ماه مارس به طول انجامید و با آخرین دفاع هیتلر که یکی از

Scanned by CamScanner

طولانی‌ترین و پرسر و صداترین نطق های او بود خاتمه یافت. روز اول آوریل دادگاه حکم خود را صادر کرد: هیتلر سرجوخهٔ سابق ارتش به جرم طرح و کارگردانی توطئهٔ مونیخ به پنج سال زندان محکوم شد و ژنرال لودندورف رئیس کل ستاد ارتش آلمان که آلت دست او قرار گرفته بود و از نقشه های واقعی هیتلر خبر نداشت تبرئه گردید!

عصر روز اول آوریل ۱۹۲٤ هیتلر به سلول شماره۷ زندان لانسبرگ بازگشت و همان شب نوشتن کتاب «نبرد من»[۳۳] خود را در زندان آغاز کرد.

رفتار هیتلر در زندان رئیس زندان لانسبرگ را هم تحت تأثیر قرار داد، به طوری که چند ماه بعد یک ماشین تحریر برای ماشین کردن کتابش دراختیار او گذاشت. هیتلر مطالب کتابش را به «رودلف هس»[۳۴] که کمی بعد از او به زندان افتاده بود دیکته می‌کرد، هیتلر یادداشت های هس را تصحیح می‌نمود و سپس هس آنها را ماشین می‌کرد. هس که بعدها معاون و محرم اسرار هیتلر شد جز در موقع خواب همیشه در سلول هیتلر بود و هیتلر اظهارنظرهای او را برای اصلاح مطالب کتابش می پذیرفت.

در اواخر سال ۱۹۲٤ هیتلر با کمک و راهنمائی رئیس زندان لانسبرگ برای عفو مشروط و آزادی خود از زندان دست به کار شد. رئیس زندان همزمان با اقدامات وکلای هیتلر نامه ای به مقامات قضائی نوشت و طی آن از طرز رفتار و کردار هیتلر و اینکه او آدم معقول و آرامی شده و نمونهٔ نظم و انضباط در زندان است اظهار رضایت کرد. این نامه و لایحهٔ وکلای هیتلر مؤثر واقع شد و روز نوزدهم دسامبر سال ۱۹۲٤ دیوانعالی ایالتی باواریا حکم آزادی مشروط هیتلر را درمقابل اخذ تعهد کتبی مبنی بر خودداری از هرگونه اقدام خلاف قانون در آینده صادر نمود. ناگفته نماند که در مدت زندانی بودن هیتلر اقداماتی هم برای تبعید او به موطن اصلیش اتریش صورت گرفته بود، ولی دولت اتریش حاضر به پذیرفتن او در خاک اتریش نشد و استدلال دولت اتریش در رد تقاضای مقامات قضائی

33- Mein Kampf 34- Rudolf Hess



هیتلر و پیراهن قهوه‌ای‌هایش با یک کودک نازی

باواریا هم این بود که هیتلر با خدمت در ارتش آلمان تابعیت اتریشی خود را از دست داده است.

در آغاز سال ۱۹۲۵ وضع آلمان و جهان نسبت به سال ۱۹۲۳ که اوج فعالیت های سیاسی هیتلر قبل از زندانی شدن او بود تفاوت زیادی کرده بود. متفقین از فشار خود بر آلمان کاسته و شرایط قابل تحمل‌تری برای پرداخت غرامات جنگی تعیین کرده بودند. صنایع به‌راه افتاده، بیکاری کاهش یافته و اسکناس های جدید و با پشتوانه جای مارک های بی‌ارزش گذشته را گرفته بود. این تحول و بهبود نسبی در وضع اقتصادی کشور، هیتلر را از حربهٔ اصلی خود که استفاده از فقر و بیکاری و نارضائی عمومی بود محروم ساخت، ولی مسائل جدیدی که توسعهٔ صنعتی و شهرنشینی بوجود می‌آورد و فشاری که بر طبقهٔ متوسط وارد می‌آمد امکانات تازه‌ای را دراختیار هیتلر می‌گذاشت. از سوی دیگر مردمی که اشیاء و جواهرات قیمتی و اموال

Scanned by CamScanner

غیرمنقول خود رادر سالهای بحران به ثمن بخس فروخته بودند با کینه و نفرتی که از مسببین این بحران (کمونیستها و یهودیها) در دل داشتند زمینهٔ مساعدی برای پیشرفت افکار هیتلر فراهم ساخته بودند.

هیتلر حیات سیاسی جدید خود را با انتشار جلد اول کتاب «نبرد من» در ژوئیهٔ سال ۱۹۲۵ آغاز کرد و به دنبال آن به تجدید سازمان حزب نازی پرداخت. هیتلر علاوه بر هس همکاران جدیدی برای خود برگزید که یکی از پرحرارت‌ترین آنها مرد کوتاه‌قد و لاغراندامی به نام «ژوزف پل گوبلز»[۳۵] بود. گوبلز که به علت ابتلاء به بیماری فلج اطفال یکپای او هم کج شده بود دکتر در ادبیات و نویسنده‌ای توانا و ناطقی زبردست بود و علاوه بر همهٔ اینها در تبلیغات و جلب افکار عامه تخصص و مهارت فوق العاده‌ای داشت.

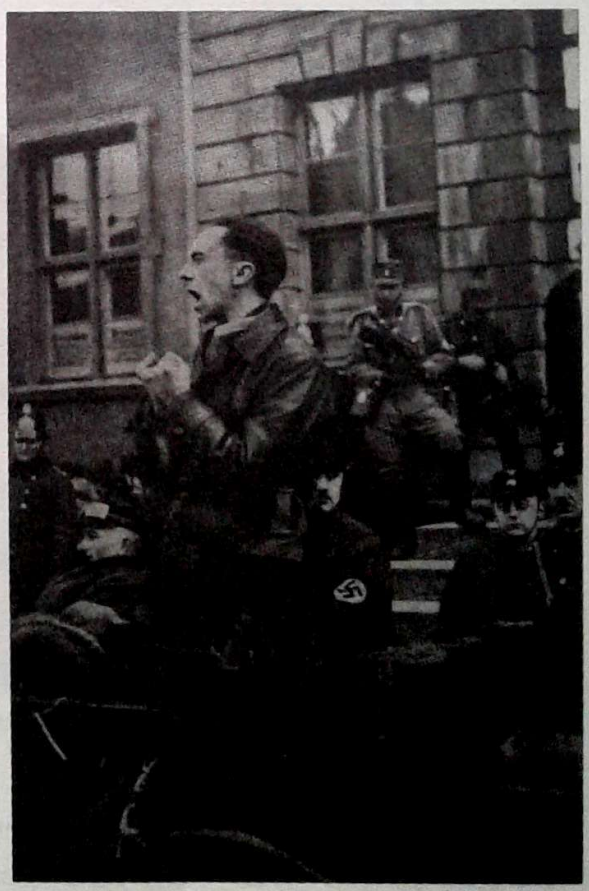

گوبلز هنگام ایراد سخنرانی در برلن. عده‌ای از پیراهن قهوه‌ای‌های اونیفورم‌پوش هم در اطراف او دیده می‌شوند.

از آغاز سال ۱۹۲۶ هیتلر بیشتر توجه خود را معطوف به گسترش تشکیلات حزب نازی در سراسر آلمان نمود و در نوامبر همین سال گوبلز را به رهبری تشکیلات حزب در برلن منصوب کرد. گوبلز در سازماندهی حزب در برلن نشان داد که نه‌فقط استاد تبلیغات، بلکه یک «تشکیلات‌چی» توانا هم هست، زیرا حزب نازی با تلاش پیگیر و خستگی‌ناپذیر گوبلز به سرعت در برلن توسعه یافت و به صورت رقیب اصلی گروههای چپ درآمد.

در اواخر سال ۱۹۲۶ هیتلر جلد دوم کتاب «نبرد من» خود را منتشر کرد که مکمل مطالب جلد اول در حمله به کمونیستها و یهودیان و متضمن مطالب جدیدی در زمینهٔ سیاست خارجی است. در این کتاب هیتلر نظریه «فضای حیاتی» آلمان را مطرح ساخته و به‌صراحت می‌نویسد که سیاست خارجی حزب ناسیونال سوسیالیست آلمان «تأمین زمین و فضای لازم برای ادامهٔ حیات ملت آلمان است» و «سرزمین‌های وسیع شرق آلمان» را مناسب‌ترین مکان برای تأمین این هدف می‌داند.

نازیها با وجود فعالیت شدید تبلیغاتی در انتخابات سال ۱۹۲۸ آلمان توفیق زیادی به دست نیاوردند، ولی گوبلز با اکثریت زیادی از برلن به نمایندگی مجلس رایشتاگ انتخاب شد و به اتفاق یازده نمایندهٔ دیگر حزب ناسیونال سوسیالیست که به نمایندگی مجلس انتخاب شده بودند تریبون رایشتاگ را برای تبلیغ افکار نازیها مورد استفاده قرار داد. نمایندگان نازی تقریباً در هر جلسهٔ مجلس رایشتاگ سخنرانی می‌کردند و نطق‌های آنها که معمولاً متضمن مطالب تند و تازه‌ای بود در مطبوعات و محافل سیاسی آلمان انعکاس وسیعی داشت.

هیتلر با وجود شکست در انتخابات سال ۱۹۲۸ از ادامهٔ مبارزه مأیوس نشد و این‌بار با طرح برنامه‌هائی که رنگ و بوی سوسیالیستی داشت به جلب روشنفکران و طبقهٔ کارگر پرداخت، به طوری که در آغاز دههٔ ۱۹۳۰ و بحران اقتصادی در سطح جهانی، که آلمان را هم تحت

35- Joseph Paul Goebbels

Scanned by CamScanner

تأثیر قرار داده بود، نازیها بیشتر از کمونیستها از این بحران بهره‌برداری کردند. یکی از شگردهای تبلیغاتی گوبلز در جریان مبارزات انتخاباتی سال ۱۹۳۰ تکیه بر زندگی محقر هیتلر در گذشته و خدمت سربازی او در زمان جنگ و چاپ عکس های متعدد وی در لباس سربازی و جبههٔ جنگ روی پوسترهای تبلیغاتی حزب بود. هدف این پوسترهای تبلیغاتی جلب توجه سربازان سابق آلمان و طبقات فقیر و کم‌درآمدی بود که اکثریت عظیم رأی‌دهندگان را تشکیل می‌دادند.

گوبلز در جریان مبارزات انتخاباتی سال ۱۹۳۰ آلمان قریب شش هزار میتینگ انتخاباتی در نقاط مختلف آلمان ترتیب داد و میلیونها پوستر انتخاباتی در سراسر کشور توزیع کرد. در شش هفتهٔ آخر مبارزات انتخاباتی، هیتلر و گوبلز با اتوبوس به بیست شهر آلمان سفر کردند و در هریک از این شهرها هیتلر سخنرانی کرد. متن هریک از این سخنرانی ها در میلیونها نسخه چاپ و در سراسر آلمان توزیع می‌گردید. هیتلر و گوبلز قسمت اعظم هزینه های تبلیغاتی خود را از سرمایه‌داران آلمانی که هم از کمونیستها و هم از رقبای یهودی خود نفرت داشتند دریافت می‌کردند.

در انتخابات سال ۱۹۳۰ آلمان حزب ناسیونال سوسیالیست هیتلر با ۶,۳۷۱,۰۰۰ رأی مقام دوم را به دست آورد. تعداد آراء حزب هشت برابر انتخابات سال ۱۹۲۸ بود و شمار نمایندگان حزب در رایشتاگ از ۱۲ کرسی به ۱۰۷ کرسی افزایش یافت. روز سیزدهم اکتبر سال ۱۹۳۰ که دورهٔ جدید رایشتاگ افتتاح شد یکصد و هفت نمایندهٔ حزب نازی با اونیفورم قهوه‌ای در مجلس حضور یافتند و لباس متحدالشکل آنها با بازوبندهای صلیب شکسته همگان را تحت تأثیر قرار داد. در این جلسه هنگامی که منشی مجلس اسامی نمایندگان را با حضور و غیاب قرائت می‌کرد، هریک از نمایندگان حزب نازی پس از قرائت اسم خود به‌پا خاسته با صدای بلند فریاد می‌زدند «حاضر. هایل هیتلر!».

بحران اقتصادی سالهای ۱۹۳۰ تا ۱۹۳۲ و تورم و



هیتلر در آغاز قدرت

بیکاری، راه هیتلر را برای رسیدن به قدرت هموارتر ساخت و هیتلر در انتخابات ریاست جمهوری سال ۱۹۳۲ آلمان خود را نامزد احراز مقام ریاست جمهوری کرد. هیتلر در آغاز گمان می‌کرد که «هیندنبورگ» رئیس جمهور سالخوردهٔ آلمان دیگر خود را کاندیدای این مقام نخواهد کرد. ولی هیندنبورگ در سن ۸۵ سالگی مجدداً داوطلب احراز مقام ریاست جمهوری شد. هیتلر از میدان بدر نرفت ولی در مبارزات انتخاباتی خود ضمن حمله به دولت های نالایق و برشمردن ناتوانی دولتمردان در حل مسائل اقتصادی و استقرار نظم و امنیت در کشور، از حملهٔ مستقیم به هیندنبورگ که در دوران سربازی و سرجوخگی او «فیلدمارشال» و فرمانده کل قوای آلمان بود خودداری می‌کرد. گوبلز هم از همین خط مشی پیروی می‌نمود و در یکی از معروفترین پوسترهای تبلیغاتی او که تصاویر هیتلر و

Scanned by CamScanner



هیتلر در نخستین سال زمامداری با هیندنبورگ رئیس جمهور آلمان. هیندنبورگ با اکراه به صدراعظمی هیتلر تن درداد، ولی به تدریج خود تحت تأثیر افکار او قرار گرفت.

هیندنبورگ را در کنار هم داشت چنین نوشته شده بود «ما به هیندنبورگ افتخار می‌کنیم، ولی به هیتلر رأی می‌دهیم!»

در این مبارزه هیندنبورگ با اکثریت ۵۳ درصد آراء به ریاست جمهوری انتخاب شد ولی هیتلر نیز با به‌دست آوردن بیش از سیزده میلیون و چهارصد هزار رأی پیروزی سیاسی بزرگی به دست آورد و تلاش خود را برای پیروزی در انتخابات پارلمانی تابستان ۱۹۳۲ متمرکز ساخت. در این انتخابات نازیها با به دست آوردن ۱۳,۷۳۲,۷۷۹ رأی و ۳۷/۳ درصد مجموع آراء مقام اول را به دست آوردند و سوسیال دمکراتها و کمونیستها که برای مقابله با خطر نازیسم باهم متحد شده بودند در مقام دوم قرار گرفتند.

با وجود پیروزی نازیها در انتخابات، هیندنبورگ از تعیین هیتلر به مقام صدراعظمی آلمان خودداری کرد و ادامهٔ این کشمکش به انحلال رایشتاگ و تجدید انتخابات در روز ششم نوامبر سال ۱۹۳۲ انجامید. نازیها این بار آراء کمتری به‌دست آوردند، ولی مقام اول خود را در میان احزاب دیگر حفظ کردند و هیندنبورگ علیرغم میل باطنی خود روز سی ام ژانویهٔ سال ۱۹۳۳ حکم صدراعظمی هیتلر را امضا کرد.

هیتلر با وجود احراز مقام صدراعظمی آلمان هنوز راه درازی برای رسیدن به قدرت مطلقه در پیش داشت، ولی این راه دراز را در مدتی کمتر از شش ماه پیمود: در پایان چهارمین هفتهٔ زمامداری هیتلر، روز بیست و هفتم فوریهٔ سال ۱۹۳۳، ساختمان عظیم مجلس رایشتاگ را به آتش کشیدند و هیتلر که کمونیستها را متهم به مشارکت در این توطئه کرده بود با اعلام وضع فوق العاده به سرکوبی کمونیستها و دستگیری سران و فعالین این حزب پرداخت. انتخابات رایشتاگ در ماه مارس تجدید شد و نازیها با به دست آوردن ٤٤ درصد آرا از موقعیت محکمتری در پارلمان

Scanned by CamScanner

برخوردار شدند. گورینگ معاون و همکار نزدیک هیتلر به ریاست رایشتاگ انتخاب شد و هیتلر برای استقرار نظم و امنیت و حل مشکلات اقتصادی کشور تقاضای اختیارات فوق العاده نمود. رایشتاگ روز ۲۳ مارس سال ۱۹۳٤ لایحهٔ اعطای اختیارات فوق العاده به هیتلر را تصویب کرد و به این ترتیب راه رسیدن او را به قدرت مطلقه هموارتر ساخت. روز اول آوریل، یعنی یک هفته بعد از کسب اختیارات فوق العاده، هیتلر نخستین گام خود را در راه مبارزه با یهودیان برداشت و دستور منع استخدام یهودیان را در سازمانهای دولتی صادر نمود و همزمان از مردم خواست که بطور داوطلبانه خرید از مغازه ها و فروشگاه های متعلق به یهودیان را تحریم کنند. روز اول ماه مه هیتلر تشکیل یک سازمان واحد کارگری را در آلمان اعلام داشت و اتحادیه های کارگری مستقل و وابسته به احزاب چپ را منحل کرد. به دنبال انحلال اتحادیه های مستقل کارگری، حزب سوسیال دمکرات آلمان نیز که تنها حزب مخالف نازیها در رایشتاگ بود به بهانهٔ فعالیت های غیرقانونی و توطئه علیه مصالح عمومی منحل شد و نمایندگان آن از رایشتاگ اخراج گردیدند.

روز چهاردهم ژوئیهٔ سال ۱۹۳۳ هیتلر آخرین گام را در راه رسیدن به قدرت مطلقه برداشت و طرح «یک ملت و یک حزب» یا استقرار سیستم تک حزبی را به تصویب مجلس دست نشاندهٔ خود رسانید. هیندنبورگ رئیس جمهور سالخوردهٔ آلمان هم که در برابر مانورهای سریع و غافلگیرکنندهٔ هیتلر گیج شده و قدرت مقاومت خود را از دست داده بود دیگر عملاً نقشی در ادارهٔ امور کشور نداشت و قوانین و مقرراتی را که از طرف هیتلر وضع می شد بدون چون و چرا امضا می‌کرد. از قول نزدیکان هیندنبورگ نقل شده است که مارشال پیر در همان ماههای اول زمامداری هیتلر مجذوب و مسحور او شده بود و کارهای او را از روی اعتقاد تأیید می‌نمود.

بحران در کشورهای فاتح جنگ اول جهانی

در طول سال های بحرانی که بر آلمان گذشت، کشورهای فاتح جنگ اول جهانی نیز هریک به نحوی دچار بحران های سیاسی و اقتصادی بودند و مشکلات و گرفتاری های داخلی، آنها را از توجه کافی به خطری که در آلمان شکل می‌گرفت باز می‌داشت.

بحران سیاسی در کشورهای فاتح جنگ اول جهانی در نخستین سال های بعد از خاتمهٔ جنگ آغاز شد. اولین نشانه های بحران در آمریکا نمودار شد و همانطورکه قبلاً



ویلسون رئیس جمهور آمریکا در جنگ اول جهانی و همسرش که پس از بیماری و بستری شدن او عملاً بر آمریکا حکومت می‌کرد.

Scanned by CamScanner

متذکر شدیم ویلسون رئیس جمهور آمریکا بعد از آنکه پیروزمندانه از کنفرانس صلح پاریس به آمریکا مراجعت کرد حزب مخالف او (حزب جمهوریخواه) در انتخابات کنگره پیروز شده و در مجلس سنای آمریکا، که نقش برتری در تعیین خط مشی سیاست خارجی آمریکا دارد به اکثریت مطلق دست یافته بود. سیاست ویلسون در کنفرانس پاریس با انتقادات شدیدی در سنای آمریکا مواجه شد و سرانجام سنا با قرارداد ورسای و شرکت آمریکا در جامعهٔ ملل مخالفت کرد. ویلسون برای جلب حمایت افکار عمومی مردم آمریکا از سیاست خود به مبارزهٔ تبلیغاتی وسیعی دست زد و به مسافرت و سخنرانی در ایالات مختلف آمریکا پرداخت، ولی در جریان این تلاش و فعالیت که بیش از توانائی او بود دچار سکته شد و تا پایان دوران ریاست جمهوریش نیمه‌فلج و بستری بود.

در انتخابات سال ۱۹۲۰ آمریکا «وارن هاردینگ»[۳۶] که از رهبران حزب جمهوریخواه و مخالف شرکت آمریکا در جامعهٔ ملل بود به ریاست جمهوری آمریکا انتخاب شد و درنتیجه جامعهٔ ملل بدون حضور و شرکت آمریکا کار خود را آغاز کرد. رؤسای جمهوری بعدی آمریکا تا سال ۱۹۳۲ نیز هردو از جمهوریخواهان بودند و آمریکا عملاً در سیاست جهانی نقش مهمی بازی نمی‌کرد. البته دولت آمریکا و مطبوعات و محافل سیاسی این کشور تحولات اروپا، بخصوص وقایع آلمان و ایتالیا را با دقت و علاقه تعقیب می‌کردند، ولی همانطور که در شرح تحولات آلمان اشاره شد، نظر دیپلمات های آمریکائی نسبت به هیتلر و حزب نازی او رویهمرفته مثبت بود و بیشتر به افکار و عقاید ضدکمونیستی او توجه می شد و نظریات نژادپرستانه و احساسات شدید ضدیهودی وی کمتر مورد توجه قرار می‌گرفت.

سال های دههٔ ۱۹۱۹ تا ۱۹۲۹ سال های رونق اقتصادی آمریکا بود، ولی این رونق سریع و بیسابقه ناگهان در سال ۱۹۲۹ جای خود را به رکود داد و بحران اقتصادی شدید نخستین سال های دههٔ ۱۹۳۰ را به دنبال آورد. این بحران که با بیکاری و رکود اقتصادی بیسابقه‌ای در آمریکا همراه بود موجبات پیروزی حزب دمکرات را در انتخابات سال ۱۹۳۲ آمریکا فراهم ساخت و برای نخستین بار بعد از دوازده سال یک رئیس جمهور دمکرات به کاخ سفید راه یافت. رئیس جمهور جدید فرانکلین دلانو روزولت[۳۷] بود، که با اکثریت شکننده‌ای بر رئیس جمهور وقت آمریکا هربرت هوور[۳۸] پیروز شد و با قاطعیتی که لازمهٔ حل مشکلات عظیم اقتصادی آن روز آمریکا بود بر بحران فائق آمد. روزولت تنها رئیس جمهور تاریخ آمریکا بود که چهار بار متوالی به این مقام انتخاب شد، ولی مخالفانش او را به دیکتاتوری و بی‌اعتنائی به کنگره و نهادهای قانونی کشور متهم می‌کردند. مبارزه برای افزودن اصلاحیه‌ای بر قانون اساسی آمریکا دربارهٔ محدودیت دورهٔ ریاست جمهوری از سومین دورهٔ ریاست جمهوری روزولت آغاز شد و در دورهٔ زمامداری جانشین او هاری ترومن[۳۹] به تصویب رسید. به موجب این اصلاحیه هیچکس نمی‌تواند بیش از دو دورهٔ متوالی به ریاست جمهوری آمریکا انتخاب شود.

انگلستان نیز بلافاصله بعد از پایان جنگ اول جهانی با بحران ایرلند مواجه شد و لوید جرج نخست‌وزیر وقت انگلیس با وجود موفقیت در حل این بحران، با مخالفت های داخلی در حزب لیبرال خود روبرو گردید و در اواخر زمامداری بیشتر به محافظه کاران متکی شد. با استعفای لوید جرج از مقام نخست‌وزیری در سال ۱۹۲۲ حزب لیبرال دچار چنددستگی شد و در انتخابات بعدی برای نخستین بار از حزب جدید کارگر انگلیس عقب افتاد. رمزی مکدونالد[۴۰] رهبر حزب کارگر در ژانویهٔ سال ۱۹۲٤ به مقام نخست‌وزیری انتخاب شد، ولی چون اکثریت کافی در پارلمان نداشت در نوامبر سال ۱۹۲٤ انتخابات مجددی انجام داد و این بار محافظه کاران پیروز شدند.

36- Warren Harding
37- Franklin D. Roosevelt
38- Herbert Hoover
39- Harry Truman
40- Ramsay Macdonald

Scanned by CamScanner

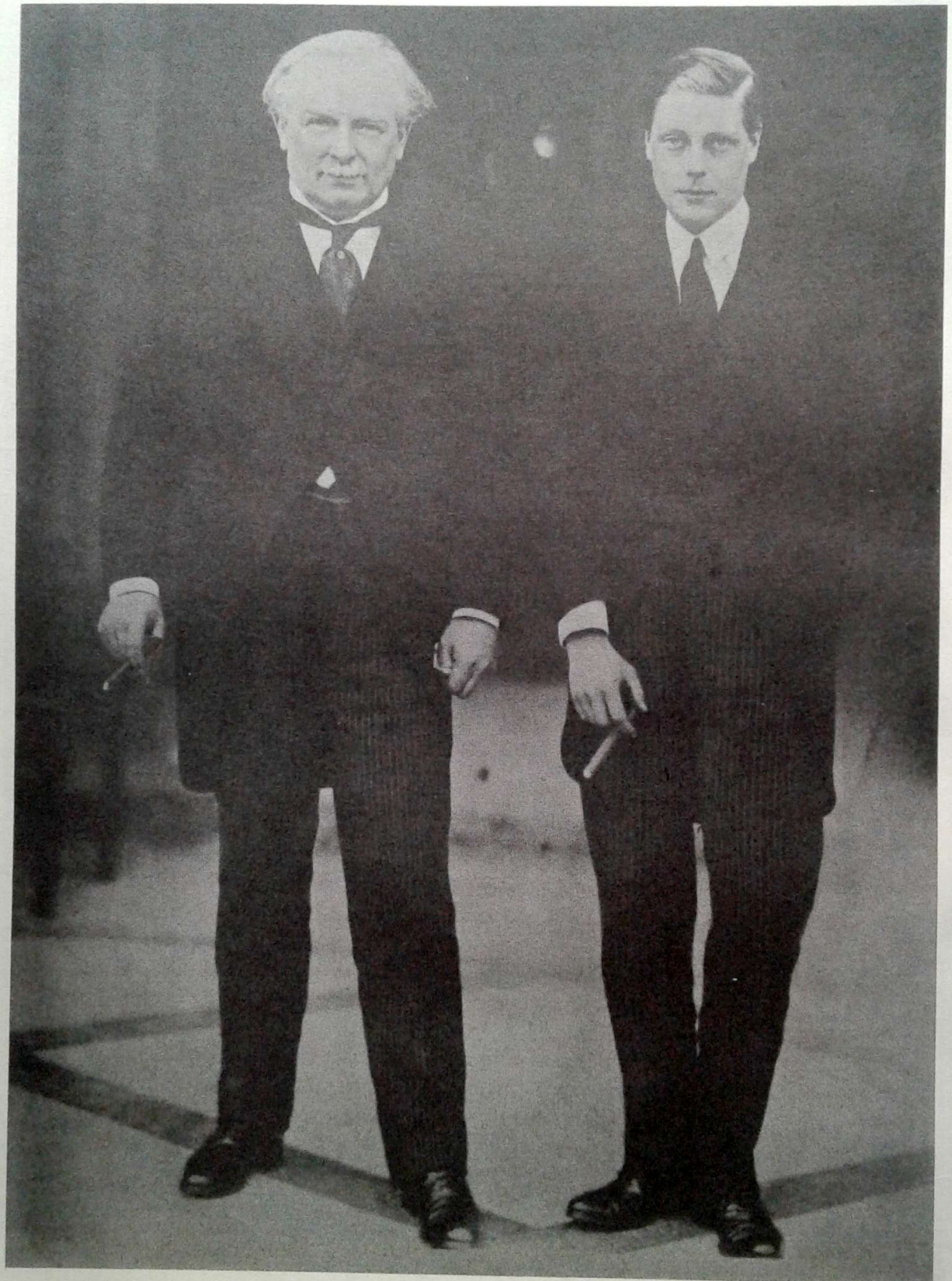

لوید جرج نخست‌وزیر انگلستان با پرنس اف ولز ولیعهد انگلیس و ادوارد هشتم آینده، که ماجرای عشق او بحران بزرگی در انگلستان بوجود آورد.

Scanned by CamScanner



استانلی بالدوین نخست‌وزیر انگلیس در سال‌های دههٔ ۱۹۲۰ که در سال ۱۹۳۵ مجدداً به نخست‌وزیری انگلیس رسید و ادوارد هشتم پادشاه انگلیس را وادار به استعفا کرد.

Scanned by CamScanner

از اواخر سال ۱۹۲٤ تا ۱۹۲۹ حکومت انگلستان در دست حزب محافظه کار بود و استانلی بالدوین[41] در طول این پنج سال مقام نخست‌وزیری را به‌عهده داشت. بالدوین که قبل از مکدونالد هم مدت کوتاهی عهده‌دار مقام نخست‌وزیری بود به مسائل مربوط به سیاست اروپا علاقهٔ زیادی نشان نمی‌داد و گزارش های مربوط به پیشرفت نازیها را در آلمان با بی‌اعتنائی تلقی می‌کرد. مشکل بزرگ او در سیاست خارجی آغاز نهضت استقلال‌طلبی در هند به رهبری «گاندی»[42] و مسئلهٔ اصلی در سیاست داخلی جنبش های کارگری و نخستین اعتصاب عمومی در انگلستان در سال ۱۹۲٦ بود. مبارزهٔ بالدوین با اتحادیه‌های کارگری و گذراندن قانونی از پارلمان دربارهٔ غیرقانونی بودن اعتصاب عمومی کمکی به حل مشکل نکرد و رکود و بیکاری سال ۱۹۲۹ موجب شکست محافظه کاران در انتخابات عمومی و بازگشت رمزی مکدونالد به حکومت شد.

دوران حکومت جدید رمزی مکدونالد هم با بحران اقتصادی اوائل دههٔ ۱۹۳۰ مصادف شد و مسائل مربوط به سیاست خارجی و خطر پیشرفت نازیها در آلمان کمتر مورد توجه قرار گرفت. در سال ۱۹۳۵ مجدداً استانلی بالدوین مقام نخست‌وزیری را به عهده گرفت و درست در زمانی که هیتلر به اوج قدرت خود در آلمان نزدیک می شد، انگلستان با بحران سیاسی بیسابقه‌ای روبرو شد که تا پایان سال ۱۹۳٦ کلیهٔ مسائل بین‌المللی را در جامعهٔ انگلیس تحت‌الشعاع خود قرار داد. این بحران از یک ماجرای عشقی و اصرار ادوارد هشتم پادشاه جدید انگلیس برای ازدواج با یک زن آمریکائی که قبلاً دوبار شوهر کرده و تازه از شوهر دوم خود تقاضای طلاق کرده بود ناشی می شد. ادوارد هشتم که در بیستم ژانویهٔ سال ۱۹۳٦ به‌جای پدرش جرج پنجم بر تخت سلطنت انگلیس نشست، تا این تاریخ که چهل و دو سال از عمرش می‌گذشت ازدواج نکرده بود. او در سال ۱۹۳۱ برای نخستین بار با خانم «والیس

41- Stanley Baldwin 42- Mohandas Gandhi



گاندی در اوائل دههٔ ۱۹۳۰، هنگامی که برای مذاکره با مقامات انگلیسی به لندن رفته بود.

سیمپسون»[43] که در آن موقع همسر آقای سیمپسون بود آشنا شد. ادامهٔ دوستی و رفت و آمد ادوارد هشتم[44] با خانوادهٔ سیمپسون به‌تدریج عشق و علاقهٔ شدیدی بین پادشاه آیندهٔ انگلیس و خانم والیس بوجود آورد. خانم والیس سیمپسون در کتابی که بعدها دربارهٔ داستان عشق خود نوشته اعتراف می‌کند که از زیبائی بهرهٔ چندانی نداشته و آنچه پادشاه آیندهٔ انگلیس را به او علاقمند ساخت خصوصیات اخلاقی وی بوده است. در هر حال هنگامی که «پرنس آف ولز» در ژانویهٔ سال ۱۹۳٦ به‌جای پدر به مقام سلطنت رسید محرمانه از والیس تقاضای ازدواج کرد و والیس نیز که علاوه بر عشق و علاقهٔ باطنی به پادشاه جدید انگلیس آرزو می‌کرد ملکهٔ انگلستان بشود از شوهرش تقاضای طلاق نمود. حکم طلاق در اواخر اکتبر ۱۹۳٦ صادر شد و ادوارد هشتم روز ۱٦ نوامبر به نخست‌وزیر انگلیس استانلی

43- Wallis Simpson

٤٤ ــ ادوارد هشتم قبل از اینکه به مقام سلطنت برسد پرنس آف ولز Prince of Wales لقب داشت.

Scanned by CamScanner



Daily Mirror

SATURDAY
ONE PENNY

GOD SAVE THE KING!

TELL US THE FACTS, MR. BALDWIN!

"Suggestions have appeared that if the King decided to marry, his wife need not become Queen. These ideas are without any constitutional foundation.
"There is no such thing as what is called a morganatic marriage known to our law. The Royal Marriages Act of 1772 has no application to the Sovereign himself.
"This Act, therefore, has nothing to do with the present case. The King himself requires no consent from any other authority to make his marriage legal, but, as I have said, the lady whom he marries by the fact of her marriage to the King necessarily becomes Queen.
"She herself therefore enjoys all the status, rights, and privileges which, both by positive law and by custom, attach to that position . . . and her children would be in the direct line of succession to the throne.
"The only possible way in which this result could be avoided would be by legislation dealing with a particular case. His Majesty's Government are not prepared to introduce such legislation.
"Such a change could not be effective without the consent of all the Dominions. I am satisfied from inquiries I have made that this assent would not be forthcoming."
MR. BALDWIN IN PARLIAMENT YESTERDAY

THE NATION INSISTS ON KNOWING THE KING'S FULL DEMANDS AND CONDITIONS

The Country Will Give You the Verdict

نمونه‌ای از مقالات مطبوعات انگلیس به طرفداری از ادوار هشتم. این تصویر از صفحهٔ اول روزنامهٔ معروف دیلی‌میرور انگلیس، مورخ پنج دسامبر سال ۱۹۳۶ کلیشه شده است. عنوان درشت روزنامه این است «آقای بالدوین، حقایق را به ما بگوئید!»

بالدوین اطلاع داد که قصد دارد با خانم والیس ازدواج کند. بالدوین پس از مشورت با رؤسای مجلسین عوام و لردها و وزیران کابینه و رهبران احزاب مخالفت خود را با این ازدواج به پادشاه ابلاغ کرد و اعلام داشت که پادشاه نمی‌تواند با زنی که قبلاً دوبار ازدواج کرده و طلاق گرفته است ازدواج کند و چنین زنی نمی‌تواند عنوان ملکهٔ انگلستان را داشته باشد. ادوارد هشتم در تصمیم خود به ازدواج با زنی که عاشقانه او را دوست داشت اصرار می ورزید و وقتی که موضوع علنی شد بخش اعظم مطبوعات و افکار عمومی مردم انگلیس هم به حمایت از پادشاه برخاستند، ولی در مجلس عوام اکثریت با مخالفان ازدواج پادشاه با یک زن مطلّقه بود و راه‌حل پیشنهادی چرچیل برای اینکه ادوارد هشتم با خانم والیس ازدواج کند ولی او عنوان ملکهٔ انگلیس را نداشته باشد پذیرفته نشد. سرانجام ادوارد هشتم ناچار شد بین سلطنت انگلیس و زنی که دوستش داشت یکی را انتخاب کند و روز دهم دسامبر سال ۱۹۳۶ ضمن یک پیام رادیوئی به ملت انگلیس اعلام کرد که بین عشق و سلطنت، عشق را برگزیده است.

اما ماجرا به همین‌جا ختم نشد و راز عجیبی که ٤٤ سال بعد، در سال ۱۹۸۰ فاش شد این بود که بعد از استعفای ادوارد هشتم از مقام سلطنت و تبعید اختیاری او به فرانسه و اسپانیا هیتلر درصدد جلب دوستی و همکاری او برآمد و می‌کوشید ضمن اجرای نقشهٔ حمله به جزیرهٔ بریتانیا مقدمات بازگشت ادوارد هشتم را به سلطنت انگلیس فراهم سازد. هیتلر بعد از استعفای ادوارد هشتم از سلطنت انگلیس او را به آلمان دعوت کرد و از پادشاه مستعفی و همسرش استقبال گرمی به عمل آورد، ولی در آن موقع هنوز روابط آلمان و انگلیس تیره نشده بود و سفر پادشاه مستعفی به آلمان هم با اهمیت زیادی تلقی نشد،

Scanned by CamScanner



روی جلد مجلهٔ انگلیسی «ناو» که برای نخستین بار ماجرای رابطهٔ هیتلر را با ادوار هشتم (دوک آف ویندسور بعدی) فاش کرد.

Scanned by CamScanner



یک عکس منحصر به فرد از ملاقات هیتلر با «دوک آف ویندسور» پادشاه مستعفی انگلیس و همسرش

تااینکه ادارهٔ اطلاعات و جاسوسی انگلیس (انتلیجنس سرویس) در سال ۱۹٤۰ و بعد از آغاز جنگ دوم جهانی از ارتباط آلمانی ها با پادشاه مستعفی که اکنون لقب «دوک ویندسور»[45] را داشت آگاه شد. دوک ویندسور در آن موقع در اسپانیا بود و «ریبن تروپ»[46] وزیر خارجهٔ هیتلر به سفیر آلمان در مادرید دستور داده بود که ترتیب مسافرت محرمانهٔ پادشاه مستعفی انگلیس را به آلمان برای انجام مذاکرات سری با هیتلر بدهد. دوک ویندسور از اسپانیا به پرتغال رفت و تماس دیپلمات های آلمانی با او ادامه داشت که چرچیل نخست وزیر وقت انگلیس از فعالیت آلمانی ها برای جلب همکاری پادشاه مستعفی اطلاع یافت و با صدور حکم «حکمران جزایر باهاما» برای دوک ویندسور از او خواست که فوراً به محل مأموریت خود در زمان جنگ حرکت کند. البته در این فاصله تحولات دیگری هم در انگلستان روی داده بود که در شرح وقایع مربوط به مقدمات جنگ دوم جهانی خواهد آمد.

امّا بحران سیاسی در فرانسه در فاصلهٔ جنگ اول و دوم جهانی عمیق تر از بحران در کشورهای دیگر فاتح بود. کلمانسو نخست وزیر مقتدر فرانسه در اواخر جنگ اول جهانی، در سال ۱۹۲۰ بر اثر اختلافات داخلی و رقابت احزاب سیاسی از کار کناره گرفت و با استعفای او از مقام نخست وزیری دوران بی ثباتی سیاسی در فرانسه که ضعف اقتصادی و نظامی این کشور را در پی داشت آغاز گردید. طی بیست سال، تا آغاز جنگ دوم جهانی ٤٤ کابینه در فرانسه بر سر کار آمدند، که یکی از آنها کابینهٔ «جبههٔ

45- Duke of Windsor 46- Ribbentrop

Scanned by CamScanner

خلق» به ریاست لئون بلوم[۴۷] رهبر حزب سوسیالیست فرانسه بود. کلمانسو سیاستمدار نیرومند و نخست وزیر سالهای ۱۹۱۷ تا ۱۹۲۰ فرانسه که از این اوضاع رنج می‌برد قبل از مرگش در سال ۱۹۲۹ کتابی تحت عنوان «عظمت و نکبت پیروزی» نوشت و طی آن خطر تجدید عظمت و قدرت آلمان و پیروزی محتمل آن کشور را بر فرانسهٔ درمانده و رو به زوال پیش بینی نمود.

مقدمات جنگ دوم جهانی

هیتلر در نخستین سال زمامداری خود با اعلام خروج آلمان از جامعهٔ ملل اولین گام را در راهی که به جنگ دوم جهانی انجامید برداشت. هیتلر روز ۱٤ اکتبر سال ۱۹۳۳ در یک نطق پرسر و صدای رادیوئی خروج آلمان را از جامعهٔ ملل اعلام داشت و در بیان علت این تصمیم گفت «ما حاضر به ادامهٔ عضویت در سازمانی که اعضای آن از حقوق مساوی برخوردار نیستند نیستیم... یک ملت ٦٥ میلیونی و دولتی که به حیثیت و شرف ملی خود پای بند است نمی‌تواند چنین تحقیری را تحمل کند».

جامعهٔ ملل ناتوانی خود را در حل مسائل بین المللی به ثبوت رسانده بود و خروج آلمان از این سازمان فی نفسه حائز اهمیت زیادی نبود، ولی تصمیم آلمان بر خروج از جامعهٔ ملل نفی قرارداد ورسای را هم در برداشت و در آنموقع کمتر کسی این معنی را از اقدام هیتلر دریافت. هیتلر بدون اینکه منظور واقعی خود را در مورد نفی قرارداد ورسای بیان کند روز دوازدهم نوامبر را که سالگرد امضای قرارداد ورسای بود برای تجدید انتخابات رایشتاگ و مراجعه به آراء عمومی دربارهٔ خروج از جامعهٔ ملل تعیین کرد. تعیین این روز برای رفراندوم در واقع یادآور این نکته هم بود که مردم آلمان با تأیید تصمیم دولت دربارهٔ خروج از جامعهٔ ملل به قرارداد ورسای نیز مهر باطله می زنند.

همانطورکه انتظار می رفت اکثریت عظیم رأی دهندگان



کلمانسو نخست‌وزیر معروف فرانسه در جنگ اول جهانی با همتای انگلیسی خود لویدجرج.

در رفراندوم روز ۱۲ نوامبر شرکت کردند و بیش از ۹۵ درصد آنها تصمیم دولت را دربارهٔ خروج از جامعهٔ ملل تأیید نمودند. بیش از ۹۲ درصد رأی دهندگان هم به نامزدهای حزب نازی برای مجلس رایشتاگ رأی دادند و یک مجلس یکدست از نازیها برای تأیید تصمیمات و اقدامات بعدی هیتلر تشکیل شد.

مرگ هیندنبورگ رئیس جمهور سالخوردهٔ آلمان در روز دوم اوت سال ۱۹۳٤ آخرین مانع را در راه قدرت مطلقه و بلامنازع هیتلر از میان برداشت و هیتلر همان روز قانونی را به تصویب هیئت دولت و سپس رایشتاگ رساند که به موجب آن وظایف رئیس جمهوری و صدراعظم آلمان در یکدیگر ادغام شده و رهبر کشور منبعد عنوان «فوهرر» یا پیشوا را داشت. این همان عنوانی بود که هیتلر در مقام رهبری حزب نازی برای خود انتخاب کرده بود. هیتلر برای تثبیت این مقام و عنوان تازه روز ۱۹ اوت سال ۱۹۳٤ یک رفراندوم دیگر ترتیب داد و این بار نیز بیش از نود درصد

47- Leon Blum

Scanned by CamScanner

رأی‌دهندگان آلمانی او را به عنوان پیشوای خود انتخاب کردند.

هیتلر در اواخر سال ۱۹۳٤ عملاً پیمان ورسای را زیر پا گذاشت و با صدور یک فرمان سری نظامی دستور داد تعداد نفرات ارتش آلمان از رقم تعیین شده در پیمان ورسای (یکصد هزار نفر) به سه برابر افزایش یابد. هیتلر فرمان سری خود را روز دهم مارس سال ۱۹۳۵ فاش کرد ولی برای تخفیف واکنش احتمالی امضاکنندگان پیمان ورسای در برابر این اقدام خود گفت که تصمیم دولت آلمان برای افزایش نیروی نظامی خود به منظور مقابله با خطر افزایش قدرت نظامی شوروی است و بهیچوجه متوجه فرانسه یا انگلستان نیست.

واکنش فرانسه و انگلیس خیلی خفیف‌تر از آن بود که هیتلر انتظار داشت. فرانسه به ارسال یادداشتی به جامعهٔ ملل که آلمان از آن خارج شده بود اکتفا کرد و انگلیسیها حتی برنامهٔ سفر وزیر خارجهٔ انگلیس به برلن را که برای روز ۲۵ مارس پیش‌بینی شده بود لغو نکردند. هیتلر در ملاقات با وزیر خارجهٔ انگلیس و هیئت همراه او توانست انگلیسیها را قانع کند که هیچگونه نظر سوئی نسبت به انگلستان ندارد و آلمان و انگلیس درمقابله با خطر شوروی منافع مشترکی دارند.

در اوائل ژوئن سال ۱۹۳۵ کنفرانس بین‌المللی دریائی در لندن تشکیل شد و فون ریبن تروپ که به نمایندگی آلمان در این کنفرانس شرکت کرده بود تقاضا کرد ظرفیت نیروی دریائی آلمان درحد ۳۵ درصد نیروی دریائی انگلیس و ظرفیت زیردریائی های این کشور درحد ٤۵ درصد زیردریائی‌های انگلیس افزایش یابد و انگلیسیها بدون مقاومت زیادی این پیشنهاد را پذیرفتند.

حملهٔ نیروهای موسولینی به حبشه (اتیوپی) در سوم اکتبر ۱۹۳۵ توجه جهانیان را از تجدید تسلیحات آلمان منحرف ساخت و هیتلر با استفاده از این فرصت دستورات تازه‌ای برای تقویت صنایع جنگی آلمان صادر کرد. از سوی دیگر ناتوانی جامعهٔ ملل در برابر تجاوز ایتالیا به حبشه و واکنش ملایم کشورهای دیگر در برابر این تجاوز، هیتلر را در پیاده کردن نخستین آزمایش قدرت خود در برابر امضاکنندگان پیمان ورسای تشجیع کرد. سحرگاه روز هفتم مارس ۱۹۳٦ نیروهای مسلح آلمان از شش پل رودخانهٔ راین عبور کرده منطقهٔ کرانهٔ راین را که به موجب پیمان ورسای و قرارداد مکمل آن (قرارداد لوکارنو) غیرنظامی اعلام شده بود اشغال کردند. فرانسه درصدد اقدام نظامی برای بیرون راندن نیروهای آلمان از راین برآمد، ولی انگلیسیها حاضر به پشتیبانی از چنین اقدامی نشدند و به اقدامات دیپلماتیک و محکوم ساختن اقدام آلمان در جامعهٔ ملل اکتفا کردند.

برگزاری بازیهای المپیک سال ۱۹۳٦ در برلن فرصت مناسب دیگری برای تبلیغات جهانی رژیم نازی و نمایش محبوبیت هیتلر در میان مردم آلمان بود. بازیهای المپیک روز اول اوت سال ۱۹۳٦ در حضور یکصد و ده هزار تماشاچی در استادیوم بزرگ برلن افتتاح گردید و در مراسم گشایش این بازیها هیئت ارکستر عظیم اشتراوس که سه هزار خوانندهٔ کُر آنها را همراهی می‌کردند سرود «آلمان بالای همه» را نواخت. علاوه بر هیتلر و سران نازی، پادشاه بلغارستان و ولیعهد سه کشور سوئد و یونان و ایتالیا و فرزندان موسولینی دیکتاتور ایتالیا نیز در این مراسم حضور داشتند.

بازیهای المپیک ۱۹۳٦ برلن از نظر ورزشی هم برای آلمانیها افتخارآمیز بود، زیرا ورزشکاران آلمانی با به‌دست آوردن ۳۳ مدال طلا و بسیاری از مدال های نقره و برنز مقام اول جهان را به خود اختصاص دادند. امّا مهمترین نتیجهٔ تبلیغاتی که هیتلر از بازیهای المپیک برلن گرفت فیلم هائی بود که از عظمت بازیها و نظم و ترتیب آن و همچنین پیشرفت های آلمان در دوران حکومت نازیها در جهان به نمایش گذاشته شد. هزاران ورزشکار و دهها هزار تماشاچی که از اطراف و اکناف عالم در این مراسم شرکت کرده بودند هریک بهترین مُبلّغ برای آلمان و پیشرفت های شگرف و چشمگیر این کشور در دوران

Scanned by CamScanner

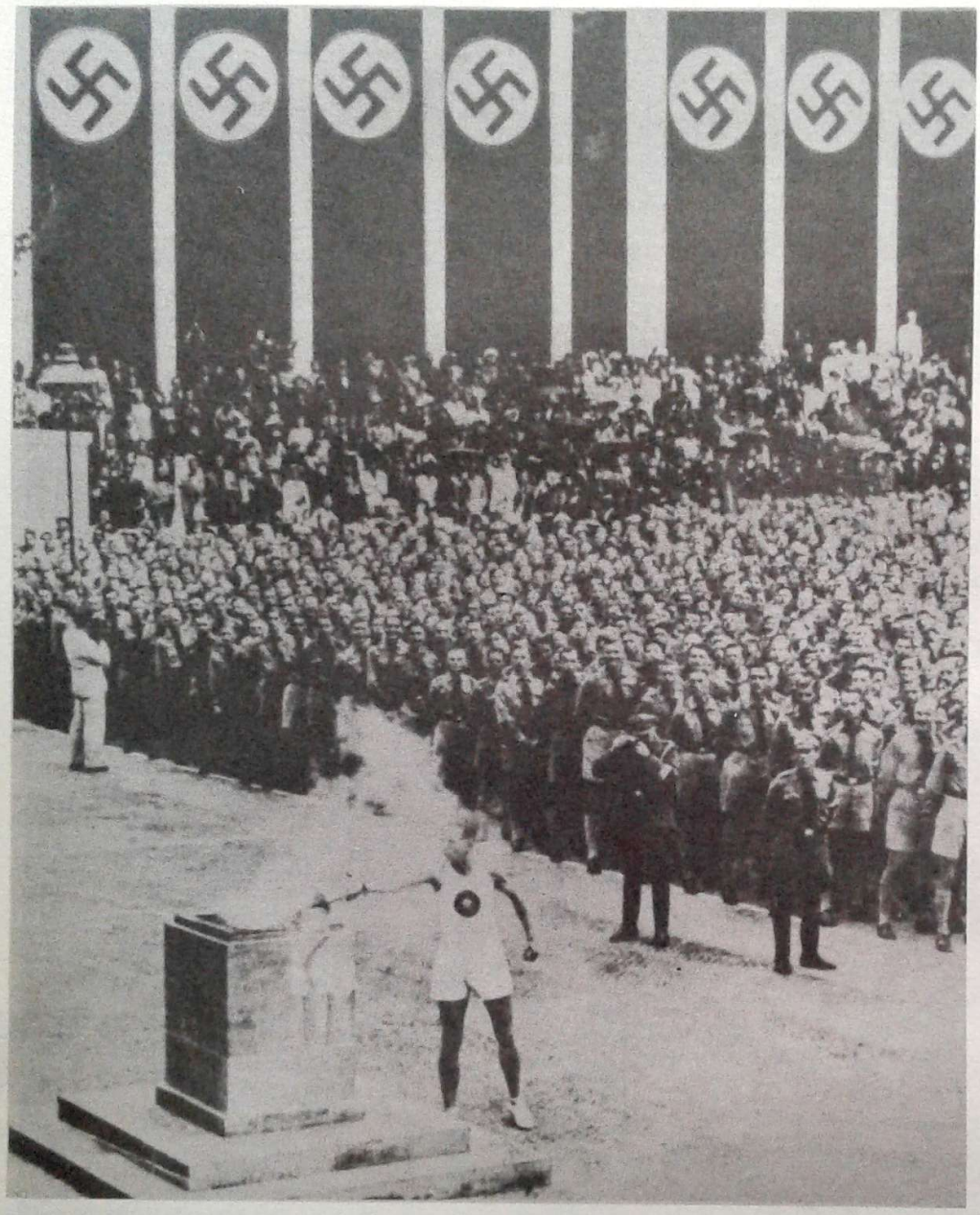

مراسم افتتاح بازیهای المپیک سال ۱۹۳۶ در برلن که هیتلر از آن برای تبلیغ به نفع رژیم فاشیستی خود در جهان بهره‌برداری کرد.

حکومت نازیها بودند.

هیتلر در مراسم چهارمین سالگرد زمامداری خود ــ روز سی ام ژانویهٔ سال ۱۹۳۷ نطقی در دورهٔ جدید رایشتاگ ایراد کرد و ضمن آن برای خود وظیفه‌ای الهی برای نجات بشریت قائل شد. هیتلر در این نطق گفت: «من امروز با کمال خضوع و خشوع در برابر پروردگار سر تعظیم فرود می‌آورم و او را سپاس می‌گذارم که سرباز گمنامی چون مرا برای نبرد بخاطر اعتلای این ملت و بازیافتن حقوق و شرف او برگزید، نبردی که نه‌فقط برای ملت آلمان، بلکه برای تمامی بشریت آیندهٔ بهتری به ارمغان خواهد آورد». چند ماه بعد هیتلر طی نطقی در کنفرانس رهبران محلی و مسئولان آموزش سیاسی، برای اولین بار از نقشه‌های جهانگشائی خود پرده برداشت و گفت «من می‌خواهم آلمان را به نیرومندترین کشور جهان مبدل کنم. من به مقام دوم دوم یا سوم راضی نیستم... ملت آلمان باید برترین ملت‌ها و کشور آلمان برترین کشورهای جهان بشود». ولی این سخنان بی‌پردهٔ هیتلر آنطور که شاید و باید مورد توجه جهانیان قرار نگرفت.

Scanned by CamScanner



Scanned by CamScanner



یک عکس منحصر به فرد از نخستین سانحهٔ بزرگ هوائی جهان که روز ششم مه سال ۱۹۳۷ اتفاق افتاد. در این عکس زیپلن عظیم الجثهٔ «هیندنبورگ» آلمانی هنگام برخورد به یک برج فلزی در «نیوجرسی» آمریکا دیده می‌شود. بر اثر اشتعال و سقوط این زیپلن ۳۶ نفر کشته شدند و حمل مسافر با زیپلن از آن تاریخ به بعد ممنوع گردید.

Scanned by CamScanner

از وقایع مهم دیگر سال ۱۹۳۷ سفر موسولینی به آلمان و پیمان اتحاد و دوستی او با هیتلر بود. در این دیدار هیتلر و موسولینی برنامه های خود را برای کمک به فرانکو در جنگ داخلی اسپانیا هماهنگ کردند. در این مورد هیتلر نقش اول را به موسولینی داد، و این در واقع امتیازی برای موسولینی محسوب نمی شد، زیرا هیتلر نمی‌خواست زیاد خود را در کار اسپانیا آلوده کند و نیروی خود را برای هدف دیگری لازم داشت.

طی سال ۱۹۳۷ هیتلر بر تلاش خود برای تقویت نیروی نظامی آلمان افزود و قسمت اعظم بودجهٔ کشور را به تجهیز ارتش و افزایش نفرات نیروهای مسلح آلمان اختصاص داد. طی همین سال حزب کوچکی که در اتریش با شعار وحدت آلمان و اتریش شروع به فعالیت کرده بود با کمک های مستقیم و غیرمستقیم هیتلر توسعه یافت و با همان روش حزب نازی در آلمان یک محیط ارعاب و وحشت در جامعهٔ اتریش بوجود آورد. در ماه نوامبر همین سال هیتلر در جلسه ای از وزیران ارشد کابینه و فرماندهان نظامی آلمان برای نخستین بار از نقشه های خود برای توسعهٔ خاک آلمان و «ایجاد فضای حیاتی برای جمعیت رو به افزایش کشور» سخن گفت و افزود «ما می‌توانیم فضای حیاتی خود را نخست از طریق مرزهای جنوبی و شرقی خود توسعه دهیم و با انضمام اتریش و چک اسلواکی به خاک آلمان منابع کافی برای تغذیه و رفاه ملت آلمان بدست آوریم». هیتلر در پایان سخنان خود گفت که فکر نمی‌کند فرانسه و انگلیس بخاطر اتریش و چک اسلواکی جنگ تازه‌ای را با آلمان آغاز کنند و از ناحیهٔ لهستان و شوروی هم احساس خطر نمی‌کند. بعد از سخنان هیتلر در این جلسه سکوت سنگینی حکمفرما شد، تا اینکه هیتلر خود نظر وزیران و فرماندهان نظامی را دربارهٔ نقشه هایش جویا شد. به موجب اسنادی که بعداً به دست آمد همهٔ حاضران به‌جز گورینگ از غیرعملی بودن این نقشه و خطرات آن سخن گفتند، ولی هیتلر گفت آینده نشان خواهد داد که حق با اوست!.

در ماه مارس سال ۱۹۳۸ هیتلر سرانجام فکری را که از آغاز زمامداری در سر داشت به‌موقع اجرا گذاشت و عصر روز پانزدهم مارس فرمان حمله به خاک اتریش را صادر



نخستین دیدار هیتلر و موسولینی

Scanned by CamScanner



عملیات اشغال «راین‌لند» ــ نخستین تجاوز نظامی هیتلر
که بی‌جواب ماند و او را به تجاوزات بعدی تشویق کرد.

کرد. هیتلر قبلاً با زمینه‌سازی از طرف نازیهای اتریش در داخل خاک این کشور و تهدید دولت حاکم بر اتریش مقدمات این حمله را فراهم کرده بود و خودداری جامعهٔ ملل و انگلیس و فرانسه از حمایت جدی اتریش در برابر تهدیدات آلمان، خود یکی از عوامل مشوقهٔ هیتلر در دست زدن به یک اقدام نظامی علیه اتریش بود.

از سحرگاه روز شنبه دوازدهم مارس ۱۹۳۸ نیروهای آلمان بدون برخورد با کمترین مقاومتی وارد خاک اتریش شدند و با مقدماتی که قبلاً از طرف نازیهای اتریش فراهم شده بود همه‌جا با استقبال پرشور و کف‌زدنها و پرتاب گل مواجه شدند. اکثریت مردم نقش تماشاگران خاموش را داشتند، ولی در نظر خبرنگاران و ناظران خارجی چنین

Scanned by CamScanner

وانمود شد که مردم اتریش با آغوش باز از آلمانیها استقبال کرده‌اند و پیوستن دو کشور به یکدیگر امری طبیعی است.

هیتلر بعدازظهر روز دوازدهم مارس در یک اتومبیل روباز وارد اتریش شد و در نخستین مرحله دیدار تازه از وطن اصلی خود به زادگاهش «برونو» رفت. از برونو تا شهر «لینز» که هیتلر روزگار نوجوانی خود را در آن بسر آورده بود مراسم استقبال پرشوری از هیتلر به‌عمل آمد و پرچم‌های صلیب شکسته بر فراز هر ساختمان و هر سردر خانه و مغازه‌ای در اهتزاز بود. این استقبال خیلی طبیعی بود و منکر این واقعیت نمی‌توان شد که ملیت اتریشی هیتلر یکی از عوامل مهم گرایش جمع کثیری از مردم اتریش به وحدت با آلمان و زندگی تحت رهبری پیشوای اتریشی آلمان بود.

رهبر نازیهای اتریش که به مقام صدراعظمی آن کشور انتخاب شده بود روز سیزدهم مارس وحدت اتریش و آلمان را اعلام داشت، ولی هیتلر برای رسمیت بخشیدن به انضمام اتریش به خاک آلمان روز دهم آوریل را برای مراجعه به آراء عمومی دربارهٔ وحدت دو کشور تعیین کرد. همانطور که هیتلر پیش بینی کرده بود دنیا در برابر این اقدام عکس العمل حادی نشان نداد و نتایج رفراندوم در «آلمان بزرگ» یعنی هر دو کشور آلمان و اتریش هم از پیش معلوم بود: در روز مراجعه به آراء عمومی ۹۹/۷۳ درصد رأی دهندگان اتریشی به نفع پیوستن اتریش به آلمان رأی دادند، که از نسبت رأی‌دهندگان آلمانی هم بیشتر بود. به دنبال مراجعه به آراء عمومی برای پیوستن اتریش به آلمان، انتخابات برای تعیین نمایندگان مجلس بزرگ رایشتاگ نیز صورت گرفت و ۹۹/۸ درصد مردم آلمان و اتریش به نامزدهای انتخاباتی حزب نازی رأی دادند.

فتح آسان اتریش اجرای دومین نقشهٔ توسعه‌طلبانهٔ هیتلر را که انضمام چک اسلواکی به امپراطوری جدید آلمان بود تسریع کرد. چک اسلواکی کشور جدیدالتأسیسی بود که از تجزیهٔ امپراطوری اتریش ــ هنگری بوجود آمده و از بدو استقلال خود در سال ۱۹۱۸ با اصول دمکراسی اداره می‌شد. نقطهٔ ضعف این کشور نوبنیاد که هیتلر از آن بهره‌برداری کرد ملیت‌های مختلفی بود که در این کشور زندگی می‌کردند، که از آن جمله بیش از سه میلیون نفر آلمانی ساکن منطقه «سودت» بودند. هیتلر با استفاده از وجود این اقلیت بزرگ آلمانی عوامل خود را برای ایجاد حرکتی به طرفداری از پیوستن سودت به آلمان به آن کشور فرستاد و دولت چک اسلواکی طبعاً در برابر این حرکت تجزیه‌طلبانه مقاومت نشان داد.

با مقدماتی که از طرف نازیهای سودت فراهم شده بود از اواسط ماه سپتامبر سال ۱۹۳۸ تظاهرات و اغتشاشات در منطقهٔ سودت آغاز شد و نازیهای سودت با پرچم‌های



عکس جالبی از آلبرت اینشتین دانشمند برجستهٔ یهودی آلمانی در اوائل مهاجرت به آمریکا. اینشتین در سال ۱۹۳۳ به دنبال آغاز مبارزه بر ضد یهودیان از طرف نازیها از آلمان مهاجرت کرد و پس از او عدهٔ دیگری از دانشمندان یهودی آلمان را ترک گفتند.

Scanned by CamScanner

صلیب شکسته دست به راه‌پیمائی و تظاهرات خیابانی زدند. در روزهای دوازدهم و سیزدهم سپتامبر ۲۱ نفر در برخورد بین تظاهرکنندگان و نیروهای انتظامی چک اسلواکی کشته شدند. هیتلر طی نطق شدیداللحنی گفت که آزار و کشتار آلمانی‌های سودت را از طرف حکام چک اسلواکی تحمل نخواهد کرد و تمرکز نیروهای آلمان در مرزهای چک اسلواکی از جدی بودن تهدید او حکایت می‌کرد. «دالادیه»[48] نخست‌وزیر فرانسه که نزدیکی خطر را احساس می‌کرد از «چمبرلن»[49] نخست‌وزیر جدید انگلیس خواست که مشترکاً دربارهٔ هرگونه ماجراجوئی نظامی در چک اسلواکی به هیتلر اخطار کنند، ولی چمبرلین گفت که من فکر بهتری دارم و می‌خواهم شخصاً با هیتلر در این مورد مذاکره کنم!

روز چهاردهم سپتامبر چمبرلن تمایل خود را به گفتگوی رودررو با هیتلر به وی ابلاغ نمود و هیتلر با استقبال از این پیشنهاد او را برای ملاقات و مذاکره به ویلای خصوصی خود در «برچسگادن» دعوت کرد. چمبرلن دعوت هیتلر را پذیرفت و صبح روز پانزدهم سپتامبر عازم مونیخ شد. در نخستین دور مذاکرات هیتلر و چمبرلن، هیتلر بر روی این اصل اصرار ورزید که مسئلهٔ سودت باید با مراجعه به آراء عمومی مردم این سرزمین حل شود و چمبرلن که نمی‌توانست به تنهائی در این مورد تصمیم بگیرد گفت که دربارهٔ پیشنهادات هیتلر با همکاران خود و کشورهای دیگر مشورت خواهد کرد و در ملاقات بعدی پاسخ نهائی خود را به این پیشنهادات خواهد داد. هیتلر از اینکه یکبار دیگر نخست‌وزیر انگلیس را برای ملاقات با خود به آلمان خواهد کشاند خوشحال شد و گفت امیدوار است این ملاقات هر چه زودتر تجدید شود.

چمبرلن با این امید به لندن بازگشت که با مراجعه به آراء عمومی در سودت از خطر آغاز جنگ تازه‌ای در اروپا جلوگیری خواهد شد. دالادیه نخست‌وزیر فرانسه هم که روز هجدهم سپتامبر برای مذاکره با چمبرلن وارد لندن شده



چمبرلن در آغاز زمامداری با «مور» از رهبران حزب محافظه کار

بود این نظر را تأیید کرد و چمبرلن روز ۲۱ سپتامبر برای دومین ملاقات با هیتلر عازم آلمان شد. نخست‌وزیر انگلیس تصور می‌کرد که با قبول پیشنهادات تازهٔ او دربارهٔ مراجعه به آراء عمومی در سودت صلح اروپا تأمین خواهد شد، زیرا به موازات آن از آلمان خواسته می شد که یک قرارداد عدم تعرض با چک اسلواکی امضا کند و استقلال و تمامیت ارضی این کشور را پس از حل مسئلهٔ سودت تضمین نماید. ولی هیتلر این بار گام دیگری پیش گذاشت و گفت ناحیهٔ سودت باید برای جلوگیری از ادامهٔ آزار آلمانی‌ها به آلمان واگذار شود و مراجعه به آراء عمومی و تعیین خطوط مرزی به بعد موکول شود! هیتلر روز اول اکتبر ۱۹۳۸ را به عنوان ضرب‌الاجل تخلیهٔ نیروهای چک اسلواکی از سودت و تحویل آن به آلمان تعیین کرد و چمبرلن دست از پا درازتر به لندن بازگشت.

فرانسه اولتیماتوم هیتلر را رد کرد، ولی چمبرلن هنوز می‌کوشید راه‌حلی برای جلوگیری از بروز جنگ پیدا کند.

48- Daladier 49- Chamberlain

Scanned by CamScanner

این بار هیتلر برگ تازه‌ای به زمین زد و ضمن اعلام اعزام نیروهای تازه به مرز چک اسلواکی دعوت‌نامه‌هائی برای تشکیل کنفرانسی به منظور حل این مشکل برای نخست‌وزیران انگلیس و فرانسه فرستاد. هیتلر مونیخ را برای تشکیل این کنفرانس در نظر گرفته و علاوه بر نخست‌وزیران انگلیس و فرانسه، موسولینی را هم برای شرکت در این کنفرانس دعوت کرده بود. خبر دعوت هیتلر برای تشکیل کنفرانسی در مونیخ هنگامی که چمبرلن در مجلس عوام انگلیس سخن می‌گفت به دست او رسید و چمبرلن این خبر را به عنوان موفقیت بزرگی در راه صلح اعلام کرد. این خبر با ابراز احساسات و کف‌زدنهای شدید استقبال شد. فقط یک نفر به عنوان اعتراض از جای خود برخاست و گفت «آقای نخست‌وزیر پس نقش چک اسلواکی در این میان چیست؟ آیا کسی نمی‌خواهد حرف آنها را هم در این کنفرانس بشنود؟». گویندهٔ این سخن چرچیل بود، ولی کسی زحمت پاسخ دادن به سئوال او را به خود نداد.

کنفرانس مونیخ که روزهای ۲۹ و ۳۰ سپتامبر ۱۹۳۸ با حضور هیتلر و موسولینی و چمبرلن و دالادیه تشکیل شد عملاً تسلیم نظر هیتلر شد و تنها تغییری که در پیشنهاد قبلی هیتلر داده شد این بود که تخلیهٔ سودت از نیروهای چک اسلواکی مرحله به مرحله از اول تا دهم اکتبر انجام شود و مراجعه به آراء عمومی در سودت تحت نظر یک کمیسیون بین‌المللی به عمل آید. از کشور چک اسلواکی نماینده‌ای در این کنفرانس حضور نداشت و دکتر بنش[۵۰] رئیس جمهور چک اسلواکی وقتی از مضمون قرارداد مونیخ اطلاع یافت از مقام خود استعفا داد.

بعد از امضای قرارداد مونیخ، چمبرلن اعلامیه‌ای را که دربارهٔ دوستی انگلیس و آلمان و تعهد دو کشور دربارهٔ خودداری از جنگ علیه یکدیگر تنظیم کرده بود به امضای هیتلر رساند و در بازگشت به لندن این اعلامیه را به عنوان سند موفقیت خود به مجلس عوام ارائه کرد. ولی در جریان سه روز مباحثه در پارلمان انگلیس انتقادات شدیدی از سیاست تسلیم و مدارای او در برابر هیتلر به عمل آمد. یکی از مخالفان سرسخت سیاست تسلیم و سازش دولت انگلیس در برابر هیتلر، چرچیل بود که ضمن نطقی در مجلس عوام گفت «ما بدون اینکه در جنگی شرکت کنیم متحمل شکست بزرگی شده‌ایم... و اگر بعضی خوش‌باوران گمان می‌کنند که این پایان ماجراست سخت در اشتباهند، این آغاز یک ماجرای تلخ و مصیبت‌بار است.»

چرچیل راست می‌گفت. پس از تجزیهٔ منطقهٔ سودت از خاک چک اسلواکی و انضمام آن به آلمان، هیتلر بروز اختلاف بین دولت مرکزی چک اسلواکی و مقامات محلی اسلواکی را بهانه کرده، رهبران اسلواکی را به تشکیل یک حکومت مستقل و استمداد از آلمان تشویق نمود و طی شش ماه چک اسلواکی را از نقشهٔ اروپا حذف کرد. قسمت اعظم این کشور ضمیمهٔ خاک آلمان شد و بخش کوچکی هم که اقلیت‌های مجار و لهستانی در آن زندگی می‌کردند ضمیمهٔ مجارستان و لهستان گردید.

وقتی که کار بلعیدن چک اسلواکی به پایان رسید، هیتلر طرح حمله به لهستان و گسترش «فضای حیاتی» آلمان را به سوی شرق با وزیران و فرماندهان نظامی خود در میان گذاشت. هیتلر برای تجاوز به لهستان بهانهٔ بهتری داشت، زیرا در پایان جنگ اول جهانی قسمتی از خاک آلمان را ضمیمهٔ لهستان کرده بودند و بین خاک اصلی آلمان و قسمت شمال شرقی آن که پروس شرقی نامیده می‌شد دالانی به لهستان داده شده و ارتباط زمینی آلمان را با پروس شرقی قطع کرده بود. این دالان به بندر دانتزیگ ختم می‌شد و بندر دانتزیگ که قبلاً یک بندر آلمانی بود بندر آزاد شناخته شده بود.

امّا هیتلر می‌دانست که در مسئلهٔ لهستان نه فقط انگلیس و فرانسه، بلکه شوروی هم درمقابل او خواهد ایستاد و ممکن است حملهٔ حساب نشدهٔ او به لهستان به اتحاد سه‌جانبه‌ای در برابر آلمان منجر شود. به همین جهت

50- Eduard Benes

Scanned by CamScanner

CELEBRATE
in the best
of spirits
SEAGERS
GIN

DAILY
SKETCH

PEACE SOUVENIR ISSUE
WIRELESS: P. 19

No. 9,177 SATURDAY, OCTOBER 1, 1938 ONE PENNY

PREMIER SAYS 'PEACE FOR OUR TIME'—P. 3

Give Thanks In Church To-morrow

TO-MORROW is Peace Sunday.

Hardly more than a few hours ago it seemed as if it would have been the first Sunday of the most senseless and savage war in history.

The "Daily Sketch" suggests that the Nation should attend church to-morrow and give thanks.

THE fathers and mothers who might have lost their sons, the young people who would have paid the cost of war with their lives, the children who have been spared the horror of modern warfare—let them all attend Divine Service and kneel in humility and thankfulness.

To-morrow should not be allowed to pass without a sincere and reverent recognition of its significance.



MR. CHAMBERLAIN SHOWS THE PACT AT HESTON

'Never To Go To War Again'

WHEN Mr. Chamberlain arrived at Heston last night he said:

"This morning I had another talk with the German Chancellor, Herr Hitler. Here is a paper which bears his name as well as mine. I would like to read it to you:

"'We, the German Fuehrer and Chancellor and the British Prime Minister, have had a further meeting to-day and are agreed in recognising that the question of Anglo-German relations is of the first importance for the two countries and for Europe.

"'We regard the agreement signed last night and the Anglo-German Naval Agreement as symbolic of the desire of our two peoples never to go to war with one another again.

"'We are resolved that the method of consultation shall be the method adopted to deal with any other questions that may concern our two countries and we are determined to continue our efforts to remove possible sources of difference and thus to contribute to the assurance of peace in Europe.'"

(Here are the signatures on the pact)

Neville Chamberlain

September 30, 1938

عکس صفحهٔ اول روزنامهٔ انگلیسی «دیلی اسکچ» مورخ اول اکتبر سال ۱۹۳۸ که عکس چمبرلن پس از امضای قرارداد مونیخ و متن اعلامیهٔ مشترک هیتلر و چمبرلن در آن دیده می‌شود. تیتر درشت روزنامه این است: «نخست‌وزیر می‌گوید صلح در زمان ما تأمین شده است»!. چمبرلین اعلامیه‌ای را که با هیتلر امضا کرده به عنوان سند پیروزی خود نشان می‌دهد.

Scanned by CamScanner

از در دوستی با استالین درآمد و مقدمتاً با امضای یک قرارداد همکاری اقتصادی و بازرگانی با شوروی موافقت کرد. این قرارداد صبح روز بیستم اوت ۱۹۳۹ در برلن به امضا رسید و هیتلر بعدازظهر همین روز در نخستین پیام خود به استالین آمادگی خود را برای امضای یک قرارداد دوستی و عدم تعرض با شوروی اعلام داشت. استالین پاسخ گرم و دوستانه‌ای به تلگراف هیتلر داد و ریبن تروپ وزیر خارجهٔ آلمان برای انجام مذاکرات مربوط به امضای قرارداد دوستی بین دو کشور به مسکو دعوت شد.

استالین که به فراست دریافته بود هیتلر چه فکری در سر دارد، در نخستین جلسهٔ ملاقات با وزیر خارجهٔ آلمان به صراحت مسئلهٔ لهستان را عنوان کرد و گفت اگر آلمان قصد تجاوز به لهستان را دارد باید قبلاً مسئلهٔ مرزهای مشترک ما با آلمان حل شود. استالین سپس با کمال صراحت گفت که اهل معامله است و سهم خود را از گوشت قربانی لهستان می‌خواهد! ریبن تروپ که غافلگیر شده بود از استالین خواست توضیحات بیشتری دربارهٔ پیشنهاد خود بدهد تا موضوع را با هیتلر در میان بگذارد و از او کسب تکلیف کند. مولوتف با اشارهٔ استالین نقشهٔ لهستان را روی میز مذاکره پهن کرد و استالین خطی را که قبلاً علامت گذاری شده بود مشخص‌تر کرده و گفت ایالات شرقی لهستان سهم ماست!

پس از قریب سه ساعت بحث و مذاکره ریبن تروپ گفت که باید برای کسب تکلیف از برلن به سفارت آلمان برود. ساعت ده شب چهارشنبه ۲۳ اوت بود و استالین که معمولاً تا نزدیک صبح نمی‌خوابید گفت هروقت شب برگردید من برای ادامهٔ مذاکره حاضرم!

ریبن تروپ خیلی زودتر از آنچه فکر می‌کرد جواب

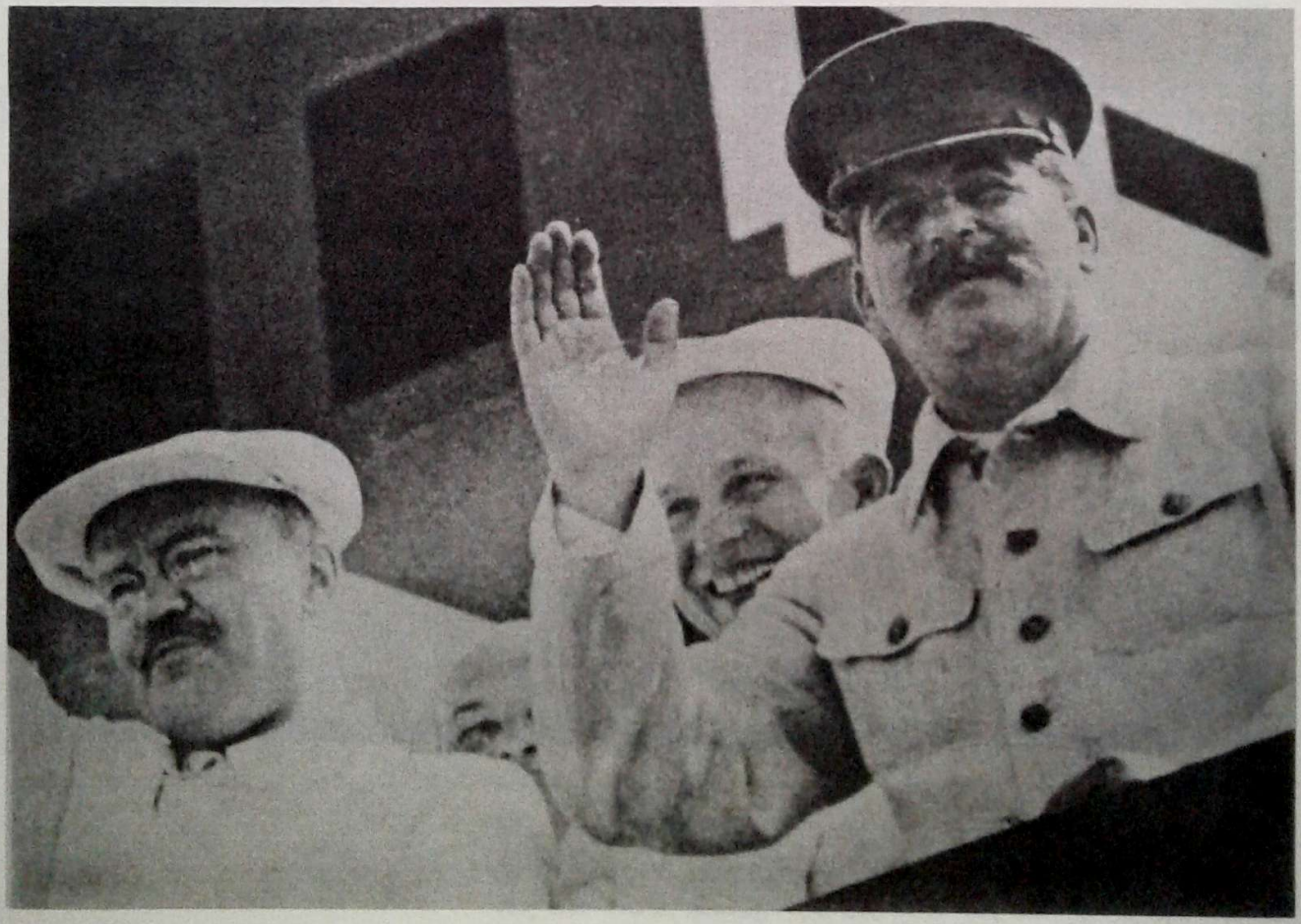

استالین و مولوتف در سال ۱۹۳٤. خروشچف که در آن زمان دبیر حزب کمونیست مسکو بود در پشت سر آنها دیده می‌شود.

Scanned by CamScanner



روز شانزدهم مارس سال ۱۹۳۹. هیتلر فاتحانه وارد پراگ می‌شود و در این عکس از بالای یکی از ساختمان‌های مرکزی شهر به ابراز احساسات طرفدارانش پاسخ می‌گوید. در این تاریخ به حیات چک‌اسلواکی به عنوان یک کشور مستقل خاتمه داده شد.

Scanned by CamScanner



یک عکس تاریخی از امضای قرارداد دوستی و اتحاد آلمان و شوروی. ریبن‌تروپ وزیر خارجهٔ هیتلر قرارداد را امضا می‌کند و استالین خوشحال و خندان پشت سر او ایستاده است.

Scanned by CamScanner

مثبت هیتلر را به پیشنهاد استالین گرفت و مقارن نیمه‌شب به کرملین بازگشت. ساعت ۲ بامداد بیست و چهارم اوت ۱۹۳۹ قرارداد دوستی و عدم تجاوز بین شوروی و آلمان و پروتکل محرمانهٔ ضمیمهٔ آن دربارهٔ تقسیم لهستان از طرف مولوتف و ریبن تروپ به امضا رسید و استالین خوشحال و خندان ناظر امضای این قراردادها بود. پس از امضای قرارداد یک مجلس مهمانی خصوصی در کرملین بر پا شد و استالین جام خود را به سلامتی «پیشوای محبوب آلمان» نوشید!

و بدین‌سان جهان در آستانهٔ جنگ بزرگ و خانمانسوز جدیدی قرار گرفت.

علم و ادب و هنر در فاصلهٔ دو جنگ

این فصل را با نگاهی به مهمترین پیشرفت‌های علمی و تحولات ادبی و هنری جهان در فاصلهٔ جنگ اول و دوم جهانی به پایان می‌آوریم.

سالهای بین جنگ اول و دوم جهانی دوران پیشرفت‌های شگرف علمی، چه در زمینهٔ تکنیک و صنعت و چه در زمینهٔ طب بود، که در این بررسی مختصر جای شمردن همهٔ آنها نیست. امّا آنچه با کمال تأسف باید اذعان کرد اینست که در این دوران بیشترین توجه به صنایع سنگین و تولید سلاح‌های مرگبار معطوف شده و این روند در سالهای جنگ دوم جهانی و بعد از آن نیز ادامه یافته است.

از مهمترین پیشرفت‌های علمی در فاصلهٔ جنگ اول و دوم جهانی باید از احداث نخستین رآکتور اتمی جهان، آغاز پروازهای بین قاره‌ای، ساختن فیلم‌های ناطق، اختراع تلویزیون و کشف پنی‌سیلین نام برد. نخستین رآکتور اتمی جهان به‌وسیلهٔ یک دانشمند ایتالیائی به‌نام «انریکو فرمی»[51] ساخته شد. انریکو فرمی در سال ۱۹۳۹ از تحقیقاتی که در آلمان برای ساختن رآکتور اتمی و استفاده از آن برای تهیهٔ سلاح اتمی به‌عمل می‌آید آگاه شد و اطلاعات خود را با آلبرت اینشتین[52] دانشمند معروف آلمانی که در سال ۱۹۳۳ پس از روی کار آمدن هیتلر از آلمان مهاجرت کرده بود در میان گذاشت. اینشتین و فرمی به اتفاق چند فیزیکدان دیگر که در زمینهٔ انرژی اتمی تحقیق می‌کردند، در آستانهٔ جنگ دوم جهانی نامه‌ای به روزولت رئیس جمهور آمریکا نوشتند و او را از خطر پیشدستی آلمان در ساختن سلاح اتمی آگاه ساختند. این نامه موجب ابداع «پروژهٔ مانهاتان»[53] و تسریع در ساختن نخستین بمب‌های اتمی آمریکا و به کار بردن آن در پایان جنگ دوم جهانی شد. در این مورد باید یادآوری کرد که هرچند تئوری نسبیت اینشتین و نظریات بدیع او در علم فیزیک به ساختن رآکتورهای اتمی و شکافتن اتم کمک کرده، شخص وی مستقیماً در کار ساختن بمب اتمی شرکت نداشته و این توهم که اینشتین در تولید سلاح اتمی مشارکت داشته از نامه‌ای که به آن اشاره شد ناشی شده است.

یک تاریخ فراموش نشدنی در پیشرفت‌های علمی سالهای میان دو جنگ پرواز بدون توقف چارلز لیندبرگ[54] خلبان خدمات پستی آمریکا از نیویورک تا پاریس در روز بیستم مه سال ۱۹۲۷ است. لیندبرگ با هواپیمای کوچک یکنفرهٔ خود ساعت ۷ و پنجاه و دو دقیقهٔ صبح روز بیستم مه از فرودگاه روزولت نیویورک برخاست و ساعت ۱۰ و بیست و یک دقیقه بعدازظهر روز بیست و یکم مه پس از ۳۳ ساعت و بیست و نه دقیقه پرواز در فرودگاه لوبورژهٔ پاریس بر زمین نشست. این نخستین پرواز بدون توقف بین قارهٔ آمریکا و اروپا بود که در آستانهٔ جنگ دوم جهانی امری عادی تلقی می‌شد.

اولین فیلم ناطق در سال ۱۹۲۳ به بازار آمد و از سال ۱۹۲۵ به بعد دیگر فیلم صامت ساخته نشد، ورود فیلم‌های ناطق به بازار موجب رواج سریع صنعت فیلمبرداری در

51- Enrico Fermi
52- Albert Einstein
53- Manhattan Project
54- Charles Lindbergh

Scanned by CamScanner



چارلز لیندبرگ در این عکس بعد از نخستین پرواز بدون توقف خود بین آمریکا و اروپا در ماه مه سال ۱۹۲۷ دیده می‌شود. این پرواز ۳۳ ساعت و ۲۹ دقیقه به طول انجامید.

Scanned by CamScanner



چارلی چاپلین معروف‌ترین هنرپیشهٔ سینمای آمریکا در نیمهٔ اول قرن بیستم در این عکس در برابر یک دوربین فیلم‌برداری اوائل صنعت سینما دیده می‌شود.

جهان شد و فیلم‌سازی به صورت یکی از پردرآمدترین مشاغل جهان درآمد. اولین نمونه‌های تلویزیون نیز در سالهای دههٔ ۱۹۳۰ ساخته شد، ولی رونق تلویزیون و احداث شبکه‌های تلویزیونی مربوط به سالهای بعد از جنگ دوم جهانی است.

طی سالهای میان دو جنگ هزاران داروی جدید برای معالجهٔ انواع بیماری‌ها کشف و به بازار آمد، ولی مهمترین آنها کشف پنی‌سیلین برای معالجهٔ انواع بیماری‌های عفونی

Scanned by CamScanner



«گرتا- گاربو» معروف‌ترین هنرپیشهٔ زن سینمای آمریکا که هم در سینمای صامت و هم در فیلمهای ناطق شهرت و موفقیت زیادی کسب کرد. گرتا گاربو که سوئدی بود به عنوان نجیب‌ترین و سنگین‌ترین هنرپیشهٔ زن سینمای آمریکا هم شناخته شده است، زیرا از شرکت در فیلمهای سبک و عریان و جنجال تبلیغاتی گریزان بود.

Scanned by CamScanner



«رودلف والانتینو» محبوب‌ترین هنرپیشهٔ سینمای صامت آمریکا در نقش «دوبروسکی» در فیلم «عقاب». رودلف والانتینو در روز ۲۳ اوت سال ۱۹۲۶ در سن ۳۱ سالگی درگذشت. مرگ او اسرارآمیز بود و بیش از یکصد هزار نفر در تشییع جنازهٔ وی شرکت کردند.

Scanned by CamScanner

از طرف آلکساندر فلمینگ[55] دانشمند میکرب‌شناس انگلیسی بود. فلمینگ نخستین بار در سال ۱۹۲۸ به اثر آنتی‌بیوتیک پنی‌سیلین پی برد، ولی دوازده سال طول کشید تا این دارو پس از انجام آزمایشات متعدد به بازار عرضه شود.

نویسندگان معروف جهان در فاصلهٔ دو جنگ، بیشتر همان نویسندگان معروف اوائل قرن بیستم هستند که در فصل سوم از آنها نام بردیم و از آن میان آندره ژید، جرج برنارد شاو، ماکسیم گورکی و توماس مان بهترین آثار خود را در این دوران پدید آوردند. به لیست نویسندگان مشهور این دوره باید نویسنده و متفکر بزرگ فرانسوی آناتول فرانس[56] و نویسنده و شاعر پرآوازهٔ آلمانی برتولد برشت[57] و شاعر نامدار انگلیسی توماس الیوت[58] و نویسنده و شاعر معروف دیگر انگلیسی دیوید هربرت لاورنس[59] را افزود، که از میان آنها برتولد برشت بیشتر به واسطهٔ مبارزاتش با فاشیسم و نازیسم بعد از تبعید اختیاری از آلمان و لاورنس به واسطهٔ طرح مسائل «ممنوعه» در آثار خود شهرت یافته‌اند.

در هنر نقاشی، فاصلهٔ بین جنگ اول و دوم جهانی را باید دورهٔ رونق کوبیسم و سوررآلیسم نامید و در این میان پیکاسو همچنان در صدر است. پیکاسو معروفترین تابلو نقاشی خود را که «گورنیکا»[60] نام دارد و تجسم بمباران شهرهای باز و بیدفاع اسپانیا از طرف هواپیماهای آلمانی در جریان جنگ داخلی اسپانیاست در سال ۱۹۳۷ پدید آورده است. از نقاشان معروف دیگر این دوره باید از ژرژ براک[61] و آندره برتون[62] و ماکس ارنست[63] نام برد.

و سرانجام از موسیقی‌دانان و آهنگسازان معروف دوران میان دو جنگ باید از ریچارد اشتراوس[64] آلمانی و «سیبلیوس»[65] فنلاندی و راخمانینوف[66] روسی و سرادوارد الگار[67] انگلیسی نام برد. معروفترین و پرکارترین آنها اشتراوس است که تا سال ۱۹۴۹ زنده بود و در سن ۸۵ سالگی درگذشت.

55- Alexander Fleming 56- Anatole France
57- Bertold Brecht 58- T.S. Eliot 59- D.H. Lawrence
60- Guernica 61- G. Braque
62- A. Breton 63- Max Ernst 64- R. Strauss
65- Sibelius 66- Rachmaninov 67- Sir Edward Elgar

Scanned by CamScanner

چند تابلو از چند نقاش

در فصول مختلف این کتاب به معروف‌ترین نقاشان تاریخ معاصر و سبک کار آنها اشاره شده است و اینک برای نمونه چند تابلوی معروف از نقاشان معاصر را در رنگ‌های اصلی آن به نظر خوانندگان می‌رسانیم. البته امکان عرضهٔ تابلوهائی از همهٔ نقاشان معروف تاریخ معاصر، به علت مشکل تهیهٔ کاغذ مناسب و تأمین هزینهٔ کار رنگی که قیمت کتاب را بالا می‌برد، در اختیار ما نبوده و فقط به عرضهٔ نمونه‌هائی از کار هشت نقاش نامدار تاریخ معاصر اکتفا شده است.

تابلوهائی که به نظر خوانندگان خواهد رسید به ترتیب از پل سزان (۱۹۰۶ــ۱۸۳۹) نقاش معروف امپرسیونیست فرانسوی، ونسان وانگوگ (۱۸۹۰ــ۱۸۵۳) نقاش بزرگ هلندی، اوگوست رنوار (۱۹۱۹ــ۱۸۴۱) نقاش امپرسیونیست فرانسوی، ادگار دگا (۱۹۱۷ــ۱۸۳٤) نقاش و مجسمه‌ساز فرانسوی، ژاک لوئی داوید (۱۸۲۵ــ۱۷٤۸) نقاش معروف کلاسیک، هانری ماتیس (۱۹۵٤ــ۱۸۶۹) نقاش معاصر فرانسوی و بالاخره پابلو پیکاسو (۱۹۷۳ــ۱۸۸۱) و سالوادور دالی اسپانیائی است که اولی بزرگترین نقاش مکتب کوبیسم و دومی معروف‌ترین نقاش سبک سوررآلیستی است.

ناگفته نماند که بهای بعضی از این تابلوها سر به میلیونها دلار می‌زند و یکی از آنها، تابلو گل آفتابگردان وانگوگ، قریب چهل میلیون دلار فروش رفته است. تابلو دیگری از همین نقاش، که از فقر و استیصال خودکشی کرد، اخیراً به ۵۳ میلیون دلار فروش رفت و رکورد قیمت تابلوهای نقاشی را شکست!



«ورق بازان» از پل سزان

Scanned by CamScanner



«زنی با بادبزن» از پابلو پیکاسو

Scanned by CamScanner



«دختران در حال نواختن پیانو» از اوگوست رنوار

Scanned by CamScanner

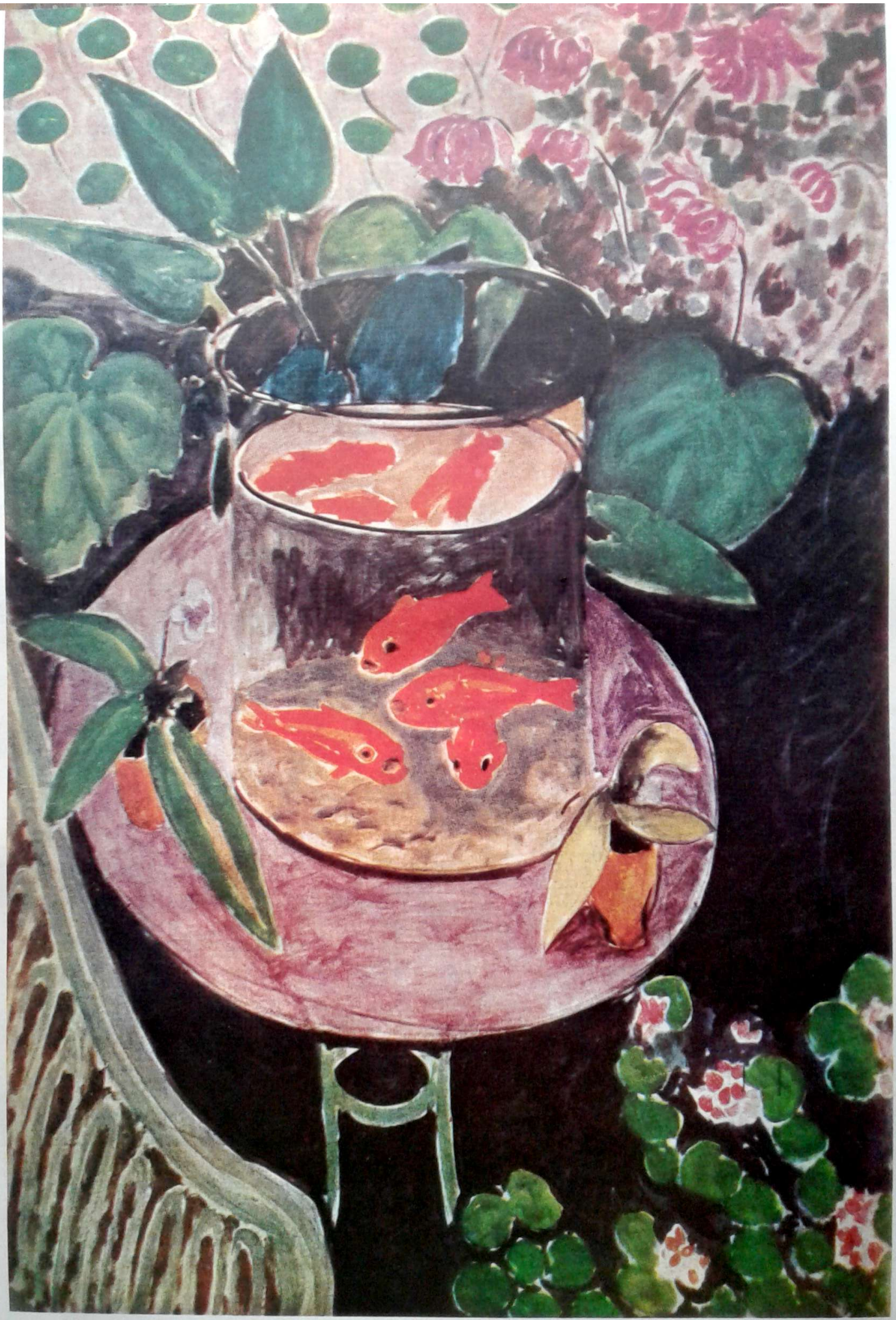

«ماهی‌ها» از هانری ماتیس

Scanned by CamScanner

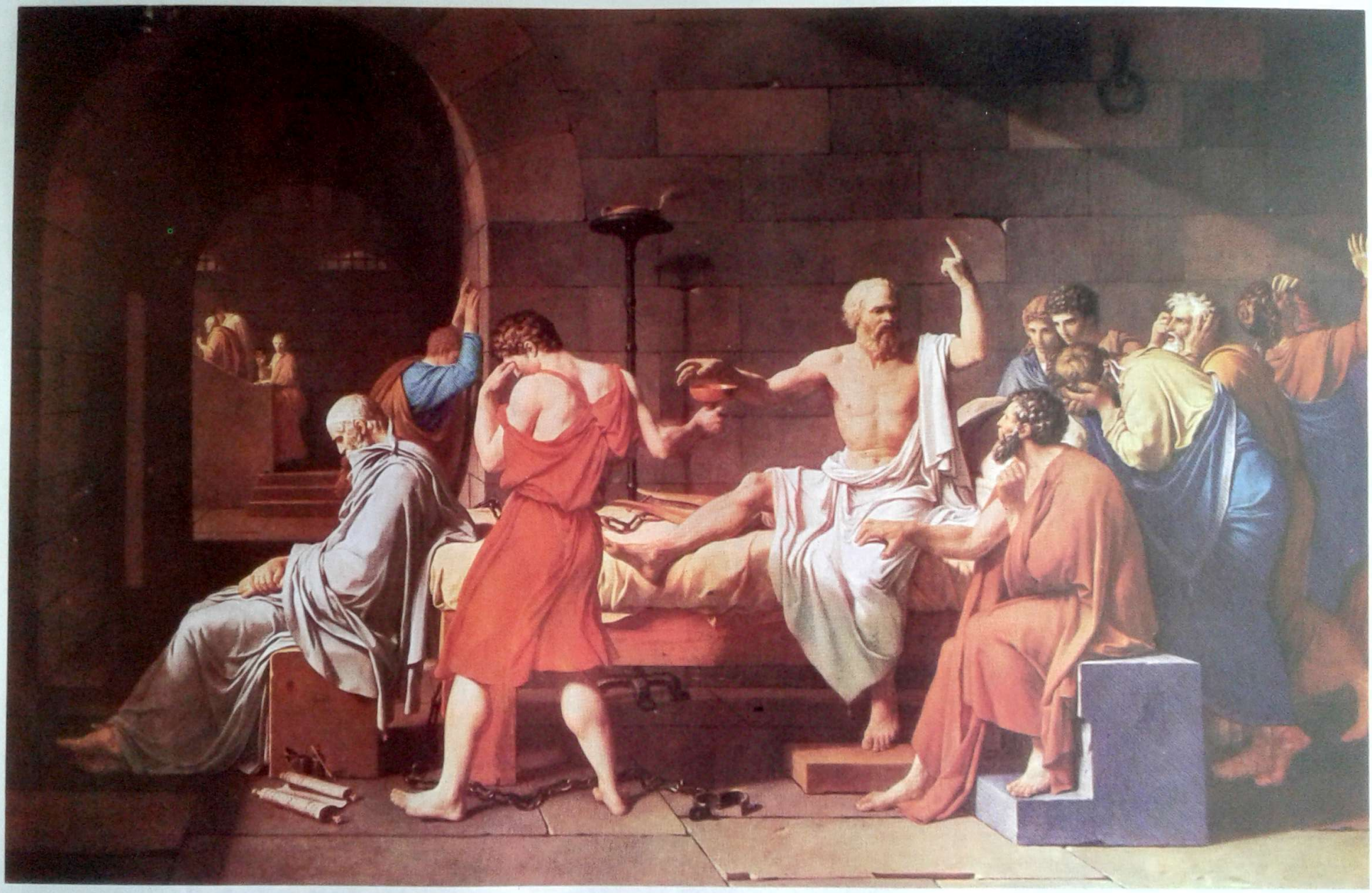

«مرگ سقراط» از ژاک لوئی داوید

Scanned by CamScanner

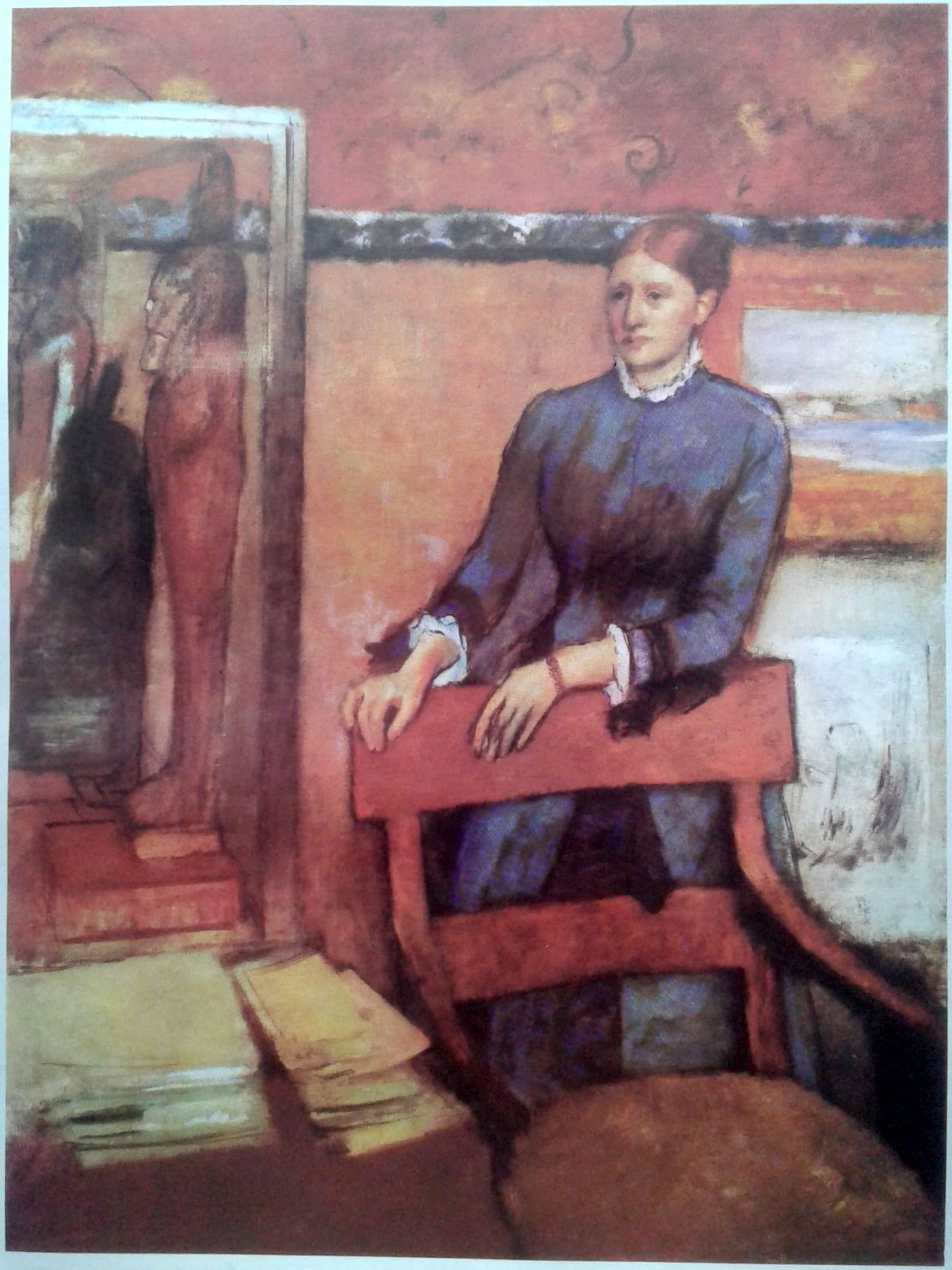

«هلن روار در اطاق مطالعهٔ پدرش» از ادگار دگا

Scanned by CamScanner



«گل آفتاب گردان» از ونسان وان گوگ

Scanned by CamScanner



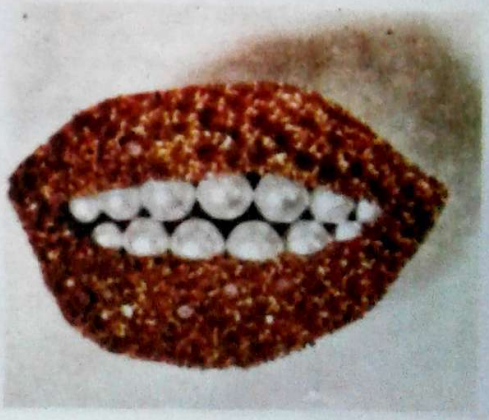

دو نمونه از کارهای سالوادور دالی نقاش معروف سوررآلیست معاصر ــ تابلو فوق «شبح ورمیر» نام دارد که از معروف‌ترین تابلوهای سالوادور دالی است و «ورمیر وان دلفت» را درحالیکه یک پایش به شکل میزی تصویر شده نشان می‌دهد. تابلوی دیگر «دهان جواهرنشان» نام دارد که لب‌ها را با یاقوت و دندانها را با مروارید تصویر کرده است.

Scanned by CamScanner

فصل ششم

جنگ دوم جهانی و پیامدهای آن

حملهٔ آلمان به لهستان و آغاز جنگ دوم جهانی ــ جنگ در جبههٔ غرب ــ شکست فرانسه و فتح پاریس ــ حمله به روسیه ــ آمریکا وارد جنگ می‌شود ــ آخرین پیروزی‌های هیتلر و «آغاز پایان» ــ گشایش جبههٔ دوم ــ کنفرانس یالتا و پیامدهای آن ــ آخرین روزهای هیتلر ــ از کنفرانس پتسدام تا شکست ژاپن ــ بیلان جنگ دوم

سحرگاه روز جمعه اول سپتامبر سال ۱۹۳۹ نیروهای مسلح آلمان در طول خطوط مرزی با لهستان وارد خاک این کشور شدند. به فاصلهٔ سه روز انگلیس و فرانسه نیز در اجرای تعهدات خود نسبت به لهستان وارد جنگ شدند و خونین‌ترین و مصیبت‌بارترین جنگ تاریخ که قریب شش سال به طول انجامید بدین‌سان آغاز گردید.

بهانه‌ای که هیتلر برای حمله به لهستان تدارک دیده بود تجاوز یک واحد از سربازان لهستانی به خاک آلمان و تصرف یک ایستگاه فرستندهٔ مرزی و پخش مطالب توهین‌آمیز علیه آلمان از این فرستنده بود. البته این سربازان از افراد نیروی ویژهٔ (اس.اس) هیتلر بودند که با اونیفورم لهستانی درشب تاریخ پیش‌بینی شده برای حمله به لهستان این برنامه را به موقع اجرا گذاشته و چند «جسد» از سربازان لهستانی هم برای ثبوت حمله و وقوع درگیری برجای گذاشته بودند. تهیهٔ این اجساد نیز کار دشواری نبود و در همان شب حادثه چند نفر از زندانیان اردوگاه‌های کار اجباری را با اونیفورم لهستانی تیرباران کرده و با کامیون به محل وقوع تجاوز ساختگی فرستاده بودند.

ساعت ده صبح روز اول سپتامبر، در حالیکه سربازان آلمانی ده‌ها کیلومتر در خاک لهستان پیشروی کرده بودند، هیتلر با اونیفورم نظامی در برابر مجلس رایشتاگ نطقی ایراد کرد و ضمن اعلام حمله به لهستان گفت نیروهای آلمان برای دفع تجاوز لهستان و دفاع از شرف و حیثیت ملت آلمان وارد خاک این کشور شده‌اند. هیتلر در اشاره‌ای مستقیم به انگلیس و فرانسه که قبلاً بر تعهدات خود برای دفاع از لهستان تأکید کرده بودند گفت «من ترجیح می‌دهم این مسئله بین ما و لهستان حل شود، ولی اگر کشورهای دیگر هم بخواهند در این جنگ مداخله کنند ناچار با آنها هم روبرو خواهیم شد.»

روزی که هیتلر فرمان حمله به لهستان را صادر کرد دو میلیون و چهارصد هزار سرباز آماده در اختیار داشت و با چنین نیروی عظیمی خطر درگیری با انگلیس و فرانسه را

Scanned by CamScanner

هم پیش‌بینی کرده بود. چمبرلن نخست‌وزیر انگلستان عصر روز اول سپتامبر طی نطقی در پارلمان انگلیس اظهار داشت که لهستان از انگلستان و فرانسه استمداد کرده و دولت انگلیس طی یک یادداشت رسمی به آلمان خواهان تخلیهٔ فوری اراضی اشغال شدهٔ لهستان شده است. این یادداشت بی‌جواب ماند و دولت انگلیس روز دوم سپتامبر به نیروهای خود فرمان آماده‌باش داد. فرانسه هم بسیج عمومی اعلام کرد ولی پیشروی نیروهای آلمان در خاک لهستان بدون توجه به تدارکات جنگی فرانسه و انگلستان ادامه یافت.

انگلستان طی یادداشت دیگری به آلمان تا ساعت ۱۲ روز یکشنبه سوم سپتامبر به دولت آلمان مهلت داد که دستور توقف عملیات نظامی در لهستان و عقب‌نشینی نیروهای خود را از این کشور صادر نماید. هیتلر این اولتیماتوم را رد کرد و چمبرلن ساعت یازده و نیم صبح روز سوم سپتامبر تصمیم دولت انگلیس را به آغاز جنگ با آلمان هیتلری در رادیوی «بی بی سی» اعلام کرد. دولت فرانسه نیز ساعت پنج بعدازظهر همین روز به آلمان اعلان جنگ داد و نخستین برخورد نیروهای انگلیس و فرانسه با آلمان عصر روز سوم سپتامبر روی داد. روز چهارم سپتامبر نخستین نبرد دریائی و هوائی بین انگلیس و آلمان به‌وقوع پیوست و بدنبال غرق یک کشتی انگلیسی از طرف زیردریائی‌های آلمان، هواپیماهای انگلیسی ناوگان جنگی آلمان را مورد حمله قرار دادند. روز ششم سپتامبر



منظره‌ای از مرکز شهر ورشو پس از اشغال آن از طرف نیروهای آلمان. آلمانی‌ها در مرکز شهر انبار اسلحه و مهمات عظیمی را کشف کردند.

Scanned by CamScanner



هیتلر شخصاً عملیات حمله به لهستان را رهبری می‌کند.

هواپیماهای آلمانی برای نخستین بار لندن را بمباران کردند.

ورود انگلیس و فرانسه در جنگ، نه‌فقط برای هیتلر، بلکه برای استالین هم غیرمنتظره بود. هیتلر تا آخرین لحظه فکر می‌کرد که انگلیس و فرانسه بلوف می زنند و بخاطر لهستان وارد جنگ نخواهند شد. استالین هم با همین خیال با آلمان پیمان بسته و تصور نمی‌کرد در برابر انگلیس و فرانسه قرار خواهد گرفت. به همین جهت برخلاف قول و قرارهائی که قبلاً بین مسکو و برلن گذاشته شده بود، ارتش سرخ به دنبال حملهٔ نیروهای آلمان در غرب لهستان، در جبههٔ شرق حرکت نکرد.

ارتش لهستان در برابر تهاجم نیروهای هیتلر دلیرانه مقاومت کرد و پیش‌بینی هیتلر دربارهٔ اینکه نیروهای لهستان را در پایان هفتهٔ اول جنگ درهم خواهد شکست به حقیقت نپیوست. خودداری ارتش سرخ از پیشروی در شرق لهستان که موجب تمرکز نیروهای لهستان در جبههٔ غرب شده بود هیتلر را خشمگین ساخت و طی پیامی برای استالین به وی تذکر داد که اگر خواهان سهم خود از لهستان است باید در جنگ شرکت کند. ظاهراً علت تردید و تعلل استالین در فرمان حرکت به ارتش سرخ در شرق لهستان، علاوه بر نگرانی او از عواقب ورود انگلیس و فرانسه در جنگ، این بود که می‌خواست ارتش لهستان ابتدا در جنگ با آلمان تضعیف شود و قدرت مقاومت زیادی در برابر ارتش سرخ نداشته باشد. سرانجام روز هفدهم سپتامبر که هزیمت و عقب‌نشینی ارتش لهستان در برابر نیروهای هیتلر آغاز شده بود استالین هم فرمان حمله به خاک لهستان را صادر کرد و ارتش سرخ بدون برخورد با مقاومت زیادی شروع به پیشروی نمود.

لهستان سرانجام پس از چهار هفته مقاومت در برابر دو همسایهٔ نیرومند شرقی و غربی خود شکست خورد و نبرد دلیرانهٔ ورشو در آخرین روزهای جنگ، پایان‌بخش این جنگ نابرابر بود. ورشو که بر اثر بمباران‌های مداوم و بیرحمانهٔ نیروی هوائی آلمان به ویرانه‌ای مبدل شده بود روز ۲۷ سپتامبر تسلیم شد و نبرد لهستان روز ۲۸ سپتامبر به

Scanned by CamScanner

پایان رسید. بیش از سیصد هزار لهستانی در این جنگ جان باختند و تعداد تلفات ارتش آلمان در جنگ لهستان نیز چهارده هزار نفر کشته و مفقودالاثر و بیش از سی هزار نفر زخمی اعلام شد.

روز ۲۹ سپتامبر آلمان و شوروی قرارداد جدیدی در مسکو امضا کردند و به تقسیم لهستان بین خود جنبهٔ رسمی دادند. به موجب این قرارداد سهم عمده از گوشت قربانی، یعنی ۱۲۰,۰۰۰ کیلومترمربع از اراضی شرق لهستان به شوروی تعلق گرفت و قریب ۱۱٤,۰۰۰ کیلومترمربع سرزمین های غربی این کشور ضمیمهٔ آلمان شد. استالین در ماههای بعد سه کشور کوچک ساحلی دریای بالتیک، یعنی استونی و لتونی و لیتوانی را هم که قبل از جنگ اول جهانی متعلق به روسیه بود به تصرف درآورد و آنها را ضمیمهٔ شوروی نمود.

آغاز جنگ در جبههٔ غرب

انگلیس و فرانسه با وجود اعلان جنگ به آلمان، در جریان عملیات نظامی آلمان در لهستان و درگیری قسمت عمدهٔ نیروهای آلمان در این جبهه دست به حمله به مواضع آلمانیها نزدند و بیشتر به آرایش جنگی و تقویت خط دفاعی ماژینو در طول مرز آلمان و فرانسه پرداختند. نیروهای انگلیسی از روز یازدهم سپتامبر در خاک فرانسه پیاده شده و در شمال این کشور در طول مرز بلژیک متمرکز شدند. عملیات جنگی بین کشورهای متخاصم در جبههٔ غرب تا اواخر سال ۱۹۳۹ و اوائل سال ۱۹٤۰ منحصر به نبردهای دریائی و عملیات محدود هوائی بود. خسارات وارده بر نیروی دریائی انگلیس و فرانسه در چهار ماه اول جنگ که عملیات زمینی قابل توجهی صورت نگرفت بسیار سنگین بود، زیرا طی این مدت ظرفیت کشتی های غرق شدهٔ انگلیس و فرانسه توسط نیروی دریائی آلمان از سیصدهزار تن تجاوز کرد و قسمت مهمی از این ضربات بوسیلهٔ ناوگان زیردریائی آلمان که در حدود یکصد و سی زیردریائی را شامل می شد بر ناوگان انگلیس و فرانسه وارد آمد.

هیتلر که در لهستان بیش از حد انتظار با مقاومت روبرو شده بود ترجیح می‌داد که پس از پایان جنگ در لهستان به نحوی با انگلستان و فرانسه کنار بیاید و یا حداقل مدتی وقفه در جنگ بوجود آورد تا با آمادگی بیشتری با نیروهای انگلیس و فرانسه روبرو شود. به همین جهت بلافاصله پس از پایان جنگ در لهستان تماس های محرمانه‌ای بین آلمان و انگلیس آغاز شد. ولی انگلیسها که دیگر به صداقت هیتلر اطمینان نداشتند تلاش های او را برای صلح و سازش با انگلستان چنین تعبیر کردند که قصد وی ایجاد تفرقه بین انگلیس و فرانسه و اجرای نقشه های توسعه‌طلبانهٔ تازه در مراحل بعدی است.

در مورد فرانسه هیتلر سیاست دیگری در پیش گرفته بود و به‌جای تلاش برای سازش با زمامداران فرانسه، یک جنگ تبلیغاتی پردامنه برای بی اعتبار ساختن رهبران فرانسه میان مردم آن کشور آغاز کرده بود. کارگردانی این جنگ تبلیغاتی به عهدهٔ گوبلز بود که با به‌راه انداختن چند فرستندهٔ رادیوئی مطالب رسواکننده‌ای دربارهٔ رواج فساد در هیئت حاکمهٔ فرانسه و تسلط یهودیان بر سیاست فرانسه پخش می‌کرد. در طول جبهه و خطوط دفاعی فرانسه هم بلندگوهائی نصب شده بود که مرتباً به زبان فرانسه گفتارهائی پخش می‌کرد و به سربازان فرانسوی چنین تلقین می‌نمود که ملت آلمان و دولت آلمان با فرانسه دشمنی ندارند و این زمامداران فرانسه هستند که می‌خواهند بین دو ملت جنگ به‌راه بیاندازند.

حملهٔ ناگهانی شوروی به فنلاند در سی ام نوامبر ۱۹۳۹ فرصت دیگری به دست هیتلر داد تا تماس های محرمانهٔ خود را با لندن از سربگیرد و آمادگی خود را برای آغاز مذاکرات صلح اعلام دارد. پیام هیتلر به چمبرلن این بود که اگر انگلیس و فرانسه به حالت جنگ با آلمان خاتمه دهند او تمام نیروی خود را در شرق متمرکز خواهد کرد و در اولین فرصت شوروی را مورد حمله قرار خواهد داد، هیتلر

Scanned by CamScanner

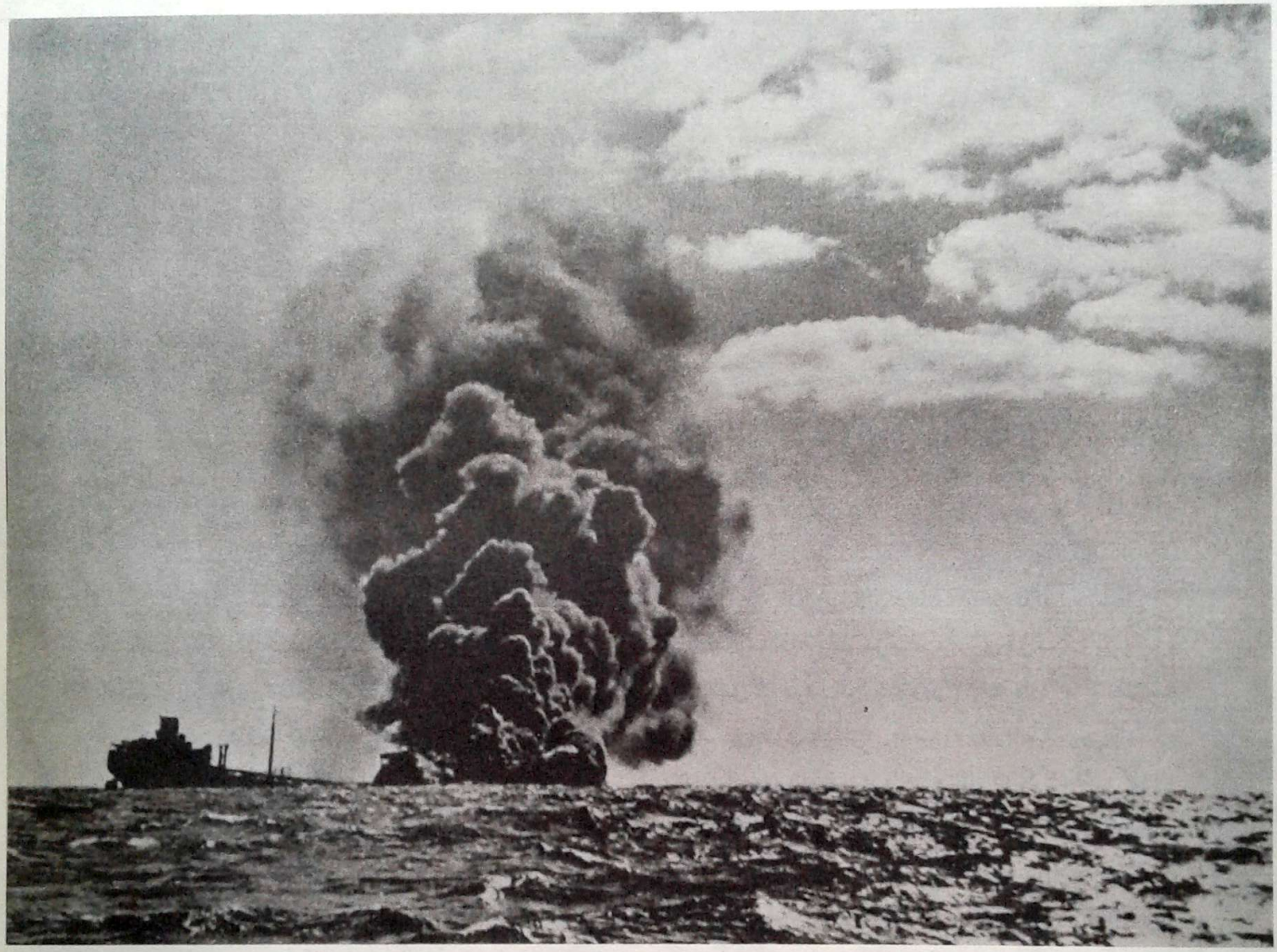

یک کشتی جنگی انگلیس پس از حملهٔ زیردریائی‌های آلمانی آتش گرفته و در حال غرق شدن است.

چنین استدلال کرده بود که خطر اصلی برای غرب شوروی و کمونیسم است نه آلمان، و تنها آلمان است که می‌تواند این خطر را از سر غرب و جهان دفع کند.

امّا تلاش هیتلر بی‌نتیجه ماند، زیرا اکثریت اعضای کابینهٔ انگلیس، بخصوص چرچیل که در مقام وزیر دریاداری بانفوذترین عضو کابینه شده بود، فکر هرگونه سازشی را با هیتلر رد می‌کردند و او را به هیچ وجه قابل اعتماد نمی‌دانستند. در اواخر سال ۱۹۳۹ هیتلر تصمیم گرفت از ادامهٔ تلاش برای صلح در غرب دست بردارد و در اوائل سال ۱۹۴۰ در جبههٔ غرب دست به حمله بزند.

نقشهٔ تعرض آلمان در غرب به علت زمستان سخت و بدی وضع هوا که مانع عملیات نیروی هوائی آلمان می شد تا فصل بهار به تعویق افتاد و در این مدت صنایع جنگی آلمان با تمام ظرفیت برای ساختن اسلحه و مهمات جنگی بخصوص هواپیما و بمب کار می‌کردند. تعداد هواپیماهای بمب افکن آلمان در اوائل بهار ۱۹۴۰ به سه هزار فروند و تعداد هواپیماهای جنگندهٔ آن کشور به ۱۵۰۰ فروند بالغ می شد که نزدیک به سه برابر مجموع تعداد هواپیماهای جنگنده و بمب افکن انگلیس و فرانسه بود.

تمرکز ناوگان جنگی و نیروهای انگلیسی در بنادر نروژ

Scanned by CamScanner

و دانمارک در ماههای فوریه و مارس سال ۱۹۴۰ نقشه های جنگی هیتلر را تغییر داد و روز دوم آوریل هیتلر فرمان حمله به نروژ و دانمارک را صادر کرد. سحرگاه روز هفتم آوریل پنج گروه از ناوگان جنگی آلمان عازم بنادر نروژ شدند و بامداد روز نهم آوریل نبرد سختی در پنج بندر نروژ بین نیروی دریائی آلمان و انگلیس درگرفت. در سه بندر قبلاً کشتی های تجارتی آلمان که مملو از سربازان آلمانی بود لنگر انداخته بودند و با نزدیکی کشتی های جنگی در ساحل پیاده شدند. همزمان دانمارک نیز از زمین و هوا و دریا مورد حمله قرار گرفت و بدون مقاومت زیادی تسلیم شد.

نروژ تا اواخر آوریل با کمک ناوگان جنگی انگلیس در برابر آلمانیها مقاومت می‌کرد، ولی بروز مخالفت های داخلی با ادامهٔ جنگ و تشکیل یک حکومت طرفدار آلمان به ریاست «کیسلینگ»[1] در اسلو مقاومت نروژیها را درهم شکست و با خروج خانوادهٔ سلطنتی نروژ و اعضای دولت او از نروژ نیروهای انگلیسی نیز در روزهای دوم و سوم مه ۱۹۴۰ بنادر نروژ را ترک گفتند.

بلافاصله پس از عقب‌نشینی نیروهای انگلیسی از نروژ هیتلر فرمان حمله در جبههٔ غرب را صادر کرد. تاکتیک جنگی هیتلر به‌جای حملهٔ مستقیم به خطوط دفاعی مستحکم فرانسه در طول مرزهای آلمان، حمله به خاک فرانسه از طریق مرزهای بلژیک بود، به همین جهت نیروهای آلمان در سحرگاه روز دهم ماه مه هر سه کشور کوچک بلژیک و هلند و لوکزامبورگ را مورد حمله قرار دادند. به دنبال این حملهٔ ناگهانی چمبرلن که ناتوانی خود را در رهبری انگلستان در زمان جنگ نشان داده بود، مجبور به استعفا شد و ضمن استعفا از مقام نخست‌وزیری، لرد هالیفاکس[2] وزیر خارجهٔ انگلیس را برای جانشینی خود پیشنهاد کرد. ولی ژرژ ششم پادشاه انگلیس این پیشنهاد را نپذیرفت و روز یازدهم مه وینستون چرچیل وزیر دریاداری را که قدرت و لیاقت خود را در گذشته نشان داده و تنها مرد این میدان به‌شمار می‌رفت مأمور تشکیل کابینه کرد. چرچیل یک کابینهٔ ائتلافی با شرکت نمایندگان کلیهٔ احزاب انگلیس تشکیل داد و آنتونی ایدن[3] را به‌جای لرد هالیفاکس به مقام وزارت خارجه منصوب کرد.

نخستین فرمان جنگی چرچیل عبور نیروهای انگلیسی از مرزهای بلژیک و مقابله با قوای مهاجم آلمان بود. نیروی هوائی و دریائی انگلیس در هلند نیز به مقابله با نیروهای آلمان برخاست، ولی دیگر دیر شده بود. روز چهاردهم مه هلند پس از سه روز مقاومت تسلیم شد ولی بلژیک تا روز ۲۷ مه به مقاومت ادامه داد و باقیماندهٔ نیروهای بلژیک در این روز به فرمان لئوپولد پادشاه بلژیک تسلیم شدند.

در این میان نیروهای آلمان خطوط دفاعی فرانسه را در منطقهٔ «سدان» واقع در مثلث مرزی فرانسه و بلژیک و لوکزامبورگ درهم شکسته روز ۱۳ مه وارد خاک فرانسه شدند. نیروهای هیتلر در مدت ده روز فاصلهٔ بین سدان و بندر فرانسوی «بولونی» را در جنوب دونکرک طی کرده و با تصرف این بندر در روز ۲۳ مه ۳۳۵,۰۰۰ نفر از نیروهای فرانسه و انگلیس را به دام انداختند. با ادامهٔ پیشروی نیروهای آلمان به طرف شمال، بندر دونکرک آخرین گریزگاه نیروهای محاصره شده نیز در خطر سقوط قرار گرفت و از روز بیست و هفتم مه عملیات تخلیهٔ نیروهای انگلیس و فرانسه از بندر دونکرک آغاز شد. در این عملیات که تا روز چهارم ژوئن به طول انجامید ۲۹۹ کشتی جنگی انگلیسی و ۴۲۰ کشتی کوچک و بزرگ دیگر برای تخلیهٔ ۳۳۵,۴۹۰ سرباز و افسر انگلیسی و فرانسوی به کار گرفته شد. تخلیهٔ چنین نیروی بزرگی در مدتی کمتر از ده روز، آنهم در زیر بمباران مداوم نیروی هوائی آلمان یکی از بزرگترین پیروزیهای نظامی چرچیل در اوائل جنگ دوم جهانی بود.

1- Quisling 2- Lord Halifax

3- Anthony Eden

Scanned by CamScanner



عکسی از عملیات تخلیهٔ نیروهای
انگلیس و فرانسه در بندر «دونکرک».

Scanned by CamScanner



نیروهای آلمانی پس از فتح پاریس در خیابان شانزه‌لیزه رژه می‌روند. طاق نصرت پاریس در پشت سر آنها دیده می‌شود.

شکست فرانسه و فتح پاریس

روز پنجم ژوئن ۱۹٤۰ هیتلر فرمان «انهدام کامل» نیروهای فرانسه را صادر کرد و سه روز بعد نیروهای زرهی آلمان خطوط دفاعی فرانسه را در شمال شرق این کشور درهم شکسته وارد خاک فرانسه شدند. موسولینی هم پس از مدتی تردید و تعلل سرانجام روز دهم ژوئن به انگلیس و فرانسه اعلان جنگ داد و فرانسه علاوه بر جبههٔ شمالی در مرزهای جنوب شرقی خود نیز در معرض تهدید قرار گرفت.

نیروهای فرانسه که پس از ماجرای دونکرک و شکستن خط دفاعی ماژینو در منطقهٔ «روئن» به کلی روحیهٔ خود را باخته بودند در برابر نیروهای آلمان که از نظر تجهیزات زرهی و پوشش هوائی بر آنها برتری داشتند به‌سرعت شروع به عقب‌نشینی کردند. با نزدیکی نیروهای آلمان به پاریس هیتلر طی پیامی به فرانسویان آنها را به ترک مخاصمه دعوت کرد و از ارتش فرانسه خواست از مقاومت در پاریس خودداری کنند «تا این شهر زیبا آسیب نبیند».

سحرگاه روز چهاردهم ژوئن ۱۹٤۰ اولین واحدهای سربازان آلمانی وارد پاریس شدند و همانطور که هیتلر از فرانسویان خواسته بود پاریس تقریباً بدون مقاومت در برابر ارتش آلمان تسلیم شد. ژنرال فون‌بوک[4] فرمانده نیروهای آلمان در رأس اولین واحد از سربازان آلمانی وارد پاریس گردید و در برابر طاق نصرت پاریس به تماشای رژهٔ سربازان خود ایستاد. درحالیکه سربازان آلمانی در خیابان شانزه‌لیزه رژه می‌رفتند اهالی پاریس در کنار خیابان به نظارهٔ آنها ایستاده و می‌گریستند.

نیروهای آلمانی در مسیر پیشروی سریع خود روز هفدهم ژوئن شهرهای لیون و دیژون را هم تصرف کردند و در جبههٔ شرق تا مرز سویس و در غرب تا ساحل اقیانوس اطلس پیش رفتند. مارشال پتن قهرمان جنگ اول جهانی که برای رهبری فرانسه در زمان جنگ برگزیده شده بود چون ادامهٔ جنگ را بیفایده دید روز هفدهم ژوئن تقاضای ترک مخاصمه کرد. هیتلر بیدرنگ این تقاضا را پذیرفت و برای امضای قرارداد ترک مخاصمه همان نقطه‌ای را که نمایندگان قیصر آلمان در سال ۱۹۱۸ قرارداد تسلیم در برابر

4- Von Bock

Scanned by CamScanner

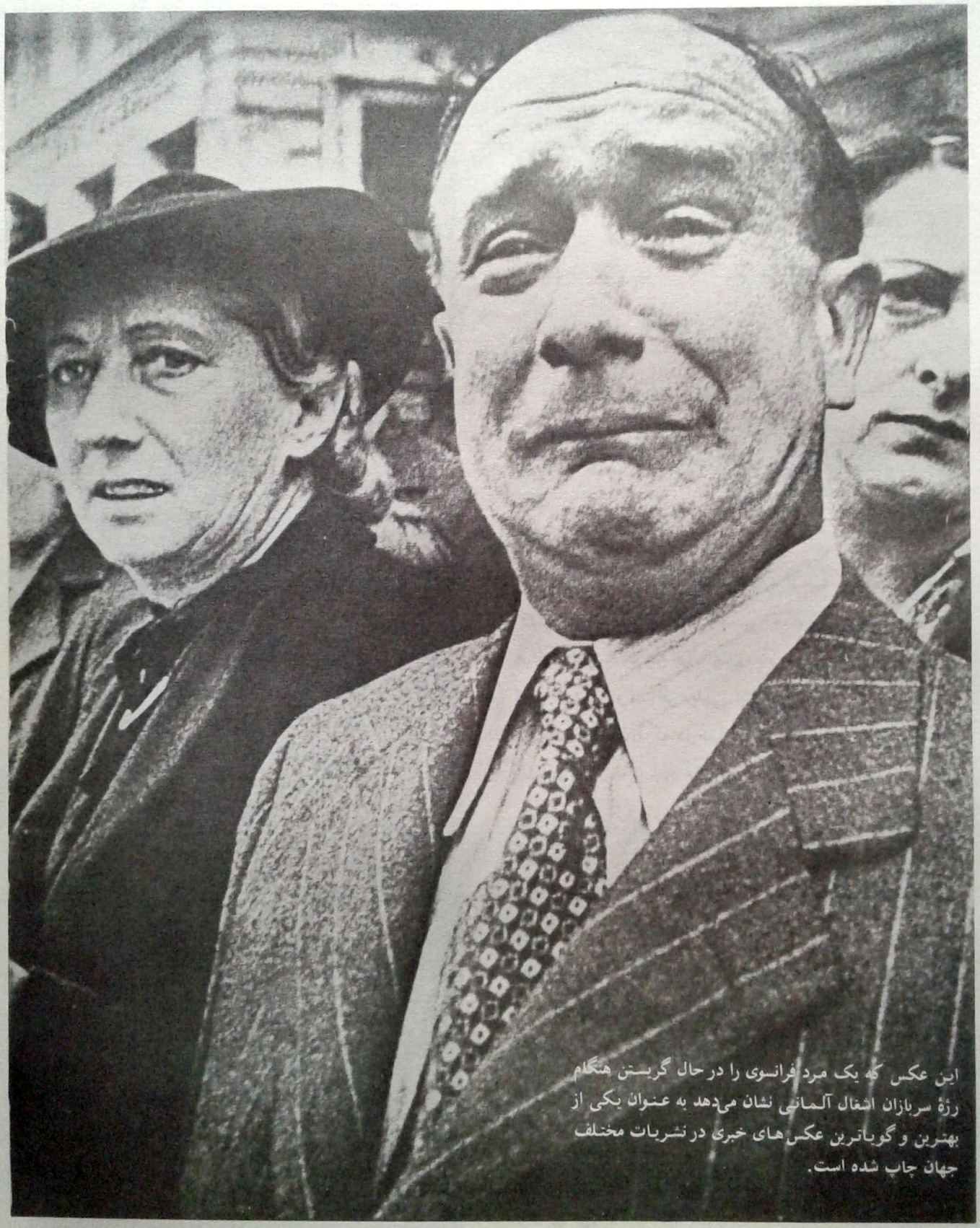

این عکس که یک مرد فرانسوی را در حال گریستن هنگام رژهٔ سربازان اشغال آلمانی نشان می‌دهد به عنوان یکی از بهترین و گویاترین عکس‌های خبری در نشریات مختلف جهان چاپ شده است.

Scanned by CamScanner

فرانسویان را امضا کرده و بنای یادبودی به همین مناسبت ساخته بودند تعیین کرد. هیتلر شخصاً در نخستین جلسهٔ مذاکرات ترک مخاصمه حضور یافت و سپس برای بازدیدی از پاریس عازم پایتخت فرانسه شد. قرارداد ترک مخاصمه روز ۲۲ ژوئن ۱۹۴۰ به امضا رسید و عملیات نظامی بین نیروهای طرفین روز ۲۵ ژوئن خاتمه یافت. به موجب این قرارداد نیروهای آلمان تمام مناطق شمالی فرانسه را تا مرز سویس و همچنین ایالات غربی فرانسه را در طول اقیانوس اطلس تا مرزهای اسپانیا اشغال کردند و در حدود یک سوم خاک این کشور در جنوب شرقی فرانسه که قسمتی از مرزهای سویس و ایتالیا و اسپانیا و سواحل مدیترانه را شامل می شد دراختیار حکومت پتن گذاشته شد. پتن شهر «ویشی» را به عنوان مقر حکومت خود انتخاب کرد و به همین جهت حکومت پتن به «حکومت ویشی» معروف شد.

فتح فرانسه برای آلمان به قیمت قریب چهل و پنج هزار کشته و یکصد و ده هزار زخمی تمام شد. ولی روزی که هیتلر پیروزمندانه در خیابانهای پاریس گردش می‌کرد و از ابنیهٔ تاریخی و مناظر دیدنی این شهر بازدید می‌نمود از این پیروزی «آسان» که در سایهٔ نبوغ نظامی او نصیب آلمان شده به ژنرال های خود فخر می‌فروخت. در جریان بازدید از پاریس در روزهای ۲۲ و ۲۳ ژوئن هیتلر علاوه بر ژنرال هایش سه تن از معماران برجستهٔ آلمانی را هم همراه خود برده بود تا از ابنیهٔ تاریخی و زیبائی های پاریس برای توسعهٔ برلن و شهرهای دیگر آلمان الهام بگیرند. در این دو روز هیتلر از تمام نقاط دیدنی پاریس بازدید کرد و جالب‌ترین خاطره‌ای که از این بازدیدها به یاد مانده توقف طولانی او در برابر آرامگاه ناپلئون است. هیتلر در حالیکه کلاه خود را به علامت احترام از سر برداشته و روی قلب خود نهاده بود، مدتی به مقبرهٔ ناپلئون نظاره کرد و سپس با



از معروف‌ترین عکس‌های هیتلر، هنگامی که پس از فتح پاریس از خوشحالی می‌رقصد.

Scanned by CamScanner

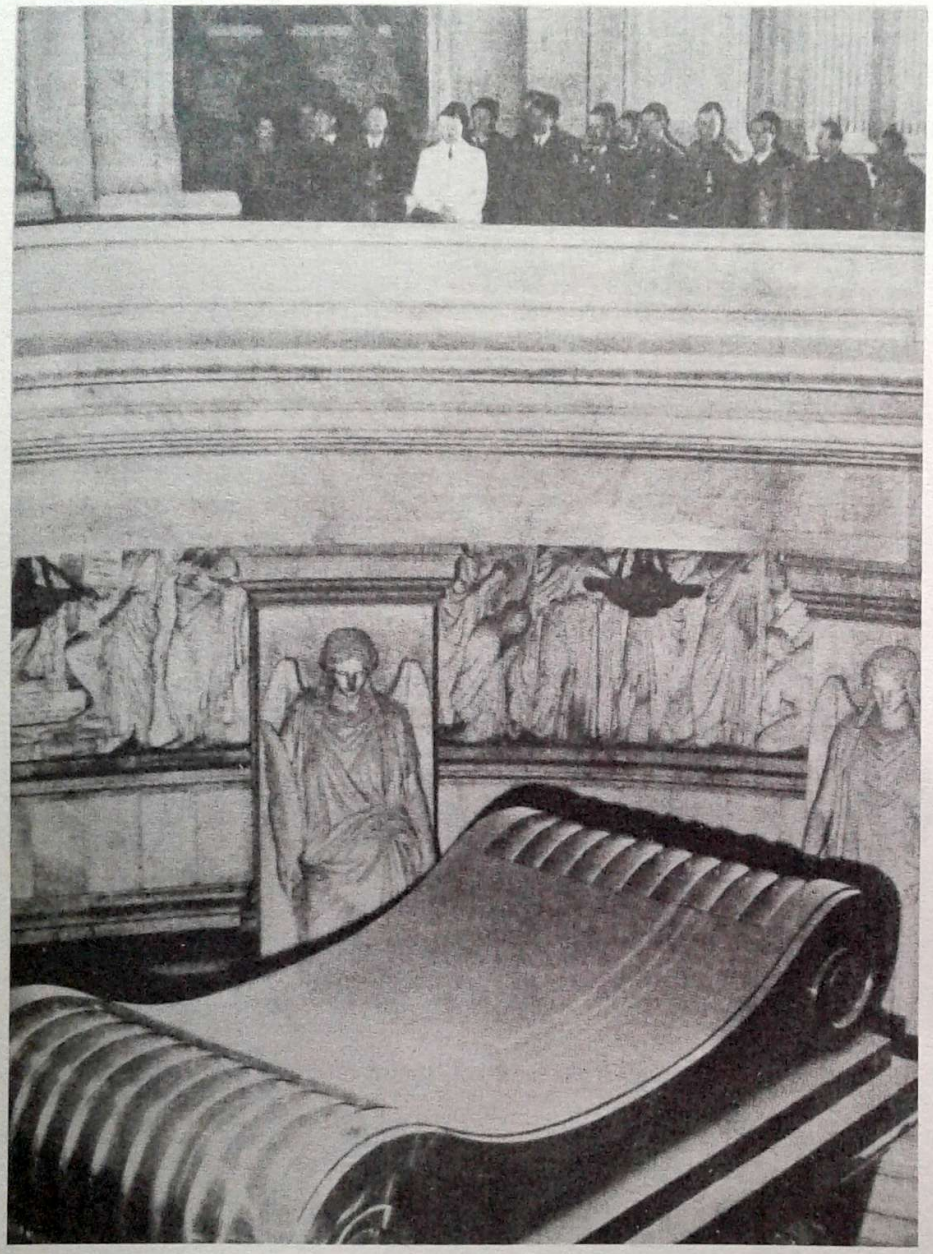

هیتلر هنگام بازدید از مقبرهٔ ناپلئون در انوالید پاریس. هیتلر که در این عکس با لباس سفید دیده می‌شود برای ناپلئون احترام زیادی قائل بود و می‌خواست مقبره‌ای نظیر قبر ناپلئون برای او در برلن ساخته شود.

صدای آهسته به «گیزلر»[5] آرشیتکت مورد علاقهٔ خود گفت «تو هم باید مقبره‌ای برای من در مونیخ بنا کنی»!.

رفتار سربازان و افسران آلمانی با فرانسویان، بخصوص در شهر پاریس برخلاف آنچه بعدها در داستانها و فیلمهای سینمائی عنوان شد خشونت‌آمیز نبود. هیتلر مخصوصاً تأکید کرده بود که سربازان و افسران آلمانی رفتار غالب و مغلوب را با فرانسویان نداشته باشند و به حقوق آنان تعدی نکنند. البته این رفتار با پیشرفت نهضت مقاومت فرانسه و توسعهٔ عملیات نظامی و خرابکارانه علیه آلمانیها به‌تدریج به خشونت گرائید و کسانیکه مظنون به همکاری با نهضت مقاومت بودند مورد ایذاء و آزار و عملیات انتقامجویانه قرار گرفتند.

هیتلر پس از فتح فرانسه بار دیگر به تلاش تازه‌ای برای صلح و کنار آمدن با انگلیسیها دست زد و روز ۱۹ ژوئیه طی نطقی گفت که آلمان قصد تصرف جزیرهٔ انگلیس را ندارد و دلیلی برای جنگ بین دو کشور نمی‌بیند. هیتلر در

5- Giesler

Scanned by CamScanner

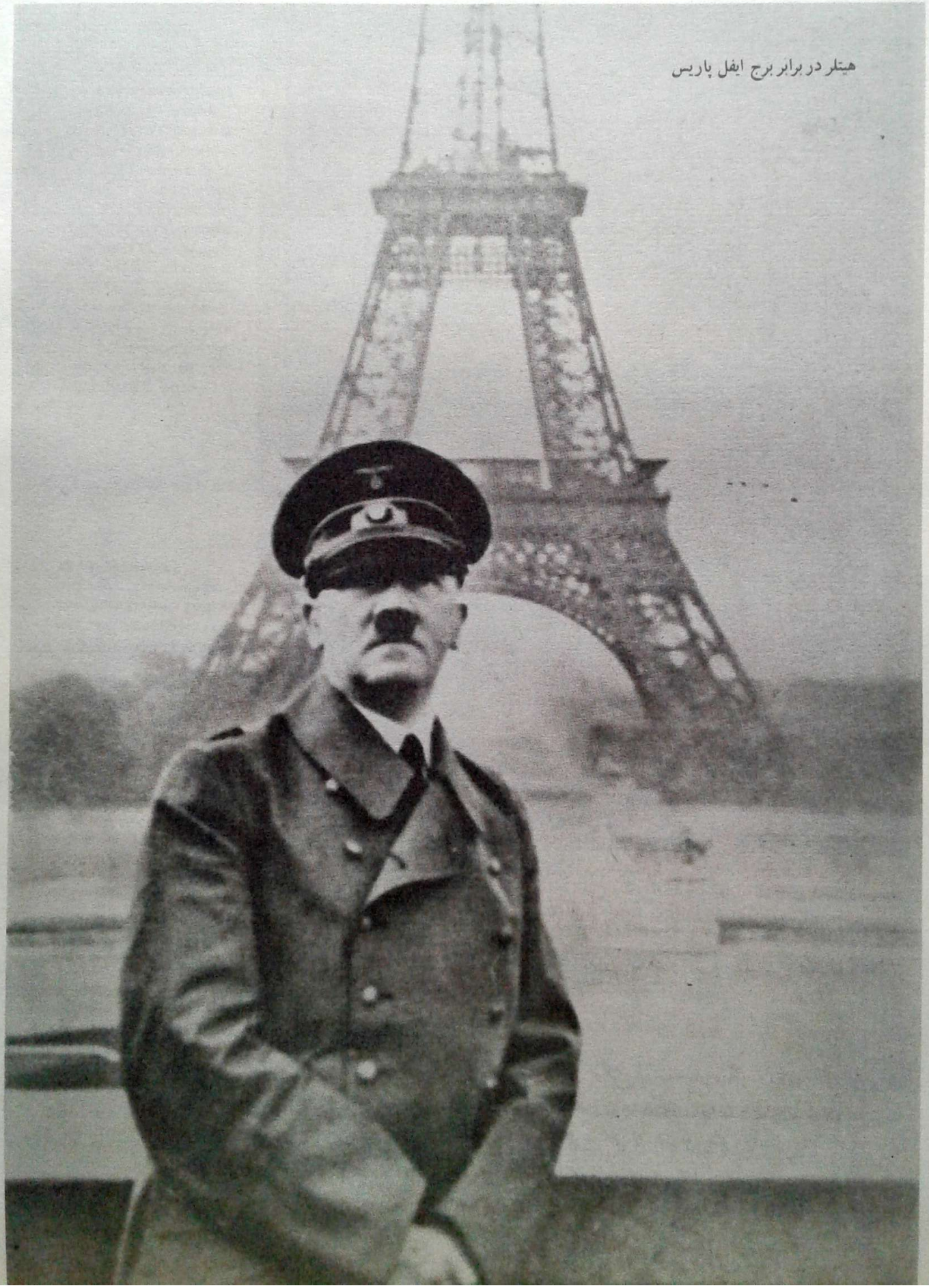

هیتلر در برابر برج ایفل پاریس

Scanned by CamScanner

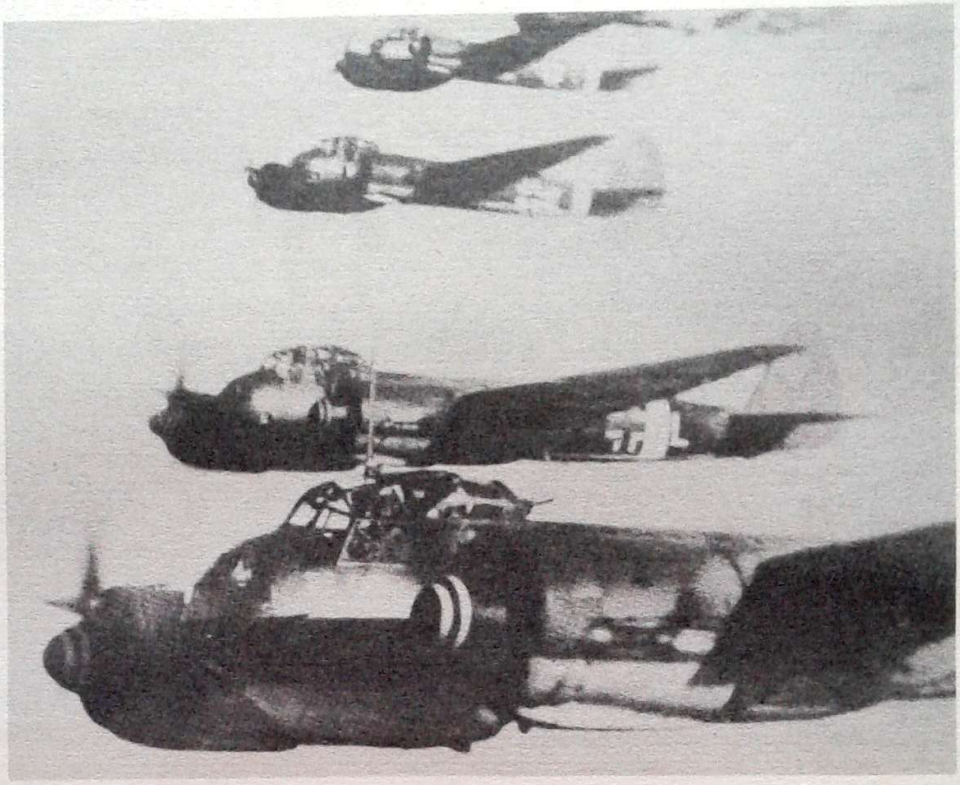

در ماههای اوت و سپتامبر سال ۱۹۴۰ هر روز صدها هواپیمای آلمانی لندن را بمباران می‌کردند.

همین نطق چرچیل را مورد حمله قرار داد و گفت اصرار چرچیل به ادامهٔ جنگ با آلمان به نابودی انگلستان منجر خواهد شد.

برخلاف انتظار هیتلر تزلزلی در ارادهٔ انگلیسیها برای ادامهٔ جنگ بوجود نیامد و انگلستان با اینکه در برابر آلمان تنها مانده بود تصمیم گرفت به جنگ ادامه دهد. هیتلر برای به‌زانو درآوردن انگلستان فرمان اجرای طرح بمباران‌های وسیع هوائی لندن و تأسیسات صنعتی و نظامی انگلیس را صادر کرد و این طرح که در ماههای اوت و سپتامبر سال ۱۹۴۰ به‌موقع اجرا درآمد با وجود خسارات و تلفات سنگینی که بر انگلستان وارد آورد با شکست مواجه شد، زیرا نیروی هوائی آلمان در جریان این عملیات بیش از یکهزار و هفتصد فروند هواپیمای خود را از دست داد. انگلیسیها هم در برابر حملات هوائی آلمان شهرها و مراکز صنعتی آلمان را مورد حمله قرار دادند و به موجب آمارهای خود در جریان این عملیات و جنگهای هوائی با آلمان ۹۱۵ هواپیمای خود را از دست دادند.



یک عکس جالب از سقوط یک هواپیمای آلمانی در لندن. انگلیسها طی دو ماه عملیات مقابله با حملات هوائی آلمان که به «نبرد بریتانیا» معروف شده است بیش از ۱۷۰۰ هواپیمای آلمانی را سرنگون کردند.

Scanned by CamScanner



خلبانان انگلیسی برای مقابله با حمله هوائی آلمان به طرف هواپیماهای خود هجوم می‌برند.

در جریان حملات هوائی به انگلستان هیتلر فرمان تهیه مقدمات اجرای طرحی را به نام «شیر دریا» برای پیاده کردن نیرو در سواحل بریتانیا و اشغال جزیرهٔ انگلیس صادر کرد، ولی با تفوق دریائی انگلستان اجرای این طرح غیرعملی تشخیص داده شد و هیتلر در اوائل اکتبر سال ۱۹٤۰ فرمان حرکت به شرق و فتح کشورهای اروپای شرقی و بالکان را صادر کرد. روز هفتم اکتبر نیروهای آلمان وارد رومانی شدند و در ماههای بعد به‌تدریج یوگسلاوی و یونان را نیز به تصرف خود درآوردند. مجارستان و بلغارستان قبلاً پیوستگی خود را به آلمان اعلام داشته بودند و به این ترتیب در بهار سال ۱۹٤۱ عملاً سرتاسر اروپای شرقی و کشورهای بالکان تحت سلطهٔ هیتلر قرار داشت.

موسولینی پس از اعلان جنگ به انگلیس و فرانسه در ژوئن سال ۱۹٤۰ در جبههٔ فرانسه موفقیتی بدست نیاورد و در حمله به یونان هم با شکست مواجه شد تااینکه نیروهای آلمان وارد معرکه شده و یونان را به تصرف خود درآوردند. موسولینی سپس متوجه شمال آفریقا شد و نیروهای ایتالیا پس از موفقیت‌های اولیه در سومالی واقع در شرق آفریقا و لیبی با حملات متقابل نیروهای انگلیسی مجبور به عقب‌نشینی شدند. موسولینی دوباره از هیتلر استمداد کرد و هیتلر یک سپاه ویژهٔ آفریقا به فرماندهی «رومل» به شمال آفریقا فرستاد که طی ماههای مارس تا مه ۱۹٤۱ نیروهای انگلیس را تا مرزهای غربی مصر عقب راندند.



عکسی از عملیات آتش‌نشانی بعد از یک حملهٔ هوائی شبانه به لندن.

Scanned by CamScanner

حمله به روسیه

از اواخر سال ۱۹۴۰ هیتلر در فکر حمله به روسیه و گسترش امپراطوری خود به سوی شرق بود. این فکر تازه‌ای نبود، هیتلر از آغاز صدارت خود و حتی سالها پیش از آنکه به قدرت برسد بزرگترین رسالت خود را نبرد با کمونیسم و به دست آوردن فضای حیاتی برای آلمان در سرزمین پهناور روسیه می‌دانست و اگر در سال ۱۹۳۹ به عقد قرارداد دوستی و عدم تعرض با شوروی تن درداد و لهستان را با استالین تقسیم کرد از روی ناچاری و برای مقابله با تهدید مستقیم انگلیس و فرانسه بود.

ریبن تروپ وزیر خارجهٔ آلمان که مبتکر اصلی طرح نزدیکی به روسیه و انعقاد قراردادهای سال ۱۹۳۹ بود به علت احساسات خصومت‌آمیزی که نسبت به انگلیسیها داشت می‌کوشید اتحاد با شوروی را تا نابودی کامل انگلستان حفظ کند و به همین جهت در اوائل نوامبر سال ۱۹۴۰ از مولوتف وزیر خارجهٔ شوروی دعوت کرد برای مذاکره دربارهٔ توسعهٔ همکاریهای نظامی و اقتصادی بین دو کشور به برلن سفر کند.

مولوتف روز ۱۲ نوامبر وارد برلن شد و پس از انجام مذاکرات مقدماتی با ریبن‌تروپ با خود هیتلر به بحث و گفتگو نشست. هیتلر با همهٔ بدبینی که نسبت به روسها داشت از این مذاکرات استقبال نمود، زیرا فکر می‌کرد اگر بتواند همکاری روسیهٔ شوروی رابا پیمان سه‌جانبهٔ آلمان و ایتالیا و ژاپن جلب کند و روسها را درگیر جنگ با انگلستان نماید انگلیس و شوروی هردو در این جنگ تضعیف خواهند شد و امکانات بیشتری برای درهم شکستن هردو آنها در آینده فراهم خواهد آمد. هیتلر می‌کوشید روسها را به تعرض در مرزهای جنوبی خود به سوی اقیانوس هند تشویق نماید تا با ایجاد جبههٔ دومی برای انگلیسها در خاورمیانه و هندوستان زمینه را برای اجرای نقشه‌های بعدی خود فراهم سازد، ولی مولوتف زیربار نرفت و شرط اولیهٔ پیوستن شوروی را به صف کشورهای محور گرفتن امتیازاتی در اروپای شرقی و خاورمیانه قرار داد.

مذاکره با مولوتف بر سوءظنّ هیتلر نسبت به مقاصد روسها افزود و در اواخر نوامبر به ژنرال «هالدر»[6] رئیس ستاد ارتش آلمان دستور تهیهٔ طرح حمله به روسیه را صادر کرد. این طرح که به وسیلهٔ معدودی از افسران ستاد و به طور کاملاً محرمانه تهیه شده بود روز پنجم دسامبر ۱۹۴۰ در جلسه‌ای با حضور هیتلر و ژنرال هالدر مورد بررسی قرار گرفت. به موجب این طرح عملیات نظامی در سه جبههٔ شمالی و جنوبی و مرکزی آغاز می‌شد و عمدهٔ قوا در جبههٔ مرکزی و با هدف تصرف مسکو پیشروی می‌کرد، ولی هیتلر با این نظر مخالفت کرد و گفت ما نباید اشتباه ناپلئون را تکرار کنیم و مسکو را هدف اصلی حملهٔ خود قرار دهیم. هیتلر ضمن قبول اینکه جنگ در سه جبهه آغاز شود معتقد بود که عمده قوای آلمان باید در جبههٔ جنوبی حرکت کنند و دشتهای اوکراین و قفقاز را هدف قرار دهند. هیتلر بر این عقیده بود که با تصرف اوکراین که منبع اصلی تأمین غذای مردم روسیه است استالین بدون اینکه نیازی به تصرف مسکو باشد به زانو درخواهد آمد. با تصرف اوکراین و دست یافتن بر قفقاز نیاز آلمان به سوخت و مواد غذائی هم تأمین می‌شد و توانائی این کشور برای ادامهٔ جنگ افزایش می‌یافت.

نقشهٔ تجدیدنظر شدهٔ جنگی روز ۱۷ دسامبر در جلسهٔ دیگری با حضور هیتلر و ژنرال های ارشد او مطرح شد و هیتلر با مختصر تغییراتی این طرح را پذیرفت و نام رمز آنرا «باربا روسا»[7] گذاشت که در زبان آلمانی «ریش قرمز» معنی می‌دهد. هیتلر اجرای این طرح را به اوائل بهار موکول کرد و در ضمن از ژنرال های ارشد خود خواست که برای مرحلهٔ بعدی این عملیات یعنی حمله به قلب امپراطوری بریتانیا در هند و منابع حیاتی انگلیسیها در خلیج فارس از طریق ایران طرحی تهیه کنند.

6- Halder 7- Barbarossa

Scanned by CamScanner

واقعهٔ شگفت‌انگیزی که قبل از اجرای طرح باربا‌روسا روی داد فرار هس مشاور نزدیک و محرم اسرار هیتلر به انگلستان بود. هس که یکی از جانشینان احتمالی هیتلر به‌شمار می‌رفت در جنگ اول جهانی در نیروی هوائی آلمان خدمت کرده و در فاصلهٔ بین دو جنگ هم پروازهای تفریحی و ورزشی متعددی انجام داده و فن خلبانی را از یاد نبرده بود. به همین جهت عصر روز شنبه دهم ماه مه وقتی که هس در فرودگاه «آگسبورگ» سوار هواپیما شد و به تنهائی از روی زمین برخاست هیچکس نمی‌توانست تصور کند که هدف او از این پرواز خروج از قلمرو هوائی آلمان و پرواز به سوی دریای شمال و جزیرهٔ بریتانیاست. پس از یک پرواز شبانه بر فراز دریای شمال هس در منطقهٔ اسکاتلند وارد قلمرو هوائی انگلستان شد و پس از یافتن نقطه‌ای که قبلاً مشخصات آنرا بین یک دریاچه و ایستگاه راه‌آهن به خاطر سپرده بود با چتر نجات به پائین پرید. یک کشاورز انگلیسی که فرود آمدن او را دیده بود جریان را به مقامات نظامی اطلاع داد. هس خود را یک ستوان خلبان به‌نام «آلفرد هورن» معرفی کرد و گفت که قصد ملاقات با دوک هامیلتون[8] را دارد.

هس قبل از پرواز نامهٔ سربسته‌ای به دست آجودان شخصی خود داده بود و به وی تأکید کرده بود که این نامه را صبح روز بعد شخصاً به دست هیتلر بدهد. صبح روز یکشنبه به هیتلر اطلاع دادند که آجودان هس نامهٔ محرمانه‌ای از طرف او آورده و می‌خواهد شخصاً به دست پیشوا بدهد. هیتلر با حالتی شگفت‌زده آجودان هس را به حضور پذیرفت و نامه را از دست او گرفته و خود پاکت را پاره کرد و عینک مطالعهٔ خود را به چشم گذاشته شروع به خواندن نامه کرد. هیتلر هنوز سطر اول نامه را به پایان نرسانده بود که با فریادی از خشم و وحشت خود را به روی صندلی انداخت و صدای او که می‌گفت «خدای من. خدای من. چه مصیبتی!..» در راهروها هم شنیده شد. کسانی که در آن لحظه در اطاق بودند می‌گویند که رنگ

8- Duke of Hamilton



هس طرفدار اتحاد آلمان با غرب در برابر شوروی بود، ولی هیتلر به نظریات او توجه نمی‌کرد.

هیتلر مثل گچ سفید شده بود و تا چند دقیقهٔ بعد هم نتوانست بقیهٔ نامه را بخواند. متن نامهٔ هس که هیتلر بعداً آنرا به دیگران هم نشان داد چنین بود:

> پیشوای من، وقتی که این نامه به دست شما می‌رسد من در انگلستان خواهم بود. من به ابتکار شخصی خود و برای فراهم ساختن زمینهٔ صلح و آشتی بین آلمان و انگلیس به این کار دست زده‌ام. اگر در این کار موفق نشوم هیچ تعهد و مسئولیتی به عهدهٔ شما و دولت آلمان نخواهد بود. شما می‌توانید رسماً اعلام کنید که مأموریتی از طرف دولت آلمان به من محول نشده و خیلی ساده بگوئید که من دیوانه شده‌ام.

هس از مخالفان حمله به روسیه قبل از صلح و سازش با انگلستان بود و به همین جهت قبلاً مقدمات پرواز به انگلستان و ملاقات با دوک هامیلتون را به‌وسیلهٔ یک رابط

Scanned by CamScanner

مطمئن ترتیب داده بود. وقتی که مقامات نظامی گلاسکو او را نزد دوک هامیلتون بردند، هس هویت واقعی خود را برای دوک فاش کرد و دوک هامیلتون شتابان برای دادن این خبر به ملاقات چرچیل رفته. ولی هیتلر قبل از اینکه هس بتواند با مقامات انگلیس وارد مذاکره شود دستور داد ابتدا خبر ناپدید شدن هس را ضمن اعلام این مطلب که وی اخیراً دچار اختلال حواس شده است منتشر کنند و پس از اعلام خبر ورود او به انگلستان از طرف مقامات انگلیسی در یک اطلاعیهٔ رسمی دیگر از طرف دولت آلمان بر جنون و اختلال حواس او تأکید شد و اعلام گردید که وی هیچگونه مأموریتی از طرف دولت آلمان ندارد.

به این ترتیب هیتلر قبل از اینکه هس بتواند با چرچیل یا مقامات دیگر انگلیسی وارد مذاکره شود او را بی‌اعتبار ساخت و انگلیسیها پس از چند روز تردید و تأمل معاون پیشین هیتلر را در برج لندن زندانی کردند. هیتلر از این بیم داشت که هس اطلاعات خود را دربارهٔ طرح حمله به روسیه دراختیار انگلیسیها بگذارد و با این اشتباه موجبات سازش قبلی بین انگلستان و شوروی را فراهم سازد. ولی بدبینی هیتلر در این مورد بیجا بود، زیرا هس حتی پس از آنکه از طرف پیشوای خود مورد اهانت قرار گرفت و متهم به جنون و اختلال حواس شد این راز را فاش نکرد.

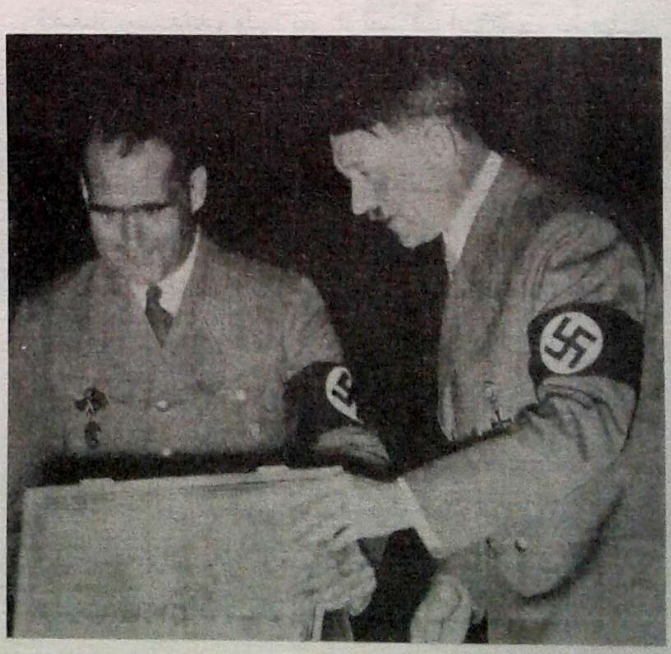

سحرگاه روز بیست و دوم ژوئن ۱۹۴۱ در روز و ساعت تعیین شده برای آغاز عملیات « ریش قرمز » نیروهای آلمان در سرتاسر خطوط مرزی خود در خاک لهستان و همچنین در طول مرزهای رومانی با شوروی و دریای بالتیک دست به حملهٔ گسترده‌ای علیه اتحاد شوروی زدند. در این عملیات علاوه بر ارتش آلمان، سربازان رومانی و فنلاند و یک واحد از سربازان ایتالیائی نیز در کنار سربازان آلمانی می‌جنگیدند. تاریخ حملهٔ نیروهای هیتلر به روسیه شاید برحسب تصادف با تاریخ آغاز حملهٔ ناپلئون به روسیه مقارن بود. ناپلئون روز ۲۴ ژوئن ۱۸۱۲ به روسیه حمله برد و روز چهاردهم سپتامبر همان سال به مسکو رسید. هیتلر قطعاً با وسائل و تجهیزات مدرن جنگی انتظار پیروزی سریع‌تری را داشت.

نیروئی که در حملهٔ هیتلر به اتحاد شوروی به کار گرفته شد تا آن تاریخ سابقه نداشت. تعداد سربازان آلمانی در آغاز این جنگ قریب سه میلیون و پانصد هزار نفر، تعداد تانکهای آنها بین ۱۵,۰۰۰ تا ۱۸,۰۰۰ و تعداد هواپیماهایشان قریب ده‌هزار فروند بود. علاوه بر این بیش از یک میلیون سرباز رومانیائی و فنلاندی هم در این جنگ در کنار سربازان آلمانی می‌جنگیدند. تعداد سربازان ارتش سرخ در برابر نیروهای مهاجم بیش از چهار میلیون نفر بود، ولی تجهیزات و وسائل جنگی آنها در سطح پائین‌تری قرار داشت. تعداد تانکهای ارتش سرخ در این تاریخ از ده‌هزار تجاوز نمی‌کرد و نیروی هوائی آنها هم با نیروی هوائی مجهز آلمان قابل مقایسه نبود.

هیتلر طبق معمول گناه آغاز جنگ را به گردن طرف مقابل انداخت و طی نطقی که پس از آغاز حمله به خاک روسیه ایراد نمود گفت که روسها علیرغم قرارداد دوستی و عدم تعرض با آلمان در تدارک حمله به آلمان بوده‌اند و طی چند هفتهٔ گذشته به عملیات اکتشافی در خطوط دفاعی

Scanned by CamScanner



هیتلر هنگام بازدید از نیروهای آلمان در جبههٔ شرق

آلمان پرداخته و در چند مورد از خطوط مرزی عبور کرده‌اند. هیتلر همچنین گفت که سربازان آلمانی نه‌فقط برای دفاع از میهن خود، بلکه برای نجات اروپا می‌جنگند.

نیروهای آلمان به‌سرعت در داخل خاک شوروی شروع به پیشروی کردند و در پایان ماه اول جنگ بیش از ۲۸۰,۰۰۰ کیلومترمربع از خاک شوروی به تصرف نیروهای آلمان درآمد. در ماههای دوم و سوم جنگ پیشروی نیروهای آلمان کندتر شد ولی در این دو ماه هم بیش از سیصد هزار کیلومترمربع از خاک شوروی به تصرف سربازان آلمانی درآمد. بزرگترین پیروزی‌ها در جبههٔ جنوبی و منطقهٔ اوکراین نصیب نیروهای آلمان شد و شهرهای بزرگی چون کیف (مرکز اوکراین) و خارکف و بنادر اودسا و سواستوپل به دست نیروهای مارشال «فون روندشتات»[9] سقوط کرد. نیروهای آلمانی در اواسط ماه نوامبر در این جبهه به شهر «روستوف» در شمال غربی قفقاز رسیدند، ولی پس از تصرف این شهر به علت فرا رسیدن فصل سرما و بارندگی از پیشرفت بازماندند.

در جبههٔ مرکزی نیز نیروهای آلمانی به فرماندهی مارشال «فون بوک» پس از تصرف شهرهای «اسمولنسک» و کالینین در اوائل اکتبر به نزدیکی مسکو رسیدند و روز ششم اکتبر عملیات فتح مسکو را آغاز کردند. پیشروی نیروهای آلمانی در جبههٔ مسکو استالین را به هراس افکند و روز پانزدهم اکتبر پایتخت شوروی موقتاً به «کوی بیشف»[10] در یکهزار کیلومتری شرق مسکو انتقال یافت. استالین در عین حال قسمت عمدهٔ نیروی خود را در این جبهه برای دفاع از مسکو متمرکز ساخت و سرانجام با فرا رسیدن زمستان مسکو از خطر سقوط نجات یافت.

9- Von Rundstedt 10- Kuibyshev

Scanned by CamScanner

در جبههٔ شمال نیروهای آلمان پس از تصرف کشورهای ساحلی بالتیک و سرزمین های مجاور آن در خاک روسیه تا بندر لنینگراد پیش رفتند ولی در این بندر با مقاومت سخت سربازان شوروی مواجه شدند. لنینگراد محاصره شد و با فرا رسیدن زمستان عملیات تهاجمی نیروهای آلمان در اطراف این شهر نیز متوقف گردید.

حملات متقابل ارتش سرخ در اواخر نوامبر در جبههٔ جنوب آغاز شد و مارشال فون روندشتات که بزرگترین پیروزیها را در جنگ چهارماهه در جبههٔ روسیه به دست آورده بود در برابر فشار شدید نیروهای شوروی روز بیست و نهم نوامبر فرمان عقب نشینی از شهر روستوف را صادر کرد. روستوف که دروازهٔ قفقاز نامیده می شد روز ۳۰ نوامبر به تصرف نیروهای شوروی درآمد و هیتلر با شنیدن این خبر، که نخستین شکست و عقب نشینی ارتش او به شمار می رفت تلگراف خشم آلودی به روندشتات مخابره کرد و ضمن آن نوشت که سربازان او نباید حتی یکقدم عقب نشینی کنند. فون روندشتات که خود از این ناسپاسی به خشم آمده بود در پاسخ تلگراف هیتلر نوشت «در



یک عکس منحصر به فرد از استالین در سال‌های جنگ دوم جهانی

Scanned by CamScanner

شرایطی که امکان مقاومت وجود ندارد ایستادگی دیوانگی است. من نمی‌توانم با اجرای این دستور سربازان خود را بیهوده به کشتن بدهم. یا در دستور خود تجدیدنظر کنید و یا دیگری را به جای من انتخاب نمائید.»

هیتلر که انتظار چنین جسارتی را از یک افسر آلمانی نداشت بدون توجه به سوابق درخشان فون‌روندشتات و محبوبیتی که در میان افسران آلمانی داشت با ارسال یک تلگراف یک سطری او را از فرماندهی نیروهای آلمان در جنوب روسیه برکنار ساخت. برکناری فون‌روندشتات انعکاس بسیار بدی در میان ارتش و مردم آلمان داشت و یک هفته پس از آن با عقب‌نشینی نیروهای آلمانی در جبههٔ مسکو بطلان فرمان قبلی پیشوا عملاً به ثبوت رسید.

آمریکا وارد جنگ می‌شود

بزرگترین خطای هیتلر، یا بهتر بگوییم «اشتباه محاسبهٔ» او در حمله به روسیه این بود که تصور می‌کرد مخالفت انگلیس و آمریکا با کمونیسم زمینهٔ مساعدتری برای سازش او با غرب فراهم خواهد آورد و یا حداقل امکان سازشی بین استالین کمونیست و چرچیل و روزولت ضدکمونیست علیه او وجود نخواهد داشت. برخلاف تصور و انتظار او چرچیل و روزولت فردای حملهٔ آلمان به روسیه آمادگی خود را برای همکاری با استالین در برابر هیتلر اعلام داشتند، زیرا آنها هیتلر را خطر بزرگتر و نزدیکتری می‌دانستند و معتقد بودند که اگر هیتلر بتواند روسیه را شکست دهد و بر منابع عظیم ثروت آن کشور دست یابد دیگر هیچ نیروئی قادر به جلوگیری از تسلط وی بر جهان نخواهد شد.

استالین از پیامهای کمک و همدردی چرچیل و روزولت استقبال کرد و به دنبال آن «سر استافورد کریپس»[11] از طرف دولت انگلستان برای عقد یک قرارداد دوستی و اتحاد عازم مسکو شد. به موجب این



سر استافورد کریپس که موجبات اتحاد انگلستان و شوروی را در جنگ علیه آلمان فراهم ساخت.

11- Sir Stafford Cripps

Scanned by CamScanner

قرارداد که روز ۱۳ ژوئیهٔ ۱۹۴۱ در مسکو به امضا رسید انگلیس و شوروی در برابر خطر آلمان متحد شدند و متعهد گردیدند که هیچیک به عقد قرارداد جداگانهٔ صلح با آلمان مبادرت نکنند.

در اوائل ماه اوت نیز «هاری هاپکینز»[12] به نمایندگی پرزیدنت روزولت عازم مسکو شد و پس از مذاکراتی که بین وی و استالین صورت گرفت آمریکا آمادگی خود را به ارسال تجهیزات نظامی به شوروی اعلام داشت. چون آمریکا هنوز به آلمان اعلان جنگ نداده بود کمک های آمریکا به شوروی در برنامهٔ «وام و اجاره» که متضمن شرایط بسیار سهلی بود منظور گردید. تحت این برنامه شوروی در عرض یکسال بیش از سه هزار هواپیما و چهار هزار تانک و سی هزار وسائط نقلیه و ۸۳۱,۰۰۰ تن اسلحه و مهمات از آمریکا دریافت داشت. این وسائل و تجهیزات ابتدا از طریق بندر مورمانسک به شوروی ارسال می شد، ولی پس از اشغال ایران از طرف نیروهای انگلیس و شوروی قسمت عمدهٔ اسلحه و مهمات مورد نیاز شوروی از این طریق به آن کشور ارسال می‌گردید.

استفاده از جاده‌ها و راه‌آهن سرتاسری ایران برای ارسال اسلحه و مهمات و آذوقه و خواروبار به شوروی یکی از دلائل عمدهٔ اشغال ایران از طرف نیروهای شوروی و انگلیس بود. بهانهٔ شوروی و انگلیس برای اشغال ایران فعالیت های جاسوسی آلمانی ها در ایران و تهدید امنیت آنها از ناحیهٔ ایران بود. انگلیس و شوروی که از اوائل تابستان ۱۹۴۱ برای اشغال ایران باهم تبانی کرده بودند نخست به یک رشته تبلیغات رادیوئی دربارهٔ فعالیت جاسوسی آلمانی ها در ایران دست زدند و سپس طی یادداشت مشترکی از ایران خواستند که کلیهٔ اتباع آلمانی را از ایران اخراج کند. دولت ایران اولتیماتوم شوروی و انگلیس را دربارهٔ اخراج اتباع آلمانی از ایران مغایر استقلال خود تلقی کرده و از قبول آن خودداری نمود و در پاسخ یادداشت مورخ ۱۶ اوت سال ۱۹۴۱ آن دو دولت بر بیطرفی خود در جنگ تأکید کرد، ولی شوروی و انگلستان که همزمان با ارسال این یادداشت به تدارک عملیات نظامی علیه ایران پرداخته بودند پاسخ ایران را قانع‌کننده ندانسته سحرگاه روز ۲۵ اوت (سوم شهریور ۱۳۲۰) از شمال و جنوب به ایران حمله‌ور شدند. ارتش صد و بیست هزار نفری ایران درمقابل این حمله تاب مقاومت نیاورد و سه هفته بعد از آن نیز رضاشاه مجبور به استعفا و ترک ایران گردید. انگلیسیها بااینکه ادامهٔ سلطنت سلسلهٔ پهلوی و انتقال سلطنت به ولیعهد (محمدرضا) را پذیرفته بودند در مورد خروج رضاشاه از ایران اصرار ورزیدند. رضاشاه نخست به جزیرهٔ «موریس» در ساحل شرقی آفریقا و سپس بندر «ژوهانسبورگ» در آفریقای جنوبی تبعید شد و در همانجا درگذشت.

با حملهٔ ناگهانی ۳۶۰ هواپیمای ژاپنی به ناوگان جنگی آمریکا در بندر «پرل هاربور» که روز هفتم دسامبر سال ۱۹۴۱ صورت گرفت آمریکا نیز رسماً وارد جنگ شد. در این حمله بسیاری از ۸۶ کشتی آمریکائی که در پرل هاربور مستقر شده بودند آسیب دیدند و بیش از دو هزار افسر نیروی دریائی و ناویان آمریکائی کشته شدند. آمریکا بیدرنگ به ژاپن اعلان جنگ داد و آلمان و ایتالیا هم که به موجب پیمان سه‌جانبه متحد ژاپن بودند روز یازدهم دسامبر به آمریکا اعلان جنگ دادند. به این ترتیب جنگ محدودی که در اول سپتامبر سال ۱۹۳۹ با حملهٔ سربازان آلمانی به خاک لهستان آغاز شده بود قبل از پایان سال ۱۹۴۱ به یک جنگ بزرگ جهانی مبدل شد.

تعداد سربازان ارتش آمریکا هنگام ورود به این جنگ در حدود یک میلیون و پانصد هزار نفر بود، ولی آمریکا می‌توانست در صورت نیاز تعداد سربازان خود را تا ده برابر افزایش دهد. تعداد هواپیماهای آماده به جنگ آمریکا هنگام ورود این کشور به جنگ از پنج هزار فروند تجاوز نمی‌کرد، ولی آمریکا تولید ماهانهٔ هواپیماهای خود را از ۶۳۰ فروند در ماههای قبل از ورود به جنگ به ۲۷۰۰ فروند افزایش داد و به همین نسبت بر میزان تولیدات صنایع

12- Harry Hopkins

Scanned by CamScanner



بعد از ورود آمریکا به جنگ، روزولت رئیس جمهور آمریکا و چرچیل نخست‌وزیر انگلیس در عرشهٔ یک کشتی باهم ملاقات کردند و «منشور آتلانتیک» را امضا نمودند.

جنگی آمریکا در کلیه رشته ها افزوده شد. بیشترین تلاش در جهت افزایش قدرت دریائی آمریکا به‌عمل آمد و تنها در فاصلهٔ اول ژانویه تا اول سپتامبر ۱۹۴۱ دویست و سیزده واحد دریائی که شش کشتی بزرگ جنگی و دوازده ناوشکن و ۹ زیردریائی از آنجمله بودند به نیروی دریائی آمریکا افزوده شدند.

تا قبل از ورود آمریکا به جنگ، هیتلر سعی می‌کرد از هر اقدامی که موجب مداخلهٔ مستقیم نیروهای آمریکا در جنگ شود خودداری نماید. هیتلر با آگاهی از نفوذ یهودیان در سیاست آمریکا در مبارزه با یهودیان هم احتیاط بیشتری به کار می‌برد و حتی جوامع یهودی را تحت فشار گذاشته بود تا از همکیشان خود در آمریکا بخواهند به خاطر حفظ جان آنها از ورود آمریکا به جنگ جلوگیری کنند، ولی با وضعی که به دنبال بمباران پرل هاربور از طرف ژاپنیها پیش آمد و با توجه به این واقعیت که بدون دخالت مستقیم آمریکا در جنگ سیل کمک های این کشور به سوی دشمنان آلمان سرازیر شده بود هیتلر خود در اعلان جنگ به آمریکا پیشقدم شد و طی نطقی در رایشتاگ هنگام اعلام این تصمیم روزولت را دیوانه‌ای مانند ویلسون (رئیس جمهوری آمریکا در جنگ اول جهانی) خواند که آلت دست یهودیان و بلشویکها شده است.

هیتلر به دنبال اعلان جنگ به آمریکا هرگونه ملاحظه و احتیاط را در مبارزه با یهودیان کنار گذاشت و در نطقی به مناسبت نهمین سالگرد به قدرت رسیدن خود در سی ام ژانویهٔ ۱۹۴۲ گفت که دشمنان اصلی ما یهودیان بوده و هستند، آنها موجب شکست ما در جنگ گذشته شدند و حالا هم مسئول اصلی طولانی شدن این جنگ هستند. هیتلر با تکرار این مطلب که روزولت به تحریک یهودیان به دشمنی با آلمان برخاسته و کمونیسم ساختهٔ یهودیهاست گفت انتقام تلفات و خساراتی را که آلمان در این جنگ متحمل می شود یهودیها پس خواهند داد!

چند روز بعد هیتلر تأکید کرد که اروپا باید از لوث وجود یهودیان پاک شود و در این زمینه دستوراتی به هیملر[13] رئیس اس.اس و هیدریخ[14] رئیس گشتاپو (پلیس مخفی آلمان) داد. از جزئیات دستورات هیتلر که به طور

13- Himmler 14- Heydrich

Scanned by CamScanner



در جریان جنگ دوم جهانی، آلمانی‌ها صدها هزار نفر را در لهستان اعدام کردند. این عکس مربوط به یکی از اعدام‌های دسته‌جمعی در لهستان است.

شفاهی به هیملر و هیدریخ ابلاغ شده کسی اطلاع ندارد، ولی آثار این دستور را از بازداشت و تبعید دسته‌جمعی یهودیان در کلیهٔ سرزمین‌های تحت تسلط آلمان و بنای بازداشتگاه‌ها و اردوگاه‌های متعدد در نقاط مختلف، بخصوص لهستان می‌توان دریافت. بزرگترین و وحشتناک‌ترین نمونهٔ این بازداشتگاه‌ها «آشویتز»[15] در نزدیکی شهر کراکوی لهستان است که به صورت موزه نگاهداری شده است. دربارهٔ تعداد یهودیانی که در این بازداشتگاه‌ها کشته شده‌اند آمار دقیقی در دست نیست، ولی منابع یهودی تعداد یهودیانی را که در سالهای حکومت هیتلر، بخصوص در چهار سال آخر حکومت او به قتل رسیده‌اند در حدود شش میلیون نفر تخمین زده‌اند.

آخرین پیروزی‌های هیتلر و «آغاز پایان»

سال ۱۹۴۲ شاهد آخرین پیروزی‌های هیتلر در صحنهٔ جنگ بود. پس از تحمل بیش از یک میلیون نفر تلفات در جبههٔ روسیه در ششماه اول جنگ، هیتلر شخصاً فرماندهی عملیات روسیه را به‌عهده گرفت و مقر فرماندهی خود را در یک اردوگاه نظامی در نزدیکی شهر «وینیستا»[16] در قلب اوکراین قرار داد. از این اردوگاه هیتلر مستقیماً بر عملیات جنگی در سرتاسر جبههٔ روسیه نظارت داشت، ولی دخالت مستقیم او در جنگ هرچند با موفقیت‌هائی در مراحل اولیه همراه بود عملاً موجبات گسیختگی و شکست ارتش آلمان را فراهم ساخت.

تا قبل از دخالت مستقیم هیتلر در عملیات نظامی، فرماندهان ارتش آلمان ضمن تلاش در تأمین نظرات هیتلر و اجرای فرامین کلی او در چگونگی انجام این دستورات و تاکتیک‌های نظامی خود آزادی عمل داشتند، ولی مداخلهٔ هیتلر در جزئیات امر از اوائل سال ۱۹۴۲ و دستورات غیرعملی او موجبات اختلاف نظر و برخوردهای شدید بین او و فرماندهان ارشد ارتش آلمان را فراهم آورد. هیتلر که تحمل مخالفت با نظریات و دستورات خود را نداشت فرماندهان برجسته و شایستهٔ ارتش آلمان را یکی پس از دیگری از کار برکنار کرد و به‌جای آنها افسران

15- Auschwitz 16- Vinnista

Scanned by CamScanner

کم‌تجربه‌ای را که کورکورانه از او اطاعت می‌کردند به درجات ژنرالی و مارشالی و مقامات فرماندهی ارتقاء داد. با این تغییرات استخوان‌بندی ارتش آلمان بهم ریخت و از اواخر سال ۱۹٤۲ شکست و عقب‌نشینی ارتش آلمان در تمام جبهه‌ها آغاز شد.

طرد و برکناری فرماندهان برجستهٔ ارتش آلمان که با برکناری مارشال فون روندشتات فرمانده عملیات جبههٔ جنوب روسیه آغاز شده بود در ژوئیهٔ سال ۱۹٤۲ با برکناری مارشال فون بوک فرماندهٔ جبههٔ مرکزی دنبال شد. در اواخر اوت همین سال وقتی که ژنرال «هالدر» رئیس ستاد کل ارتش آلمان و طراح اصلی نقشهٔ حمله به روسیه تغییراتی را در تاکتیک نظامی آلمان به هیتلر پیشنهاد کرد، هیتلر با این تغییرات که متضمن عقب‌نشینی در بعضی جبهه‌ها و دادن اختیارات بیشتری به فرماندهان بود به شدت مخالفت نمود.

یکی از پیشنهادات هالدر که مورد موافقت هیتلر قرار نگرفت حملهٔ مستقیم به قفقاز به جای پیشروی در خط مستحکم دفاعی شمال قفقاز تا استالینگراد بود. هیتلر مارشال «فون لیست» را به فرماندهی عملیات شمال قفقاز منصوب کرد و چون پیشرفت در این جبهه به کندی صورت می‌گرفت مارشال فون لیست را از فرماندهی جبههٔ شمال قفقاز برکنار کرد و خود فرماندهی عملیات را به‌عهده گرفت. معاونت او را در این عملیات ژنرال «پاولوس»[17] به‌عهده داشت که هیتلر او را مأمور فتح استالینگراد کرده خود به وینیستا بازگشت. نیروهای پاولوس در اوائل سپتامبر به حومهٔ استالینگراد رسیدند، ولی با مقاومت شدید ارتش سرخ و موانع دفاعی متعددی که در اطراف شهر ساخته شده بود ورود به داخل شهر تا ماه اکتبر به طول انجامید و در داخل شهر هم با مقاومت شدید کوچه به کوچه و خانه به خانه نیروهای پاولوس تا اوائل ماه نوامبر فقط نیمی از شهر را به تصرف خود درآوردند. در اواسط نوامبر ارتش سرخ در پشت جبهه دست به حمله زد و چون خطر محاصرهٔ نیروها در استالینگراد جدی به نظر می‌رسید افسران ستاد هیتلر به وی پیشنهاد کردند دستور عقب‌نشینی از استالینگراد صادر شود. هیتلر این پیشنهاد را نپذیرفت و دستور اعزام نیروهای کمکی را به استالینگراد صادر کرد، ولی نیروهای ارتش سرخ پیش از رسیدن قوای کمکی قریب سیصدهزار نفر نیروهای ژنرال پاولوس را در استالینگراد محاصره کردند.

محاصرهٔ نیروهای آلمان در استالینگراد قریب دو ماه به طول انجامید و در این مدت بیش از دویست هزار سرباز آلمانی در جریان عملیات نظامی یا بر اثر سرما و گرسنگی تلف شدند و بیش از پنجاه‌هزار نفر هم به اسارت درآمدند، ولی ژنرال پاولوس تا اواخر ژانویهٔ سال ۱۹٤۳ به امید پایان فصل سرما و رسیدن قوای کمکی مقاومت می‌کرد. روز سی‌ام ژانویه هیتلر در پاسخ پیام تبریکی از طرف پاولوس به مناسبت دهمین سالگرد به قدرت رسیدن خود پاولوس را به درجهٔ فیلدمارشالی ارتقاء داد، ولی «فیلدمارشال پاولوس» بیش از سه روز دیگر نتوانست در برابر فشار روزافزون ارتش سرخ مقاومت کند. سحرگاه روز دوم فوریه پاولوس و ۲۳ ژنرال دیگر با قریب بیست هزار نفر سربازان باقیماندهٔ خود تسلیم شدند و با شنیدن این خبر حالتی شبیه جنون به هیتلر دست داد.

آخرین پیروزیهای آلمان در جنگ دوم جهانی در نبردهای دریائی و جبههٔ شمال آفریقا به دست آمد. در سال ۱۹٤۲ ظرفیت کشتی‌های متفقین که به‌وسیلهٔ زیردریائی‌ها یا کشتی‌های جنگی آلمان غرق شد از هفت میلیون تن تجاوز کرد و قسمت اعظم این خسارات به‌وسیلهٔ ناوگان زیردریائی آلمان بر ناوگان متفقین و کشتی‌های تجارتی آنها وارد آمد. در شمال آفریقا نیز نیروهای آلمانی تحت فرماندهی مارشال رومل[18] از اواخر بهار سال ۱۹٤۲ به سوی مواضع انگلیسیها در شرق شروع به پیشروی کردند و روز ۲۱ ژوئیه با تصرف بندر مهم طبرق در شمال شرقی لیبی خطوط دفاعی انگلیسیها را شکسته به طرف شرق و

17- Paulus

18- Rommel

Scanned by CamScanner



استالین گراد صحنهٔ طولانی‌ترین و خونین‌ترین جنگ‌ها در جریان جنگ دوم جهانی بود و بیش از دویست هزار سرباز آلمانی در جنگ برای تصرف این شهر جان باختند. این عکس صحنه‌ای از جنگ‌های کوچه به کوچه و خانه به خانه را در این شهر نشان می‌دهد.

Scanned by CamScanner

سرزمین های مصر سرازیر شدند. پیشروی نیروهای رومل در خاک مصر تا العلمین در یکصد کیلومتری اسکندریه ادامه یافت و در این نقطه متوقف شد.

روز بیست و سوم اکتبر سال ۱۹۴۲ نیروهای انگلیسی به فرماندهی ژنرال مونتگومری[19] در العلمین دست به حمله زدند و با وارد ساختن تلفات سنگینی نیروهای آلمانی را وادار به عقب نشینی کردند. عقب نشینی نیروهای رومل که به روباه صحرا و قهرمان شکست ناپذیر معروف شده بود بدون وقفه در امتداد یکهزار و پانصد کیلومتر سواحل شمال آفریقا ادامه یافت. روز هفتم نوامبر سربازان آمریکائی در شمال غربی آفریقا پیاده شدند و نیروهای آلمان و ایتالیا که از دوطرف تهدید می شدند به سمت تونس شروع به عقب نشینی کردند.

سال ۱۹۴۳ سال آغاز شکست و عقب نشینی همه جانبهٔ نیروهای آلمان و ایتالیا در همهٔ جبهه ها بود. پس از تسلیم باقیماندهٔ نیروهای محاصره شدهٔ آلمان در استالینگراد، ارتش سرخ در همهٔ جبهه ها دست به حمله زد و روز ۱۶ فوریه شهر بزرگ خارکف در اوکراین از آلمانیها باز پس گرفته شد.

محاصرهٔ شانزده ماههٔ لنینگراد پایان یافت و در جبههٔ مسکو نیز آلمانیها با تحمل تلفات سنگین مجبور به عقب نشینی شدند. در جریان این شکست ها و عقب نشینی ها هیتلر به مردم آلمان وعده می‌داد که با فرا رسیدن فصل بهار حملهٔ بزرگ نیروهای آلمان برای درهم شکستن مقاومت روسها آغاز خواهد شد، ولی این حملهٔ بزرگ جز باز پس گرفتن قسمتی از مناطقی که در حملات زمستانی به دست ارتش سرخ افتاده بود ثمر دیگری نداشت. در اواخر تابستان و اوائل پائیز سال ۱۹۴۳ حملات ارتش سرخ از سرگرفته شد و آلمانیها در فاصلهٔ اواخر سپتامبر تا اوائل نوامبر شهرهای «اسمولنسک» و «کیف» را با سرزمین های وسیعی در جبهه های مرکزی و جنوبی روسیه از دست دادند. در جبههٔ شمال آفریقا نیز



رومل «روباه صحرا»

نیروهای آلمانی و ایتالیائی پس از تحمل تلفات سنگین در نیمه اول ماه مه از طریق بنادر تونس شروع به عقب نشینی کردند و در جریان تخلیهٔ این نیروها نیز تعدادی از کشتی ها و تجهیزات جنگی خود را از دست دادند. نیروهای متفقین پس از پاک کردن شمال آفریقا از نیروهای هیتلر و موسولینی روز دهم ژوئیهٔ ۱۹۴۳ در جزیرهٔ سیسیل پیاده شدند و پس از یکماه نبرد سراسر این جزیره را به تصرف خود درآوردند.

روز بیست و پنجم ژوئیه پادشاه ایتالیا ویکتور امانوئل موسولینی را از کار برکنار و ژنرال بادوگلیو[20] را به جانشینی وی منصوب کرد. نیروهای متفقین روز سوم سپتامبر در خاک ایتالیا پیاده شدند و دولت ایتالیا روز هفتم سپتامبر فرمان تسلیم و ترک مخاصمه به نیروهای خود داد. هیتلر

19- Montgomery

20- Badoglio

Scanned by CamScanner

فرمان اشغال رم را صادر کرد و نیروهای آلمان روز دهم سپتامبر رم را تحت اشغال خود درآوردند. موسولینی در نقطه‌ای در یکصد کیلومتری رم بازداشت شده بود. هیتلر به یکی از خلبان‌های ورزیدهٔ اس.اس به‌نام «اسکورزنی» مأموریت داد که با تعدادی هواپیمای بی‌موتور موسولینی را نجات دهد و اسکورزنی این مأموریت خطرناک را روز ۱۲ سپتامبر با موفقیت انجام داد. موسولینی به مونیخ انتقال یافت و پس از ملاقات با هیتلر برای تشکیل یک حکومت جمهوری طرفدار آلمان در شمال ایتالیا به میلان بازگشت.

روز بیست و هشتم نوامبر سال ۱۹۴۳ استالین و چرچیل و روزولت برای نخستین بار در تهران با یکدیگر ملاقات کردند. در این کنفرانس که تا روز اول دسامبر به طول انجامید طرح عملیات نهائی برای درهم شکستن نیروی مقاومت آلمانی‌ها که متضمن گشودن جبههٔ دوم در غرب اروپا و حملهٔ بزرگ ارتش سرخ در جبههٔ شرق بود تهیه شد. به موجب اسناد و مدارک محرمانه‌ای که بعداً دربارهٔ جریان مذاکرات کنفرانس تهران منتشر شد استالین در این کنفرانس موضوع منابع نفتی ایران و کشورهای ساحلی خلیج فارس را نیز مطرح کرد و خواستار توافقی دربارهٔ تقسیم این منابع در آینده شد. ولی چرچیل گفت که زمان طرح این مسئله نیست و مسائل اقتصادی جهان باید به‌طور کلی در پایان جنگ مورد بررسی قرار بگیرد. امّا بزرگترین



موسولینی بعد از برکناری و فرار از ایتالیا مجدداً به کمک هیتلر به ایتالیا بازگشت و این بار یک حکومت طرفدار آلمان در میلان تشکیل داد.

Scanned by CamScanner



چرچیل و روزولت و استالین در کنفرانس تهران. در پشت سر آنها ایدن وزیر خارجه انگلیس، هریمن سفیر آمریکا در مسکو و مولوتف وزیر خارجهٔ شوروی دیده می‌شوند. زنی که در عکس دیده می‌شود سارا دختر چرچیل است.

موفقیتی که در کنفرانس تهران نصیب استالین شد نزدیکی به روزولت و جلب اعتماد او بود که نتایج خود را در مدت باقیماندهٔ جنگ و کنفرانس یالتا نشان داد.

البته تشکیل کنفرانس سران سه کشور بزرگ در تهران برای ایران هم سودمند بود، زیرا استالین و چرچیل و روزولت با صدور اعلامیه‌ای استقلال و تمامیت ارضی ایران را تضمین کردند و تعهد قبلی انگلستان و شوروی را دربارهٔ تخلیهٔ ایران به فاصلهٔ شش ماه بعد از پایان جنگ مورد تأیید قرار دادند. ایران کمی قبل از تشکیل کنفرانس سران در تهران، در روز نهم سپتامبر ۱۹۴۳ رسماً به آلمان اعلان جنگ داده و به جرگهٔ کشورهای متفق پیوسته بود.

سال ۱۹۴۴ سال گردش قطعی جریان جنگ به زیان هیتلر و هزیمت نیروهای آلمان در همهٔ جبهه‌ها بود. در این سال مردم آلمان مصیبت جنگ و شکست را به خوبی لمس کردند. زیرا علاوه بر کمبود مواد غذائی و بهم ریختن سیستم خدمات عمومی، در طول سال ۱۹۴۴ قریب یک میلیون و دویست هزار تن بمب بر سر مردم آلمان ریخته شد و علاوه بر انهدام قسمت اعظم صنایع آلمان، بسیاری از شهرهای بزرگ و پرجمعیت نیز به‌سختی آسیب دید.

در جبههٔ شرق پیشروی ارتش سرخ در تمام طول سال متوقف نشد و نیروهای آلمان برخلاف سال‌های گذشته در بهار و تابستان هم نتوانستند دست به حملات متقابله‌ای بزنند. در جبههٔ غرب نیروهای متفقین روز ششم ژوئن با بیش از ۴۰۰۰ کشتی و واحد شناور در بندر فرانسوی شربورگ واقع در ساحل جنوبی دریای مانش پیاده شدند و جبههٔ دومی در برابر نیروهای آلمان گشودند. در جبههٔ ایتالیا رم روز چهارم ژوئن به تصرف نیروهای متفقین درآمد و نیروهای آلمان به سمت شمال ایتالیا عقب‌نشینی کردند.

برای آلمانیها دیگر هیچ امیدی برای پیروزی در جنگ باقی نمانده بود و ژنرال‌های آلمانی بیش از همه از سرنوشت مصیبت‌باری که در انتظارشان بود آگاهی داشتند، ولی هیتلر هنوز هم حاضر نبود تسلیم واقعیت شود و برای نجات ملت آلمان چاره‌ای بیاندیشد. او هنوز در انتظار معجزه‌ای بود و با کمال اطمینان از پیروزی نهائی آلمان در جنگ سخن می‌گفت. امیدواری او به آینده علاوه بر اعتقادی که به رسالت خود داشت از گزارش‌های

Scanned by CamScanner

گورینگ دربارهٔ پیشرفت های حاصله در ساختن یک سلاح مخرب جدید سر چشمه می‌گرفت.

روز بیست و ششم ژانویه هیتلر کنفرانسی با حضور صدها ژنرال و افسر ارشد آلمانی تشکیل داد و ضمن اعتراف به شکست های سال گذشته از امیدهای آینده و امکاناتی که هنوز دراختیار ارتش آلمان وجود دارد سخن گفت. امّا برخلاف همیشه سخنان او هیچگونه هیجانی در میان ژنرال ها بوجود نیاورد و حتی یکبار هم سخن او با کف زدن حاضران یا تأیید و تحسین آنان مواجه نشد. هیتلر نمی‌توانست به سکوت ژنرال ها اعتراض کند، ولی بهت و شگفتی آنها و علائم یأس و نومیدی که در چهرهٔ آنان خوانده می شد هیتلر را تکان داد. چند ماه بعد سلاح مخرب و تازه‌ای که هیتلر وعدهٔ تکمیل آن را به ژنرال ها داده بود مورد استفاده قرار گرفت، این سلاح جدید موشک های (و-۱) بود که برای نخستین بار روی لندن پرتاب شد، ولی دقت عمل آنها آنطور که انتظار می رفت نبود و تا تکمیل و رفع نواقص آنها مرکز تهیه و تولید این موشک ها از طرف هواپیماهای انگلیسی بمباران شد.

رفتار خشن هیتلر با ژنرال ها و بی‌اعتنائی وی به نظریات و پیشنهادات آنان از اوائل سال ۱۹۴۴ موجی از



در جریان جنگ دوم جهانی، انگلیسیها گاندی و همکاران او را به اتهام تحریک علیه منافع انگلستان بازداشت کردند. در این عکس که هنگام انتقال آنها به زندان برداشته شده نهرو هم دیده می‌شود.

Scanned by CamScanner

نارضائی در سطح بالای ارتش آلمان بوجود آورد و به‌تدریج توطئه‌ای برای از میان برداشتن هیتلر بین آنان شکل گرفت. هدف این توطئه که یک مارشال و چند ژنرال ارتش آلمان در آن شرکت داشتند تشکیل حکومتی برای نجات آلمان از خطر سقوط و انهدام کامل و متارکهٔ جنگی بود که هیچگونه امید پیروزی در آن وجود نداشت. با وجود هیتلر رسیدن به چنین هدفی غیرممکن به‌نظر می رسید و به همین جهت هدف اولیهٔ این توطئه قتل هیتلر بود.

کارگردان و مجری اصلی توطئه سرهنگی به‌نام «استوفنبرگ»[۲۰] بود که به علت موقعیت حساس خود در ارتش مرتباً برای دادن گزارش های نظامی با هیتلر ملاقات می‌کرد. در روز تعیین شده برای اجرای توطئه تمام مقدمات امر برای یک حرکت نظامی در برلن آماده شده بود و با علامت رمزی که داده می شد چندین واحد نظامی در برلن مراکز حساس را اشغال کرده و تشکیل حکومت جدید و مقاصد صلحجویانهٔ آنرا اعلام می‌داشتند. سرهنگ «استوفنبرگ» که شخصاً حمل کیف حامل بمب را به دفتر هیتلر به‌عهده گرفته بود در ساعت دوازده و سی دقیقه روز بیستم ژوئیه آنرا زیر میز کنفرانس هیتلر گذاشت و درحالیکه هیتلر با یکی از ژنرال های خود سرگرم گفتگو بود سالن را ترک گفت. دوازده دقیقه بعد بمب منفجر شد و استوفنبرگ که از دور صدای انفجار بمب را شنید به تصور اینکه توطئه موفق شده سوار هواپیما شد و راه برلن را در پیش گرفت.

ولی هیتلر از این توطئه هم مانند توطئه های دیگری که قبلاً برای ترور او ترتیب داده شده بود جان سالم بدربرد. ظاهراً علت نجات هیتلر از این توطئه حرکت او از پشت میز و همچنین باز بودن دری در مقابل محل انفجار بود که فشار انفجار را به خارج منتقل کرده بود. چند تن از کسانی که در سالن بودند کشته و زخمی شدند ولی هیتلر جراحت مختصری برداشت و فقط گوش راست او تا مدتی قدرت شنوائی خود را از دست داد.



هیتلر پس از نجات از توطئه‌ای که برای قتل او ترتیب داده شده بود. در این توطئه فقط دست او زخمی شد.

21. Stauffenberg

Scanned by CamScanner



عکسی از پیاده شدن نیروهای متفقین در سواحل نرماندی فرانسه

هیتلر ضمن نطقی که به مناسبت نجات خود از توطئهٔ سوءقصد ایراد کرد نجات خود را نتیجهٔ عنایات و توجهات الهی دانست و گفت که خداوند او را برای نجات آلمان حفظ کرده و رهائی معجزه‌آسای او خود دلیل دیگری بر این است که آلمان تحت رهبری او سرانجام پیروز خواهد شد. سران توطئه نیز دستگیر و پس از یک محاکمهٔ نمایشی تیرباران شدند، فقط یکی از آنها ژنرال لودویگ بک[۲۲] قبل از دستگیری خودکشی کرد.

هیتلر بعداً اطلاع یافت که مارشال رومل قهرمان جنگ‌های شمال آفریقا معروف به «روباه صحرا» و ژنرال فون اشتولپناگل[۲۳] فرمانده نیروهای آلمان در فرانسه نیز در توطئهٔ قتل او شرکت داشته‌اند. اشتولپناگل هم پیش از اینکه دستگیر و محاکمه شود خودکشی کرد و هیتلر خود در مورد دستگیری و محاکمهٔ رومل، که شهرت و محبوبیت زیادی در آلمان داشت، دچار تردید شد و با ارسال کپسول زهری برای او پیغام داد که بجای محاکمهٔ او به عنوان خیانت به آلمان ترجیح می‌دهد خود به زندگیش خاتمه دهد. رومل آخرین هدیهٔ پیشوا را پذیرفت و با خوردن کپسول زهر در حضور فرستادگان هیتلر به حیات خود خاتمه داد.

گشایش جبههٔ دوم

سحرگاه روز ششم ژوئن سال ۱۹٤٤ با پیاده شدن نخستین واحدهای سربازان آمریکائی و انگلیسی و کانادائی در سواحل نرماندی فرانسه، جبههٔ دوم در اروپا گشوده شد. قبل از پیاده شدن این نیروها در سواحل نرماندی ۲٤۰۰ هواپیمای بمب‌افکن آمریکائی و انگلیسی مواضع نیروهای آلمانی و خطوط ارتباطی آنها را در طول سواحل نرماندی و پشت جبهه بمباران کردند و یکهزار هواپیمای حمل و نقل در ساعت پنج بامداد دهها هزار چتربار در طول ساحل فروریختند. تعداد نیروهای متفقین که در طول ماه ژوئن در سواحل شمالی فرانسه پیاده شدند از دو میلیون و هشتصد هزار نفر تجاوز می‌کرد. بیست لشکر

22- L. Beck 23- Von Stülpnagel

Scanned by CamScanner



تمرین پیاده شدن نیروهای چترباز در سواحل نرماندی فرانسه

Scanned by CamScanner

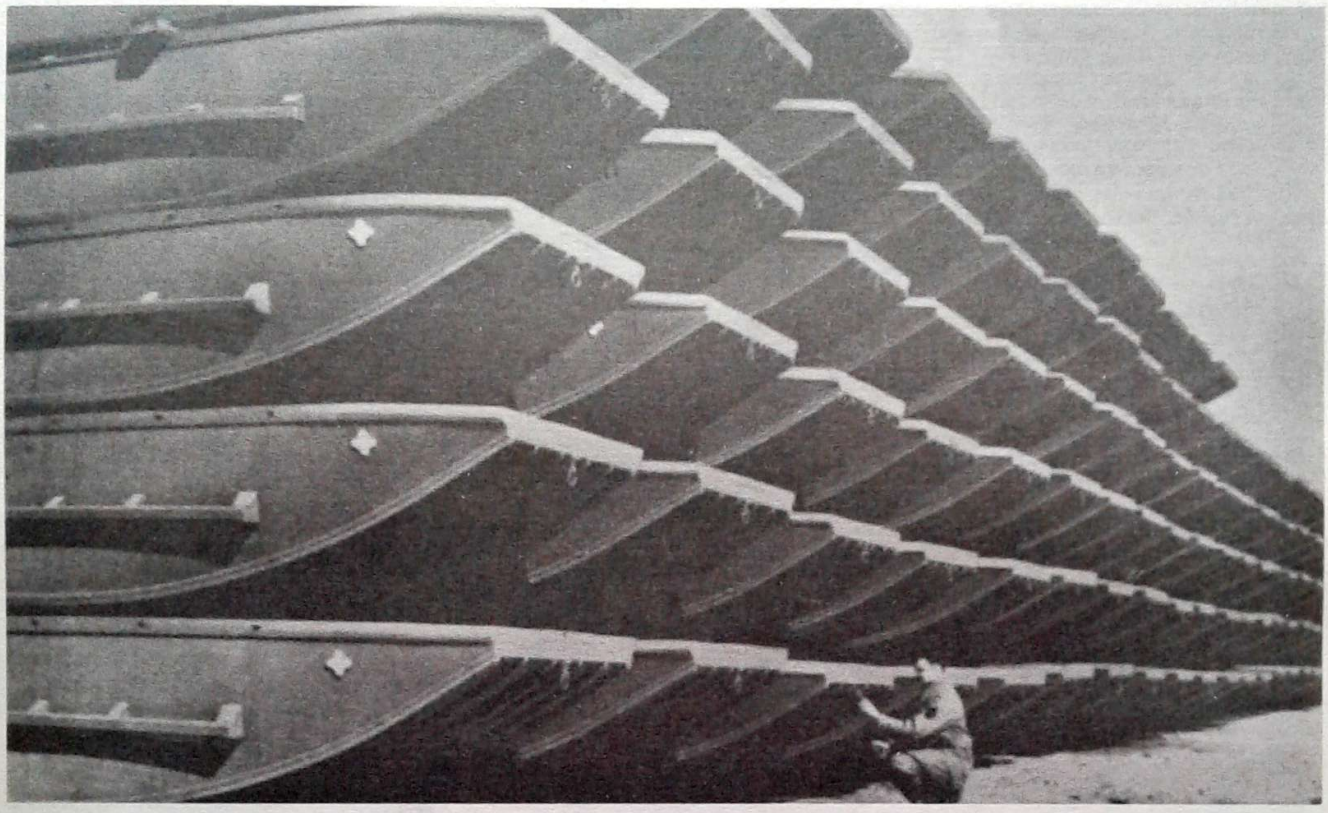

برای پیاده کردن نیرو در سواحل فرانسه و گشایش جبههٔ دوم هزاران قایق ساخته و آماده شده بود.

آمریکائی، هفده لشکر انگلیسی، سه لشکر کانادائی، یک لشکر فرانسوی و یک لشکر داوطلب لهستانی نیز در این عملیات شرکت داشتند و فرماندهی کل نیروها به ژنرال دوایت آیزنهاور[۲۴] آمریکائی واگذار شده بود. فرماندهی نیروهای زمینی در این عملیات با مارشال مونتگومری انگلیسی بود که قبلاً در جنگهای شمال آفریقا و جنوب ایتالیا قدرت و مهارت زیادی از خود نشان داده بود.

با پیشروی سریع نیروهای متفقین در این جبهه که بیشتر مدیون لشکرهای تانک ژنرال «پاتون»[۲۵] آمریکائی بود، هیتلر تصمیم گرفت ژنرال گودریان[۲۶] برجسته‌ترین متخصص تانک و نیروهای زرهی آلمان را که مدتی مغضوب شده بود به ریاست ستاد کل ارتش آلمان منصوب کند. ولی دیگر از او هم کاری ساخته نبود و در ماههای اوت و سپتامبر ۱۹۴۴ خبر پیاده شدن نیروهای متفقین در جنوب فرانسه و بلژیک، آزادی شهرهای پاریس و بروکسل و مارسی، قیام مسلحانهٔ مردم ورشو و شهرهای دیگر لهستان، سقوط رومانی و بلغارستان و پیوستن آنها به متفقین و بالاخره ورود نیروهای متفقین به خاک آلمان در اواسط سپتامبر ضربات کوبنده‌ای بود که یکی پس از دیگری بر پیکر هیتلر وارد آمد. در ماه سپتامبر نخستین موشک های «و-۲» آلمانی هم در انگلستان فرود آمد، ولی با توجه به محدودیت تولید آنها و حملات هوائی مداوم که از پیشرفت کار جلوگیری می‌کرد، این سلاح جدید هم نمی‌توانست تأثیر مهمی در سرنوشت جنگ داشته باشد.

در دو ماه آخر سال ۱۹۴۴ تقریباً تمام خاک فرانسه و هلند و بلژیک در جبههٔ غرب از دست آلمانیها خارج شد و جنگ به داخل آلمان کشیده شد. در جبههٔ شرق نیز نیروهای شوروی به نزدیکی ورشو رسیدند و در شب کریسمس سال ۱۹۴۴ بوداپست پایتخت مجارستان را محاصره کردند. در جبههٔ جنوب اروپا نیز قسمت اعظم ایتالیا به دست نیروهای متفقین افتاد و نیروهای انگلیسی

24- Dwight D. Eisenhower 25- Patton 26- Guderian

Scanned by CamScanner



نیروهای آمریکائی در سال ۱۹۴۳ در جزیرهٔ سیسیل پیاده شدند و پس از فتح کامل این جزیره به خاک اصلی ایتالیا حمله بردند. ایتالیائیها خیلی زود دست از مقاومت برداشتند، ولی آلمانی‌ها تا آخرین روزهای جنگ در سال ۱۹۴۵ در این سرزمین می‌جنگیدند. عکس فوق سربازان آمریکائی را در برابر یک بنای تاریخی در سیسیل نشان می‌دهد.

Scanned by CamScanner



سرنوشت یک دیکتاتور. بعد از سقوط موسولینی مجسمهٔ بزرگ او را در رم بر زمین افکنده و چشمهایش را با میله سوراخ می‌کنند!

Scanned by CamScanner



چرچیل هنگام بازدید از آلمان از بقایای پلی که بر اثر بمباران هواپیماهای انگلیسی ویران شده است

Scanned by CamScanner

در خاک یونان پیاده شدند. تا پایان سال ۱۹٤٤ تقریباً تمام خاک یونان هم از دست آلمانیها خارج شده بود.

آخرین حمله بزرگ نیروهای آلمان که هدف آن ایجاد شکاف در جبههٔ غرب بود قبل از کریسمس سال ۱۹٤٤ با شرکت دویست و پنجاه هزار سرباز آلمانی در منطقهٔ «آردن» آغاز شد. طراح این حمله شخص هیتلر بود که آنرا علیرغم بدبینی ژنرال های خود بموقع اجرا گذاشت و پس از شکست مرحلهٔ اولیه این طرح دستور اجرای مرحلهٔ دوم آنرا از اول ژانویهٔ ۱۹٤٥ صادر کرد. در این مرحله بود که گورینگ برای نخستین بار مخالفت خود را با نقشه های جنگی هیتلر ابراز داشت و از پیشوا خواست که واقعیت شکست را بپذیرد و پیش از آنکه همه چیز نابود شود برای متارکهٔ جنگ اقدام کند. گورینگ که قبلاً راههای مذاکره با غرب را بررسی کرده بود کنت برنادوت برادرزادهٔ پادشاه سوئد را برای میانجیگری بین آلمان و کشورهای غرب پیشنهاد کرد. هیتلر از این سخن برآشفت و گورینگ را به خیانت متهم کرد. گورینگ که انتظار چنین خشونت و تهمتی را نداشت گفت اگر قصد خیانت داشت در پیش روی پیشوا عقیدهٔ خود را ابراز نمی‌کرد و تأکید کرد که در هر شرایطی به پیشوا وفادار خواهد ماند.

در شب سال نو، هنگامی که صدای شلیک همهٔ توپها در جبههٔ غرب به علامت شادباش سال جدید برخاست، هیتلر در آخرین پیام شب ژانویهٔ خود آخرین وعدهٔ پیروزی را به ملت آلمان داد و گفت که آلمان چون ابوالهول از میان ویرانه ها سر برخواهد آورد و پیروزی نهائی از آنِ آلمان خواهد بود. ولی سه روز بعد از این نطق نیروهای آلمانی که در دومین مرحلهٔ حملهٔ خود در «آردن» پیشروی محدودی کرده بودند در برابر حمله متقابله نیروهای متفقین عقب نشستند. چرچیل شخصاً برای نظارت بر این عملیات بر فراز جبهه های جنگ پرواز کرد و روز ششم ژانویه با ژنرال آیزنهاور فرماندهٔ کل قوای متفقین ملاقات نمود.

دومین مرحلهٔ حملهٔ بزرگ در غرب نیز که هیتلر امید زیادی به آن بسته بود با برجای گذاشتن بیش از ۷۵,۰۰۰ کشته به شکست انجامید و باقیماندهٔ نیروهای آلمان که به کلی روحیهٔ خود را باخته بودند به طور نامنظم در برابر فشار نیروهای متفقین شروع به عقب‌نشینی کردند. برای نخستین بار گروه گروه از سربازان آلمانی دست از مقاومت برداشته و تسلیم نیروهای دشمن می شدند و فقط در یک مورد بیست هزار سرباز آلمانی که به محاصره افتاده بودند بدون تلاش زیادی برای شکستن خط محاصره، تسلیم نیروهای



ژنرال آیزنهاور فرمانده کل قوای متفقین در جبههٔ غرب در این عکس با مارشال مونتگومری فرمانده نیروهای انگلیسی دیده می‌شود. فرماندهان دیگر نیروهای متفقین نیز در پشت سر آنها ایستاده‌اند.

Scanned by CamScanner

آمریکا شدند.

همزمان با شکست عملیات غرب، تهاجم بزرگ ارتش سرخ در نیمهٔ ژانویهٔ سال ۱۹٤۵ در سراسر جبهه ها آغاز شد، در این حملهٔ بزرگ بیش از سه میلیون سرباز روسی شرکت داشتند، درحالیکه مجموع نیروهای آلمان در جبههٔ شرق از ۷۵۰,۰۰۰ نفر تجاوز نمی‌کرد. نیروهای شوروی در پیشروی سریع خود به طرف آلمان روز ۱۷ ژانویه شهر ورشو را به تصرف خود درآوردند و روز ۲۱ ژانویه به منطقهٔ «سیلزی» رسیدند. هنگامی‌که نیروهای شوروی به شهر «کراکوی» در جنوب لهستان نزدیک شدند بیش از ٦٤,۰۰۰ نفر در بازداشتگاه بزرگ «آشویتز» که در نزدیکی این شهر قرار داشت زندانی بودند. مأمورین زندان ۵۸,۰۰۰ نفر را که اکثراً لباسهای پاره‌پاره‌ای بر تن داشتند به صف کرده و از زندان بیرون بردند، ولی در حدود شش هزار نفر دیگر را که از فرط ضعف یا بر اثر بیماری قادر به حرکت نبودند رها کردند تا خود از گرسنگی و بی‌دوائی تلف شوند. شکنجه گاه ها و اطاق های گاز و کوره های آدم‌سوزی را منهدم کردند و کوههای لباس و اثاثیهٔ زندانیان را هم آتش زدند. امّا



زندانیان بازداشتگاه «بوخنوالد» پس از آزادی در محوطهٔ بازداشتگاه.

Scanned by CamScanner



چرچیل هنگام بازدید از عملیات نیروهای متفقین در جبههٔ غرب. در پشت سر او مارشال مونتگومری فرمانده نیروهای انگلیسی و جمعی از فرماندهان انگلیسی و آمریکائی دیده می‌شوند.

هنگامی که پارتیزان‌های لهستانی و سربازان روسی به بازداشتگاه رسیدند در حدود پنج هزار زندانی که بیشتر شبیه اسکلت بودند از آنها استقبال کردند. مقداری از لوازم و البسه زندانیان و همچنین کوهی از موهای زنان باقی مانده بود که هنوز نگاهداری می‌شود و از آنجمله یک اطاق بزرگ پر از عینک، اطاقی پر از دندان‌های مصنوعی و اطاقی پر از موهای زنان که هنگام زندانی شدن آنها تراشیده شده هر بیننده‌ای را تکان می‌دهد. آمار دقیقی از تعداد زندانیان این بازداشتگاه مخوف وجود ندارد، ولی مقامات صلیب سرخ البسهٔ باقیماندهٔ زندانیان را ۳۶۰,۸۲۰ لباس مردانه و ۸۳۶,۲۵۵ لباس زنانه شمارش کردند که شمار تقریبی زندانیان این بازداشتگاه را نشان می‌دهد.

کنفرانس یالتا و پیامدهای آن

روز چهارم فوریهٔ سال ۱۹۴۵ دومین کنفرانس سران آمریکا و شوروی و انگلیس در «یالتا» واقع در ساحل کریمه تشکیل شد. در آستانهٔ تشکیل این کنفرانس نیروهای ارتش سرخ به فرماندهی مارشال ژوکف[۲۷] از رود «اودر»[۲۸] که آخرین مانع طبیعی در برابر برلن بود گذشته و یکهزار هواپیمای آمریکائی در یک حملهٔ هوائی بیسابقه برلن را درهم کوبیدند. این بمباران وحشتناک که ویرانی‌های عظیم و تلفات سنگینی به‌بار آورد روحیهٔ هیتلر و اطرافیان او را به شدت تضعیف کرد.

27- Zhukov 28- Oder

Scanned by CamScanner



استالین و روزولت و چرچیل در کنفرانس یالتا. در این کنفرانس که یک هفته به طول انجامید سرنوشت دنیای بعد از جنگ تعیین شد.

دربارهٔ کنفرانس یالتا که به لحاظ اهمیت تصمیمات آن در سرنوشت جهان مهمترین رویداد سیاسی زمان جنگ شناخته شده صدها کتاب انتشار یافته که یکی از جالب‌ترین آنها کتابی به نام «یالتا یا تقسیم جهان» به قلم «آرتور کنت»[۲۹] دیپلمات و مورخ معروف فرانسوی است. آرتور کنت که تمام منابع و مراجع موجود را برای این بررسی تاریخی مورد استفاده قرار داده، پس از اشاره به این مطلب که چگونه استالین نقاط مختلفی مانند اسکاتلند و آتن و رم و قبرس و مالت و حتی بیت‌المقدس را که برای تشکیل کنفرانس دوم سران پیشنهاد شده بود رد کرد و سرانجام روزولت و چرچیل را برای ملاقات خود به خاک شوروی کشاند، می‌نویسد که برندهٔ اصلی کنفرانس یالتا استالین بود و مهمترین عامل موفقیت او در این کنفرانس علاوه بر زیرکی و مکر خود او، ساده‌لوحی و خوش باوری روزولت بود. نویسندهٔ فرانسوی از قول چند شخصیت نامدار سیاسی که در این دوران با روزولت ارتباط داشته‌اند می‌نویسد که روزولت پس از کنفرانس تهران چنان مجذوب شخصیت استالین شده بود که به تذکرات دیگران در رابطه با او کمترین اعتنائی نمی‌کرد و بخصوص در برابر بدگمانی چرچیل نسبت به هدف‌های استالین عکس‌العمل نشان می‌داد. روزولت حتی یکبار ضمن گفتگوئی با اسقف اعظم نیویورک که از دوستان نزدیک او هم بود گفت «راستش من با استالین بهتر از وینستون (چرچیل) می‌توانم کنار بیایم. وینستون ایده‌آلیست است، درحالیکه استالین مثل خود من آدم واقع‌بینی است، بنابراین تفاهم و توافق ما مبتنی بر قبول واقعیت‌هاست... مشکل ما فقط این است که استالین را وادار به قبول این تعهد بکنیم که از حدود امپراطوری آیندهٔ خود پا فراتر نگذارد!»[۳۰]

یکی از شگردهای استالین در کنفرانس یالتا این بود که در نخستین جلسهٔ کنفرانس پیشنهاد کرد ریاست جلسات از آغاز تا انجام با رئیس جمهور آمریکا باشد، درحالیکه رسم معمول در کنفرانس‌های بین‌المللی ریاست دوره‌ای است. هدف استالین از این پیشنهاد، علاوه بر

29- Arthur Conte-Yalta ou le partage du monde

۳۰ ــ یالتا یا تقسیم جهان ــ نوشتهٔ آرتور کنت، ترجمهٔ محمود طلوعی، انتشارات هفته (صفحهٔ ۱۰۳).

Scanned by CamScanner



چرچیل و روزولت در یک دیدار خصوصی در جریان کنفرانس یالتا. علائم بیماری و ناراحتی روزولت که چند ماه بعد به مرگ او انجامید مشهود است.

جلب علاقه و اعتماد روزولت و ارضاء حس خودخواهی او، این بود که چرچیل و روزولت را بیش از پیش از هم جدا کند، زیرا روزولت در مقام ریاست کنفرانس ناچار بود نقش بیطرفی بین دو هیئت نمایندگی دیگر بازی کند و حتی اخلاقاً مجبور بود نسبت به استالین که هم میزبان کنفرانس بود و هم او را برای ریاست دائمی کنفرانس پیشنهاد کرده بود گرایش بیشتری نشان بدهد.

کنفرانس یالتا در چنین جوّی با پیروزی کامل استالین به پایان رسید. اعلامیهٔ نهائی کنفرانس بیشتر به آیندهٔ آلمان و نحوهٔ تقسیم آن و ضوابط تشکیل یک مجمع جدید جهانی (سازمان ملل متحد) اختصاص داشت. دربارهٔ آیندهٔ لهستان، استالین نظر خود را دربارهٔ شناسائی دولت دست نشاندهٔ شوروی در آن کشور و تغییر مرزهای شرقی لهستان به کرسی نشاند و توافق دربارهٔ انتخاب حکومت آیندهٔ «کشورهای آزاد شده از یوغ فاشیسم» بر اساس دمکراتیک، هیچگونه تضمینی دربارهٔ چگونگی انتخاب آزاد حکومت های این کشورها را در برنداشت.

در فاصلهٔ کنفرانس های تهران و یالتا، دولت شوروی برای کسب امتیاز استخراج نفت در شمال ایران به دولت ایران مراجعه کرد و رد تقاضای شوروی از طرف ایران موجب بروز کدورت و اختلاف بین دو کشور شد. انگلیسیها که نگران نقشه های آیندهٔ شوروی در ایران پس از خاتمهٔ جنگ بودند در جریان کنفرانس یالتا مسئله ایران را با تذکار تعهد متفقین دربارهٔ تضمین استقلال و حاکمیت ملی ایران مطرح ساختند و ایدن وزیر خارجهٔ انگلیس پیشنهاد کرد در پروتکل ضمیمهٔ اعلامیهٔ نهائی کنفرانس بر این موضوع تأکید شود و در ضمن قید گردد که قبل از خروج نیروهای بیگانه از ایران هیچگونه فشاری برای کسب امتیازات سیاسی و اقتصادی از این کشور وارد نخواهد شد. مولوتف وزیر امور خارجهٔ شوروی به‌شدت با قید چنین مطالبی در پروتکل مخالفت کرد و سرانجام در پروتکل ضمیمهٔ اعلامیهٔ نهائی کنفرانس یالتا که به امضای وزیران خارجهٔ انگلیس و آمریکا و شوروی رسیده است به قید این عبارت دربارهٔ ایران اکتفا شد که «آقایان ایدن و استیتنیوس و مولوتف دربارهٔ اوضاع ایران با یکدیگر تبادل نظر کردند. موافقت شد که تبادل نظر دربارهٔ این

Scanned by CamScanner

مسئله از طریق دیپلماتیک ادامه یابد».

کنفرانس یالتا روز یازدهم فوریهٔ ۱۹۴۵ به پایان رسید و روزولت درست دو ماه بعد از آن دچار خونریزی مغزی شد و در شب دوازدهم آوریل ۱۹۴۵ درگذشت. روزولت پیش از مرگش کم کم به اشتباه بزرگی که در مورد استالین و مقاصد او پس از جنگ مرتکب شده بود پی می‌برد. او روز اول آوریل (دوازده روز قبل از مرگ) نامهٔ تلخی برای استالین نوشت و در آن از سیاست شوروی در لهستان و اینکه کرملین به تعهدات خود در یالتا عمل نمی‌کند گله کرد. گزارش‌هائی که در در روزهای چهارم و ششم آوریل از «هریمن» سفیر آمریکا در مسکو به واشنگتن رسید و اطلاعات تازه‌ای دربارهٔ اوضاع لهستان و رومانی و همچنین خط مشی کلی مسکو در سیاست خارجی می‌داد روزولت را تکان داد. هریمن در این گزارش‌ها نوشته بود که شوروی درصدد ایجاد یک کمربند امنیتی به دور خود، با استقرار حکومت های دست‌نشانده در کشورهای مجاور و حتی رخنه در کشورهای اروپای غربی، بخصوص فرانسه و ایتالیا از طریق احزاب کمونیست این کشورها می‌باشد. روزولت پس از مطالعهٔ این گزارش‌ها در شب دوازدهم آوریل ۱۹۴۵، قبل از اینکه به بستر مرگ برود متن تلگرافی را برای چرچیل دیکته کرد و طی آن برای نخستین بار از لزوم ایستادگی و «محکم بودن» در برابر روسها سخن گفت، ولی لااقل دیگر برای او همه‌چیز دیر شده بود.

آخرین روزهای هیتلر

پس از مرگ روزولت، طبق قانون اساسی آمریکا، معاون او هری ترومن[۳۱] به مقام ریاست جمهوری آمریکا رسید. ترومن با وجود بدبینی شدید نسبت به روسها در آن لحظه نمی‌توانست تغییری در مسیر سیاست جنگی آمریکا بدهد و نخستین دستور او به ژنرال آیزنهاور فرمانده نیروهای متفقین در اروپا این بود که بر تلاش خود برای درهم شکستن مقاومت آلمان و پایان جنگ بیافزاید. با صدور این فرمان بر شدت حملات نیروهای متفقین در سرتاسر جبهه های غرب افزوده شد و آخرین امید هیتلر بر امکان یک تغییر ناگهانی در مسیر جنگ بر باد رفت.

در جبههٔ شرق سربازان ارتش سرخ وین را پس از یک جنگ هفت‌روزه به تصرف درآوردند و روز شانزدهم آوریل آخرین خط دفاعی برلن را در غرب رودخانهٔ اودر درهم شکستند. هیتلر روز بیستم آوریل آخرین نقشهٔ جنگی خود را که غیرعملی‌ترین آنها هم بود برای دفاع از برلن کشید و ژنرال «اشتاینر»[۳۲] را مأمور حملهٔ متقابل به نیروهای مارشال ژوکف در شمال برلن کرد. ژنرال اشتاینر که نیروی گرسنه و درهم شکسته و روحیه باخته‌ای دراختیار داشت و دوثلث قوای زرهی خود را هم از دست داده بود می‌دانست که نقشهٔ پیشوا غیرعملی است، ولی حوصله و توان جر و بحث با هیتلر را نداشت. طرحی را که هیتلر روی نقشه کشیده بود با خود برداشت و با ادای احترامات نظامی دفتر کار هیتلر را در زیرزمین کاخ صدارت عظمی ترک گفت.

آنروز مصادف با پنجاه و ششمین سالگرد تولد هیتلر بود و اوا براون[۳۳] مجلس جشن کوچکی برای او ترتیب داده بود. آمریکا و انگلیس با فرستادن هزار بمب افکن بر فراز برلن و تخریب و آتش سوزیهای عظیمی که در شهر به‌راه انداختند در این جشن شرکت کردند و نیروهای ارتش سرخ هم به اندازه‌ای به برلن نزدیک شدند که صدای غرش توپهای آنها در خیابانهای برلن شنیده می شد.

روز بیست و دوم آوریل ارتش سرخ نیروهای ژنرال اشتاینر را از منطقه‌ای که هیتلر برای حمله متقابله به نیروهای مهاجم در نظر گرفته بود عقب راند و برلن در خطر محاصره قرار گرفت. مارتین بورمان[۳۴] و گوبلز و باقیماندهٔ ژنرال های هیتلر به او توصیه کردند که به برچسگادن برود،

31- Harry Truman 32- Steiner

۳۳ ــ Eva Braün معشوقهٔ هیتلر که از سال ۱۹۳۲ با او زندگی می‌کرد.

۳۴ ــ Martin Bormann بعد از فرار هس معاون و دستیار اصلی هیتلر به‌شمار می‌رفت.

Scanned by CamScanner



سکنهٔ یک شهر ویران شدهٔ آلمان شهر خود را ترک می‌کنند.

منظره‌ای از شهر «آخن» آلمان پس از بمباران



Scanned by CamScanner



روز ۲۵ آوریل سال ۱۹۴۵ نیروهای روسی و آمریکائی در قلب آلمان به هم ملحق شدند. در این عکس فرماندهان دو نیرو در باربر عکاسان به هم دست می‌دهند.

افسران انگلیسی پس از پیوستن نیروهای روس و انگلیس در شمال آلمان یک زن افسر روسی را در میان گرفته‌اند.



چون ارتش سرخ و نیروهای متفقین هنوز از مونیخ فاصلهٔ زیادی داشتند. ولی هیتلر زیربار نرفت و گفت «یا در نبرد برلن پیروز خواهم شد و یا در همین‌جا خواهم مرد!».

روز بیست و پنجم آوریل ارتش سرخ برلن را تحت محاصره گرفت و نیروهای شوروی پس از دور زدن برلن در غرب این شهر شروع به پیشروی کردند. روز بیست و هفتم آوریل نیروهای آمریکا و شوروی در مسیر حرکت خود در دو جهت مخالف در قلب آلمان بهم پیوستند و نیروهای آلمان به دو قسمت تقسیم شدند. قدرت مقاومت ارتش آلمان به کلی درهم شکسته و سربازان آلمانی نه‌فقط به علت از دست دادن روحیه و احساس شکست، بلکه به خاطر نرسیدن مهمات و مواد غذائی دسته‌دسته تسلیم می شدند.

Scanned by CamScanner



یک افسر آلمانی در میان ویرانه‌های برلن به آیندهٔ خود می‌اندیشد.

وحدت فرماندهی از میان رفته و هیتلر کنترل خود را بر باقیماندهٔ ارتش آلمان از دست داده بود.

حلقهٔ محاصرهٔ برلن ساعت به ساعت تنگ‌تر می‌شد و برای هیتلر دیگر تردیدی باقی نمانده بود که مقاومت آخرین سربازان وفادار او هم تا چند روز دیگر به پایان خواهد رسید. سرانجام روز بیست و هشتم آوریل هیتلر تصمیم نهائی خود را گرفت و از همهٔ کسانیکه در این روزهای سخت در کنار او مانده بودند خواست که همانشب برای استماع آخرین سخنان او در سالن کنفرانس حضور یابند.

در آن شب کسانی‌که در سالن کنفرانس حضور یافتند با منظرهٔ غیرمنتظره‌ای روبرو شدند. میز کنفرانس برای جشن و مهمانی تزئین شده بود. سرویس نقره مخصوص مهمانی روی میز چیده شده و دسته‌های گل و بطری‌های شامپانی در روی میز دیده می‌شد. در صدر میز اوا براون، مارتین بورمان، گوبلز و همسرش ماگدا نشسته بودند. هیتلر با اونیفورم نظامی و چهرهٔ گشاده در جای معمولی خود در سالن کنفرانس در برابر نقشه قرار گرفت و سخنان خود را با این مقدمه آغاز کرد که جنگی که با شکست آلمان در شرف پایان است خواست او نبوده و سیاستمدارانی که در خدمت منافع یهودیان بوده‌اند برای عقیم گذاشتن تلاش او در راه قطع این ریشهٔ فساد این جنگ را به‌راه انداخته‌اند. هیتلر درحالی که از منشی خود می‌خواست مطالب او را به دقت یادداشت کند با کلمات شمرده‌ای افزود که او با

Scanned by CamScanner



این عکس اجساد موسولینی و معشوقه‌اش کلارا پتاچی را پس از اعدام آنها نشان می‌دهد. موسولینی و معشوقه‌اش را پس از تیرباران، در یکی از میادین رم از پا آویزان کردند.

ایمان و اعتقاد به درستی راهی که پیموده است می‌میرد و پیش از مرگ کسانی را که باید رهبری آلمان را در این روزهای حساس به‌عهده بگیرند تعیین و معرفی می‌کند.

هیتلر سپس در میان شگفتی حاضران دریاسالار کارل دونیتز[35] فرماندهٔ نیروی دریائی آلمان را به جانشینی خود در مقام ریاست جمهوری آلمان و فرماندهی کل قوا، گوبلز را برای مقام صدراعظمی و مارتین بورمان را به سمت ریاست حزب ناسیونال سوسیالیست تعیین و معرفی کرد.

هیتلر پس از معرفی جانشینان خود چند ثانیه سکوت اختیار کرد و سپس گفت «من تصمیم داشتم تا زمانی که مسئولیت سنگین رهبری ملت آلمان را به عهده دارم ازدواج نکنم، ولی اکنون که مأموریت من در روی زمین به پایان رسیده، پیش از آنکه به جهان باقی بشتابم می‌خواهم رسماً با اوا براون، دختر وفادار و فداکاری که سالیان دراز با من به‌سر برده و در این روزهای سخت هم داوطلبانه و به میل و ارادهٔ خویش سرنوشت خود را به من پیوند داده است ازدواج کنم. او همچنانکه در زندگی نزدیکترین یار و شریک لحظات شیرین عمر من بود پس از مرگ هم با من و در کنار من خواهد بود...»

حاضران با خوشحالی از جا برخاسته و کف زدند. مدارک ازدواج فوراً آماده و امضا شد و تنها مشکلی که پیش آمد بزرگ بودن حلقه‌های عروس و داماد بود، زیرا این حلقه‌ها که قبلاً آماده شده بود برای انگشتان هیتلر و اوا، که هردو در هفته‌های گذشته چند کیلو وزن کم کرده بودند بزرگ شده بود. مدارک ازدواج به تاریخ بیست و هشتم آوریل ماشین شده بود، ولی چون انجام مراسم تا ساعت یک بعد از نیمه‌شب به طول انجامید، تاریخ آنرا با دست به ۲۹ آوریل تبدیل کردند.

در شبی که این مراسم شگفت‌انگیز در زیر باران گلوله و توپ در زیرزمین کاخ صدارت عظمی آلمان انجام می‌شد، موسولینی دیکتاتور پیشین ایتالیا و معشوقه‌اش کلارا پتاچی که به دست پارتیزانهای کمونیست ایتالیا گرفتار شده بودند در پای یک دیوار سنگی در دهکده‌ای در شمال ایتالیا تیرباران شدند. اجساد آنها شبانه به میلان منتقل گردید و سحرگاه روز بیست و نهم آوریل در میدان "بزرگ این شهر وارونه به دار آویخته شد.

خبر این واقعه عصر همانروز به گوش هیتلر رسید و موجب تسریع اجرای تصمیم قبلی او برای خودکشی شد. هیتلر وصیتنامهٔ خود را که در سه نسخه ماشین شده و آماده بود امضا کرد و گوبلز و بورمان هم هر سه نسخهٔ آنرا به عنوان شهود امضا کردند. هیتلر سپس خطاب به هردو آنها گفت که در بیست و چهار ساعت آینده به حیات خود

35- Karl Dönitz

Scanned by CamScanner

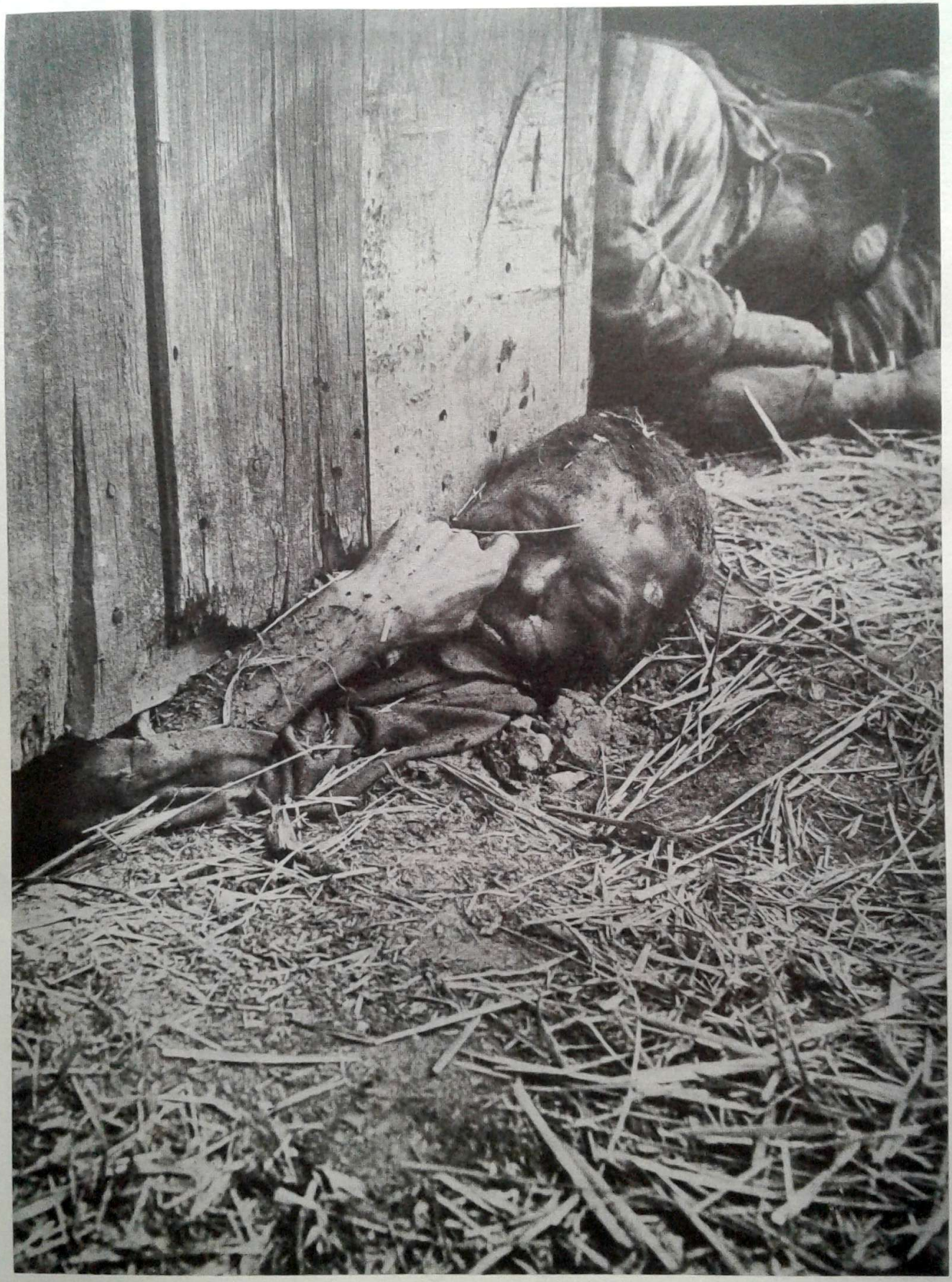

از صحنه‌های فجیع اواخر جنگ دوم جهانی. این زندانیان در حین فرار از یکی از بازداشتگاه‌های آلمان تیر خورده و کشته شده‌اند.

Scanned by CamScanner

خاتمه خواهد داد، زیرا نمی‌خواهد زنده یا مرده به دست روسها بیفتد. هیتلر تأکید کرد که جسد او و همسرش را طوری بسوزانند که اثری از آن برجای نماند، زیرا اگر چیزی باقی بماند روسها آنرا در موزه‌های خود مورد استفاده قرار خواهند داد.

از نخستین ساعات بامداد روز سی ام آوریل حملهٔ نهائی ارتش سرخ برای درهم شکستن آخرین مقاومت نیروهای هیتلر در برلن آغاز شد. توپخانهٔ ارتش سرخ به قدری به کاخ صدارت عظمی نزدیک شده بود که گلوله های توپ به دیوارهای کاخ اصابت می‌کرد. برای هیتلر دیگر فرصت زیادی باقی نمانده بود و همه انتظار واقعه ای را می‌کشیدند. ولی هیتلر بی‌خبر و بدون خداحافظی خودکشی نکرد: ساعت سه بعدازظهر با اونیفورم نظامی و اوا با آرایش کامل و لباس سیاهی که زیبائی او را دوچندان جلوه گر می‌ساخت از اطاق خود بیرون آمدند و به عنوان خداحافظی با همه دست دادند. پس از انجام این مراسم، هیتلر فقط به یک نفر آجودان مخصوص خود «گونشه» اجازه داد که آنها را تا اطاقی که برای خاتمه دادن به حیات خود و همسرش انتخاب کرده بود همراهی کند. هیتلر در بین راه سفارشی را که به بورمان و گوبلز کرده بود تکرار کرد و به گونشه گفت نگذارید جسد من به دست روسها بیفتد، اگر جسد من به دست آنها بیفتد آنرا مومیائی خواهند کرد و در موزه خواهند گذاشت.

هیتلر برای اوا مرگ آسانتری را انتخاب کرد. او با خوردن یک کپسول حاوی زهر در ساعت سه و نیم بعدازظهر روز سی ام آوریل در برابر هیتلر جان داد و لحظه ای بعد هیتلر با گلوله ای که با اسلحهٔ کمری «والتر» به مغز خود شلیک کرد در دم جان سپرد. با شنیدن صدای گلوله گوبلز و بورمان هم به گونشه پیوستند و هیتلر و اوا را در کنار هم نقش بر زمین یافتند.

جنازهٔ هیتلر و اوا براون را طبق وصیت او در وسط باغ سوزاندند و سپس خاکستر اجساد و استخوانهای سوخته را در کرباسی پیچیدند و در نقطهٔ دورتری در نزدیکی در خروجی کاخ در داخل گودالی که بر اثر اصابت بمب ایجاد شده بود دفن کردند و روی آن را با خاک پوشاندند.

بیست و چهار ساعت بعد سربازان ارتش سرخ به صحنهٔ این وقایع رسیدند و کسانی را که در زیرزمین کاخ باقیمانده بودند دستگیر کردند. از هیتلر و گوبلز و بورمان اثری به‌دست نیامد و بازداشت شدگان هم از سرنوشت آنها اظهار بی اطلاعی کردند.

روز دوم ماه مه برلن سقوط کرد و روز هفتم مه دریاسالار دونیتز که از طرف هیتلر به مقام ریاست جمهوری و فرماندهی کل قوا برگزیده شده بود قرارداد تسلیم بلاقید و شرط آلمان را امضا کرد. روز هفدهم ژوئیه کنفرانس سران سه کشور فاتح در شهر پوتسدام که در نزدیکی برلن واقع شده تشکیل شد و قراردادهای نهائی مربوط به تقسیم آلمان و تعیین حدود مرزی جدید این کشور به امضای سران کشورهای فاتح رسید. به موجب این قراردادها بیش از یکصد هزار کیلومترمربع از خاک اصلی آلمان در ساحل شرقی رودخانه های اودر ــ نایسه که تمام ایالت پروس غربی و قسمتی از پروس شرقی را هم شامل می شود ضمیمهٔ خاک لهستان شد و بیش از ۹ میلیون نفر آلمانی های مقیم این مناطق مجبور به مهاجرت گردیدند. دولت شوروی نیز در ازاء این بذل و بخشش سهم بیشتری از خاک لهستان و قسمتی از ایالت پروس شرقی را که قریب یکصد و هشتاد هزار کیلومترمربع وسعت داشت ضمیمهٔ خاک خود کرد.

از کنفرانس پتسدام تا شکست ژاپن

سومین و آخرین کنفرانس سران متفقین زمان جنگ که از روز ۱۷ ژوئیه تا دوم اوت سال ۱۹٤۵ در شهر پتسدام تشکیل شد، نخست با حضور استالین و چرچیل و ترومن رئیس جمهور آمریکا شروع به کار کرد، ولی روز ۲۵ ژوئیه

Scanned by CamScanner



آخرین عکس هیتلر و معشوقه‌اش اوا براون که بعد از ازدواج آنها گرفته شده است. هیتلر و اوا براون چند ساعت بعد از برداشتن این عکس خودکشی کردند.

Scanned by CamScanner



Scanned by CamScanner

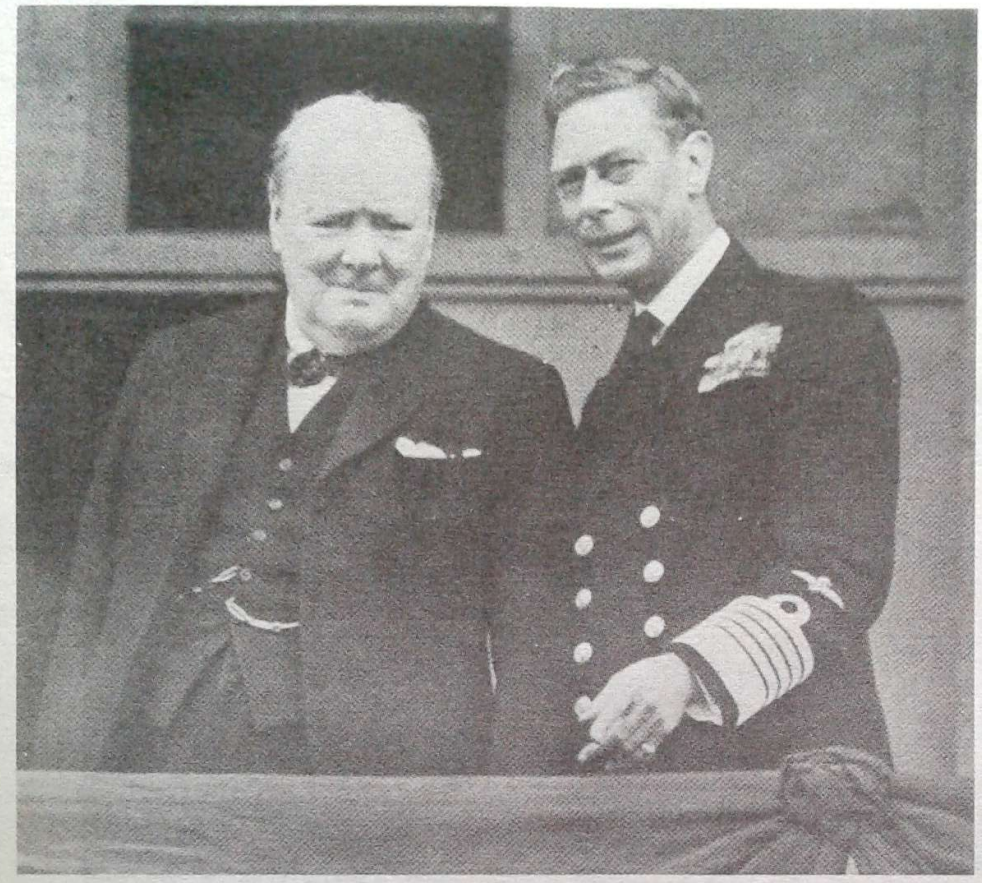

سه چهره از چرچیل معروف‌ترین دولتمرد انگلیسی نیمهٔ اول قرن بیستم که مجلهٔ «تایم» آمریکا او را به عنوان «مرد نیم قرن» انتخاب کرد. عکس تمام صفحهٔ سمت راست چرچیل را در لباس دریاداری نشان می‌دهد. در عکس مقابل چرچیل پس از پیروزی در جنگ دوم جهانی به اتفاق جرج ششم پادشاه انگلستان از روی بالکن کاخ باکینگهام به ابراز احساسات مردم پاسخ می‌گویند. در عکس زیر چرچیل با آیزنهاور و مونتگومری فرماندهان نیروهای آمریکائی و انگلیسی در جنگ دیده می‌شود.



Scanned by CamScanner



یکی از سربازان ارتش سرخ، پس از فتح برلن پرچم سرخ را بر فراز ساختمان رایشتاگ (مجلس ملی آلمان) به اهتزاز درمی‌آورد.

Scanned by CamScanner



استالین و ترومن و اتلی در آخرین کنفرانس متفقین جنگ دوم جهانی در پتسدام

چرچیل جای خود را به کلمنت اتلی[۳۶] داد، زیرا درنتیجهٔ انتخابات پارلمانی انگلیس چرچیل با همهٔ خدماتی که در زمان جنگ به ملت انگلیس کرده بود از حزب کارگر شکست خورده و جای خود را به رهبر آن حزب داده بود. البته اتلی در کابینهٔ ائتلافی زمان جنگ انگلیس هم عضویت داشت و در طول جنگ صمیمانه با چرچیل همکاری کرده بود.

کنفرانس پتسدام بیشتر به بحث در اطراف توافق های یالتا و نحوهٔ اجرای آن و آیندهٔ آلمان اختصاص داشت و استالین در اجرای توافق محرمانه ای که در کنفرانس یالتا صورت گرفته بود قول داد که پس از بازگشت به مسکو به ژاپن اعلان جنگ بدهد. ترومن در جریان کنفرانس پتسدام به استالین اطلاع داد که آمریکا به بمب اتمی دست یافته و ممکن است آنرا برعلیه ژاپن به کار ببرد. بنابراین شکست ژاپن در جنگ امری حتمی الوقوع بود و استالین از شرکت در این جنگ ضرری نمی‌کرد.

ژاپن حتی قبل از پرتاب بمب اتمی بر روی شهرهای این کشور هم جنگ را باخته بود. نیروهای ژاپن در طول سال ۱۹۴۴ در تمام جبهه ها دست به عقب‌نشینی زدند و تا اوائل سال ۱۹۴۵ قسمت اعظم متصرفات خود را در چین و جنوب شرقی آسیا و جزایر اقیانوسیه از دست دادند. روز بیستم اکتبر سال ۱۹۴۴ نیروهای آمریکا در جزایر فیلیپین پیاده شدند و روز نهم ژانویهٔ سال ۱۹۴۵ مانیل را به تصرف

36- Clemet Attlee

Scanned by CamScanner



«کامیکازه»ها یا خلبانان انتحاری ژاپن قبل از پرواز به سوی مأموریت جنگی خود.

خود درآوردند. آخرین و بزرگترین نبرد دریائی و زمینی بین آمریکا و ژاپن از روز اول آوریل سال ۱۹۴۵ برای تصرف «اوکیناوا»[37] مهمترین پایگاه دریائی ژاپن بین جزیرهٔ تایوان و ژاپن درگرفت و ۸۳ روز به طول انجامید. آمریکائیها برای تصرف این جزیره ۱۳۰۰ کشتی و قریب ده هزار هواپیما را به خدمت گرفتند. در این عملیات آمریکائیها ۳۶ کشتی و ۷۶۳ هواپیمای خود را از دست دادند و ۳۶۹ کشتی آمریکائی نیز به شدت آسیب دید. بیشترین خسارات بر کشتی های آمریکائی به وسیلهٔ «کامیکازه»[38]ها یا خلبانان انتحاری ژاپن وارد آمد که با هواپیما خود را به کشتی های آمریکائی می‌زدند. از یکصد و بیست هزار نیروهای مدافع ژاپنی در اوکیناوا هم بیش از یکصد و ده هزار نفرکشته یا زخمی شدند و فقط ۷۴۰۰ نفر به

37- Okinawa 38- Kamikaze

Scanned by CamScanner



یک خلبان انتحاری ژاپن قبل از پرواز پرچم ژاپن را به پیشانی خود می‌بندد.

اسارت آمریکائیها درآمدند. دو ژنرال ژاپنی که فرماندهی نیروهای مدافع ژاپنی را در اوکیناوا به‌عهده داشتند قبل از اسارت دست به خودکشی زدند.

به موجب آماری که بعداً از طرف آمریکائیها منتشر شد تنها در نبرد اوکیناوا ژاپنی‌ها ۷۸۳۰ هواپیمای خود را از دست دادند و شانزده کشتی جنگی ژاپنی که رزمناو عظیم ۷۲,۰۰۰ تنی «یاماتو»[۳۹] از آن جمله بود در این نبرد غرق شدند. یاماتو در آن تاریخ بزرگترین کشتی جنگی جهان به‌شمار می‌آمد که تعداد پرسنل آن از سه هزار و سیصد نفر تجاوز می‌کرد. از این عده بیش از سه هزار نفر تلف شدند و فقط سیصد نفر جان سالم به‌در بردند.

آمریکائیها بعد از تصرف اوکیناوا در تدارک حمله به خاک اصلی ژاپن بودند، ولی با مشاهدهٔ مقاومت شدید

39- Yamato

Scanned by CamScanner

ژاپنی‌ها برای حفظ این جزیره پیش‌بینی می‌کردند که جنگ برای تصرف خاک اصلی ژاپن تلفات و خسارات بسیار سنگینی به‌بار خواهد آورد. به همین جهت هنگامی که بمب اتمی در روز هفدم ژوئیه با موفقیت مورد آزمایش قرار گرفت به فکر استفاده از این سلاح در جنگ با ژاپن افتادند. هنگام آزمایش نخستین بمب اتمی آمریکا، ترومن در پتسدام بود و هنگامی که خبر آزمایش موفقیت‌آمیز بمب را در صحرای نیومکزیکو با تلگراف رمز به وی اطلاع دادند دستور داد بیدرنگ به تولید اولین سری از این بمب‌ها اقدام شود.

همانطورکه قبلاً اشاره شد گروهی از فیزیکدانان برجستهٔ جهان که چند دانشمند مهاجر اروپائی نیز در میان



یک رزمناو آمریکائی پس از اصابت هواپیماهای خلبانان انتحاری ژاپن

Scanned by CamScanner



گروه کارشناسان و دانشمندان هسته‌ای در آمریکا که اولین بمب‌های اتمی به وسیلهٔ آنها ساخته شد. نفر سمت راست «انریکو فرمی» سازندهٔ نخستین رآکتور اتمی جهان و نفر دوم (مردی که بارانی به تن دارد) لئو زیلارد است که مهمترین نقش را در ساختن بمب اتمی بازی کرد.

آنها دیده می شدند از سال ۱۹۴۲ برای تولید بمب اتمی روی پروژهٔ «مانهاتان» کار می‌کردند. ریاست این پروژه با دکتر «اوپنهایمر»[40] آمریکائی بود و به همین جهت او را «پدر بمب اتمی» لقب داده‌اند، ولی نقش چند دانشمند اروپائی که در این پروژه کار می‌کردند، بخصوص «انریکو فرمی» ایتالیائی (سازندهٔ نخستین رآکتور اتمی جهان که قبلاً به وی اشاره شد) و لئو زیلارد[41] و ویگنر[42] که هر دو اهل مجارستان بودند و «فون نومان»[43] آلمانی در ساختن نخستین بمب اتمی جهان کمتر از اوپنهایمر نبود و نکتهٔ قابل توجه اینکه هر سه دانشمند اخیرالذکر در سال ۱۹۳۳ همراه اینشتین از آلمان به آمریکا مهاجرت کردند.

روز سوم اوت سال ۱۹۴۵ که ترومن از کنفرانس پتسدام به آمریکا بازگشت قبل از هرچیز سراغ بمب اتمی را گرفت. به او اطلاع دادند که چند بمب اتمی آماده شده ولی اکثر دانشمندانی که در ساختن این بمب شرکت داشته‌اند با استفاده از آن در بمباران شهرها و مناطق پرجمعیت مخالفت می‌کنند. ترومن به این مخالفت ها اعتنا نکرد و روز ششم اوت سال ۱۹۴۵ نخستین بمب اتمی که نام رمز آن را «پسر کوچولو» گذاشته بودند بر شهر ژاپنی هیروشیما افکنده شد. این بمب شهر هیروشیما را که بیش از ۳۴۰,۰۰۰ نفر جمعیت داشت به جهنمی از آتش و دود مبدل ساخت و ۸۰,۰۰۰ نفر را در دم کشت و از باقیماندهٔ جمعیت آن نیز قریب دویست هزار نفر دچار سوختگی و عوارض ناشی از تشعشعات اتمی شده و به‌تدریج تلف یا ناقص و معلول شدند. ژاپنیها هنوز در بهت و حیرت بودند که دومین بمب اتمی روز نهم اوت ۱۹۴۵ بر شهر

40- Oppenheimer
41- Leo Szilard 42- Wigner 43- Von Neumann

Scanned by CamScanner

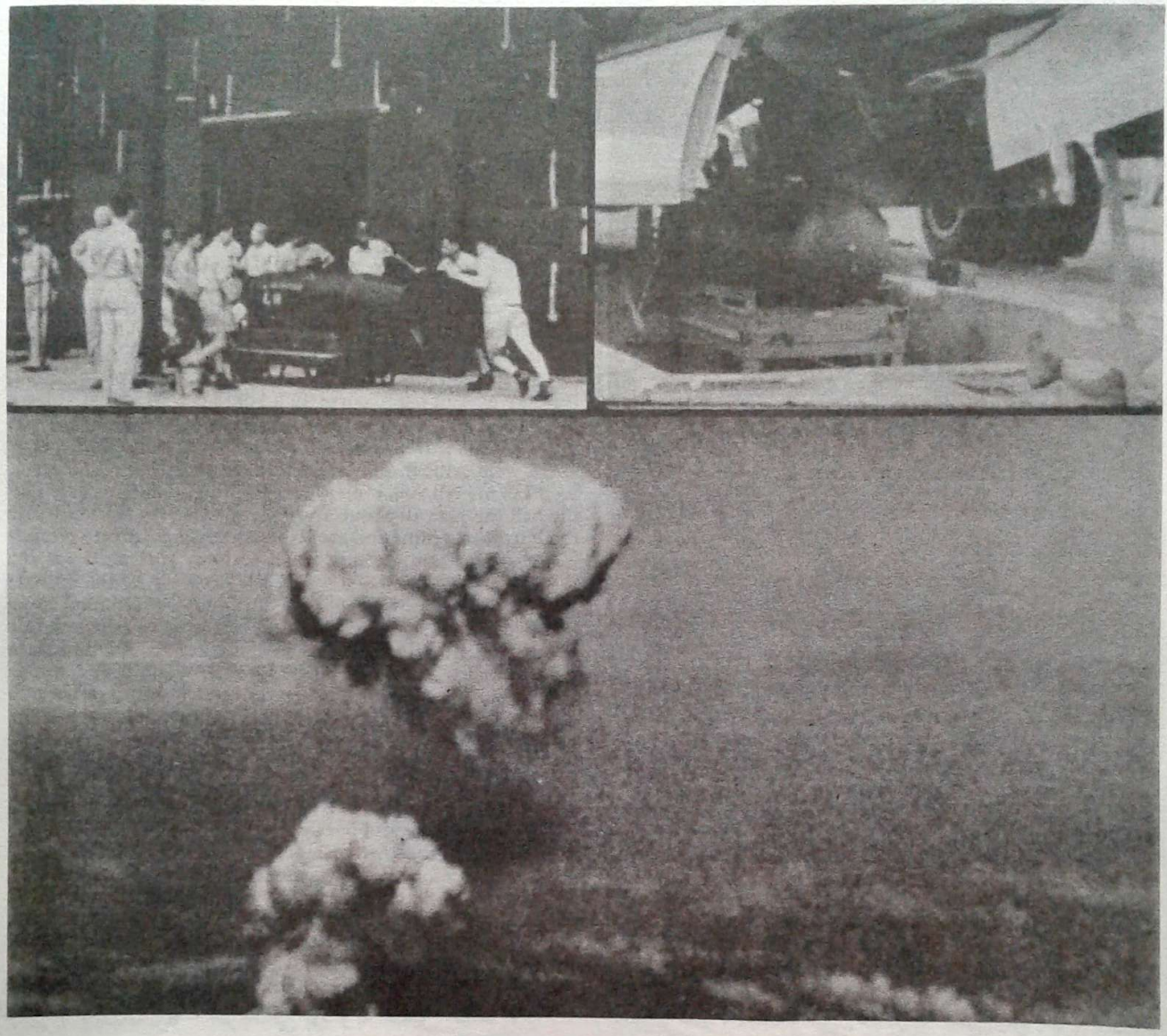

نخستین بمب اتمی جهان که بر هیروشیما افکنده شد، در عکس‌های بالا هنگام حمل آن به طرف هواپیما و جاسازی در داخل هواپیما دیده می‌شود. عکس سوم یکی از عکسهای معدود واقعی از انفجار بمب در هیروشیماست که چند لحظه پس از انفجار گرفته شده است.

ناکازاکی فرود آمد و ۷٤,۰۰۰ نفر را تلف کرد.

دولت شوروی به دنبال پرتاب اولین بمب اتمی بر روی ژاپن و در شرایطی که شکست و تسلیم ژاپن قطعی به نظر می رسید علیه این کشور وارد جنگ شد و ارتش سرخ در طول مرزهای شوروی با منچوری که تحت اشغال ژاپنیها بود شروع به پیشروی کرد. ژاپن پنج روز بعد (چهاردهم اوت ۱۹٤۵) از وحشت پرتاب بمب های اتمی دیگر تسلیم شد و دولت شوروی در ازاء جنگ پنج روزه با ژاپن علاوه بر تصرف جزایر «کوریل» امتیازاتی را که دولت تزاری در سال ۱۹۰٤ به ژاپنیها داده بود باز پس گرفت. امتیاز مهم دیگری که شوروی در این جنگ بدست آورد تسلط بر کرهٔ شمالی و استقرار یک حکومت کمونیستی در این کشور بود.

استعمال بمب اتمی در ژاپن که به انهدام کامل دو شهر پرجمعیت ژاپن و کشتار فجیع صدها هزار نفر انجامید بزرگترین فاجعهٔ بشری در طول جنگ دوم جهانی به‌شمار می‌آید که پس از گذشت بیش از چهل سال هنوز مورد بحث مطبوعات و محافل سیاسی و اجتماعی جهان است.

Scanned by CamScanner



دریاسالار «یاماموتو» معروف‌ترین سردار جنگی ژاپن که در جریان جنگ کشته شد.

مجلهٔ «تایم» آمریکا در سال ۱۹۸۵ به مناسبت چهلمین سال این فاجعه شمارهٔ مخصوصی منتشر کرد و در آن نظریات شخصیت‌های مختلف سیاسی و اجتماعی را دربارهٔ استفاده از این سلاح وحشتناک در جنگ با ژاپن منعکس نمود. یکی از کسانی که در این مورد اظهارنظر کرده نیکسون رئیس جمهور سابق آمریکاست که به دفاع از تصمیم ترومن رئیس جمهور وقت آمریکا در استفاده از بمب اتمی در پایان جنگ دوم جهانی برخاسته و می‌گوید اگر ترومن با پرتاب دو بمب اتمی موجبات شکست و تسلیم سریع ژاپن را فراهم نمی‌ساخت، بیش از ده برابر آنچه در هیروشیما و ناکازاکی کشته شدند در میدان‌های جنگ جان می‌باختند. در یک اظهارنظر دیگر آمده است که در صورت خودداری از بکار بردن بمب اتمی، شاید بیش از ده میلیون ژاپنی و یک میلیون آمریکائی در جنگ برای تصرف جزایر ژاپن کشته می‌شدند، زیرا علاوه بر دو میلیون سرباز ژاپنی، قریب سی میلیون ژاپنی دیگر که آماده برای حمل سلاح و جنگ بودند مرگ را بر ننگ شکست و تسلیم خاک کشورشان به بیگانه ترجیح می‌دادند.

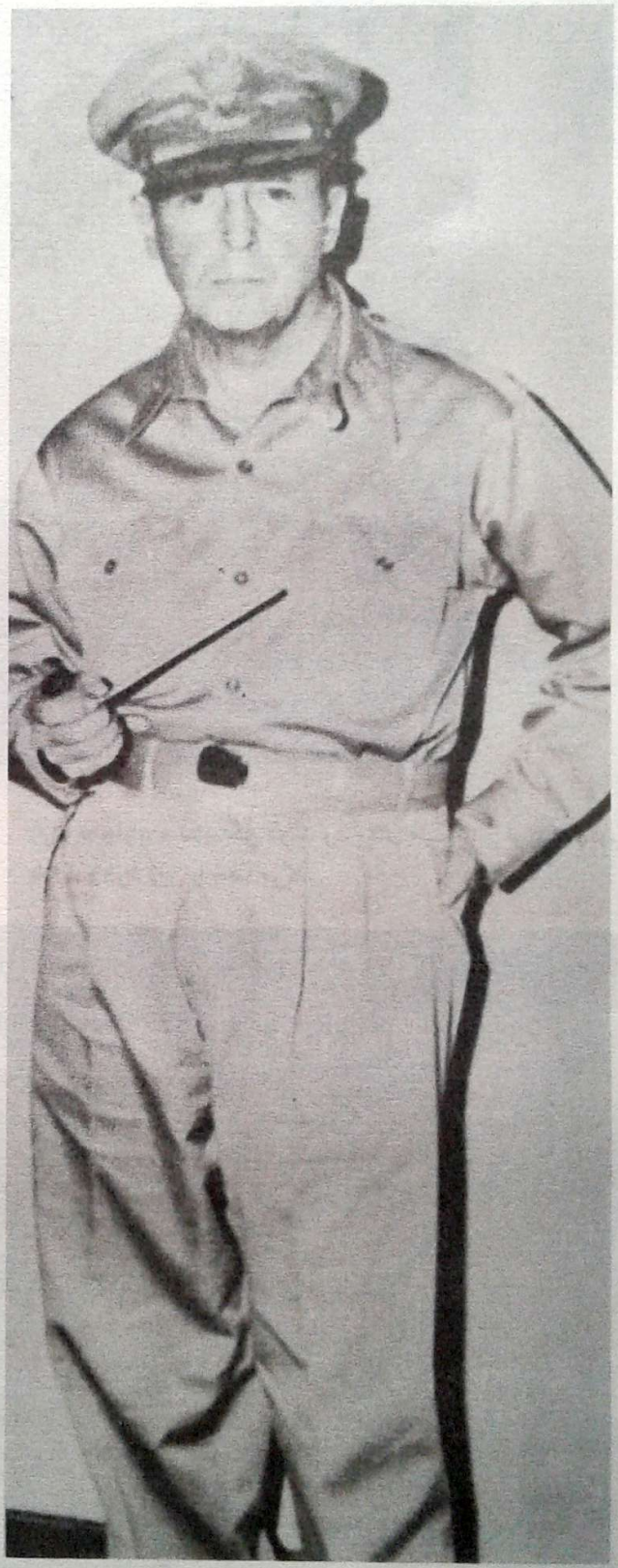

ژنرال مک‌آرتور فرمانده نیروهای آمریکا در جنگ با ژاپن که چندین سال فرمانروای مطلق العنان ژاپن بود.

Scanned by CamScanner



مارشال کایتل رئیس ستاد ارتش آلمان قرارداد تسلیم بلاقید و شرط آلمان را امضا می‌کند.

ژنرال «اومازا» به نمایندگی دولت و نیروهای مسلح ژاپن قرارداد تسلیم بلاقید و شرط ژاپن را امضا می‌کند.



Scanned by CamScanner



اسارت فرماندهان نظامی و مقامات آلمان هیتلری. عکس فوق هنگام اسارت مارشال فون روندشتات گرفته شده است. هیملر رئیس پلیس مخوف هیتلر قبل از دستگیری خودکشی کرد (عکس زیر).



بیلان جنگ دوم جهانی.

این فصل را با بیلان مختصری از چگونگی بسیج نیروها در جنگ دوم جهانی و تلفات و خسارات حاصله از آن به پایان می‌آوریم.

جنگ در اروپا بیش از پنج سال و هشت ماه (از اول سپتامبر سال ۱۹۳۹ تا هفتهٔ اول مه ۱۹٤٥) و جنگ در آسیا بیش از هشت سال (از حمله ژاپن به چین در ژوئیهٔ سال ۱۹۳۷ تا تسلیم ژاپن در ۱٤ اوت ۱۹٤٥) به طول انجامید. در طول این مدت قریب یکصد میلیون نفر در کشورهای متخاصم بسیج شدند که بیشترین رقم آن (۲۲ میلیون نفر) مربوط به شوروی بود. آلمان هفده میلیون نفر، آمریکا چهارده میلیون نفر، انگلستان و مستعمرات آن دوازده میلیون نفر و ژاپن ده میلیون نفر در این جنگ بسیج کردند.

Scanned by CamScanner

بیشترین تلفات جنگ دوم جهانی را شورویها متحمل شدند، ولی چون رقم تلفات نظامی و غیرنظامی در شوروی توأماً اعلام شده تعداد دقیق تلفات نظامیان روشن نیست. در تاریخ جنگ دوم جهانی در شوروی یا «جنگ کبیر میهنی» تعداد تلفات شوروی در این جنگ «بیش از بیست میلیون نفر» ذکر شده که قسمت اعظم آن باید مربوط به تلفات غیرنظامیان باشد.

تعداد تلفات آلمانیها در این جنگ قریب چهار میلیون نفر بوده، که تعداد ۲,۲۵۰,۰۰۰ نفر آنها در میدان های جنگ کشته شدند و بقیه در لیست مفقودین قرار گرفته اند. علاوه بر این بیش از پانصد هزار نفر آلمانی هم درنتیجهٔ بمباران و تخریب شهرهای آلمان کشته شدند.

هزینهٔ جنگ دوم جهانی بنابر آمارهائی که در دائرةالمعارف «آمریکانا» چاپ شده ۱۱۵٤ میلیارد دلار برآورد شده که بیش از ۲۳۰ میلیارد خسارات وارده بر شهرها و تأسیسات عمومی را هم باید به آن افزود. آمریکا به‌تنهائی ۳۱۷ میلیارد و ششصد میلیون دلار در این جنگ خرج کرد. مخارج جنگی آلمان ۲۷۲ میلیارد و نهصد میلیون دلار و هزینه‌های جنگی شوروی ۱۹۲ میلیارد دلار برآورد گردیده است. انگلستان با ۱۲۰ میلیارد دلار هزینه در مقام چهارم قرار دارد.

تعداد تقریبی تلفات کشورهای دیگر در این جنگ به ترتیب از این قرار است:

چین	۳,۵۰۰,۰۰۰
فرانسه	۱,۹۲۵,۰۰۰
ژاپن	۱,۵۰۰,۰۰۰
انگلستان	۱,۲۰۰,۰۰۰
آمریکا	۱,۰۰۰,۰۰۰
ایتالیا	۷٦۰,۰۰۰

توضیح اینکه در آمار فوق زخمی ها و اسیران جنگی هم در کل تلفات منظور شده است. به طور مثال از مجموع تلفات چینی ها در حدود دو میلیون نفر کشته شده و در جمع تلفات فرانسویان ۱,۵۰۰,۰۰۰ نفر اسیر شده‌اند. از سربازان ژاپنی بیش از یک میلیون و دویست هزار نفر کشته شدند و تعداد کمی به اسارت درآمدند. تعداد سربازان آمریکائی که در جنگ دوم جهانی کشته یا مفقود شدند ۳۹٦,٦۳۷ نفر و تعداد نظامیان انگلیسی که در مراحل مختلف عملیات به قتل رسیدند ۳۵۷,۱۱٦ نفر بود.

Scanned by CamScanner

فصل هفتم

دنیای بعد ازجنگ

چهرهٔ جدید جهان ــ سازمان ملل متحد و اولین برخورد متفقین زمان جنگ ــ محاکمات بزرگ، از پاریس و نورنبرگ تا توکیو ــ از جنگ داخلی یونان تا بحران برلن ــ سازمان پیمان آتلانتیک و تجدید حیات آلمان ــ واکنش استالین در برابر غرب و نخستین انفجار اتمی در شوروی ــ استقلال هند ــ مائو و چین سرخ ــ علم و هنر و ادبیات در نیمهٔ قرن بیستم.

جنگ دوم جهانی مانند جنگ اول نقشهٔ اروپا و جهان را تغییر نداد، ولی نتایج آن از نظر تقسیم جهان به دو قطب سیاسی و اقتصادی عمیق‌تر از جنگ اول جهانی بود: در جنگ اول جهانی کشورهای جدیدی از درون امپراطوریهای بزرگ آن‌زمان پا به عرصهٔ وجود نهادند و سه امپراطوری بزرگ آلمان و «اتریش ــ هنگری» و عثمانی به سه کشور کوچک آلمان و اتریش و ترکیه مبدل شد، ولی در پایان جنگ دوم جهانی، کشورهای اروپائی که تقریباً همه درگیر جنگ بودند با تغییراتی در مرزهای بعضی از آنها برجای ماندند و فقط رژیم حاکم بر آنها تغییر یافت، که درواقع نوعی اشغال این کشورها بدون حضور علنی قوای کشور فاتح بود.

مهمترین تغییر در وضع اروپا، در بزرگترین کشور مغلوب این جنگ یعنی آلمان پدید آمد: اتریش و چک اسلواکی که در سالهای قبل از جنگ تحت سلطهٔ آلمان درآمده و ضمیمهٔ خاک آن کشور شده بودند استقلال خود را بازیافتند؛ پروس شرقی و قسمتی از خاک اصلی آلمان در شرق رودخانه‌های اودر ــ نایسه، که بیش از یکصد هزار کیلومتر مربع از خاک آلمان را تشکیل می‌داد ضمیمهٔ لهستان شد و در عوض دولت شوروی قریب یکصد و هشتاد هزار کیلومترمربع از اراضی شرقی لهستان و قسمتی از ایالت پروس شرقی آلمان را تصاحب کرد. باقیماندهٔ خاک آلمان به چهار منطقهٔ اشغالی بین شوروی و آمریکا و انگلیس و فرانسه تقسیم شد، که سه بخش اشغالی کشورهای غربی بعداً به‌هم پیوستند و آلمان به دو کشور جداگانه با دو حکومت متفاوت و متخاصم ــ آلمان شرقی با ۱۰۸,۰۰۰ کیلومترمربع مساحت و آلمان غربی با ۲۴۸,۰۰۰ کیلومترمربع مساحت تقسیم گردید.

استالین در انضمام قسمتی از اراضی لهستان به خاک شوروی به یک هدف مهم سیاسی و سوق‌الجیشی هم

Scanned by CamScanner

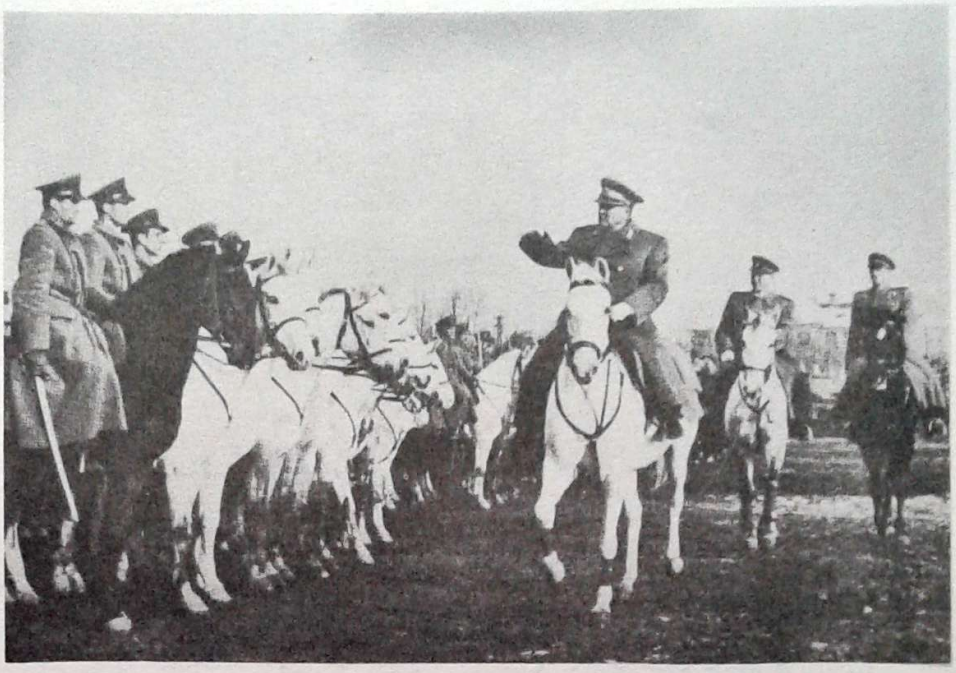

مارشال تیتو رهبر یوگسلاوی سوار بر اسب از نیروهای خود سان می‌بیند. تیتو تنها رهبر کمونیست جهان بود که بر ضد سلطهٔ استالین قیام کرد و حاضر به اطاعت از مسکو نشد.

دست یافت: شوروی علاوه بر لهستان و رومانی که قبلاً با آنها مرز مشترک داشت، با مجارستان و چک اسلواکی نیز همسایه شد، تا در صورت لزوم (همانطور که در سال های ۱۹۵۶ و ۱۹۶۸ پیش آمد) آنها را تحت فشار قرار بدهد. شوروی به کشور دیگر تحت نفوذ خود در اروپای شرقی، یعنی بلغارستان هم از طریق دریای سیاه دسترسی داشت و فقط از یوگسلاوی و آلبانی دور بود، که هردو آنها در نخستین سال های بعد از جنگ خود را از قید سلطهٔ شوروی رها کردند.

همانطور که در فصل گذشته اشاره شد در کنفرانس یالتا توافق شده بود که رژیم های «ممالک آزاد شده از یوغ فاشیسم» بر اساس دمکراتیک، یعنی از طریق انجام انتخابات آزاد و با نظر نمایندگان مردم تعیین شود، ولی در کلیهٔ کشورهای اروپای شرقی که به‌وسیلهٔ ارتش سرخ «آزاد» شد شرایطی فراهم آمد که احزاب کمونیست و عوامل وفادار به مسکو زمام امور را به دست بگیرند، البته این کار در همهٔ کشورها به آسانی امکان‌پذیر نشد و از آن جمله استقرار یک حکومت کمونیستی دلخواه شوروی در مجارستان و چک اسلواکی تا سال ۱۹۴۸ به طول انجامید. یوگسلاوی که قبل از ورود ارتش سرخ به وسیلهٔ پارتیزان های تحت فرمان «ژوزیپ بروز تیتو»[1] آزاد شده بود از آغاز زیر بار سلطهٔ روسها نرفت و شرح چگونگی جدائی این کشور از جمع اقمار شوروی در جای خود خواهد آمد.

مهمترین تحول در کشورهای آسیا و خاوردور که صحنهٔ تاخت و تاز ژاپنیها بودند، آغاز نهضت های استقلال طلبی در این کشورها بلافاصله پس از پایان جنگ بود. بعد از آنکه نیروهای ژاپن کشورهای جنوب شرقی آسیا را تخلیه کردند استعمارگران فرانسوی و انگلیسی و هلندی درصدد برقراری مجدد سلطهٔ خود بر این کشورها برآمدند، ولی در همه‌جا با مقاومت مردم این کشورها روبرو شدند. استقلال طلبان اندونزی به رهبری «سوکارنو»[2] بلافاصله پس از پایان جنگ در سال ۱۹۴۵ اعلام استقلال کردند و هلند که نیروی کافی برای رویارویی با این نهضت نداشت سرانجام استقلال اندونزی را به رسمیت شناخت. فرانسویها نخست با استقرار حکومت های دست‌نشانده در سه کشور هندوچین (ویتنام و لائوس و کامبوج) و شناسائی استقلال و خودمختاری ظاهری آنها درصدد حل این مشکل برآمدند، ولی در هر سه کشور، بخصوص ویتنام با مقاومت های جدی روبرو شدند. تلاش فرانسویها برای

1- Josip Broz Tito 2- Sukarno

Scanned by CamScanner



هوشی مین رهبر معروف ویتنامی در این عکس در میان افسران اطلاعاتی آمریکا که برای جلب دوستی او رفته بودند دیده می‌شود.

سازش با «هو-شی-مین»[3] رهبر استقلال طلبان ویتنام بر مبنای حفظ حقوق و امتیازاتی برای فرانسه در ویتنام به نتیجه ای نرسید و جنگ هائی که از سال ۱۹٤٦، ابتدا بین نیروهای فرانسه و ویتنامی ها و سپس بین آمریکائی ها و وویتنامی ها درگرفت بعد از بیست و پنج سال به خروج تمام نیروهای خارجی از این کشور انجامید، و دو کشور دیگر هندوچین سابق فرانسه (لائوس و کامبوج) نیز همزمان استقلال خود را بازیافتند.

در خاورمیانه نیز، با اینکه در سال های جنگ دوم جهانی صحنهٔ عملیات نظامی نبود، به فاصلهٔ کمی بعد از پایان جنگ تحولات سیاسی مهمی روی داد. فلسطین که در فاصلهٔ بین دو جنگ و طی سالهای جنگ دوم جهانی تحت «قیمومیت» انگلیسیها بود به صحنهٔ شورش های سازمان یافته و عملیات تروریستی از طرف یهودیان مهاجر تبدیل شد. انگلستان در سال ۱۹٤٦ در قسمتی از خاک فلسطین یک کشور پادشاهی به نام «ماوراء اردن» تشکیل داد (که بعداً به نام اردن هاشمی معروف شد). انگلیسیها سپس مقدمات تخلیهٔ باقیماندهٔ فلسطین و تشکیل یک دولت یهودی را در این سرزمین فراهم ساختند که در صفحات آینده به آن اشاره خواهد شد.

سازمان ملل متحد و اولین برخورد متفین زمان جنگ

یکی از مهمترین تصمیمات کنفرانس سران سه کشور بزرگ در یالتا تشکیل سازمان ملل متحد بود، که نخستین اجلاس خود را در ماه ژوئن سال ۱۹٤٥ با شرکت نمایندگان ۵۱ کشور در سانفرانسیسکو تشکیل داد. در جریان مباحثات مربوط به تنظیم اساسنامهٔ سازمان ملل متحد قسمت اعظم اختیارات اجرائی سازمان به «شورای امنیت» این سازمان ارجاع شد که پنج کشور بزرگ (آمریکا ــ شوروی ــ انگلستان ــ فرانسه و چین) عضو دائمی آن محسوب می شدند. با اصرار و پافشاری دولت شوروی برای هریک از پنج عضو دائمی شورای امنیت حق «وتو» منظور شد، بدین معنی که هریک از این پنج کشور می‌توانستند تصمیمات متخذه از طرف اکثریت اعضای شورای امنیت را باطل و بی‌اعتبار سازند. اصرار دولت شوروی برای قید این شرط در اساسنامهٔ سازمان ملل متحد به خاطر این بود که دولت شوروی در بدو تشکیل سازمان ملل متحد در اقلیت کامل قرار داشت و حاضر نبود تابع آراء

3- Ho Chi Minh

Scanned by CamScanner

اکثریت کشورهای طرفدار غرب باشد.

اولین اختلاف و برخورد جدی در سازمان ملل متحد بین متفقین زمان جنگ بر سر ایران روی داد و دولت شوروی نخستین بار برای رد رأی شورای امنیت به نفع ایران از حق وتو استفاده کرد. این اختلاف و درگیری بر سر خودداری دولت شوروی از تخلیهٔ ایران بعد از پایان جنگ روی داد، ولی اقدامات دولت ایران برای حل این مسئله از طریق سازمان ملل بی‌نتیجه ماند. دولت شوروی علاوه بر خودداری از تخلیهٔ ایران از نیروهای خود، موجبات تشکیل یک حکومت دست‌نشانده را در آذربایجان فراهم ساخت و از اعزام واحدهای نظامی ایران برای استقرار حاکمیت دولت مرکزی در این استان جلوگیری به‌عمل آورد. سرانجام



پیشه‌وری (عکس بالا) و غلام یحیی (عکس پائین) رهبران حکومت فرقهٔ دمکرات آذربایجان هنگامی که در زندان بودند.

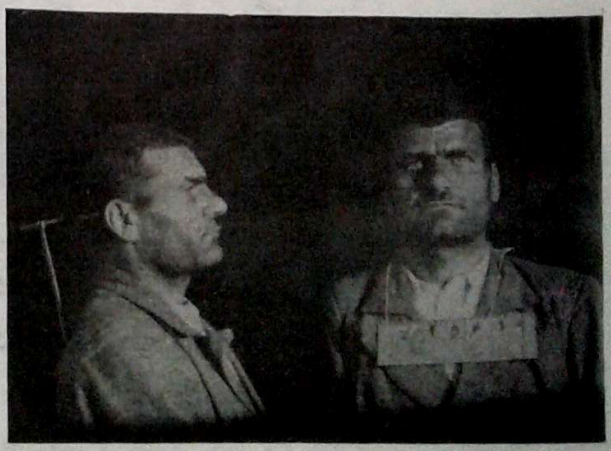

این مسئله با مسافرت قوام‌السلطنه نخست‌وزیر وقت ایران به مسکو و توافق دربارهٔ تشکیل یک شرکت مختلط نفت ایران و شوروی برای استخراج نفت شمال حل شد، ولی پس از تخلیهٔ ایران از نیروهای شوروی که سقوط حکومت دست‌نشاندهٔ مسکو را در آذربایجان به دنبال داشت موافقتنامهٔ مربوط به تشکیل شرکت مختلط نفت ایران و شوروی نیز در مجلس شورایملی ایران رد شد.

دومین مسئلهٔ مهم مربوط به خاورمیانه که در سازمان ملل متحد مطرح شد، و این بار شرق و غرب دربارهٔ آن به توافق رسیدند، مسئلهٔ تشکیل دولت اسرائیل و تقسیم فلسطین بین اعراب و یهودیان مقیم این سرزمین بود. جمعیت یهودیان فلسطین در سال ۱۹٤۵، درنتیجهٔ مهاجرت بیش از سیصد هزار یهودی به این سرزمین طی سالهای حکومت هیتلر و جنگ دوم جهانی، از ششصد هزار نفر تجاوز می‌کرد و صهیونیست‌ها که مرکز فعالیت خود را به آمریکا منتقل کرده بودند با اعمال نفوذ در کنگره و دولت آمریکا برای تحقق بخشیدن به هدف دیرینهٔ خود، یعنی تشکیل یک دولت یهودی در فلسطین می‌کوشیدند. در آن‌موقع فلسطین تحت اشغال انگلیسیها بود، و انگلیسیها برای جلوگیری از مشکلاتی که افزایش سکنهٔ یهودی فلسطین بوجود آورده بود مهاجرت یهودیان را به این سرزمین محدود ساخته بودند. تحت فشار صهیونیست‌ها دولت آمریکا از سال ۱۹٤۵ رسماً دولت انگلیس را برای حل مسئلهٔ فلسطین به نفع یهودیان تحت فشار قرار داد و در پایان سال ۱۹٤۵ یک کمیسیون مشترک آمریکا و انگلیس برای بررسی مسئلهٔ فلسطین تشکیل شد. این کمیسیون در سال ۱۹٤٦ توصیه کرد که صدهزار مهاجر یهودی دیگر به فلسطین پذیرفته شود و فلسطین تحت قیمومیت سازمان ملل متحد قرار بگیرد. در آغاز سال ۱۹٤۷ جمعیت یهودی فلسطین از مرز ۷۰۰,۰۰۰ نفر گذشت و در فوریهٔ همین سال دولت انگلیس به عنوان اینکه دیگر قادر به ادامهٔ قیمومیت بر فلسطین نیست حل این مسئله را به سازمان ملل متحد ارجاع نمود. سازمان ملل متحد یک کمیتهٔ ویژه برای

Scanned by CamScanner



قوام‌السلطنه هنگام بازگشت از سفر مسکو در فرودگاه تهران

حل مسئلهٔ فلسطین تشکیل داد و این کمیته نیز پس از شش ماه مطالعه و اعزام هیئت‌هائی به فلسطین و اردوگاه‌های آوارگان یهودی در اروپا، بر سر دوراهی تقسیم فلسطین بین اعراب و یهود یا تشکیل یک حکومت فدرال در این سرزمین باقی ماند. اکثریت اعضای کمیته به تقسیم فلسطین و بین‌المللی شدن شهر بیت‌المقدس رأی دادند و اقلیت، تشکیل یک حکومت فدرال و محدودیت مهاجرت یهودیان را به فلسطین پیشنهاد کردند. گزارش کمیته در مجمع عمومی سازمان ملل متحد مطرح شد و سرانجام مجمع عمومی در جلسهٔ مورخ ۲۹ نوامبر سال ۱۹۴۷ خود پیشنهاد تقسیم فلسطین را با اکثریت ۳۳ رأی موافق در برابر ۲۳ رأی مخالف و ممتنع تصویب نمود. علاوه بر آمریکا که طرفدار جدی تقسیم فلسطین بین یهودیان و اعراب و تشکیل یک دولت یهودی در این سرزمین بود دولت شوروی و کشورهای اقمارش هم به طرح تقسیم فلسطین رأی مثبت دادند، زیرا دولت شوروی که در آن‌موقع هیچگونه نفوذی در کشورهای عرب و مسلمان خاورمیانه نداشت امیدوار بود در حکومت آیندهٔ یهودی فلسطین جای پائی برای خود به دست آورد.

از تاریخ تصویب طرح تقسیم فلسطین در مجمع عمومی سازمان ملل متحد تا اعلام تشکیل حکومت اسرائیل کمتر از شش ماه به طول انجامید. در این فاصله نیروهای انگلیسی فلسطین را ترک گفتند و تشکیلات نظامی یهودیان که در سال‌های جنگ دوم جهانی و بعد از آن

Scanned by CamScanner

شکل گرفته بود به‌تدریج جای آنان را گرفتند. اعراب فلسطین سازمان نظامی واحد و متشکلی نداشتند و به همین جهت بااینکه در اکثریت بودند در این مرحله بازی را باختند. حکومت اسرائیل روز ١٤ مه سال ١٩٤٨ همزمان با خروج آخرین سربازان انگلیسی از فلسطین پا به عرصهٔ وجود نهاد و به دنبال آن نیروهای مصر از جنوب، نیروهای سوریه و لبنان از شمال و نیروهای اردن از مشرق وارد فلسطین شدند و به جنگ با نیروهای مسلح دولت جدید اسرائیل پرداختند. اسرائیلی‌ها در آن زمان نیروی مجهزی دراختیار نداشتند و اگر کشورهای عرب با هماهنگی و استفاده از تمام امکانات خود وارد میدان می‌شدند شاید دولت اسرائیل در نطفه خفه می‌شد، ولی کشورهای عرب فقط قسمتی از نیروی خود را برای باز پس گرفتن فلسطین

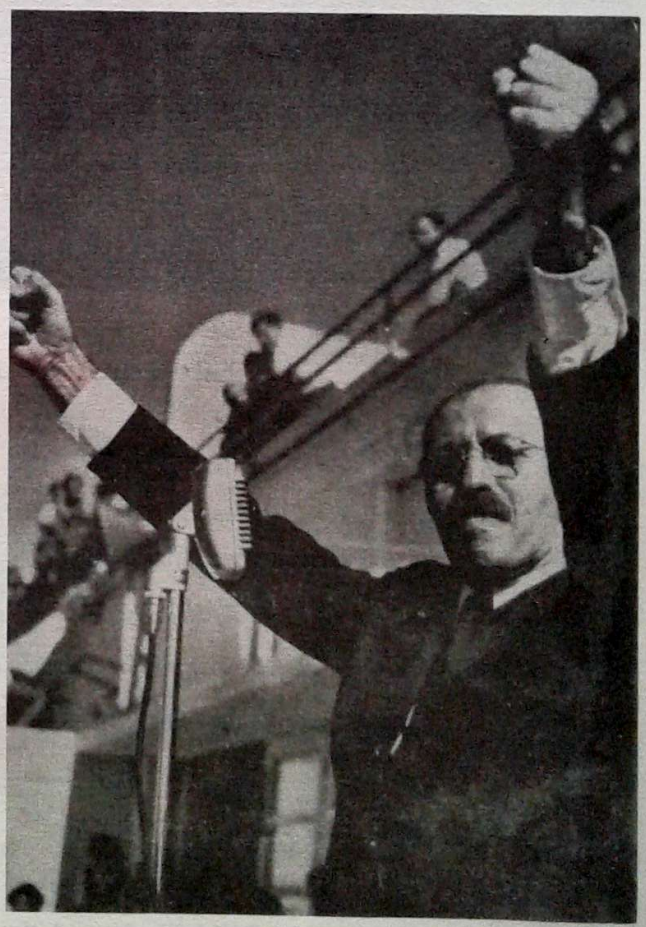

مناخیم بگین هنگامی که رهبری گروه تروریستی ایرگون را به عهده داشت. بگین با وجود اعتراف صریح به عملیات تروریستی و کتابی که در این باب نوشته بعدها به مقام نخست‌وزیری اسرائیل رسید.

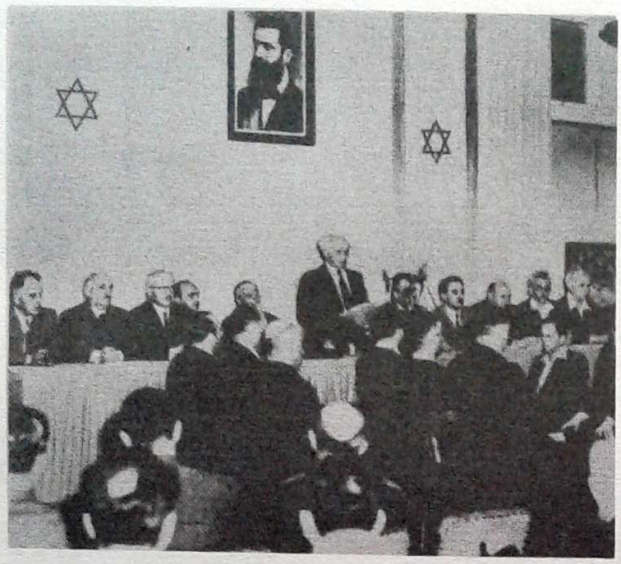

بن گوریون نخستین رئیس حکومت اسرائیل درزیر تصویر «هرتسل» بنیان گذار صهیونیسم، تشکیل دولت اسرائیل را اعلام میکند.

به کار گرفتند و عدم هماهنگی بین آنها موجب شد اسرائیلی‌ها فرصت پیدا کنند به‌تدریج نیروهای خود را تجهیز کرده و با حملات موضعی قوای اعراب را تحلیل برده و عقب برانند. از نیروهای عرب فقط قوای اردن معروف به «لژیون عرب» که تحت فرماندهی یک افسر انگلیسی به نام «گلوب»[4] معروف به گلوب‌پاشا سازمان یافته بود قسمتی از خاک فلسطین را در ساحل غربی رود اردن به تصرف خود درآورد و در جنگ برای بیرون راندن نیروهای اسرائیل از بیت‌المقدس، قسمت قدیم این شهر را که اماکن مقدسهٔ مسلمانان و مسیحیان و یهود در آن قرار دارد تصرف کرد.

تحت فشار آمریکا، سازمان ملل متحد از ژانویهٔ سال ١٩٤٩ برای اعلام آتش‌بس و ترک مخاصمه بین اعراب و اسرائیل وارد میدان شد و کشورهای عرب را وادار به امضای قرارداد ترک مخاصمه با اسرائیل نمود. امضای این قراردادها هرچند متضمن شناسائی اسرائیل از طرف کشورهای امضاکننده نبود موقعیت اسرائیل را تثبیت کرد و موجبات پذیرفته شدن این کشور به سازمان ملل متحد و شناسائی آنرا از طرف اکثریت اعضای این سازمان فراهم ساخت.

4 - Glubb

Scanned by CamScanner

طبق طرح تقسیم فلسطین، در حدود ۵۷ درصد اراضی فلسطین به دولت یهود و ۴۳ درصد به اعراب اختصاص می‌یافت. امّا هنگام پذیرفته شدن اسرائیل به عضویت سازمان ملل متحد این کشور بیش از ۷۷ درصد اراضی فلسطین را دراختیار داشت. موضوع تشکیل یک دولت عرب در فلسطین نیز که در طرح تقسیم فلسطین پیش‌بینی شده بود عملاً منتفی شد، زیرا علاوه بر اشغال بیش از ۶۰۰۰ کیلومتر از اراضی پیش‌بینی شده برای تشکیل دولت عربی فلسطین از طرف اسرائیل، قریب ۷۵۰۰ کیلومتر از سرزمینی که قرار بود دولت عربی فلسطین در آن تشکیل شود در ساحل غربی رود اردن به تصرف نیروهای اردن درآمد و در ماه آوریل سال ۱۹۵۰ رسماً به خاک این کشور منضم شد. قسمت کوچکی از اراضی پیش‌بینی شده برای دولت عربی فلسطین هم در تصرف مصر باقی ماند، که البته همهٔ این اراضی به انضمام قسمت‌های دیگری از خاک اعراب در جنگ‌های بعدی از دست آنها خارج گردید.



ملک عبدالله پادشاه کشور اردن هاشمی با فرمانده انگلیسی نیروهای خود «گلوب پاشا».

محاکمات بزرگ ــ از پاریس و نورنبرگ تا توکیو

از سال ۱۹۴۵ تا ۱۹۴۸ رهبران زمان جنگ کشورهای شکست خورده و کسانی که با آنها همکاری کرده بودند به عنوان جنایتکاران جنگی یا خائنین به کشور خود محاکمه و به مجازات‌های سنگین از زندان‌های طویل المدة و حبس ابد تا اعدام محکوم شدند. دربارهٔ بعضی از این محاکمات مانند محاکمهٔ پتن یا دادگاه بین‌المللی جنایتکاران جنگی آلمان در نورنبرگ اخبار و مقالاتی در مطبوعات جهان انتشار یافت. ولی هزاران محاکمهٔ دیگر نیز بدون سر و صدا برگزار شد و هزاران نفر نیز بدون محاکمه به اتهام همکاری با دشمن به دست مردم کشته شدند.

محاکمهٔ پتن رئیس حکومت ویشی در جنوب فرانسه و نخست‌وزیر او پیر لاوال[5] از نخستین محاکمات بزرگ سیاسی بعد از جنگ بود که به صدور حکم اعدام هردو آنها انجامید. محاکمهٔ مارشال پتن قهرمان معروف نبرد «وردن» در جنگ اول جهانی که در فصل چهارم به آن اشاره شد روز بیست و سوم ژوئیهٔ سال ۱۹۴۵ در یک سالن کوچک که از کثرت جمعیت جائی برای نفس کشیدن نداشت آغاز شد. پتن در نخستین جلسهٔ این دادگاه گفت که چون از طرف مجلس ملی فرانسه به نخست‌وزیری انتخاب شده و رئیس دولت قانونی فرانسه بوده است، محاکمهٔ او تابع تشریفات خاصی است و این دادگاه را برای محاکمهٔ خود صالح نمی‌داند. پتن افزود که اگر دادگاه بدون توجه به اعتراض او به محاکمهٔ وی ادامه دهد تا پایان جلسات دادگاه خاموش خواهد ماند. ولی دادگاه اعتراض او را رد کرد و بر اساس ادعانامهٔ «مورنه»[6] دادستان دادگاه، محاکمه را آغاز کرد. به موجب این ادعانامه تمام اعمال پتن از تاریخ تسلیم او به آلمان در ژوئن سال ۱۹۴۰ و انتقال حکومت از پاریس به ویشی غیرقانونی بوده و دادستان ضمن برشمردن اعمال پتن در دوران حکومت

5- Pierre Laval 6- Mornet

Scanned by CamScanner



در فرانسه و بسیاری از کشورهای دیگر اروپا که از اشغال آلمان آزاد می‌شدند هزاران نفر به اتهام همکاری با آلمانی‌ها تحت تعقیب و آزار قرار گرفتند. در این عکس یک زن فرانسوی را مشاهده می‌کنید که به جرم دوستی با یک افسر آلمانی سرتراشیده در خیابانها می‌گردانند.

Scanned by CamScanner

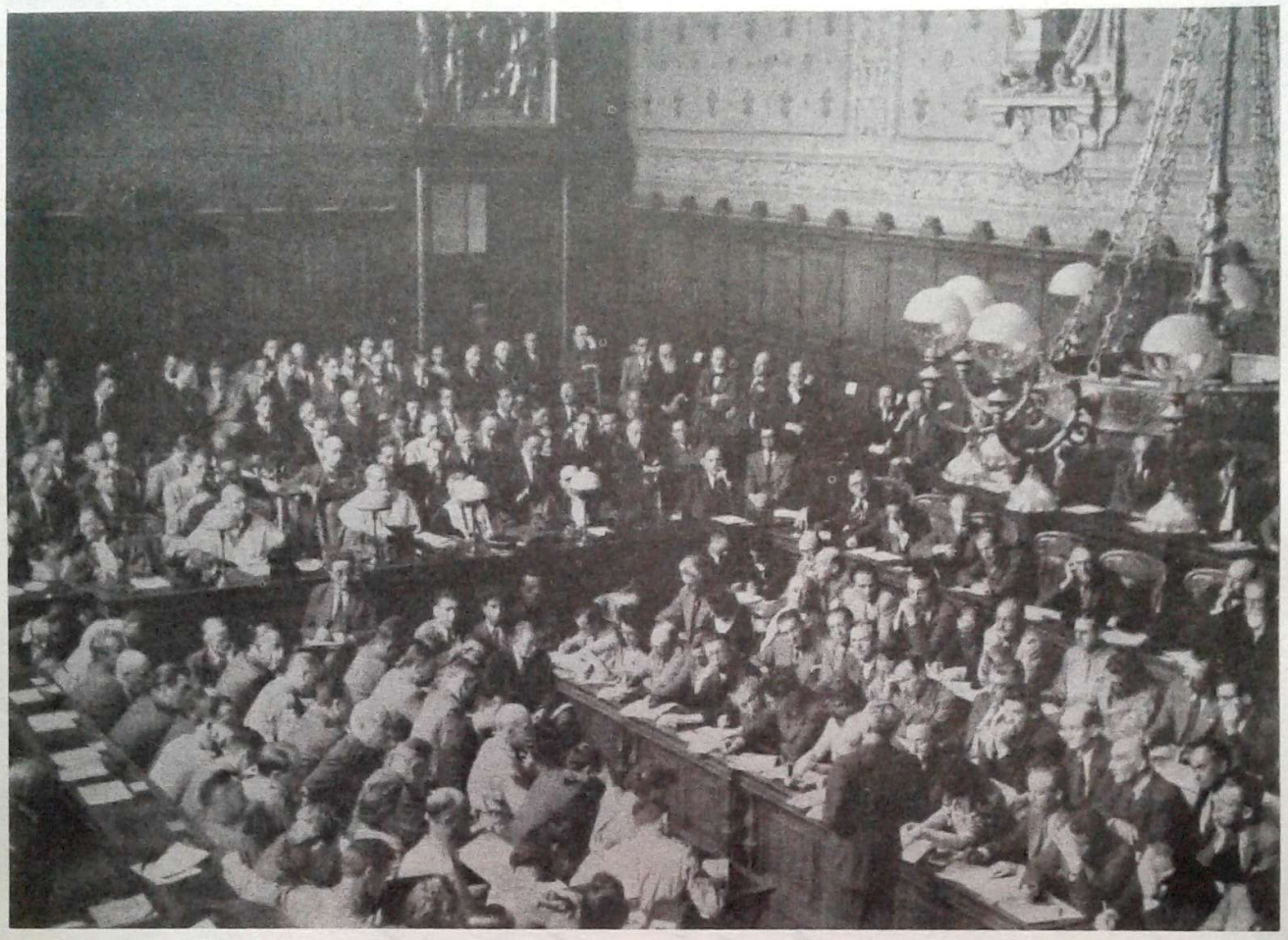

منظره‌ای از سالن دادگاهی که پتن را محاکمه می‌کند.

ویشی او را خائن به فرانسه و ملت فرانسه خوانده و برای وی تقاضای صدور حکم اعدام نمود.

پتن همانطور که در آغاز محاکمه گفته بود در مدت سه هفته که جلسات دادگاه ادامه داشت سکوت اختیار کرد و به سخنان شهود که دو نخست وزیر سابق و چند ژنرال فرانسوی نیز در میان آنها بودند پاسخ نگفت. تنها در آخرین جلسهٔ دادگاه و هنگامی که رئیس دادگاه از او سئوال کرد آیا به عنوان آخرین دفاع سخنی ندارد، پتن از جای خود برخاست و به عنوان آخرین دفاع گفت:

«من در جریان این محاکمه، به دلائلی که در آغاز آن گفتم سکوت اختیار کردم و اکنون در پایان محاکمه به بیان این سخن اکتفا می‌کنم که تنها اندیشهٔ من از آغاز جنگ این بوده است که به هیچ قیمتی خاک فرانسه را ترک نکنم و آنچه در حد توان دارم از رنج و مرارت مردم وطنم بکاهم. من به اعتقاد خود به ملت فرانسه خدمت کرده‌ام و می‌دانم که این ملت، همانطور که فراموش نکرده است من در وردن از او دفاع کردم، دربارهٔ این خدمت من نیز به درستی قضاوت خواهد کرد.

آقایان قضات، زندگی و آزادی من دراختیار شماست، ولی شرف من به میهنم تعلق دارد. دربارهٔ من به حکم وجدان خود قضاوت کنید. من در برابر وجدان خود شرمنده نیستم، زیرا در طول عمر دراز و در سال های پایانی آن هیچ هدف و انگیزه‌ای جز خدمت به وطنم نداشته‌ام.

آخرین دفاع پتن در مقابل کوه اتهامات و شهادت شهود مؤثر واقع نشد و دادگاه عالی پاریس پس از هفت ساعت مشورت در ساعت چهار بامداد روز ۱۵ اوت ۱۹۴۵ حکم اعدام پتن را صادر کرد، ولی توصیه نمود که به علت کبر

Scanned by CamScanner

سن محکوم از اجرای حکم خودداری شود. ژنرال دوگل رئیس دولت موقت فرانسه (که در جنگ اول جهانی افسر زیردست پتن بود) در اجرای توصیهٔ دادگاه، حکم اعدام را به حبس ابد تبدیل کرد و پتن به زندانی در جزیرهٔ «یو»[7] انتقال یافت و شش سال بعد در سن ۹۶ سالگی در همین جزیره درگذشت.

پیر لاوال نخست‌وزیر حکومت ویشی نیز بااینکه در اواخر از آلمانیها بریده و به دست آنها اسیر شده بود محکوم به اعدام شد و روز ۱۵ اکتبر سال ۱۹۴۵ تیرباران گردید. در همین ماه «کیسلینگ» نخست‌وزیر زمان جنگ نروژ نیز به جرم خیانت و همکاری با آلمانیها در اسلو تیرباران شد.

بزرگترین دادرسی مربوط به جنایتکاران جنگی از روز بیستم نوامبر سال ۱۹۴۵ در شهر نورنبرگ آلمان شروع به کار کرد. مقررات مربوط به تشکیل این دادگاه قبلاً از طرف سران سه کشور فاتح (آمریکا و شوروی و انگلیس) تعیین و مقرر شده بود که اعضای هیئت قضات از مقامات عالیرتبهٔ قضائی چهار کشور اشغال کنندهٔ آلمان، یعنی آمریکا و انگلیس و شوروی و فرانسه تعیین شوند. ریاست دادگاه به قاضی انگلیسی لرد جفری لاورنس[8] تفویض شد و اعضای هیئت قضات عبارت بودند از فرانسیس بیدل[9] دادستان کل پیشین آمریکا، ژنرال نیکی چنکو[10] معاون سابق دیوانعالی کشور شوروی و دوابر[11] استاد حقوق دانشگاه پاریس. در این دادگاه ۲۲ نفر از رهبران نازی محاکمه شدند که بیست و یک نفر آنها در دادگاه حاضر بودند و یک نفر، مارتین بورمان معاون هیتلر که دلیلی بر مرگ او به دست نیامد غیاباً محاکمه شد.

رسیدگی به جرائم رهبران آلمان هیتلری، که بیشتر آنها به «جنایت علیه بشریت» و مشارکت در توطئه بر ضد صلح و جنایات جنگی متهم شده بودند بیش از ده ماه به طول انجامید و دادگاه سرانجام روز اول اکتبر سال ۱۹۴۶ رأی

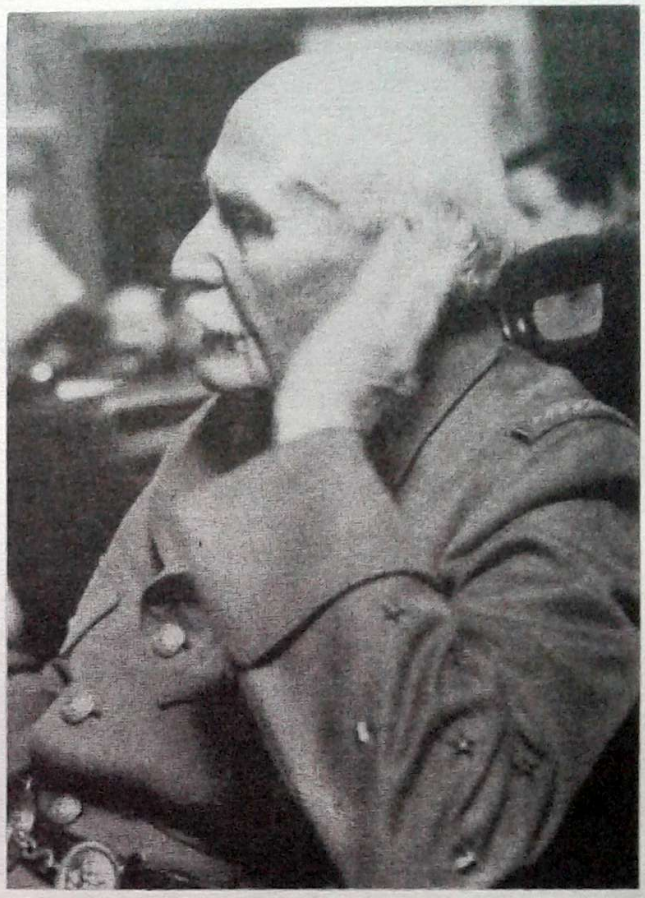

مارشال پتن در جلسهٔ دادگاه به ادعانامهٔ داستان گوش می‌کند.



پیر لاوال نخست‌وزیر حکومت ویشی در دادگاه از خود دفاع می‌کند.

7- Ile d' Yeu 8- Lord Geoffrey Lawrence
9- Francis Biddle 10- Nikitchenko 11- De Vabres

Scanned by CamScanner



منظره‌ای از دادگاه نورنبرگ. در ردیف اول متهمین از چپ به راست گورینگ و فن ریبن‌تروپ و کایتل دیده می‌شوند.

خود را دربارهٔ متهمان به شرح زیر اعلام کرد:

۱۲ نفر: گورینگ ــ ریبن تروپ (وزیر خارجهٔ هیتلر) ــ کایتل (رئیس ستاد ارتش آلمان) ــ کالتن برونر (رئیس گشتاپو پلیس مخفی آلمان) ــ آلفرد روزنبرگ ــ هانس فرانک ــ ویلهلم فریک ــ جولیوس استرایچر ــ فریتز سوکل ــ آلفرد یودل ــ مارتین بورمان و فون سیس اینکارت که همگی از مقامات برجستهٔ حزب نازی یا دولت آلمان بودند به اعدام محکوم شدند.

۷ نفر: رودلف هس ــ کارل دونیتز ــ والتر فونک ــ بالدور فون شیراخ ــ آلبرت اسپیر ــ اریخ ریدر و فون نورات به زندان از ده سال تا حبس ابد محکوم گردیدند.

سه نفر: دکتر شاخت ــ فون پاپن و هانس فریتشه که در اواخر حکومت هیتلر مصدر کاری نبودند تبرئه شدند.

تقاضای تخفیف مجازات محکومین از طرف شورایعالی متفقین برای نظارت بر امور آلمان رد شد و احکام صادره روز ۱۶ اکتبر سال ۱۹٤٦ به موقع اجرا درآمد. از محکومین به اعدام گورینگ مرد شماره ۲ آلمان نازی که در جریان دادگاه خونسردتر از همه به نظر می‌رسید دو ساعت قبل از اعدام با سیانور خودکشی کرد و این راز هرگز فاش نشد که وی آمپول محتوی زهر سیانور را چگونه با همهٔ مراقبت‌های شدیدی که در مورد زندانیان به عمل می‌آمد به سلول خود برده است. ده محکوم به اعدام دیگر به دار آویخته شدند و سرنوشت محکوم دوازدهم (مارتین بورمان) که تصور می‌شد در جائی پنهان شده و یا از آلمان گریخته است هرگز معلوم نشد.

هفت نفر از سران نازی که به زندان محکوم شده بودند

Scanned by CamScanner



مارشال هرمان گورینگ مرد شماره ۲ آلمان در دوران حکومت هیتلر در دادگاه نورنبرگ محکوم به اعدام شد، ولی پیش از اجرای حکم با قرص سیانور خودکشی کرد. این عکس جسد او را در سلول زندان نشان می‌دهد.



از بیست و دو نفر رهبران آلمان نازی که در دادگاه نورنبرگ محاکمه شدند فقط این سه نفر تبرئه شدند. از چپ به راست: فون‌پاپن، دکتر شاخت، فریتشه.

Scanned by CamScanner



«تویو» نخست‌وزیر زمان جنگ ژاپن که به عنوان جنایتکار جنگی محاکمه و اعدام شد.

در قلعهٔ قدیمی «اسپاندو»[12] زندانی شدند و سربازان چهار کشور اشغال کنندهٔ آلمان تا مرگ آخرین زندانی، رودلف هس که در سال ۱۹۸۷ در سن ۹۳ سالگی درگذشت از این زندان محافظت می‌کردند. هس که چهل و دو سال در اسپاندو زندانی بود قریب ده سال تنها زندانی این زندان بزرگ به‌شمار می آمد و با وجود موافقت مقامات آمریکا و انگلیس و فرانسه با آزادی وی، دولت شوروی تا زمان مرگ او با آزادیش مخالفت کرد.

از کسانی که در رابطه با وقایع زمان جنگ و به جرم همکاری با آلمانی‌ها محاکمه و اعدام شدند باید از «ویلیام جویس» انگلیسی نام برد که در زمان جنگ برنامه‌های تبلیغاتی رادیو برلن را به زبان انگلیسی اداره می‌کرد. ویلیام جویس که در انگلستان به «لرد هاوهاو»[14] معروف شده بود در اواخر سال ۱۹۴۵ در لندن محاکمه شد و در روز سوم ژانویهٔ سال ۱۹۴۶ اعدام گردید.

12- Spandau 13- William Joyce 14- Lord Haw Haw

در کشورهای اروپای شرقی کارل هرمان فرانک[15] فرمانروای چک اسلواکی در زمان جنگ در ماه مه ۱۹۴۶ در پراگ به دار آویخته شد و ژنرال آنتونسکو[16] دیکتاتور رومانی که با آلمان هیتلری همکاری می‌کرد روز اول ژوئن ۱۹۴۶ در بخارست اعدام گردید. در خاوردور ژنرال یاماشیتا[17] فرمانده نیروهای ژاپنی در فیلیپین روز ۲۳ فوریهٔ ۱۹۴۶ به دار آویخته شد، ولی محاکمه و مجازات رهبران نظامی اصلی ژاپن چند سال به طول انجامید و سرانجام «تویو»[18] نخست‌وزیر زمان جنگ ژاپن و شش تن دیگر از فرماندهان نظامی آن کشور روز ۲۳ دسامبر سال ۱۹۴۸ در توکیو به دار آویخته شدند.

از جنگ داخلی یونان تا بحران برلن.

اختلافات متفقین زمان جنگ، که در سال ۱۹۴۵ بر سر ایران آغاز شده بود در سال ۱۹۴۶ با تهدید یونان و ترکیه از طرف شوروی تشدید شد و ترومن رئیس جمهور آمریکا با اعلام برنامهٔ «کمک‌های نظامی و اقتصادی به کشورهائی که از خارج و یا به وسیلهٔ گروههای مسلح داخلی تحت حمایت کشورهای خارجی مورد تهدید قرار گرفته‌اند» سیل کمک‌های نظامی و اقتصادی آمریکا را به یونان و ترکیه سرازیر کرد.

کمونیست‌های یونان در سال ۱۹۴۴ و همزمان با عقب‌نشینی قوای آلمان از این کشور یک نیروی مسلح پارتیزانی بوجود آورده و می‌خواستند مانند پارتیزان‌های کمونیست یوگسلاوی بر این کشور مسلط شوند که پیاده شدن نیروهای انگلیسی در سواحل یونان و اشغال آتن از طرف آنها در اکتبر سال ۱۹۴۴ این نقشه را برهم زد. با وجود این پارتیزان‌های کمونیست به رهبری مارکوس وافیادس[19] در مناطق کوهستانی شمال یونان موضع گرفته و با دریافت کمک از یوگسلاوی و بلغارستان که تحت

15- Karl Hermann Frank 16- Antonescu
17- Yamashita 18- Tojo 19- Markos Vafiades

Scanned by CamScanner



ترومن رئیس جمهور آمریکا و ژنرال آیزنهاور که بعد از او به مقام ریاست جمهوری رسید.

اشغال ارتش سرخ بود، از اواخر سال ۱۹٤٦ به تعرض برای تصرف شهرهای یونان دست زدند و در اوائل سال ۱۹٤۷ آتن را مورد تهدید قرار دادند.

همزمان با تشدید جنگ داخلی در یونان، دولت شوروی با ادعای مالکیت ایالات قارص و اردهان در شمال شرقی ترکیه امنیت و استقلال این کشور را مورد تهدید قرار داد و ترومن رئیس جمهور آمریکا در ماه مارس سال ۱۹٤۷ با اعلان برنامهٔ کمک نظامی و اقتصادی آمریکا به کشورهای مورد تهدید، که به دکترین ترومن[20] معروف شده است، یونان و ترکیه را تحت حمایت خود قرار داد. طرح کمک های نظامی و اقتصادی چهارصد میلیون دلاری آمریکا به یونان و ترکیه در پانزدهم ماه مه سال ۱۹٤۷ به تصویب کنگرهٔ آمریکا رسید و آمریکا با امضای قراردادهای نظامی و اقتصادی با یونان و ترکیه این دو کشور را به خود وابسته ساخت. مسیر جنگ داخلی یونان با سرازیر شدن کمک های نظامی آمریکا به این کشور به زیان کمونیست ها تغییر کرد و نیروهای دولتی یونان تا اواخر تابستان سال ۱۹٤۹ بر سراسر خاک آن کشور مسلط شدند. در جریان جنگ داخلی یونان ۲۱,۰۰۰ سرباز و ۵۰۰۰ غیرنظامی به قتل رسیدند و دولت یونان نیز ۱۲۰۰ پارتیزان کمونیست را به دنبال محاکمات سریع و شتابزده تیرباران کرد.

آمریکا به دنبال دکترین ترومن، طرح مارشال[21] را به عنوان کمک به بازسازی و ترمیم خرابیهای جنگ در اروپا

20- Truman Doctrine

21- Marshall Plan

Scanned by CamScanner

به موقع اجرا گذاشت. پیشنهاد کمک اقتصادی آمریکا برای ترمیم خرابی‌های جنگ در اروپا نخستین بار در روز پنجم ژوئن سال ۱۹٤۷ طی نطقی از طرف ژنرال جرج مارشال[۲۲] وزیر خارجهٔ وقت آمریکا عنوان شد و کنگرهٔ آمریکا با صرف مبلغ دوازده میلیارد دلار برای اجرای این برنامه در کشورهای اروپائی موافقت کرد. طرح مارشال ابتدا شامل شوروی و کشورهای اروپای شرقی هم می‌شد، ولی دولت شوروی حاضر به قبول شرایط این کمک نشد و کشورهای اروپای شرقی را نیز از پذیرفتن آن منع کرد. از طرح مارشال که رقم آن بعداً از سیزده میلیارد دلار تجاوز کرد ۱۷ کشور اروپائی استفاده کردند. بیشترین سهم این کمک، یعنی ۳۱۷٦ میلیون دلار نصیب انگلستان شد و فرانسه با دریافت ۲۷۰٦ میلیون دلار در مقام دوم قرار گرفت. آمریکائیها برای اجرای نقشه‌های بعدی خود در آلمان، بخش‌های اشغالی سه کشور غربی را در آلمان مشمول طرح مارشال نمودند و ۱۳۸۹ میلیون دلار طی چهار سال در این کشور خرج کردند. ایتالیا نیز ۱٤۷٤ میلیون دلار از محل طرح مارشال دریافت کرد و هلند با دریافت ۱۰۷۹ در ردیف پنجم قرار گرفت. از کشورهای دیگر اروپا یونان ٦۹٤ میلیون دلار و اتریش ٦۷۷ میلیون دلار از محل طرح مارشال استفاده کردند و بلژیک و لوکزامبورگ ۵۵٦ میلیون دلار، دانمارک ۲۷۱ میلیون دلار، نروژ ۲۵٤ میلیون دلار، ترکیه ۲۲۱ میلیون دلار، ایرلند ۱٤٦ میلیون دلار و سوئد ۱۰۷ میلیون دلار دریافت کردند و حتی یوگسلاوی نیز پس از جدائی از مسکو ۱۰۹ میلیون دلار از طرح مارشال پاداش گرفت!

بزرگترین بحران در روابط متفقین زمان جنگ که به اختلاف و جدائی کامل آنها انجامید بر سر شهر برلن روی داد. به موجب توافق‌های کنفرانس یالتا، برلن با اینکه در وسط منطقهٔ اشغالی شوروی در آلمان قرار داشت بین چهار دولت اشغال کنندهٔ آلمان تقسیم شده و برای ارتباط نیروهای آمریکا و انگلیس و فرانسه در این شهر با مناطق



یک زن سرباز روسی در مقابل دروازهٔ معروف براندنبورگ برلن.

اشغالی خود در آلمان غربی راه‌های ارتباطی زمینی معینی در نظر گرفته شده بود. شورویها که از بهم پیوستن مناطق اشغالی سه کشور غربی در آلمان و برلن غربی ناراضی بودند، در اوائل ماه مارس سال ۱۹٤۸ به انتشار پول رایج آلمان غربی در برلن غربی و برقراری ارتباط سیاسی بین برلن غربی و آلمان غربی اعتراض کردند و اعلام داشتند که این اقدامات با توافق‌های کنفرانس سران در یالتا و پتسدام مغایرت دارد. دول غربی به این اعتراض اعتنا نکردند و درنتیجه روز سی ام مارس سال ۱۹٤۸ دولت شوروی حضور نیروهای ممالک غربی را در برلن غیرقانونی اعلام نمود و از روز اول آوریل راه‌های ارتباطی زمینی برلن را با آلمان غربی مسدود کرد. کشورهای غربی برای مقابله با تهدید شوروی یک پل هوائی بین برلن و آلمان

22- George Marshall

Scanned by CamScanner



در جریان محاصرهٔ برلن از طرف شوروی‌ها
بیش از دو میلیون تن مواد غذائی و سوخت
از طریق هوا به برلن غربی ارسال شد.

Scanned by CamScanner

غربی بوجود آوردند و تمام مواد مورد نیاز نیروهای خود و سکنهٔ برلن غربی را از خوراک و پوشاک تا نفت و زغال از طریق هوا به این شهر رساندند. محاصرهٔ برلن درست ۱۸ ماه به طول انجامید و در این مدت ۲,۳۴۳,۳۱۵ تُن مواد غذائی و سوخت از طریق هوا به برلن ارسال شد. دولت شوروی روز سی ام سپتامبر ۱۹۴۹ به محاصرهٔ برلن خاتمه داد، ولی بحرانی که بر سر این ماجرا بین شوروی و کشورهای غرب بروز کرد شکافی بین شرق و غرب بوجود آورد که با تشکیل سازمان پیمان آتلانتیک شمالی و تشکیل دولتی در آلمان غربی تحت حمایت سه کشور غربی عمیق تر شد.

سازمان پیمان آتلانتیک شمالی (ناتو) و تجدید حیات آلمان

ترومن رئیس جمهور آمریکا که در سال ۱۹۴۵ در مقام معاونت روزولت جانشین او شده بود در سال ۱۹۴۸ برای یک دورهٔ چهارسالهٔ دیگر به این سمت انتخاب شد و اولین کار او در آغاز دورهٔ جدید ریاست جمهوریش تشکیل یک اتحادیهٔ نظامی بین آمریکا و کانادا و ده کشور اروپای غربی بود. در پیمان آتلانتیک شمالی یا «ناتو»[۲۳] که روز چهارم آوریل سال ۱۹۴۹ در واشنگتن به امضا رسید ابتدا دوازده کشور ایالات متحدهٔ آمریکا، کانادا، انگلستان، فرانسه، ایتالیا، بلژیک، هلند، لوگزامبورگ، نروژ، دانمارک، پرتغال و ایسلند عضویت داشتند و در سال های بعد آلمان غربی و ترکیه و یونان هم به آن پیوستند.

سازمان پیمان آتلانتیک شمالی بیشتر یک تشکیلات نظامی است که دارای یک سازمان اداری و یک دبیرکل غیرنظامی نیز می باشد. ولی بازوی اجرائی این سازمان ستاد فرماندهی مشترک نیروهای پیمان است که همیشه یک فرمانده آمریکائی در رأس آن قرار دارد، زیرا قسمت اعظم بودجهٔ سازمان را آمریکائی ها تأمین می کنند.

۲۳ ــ NATO مخفف کلمات سازمان پیمان آتلانتیک شمالی است.

کشورهای عضو پیمان متعهد به دفاع از یکدیگر در صورت تجاوز یک کشور خارجی هستند و آمریکا به عنوان اجرای تعهدات خود در این پیمان بیش از سیصد هزار سرباز در اروپا مستقر کرده است.

مهمترین تحول در روابط شرق و غرب پس از تشکیل سازمان پیمان آتلانتیک شمالی وحدت سیاسی و اقتصادی سه بخش اشغالی کشورهای غربی در آلمان و تأسیس دولت جمهوری فدرال آلمان است. تشکیل جمهوری فدرال آلمان روز ۲۳ مه سال ۱۹۴۹ در اجتماع نمایندگان بخش های اشغالی سه کشور غربی در شهر «بن»[۲۴] اعلام شد و دکتر کنراد آدنائر[۲۵] رهبر حزب جدیدالتأسیس دمکرات مسیحی آلمان که از اوائل قرن بیستم نقش فعالی در سیاست آلمان بازی می کرد در سن ۷۳ سالگی به ریاست حکومت جدید آلمان انتخاب شد. دکتر آدنائر که هم به واسطهٔ مبارزاتش با حکومت نازیها و تحمل زندان در دوران هیتلر، و هم بخاطر نفرت از کمونیست ها مورد توجه و اعتماد دول غرب قرار گرفته بود خیلی زود موفق شد حمایت غربی ها را نسبت به حکومت خود جلب کند و با دریافت بیش از هزار و پانصد میلیون دلار از محل طرح مارشال و کمک های مستقیم آمریکا آلمان غربی را که در پایان جنگ به ویرانه ای مبدل شده بود احیا نماید.

با پذیرفته شدن جمهوری فدرال آلمان به عضویت سازمان پیمان آتلانتیک شمالی این کشور کاملاً به بلوک غرب وابسته شد و آلمان غربی به صورت مهمترین مرکز تجمع قوای نظامی غرب در برابر شوروی درآمد. موفقیت بزرگ دیگر آدنائر که در سال های بعد حاصل شد نزدیکی او به فرانسه و تبدیل دشمنی و رقابت دیرینه آلمان و فرانسه به دوستی و اتحاد محکمی بود که سالها بعد از مرگ بنیان گذاران این دوستی و اتحاد، یعنی دوگل و آدنائر برجای ماند و طی سی سال گذشته همکاری و تفاهم کاملی بر روابط دو کشور حکمفرما بوده است.

24- Bonn 25- Konrad Adenauer

Scanned by CamScanner



کنراد آدنائر صدراعظم آلمان غربی در دیدار با کاردینال اسپلمن اسقف اعظم نیویورک

واکنش استالین در برابر غرب و نخستین انفجار اتمی در شوروی

واکنش استالین در برابر اقدامات آمریکا و تشکیل سازمان پیمان آتلانتیک شمالی تحمیل رژیم کمونیستی بر کلیهٔ کشورهای تحت اشغال خود در اروپای شرقی و تشکیل یک سازمان بین‌المللی جدید کمونیست بنام «کمین‌فرم»[۲۶] و تأسیس دولت آلمان شرقی به رهبری کمونیست‌های آلمانی و بالاخره تشکیل سازمان پیمان ورشو از کشورهای اروپای شرقی در برابر سازمان پیمان آتلانتیک شمالی بود.

«کمین‌فرم» یا دفتر اطلاعات احزاب کمونیست اروپا در اکتبر سال ۱۹۴۷ بدنبال تشکیل کنفرانسی از نمایندگان احزاب کمونیست ۹ کشور (شوروی ــ فرانسه ــ ایتالیا ــ یوگسلاوی ــ لهستان ــ مجارستان ــ رومانی ــ چک اسلواکی و بلغارستان) در ورشو تشکیل شد و بلگراد پایتخت یوگسلاوی به عنوان مرکز فعالیت این تشکیلات انتخاب گردید. هدف استالین از تعیین بلگراد به عنوان مرکز فعالیت کمین‌فرم، اعمال نفوذ بیشتر در امور این کشور و مقابله با استقلال‌طلبی و روش «خودسرانهٔ» تیتو رهبر یوگسلاوی در برابر مسکو بود، ولی استالین از این تدبیر خود نتیجه‌ای نگرفت و تیتو که حکومت خود را مدیون استالین نمی‌دانست حاضر به تمکین در برابر خواست‌های او نشد. استالین نخست از طریق تهدید و تمرکز قوای ارتش

۲۶ ــ Cominform مخفف کلمات «دفتر اطلاعات احزاب کمونیست» است.

Scanned by CamScanner

سرخ در مرزهای یوگسلاوی درصدد رام کردن تیتو برآمد، و چون باز هم نتیجه‌ای نگرفت با تشکیل اجلاس فوق‌العادهٔ کمین‌فرم در بخارست در ماه ژوئن سال ۱۹۴۸ حزب کمونیست یوگسلاوی را از این سازمان اخراج نمود و تیتو رهبر یوگسلاوی به «تجدیدنظرطلبی» و انحراف از اصول مارکسیسم متهم شد.

طرد یوگسلاوی از بلوک کشورهای کمونیست، که نخستین شکاف در دنیای کمونیست بعد از جنگ دوم جهانی به شمار می‌آمد با تصفیه‌های خونین در احزاب کمونیست کشورهای اروپای شرقی دنبال شد و عده‌ای از رهبران پیشین این احزاب که در گذشته تمایلات لیبرالی و استقلال‌طلبی از خود نشان داده بودند به عنوان پیروی از خط انحرافی تیتو و برچسب «تجدید نظرطلبی» از کار برکنار و سپس دستگیر و محاکمه و غالباً اعدام شدند.

با عضویت احزاب کمونیست فرانسه و ایتالیا در کمین‌فرم، دامنهٔ فعالیت این سازمان به کشورهای غربی نیز گسترش یافت. حزب کمونیست فرانسه در نخستین سال‌های بعد از جنگ مقام اول را در میان احزاب سیاسی فرانسه داشت و در صورت همکاری احزاب چپ دیگر می‌توانست حکومت این کشور را بدست بگیرد، ولی احزاب سوسیالیست و رادیکال سوسیالیست فرانسه که حکومت کمونیست‌ها را خطری برای استقلال کشور می‌دانستند حاضر به ائتلاف با آنها نشدند و بعد از حکومت کوتاه دوگل در سال ۱۹۴۵ دولت‌های ائتلافی از احزاب



والتر اولبریشت رهبر کمونیست آلمانی در مقام ریاست دولت آلمان شرقی سخنرانی می‌کند.

Scanned by CamScanner

معتدل و چپ میانه زمام امور را بدست گرفتند. به واسطه نواقص سیستم حکومت جمهوری چهارم فرانسه[۲۷] دولت‌های بی‌ثباتی که تشکیل می‌شد قادر به حل مسائل و مشکلات فرانسه نبودند و بهمین جهت حزب کمونیست فرانسه تا دوازده سال بعد از آن نیز همچنان مقام اول خود را در میان احزاب فرانسه حفظ کرد، ولی هرگز به قدرت نرسید.

حزب کمونیست ایتالیا نیز با وجود اینکه نیرومندترین حزب کمونیست جهان در غرب به‌شمار می‌آید در برابر ائتلاف و همکاری احزاب دست‌راستی و چپ‌های میانه هرگز به قدرت نرسیده و بعد از انحلال کمین‌فرم در سال ۱۹۵۶ (که شرح آن در جلد دوم این کتاب خواهد آمد) روش مستقلی در برابر مسکو در پیش گرفته است.

واکنش استالین در برابر وحدت سه منطقهٔ اشغالی غرب در آلمان و تشکیل حکومت جمهوری فدرال آلمان، تأسیس حکومت جمهوری دمکراتیک آلمان[۲۸] یا آلمان‌شرقی در اواخر سال ۱۹۴۹ بود. تشکیل حکومت جمهوری دمکراتیک آلمان روز هفتم اکتبر سال ۱۹۴۹ در برلن‌شرقی اعلام شد و «والتر اولبریشت»[۲۹] کمونیست قدیمی و رهبر حزب سوسیالیست متحد آلمان که بعد از جنگ دوم جهانی در آلمان‌شرقی تشکیل شده بود در رأس آن قرار گرفت.

بزرگترین موفقیتی که در سال ۱۹۴۹ نصیب شوروی شد آزمایش نخستین بمب اتمی در این کشور بود که به انحصار سلاح اتمی در دست آمریکا خاتمه داد و دست استالین را در سیاست خارجی گشود. خبر آزمایش موفقیت‌آمیز نخستین بمب اتمی در شوروی برای اولین‌بار روز ۲۳ سپتامبر سال ۱۹۴۹ از طرف ترومن رئیس جمهور آمریکا اعلام شد و تولید نخستین سری بمب‌های اتمی در شوروی از اواخر همین سال آغاز گردید.

استقلال هند

نهضت استقلال‌طلبی در شبه‌قارهٔ هند که در سالهای دههٔ ۱۹۳۰ اوج گرفته بود و طی سال‌های جنگ دوم جهانی قدرت بیشتری یافت، انگلیسها را وادار کرد که بلافاصله بعد از پایان جنگ آمادگی خود را به اعطای استقلال به این کشور اعلام نمایند. ولی در عین حال با ایجاد اختلاف بین رهبران هندو و مسلمان از تحقق یافتن این امر جلوگیری می‌کردند. این اختلافات سرانجام با توافق دربارهٔ تقسیم هندوستان به دو کشور هند و پاکستان حل شد و قانون استقلال هند که منجر به تشکیل دو حکومت جداگانه در هندوستان شد روز هجدهم ژوئیه ۱۹۴۷ از تصویب پارلمان انگلیس گذشت. بموجب این قانون دو حکومت جدید که «دومینیون»[۳۰] یا قلمرو حکومتی خوانده می‌شدند در عین خودمختاری همچنان تحت سرپرستی انگلستان باقی می‌ماندند و کمیسر عالی انگلیس به نمایندگی پادشاه انگلستان بر امور این کشورها نظارت می‌کرد. قانون استقلال هند همچنین مهاراجه‌ها و شاهزادگان بیشمار هندی را نیز که هر یک دارای یک قلمرو حکومتی یا امیرنشین بودند در انتخاب خودمختاری یا پیوستن به یکی از دو کشور هند و پاکستان مخیر می‌نمود!.

قانون استقلال هند در عمل مشکلات زیادی بوجود آورد، زیرا اولاً جمعیت مسلمانان هندوستان در سراسر شبه‌قارهٔ هند پراکنده بودند و بین اقلیت مسلمان و اکثریت هندو در قلمرو حکومت هند، و بین اقلیت هندو و اکثریت مسلمان در قلمرو حکومت پاکستان برخوردهای خونین روی داد و یک جوّ خصومت و اختلاف بین دو کشور بوجود آورد. مهمترین اختلاف، که به جنگ بین دو کشور

۲۷ ــ جمهوری اول فرانسه به حکومت جمهوری زمان انقلاب تا ظهور ناپلئون بناپارت، جمهوری دوم به حکومت کوتاه بعد از سقوط رژیم سلطنتی در سال ۱۸۴۸ تا دیکتاتوری و امپراطوری ناپلئون سوم، جمهوری سوم به حکومت جمهوری بعد از سقوط ناپلئون سوم تا سال ۱۹۴۰، و جمهوری چهارم به حکومت جمهوری از سال ۱۹۴۶ تا ۱۹۵۸ اطلاق می شود.

28- German Democratic Republic

29- Walther Ulbricht

30- Dominion

Scanned by CamScanner



یک عکس دیدنی از نهرو نخست‌وزیر هند و لرد مونتباتن فرمانروای کل انگلیسی هند و همسرش «ادوینا»

انجامید، بر سر حاکمیت بر ایالت سرسبز و وسیع شمال غربی شبه‌قارهٔ هند، کشمیر بروز کرد. بیش از سه‌چهارم جمعیت این ایالت مسلمان بودند و کشمیر بالطبع می‌بایست در قلمرو حکومت پاکستان قرار بگیرد. ولی مهاراجهٔ هندی کشمیر بدون توجه به خواست اکثریت مردم، این ایالت را به هند ضمیمه کرد و با اعلام این تصمیم در ماه اکتبر سال ۱۹۴۷ مسلمانان کشمیر سر به شورش برداشتند. اختلاف هند و پاکستان بر سر کشمیر سرانجام به سازمان ملل متحد ارجاع شد و سازمان ملل متحد کشمیر را موقتاً بین هند و پاکستان تقسیم کرد. البته قسمت اعظم کشمیر در قلمرو هند بود و فقط بخش کوچکی از این ایالت وسیع در قلمرو پاکستان قرار گرفت.

جواهر لعل نهرو[۳۱] رهبر حزب کنگرهٔ هند، که پس از قریب سی سال مبارزه در کنار رهبر معنوی استقلال هند، ماهاتما گاندی[۳۲] به نخست‌وزیری هند انتخاب شده بود، در مبارزه برای رام کردن مهاراجه‌های سرکش هندی هم با مشکلات زیادی مواجه شد و در مورد بعضی از آنها مانند نظام حیدرآباد برخلاف روش معمول خود متوسل به خشونت شد. نهرو برای موفقیت در کار دشواری که در پیش گرفته بود با لرد مونتباتن[۳۳] فرمانروای کل انگلیسی هند روابط نزدیک و صمیمانه‌ای برقرار کرد تا جائی که بعضی شایعات عجیب و باورنکردنی دربارهٔ روابط او با خانم

31- Jawaharlal Nehru
32- Mahatma Gandhi
33- Lord Mountbatten

Scanned by CamScanner

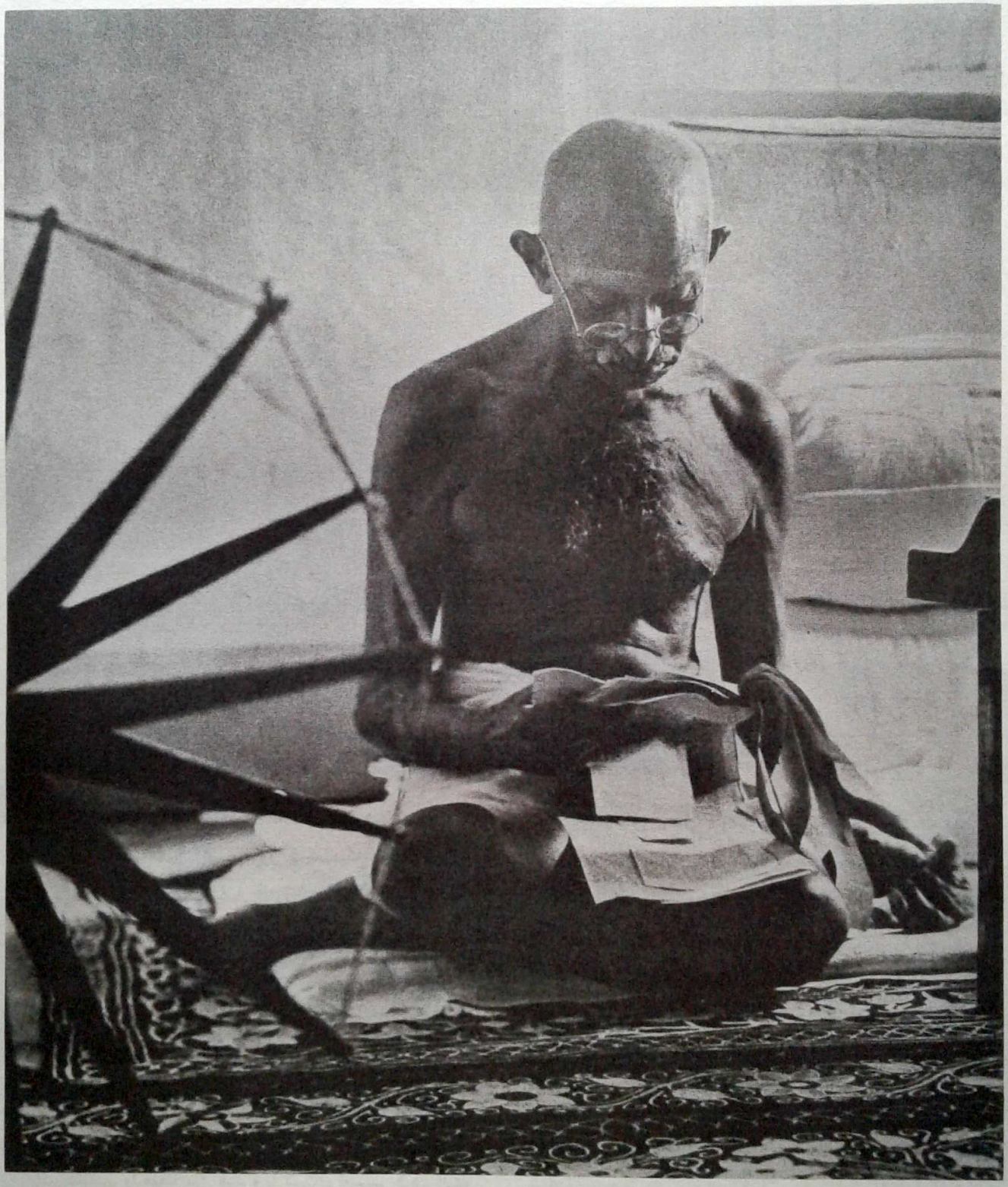

گاندی پیشوای معنوی استقلال هند در کنار دوک نخ‌ریسی خود مشغول مطالعه است.
این عکس بعد از اعلام استقلال هند گرفته شده است.

Scanned by CamScanner



نهرو نخست‌وزیر هند با دخترش ایندیرا و نوه‌اش راجیو که هردو بعد از او به مقام نخست‌وزیری رسیدند.
راجیو گاندی در کنار نهرو روی صندلی نشسته است.

مونتباتن انتشار یافت!. گاندی رهبر معنوی هند روز سی ام ژانویهٔ سال ۱۹۴۸ به قتل رسید و نهرو بر بحران و تشنج ناشی از این فاجعه نیز فائق آمد. روز سوم مه سال ۱۹۴۸ یکی از رهبران حزب کنگرهٔ هند به نام «راجاگو پالاچاری»[۳۴] به‌جای لرد مونتباتن به فرمانداری کل هند منصوب شد و با کاهش تدریجی نقش انگلیسیها در ادارهٔ امور هند زمینه برای اعلام رژیم جمهوری در این کشور فراهم گردید.

امّا مشکلات محمدعلی جناح رهبر پاکستان در ادارهٔ امور کشور خود کمتر از نهرو نبود، زیرا پاکستان منابع درآمد کمتری داشت و بزرگترین مشکل آن از طرز تقسیم شبه‌قارهٔ هند و وضع جغرافیائی پاکستان ناشی می شد، زیرا پاکستان در ابتدا از دو قسمت شرقی و غربی در طرفین شبه‌قارهٔ هند، که قریب ۱۸۰۰ کیلومتر با یکدیگر فاصله داشتند تشکیل می شد و قسمت شرقی آن (بنگلادش فعلی) فقیرترین قسمت شبه‌قارهٔ هند به‌شمار می آمد. محمدعلی جناح بنیانگذار و رهبر پاکستان در بحبوحهٔ اختلاف با هند و بحران کشمیر، روز یازدهم سپتامبر ۱۹۴۸ درگذشت و لیاقت‌علی خان نخست‌وزیر پاکستان نیز که بعد از مرگ او به‌تنهائی بار مسئولیت ادارهٔ امور این کشور را به دوش می‌کشید سه سال بعد به قتل رسید و پاکستان نیمهٔ دوم قرن بیستم را با یک سلسله تشنجات سیاسی و کودتاهای نظامی آغاز کرد.

بین رهبران هند و پاکستان که قبل از تقسیم شبه‌قارهٔ هند هم اختلافاتی داشتند، بعد از تشکیل دو کشور مستقل هند و پاکستان هم اختلافات شدیدی بروز کرد و ماجرای کشمیر این اختلاف را به دشمنی مبدل ساخت.

34- Rajagopalachari

Scanned by CamScanner

مائو و چین سرخ

مهمترین واقعهٔ پایان نیمهٔ اوّل قرن بیستم، که چهرهٔ جهان را تغییر داده و آثار خود را در نیمهٔ دوم قرن نیز بر جای نهاده است، پیروزی کمونیست‌ها در چین و حکومت آنها بر یک‌چهارم جمعیت کرهٔ زمین است.

در فصول پیشین به حوادثی که در فاصلهٔ بین جنگ اول و دوم جهانی در چین روی داد و منجر به درگیری بین قوای دولتی چین و کمونیست‌های تحت فرمان مائو و سرانجام راه‌پیمائی بزرگ مائو و افرادش از جنوب به شمال چین گردید اشاره کردیم. در طول سال‌های جنگ و اشغال بخش اعظم سواحل شرقی چین و منچوری از طرف ژاپنیها، کمونیست‌های چین نیز با استفاده از ضعف و گرفتاری دولت مرکزی بر قلمرو حکومت خود در شمال چین افزودند و در پایان جنگ دوم جهانی بیست درصد خاک چین را با جمعیتی در حدود یکصد میلیون نفر دراختیار خود داشتند. تعداد سربازان سرخ به سیصد هزار نفر بالغ می‌شد که نیمی از آنها با سلاح‌های کهنه‌ای که از نیروهای دولتی یا ژاپنی‌ها به غنیمت گرفته بودند می‌جنگیدند. سلاح‌های تازهٔ آنها هم بیشتر ژاپنی یا آمریکائی بود که از نیروهای ژاپن یا قوای چیان کای‌شک به غنیمت گرفته شده بود و برخلاف ادعاهای بعدی روسها دربارهٔ نقشی که در پیروزی کمونیست‌ها در چین بازی کرده‌اند مقدار بسیار کمی سلاح روسی دراختیار نیروهای مائو بود. خروشچف رهبر شوروی در سال‌های ۱۹۵٤ تا ۱۹٦٤ بعدها فاش کرد که استالین در طول سال‌های مبارزهٔ مائو بر سر کسب قدرت به امکان موفقیت او در این مبارزه اعتقاد نداشت و همکاری با حکومت چیان کای‌شک را بر سرمایه‌گذاری برای پیروزی کمونیست‌ها در چین ترجیح می‌داد. استالین در معتقدات کمونیستی مائو و یاران او هم تردید داشت و بارها گفته بود «کمونیست‌های چینی، مثل تربچه هستند بیرونشان سرخ و



مائو رهبر کمونیست‌های چین پیش از رسیدن به قدرت

درونشان سفید است!».

علت بدبینی استالین نسبت به امکان موفقیت مائو این بود که درمقابل قوای سیصد هزار نفری مائو که تسلیحات کافی دراختیار نداشتند، حکومت چیان کای‌شک یک ارتش مجهز دو میلیون و پانصد هزار نفری دراختیار داشت که بعد از شکست و تسلیم ژاپن از توانائی کافی برای درهم شکستن قوای مائو برخوردار بود. ارتش چیان کای‌شک علاوه بر تجهیزات مدرن یک نیروی زرهی قوی و بیش از یکهزار هواپیما دراختیار داشت که کمونیست‌ها فاقد آن بودند. قسمت اعظم این نیروها در جنگ با ژاپن درگیر نشده و دست نخورده باقی مانده بودند و پیروزی آنها در نبرد احتمالی آینده با کمونیست‌ها طبیعی به نظر می‌رسید.

پیاده شدن نیروهای آمریکائی در خاک چین و شرایط متارکهٔ جنگ با ژاپنی‌ها نیز که آنها را مکلف ساخته بود مناطق اشغالی و سلاح‌های خود را فقط به نیروهای دولتی چین تحویل بدهند موقعیت حکومت چیان کای‌شک را بیش از پیش تقویت کرد. شهرهای بزرگ مناطق

Scanned by CamScanner



مائو رهبر کمونیست چین و چوئن لای اولین نخست وزیر چین کمونیست در آغاز حکومت بر این کشور.

پرجمعیت شرق چین که در اشغال نیروهای ژاپنی بود یکی پس از دیگری به دست قوای چیان کای شک افتاد. روز پانزدهم اوت سال ۱۹٤۵ نیروهای دولتی چین وارد نانکن شدند. روز دهم سپتامبر بندر شانگهای را از ژاپنی ها پس گرفتند و روز هفدهم همین ماه وارد پکن شدند. نیروهای آمریکائی نیز چند بندر بزرگ از جمله «تین تسن» را اشغال کردند و مائو که از خطر اتحاد آمریکا و حکومت چیان کای شک به خوبی آگاه بود برای نخستین بار درصدد نزدیکی به آمریکائیها برآمد.

بررسی سیر تحولات وقایع چین در فاصلهٔ سال های ۱۹٤۵ تا ۱۹٤۹ از این واقعیت شگفت انگیز پرده بر می‌دارد که سقوط چین به دست کمونیست ها در درجهٔ اول محصول سیاست متزلزل آمریکا در چین و عدم حمایت کافی آنها از حکومت چیان کای شک بوده و حمایت روسها از کمونیست های چین نقش مؤثری در پیروزی آنها نداشته است. مائو نخست به کمک چند روزنامه نگار برجستهٔ آمریکائی مانند «ادگار اسنو»[۳۵] و «تئودور وایت»[۳۶] و «هاریسون سالیسبوری»[۳۷] که از قلمرو حکومت او در شمال چین بازدید کرده و تحت تأثیر قرار گرفته بودند افکار عمومی آمریکائیان را نسبت به خود تغییر داد و چنین وانمود کرد که او نه یک کمونیست متعصب و نه تابع مسکوست و در صورتی که به قدرت برسد علیه منافع آمریکا اقدام نخواهد کرد. مطبوعات آمریکا همچنین گزارشاتی دربارهٔ مبارزات کمونیست های چین با ژاپنی ها در سال های جنگ دوم جهانی منتشر کردند که افکار عمومی آمریکا را سخت تحت تأثیر قرار داد و همزمان با آن انتشار مقالاتی دربارهٔ رواج فساد در حکومت چیان کای شک و بی‌لیاقی ژنرال های چینی در جنگ موجبات بدبینی آمریکائیان را نسبت به حکومت چیان کای شک فراهم ساخت. مقامات دولتی آمریکا، بخصوص بعضی از مقامات ارشد وزارت خارجهٔ آمریکا مانند «دین آچسن»[۳۸] که در سال ۱۹٤۹ به

35- Edgar Snow 36- Theodor White 38- Dean Acheson

Scanned by CamScanner

مقام وزارت خارجهٔ آمریکا رسید در این بدبینی نسبت به حکومت چیان کای شک شریک بودند و گزارش های «کارشناسان» مسائل چین هم که بعد از پایان جنگ از قلمرو حکومت کمونیست ها در چین بازدید کرده و با خود مائو یا همکاران نزدیک او مانند «چوئن لای»[۳۹] ملاقات و مصاحبه کرده بودند حاکی از این بود که کمونیسم چینی با کمونیسم روسی تفاوت زیادی دارد و وارد کردن کمونیست ها در حکومت چین، هم موجب افزایش کارائی دولت چین خواهد شد و هم از خطر گرایش بیشتر آنها به طرف شوروی خواهد کاست.

چیان کای شک پس از شکست ژاپن در تدارک یک حملهٔ بزرگ به قلمرو حکومت کمونیست ها در شمال چین بود ولی آمریکائیها او را از این اقدام برحذر داشتند و بالعکس از وی خواستند که زمینه را برای یک «آشتی ملی» و مشارکت کمونیست ها در حکومت آیندهٔ چین فراهم سازد. با اصرار آمریکائیها، چیان کای شک در ماه اکتبر ۱۹٤۵ رهبران کمونیست چین را به تشکیل کنفرانسی در «چونک کینگ» پایتخت زمان جنگ چین دعوت کرد. مائو و چوئن لای در این کنفرانس شرکت کردند، ولی هدف آنها از شرکت در کنفرانس چونک کینگ بیشتر تماس مستقیم با آمریکائیها و جلب اعتماد ژنرال پاتریک هورلی[۴۰] سفیر فوق العادهٔ آمریکا در چین بود تا توافق و همکاری با چیان کای شک.

کنفرانس چونگ کینگ با یک توافق کلی و مبهم دربارهٔ تشکیل یک «کنفرانس سیاسی مشورتی» از نمایندگان کلیهٔ گروه های سیاسی برای مذاکره و اتخاذ و تصمیم دربارهٔ حکومت آیندهٔ چین خاتمه یافت، و این کمال مطلوب مائو بود، زیرا بدون اینکه تعهدی بپذیرد و امتیازی به چیان کای شک بدهد فرصتی برای تجدید سازمان و تجهیز قوای خود به دست آورد. مائو معاون و مشاور محیل خود چوئن لای را به عنوان نمایندهٔ تام الاختیار خویش در چونگ کینگ گذاشت تا با زمان چرب و نرم و چهرهٔ متبسم و اعتماد برانگیز خود آمریکائیهای ساده لوح را اغوا کند و خود به «ینان» مقر حکومتش در شمال چین بازگشت تا مقدمات فتح سراسر چین را فراهم سازد.

تلاش آمریکائیها برای آشتی بین چیان کای شک و مائو و تشکیل یک حکومت وحدت ملی در چین تا پایان سال ۱۹٤٦ ادامه داشت و در تمام این مدت مائو به تجهیز قوای خود برای فتح چین مشغول بود. نیروی سیصد هزار نفری مائو در پایان سال ۱۹٤٦ به یک میلیون نفر افزایش یافت، که نیمی از آنها را جنگجویان غیرنظامی تشکیل می‌دادند. قلمرو حکومت مائو نیز با تخلیهٔ منچوری از طرف نیروهای شوروی، که قسمت اعظم آن به اشغال کمونیست ها درآمد توسعه یافت.

در طول سال ۱۹٤٦ کمونیست های چین دست به مبارزهٔ تبلیغاتی پردامنه ای برای بی اعتبار ساختن حکومت چیان کای شک در افکار عمومی آمریکا زدند و با اخبار و اطلاعاتی که دربارهٔ فساد در دستگاه حکومت چین و فروش اسلحه از طرف ژنرال های چینی به کمونیست ها دراختیار خبرنگاران مطبوعات آمریکا می‌گذاشتند بر بدبینی آمریکائیها نسبت به رژیم چیان کای شک افزودند. کنگرهٔ آمریکا تحت فشار افکار عمومی کمک های اقتصادی و نظامی به حکومت چیان کای شک را کاهش داد و ژنرال های چینی تحت تأثیر این ضربه بیش از پیش روحیهٔ خود را باخته و به طرف فساد رانده شدند. کمونیست ها با استفاده از موقعیت در کلیهٔ جبهه هائی که در برابر نیروهای دولتی قرار گرفته بودند دست به فعالیت گسترده ای برای جلب دوستی افسران و سربازان دولتی زدند و تاکتیک آنها برای ایجاد تزلزل و شکاف در نیروهای دولتی در بسیاری موارد با موفقیت روبرو شد، به طوری که در اواخر سال ۱۹٤٦ افسران و سربازان چند لشکر دولتی در خطوط مقدم جبهه سر به طغیان برداشته و به کمونیست ها پیوستند.

در اواخر سال ۱۹٤٦ دیگر امیدی به حصول توافق بین چیان کای شک و کمونیست ها باقی نمانده و جنگ های پراکنده بین نیروهای دولتی و کمونیست ها در نقاط

39- Chou En Lai 40- P. Horly

Scanned by CamScanner



یک ستون از نیروهای دولتی چین عازم جبهه برای نبرد با کمونیست‌هاست.

مختلف آغاز شده بود، با وجود این ژنرال مارشال رئیس سابق ستاد ارتش آمریکا (و وزیر خارجهٔ بعدی) که به‌جای ژنرال هورلی به عنوان سفیر فوق‌العادهٔ آمریکا به چین رفته بود همچنان به تلاش خود برای ترک مخاصمه و تجدید مذاکره بین دولت و کمونیست‌ها ادامه می‌داد. آخرین پیشنهاد مائو به چیان کای‌شک برای ترک مخاصمه تشکیل یک دولت ائتلافی با مشارکت کمونیست‌ها و ایجاد یک ستاد مشترک نیروهای مسلح چین با ادغام ارتش ملی و ارتش سرخ چین بود و ژنرال مارشال هم با اصول این پیشنهاد موافقت کرده بود ولی چیان کای‌شک می‌گفت این پیشنهاد فریبی بیش نیست، زیرا مائو می‌خواهد ضمن حفظ حاکمیت خود بر شمال چین و استقلال فرماندهی نیروهای تحت فرمانش در تشکیلات حکومت مرکزی و ادارهٔ امور ارتش ملی چین مداخله کند.

مارشال روز شانزدهم ژانویهٔ سال ۱۹۴۷ به وزارت خارجهٔ آمریکا منصوب شد و قبل از ترک چین در آخرین ملاقات با چیان کای‌شک از او خواست که برای حل اختلافات خود با کمونیست‌ها انعطاف بیشتری نشان بدهد. مارشال صریحاً به چیان کای‌شک گفت که دولت آمریکا هرقدر که از کمونیست نفرت داشته باشد نمی‌تواند افکار عمومی مردم آمریکا را در تعیین خط مشی سیاسی خود نادیده بگیرد و تصویری که از رژیم چین در اذهان

عمومی آمریکائیان نقش بسته مانع بزرگی در راه ادامهٔ کمک های نظامی و اقتصادی آمریکا به این رژیم است. مارشال در خاتمه به چیان کای شک اخطار کرد که در صورت توسعهٔ جنگ داخلی نباید روی کمک آمریکا حساب بکند، زیرا «مالیات دهندگان آمریکائی حاضر به تأمین هزینهٔ جنگی که مربوط به آنها نیست نخواهند شد».

چیان کای شک که هیچگونه اعتمادی به قول و قرار کمونیستها نداشت، بلافاصله پس از مراجعت مارشال به آمریکا دستور یک حملهٔ عمومی را به نیروهای کمونیست صادر کرد و در نیمهٔ اول سال ۱۹۴۷ موفقیت هائی هم به دست آورد، تا جائی که شهر «ینان» مرکز قدرت و حکومت مائو نیز روز ۱۹ مارس ۱۹۴۷ به تصرف نیروهای دولتی درآمد. ولی از اواسط سال ۱۹۴۷ کمونیستها در تمام جبهه ها دست به حملهٔ متقابله زدند و قبل از همه ینان را از نیروهای دولتی پس گرفتند. در عملیات فتح مجدد ینان نیروهای چیان کای شک که به محاصرهٔ کمونیستها درآمده بودند قتل عام شدند و از آن تاریخ به بعد عقب نشینی نیروهای دولتی در برابر کمونیستها در تمام جبهه ها آغاز شد.

در آغاز تابستان سال ۱۹۴۸ یک سوم خاک چین در تصرف کمونیست ها بود و در باقیماندهٔ خاک چین هم کمونیست ها با تشکیل گروه های پارتیزانی علیه نیروهای دولتی می‌جنگیدند. در نیمهٔ دوم سال ۱۹۴۸ شهرهای بزرگ چین، از جمله نانکن پایتخت جدید کشور مورد تهدید کمونیست ها قرار گرفت و چیان کای شک که خطر را در بیخ گوش خود احساس می‌کرد دست به تلاش تازه‌ای برای جلب حمایت آمریکائیان زد. این بار چیان کای شک همسر خود را که زنی زیرک و زیبا بود و در میان آمریکائیان هم محبوبیتی داشت به آمریکا فرستاد تا مگر بتواند آمریکائیها را از اهمیت خطر آگاه ساخته و آنها را به اقدامی قاطع و جدی برای نجات چین ترغیب نماید. خانم چیان کای شک برای موفقیت در انجام این مأموریت از تمام مهارتها و امکانات خود استفاده کرد و با بسیاری از رهبران آمریکا و شخصیت های بانفوذ آمریکائی، از جمله شخص ترومن رئیس جمهور و وزیران ارشد کابینه و سناتورها و نمایندگان بانفوذ کنگرهٔ آمریکا ملاقات و مذاکره کرد و چندین کنفرانس مطبوعاتی ترتیب داد. ولی مجموعهٔ فعالیت های او به اعزام نمایندهٔ ویژه‌ای از طرف رئیس جمهور آمریکا به چین منجر شد، که او هم پس از دو هفته اقامت در چین و بررسی اوضاع این کشور گزارش مأیوس کننده‌ای به رئیس جمهور آمریکا داد. خلاصهٔ گزارش فرستادهٔ ویژهٔ ترومن به چین این بود که کمک به رژیم چیان کای شک بی فایده است و آمریکا بدون درگیری مستقیم در جنگ با کمونیست های چینی

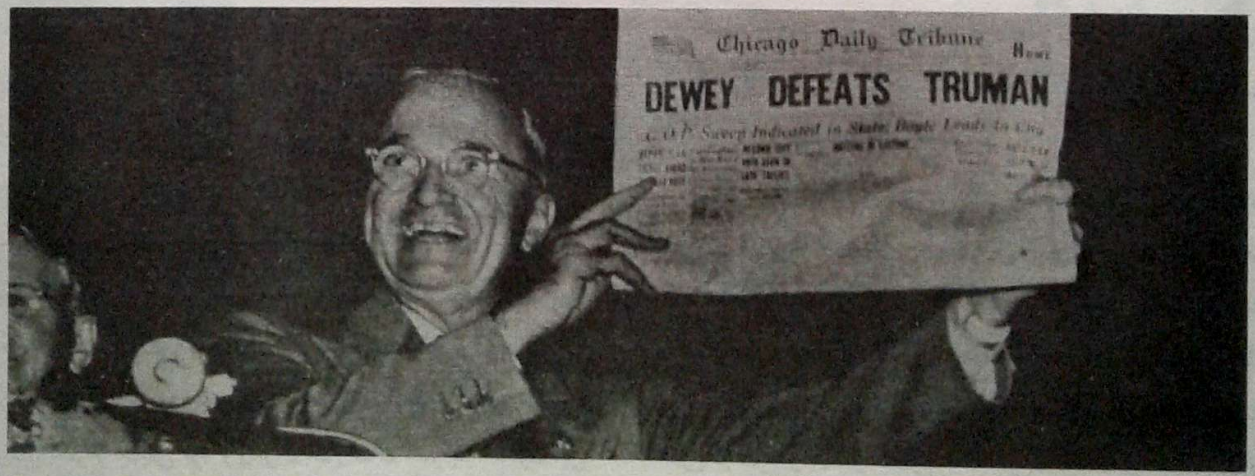

ترومن رئیس جمهوری آمریکا که بعد از مرگ روزولت به این مقام رسید، برخلاف تمام پیش‌بینی‌ها در انتخابات سال ۱۹۴۸ آمریکا مجدداً به این مقام انتخاب شد. ترومن در این عکس روزنامه‌ای را که خبر شکست او را منتشر کرده درمقابل دوربین عکاسان گرفته است.

Scanned by CamScanner



چینی‌ها با وسائل ابتدائی و کشیدن غلطک‌ها مشغول ساختن یک فرودگاه موقت برای هواپیما هستند.

نمونه‌ای از هواپیماهای جنگندهٔ چینی که به شکل اژدها نقاشی شده‌اند.

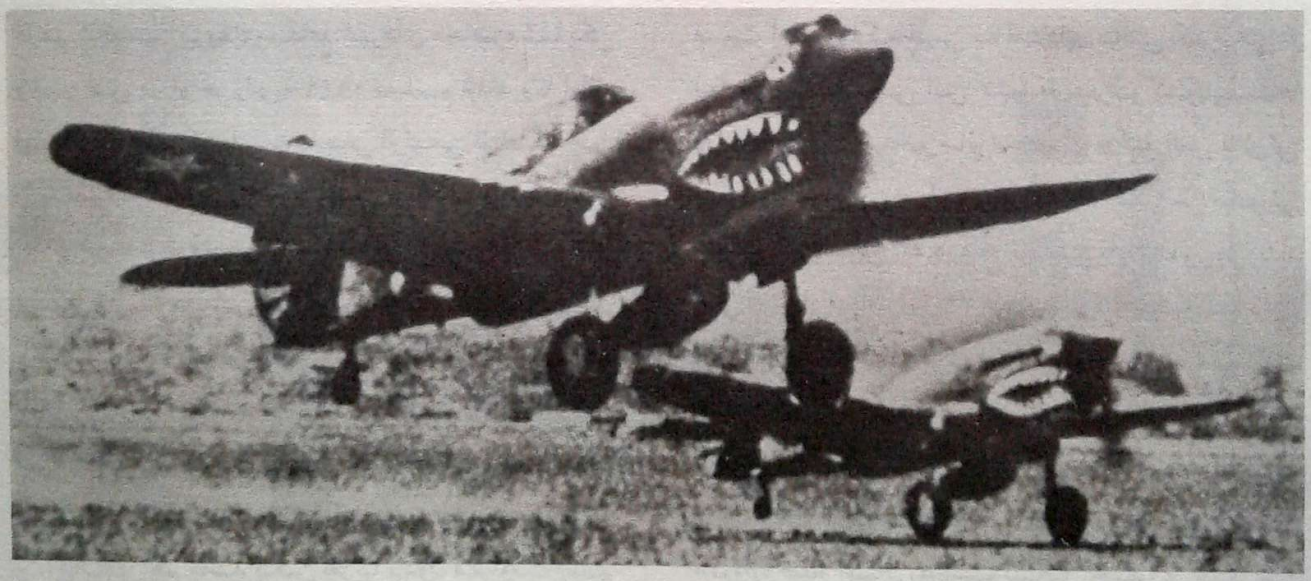

نمی‌تواند این کشور را از چنگ آنها برهاند. کارشناسان وزارت خارجه و دفاع آمریکا حتی در نتیجه‌بخش بودن دخالت مستقیم آمریکا در چین هم تردید داشتند. سرانجام ترومن تسلیم نظر مشاوران خود شد و با همه نفرتی که از کمونیستها داشت، چین را در کام کمونیسم رها کرد.

خودداری آمریکا از کمک به رژیم چیان کای شک، روحیهٔ متزلزل ارتش چین را به کلی درهم شکست و نیروهای کمونیست از نخستین روزهای سال ۱۹۴۹ ضربات سهمگینی بر قوای دولتی وارد ساختند. فرار از صفوف ارتش و پیوستن نیروهای دولتی به کمونیست‌ها

Scanned by CamScanner

ابعاد وحشتناکی پیدا کرد و دو شهر بزرگ پکن و تین‌تسن در اواسط ژانویه به محاصرهٔ کمونیست‌ها درآمد. چیان کای‌شک برای کاستن از فشار کمونیست‌ها و فراهم ساختن زمینهٔ مذاکرات صلح روز ۲۱ ژانویهٔ سال ۱۹۴۹ آمادگی خود را برای کناره‌گیری از کار اعلام داشت و در پیامی که بیشتر به یک پیام خداحافظی از ملت چین شباهت داشت گفت که برای خاتمه دادن به جنگ برادرکشی و تأمین وحدت ملی آمادهٔ هرگونه فداکاری و استعفا از مقام ریاست جمهوری است. چیان کای‌شک برای اثبات حسن‌نیت خود تمام اختیاراتش را به معاونش «لی-تسونگ-ین»[41] واگذار کرد و از او خواست که بلافاصله تقاضای ترک مخاصمه و تجدید مذاکرات صلح و آشتی با کمونیست‌ها را بنماید.

امّا پیام خداحافظی چیان کای‌شک و تفویض اختیارات ریاست جمهوری چین به «لی تسونگ‌ین» نه‌فقط از فشار کمونیست‌ها نکاست، بلکه موجب تجری بیشتر آنها شد و نیروی مقاومت باقیماندهٔ ارتش چین را نیز درهم شکست. نیروهای مدافع شهرهای محاصره شدهٔ پکن و تین‌تسن در اواخر ژانویهٔ ۱۹۴۹ تسلیم شدند و تا اوائل بهار همین سال کمونیست‌ها بیش از نیمی از خاک چین را به تصرف خود درآورده و در طول رودخانهٔ «یانگ‌تسه» که از غرب تا شرق چین جریان دارد متمرکز شدند. شهر نانکن در ساحل این رودخانه هدف بعدی نیروهای کمونیست بود و نخستین ستون‌های سربازان سرخ روز ۲۳ آوریل وارد پایتخت شدند. آخرین گروه مقامات دولتی چین که در نانکن باقی مانده بودند روز قبل شهر را ترک گفته و به «کانتون» پایتخت موقت جدید چین رفته بودند.

نانکن هم مانند پکن تقریباً بدون مقاومت تسلیم کمونیست‌ها شد و نیروهای کمونیست در نخستین روزهای ماه مه به حومهٔ بندر بزرگ شانگهای رسیدند. چیان کای‌شک پس از یک غیبت صدروزه از صحنهٔ سیاست چین تصمیم گرفت دوباره به میدان بیاید و فرماندهی دفاع از شانگهای را شخصاً به‌عهده بگیرد، ولی تلاش او برای حماسه‌آفرینی در شانگهای بی‌نتیجه ماند و مقاومت نیروهای مدافع این شهر پس از بیست و چهار ساعت آتشباری شدید توپخانهٔ کمونیست‌ها درهم شکست. در آخرین لحظات نبرد چند هواپیمای نظامی که در فرودگاه شانگهای باقی مانده بود چیان کای‌شک و ژنرال‌های او را از معرکه بدر بردند. ژنرال‌ها به کانتون رفتند، ولی چیان کای‌شک با هواپیمای اختصاصی خود راهی جزیرهٔ فورموز (تایوان) شد تا در آنجا طرح عملیات تازه‌ای را علیه کمونیست‌ها بررسی کند، امّا عزیمت او به تایوان به عنوان فرار از معرکه و پناه بردن به یک نقطهٔ امن تلقی شد و ضربهٔ نهائی را بر روحیهٔ باقیماندهٔ نیروهای دولتی وارد ساخت.

همزمان با سقوط نانکن و شانگهای بیش از پانصد هزار سرباز سرخ از رودخانهٔ یانگ‌تسه عبور کرده و با سرعت و بدون برخورد با مقاومت قابل توجهی به طرف جنوب و غرب کشور سرازیر شدند. در طول تابستان سال ۱۹۴۹ قسمت اعظم خاک چین به استثنای بخش کوچکی از سواحل جنوب شرقی این کشور به تصرف کمونیست‌ها درآمد و روز ۲۱ سپتامبر مائوتسه‌تونگ «کنفرانس مشورتی سیاسی خلق چین» را در پکن گشود. کنفرانس مشورتی سیاسی خلق چین که درواقع نخستین پارلمان رژیم جدید چین به‌شمار می‌آمد روز ۲۹ سپتامبر به کار خود خاتمه داد و روز سی‌ام سپتامبر در یک اجلاس نهائی مائو را به عنوان نخستین رئیس حکومت مرکزی خلق چین انتخاب کرد.

روز اول اکتبر سال ۱۹۴۹ مائوتسه‌تونگ طی نطقی در میدان عظیم «تین‌آن‌مَن» پکن که در زبان چینی به معنی «دروازهٔ صلح آسمانی» است تشکیل جمهوری خلق چین را اعلام کرد و ضمن آن گفت «تشکیل این جمهوری ثمرهٔ سی سال مبارزهٔ مردان و زنان فداکاری است که بسیاری از آنها در این راه جان باخته‌اند... جمهوری خلق چین یک قدرت بزرگ و تازه در جهان و پیشآهنگ صلح در آسیا خواهد بود... ملت چین از این پس به هیچ قدرت خارجی

41- Li Tsung Yen

Scanned by CamScanner



مائو رهبر چین کمونیست در اوائل حکومت شخصاً از روستاهای چین بازدید می‌کرد و دربارهٔ پیشرفت کار کشاورزی دستوراتی صادر می‌نمود. در این عکس او را با یک روستائی چینی که مشغول شخم زدن زمین با وسائل ابتدائی است ملاحظه می‌کنید.

اجازه نخواهد داد که در امور داخلی او مداخله کند و استقلال و شرف ملی او را مورد اهانت قرار دهد... ما ملتی زنده و سرفراز هستیم و در برابر هیچ قدرت خارجی سر تسلیم و تعظیم فرود نخواهیم آورد...»

در نطق مائو که با فریادهای «مائو ــ وان سوی» یعنی «مائو صد سال زنده بمان!» قطع می شد هیچگونه اشاره‌ای به شوروی و اتحاد و همبستگی کشورهای سوسیالیستی دیده نمی شد و مائو که از سیاست مسکو و شخص استالین به شدت رنجیده خاطر بود بدین وسیله می‌خواست نشان بدهد که در پیروزی خود مدیون شوروی نیست و در آینده هم هیچ دینی به شوروی ندارد. درواقع دولت شوروی حتی در روز اعلام تشکیل جمهوری خلق چین هم رژیم جدید چین را به طور ناقص و «دوفاکتو» به رسمیت شناخته بود و شناسائی کامل یا «دوژور» این رژیم از طرف شوروی چند هفته بعد و پس از سقوط کانتون و فتح کامل سرزمین اصلی چین به دست کمونیستها اعلام شد.

در طول ماه اکتبر سال ۱۹۴۹ باقیماندهٔ افسران و سربازان رژیم چیان کای شک خود را تسلیم کمونیست ها کردند و معدودی از آنها نیز به اتفاق مقامات دولتی رژیم سرنگون شده با کشتی و هواپیما به جزیرهٔ تایوان گریختند.

Scanned by CamScanner

رژیم جدید روز بیستم اکتبر بر سراسر خاک اصلی چین مسلط شد و روزنامهٔ «تایمز» لندن در همین تاریخ ضمن سرمقاله‌ای نوشت «پیروزی کمونیست‌ها در چین از نظر اهمیت دست‌کمی از انقلاب بلشویکی سال ۱۹۱۷ روسیه ندارد. رهبران کمونیست چین با پیروزی‌های نظامی بزرگی که یادآور بزرگترین و وسیع‌ترین عملیات نظامی در تاریخ است به قدرت رسیده‌اند... غول تازه‌ای در شرق آسیا متولد شده است که در سال‌های آینده می‌تواند نقشهٔ آسیا و سرنوشت جهان را تغییر دهد.».



یک عکس دیدنی که در حال فروریختن ساختمان‌ها در زلزلهٔ سال ۱۹۴۸ ژاپن گرفته شده است.

Scanned by CamScanner



ژنرال دوگل رهبر فرانسه به دکتر فلمینگ کاشف پنی‌سیلین نشان لژیون دونور اعطا می‌کند.

علم و هنر و ادبیات در نیمهٔ اول قرن بیستم

مهمترین پیشرفت‌های علمی بشر در سالهای جنگ دوم جهانی و بعد از آن متأسفانه در خدمت جنگ و انباشتن زرادخانه‌های کشورهای بزرگ از سلاح‌های پرقدرت جدید به کار گرفته شد. موشک‌های «و-۱» و «و-۲» آلمان که در اواخر جنگ برای بمباران لندن مورد استفاده قرار گرفت پایه‌های اولیهٔ موشک‌های هدایت شوندهٔ نیرومندی بود که در سال‌های بعد ساخته شد و بمب‌های اتمی که در سال ۱۹۴۵ برای انهدام شهرهای ژاپنی هیروشیما و ناکازاکی به کار رفت نمونه‌های کوچک بمب‌هائی بود که با قدرت تخریبی دهها برابر بمب هیروشیما ساخته و انبار شد.

در آخرین دههٔ نیمهٔ اول قرن بیستم در علم پزشکی نیز پیشرفت‌های بزرگی حاصل شد، که مهمتر از همه تولید انواع داروهای آنتی‌بیوتیک بر اساس پنی سیلین بود. آنتی‌بیوتیک‌های جدید از تعداد مرگ و میرها در بیماری‌های عفونی به میزان قابل ملاحظه‌ای کاست و یکی از انواع آن، استرپتومایسین در علاج بیمای سل که تا اواسط قرن بیستم از بیماری‌های غیرقابل درمان به شمار می‌آمد اثر معجزه‌آسائی داشت.

با تجارب حاصله در جنگ دوم جهانی در جراحی نیز موفقیت‌های بزرگی بدست آمد، بخصوص در جراحی پلاستیک و پیوند اعضاء و همچنین جراحی مغز و چشم پیشرفت‌های مهمی حاصل شد و جراحی قلب باز نیز برای نخستین بار در نیمهٔ قرن بیستم با موفقیت انجام گرفت.

در عالم هنر و ادبیات، چند نویسندهٔ آمریکائی در نیمهٔ اول قرن بیستم بیش از همه شهرت یافتند که در رأس آنها باید از ویلیام فالکنر[۴۲] و ارنست همینگوی[۴۳] و ازرا-پوند[۴۴] نام برد. فالکنر بواسطه داستان‌هائی که از زندگی مردم الهام گرفته، و همینگوی به‌خاطر آثاری که ضمن آن وقایع مهم دوران زندگیش مانند جنگ‌های اول و دوم جهانی و جنگ‌های داخلی اسپانیا را در قالب داستان‌های شیرین و پرکششی بیان می‌کند شهرت یافته‌اند و هردو به خاطر این آثار به دریافت جایزهٔ ادبی نوبل نائل شده‌اند. امّا «ازرا-پوند» شخصیت شگفت‌انگیزی بود که پس از کسب شهرت در سرودن اشعاری که کمتر نظیر آنرا از نظر زیبائی و روانی و افکار متعالی می‌توان در شعر معاصر

42- W. Faulkner 43- E. Hemingway 44- Ezra Pound

Scanned by CamScanner

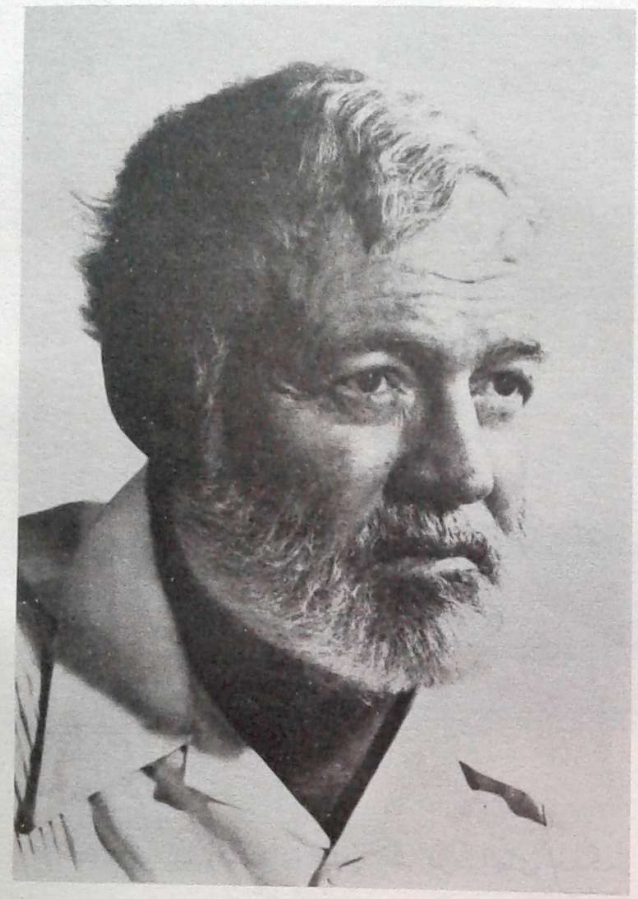

ارنست همینگوی نویسندهٔ معروف آمریکائی اواسط قرن بیستم

انگلیسی یافت، ناگهان به سیاست روی آورد و پس از دیداری باموسولینی در رم شیفتهٔ او شد. پوند در سال ۱۹۳۹ برای اینکه به قول خودش «روزولت را بر سر عقل بیاورد» و اتحادی بین آمریکا و آلمان هیتلری و ایتالیای موسولینی بوجود آورد به آمریکا بازگشت و از رئیس جمهور آمریکا تقاضای ملاقات کرد، ولی روزولت که از نیت او آگاه بود حاضر به ملاقات با وی نشد و از راپوند که از این رفتار خشمگین شده بود بعد از مراجعت به ایتالیا به مبارزهٔ تبلیغاتی شدیدی علیه روزولت دست زد و تنها در رادیو رم ۱۲۵ سخنرانی علیه سیاست آمریکا و روزولت ایراد نمود. پس از سقوط موسولینی و ورود نیروهای آمریکا به ایتالیا پوند مدتی متواری بود تااینکه در سال ۱۹٤۵ دستگیر شد و مدتی در یک سلول انفرادی تحت شکنجه و آزار سربازان خشمگین آمریکائی قرار گرفت. پوند سپس برای محاکمه به اتهام خیانت به کشورش به آمریکا انتقال یافت، ولی با انتشار مجموعهٔ اشعار تکان‌دهنده‌ای که در زندان سروده بود افکار عمومی به نفع او به حرکت درآمد و با تلاش گروهی

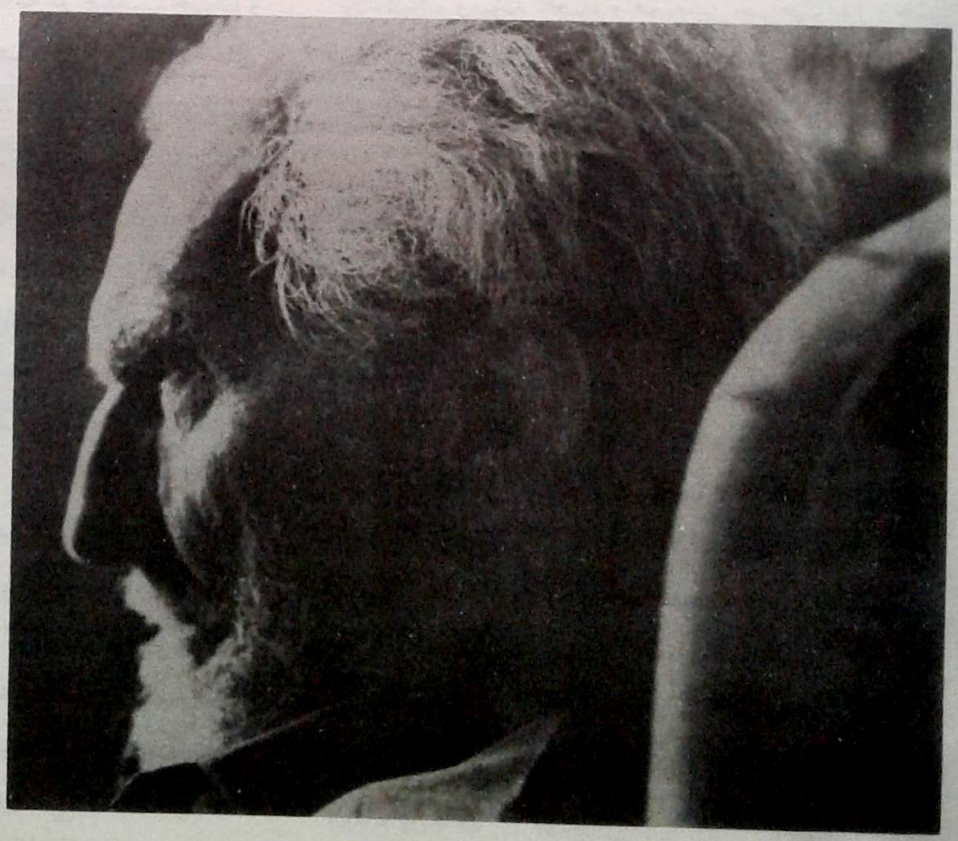

ازرا-پوند شاعر معروف آمریکائی در اواخر عمر

Scanned by CamScanner



ژان پل سارتر نویسنده و فیلسوف بزرگ فرانسوی

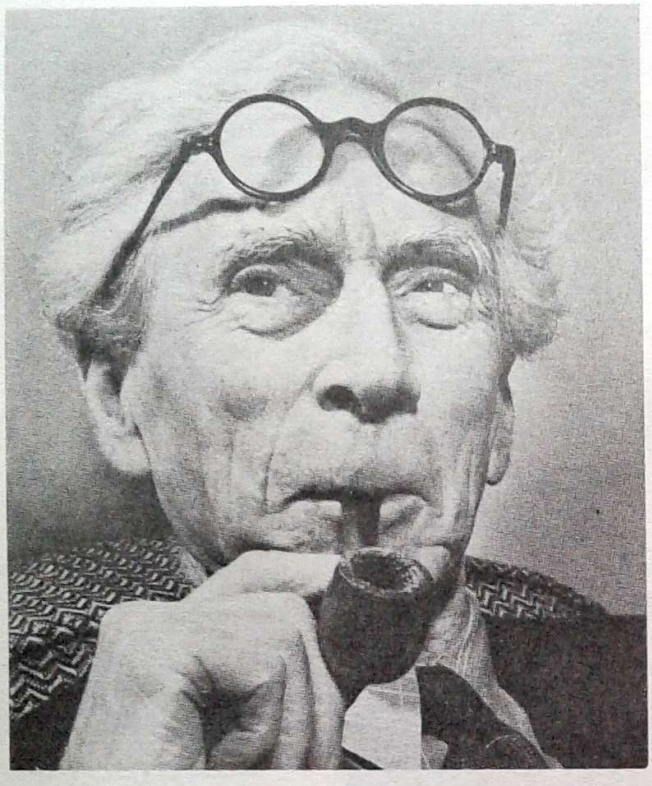

برتراندراسل نویسنده و فیلسوف بزرگ انگلیسی

از شاعران و نویسندگان معروف آن زمان سرانجام مورد عفو قرار گرفت.

معروف‌ترین نویسندهٔ انگلیسی نیمه اول قرن بیستم، که در عین حال بزرگترین فیلسوف این دوران نیز به‌شمار می‌آید برتراند راسل[45] است. راسل نخستین آثار خود را در اوائل قرن بیستم پدید آورد، ولی در اواسط قرن به اوج شهرت خود رسید و در سال ۱۹۵۰ به خاطر مجموعهٔ آثار فلسفی و ادبی و اجتماعی خود به دریافت جایزهٔ نوبل نائل شد. ناگفته نماند که نویسندهٔ معروف دیگر انگلیسی «جرج برنارد شاو» نیز که در فصول گذشته به او اشاره شد همچنان در سنین بالای نود سالگی به خلق آثار هنری ادامه می‌داد و بعضی از آثار معروف خود را در فاصلهٔ سال‌های ۱۹۴۰ تا ۱۹۵۰ پدید آورد.

از معروف‌ترین نویسندگان فرانسه در نیمهٔ اول قرن بیستم باید از فرانسوا موریاک[46]، آلبر کامو[47]، ژان پل سارتر[48] و آندره مالرو[49] نام برد. موریاک خالق لطیف‌ترین آثار ادبی و کامو نویسندهٔ عمیق‌ترین داستان‌های فلسفی است. معروف‌ترین آثار کامو که در آن افکار و عقاید اگزیستانسیالیستی او بیان شده «بیگانه» و «طاعون» است که اولی در سال ۱۹۴۲ و دومی در سال ۱۹۴۷ انتشار یافت. فلسفهٔ اگزیستانسیالیسم، که معنی لغوی آن اصالت وجود است و با نفی ارزش‌های اخلاقی و معتقدات دینی، انسان را آزاد و مسئول اعمال خود معرفی می‌کند در آثار ژان پل سارتر بیشتر شکافته شده است. سارتر در سال ۱۹۴۰ به اسارت آلمانی‌ها درآمد و بعد از آنکه به علت بیماری آزاد شد به نهضت مقاومت فرانسه پیوست و معروف‌ترین اثر خود را در زمینهٔ فلسفی به‌نام «وجود و عدم» در سال‌های جنگ پدید آورد.

شهرت آندره مالرو نویسندهٔ برجستهٔ دیگر فرانسوی نیمهٔ اول قرن بیستم بیشتر به‌واسطهٔ آثاری است که از تجارب و

45- Bertrand Russel
46- François Mauriac
47- Albert Camus
48- Jean-Paul Sartre
49- André Malraux

Scanned by CamScanner



آندره مالرو نویسندهٔ معروف فرانسوی که در جنگ های داخلی اسپانیا خلبان داوطلب ارتش جمهوریخواهان بود.

مشاهدات شخصی او در جریان وقایع مهم نیمهٔ اول قرن بیستم مانند انقلاب چین و جنگ های داخلی اسپانیا مایه گرفته است. مالرو کتاب معروف «فاتحان» خود را پس از سفری به چین در سال های دههٔ ۱۹۳۰ و کتاب «امید» خود را دربارهٔ جنگ های داخلی اسپانیا نوشته است. مالرو در جنگ های داخلی اسپانیا داوطلبانه در ارتش جمهوریخواهان بر ضد فرانکو شرکت کرد و در سال های جنگ دوم جهانی نیز از عناصر فعال نهضت مقاومت فرانسه بود.

و بالاخره از هنرمندان عالم موسیقی در این دوران باید از دو آهنگساز معروف روسی «استراوینسکی»[۵۰] و «شوستاکوویچ»[۵۱] نام برد. استراوینسکی در سال ۱۹۳٤ تبعهٔ فرانسه شد و در سال ۱۹٤۵ به آمریکا رفت و تحولی را که او در موسیقی به‌وجود آورد با کار پیکاسو در نقاشی مقایسه می‌کنند. ولی شوستاکویچ که هنگام استقرار حکومت بلشویکی در روسیه کودک یازده‌ساله‌ای بود در آن کشور ماند و نبوغ هنری خود را در همان محیط اختناق استالینی به‌ثبوت رساند.

در عالم نقاشی پیکاسو همچنان مشهورترین چهرهٔ هنری نیمهٔ اول قرن بیستم است، و بعد از او باید از دو نقاش معروف «سوررآلیست» سالوادور دالی[۵۲] اسپانیائی و «مارک شاگال»[۵۳] روسی که بعداً مقیم فرانسه شد نام برد. در مکتب «سوررآلیسم»[۵۴] که به معنی سبک نگارش و نقاشی فوق واقعیت یا تخیلی است مرز واقعیت های

50- Igor Stravinsky 51- Dimitri Shostakovich 52- Salvador Dali 53- Marc Chagall 54- Surrenalism

Scanned by CamScanner

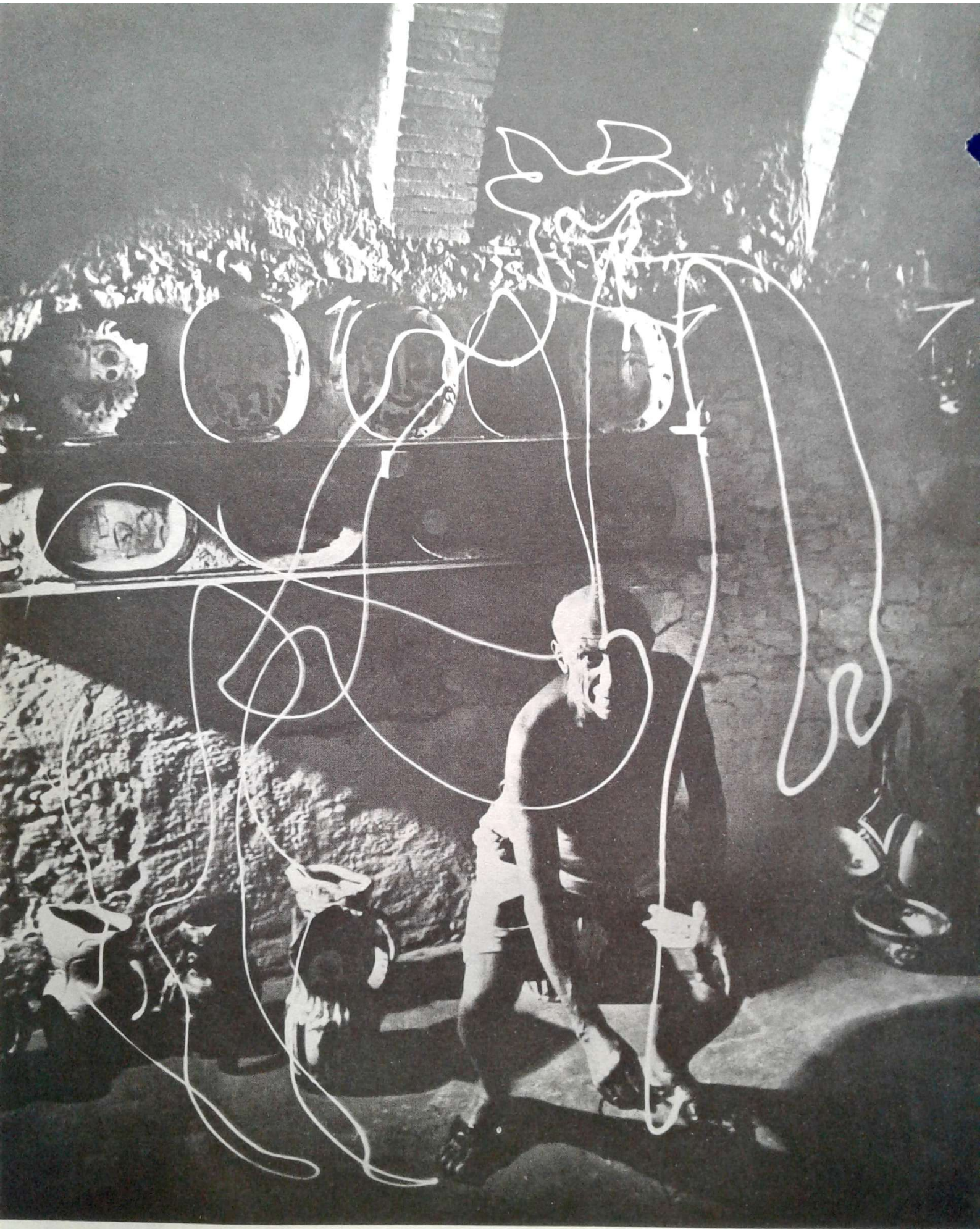

عکس جالبی از پیکاسو درحالیکه تصویری را با یک لامپ مشعلی نشان می‌دهد.

Scanned by CamScanner

عینی شکسته می شود و تفاوت سبک نقاشی سوررآلیستی با کوبیسم این است که در مکتب کوبیسم تخیلات نقاش به صورت اشکال هندسی یا «مکعبی» به روی تابلو می‌آید، درحالی که در مکتب سوررآلیست تخیلات نقاش در قالبی که به واقعیت نزدیک‌تر است به تصویر کشیده می شود. سالوادور دالی که علاوه بر نقاشی آثار متعددی هم دربارهٔ مکاتب نقاشی دارد برای تشریح مکتب سوررآلیست در نقاشی از اصطلاحات روانشناسی و پسیک آنالیز استفاده می‌کند و می‌نویسد نقاش سوررآلیست آنچه را که در ضمیر نابخود انسان وجود دارد به تصویر می‌کشد و به بیان ساده‌تر تابلوهای سوررآلیستی کم و بیش شبیه اشکال و تصاویر غیرعقلانی و نامنظمی است که انسان در خواب می‌بیند.

مارک شاگال معروف‌ترین آثار خود را در سال های جنگ دوم جهانی پدید آورده که بیشتر آنها مانند «شهید» و «مصلوب شدن زرد» در بیان رنج های آدمی است. نخستین اثر معروف سالوادور دالی «تداوم حافظه» نام دارد که در سال های قبل از جنگ دوم جهانی پدید آورده و آخرین اثر معروف او در نیمهٔ قرن بیستم «باکره و طفلش» نام دارد که در سال ۱۹۵۰ نقاشی شده است.



سالوادور دالی معروف‌ترین نقاش معاصر که پیشوای مکتب سوررآلیستی در نقاشی به شمار می‌آید. البته قیافه و حرکات او هم بی‌شباهت به نقاشی‌هایش نیست.

آخرین دههٔ نیمهٔ اوّل قرن بیستم همچنین دوران رونق سینما بود و هشتاد درصد فیلم هائی که در فاصلهٔ سالهای ۱۹۴۰ تا ۱۹۵۰ ساخته شد فیلمهای رنگی بود. بزرگترین فیلم رنگی که در سالهای ۱۹۳۹ و ۱۹۴۰ ساخته شد فیلم «برباد رفته» بود که رکورد فروش فیلمهای سینمائی را شکست و تا سال ۱۹۵۰ نیز هنوز بر روی پردهٔ سینماها بود.

Scanned by CamScanner

فصل هشتم

عصر دگرگونی ها

ملی شدن نفت ایران و پیامدهای آن ــ جنگ کره ــ مرگ استالین و کشمکش بر سر جانشینی او ــ انقلاب مصر و ملی شدن کانال سوئز ــ کودتای ضد سلطنتی عراق و پیامدهای آن ــ آمریکا و اروپا در دهۀ ۱۹۵۰ ــ انقلاب کوبا ــ وقایع مهم دیگر و رویدادهای هنری دهه ۱۹۵۰

دهۀ ۱۹۵۰ سرآغاز بزرگترین دگرگونی ها در تاریخ بعد از جنگ دوم جهانی است. مهم‌ترین واقعه‌ای که در آغاز این دهه روی داد ملی شدن نفت ایران و پیامدهای آن در ایران و خاورمیانه بود. جنگ کره نیز از مهم‌ترین وقایع آغاز این دهه بود و بدنبال آن مرگ استالین تحولات مهمی را در شوروی و دنیای کمونیست در پی داشت. انقلاب مصر و ملی شدن کانال سوئز و حمله مشترک نیروهای انگلیس و فرانسه و اسرائیل به مصر نیز از وقایع مهم این دوران است، که جنبش های استقلال طلبانۀ دیگری را در کشورهای آفریقائی بدنبال داشت و سرانجام باید از پیروزی انقلاب کوبا در پایان این دهه نام برد که زمینه را برای بروز بزرگترین بحران در روابط شرق و غرب در سال های بعد فراهم ساخت.

نهضت ملی شدن نفت ایران و حکومت دکتر مصدق در سال های ۱۹۵۱ تا ۱۹۵۳ (۱۳۳۰ تا ۱۳۳۲) به جهت آثار درازمدت آن در ایجاد نهضت های ضد استعماری در سایر نقاط جهان، که انقلاب مصر و ملی شدن کانال سوئز در سال ۱۹۵۶ مهم‌ترین آن بود، در صدر وقایع سال های دهۀ ۱۹۵۰ قرار دارد. مقدمات ملی شدن نفت ایران در سال ۱۹۵۰ (۱۳۲۹) فراهم شد و در اوائل سال ۱۹۵۱ به ثمر رسید. قتل رزم‌آرا نخست‌وزیر ایران در ماه مارس سال ۱۹۵۱ (اسفند ۱۳۲۹) تصویب قانون ملی شدن نفت را بدنبال داشت. در اردیبهشت ماه سال ۱۳۳۰ (اول مه ۱۹۵۱) دکتر محمد مصدق مبتکر قانون ملی شدن نفت که به نخست‌وزیری برگزیده شده بود مقدمات اجرای این قانون را فراهم ساخت و خودداری شرکت نفت انگلیس و ایران از تمکین به قانون ملی شدن نفت موجب خلع ید از این شرکت و اخراج کارشناسان انگلیسی از ایران گردید. انگلیسها که از تهدید به اقدام نظامی علیه ایران و اعزام ناوگان جنگی به خلیج فارس نتیجه‌ای نگرفته بودند برای وادار ساختن ایران به قبول شرایط خود، از طرفی خرید نفت را از طرف کمپانی ها و دولت های خارجی تحریم کردند و مانع فروش نفت ایران در بازارهای جهانی شدند و از سوی دیگر به دادگاه لاهه (دیوان داوری

Scanned by CamScanner

بین المللی) شکایت بردند. دکتر مصدق برای دفاع از موضع ایران در این اختلاف شخصاً در رأس هیئتی به لاهه رفت و دادگاه لاهه با پذیرفتن این استدلال هیئت نمایندگی ایران که اختلاف ایران و انگلیس، اختلاف بین دو دولت نیست بلکه اختلاف بین دولت ایران و یک شرکت تجارتی است، به عدم صلاحیت خود رأی داد. پیروزی ایران در دادگاه لاهه موجب تحکیم موقعیت داخلی و خارجی دکتر مصدق شد و انگلیسیها این بار با پیشنهادات جدیدی که متضمن پذیرفتن اصل ملی شدن نفت بود با دولت ایران وارد مذاکره شدند، ولی شرایط آنها دربارهٔ نقش مدیریت انگلیسیها در صنایع ملی شده و پرداخت غرامت از طرف ایران به شرکت سابق نفت انگلیس و ایران مورد قبول قرار نگرفت.

با به بن بست رسیدن مذاکرات نفت، انگلیسیها بار دیگر سیاست تهدید و ارعاب را از سر گرفتند و همزمان با اقدامات تهدیدآمیز علیه ایران، به این بهانه که اقدام یکجانبهٔ دولت ایران در لغو امتیاز نفت صلح جهانی را به خطر افکنده است به شورای امنیت سازمان ملل متحد شکایت کردند. دکتر مصدق این بار نیز شخصاً ریاست هیئت نمایندگی ایران را برای دفاع از موضع ایران در شورای امنیت به عهده گرفت و پس از حضور در جلسهٔ شورای امنیت، ظاهراً به عنوان معاینات پزشکی و درواقع برای مذاکره با مقامات آمریکائی به واشنگتن رفت، ولی تلاش او برای جلب حمایت آمریکائیها از ایران در برابر انگلیسیها بی نتیجه ماند و دکتر مصدق دست خالی از واشنگتن به تهران بازگشت.

در اواخر اکتبر سال ۱۹۵۱ با پیروزی حزب محافظه کار در انتخابات انگلستان و بازگشت چرچیل به مقام نخست وزیری این کشور، که جریان ملی شدن نفت ایران و اخراج تحقیرآمیز انگلیسیها از این کشور عامل اصلی آن بود، موضع انگلیسیها در برابر ایران سخت تر شد و یک سلسله عملیات پنهانی برای سرنگون ساختن حکومت مصدق آغاز گردید که جزئیات آن بعدها از طرف خود انگلیسیها فاش شد. در اواخر سال ۱۹۵۲ پس از پیروزی آیزنهاور در انتخابات ریاست جمهوری آمریکا، انگلیسیها تصمیم گرفتند عملیات خود را برای سرنگونی حکومت مصدق با آمریکائیها هماهنگ سازند و به موجب اسناد محرمانه ای که سی سال بعد انتشار یافت، طرح مشترک انگلیس و آمریکا برای سرنگونی حکومت مصدق در فوریهٔ سال ۱۹۵۳ (بهمن ۱۳۳۱) تهیه شد و رهبری این عملیات، به پیشنهاد خود انگلیسیها، به عهدهٔ یکی از مقامات سازمان مرکزی اطلاعات آمریکا (سیا) بنام کرمیت روزولت[1] گذاشته شد.

همزمان با این تحولات، اوضاع اقتصادی ایران نیز به علت قطع درآمد نفت رو به وخامت می گذاشت و دکتر مصدق که خود به خطر ادامهٔ این وضع واقف بود روز ۲۸ مه سال ۱۹۵۳ نامه ای به عنوان آیزنهاور رئیس جمهور جدید آمریکا نوشت و از آمریکا تقاضای کمک کرد. آیزنهاور یک ماه بعد، روز ۲۹ ژوئن ۱۹۵۳ به نامهٔ مصدق پاسخ داد و لحن پاسخ او هم سرد و مأیوس کننده بود. در نامهٔ آیزنهاور به دکتر مصدق آمده بود که وقتی دولت ایران می تواند با یک «توافق معقول» دربارهٔ مسئله نفت مشکلات اقتصادی خود را حل کند نباید از مالیات دهندگان آمریکائی توقع کمک داشته باشد! آیزنهاور همچنین پیشنهاد خرید نفت ایران را از طرف دولت آمریکا یا کمپانی های آمریکائی، قبل از حصول توافق کلی دربارهٔ این مسئله، رد کرده بود.

دو هفته بعد از وصول پاسخ آیزنهاور به نامهٔ دکتر مصدق مراحل اجرائی طرح سرنگونی مصدق آغاز گردید. «باری روبین»[2] نویسنده و محقق معروف آمریکائی جزئیات این عملیات و آخرین روزهای حکومت مصدق را چنین شرح می دهد:

> ... کیم روزولت و افراد تیم او روز ۱۳ ژوئیه (۲۲ تیرماه ۱۳۳۲) وارد تهران شدند و فعالیت خود را برای تدارک سرنگونی حکومت مصدق آغاز کردند. اولین دیدار بین شاه و فرستادهٔ سیا به ایران روز اول اوت (دهم مرداد ۱۳۳۲) صورت گرفت. کیم روزولت درحالی که روی صندلی عقب اتومبیل دراز کشیده و پتوئی روی خود کشیده بود وارد کاخ سلطنتی شد و شاه در گوشه ای از کاخ وارد اتومبیل شده

1- Kermit Roosevelt 2- Barry Rubin

Scanned by CamScanner



مجلهٔ آمریکائی «تایم» دکتر مصدق را به‌عنوان مرد سال ۱۹۵۱ انتخاب کرد و این تصویر مصدق بر روی جلد اولین شمارهٔ سال ۱۹۵۲ تایم چاپ شد.

Scanned by CamScanner

و در کنار او نشست. کیم شاه را در جریان طرح سرنگونی مصدق قرار داد و گفت که این طرح از طرف آیزنهاور رئیس جمهور آمریکا و چرچیل نخست وزیر انگلستان مورد تأیید قرار گرفته است. شاه که تا آن لحظه از نقشهٔ مشترک آمریکا و انگلیس اطلاع نداشت، از این موضوع هیجان‌زده شد و آمادگی خود را برای همکاری در اجرای این نقشه اعلام داشت. درواقع شاه از مدتها پیش در انتظار فرصتی برای رها ساختن خود از شر مصدق بود، ولی به تنهائی و بدون پشتیبانی خارجی جرأت دست زدن به چنین کاری را نداشت.

کیم روزولت برای اجرای این نقشه فقط معادل یک میلیون دلار پول ایرانی (در حدود هفت میلیون تومان) دراختیار داشت که همهٔ آنها را در یک صندوق بزرگ جا داده بود، زیرا بزرگترین اسکناس ایرانی که در آن موقع در دسترس بود اسکناس پنجاه تومانی بود که درحدود ۷/۵ دلار ارزش داشت. از این مبلغ درحدود یکصد هزار دلار (هفتصد هزار تومان) به دو عضو ایرانی گروه داده شد تا آنرا بین چند باشگاه ورزشی و فقرای جنوب شهر توزیع کنند. قرار شد همزمان با تدارک مقدمات اجرای برنامه در تهران شاه دو فرمان صادر کرده و خود عازم کاخ ساحلی خود در شمال کشور بشود. فرمان اول عزل مصدق از مقام نخست وزیری و فرمان دوم انتصاب ژنرال فضل الله زاهدی به این مقام بود.

از سوی دیگر مصدق به‌سرعت خودْ را برای در دست گرفتن قدرت مطلقه و حکومت بدون پارلمان آماده می‌کرد. رفراندوم برای انحلال مجلس روز سوم اوت صورت گرفت و در روزهای قبل از رفراندوم و بعد از آن حزب توده تظاهرات وسیعی به طرفداری از مصدق ترتیب داد. نتیجهٔ رفراندوم که در شرایطی غیرعادی صورت گرفت به سبک معمول کشورهای کمونیستی ۹۹/۹ درصد آراء به نفع حکومت بود. با اعلام نتایج رفراندوم مصدق انحلال مجلس و لغو مصونیت پارلمانی نمایندگان آن را اعلام کرد و سیزده نفر از نمایندگان مخالف در ساختمان مجلس متحصن شدند. نمایندگان مخالف تلگرافی به سازمان ملل متحد مخابره کرده و مصدق را متهم به نقض حقوق بشر کردند. آیزنهاور رفراندوم مصدق را مورد انتقاد قرار داد و به این ترتیب آمریکا علناً در مقابل وی قرار گرفت.

واکنش مصدق در برابر روش جدید آمریکا گرایش بیشتر به شوروی و یا حداقل تظاهر به نزدیکی با شورویها بود... مصدق می‌خواست با این مانورها آمریکا را وادار به اتخاذ سیاست دوستانه‌تری نسبت به حکومت خود نماید، ولی این سیاست نتیجهٔ معکوس داد و آمریکا که بیش از پیش نگران اوضاع ایران شده بود با شتاب بیشتری طرح سرنگونی حکومت مصدق را به‌موقع اجرا گذاشت. روز چهارم اوت روزنامهٔ «نیویورک تایمز» در یکی از شدیدترین حملات خود به مصدق نوشت «مصدق پس از آنکه عملاً شاه را به یک زندانی تبدیل کرده آخرین پایگاه مخالفانش را هم از میان برمی‌دارد و با بستن مجلس زمینه را برای حکومت دیکتاتوری فردی خود فراهم می سازد. کمونیستها هم در راه استقرار این حکومت مطلقه از مصدق حمایت می‌کنند، زیرا آن را مقدمهٔ مناسبی برای استقرار دیکتاتوری خود می‌دانند.»

دیگر لحظهٔ عمل فرا رسیده بود و شاه می‌بایست نقش خود را بازی کند. فرمان عزل مصدق و انتصاب زاهدی به مقام نخست‌وزیری صادر شد و سرهنگ نعمت‌الله نصیری افسر گارد سلطنتی مأمور ابلاغ هردوفرمان گردید. زاهدی فرمان خود را در مخفی‌گاهش دریافت کرد، ولی هنگامی که نصیری می‌خواست فرمان عزل مصدق را به او ابلاغ کند از طرف سران گارد محافظ نخست وزیر بازداشت گردید.

مصدق و همکارانش بدون اینکه از فرمان شاه نام ببرند اعلام کردند که یک توطئه کودتا با شکست مواجه شده و عوامل کودتا بازداشت گردیده‌اند. عده‌ای از مخالفان، ازجمله چند تن از رهبران سابق جبههٔ ملی دستگیر شدند. برای دستگیری زاهدی جایزه تعیین شد، ولی زاهدی از مخفی‌گاه خود اعلامیه‌ای منتشر کرده و با افشای فرمان شاه اعلام داشت که او نخست‌وزیر قانونی است و این مصدق است که با تمرد از فرمان شاه دست به کودتا زده است...

برنامهٔ اولیه این بود که پس از برکناری مصدق تظاهراتی به طرفداری از شاه و زاهدی سازمان داده شود و ارتش کنترل اوضاع را بدست بگیرد، ولی واکنش مصدق در برابر فرمان شاه و تعبیر آن به کودتا این نقشه را نقش برآب کرد. هندرسون (سفیر آمریکا در ایران) که در بیروت منتظر شنیدن خبر سقوط مصدق بود با شنیدن خبرهای تهران شتاب‌زده

Scanned by CamScanner

عازم تهران شد و شهر را غرق در آشوب و تظاهرات ضد شاه و ضد آمریکا یافت. شاه که فکر می‌کرد همه چیز از دست رفته و جان خودش هم در خطر است به اتفاق همسرش با یک هواپیمای اختصاصی از ایران خارج شد و پس از توقف کوتاهی در عراق به ایتالیا رفت. توده‌ایها موقعیت را برای تظاهرات ضد شاه و الغاء رژیم سلطنتی مناسب تشخیص دادند و ضمن تظاهرات خیابانی مجسمه های شاه و پدرش را در میادین تهران سرنگون کردند. در این تظاهرات شعارهای ضد آمریکایی هم داده می‌شد و بعضی از مؤسسات آمریکائی از جمله کنسولگری آمریکا در اصفهان مورد حمله قرار گرفت.

روز ۱۸ اوت هندرسون با مصدق ملاقات نمود و تقاضا کرد دولت امنیت اتباع آمریکا را در ایران تضمین نماید. مصدق که خود از جریان حوادث متوحش به نظر می رسید از مقامات انتظامی خواست جلو تظاهرات توده‌ایها را بگیرند. افراد ارتش و پلیس که خود از زیاده‌روی توده‌ایها خشمگین بودند این دستور را با خشونت بموقع اجرا گذاشتند. در جریان درگیری سربازان و افراد پلیس با توده‌ایها، برای نخستین بار شعارهای زنده باد شاه و مرگ بر مصدق از میان نظامیان و افراد پلیس به گوش رسید و گزارشگران سیا نوشتند که زمینه برای ایجاد حرکتی بر ضد مصدق در میان نیروهای مسلح فراهم است.

درحالی که سازمان مرکزی سیا و وزارت خارجهٔ آمریکا طرح کودتا را شکست‌خورده تلقی کرده و دستور خروج مأموران سیا را از ایران صادر نموده بودند، کیم روزولت تصمیم گرفت آخرین شانس خود را بیازماید. از صبح روز ۱۹ اوت افرادی که قبلاً با پرداخت صدهزار دلار از اعتبارات سیا خریداری شده بودند در دسته‌های چند صدنفری در خیابان‌های اصلی شهر به‌راه افتاده فریادهای زنده‌باد شاه سر دادند و در سر راه خود با چوب و چماق و سنگ و چاقو ادارات روزنامه های طرفدار مصدق و مراکز جبههٔ ملی را مورد حمله قرار دادند. سربازان و افراد پلیس که برای مقابله با آنها اعزام شده بودند با تمهید مقدمات قبلی یا بطور طبیعی به تظاهرکنندگان پیوستند و مقارن ظهر همان روز ناگهان تهران چهرهٔ دیگری به خود گرفت. پس از درگیری های روز قبل به توده‌ایها دستور داده شده بود در خانه های خود بمانند. به همین جهت میدان برای طرفداران شاه خالی شد. ادارات دولتی یکی پس از دیگری به تصرف تظاهرکنندگان درآمد. زاهدی از مخفی‌گاه خود خارج شد و با تصرف ایستگاه رادیو و پخش اعلامیهٔ زاهدی از طریق رادیو سقوط مصدق قطعی گردید. عصر همان روز فقط در اطراف خانهٔ مصدق مقاومت هائی در برابر حکومت جدید صورت می‌گرفت، ولی نیروهای وفادار به مصدق سرانجام ناچار به تسلیم شدند و خود مصدق از خانه اش گریخت.

در اینجا باید گفت سرعت سیر حوادثی که به سقوط مصدق انجامید نتیجهٔ کاردانی و لیاقت مأموران سیا در انجام وظیفه نبود. درست است که سیا طرح اولیهٔ سقوط مصدق را با همکاری انگلیسیها ریخت، ولی این طرح در عمل با شکست مواجه شده بود. تلاشی که روز ۱۹ اوت (۲۸ مرداد ۱۳۳۲) برای ساقط کردن مصدق صورت گرفت یک تلاش نومیدانه و بیشتر محصول ابتکار شخص کیم روزولت بود که بهترین اصطلاح برای بیان آن رها کردن تیری در تاریکی است. اگر این تیر به هدف خورد و تظاهرات چندصدنفری یا چندهزارنفری به پیوستن ارتش و پلیس و سرنگونی مصدق انجامید، باید آنرا در اشتباهات مصدق و ترس و نفرت اکثریت مردم از توده‌ایها و بالاخره خستگی و نارضائی عمومی از ادامهٔ هرج و مرج و بحران اقتصادی جستجو کرد...[۳]

با سقوط مصدق، که نقش آمریکائی ها در آن از زبان یک نویسنده و محقق آمریکائی بیان شد، آمریکا بازیگر اصلی سیاست ایران گردید و شاه که تاج و تخت خود را مدیون آمریکائی ها می‌دانست، پس از بازگشت به ایران بیش از پیش به آمریکائیها متکی شد. مسئله نفت نیز سرانجام با تشکیل کنسرسیومی که چهل درصد سهام آن متعلق به کمپانی های آمریکائی بود حل شد. دکتر مصدق که فردای کودتای ۲۸ مرداد بازداشت شده بود چهار ماه بعد در یک دادگاه نظامی به اتهام تمرد از اجرای فرمان شاه و قیام علیه

۳- جنگ قدرتها در ایران ــ بقلم باری روبین. ترجمهٔ محمود طلوعی (مشرقی). انتشارات آشتیانی. صفحات ۷۹ تا ۸۳.

Scanned by CamScanner

حکومت مشروطهٔ سلطنتی به سه سال زندان محکوم شد و با اعتراض وی به رأی صادره رسیدگی به پروندهٔ او به یک دادگاه تجدیدنظر ارجاع گردید. دادگاه تجدیدنظر نیز در تاریخ نوزدهم فروردین ۱۳۳۳ شروع به کار کرد و پس از یکماه محاکمه، روز ۲۲ اردیبهشت سال ۱۳۳۳ (۱۲ مه ۱۹۵٤) همزمان با آغاز مذاکرات ایران و کنسرسیوم نفت، رأی دادگاه بدوی را تأیید کرد.

جلسات دادگاه نظامی که بطور علنی برگزار می‌شد، فرصت مناسبی در اختیار مصدق قرار داد تا نظریات خود را به گوش مردم ایران و جهانیان برساند. این دادگاه، هرچند به‌ظاهر با محکومیت مصدق خاتمه یافت، مصدق را در افکار عمومی تبرئه کرد و بر نفوذ معنوی او در جهان، بخصوص کشورهای خاورمیانه افزود. دکتر مصدق پس از پایان دوران سه سالهٔ زندان خود هم عملاً در ده خود احمدآباد تحت نظر و زندانی بود و تا پایان عمر جز بستگان نزدیکش کسی حق ملاقات با او را نداشت.



عکس جالبی از دکتر مصدق در دادگاه نظامی. دکتر مصدق غالباً هنگام صحبت سپهبد آزموده دادستان نظامی خود را به خواب می‌زد!

Scanned by CamScanner



ژنرال مک آرتور فرمانده نیروهای آمریکا در خاور دور، که فرماندهی نیروهای ملل متحد را در جنگ کره نیز به عهده داشت در این عکس پیشاپیش نیروهای تحت فرمان خود در خشکی پیاده می شود.

جنگ کره

جنگ کره، که روز ۲۵ ژوئن سال ۱۹۵۰ با حمله نیروهای کرهٔ شمالی به کرهٔ جنوبی آغاز شد، نخستین برخورد نظامی بین شرق و غرب بعد از جنگ دوم جهانی و از جمله مهم‌ترین وقایع دههٔ ۱۹۵۰ به‌شمار می‌آید. نیروهای کرهٔ شمالی در چهارمین روز حمله به خاک کرهٔ جنوبی، سئول پایتخت این کشور را به تصرف خود درآوردند و بی‌اعتنا به قطعنامه های سازمان ملل متحد به پیشروی خود به طرف جنوب ادامه دادند. نخستین نیروی بین‌المللی زیر پرچم سازمان ملل متحد در اوائل ماه ژوئیه سال ۱۹۵۰ تشکیل شد و ژنرال مک آرتور فرمانده نیروهای آمریکا در ژاپن فرماندهی این نیروها را برعهده گرفت. در نیروی ملل متحد برای دفع تجاوز کرهٔ شمالی سربازان شانزده کشور شرکت داشتند، ولی بخش عمدهٔ این نیروها را سربازان آمریکائی تشکیل می‌دادند و نیروهای پانزده کشور دیگر بیشتر نقش سمبولیک داشتند.

نیروهای آمریکائی روز چهاردهم سپتامبر سال ۱۹۵۰ با پیاده شدن در پشت خطوط نیروهای کرهٔ شمالی در یکی از بنادر آن کشور حملهٔ متقابله علیه نیروهای کرهٔ شمالی را آغاز کردنـــد و همزمان با این عملیات حملهٔ متقابله نیروهای سازمان ملل متحد در سرتاسر جبهه های جنوب آغاز شد. روز ۲۶ سپتامبر ۱۹۵۰ نیروهای ملل متحد سئول پایتخت کرهٔ جنوبی را به تصرف خود درآوردند و روز اول اکتبر همین سال با عبور از مدار ۳۸ درجه عرض شمالی، که مرز بین کرهٔ شمالی و جنوبی بود، جنگ را به داخل خاک کرهٔ شمالی منتقل نمودند. نیروهای ملل متحد در مدت کمتر از یکماه قسمت اعظم خاک کرهٔ شمالی را به تصرف خود درآوردند و روز ۲٤ اکتبر سال ۱۹۵۰ به رودخانهٔ «یالو» که مرز بین کرهٔ شمالی و چین است رسیدند. در این مرحله از جنگ، که کرهٔ شمالی در شرف سقوط بود و آمریکائی ها مقدمات انضمام آن را به کرهٔ جنوبی فراهم می‌ساختند، نیروهای چین کمونیست به‌عنوان نیروهای «داوطلب» وارد میدان شدند و با ورود قریب دویست هزار سرباز چینی به میدان جنگ، نیروهای آمریکا و متحدین آنها ناچار به عقب‌نشینی گردیدند. نیروهای چینی و کرهٔ شمالی تا اواخر ماه دسامبر سال ۱۹۵۰ تقریباً تمام خاک کرهٔ شمالی را به تصرف خود درآوردند و روز ۲۸ دسامبر از مدار سی و هشت درجه (مرز بین کرهٔ شمالی و جنوبی) گذشتند.

Scanned by CamScanner

در ژانویهٔ سال ۱۹۵۱ سئول پایتخت کرهٔ جنوبی مجدداً به تصرف نیروهای کمونیست درآمد، ولی پیشروی نیروهای کمونیست در یکصد کیلومتری مرز دو کره متوقف گردید. روز چهاردهم مارس ۱۹۵۱ سئول مجدداً به تصرف نیروهای ملل متحد درآمد. مک آرتور فرمانده آمریکائی نیروهای ملل متحد اصرار داشت که این بار جنگ به داخل خاک چین کشانده شود و آمریکا با استفاده از تمام امکانات نظامی خود (ازجمله بمب اتمی) خود را از شر چین کمونیست رها کند، ولی ترومن رئیس جمهور آمریکا که از عواقب درگیری آمریکا در جنگ با چین بیمناک بود حاضر به قبول پیشنهاد مک آرتور نشد و ادامهٔ اختلاف بین ترومن و مک آرتور به برکناری مک آرتور از فرماندهی نیروهای ملل متحد، و سپس فرماندهی نیروهای آمریکا در ژاپن منتهی گردید.

جنگ کره از اواسط سال ۱۹۵۱ عملاً متوقف شد و مذاکرات صلح که از ماه ژوئیه سال ۱۹۵۱ آغاز شده بود تا سال ۱۹۵۳ به طول انجامید. آیزنهاور که در نوامبر سال ۱۹۵۲ به ریاست جمهوری آمریکا انتخاب شده بود در اجرای وعده‌های انتخاباتی خود به کره سفر کرد و دولت جدید آمریکا که در ژانویهٔ سال ۱۹۵۳ کار خود را آغاز کرده بود مذاکرات صلح را با جدیت و علاقهٔ بیشتری دنبال نمود.

مرگ استالین در ماه مارس سال ۱۹۵۳ نیز عامل مؤثری در تغییر رویهٔ رهبران کرهٔ شمالی و شکست بن بست مذاکرات صلح کره بود. قرارداد ترک مخاصمه سرانجام در ۲۷ ژوئیه سال ۱۹۵۳ به امضا رسید و نیروهای متخاصم از مواضع یکدیگر تا مدار ۳۸ درجه عقب نشستند. جنگ کره در مجموع قریب چهار میلیون نفر تلفات (نظامی و غیرنظامی) به بار آورد و از یکصد و شصت هزار نفر نیروهای ملل متحد که در این جنگ کشته شدند ۱٤۲/۰۰۰ نفر آمریکائی بودند، که بزرگ‌ترین تلفات نیروهای آمریکا در یک جنگ خارجی، پس از جنگ اول و دوم جهانی به شمار می‌آید.

مرگ استالین و کشمکش بر سر جانشینی او

روز پنجم مارس سال ۱۹۵۳ ژوزف استالین رهبر و دیکتاتور مقتدر شوروی که قریب سی سال بر این کشور حکومت کرد در سن ۷٤ سالگی درگذشت. و مرگ او، مانند مرگ هر دیکتاتور دیگری مبارزهٔ سختی را برای جانشینی وی بدنبال داشت.

قبل از اینکه به شرح جریان مبارزه برای جانشینی استالین بپردازیم یادآوری این نکته ضروری است که مرگ او خود یکی از وقایع اسرارآمیز تاریخ به شمار می‌آید و مجموعهٔ



استالین در آخرین سال‌های عمر با مائو رهبر کمونیست چین ــ مارشال بولگانین نخست وزیر بعدی شوروی هم در این عکس پشت سر استالین و مائو دیده می‌شود.

Scanned by CamScanner



رهبران شوروی تابوت استالین را بر روی دوش خود حمل می‌کنند. در این عکس بریا و مالنکف در طرفین تابوت دیده می‌شوند. پشت سر مالنکف به ترتیب واسیلی پسر استالین، مولوتف، بولگانین و کاگانویچ زیر تابوت را گرفته‌اند.

کتاب هائی که پس از مرگ استالین انتشار یافته حاکی از این است که وی به‌طور طبیعی نمرده است. یکی از کتاب های معتبر دربارهٔ مرگ استالین کتابی از یک محقق و مورخ معروف روسی بنام «آوتورخانوف»[4] است که ترجمهٔ فارسی آن نیز تحت عنوان «اسرار مرگ استالین» به ترجمهٔ آقای دکتر عنایت‌الله رضا انتشار یافته است. در این کتاب آوتورخانوف جزئیات توطئه‌ای را که به مرگ، یا آنطور که نویسندهٔ روسی ادعا می‌کند قتل استالین انجامید شرح داده و بطور خلاصه می‌گوید که چون استالین در اواخر عمر به اطرافیان خود، مخصوصاً «بریا» وزیر کشور و رئیس سازمان مخوف پلیس مخفی آن کشور ظنین شده بود و قصد تصفیه و قتل آنها را داشت، بریا در این کارپیش دستی کرد و استالین را مسموم نمود. آوتورخانوف مدعی است که محارم نزدیک استالین در اواخر عمر، یعنی مالنکوف و خروشچف و بولگانین هم که خود را در خطر می‌دیدند در این توطئه شرکت داشتند، ولی خروشچف در خاطرات خود فقط بریا را، آنهم بطور غیرمستقیم در این ماجرا متهم می‌کند و از برنامه های او برای بدست گرفتن قدرت پس از مرگ استالین سخن می‌گوید.

پس از مرگ استالین، گئورگی مالنکف[5] مقامات نخست‌وزیری و دبیرکلی حزب کمونیست شوروی را توأماً برعهده گرفت، ولی اندکی بعد درنتیجهٔ توافقی که بین رهبران حزبی صورت گرفت مقام مهم دبیرکلی حزب را به «نیکیتا خروشچف»[6] تفویض نمود. اما بطوریکه خروشچف در خاطرات خود فاش می‌کند بریا که در مقام وزارت کشور بر نیروی پلیس و تشکیلات امنیتی کشور نظارت داشت در تدارک کودتا و بدست گرفتن قدرت بود

4- Avtorkhanov 5- G. Malenkov 6- Nikita Khrushchev

Scanned by CamScanner

که با تبانی خروشچف و مالنکوف در جلسهٔ دفتر سیاسی حزب غافلگیر و دستگیر شد و بدنبال یک محاکمهٔ سریع (و شاید هم بدون محاکمه) تیرباران گردید.

پس از اعدام بریا مبارزهٔ قدرت بین خروشچف و مالنکوف آغاز گردید و خروشچف که در مقام دبیرکلی حزب اهرم‌های قدرت را دراختیار داشت سرانجام مالنکوف را وادار به استعفا از مقام نخست‌وزیری شوروی نمود و در فوریهٔ سال ۱۹۵۵ نیکلای بولگانین[7] بجای وی به مقام نخست‌وزیری انتخاب گردید. در حکومت مشترک خروشچف و بولگانین، خروشچف نقش مرد شماره یک رژیم را بازی می‌کرد و بولگانین عملاً تابع دستورات دفتر سیاسی حزب بود که خروشچف بر آن تسلط کامل داشت.

مهم‌ترین واقعه در شوروی پس از مرگ استالین تشکیل بیستمین کنگرهٔ حزب کمونیست شوروی در ماه مارس ۱۹۵۶ بود. خروشچف طی گزارش مفصلی به اجلاس سرّی این کنگره از جنایات استالین پرده برداشت و انتشار این گزارش در خارج از شوروی دنیای کمونیست را تکان داد. لهستان قبل از کشورهای دیگر اروپای شرقی دستخوش تحول شد و یکی از رهبران کمونیست این کشور بنام «ولادیسلاو گومولکا»[8] که در زمان استالین مغضوب و زندانی شده بود به قدرت بازگشت. مجارستان صحنهٔ تحولات عمیق‌تری شد و پس از برکناری رهبران استالینی این کشور، ایمره ناگی[9] که قبلاً از مقامات دولتی و حزبی خود برکنار و از حزب کمونیست مجارستان طرد شده بود در ماه اکتبر سال ۱۹۵۶ به مقام نخست‌وزیری انتخاب گردید. ناگی پس از احراز مقام نخست‌وزیری اعلام داشت که قصد انجام انتخابات آزاد و خروج مجارستان از پیمان ورشو و اعلام بیطرفی این کشور را دارد. ناگی گمان می‌کرد که خروشچف با طـرد و محکومیت استالین افکار و روش‌های استالین را هم طرد کرده و استقلال و بیطرفی مجارستان را محترم خواهد شمرد، ولی در این مورد اشتباه کرده بود زیرا خروشچف برای



یک عکس منحصربه‌فرد از نیکیتا خروشچف که از نزدیک‌ترین همکاران و محارم استالین بود، ولی پس از آنکه قدرت را بدست گرفت با افشای جنایات استالین دنیا را تکان داد.

جلوگیری از خروج مجارستان از بلوک کمونیست و سازمان پیمان ورشو، که می‌توانست به منزلهٔ سرمشقی برای سایر کشورهای اروپای شرقی باشد، شدت‌عمل بخرج داد و روز چهارم نوامبر نیروهای شوروی به تقاضای یانوش کادار[10] دبیرکل حزب کمونیست مجارستان، که پس از خروج از پایتخت دولت ناگی را غیرقانونی اعلام کرده و خود را رئیس دولت خوانده بود، وارد مجارستان شدند. کادار که در پناه

7- Nikolai Bulganin

8- Wladislav Gomulka 9- Imre Nagy

10- Janos Kadar

Scanned by CamScanner



عکسی از روزهای قیام مردم مجارستان. در این عکس یک جوان مجار تفنگ بدست در برابر کتاب های کمونیستی که در خیابان های بوداپست به آتش کشیده شده است دیده می شود.

تانک های شوروی وارد بوداپست شده بود قدرت را بدست گرفت و مقاومت مردم مجارستان در برابر ارتش سرخ بی نتیجه ماند. ناگی که به سفارت یوگسلاوی پناهنده شده بود با این وعده که تحت تعقیب قرار نخواهد گرفت از سفارت خارج شد. ولی چند هفته بعد بازداشت گردید و پس از یک محاکمهٔ سری تیرباران شد.

انقلاب مصر و ملی شدن کانال سوئز

کودتای نظامی ژوئیه سال ۱۹۵۲ مصر، که در تاریخ مصر از آن به‌عنوان انقلاب مصر یاد می شود، و حوادثی که بدنبال آن تا ملی شدن کانال سوئز در سال ۱۹۵٦ و حملهٔ مشترک نظامی انگلیس و فرانسه و اسرائیل به مصر انجامید از مهم‌ترین وقایع سال های دههٔ ۱۹۵۰ به‌شمار می‌آید.

گروهی از افسران مصری به رهبری سرهنگ جمال عبدالناصر در روز ۲۳ ژوئیه سال ۱۹۵۲ بر ضد رژیم سلطنتی مصر دست به کودتا زدند و پیش از اقدام به کودتا سرلشگر محمد نجیب را نیز که از امرای خوشنام مصری بود با خود همراه ساختند. ملک فاروق پادشاه مصر که در میان مردم محبوبیتی نداشت روز ۲٦ ژوئیه مجبور به استعفا شد و با اعلام رژیم جمهوری در مصر ژنرال نجیب به ریاست جمهوری این

Scanned by CamScanner



ملک فاروق پادشاه مصر پیش از خلع از مقام سلطنت در مجلس ضیافتی بین پرنس فیلیپ شوهر ملکهٔ انگلستان و بوین وزیر خارجهٔ انگلیس دیده می‌شود.



رهبران کودتای نظامی سال ۱۹۵۲ مصر. نفر جلو ژنرال نجیب و پشت سر او جمال عبدالناصر است. انورسادات جانشین ناصر هم در این عکس دیده می‌شود.

کشـــور برگزیده شد. در اوائل سال ۱۹۵٤ بدنبال بروز اختلاف بین ژنرال نجیب و جمال عبدالناصر، نجیب هم مجبور به استعفا شد و عبدالناصر در آوریل همین سال ریاست جمهوری مصر را برعهده گرفت. جمال عبدالناصر سرمشق مصدق را در ملی کردن نفت ایران دنبال کرد و در ۲٦ ژوئیه سال ۱۹۵٦ همزمان با سالگرد انقلاب مصر کانال سوئز را ملی نمود. نیروهای مصری تأسیسات کانال سوئز را که در مالکیت یک کمپانی مشترک انگلیسی و فرانسوی بود اشغال کردند و مدیران و راهنمایان مصری ادارهٔ امور کانال و هدایت کشتی ها را از این راه آبی مهم برعهده گرفتند. عبدالناصر اعلام کرد که هدف او از ملی کردن کانال سوئز اختصاص عواید حاصله از این کانال برای کارهای عمرانی در مصر و در درجهٔ اول ساختن سدی در «آسوان» است. انگلیسیها همانطور که در مورد ملی شدن نفت ایران عمل کرده بودند تصمیم دولت مصر را در ملی ساختن کانال سوئز غیرقانونی اعلام کردند. ولی این بار شدت عمل بیشتری بخرج دادند و پس از آنکه شکایت انگلیس و فرانسه از مصر به شورای امنیت نتیجه ای ببار نیاورد نیروهای دو کشور سحرگاه روز ۳۱ اکتبر ۱۹۵٦ بندر پرت‌سعید را در مدخل کانال سوئز مورد حمله قرار دادند. همزمان با این عملیات نیروهای اسرائیل هم

Scanned by CamScanner



تصویر جمال عبدالناصر بر روی جلد مجلهٔ تایم آمریکا. مجسمهٔ ابوالهول نیز درپشت سر ناصر به تصویر کشیده شده است.

وارد مصر شدند و مواضع نیروهای مصری را در ساحل شرقی کانال سوئز به تصرف خود درآوردند.

تجاوز نیروهای انگلیس و فرانسه و اسرائیل به خاک مصر در سراسر جهان با نفرت و انزجار روبرو شد و حتی در خود فرانسه و انگلستان هم مخالفت های شدیدی برانگیخت. در پنجمین روز تجاوز نیروهای انگلیس و فرانسه و اسرائیل به خاک مصر، دولت شوروی هم از موقعیت استفاده کرده به مجارستان حمله برد و سازمان ملل متحد هردو تجاوز را محکوم نمود. مصریها با غرق کردن چند کشتی در طول کانال سوئز این شاهراه دریائی را مسدود ساختند و نیروهای متجاوز سرانجام تحت فشار آمریکائیها به تصمیمات سازمان ملل متحد گردن نهاده عملیات نظامی علیه مصر را متوقف

Scanned by CamScanner

ساختند. نیروهای حافظ صلح سازمان ملل متحد از روز پانزدهم نوامبر۱۹۵٦ در طول کانال سوئز مستقر شدند و عملیات تخلیه نیروهای متجاوز از خاک مصر تا روز ۲۲ دسامبر پایان یافت.

جنگ سوئز به تقویت موقعیت داخلی و بین المللی جمال عبدالناصر و تبدیل او به یک قهرمان ملی و قومی عرب انجامید و زمینه را برای حرکت های ملی و ضد استعماری در کشورهای دیگر عربی فراهم ساخت. نتیجه دیگر جنگ سوئز استعفای آنتونی ایدن[11] سیاستمدار معروف زمان جنگ انگلیس و جانشین چرچیل در مقام نخست وزیری انگلستان بود.

عبدالناصر پس از پیروزی در جنگ سوئز پرچمدار وحدت کشورهای عربی شد و با تشکیل «جمهوری متحدهٔ عربی» از سه کشور مصر و سوریه و یمن نخستین گام را در این راه برداشت، ولی این اتحاد دیری نپائید و بدنبال یک کودتای نظامی در سوریه، نخست سوریه و سپس یمن از جمهوری متحدهٔ عربی جدا شدند.

کودتای ضد سلطنتی عراق وپیامدهای آن

روز ١٤ ژوئیه سال ۱۹۵۸ رژیم سلطنتی عراق با یک کودتای نظامی برهبری ژنرال عبدالکریم قاسم سرنگون شد. در جریان این کودتا ملک فیصل پادشاه جوان عراق و سایر اعضای خاندان سلطنتی عراق و همچنین نوری‌سعید سیاستمدار معروف عراق و نخست وزیر آن کشور، که مبتکر پیمان بغداد بود، به قتل رسیدند. از نخستین اقدامات حکومت کودتا در عراق اعلام خروج این کشور از پیمان بغداد بود که در سال ۱۹۵۵ بین ترکیه و عراق و انگلستان و ایران و پاکستان منعقد شده و آمریکا نیز به‌عنوان عضو ناظر به آن پیوسته بود.

کودتای عراق زمینه را برای توسعهٔ نفوذ شوروی در خاورمیانه فراهم ساخت و اولین قراردادهای سیاسی و اقتصادی در ماه مارس سال ۱۹۵۹ بین شوروی و عراق به



ملک فیصل پادشاه مقتول عراق درآخرین سال سلطنت

امضا رسید. دولت شوروی همزمان با پرداخت وام و اعتبار به دولت عراق، با حکومت جمال عبدالناصر هم رابطه برقرار کرده و ضمن مشارکت در ساختن سد آسوان به تجهیز ارتش مصر با سلاح های روسی پرداخته و گروهی کارشناس نظامی به این کشور اعزام نموده بود.

همزمان با نزدیکی مصر و عراق به شوروی، اوضاع لبنان هم بحرانی شد و کامیل شمعون رئیس جمهور طرفدار غرب این کشور، که ازطرف گروه های ناسیونالیست احساس خطر می‌کرد برای جلوگیری از یک کودتا یا شورش مسلحانه از آمریکا تقاضای کمک کرد و نیروهای آمریکا برای نخستین‌بار پس از جنگ دوم جهانی در خاک این کشور

11- Anthony Eden

Scanned by CamScanner



سناتور مک کارتی که با مبارزات ضد کمونیستی خود چندین سال افکار عمومی مردم آمریکا و جهان را به خود مشغول ساخت. مک کارتی صدها نفر از شخصیت ها و مقامات آمریکائی را به اتهام تمایلات کمونیستی به محاکمه کشید و هنرمندانی نظیر چارلی چاپلین را به همین اتهام از آمریکا اخراج کرد.

پیاده شدند. مداخلهٔ نیروهای آمریکا در لبنان موقتاً حکومت طرفدار غرب این کشور را از خطر سقوط نجات داد، ولی زمینه را برای اختلاف و دشمنی بین مسلمانان و مسیحیان، و حتی بین خود مسیحیان و مسلمانان فراهم ساخت و جنگ های داخلی ویرانگر و طولانی این کشور را در دهه های بعد ببار آورد.

آمریکا و اروپا در دههٔ ۱۹۵۰

سال های دههٔ ۱۹۵۰ سال های حساسی در روابط شرق و غرب به‌شمار می‌آید. در این سال ها سازمان پیمان آتلانتیک شمالی (ناتو) شکل گرفت و سازمان پیمان ورشو در برابر آن پا به عرصهٔ وجود نهاد. در آمریکا سناتور جوزف مک کارتی[۱۲] دوران مبارزهٔ شدید ضد کمونیستی را در آمریکا آغاز کرد و کمیته‌ای که بریاست او برای مبارزه با کمونیسم تشکیل شده بود بسیاری از هنرمندان و نویسندگان و روشنفکرانی را که تمایلات آزادیخواهانه‌ای داشتند به ظن کمونیستی تحت تعقیب قرار داد. در سال ۱۹۵۲ ژنرال آیزنهاور فرمانده نیروهای سازمان پیمان آتلانتیک شمالی به ریاست جمهوری آمریکا انتخاب شد و در دورهٔ اول ریاست جمهوری خود که تا سال ۱۹۵۷ به طول انجامید به یک مبارزهٔ وسیع ضد کمونیستی در سراسر جهان دست زد، ولی در دورهٔ دوم ریاست جمهوری او با اقدامات خروشچف در جهت نزدیکی به غرب زمینهٔ تفاهم و گفتگو بین آمریکا و شوروی فراهم آمد.

در اروپا، فرانسه صحنهٔ مهم‌ترین حوادث سال های دههٔ

12- Joseph McCarthy

Scanned by CamScanner

۱۹۵۰ بود. پیش از شکست تجاوز مشترک فرانسه و انگلستان به مصر که به سقوط دولت سوسیالیست این کشور انجامید، فرانسه درگیر جنگ های شدیدی در هندوچین شده بود که به انصراف این کشور از ادامهٔ سلطه بر مستعمرات سابق خود در هندوچین انجامید. پیش از شکست سوئز فرانسه با حرکت های استقلال‌طلبانه در سه کشور تحت استعمار خود در شمال آفریقا نیز روبرو شده بود. مراکش و تونس در سال ۱۹۵۶ استقلال یافتند، ولی فرانسویها در الجزایر، که

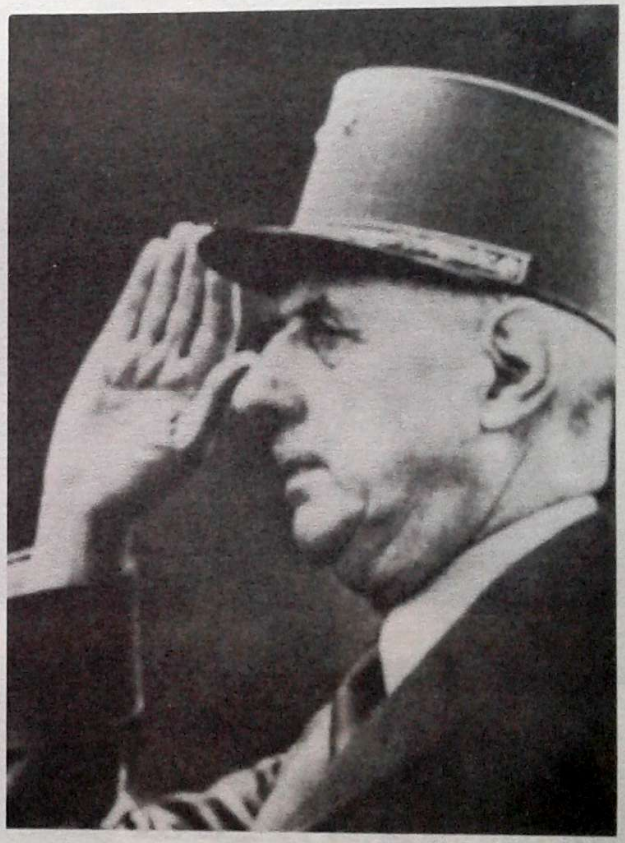

ژنرال دوگل

مهم‌ترین و غنی‌ترین مستعمرات آنها در شمال آفریقا بود، حاضر به گذشت و تمکین در برابر استقلال‌طلبان نمی شدند. مقاومت فرانسویان در برابر استقلال‌طلبان الجزایر به نبردهای خونین و پردامنه‌ای منتهی شد و خسارات و تلفات سنگین نیروهای فرانسه در این جنگ ها به یک بحران شدید سیاسی در فرانسه انجامید. در ماه مه سال ۱۹۵۸ ژنرال های فرانسوی در الجزایر که خواهان شدت عمل بیشتری در برابر استقلال‌طلبان بودند سر از اطاعت پاریس برداشتند. در این شرایط بحرانی فرانسویها دوباره به سراغ ژنرال دوگل رفتند و دوگل که در سال ۱۹۴۶ به علت مخالفت مجلس ملی فرانسه با پیشنهادات وی دربارهٔ تفویض اختیارات اجرائی به رئیس جمهوری از ریاست جمهوری استعفا داده بود روز ۲۹ مه سال ۱۹۵۶ در رأس یک دولت نجات ملی زمام امور فرانسه را بدست گرفت.

ژنرال های فرانسوی که تصور می‌کردند دوگل با آنها هم‌عقیده است و به هر قیمتی شده الجزایر را برای فرانسه نگاه خواهد داشت از حکومت دوگل استقبال کردند، ودوگل هم تا زمانیکه قانون اساسی جدید فرانسه را که متضمن تفویض اختیارات اجرائی کافی به رئیس جمهوری است به رفراندوم نگذاشته بود از اظهار نظر صریح دربارهٔ سیاست آیندهٔ خود در الجزایر خودداری می‌نمود. پس از تصویب قانون اساسی جمهوری پنجم فرانسه، که انتخاب رئیس جمهور با رأی مستقیم مردم در آن پیش بینی شده بود، دوگل با اکثریت ۷۸ درصد آراء عمومی به مقام ریاست جمهوری انتخاب شد و روز هشتم ژانویه ۱۹۵۹ رسماً به‌عنوان رئیس جمهور فرانسه شروع به کار کرد. درگیری دوگل با ژنرال های فرانسوی در الجزایر به حوادثی انجامید که در شرح وقایع سال های دههٔ ۱۹۶۰ آنرا تعقیب خواهیم کرد.

در طول سال های دههٔ ۱۹۵۰ انگلستان هم با حرکت های استقلال‌طلبانه در مستعمرات خود درگیر بود و مبارزات استقلال‌طلبان بسیاری از مستعمرات سابق انگلیس در آسیا و آفریقا طی این دهه در سال های نخستین دههٔ ۱۹۶۰ به ثمر رسید. از مستعمرات سابق انگلیس، قبرس در دههٔ ۱۹۵۰ استقلال یافت و اسقف ماکاریوس[۱۳] رهبر مبارزات استقلال‌طلبانهٔ مردم قبرس پس از سال ها تبعید و زندان در چهاردهم دسامبر سال ۱۹۵۹ به ریاست جمهوری کشور مستقل قبرس برگزیده شد.

13- Makarios

Scanned by CamScanner



عکسی از مراسم تاجگذاری ملکه الیزابت دوم که در سال ۱۹۵۲ برگزار گردید.

Scanned by CamScanner

انقلاب کوبا

انقلاب کوبا و روی کار آمدن یک حکومت مارکسیستی در این کشور آخرین واقعهٔ مهم دههٔ ۱۹۵۰ است که در سیر حوادث دهه های بعد نیز آثار مهمی برجای نهاده است.

فیدل کاسترو[14] رهبر انقلاب کوبا فرزند یک زارع نیشکر بود که بعد از خاتمه تحصیلات ابتدائی و متوسطه در زادگاه خود وارد دانشگاه هاوانا شد و به اخذ درجهٔ دکترای حقوق نائل آمد. کاسترو در اوائل دههٔ ۱۹۵۰ ضمن وکالت دادگستری در هاوانا به فعالیت های زیرزمینی علیه رژیم دیکتاتوری ژنرال «باتیستا»[15] دست زد و در سال ۱۹۵۳ بدنبال یک قیام مسلحانه بر ضد باتیستا که با شکست مواجه شد به زندان افتاد. کاسترو پس از دو سال زندان آزاد و به مکزیک تبعید شد، ولی در ماه دسامبر سال ۱۹۵٦ با یک گروه هشتاد نفری به کوبا بازگشت و مبارزه با رژیم باتیستا را در جنگل های کوبا ازسر گرفت. طی یکسال هزاران نفر به مبارزان طرفدار کاسترو پیوستند و در اواخر سال ۱۹۵۸ نیروهای طرفدار او نیمی از خاک کوبا را در تصرف خود داشتند. در ماه دسامبر سال ۱۹۵۸ حملهٔ همه جانبه نیروهای کاسترو بطرف هاوانا آغاز شد و روز اول ژانویهٔ سال ۱۹۵۹ با فرار باتیستا از هاوانا، فیدل کاسترو قدرت را بدست گرفت.

مطبوعات و افکار عمومی مردم آمریکا در آغاز از پیروزی انقلاب کوبا استقبال کردند و کاسترو را به عنوان یک قهرمان مبارزه در راه آزادی ملت خود ستودند، ولی با آشکار شدن تمایلات مارکسیستی کاسترو تبلیغات شدیدی علیه او و حکومت انقلابی کوبا در آمریکا آغاز شد. ملی کردن تأسیسات صنعتی و کشاورزی کوبا، که آمریکائیها در آن سهیم بودند بر خشم آمریکائیان از کاسترو افزود و تشدید اختلافات آمریکا و کوبا در اوائل دههٔ ۱۹٦۰ حوادثی پدید آورد که در شرح وقایع سال های دههٔ ۱۹٦۰ از نظر خوانندگان خواهد گذشت.

وقایع مهم دیگر دههٔ ۱۹۵۰

وقایع مهم دیگر سال های دههٔ ۱۹۵۰ فهرست وار از این قرار است:

* جرج ششم پادشاه انگلستان در ششم فوریهٔ سال ۱۹۵۲ درگذشت و دخترش پرنسس الیزابت در سن ۲۵ سالگی به عنوان ملکه الیزابت دوم بر تخت سلطنت نشست.
* روزنبرگ دانشمند اتمی آمریکا و همسرش در ۱۹ ژوئن ۱۹۵۳ به اتهام جاسوسی به نفع شوروی اعدام شدند.
* اتحاد شوروی روز چهارم اکتبر ۱۹۵۷ نخستین قمر مصنوعی زمین را به فضا پرتاب کرد.
* بازار مشترک اروپا از روز اول ژانویهٔ ۱۹۵۸ رسمیت یافت.
* پاپ پل دوازدهم در روز نهم اکتبر ۱۹۵۸ درگذشت و کاردینال «رونکالی» که به جانشینی وی انتخاب شده بود با عنوان پاپ جان بیست و سوم روابط بین المللی واتیکان را گسترش داد.

رویدادهای مهم هنری دههٔ ۱۹۵۰

* در سال ۱۹۵۰ سالوادور دالی تابلو «مادونا» و پیکاسو تابلو «بز» را پدید آورد.
* آلفرد هیچکاک در سال ۱۹۵۱ فیلم «بیگانه ای در ترن» را ساخت.
* ارنست همینگوی در سال ۱۹۵۲ رمان «پیرمرد و دریا» را نوشت و ساموئل بکت نمایشنامهٔ «در انتظار گودو» را پدید آورد.
* فرد زینمان در سال ۱۹۵۳ فیلم «از اینجا تا ابدیت» را ساخت.
* در سال ۱۹۵۵ داستان «لولیتا» اثر ولادیمیر نابوکوف منتشر شد و تنسی ویلیامز نمایشنامهٔ «گربه روی شیروانی داغ» را پدید آورد.
* یوجین اونیل نمایشنامهٔ «سفری به انتهای شب» را در سال ۱۹۵٦ پدید آورد.
* در سال ۱۹۵۷ رمان دکتر ژیواگو اثر بوریس پاسترناک انتشار یافت و دیوید لین فیلم «پلی بر روی رودخانهٔ کوائی» را ساخت.

14- Fidel Castro 15- F. Batista

Scanned by CamScanner

فصل نهم

جهان بر لبهٔ پرتگاه جنگ

بحران کوبا و خطر جنگ سوم جهانی ــ قتل کندی و گرفتاری آمریکا در ویتنام ــ تحولات شوروی و تجاوز به چک اسلواکی ــ انقلاب فرهنگی یا ضد فرهنگی چین ــ جنگ شش روزه ــ دههٔ استقلال ــ آغاز عصر تسخیر فضا ــ وقایع مهم دیگر و رویدادهای هنری دههٔ ۱۹۶۰

دههٔ ۱۹۶۰ یکی از پرحادثه‌ترین ادوار نیمهٔ دوم قرن بیستم است. در آغاز این دههٔ بحرانی روابط آمریکا و شوروی بدنبال سقوط یک هواپیمای جاسوسی آمریکا بر فراز شوروی به وخامت گرائید و خروشچف رهبر شوروی از شرکت در کنفرانس سران در پاریس خودداری کرد. بحران روابط آمریکا و شوروی در زمان ریاست جمهوری کندی هم ادامه یافت و استقرار موشک های هدایت‌شوندهٔ روسی در کوبا، که به محاصرهٔ دریائی این کشور از طرف آمریکا انجامید، جهان را در لبهٔ پرتگاه جنگ قرار داد. با قتل کندی و برکناری خروشچف روابط آمریکا و شوروی وارد مرحلهٔ نوینی شد و تجاوز نیروهای شوروی و متحدین آن در پیمان ورشو به خاک چک اسلواکی بحران تازه‌ای در روابط شرق و غرب بوجود آورد. دههٔ ۱۹۶۰ همچنین آغاز عصر فضا و رقابت آمریکا و شوروی برای تسخیر فضای کیهانی بود و نخستین سفر فضائی با فرود آمدن انسان در کرهٔ ماه در پایان این دهه تحقق یافت. مجموعهٔ این وقایع را با حوادث مهم دیگری نظیر پیروزی نهضت های استقلال‌طلبانه در کشورهای آسیا و آفریقا و سومین جنگ اعراب و اسرائیل و انقلاب فرهنگی چین و جنگ ویتنام و کناره گیری دوگل از ریاست جمهوری فرانسه در این فصل بررسی خواهیم کرد.

بحران کوبا و خطر جنگ سوم جهانی

روابط آمریکا و شوروی که در دورهٔ اول ریاست جمهوری آیزنهاور رو به تیرگی نهاده بود، پس از تحولاتی که خروشچف در سیاست داخلی و خارجی شوروی بوجود آورد بهبود یافت و موفقیت دانشمندان شوروی در پرتاب نخستین اقمار مصنوعی بدور کرهٔ زمین موقعیت بین المللی شوروی را استحکام بخشید. از اوائل سال ۱۹۶۰ مقدمات تشکیل یک کنفرانس سران از رهبران چهار کشور آمریکا و شوروی و فرانسه و انگلستان در پاریس فراهم می شد و سرانجام روز شانزدهم مه برای تشکیل این کنفرانس در نظر گرفته شد. تشکیل کنفرانس پاریس پیشاپیش امیدهای زیادی

Scanned by CamScanner



کندی در مراسم آغاز دوران ریاست جمهوری خود

برانگیخته بود و از آن به‌عنوان یک نقطهٔ عطف در تاریخ روابط بین‌المللی یاد می‌شد، ولی روز اول مه سال ۱۹۶۰، یعنی پانزده روز قبل از تشکیل کنفرانس پاریس سقوط یک هواپیمای جاسوسی آمریکا بر فراز شوروی تمام آنچه را که برای این کنفرانس رشته شده بود پنبه کرد و امتناع خروشچف از شرکت در کنفرانس آن را با ناکامی مواجه ساخت.

با انتخاب کندی به ریاست جمهوری آمریکا در نوامبر سال ۱۹۶۰ پیش‌بینی می‌شد که بحران روابط آمریکا و شوروی در آخرین سال زمامداری آیزنهاور تخفیف پیدا کند،



خروشچف و فیدل کاسترو رهبر کوبا

ولی با شدت عمل کندی در مورد کوبا و حملهٔ نافرجامی که در هفدهم آوریل ۱۹۶۱ برای سرنگون ساختن کاسترو صورت گرفت روابط آمریکا و شوروی مجدداً رو به تیرگی نهاد. در ماه اوت همین سال دولت آلمان شرقی برای جلوگیری از فرار روزافزون سکنهٔ آلمان شرقی به برلن غربی راه‌های ارتباطی بین دو قسمت برلن را بست و بدستور خروشچف دیواری بین برلن شرقی و غربی کشیده شد که مطبوعات و سیاستمداران غربی آنرا «دیوار شرم» نام نهادند. کندی بعد از بر پا شدن این دیوار به برلن رفت و با نطق معروف خود در برلن که ضمن آن گفته بود «من هم یک شهروند برلنی هستم» رهبران شوروی را خشمگین ساخت.

اما مهمترین و خطرناکترین بحران در روابط آمریکا و شوروی، که جهان را در لبهٔ پرتگاه جنگ قرار داد، بر سر استقرار پایگاه‌های موشکی شوروی در کوبا رخ داد. کندی روز ۲۲ اکتبر سال ۱۹۶۲ به مردم آمریکا اعلام خطر کرد که دولت شوروی دست به احداث پایگاه‌های موشکی در کوبا

Scanned by CamScanner

زده و استقرار این موشک ها در فاصله یکصد مایلی سواحل آمریکا امنیت این کشور را بخطر می اندازد. کندی همزمان با این اخطار اعلام کرد که دولت شوروی باید پایگاه های موشکی خود را از کوبا برچیند و بدنبال آن فرمان محاصرهٔ دریائی کوبا را برای جلوگیری از ارسال تجهیزات جدید موشکی شوروی به کوبا صادر کرد. همزمان با آغاز محاصرهٔ دریائی کوبا چندین کشتی حامل موشک های روسی عازم این کشور بودند و خروشچف بی اعتنا به محاصرهٔ دریائی کوبا از طرف ناوگان جنگی آمریکا به کشتی های روسی فرمان داد به راه خود ادامه دهند. روز ۲۶ اکتبر خروشچف اعلام کرد که موشک های روسی درصورتی از کوبا برچیده خواهند شد که آمریکا هم پایگاه های موشکی خود را در نزدیکی مرز شوروی در ترکیه جمع آوری کند. آمریکا این پیشنهاد را رد کرد و در روزهای آخر اکتبر ۱۹۶۲ هرآن احتمال برخوردی بین کشتی های آمریکا و شوروی در خط محاصرهٔ دریائی کوبا وجود داشت که خروشچف در آخرین لحظه تن به مصالحه داد و جهان از خطر یک جنگ وحشتناک اتمی رهائی یافت.

مصالحه آمریکا و شوروی مبتنی بر این توافق بود که شوروی پایگاه های موشکی خود را از کوبا برچیند و دولت آمریکا هم متقابلاً اطمینان دهد که کوبا را بطور مستقیم یا غیرمستقیم مورد حمله قرار نخواهد داد. دولت شوروی بدنبال این توافق پایگاه های موشکی خود را از کوبا جمع آوری کرد و کوبا نیز طبق تعهد کندی، که جانشینان او هم آنرا محترم شمرده اند، از تعرض آمریکا مصون ماند.

قتل کندی و گرفتاری آمریکا در ویتنام

روز بیست و دوم نوامبر سال ۱۹۶۳، جان کندی رئیس جمهوری آمریکا، که جوان‌ترین رئیس جمهوری تاریخ آمریکا به‌شمار می‌آمد، در سن ٤٦ سالگی در شهر دالاس تگزاس به ضرب گلوله به قتل رسید. کندی چهارمین رئیس جمهور آمریکا بود که در حین تصدی این مقام به قتل می رسید.

قتل کندی یکی از اسرارآمیزترین ترورهای سیاسی در تاریخ جهان است که راز واقعی آن پس از گذشت دهها سال هنوز فاش نشده است. با وجود این براساس صدها کتاب و



بعد از قتل کندی، جانسون معاون او به ریاست جمهوری آمریکا رسید. این عکس در مراسم سوگند ریاست جمهوری وی برداشته شده است. ژاکلین کندی همسر رئیس جمهور مقتول آمریکا نیز در کنار او دیده می شود.

Scanned by CamScanner



صحنهٔ قتل «اسوالد» متهم به قتل کندی بدست «جک روبی» ــ روبی هم در زندان درگذشت و قضیهٔ قتل کندی بکلی لوث شد.

هزاران نوشتهٔ تحقیقی که از تاریخ قتل کندی به این طرف نوشته شده است می‌توان گفت که این قتل محصول توطئه‌ای بوده و رئیس وقت پلیس فدرال آمریکا (اف. بی. آی) ادگار هوور[1] به احتمال زیاد در آن دست داشته است. برادر کندی، رابرت کندی که وزیر دادگستری کابینهٔ او بود قصد داشت ادگار هوور را از مقام خود معزول کند و در فیلمی که پس از مرگ ادگار هوور دربارهٔ زندگی او تهیه شده، چنین وانمود شده است که ادگار هوور نه‌فقط در قتل کندی، بلکه در کشته شدن رابرت کندی هم دست داشته است.

پس از قتل کندی مردی بنام «اسوالد»[2] که قبلاً تفنگدار نیروی دریائی آمریکا بوده به اتهام قتل او دستگیر شد، ولی دو روز بعد هنگام انتقال به زندان به قتل رسید و قاتل او هم بعداً در زندان درگذشت. به این ترتیب ماجرای قتل کندی و توطئه‌ای که در پشت سر آن وجود داشت لوث شد و یک کمیسیون ویژهٔ تحقیق رئیس جمهوری هم با تهیهٔ گزارشی به این مضمون که توطئه‌ای در کار نبوده و قاتل کندی همان یک نفر، یعنی اسوالد بوده است پروندهٔ این جنایت اسرارآمیز

1- Edgar Hoover 2- Lee H. Oswald

Scanned by CamScanner

را بست. با وجود این کسانی که این ماجرا را تعقیب می‌کنند هنوز دست از تحقیق و تفحص برنداشته‌اند و هنوز هم هر سال کتاب‌ها و مقالات تازه‌ای دربارهٔ این ماجرا چاپ و منتشر می‌شود. در بعضی از این کتاب‌ها لیندون جانسون[۳] معاون کندی هم، که با کشته شدن او به مقام ریاست جمهوری آمریکا رسید متهم شده است که در توطئه قتل کندی دست داشته، و یا حداقل از اسرار این توطئه آگاهی یافته و مانع افشای آن شده است.

جانسون علاوه بر ادامهٔ دورهٔ ریاست جمهوری کندی تا آغاز سال ۱۹۶۵، مستقیماً در انتخابات سال ۱۹٦٤ ریاست جمهوری آمریکا به این مقام برگزیده شد و تا ژانویهٔ سال ۱۹٦۹ در این مقام باقی ماند. در دوران ریاست جمهوری پنج سالهٔ جانسون، آمریکا با یکی از بزرگترین گرفتاری‌های سیاسی خود در عصر حاضر روبرو شد، و برای نخستین بار در یک جنگ خارجی، آن هم از یک ملت کوچک شکست خورد.

آمریکائی‌ها از زمان حکومت آیزنهاور مداخله در امور هندوچین را آغاز کرده و مانع اجرای توافق‌های ژنو دربارهٔ وحدت ویتنام شمالی و جنوبی می‌شدند. از اواخر دههٔ ۱۹۵۰ چریک‌های کمونیست که از طرف دولت ویتنام شمالی هدایت و حمایت می‌شدند در جنگل‌های نزدیک مرز ویتنام شمالی و جنوبی دست به عملیات پارتیزانی زدند و در اوائل دههٔ ۱۹٦۰ موجودیت دولت ویتنام جنوبی را به خطر انداختند. دولت آمریکا در زمان حکومت کندی با ارسال



سربازان مجروح آمریکائی در جنگ ویتنام ــ ده‌ها هزار سرباز آمریکائی در جنگ‌های ویتنام جان باختند.

Scanned by CamScanner



در تظاهرات ضد جنگ ویتنام، جوانان آمریکائی بر لوله‌های تفنگ سربازان گل می‌گذارند.

تجهیزات جنگی و کارشناسان نظامی به کمک ویتنام جنوبی شتافت، ولی جانسون با مداخلهٔ مستقیم در جنگ‌های داخلی ویتنام آمریکا را درگیر جنگی کرد که قریب ۹ سال بطول انجامید و آمریکا سرانجام با خفت و خواری و تحمل شکست خود را از این مخمصه رهانید.

بموجب آمارهای رسمی تعداد سربازان آمریکائی که طی ۹ سال (از اوت سال ۱۹٦٤ تا ژوئیه ۱۹۷۳) در ویتنام جنگیدند از هشت میلیون و هفتصد هزار نفر تجاوز می‌کند. تعداد سربازان آمریکائی که در جنگ‌های ویتنام شرکت داشتند از یکصد هزار نفر در سال ۱۹٦۵ تا پانصد هزار نفر در سال ۱۹٦۸ رسید و تلفات آمریکا در این جنگ از پنجاه هزار نفر تجاوز کرد. قدرت تخریبی بمب‌هائی که طی ۹ سال جنگ بر ویتنام ریخته شد بیش از دو برابر قدرت تخریبی بمب‌هائی بود که در طول جنگ دوم جهانی بر آلمان ریخته شد و هیتلر را به زانو درآورد.

مردم آمریکا که بشدت از درگیری آمریکا در جنگ ویتنام و تلف شدن جوانان آمریکائی در این جنگ ناراضی بودند از سال ۱۹٦٦ به بعد دست به تظاهراتی علیه جنگ ویتنام زدند و عظیم‌ترین این تظاهرات در واشنگتن و در برابر ساختمان کنگره و کاخ سفید برگزار گردید. جانسون که بواسطهٔ درگیر ساختن آمریکا در جنگ ویتنام موقعیت خود را در میان مردم از دست داده بود از شرکت در مبارزات انتخاباتی سال ۱۹٦۸ خودداری نمود و نیکسون که از طرف حزب جمهوریخواه کاندیدای احراز مقام ریاست جمهوری شده بود به مردم وعده داد که جنگ ویتنام را پایان خواهد داد و با تأکید بر همین وعده به ریاست جمهوری آمریکا انتخاب گردید.

نیکسون در اولین سال ریاست جمهوری خود تخلیهٔ

Scanned by CamScanner

تدریجی نیروهای آمریکا را از ویتنام آغاز کرد و همزمان با تخلیهٔ نیروها مذاکرات محرمانهٔ صلح با رهبران ویتنام شمالی را آغاز نمود. با وجود این بمباران ویتنام شمالی، برای وارد ساختن رهبران این کشور به قبول شرایط یک صلح شرافتمندانه، تا اواخر سال ۱۹۶۹ و اوائل دههٔ ۱۹۷۰ ادامه داشت.

تحولات شوروی و تجاوز به چک اسلواکی

نیکیتا خروشچف رهبر شوروی، پس از یازده سال حکومت بر این کشور در مقامات دبیرکل حزب کمونیست و نخست وزیر شوروی، روز پانزدهم اکتبر سال ۱۹۶۴ با یک توطئه قبلی از طرف همکاران خود در دفتر سیاسی حزب کمونیست از کار برکنار شد. توطئه بر ضد خروشچف هنگامی که وی برای استراحت در سواحل دریای سیاه بسر می‌برد شکل گرفت و در رأس این توطئه نزدیک‌ترین کسان او، ازجمله لئونید برژنف[4] که ترقیات خود را در حزب کمونیست و دولت شوروی مدیون خروشچف بود، قرار داشتند.

علت برکناری خروشچف ظاهراً ناکامی های او در سیاست خارجی، بخصوص تشدید اختلاف با چین بود، ولی دلیل واقعی کنار گذاشتن او این بود که خروشچف به افکار و نظریات همکارانش اعتنا نمی‌کرد و آنها را در برابر عمل انجام شده قرار می‌داد. بعد از برکناری خروشچف یک رهبری دسته‌جمعی در شوروی زمام امور را بدست گرفت که ظاهراً در وجود سه نفر برژنف دبیرکل حزب کمونیست، کاسیگین[5] نخست وزیر و پادگورنی[6] رئیس جمهور خلاصه می شد، ولی در پشت پرده شخص چهارمی هم در این رهبری دسته‌جمعی نقش مؤثری داشت و وی میخائیل سوسلوف[7] تئوریسین حزب و عضو ارشد دفتر سیاسی بود که تا آخر عمر نقش تعیین کننده‌ای در سیاست شوروی بازی می‌کرد.

روش خروشچف در حکومت بیشتر مبتنی بر ابتکارات

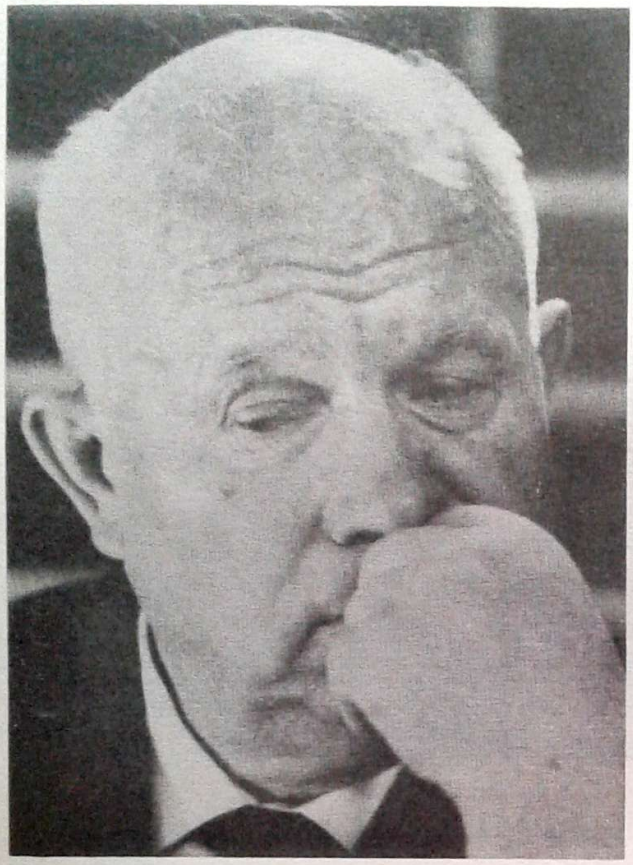

خروشچف پس از یازده سال حکومت از کار برکنار شد.

شخص و تماس مستقیم با تودهٔ مردم بود، ولی جانشینان او بکلی این رویه را ترک گفتند و برای ارگان‌های حزبی و سازمان‌های دولتی نقش بیشتری در حکومت و اتخاذ تصمیمات اساسی قائل شدند. رهبران جدید شیوه‌های تبلیغاتی و مسافرت های پرسر و صدای خروشچف را کنار گذاشتند و برای تحکیم پایه‌های حکومت خود به تقویت دستگاه‌های امنیتی پرداختند. آزادی‌های نسبی که در دوران خروشچف برای روشنفکران و هنرمندان و نویسندگان بوجود آمده بود بتدریج از میان رفت و مبارزهٔ ضد استالینی که زمینه را برای چنین آزادی هائی فراهم کرده بود متوقف شد، تا جائی که شش ماه پس از سقوط خروشچف مقالاتی در تجلیل از استالین در مطبوعات شوروی منتشر گردید و روز نهم ماه مه سال ۱۹۶۵ برژنف طی نطقی به مناسبت بیستمین سالگرد پیروزی در جنگ دوم جهانی از نقش «غیرقابل انکار» استالین در این پیروزی سخن گفت.

4- Leonid Brejnev
5- Kosygin 6- Podgorny 7- M. Suslov

Scanned by CamScanner



از چپ به راست: برژنف جانشین خروشچف در مقام رهبر حزب کمونیست شوروی، کاسیگین جانشین خروشچف در مقام نخست وزیری و گرومیکو وزیر خارجهٔ شوروی

در سیاست خارجی رهبران جدید شوروی قبل از هر چیز برای رفع اختلافات خود با چین دست بکار شدند، چینی ها همزمان با سقوط خروشچف به نخستین آزمایش اتمی خود دست زده و به یک قدرت اتمی تبدیل شده بودند. چوئن لای نخست وزیر چین روز ششم نوامبر سال ۱۹٦٤ به دعوت نخست وزیر جدید شوروی به مسکو رفت و کاسیگین نیز متقابلاً در فوریهٔ سال ۱۹٦۵ از مسکو دیدن کرد. در طول سال ۱۹٦۵ جنگ تبلیغاتی بین مسکو و پکن متوقف شد ولی اختلافات اساسی دو کشور همچنان لاینحل ماند. تشدید جنگ در ویتنام نوعی هم آهنگی در کمک به ویتنام شمالی و جنگ تبلیغاتی علیه آمریکا، بین شوروی و چین به وجود آورد، ولی مسکو و پکن در عین همکاری برای تقویت ویتنام شمالی در برابر آمریکا، برای نفوذ در این کشور به یک رقابت پنهان با یکدیگر دست زدند که تا پایان جنگ در ویتنام و بعد از آن هم ادامه یافت.

روز هفتم نوامبر سال ۱۹٦۷ جشن های پنجاهمین سال انقلاب بلشویکی در روسیه با مراسم رژهٔ باشکوهی در مسکو برگزار شد و در قطعنامهٔ کمیتهٔ مرکزی حزب کمونیست شوروی که به مناسبت این جشن ها انتشار یافت نه فقط از استالین و دوران او به بدی یاد نشد، بلکه پیشرفت های عظیم اتحاد شوروی در این دوران نیز مورد تجلیل قرار گرفت. دوران «استالین زدائی» در شوروی بدین گونه رسماً پایان یافت، اما هدف رهبران جدید کرملین از این سیاست نوین، پیش از آنکه اعادهٔ حیثیت از استالین باشد، از میان بردن عوارض ناشی از مبارزهٔ ضد استالینی خروشچف و سرکوب حرکت های آزادیخواهانه در شوروی و کشورهای اروپای شرقی بود.

اما این تدابیر لااقل در مورد چک اسلواکی، که حرکت های آزادیخواهانه در آنجا بسرعت شکل می‌گرفت، اثری نبخشید. روز چهارم ژانویهٔ سال ۱۹٦۸ پلنوم کمیتهٔ مرکزی حزب کمونیست چک اسلواکی در یک اقدام غیرمنتظره «نووتنی»[8] رئیس جمهور و دبیر اول حزب کمونیست چک اسلواکی را، که از زمان استالین در این سمت باقی مانده بود از دبیر اولی برکنار کرد و یکی از اعضای هیئت رئیسه کمیته مرکزی بنام آلکساندر دوبچک[9]

8- Novotny 9- A. Dubcek

Scanned by CamScanner



آلکساندر دوبچک رهبر چک اسلواکی در سال ۱۹۶۸

را که به افکار آزادیخواهانه شهرت داشت بجای وی به دبیراولی حزب برگزید. این نخستین اقدام خودسرانهٔ یکی از احزاب کمونیست اروپای شرقی پس از وقایع لهستان و مجارستان در سال ۱۹۵۶ بود که طبعاً نگرانی شدیدی در مسکو بوجود آورد. دوبچک با ایراد چند سخنرانی که طی آنها بر ادامهٔ راه چک اسلواکی در چارچوب جامعهٔ کشورهای سوسیالیستی تأکید می‌نمود درصدد دفع نگرانی رهبران شوروی برآمد، ولی ادامهٔ روند حرکت‌های آزادیخواهانه در چک اسلواکی که روز ۲۲ مارس ۱۹۶۸ به استعفای نووتنی از مقام دیگر خود، یعنی ریاست جمهوری انجامید بر نگرانی های مسکو افزود.

«بهار پراگ» که با استعفای نووتنی از ریاست جمهوری چک اسلواکی آغاز شده بود در آوریل به برکناری کلیهٔ عوامل و طرفداران او از مقامات حزبی و دولتی انجامید و عناصر لیبرال که همه از دوستان و همفکران دوبچک بودند مقامات مهمی مانند نخست‌وزیری و ریاست پارلمان را اشغال کردند. مقام ریاست جمهوری نیز پس از استعفای نووتنی به یک ژنرال سالخورده بنام «اسووبودا»[10] واگذار شده بود که عملاً نقشی در کار حکومت نداشت.

10- Svoboda

Scanned by CamScanner

بدنبال این تغییرات روز دهم آوریل ۱۹۶۸ کمیتهٔ مرکزی حزب کمونیست چک اسلواکی برنامهٔ عمل تازه‌ای را به تصویب رسانید که متضمن تضمین آزادی های اساسی، از جمله آزادی مطبوعات و لغو سانسور و آزادی مسافرت و تأمین امنیت قضائی افراد بود. دوبچک در تشریح این برنامه، برای نخستین بار در تظاهرات اول ماه مه پراگ اصطلاح «سوسیالیسم با چهرهٔ انسانی» را به کار گرفت که خود شعار تحریک آمیزی بود و این معنی از آن مستفاد می شد که سوسیالیسمی که تاکنون در شوروی و کشورهای دیگر بلوک کمونیست پیاده شده چهرهٔ انسانی نداشته است.

شتاب تحولات در چک اسلواکی و فاصله گرفتن این کشور از سایر کشورهای کمونیست بر نگرانی شوروی از اوضاع چک اسلواکی افزود و رهبران پنج کشور عضو پیمان ورشو (شوروی، لهستان، مجارستان، بلغارستان و آلمان شرقی) در پایان کنفرانسی که در اواسط ماه ژوئیه ۱۹۶۸ در ورشو تشکیل دادند نامهٔ شدید اللحنی برای دوبچک ارسال داشتند. در این نامه آمده بود که در چک اسلواکی «وضع غیرقابل تحملی برای کشورهای سوسیالیست بوجود آمده... و مقابلهٔ جدی با عملیات نیروهای ضد کمونیست نه‌فقط وظیفهٔ شما بلکه وظیفهٔ ما هم هست». بدنبال این نامه که متضمن تهدید ضمنی مداخله در چک اسلواکی بود، کنفرانس دیگری از سران کشورهای عضو پیمان ورشو، این بار با حضور دوبچک و در شهر «براتیسلاوا» واقع در شرق چک اسلواکی تشکیل شد. در پایان این کنفرانس اعلامیهٔ مفصلی منتشر شد که ظاهراً از حل اختلاف و قبول اصل تساوی حقوق احزاب کمونیست و احترام به حق حاکمیت و استقلال کشورهای یکدیگر حکایت می‌کرد. ولی جمله‌ای در آن گنجانده شده بود که زمینهٔ مداخلات بعدی و ابداع «دکترین برژنف» را فراهم می ساخت. مضمون این جملهٔ کوتاه و پرمعنی این بود که «حفظ و دفاع از دستاوردهائی که به بهای کوشش های قهرمانانه و از خود گذشتگی های فراوان مردم کشورهای سوسیالیست بدست آمده است وظیفهٔ مشترک کلیهٔ کشورهای سوسیالیست است».

دوبچک پس از کنفرانس براتیسلاوا نیز تغییر زیادی در خط مشی خود نداد و آزادی رفت و آمد بین چک اسلواکی و کشورهای غربی و گزارش هائی که در مطبوعات غرب از حرکت چک اسلواکی در طریق آزادی منتشر می شد بر نگرانی های رهبران شوروی از مسیر تحولات این کشور



برژنف در کنفرانس براتیسلاوا. در طرفین او دوبچک رهبر حزب کمونیست و اسوبودا رئیس جمهور چک اسلواکی دیده می شوند.

Scanned by CamScanner



تانک های روسی در خیابان های پراگ. یک جوان چک که پرچم ملی چک اسلواکی را بدست گرفته روی تانک دیده می شود.

افزود. در اواسط ماه اوت یوری آندروپف[11] رئیس جدید سازمان «کا. گ. ب» که در جریان وقایع مجارستان و سرکوب قیام مردم این کشور سفیر شوروی در مجارستان بود، در اجلاس فوق العادهٔ کمیتهٔ مرکزی حزب کمونیست شوروی گزارش داد که صدها مأمور سیا وسایر سازمان های جاسوسی غرب در پراگ مشغول فعالیت هستند و اگر برای تغییر مسیر اوضاع در این کشور اقدام جدی و فوری به عمل نیاید چک اسلواکی از دست خواهد رفت و کشورهای دیگر اروپای شرقی را نیز بدنبال خود خواهد کشاند.

تصمیم به مداخلهٔ مسلحانه در چک اسلواکی در اجلاس هجدهم اوت ۱۹۶۸ کمیتهٔ مرکزی حزب کمونیست شوروی اتخاذ شد و به چهار کشور دیگر عضو پیمان ورشو که از دستورات مسکو پیروی می‌کردند ابلاغ گردید. بیست وچهار لشگر از نیروهای پیمان ورشو که پس از مانورهای تابستانی همچنان بحال آماده‌باش در مرزهای چک اسلواکی مانده بودند در شامگاه روز بیستم اوت وارد خاک چک اسلواکی شدند و بدون برخورد با مقاومتی به طرف پایتخت پیشروی کردند. قبل از رسیدن این نیروها به پراگ، نیروهای هوابرد در سحرگاه روز بیست ویکم اوت در فرودگاه پراگ پیاده شدند و نقاط حساس پایتخت را به تصرف خود درآوردند.

دوبچک که غافلگیر شده بود و مقاومت در برابر تجاوز نیروهای پیمان ورشو را بی فایده می‌دانست از نیروهای مسلح چک اسلواکی خواست که از مقاومت در برابر متجاوزین خودداری کنند. دنیای غرب همچنانکه چک اسلواکی را در برابر هیتلر تنها گذاشته بود در اینجا هم جز صدور چند اعلامیه و اعتراض لفظی کاری نکرد، زیرا چک اسلواکی به موجب تعهدات پیمان یالتا منطقهٔ نفوذ شوروی بشمار می رفت. دوگل رئیس جمهور فرانسه در اعلامیه ای که بمناسبت تجاوز نیروهای پیمان ورشو به چک اسلواکی منتشر کرد به این موضوع اشاره نمود و ضمن محکوم کردن تقسیم اروپا در کنفرانس یالتا نوشت که تجاوز به چک اسلواکی نه‌فقط نقض حقوق بشر و تجاوز به حقوق یک ملت دوست به‌شمار می‌آید، بلکه آرامش و امنیت اروپا را نیز برهم زده است.

برژنف تجاوز نیروهای پیمان ورشو را به چک اسلواکی این‌طور توجیه کرد که هرگاه دستاوردهای سوسیالیسم در یک کشور سوسیالیستی به خطر بیفتد، کشورهای دیگر سوسیالیست برای حفظ و حراست از آن مسئولیت مشترک

11- Yuri Andropov

Scanned by CamScanner

دارند. این نظریهٔ که به‌عنوان دکترین برژنف یا اصل حاکمیت محدود نیز شهرت یافته همان مطلبی بود که در اعلامیهٔ براتیسلاوا نیز با مهارت گنجانده شده و دوبچک به ماهیت آن پی نبرده بود.

برژنف در نظر داشت که کار چک اسلواکی را در همان روزهای نخست اشغال این کشور از طرف نیروهای پیمان ورشو یکسره کند و دوبچک و یاران او را از کار برکنار نماید. به همین جهت دوبچک و همکاران نزدیک او مانند نخست‌وزیر و رئیس مجلس چک اسلواکی در همان روز اشغال پراگ ربوده شده و به زندانی در غرب اوکراین انتقال یافتند. رهبران شوروی امیدوار بودند که مسائل خود را با ژنرال «اسوبودا» رئیس جمهور سالخوردهٔ چک اسلواکی حل کرده و افراد مورد نظر خود را در رأس مقامات حساس قرار دهند، ولی اسوبودا زیر بار نرفت و ادامهٔ تشنج و تظاهرات عمومی در چک اسلواکی برژنف را وادار کرد موقتاً با دوبچک کنار بیاید تا در فرصت مناسب‌تری به حساب او برسد.

دوبچک روز بیست و پنجم اوت ۱۹۶۸ از بازداشتگاه خود در اوکراین به کاخ کرملین منتقل شد و برژنف با تهدید و تحبیب توانست او را قانع کند که به انجام وظایف خود در مقام دبیراول حزب کمونیست چک اسلواکی ادامه بدهد. دوبچک به شرطی این پیشنهاد را پذیرفت که در اعلامیهٔ مشترک با برژنف این نکته قید شود که نیروهای پیمان ورشو بطور موقت وارد چک اسلواکی شده‌اند و به محض عادی شدن اوضاع این کشور را تخلیه خواهد کرد. البته دوبچک یکبار دیگر گول خورده بود، زیرا نمی‌دانست که منظور برژنف از «عادی شدن» اوضاع فراهم شدن زمینهٔ برکناری او و استقرار یک حکومت مطیع در پراگ می‌باشد.

روند «عادی شدن» اوضاع در چک اسلواکی تا اوائل سال ۱۹۶۹ بطول انجامید. روز هفدهم آوریل ۱۹۶۹ دوبچک از سمت دبیرکلی حزب کمونیست برکنار شد و گوستاو هوزاک[12] که قبلاً مراتب وفاداری و تابعیت خود را از مسکو به ثبوت رسانده بود بجانشینی وی انتخاب گردید. دوبچک ابتدا به سمت سفیر چک اسلواکی در آنکارا تعیین گردید ولی پس از چند ماه به پراگ احضار شد و به کارمندی سادهٔ یک شرکت تعاونی کشاورزی در براتیسلاوا تنزل رتبه یافت.

انقلاب فرهنگی، یا ضد فرهنگی چین

آشفتگی و شورشی که به عنوان «انقلاب فرهنگی چین» شهرت یافته است از وقایع مهم و اسفبار دههٔ ۱۹۶۰ به‌شمار می‌آید. این انقلاب فرهنگی را مائو رهبر چین درواقع برای مبارزه با همکاران قدیمی خود، بخصوص «لیو- شائو- چی»[13] رئیس جمهور و «دنگ- شیائو- پینگ»[14] دبیرکل حزب کمونیست چین که عملاً مهار قدرت را بدست گرفته بودند، آغاز کرد. مائو برای آغاز این مبارزه از مارشال لین پیائو[15] که در میان نظامیان چین شهرت و محبوبیت زیادی داشت استفاده کرد و سخنرانی او در روز سوم سپتامبر سال ۱۹۶۵ که طی آن غرب گرائی و لیبرالیسم در چین بشدت مورد حمله قرار گرفته بود نخستین جرقه برای روشن ساختن آتش انقلاب فرهنگی بود. مائو سخنان لین پیائو را تأیید کرد و از لزوم آغاز یک «انقلاب بزرگ فرهنگی پرولتاریائی» سخن گفت.

هدف آنچه بنام انقلاب فرهنگی معروف شده ظاهراً ایجاد یک دگرگونی بنیادی در فرهنگ چین و جایگزین کردن ارزش های تازه با ارزش های کهن بود. ولی این انقلاب تنها شامل مجموعه ایکه بنام فرهنگ خوانده می شود نبود. انقلاب فرهنگی عملاً سازمان حکومت و بوروکراسی جدید کشور را نشانه گرفته بود و هدف آن از هم پاشیدن تمام تشکیلاتی بود که لیو شائوچی و دنگ شیائوپینگ برای ادارهٔ امور کشور بوجود آورده بودند.

موج انقلاب فرهنگی که از پکن برخاسته بود تا اواخر بهار سال ۱۹۶۶ سراسر چین را فرا گرفت. در سرتاسر چین گروه های جدید انقلابی که بیشتر از جوانان دانشجو و

12- Gustave Husak
13- Liu Shao-Chi
14- Teng Hsiao Ping
15- Lin Piao

Scanned by CamScanner



مائو رهبر کمونیست چین در سال‌های انقلاب فرهنگی همراه با مارشال لین پیائو که در جریان انقلاب فرهنگی نقش مهمی ایفا نمود.

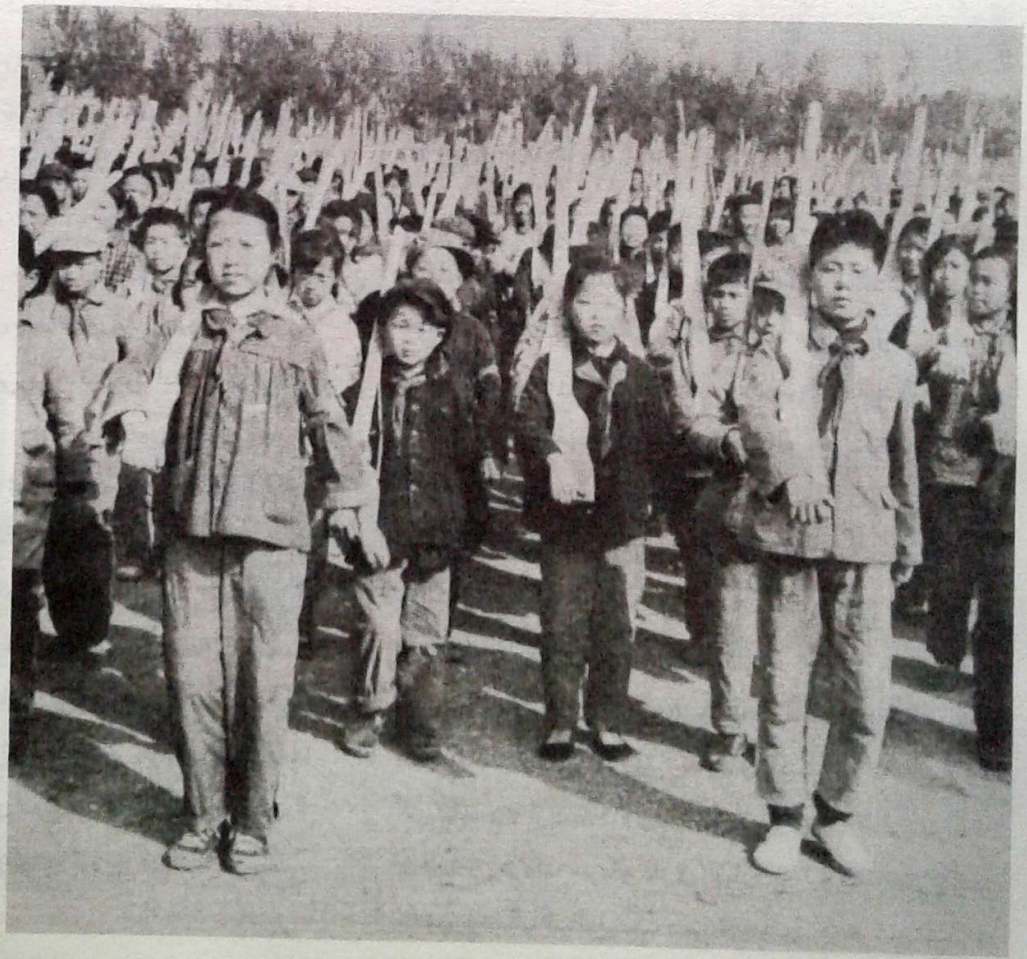

کودکان چینی در سال‌های انقلاب فرهنگی بجای رفتن به مدرسه با تفنگ‌های چوبی به تظاهرات در خیابان‌ها پرداخته‌اند.

Scanned by CamScanner

دانش آموز تشکیل می شد سازمان داده شدند. این گروه ها که عده‌ای از افراد ارتش هم «داوطلبانه» در آن‌ها شرکت می‌کردند گاردهای سرخ نامیده می شدند. سازمان‌دهی گاردهای سرخ بیشتر در دست نظامیان یا کادرهای حزبی بود که از نقش لین پیائو و عناصر رادیکال حزب در این حرکت حکایت می‌کرد. رهبران محلی حزب کمونیست که فکر می‌کردند دوران لیو شائوچی بسر آمده و باید با طرف برنده حساب باز کنند خیلی زود خود را با شرایط جدید تطبیق داده و به موج تازه پیوستند.

در آغاز تابستان سال ۱۹۶۶ آشوب و هرج و مرج سراسر چین را فرا گرفت. گاردهای سرخ در همه‌جا به تخریب آثار فرهنگی و ابنیهٔ تاریخی و آنچه معرف ارزش های گذشته بود پرداختند. موزه‌ها ویران شد، آثار عتیقه بدور ریخته شد و مروجین و مقلدین فرهنگ غربی از نویسنده و هنر پیشه گرفته تا نقاش و مجسمه‌ساز و آهنگ‌ساز مورد تحقیر و اهانت قرار گرفتند و بسیاری از آنها مضروب و مجروح شدند. گاردهای سرخ در گروه های ده بیست نفری در خیابان ها راه افتاده زنان و مردانی را که لباس غربی بر تن داشتند مورد اهانت قرار می‌دادند. به خیاط ها اخطار شد که جز لباس سادهٔ مائوئی حق دوختن هیچ نوع لباس دیگری را ندارند و لباس های موجود فروشگاه ها که از روی مدل های غربی دوخته شده بود به آتش کشیده شد. هیچ کس بر جان خود ایمن نبود و هیچ نظم و قانونی بر جامعه حکومت نمی‌کرد. کینه و انتقامجوئی های شخصی جای قانون و مقررات را گرفته و چیزی بنام دولت برجای نمانده بود. بیشترین حملات متوجه استادان و معلمان و کارکنان اداری دولت بود. بسیاری از استادان و معلمان در محوطهٔ دانشگاه‌ها و مدارس بدست شاگردان خود مورد ضرب و شتم قرار گرفتند. آنها را پس از کتک با کلاه بوقی وارونه سوار الاغ و قاطر کرده در خیابان ها می‌گرداندند. کارمندان اداری دولت هم که گفته می شد از خلق جدا شده و زندگی بورژوائی را ترویج می‌کنند سرنوشتی بهتر از این نداشتند.

تعداد گاردهای سرخ در سراسر چین در حدود دوازده



لیو شائوچی اولین رئیس جمهور چین کمونیست که در جریان انقلاب فرهنگی از کار برکنار شد.

میلیون نفر تخمین زده می شد. قریب دو میلیون نفر از این عده در طول ماه اوت سال ۱۹۶۶ در پکن گرد آمدند تا پشتیبانی خود را از انقلاب فرهنگی اعلام کنند. عده‌ای از آنها بیش از هزار کیلومتر راه را پای پیاده طی کرده بودند تا بیشتر هیجان و اشتیاق خود را نمایان سازند. در میان راه‌پیمایان کودکان کمتر از ده سال تا پیران بیش از هفتاد سال دیده می شدند. همزمان با این اجتماع کمیته مرکزی حزب کمونیست چین نیز در حضور مائو تشکیل جلسه داد و طی قطعنامه‌ای هدف های انقلاب فرهنگی را در زمینهٔ «مبارزه با ارزش های منحط گذشته» و «محو آثار بوروکراسی» و «تجدید نظر اساسی در روش تعلیم و تربیت» و «طرد رهروان کاپیتالیسم» از دستگاه رهبری حزب و دولت تصویب کرد. اصطلاح رهروان سرمایه‌داری اشاره به لیو شائوچی رئیس جمهور و دنگ شیائوپینگ دبیر حزب بود که هردو بشدت در جلسهٔ کمیتهٔ مرکزی مورد حمله قرار گرفتند و در نخستین

Scanned by CamScanner



دنگ شیائوپینگ جانشین مائو را در سال‌های انقلاب فرهنگی برای کار کشاورزی به روستاها فرستادند.

مرحلهٔ تصفیه از عضویت دفتر سیاسی حزب برکنار شدند.

لیو شائوچی که هنوز عنوان ریاست جمهوری را داشت عملاً از صحنه خارج شد تا اینکه در سال ۱۹۶۸ رسماً از مقام ریاست جمهوری خلع و یک سال بعد از آن درگذشت، ولی دنگ شیائوپینگ (که بعد از مرگ مائو رهبری چین را در دست گرفت) به‌عنوان «رهرو شماره ۲ سرمایه‌داری» از طرف افراد گارد سرخ دستگیر و با یک کلاه بوقی که روی آن کلمات زننده‌ای نوشته شده بود در خیابان‌های پکن گردانده شد. دنگ شیائوپینگ چندبار برای کار در مزارع به روستاها اعزام شد و مدتی هم در یک معدن در «کیانگ‌سی» به کار پرداخت و سرانجام گارسون ناهارخوری یک مرکز تعلیماتی حزب در اطراف پکن شد!

دانشگاه‌ها و مدارس چین در جریان «انقلاب فرهنگی» که باید آنرا انقلاب ضدفرهنگی خواند تعطیل شد و دانشجویان و دانش‌آموزان بجای درس به تظاهرات و راه‌پیمائی و تخریب آثار و ابنیهٔ تاریخی و ایذاء و آزار کسانی که متهم به مخالفت با اهداف انقلاب فرهنگی بودند اشتغال داشتند. تعداد محدودی از دانشگاه‌ها و مدارس در سال ۱۹۶۹ باز شد ولی اکثر آنها تا اوائل دههٔ ۱۹۷۰ بسته بود و کمترین زیان انقلاب فرهنگی، علاوه بر خسارات هنگفت مالی آن، تلف شدن سه تا پنج سال عمر جوانان چینی بود که آثار آن بعدها بصورت کمبود پزشک و مهندس و نیروی متخصص در چین نمایان شد.

کاهش تولید محصولات کشاورزی و مواد غذائی، که عمدتاً ناشی از عوارض آشفتگی های دوران انقلاب فرهنگی بود در سال های ۱۹۶۸ تا ۱۹۷۰ بیش از ده میلیون نفر را به کام مرگ کشید. رقم ده میلیون نفر کمترین برآوردی است که از تلفات قحطی سه ساله در چین به عمل آمده و در گزارش های رسمی تأیید شده است. تعداد کسانی که در جریان انقلاب فرهنگی کشته یا اعدام شدند در یک گزارش رسمی ۳۴/۸۰۰ نفر اعلام شده است.

جنگ شش روزه

سومین جنگ اعراب و اسرائیل روز پنجم ژوئن سال ۱۹۶۷ با حملهٔ هوائی غافلگیرانهٔ اسرائیل به فرودگاه‌ها و تأسیسات نظامی مصر و سوریه و اردن آغاز شد. جنگ های غافلگیر کنندهٔ معمولاً در نخستین ساعات بامداد و در تاریکی شب آغاز می شود، ولی اسرائیلی ها حملات هوائی خود را در حدود ساعت هشت صبح روز پنجم ژوئن که آفتاب طلوع کرده و هوا کاملاً روشن بود آغاز کردند. انتخاب این ساعت برای حمله خود یک عامل غافلگیر کننده بود، زیر مصری ها و متحدین آنها انتظار آغاز حمله ای را از طرف اسرائیلی ها در این ساعت نداشتند. بعلاوه اسرائیلیها می‌خواستند در روشنائی روز کاملاً هدف های خود را در روی زمین ببینند و دقیقاً آنها را منهدم کنند.

هدف اسرائیل از این حملهٔ غافلگیرانه انهدام نیروی هوائی سه کشور عربی قبل از آغاز عملیات زمینی علیه این کشور بود. روز پنجم ژوئن ۳۴۰ هواپیمای جنگی مصر و

Scanned by CamScanner

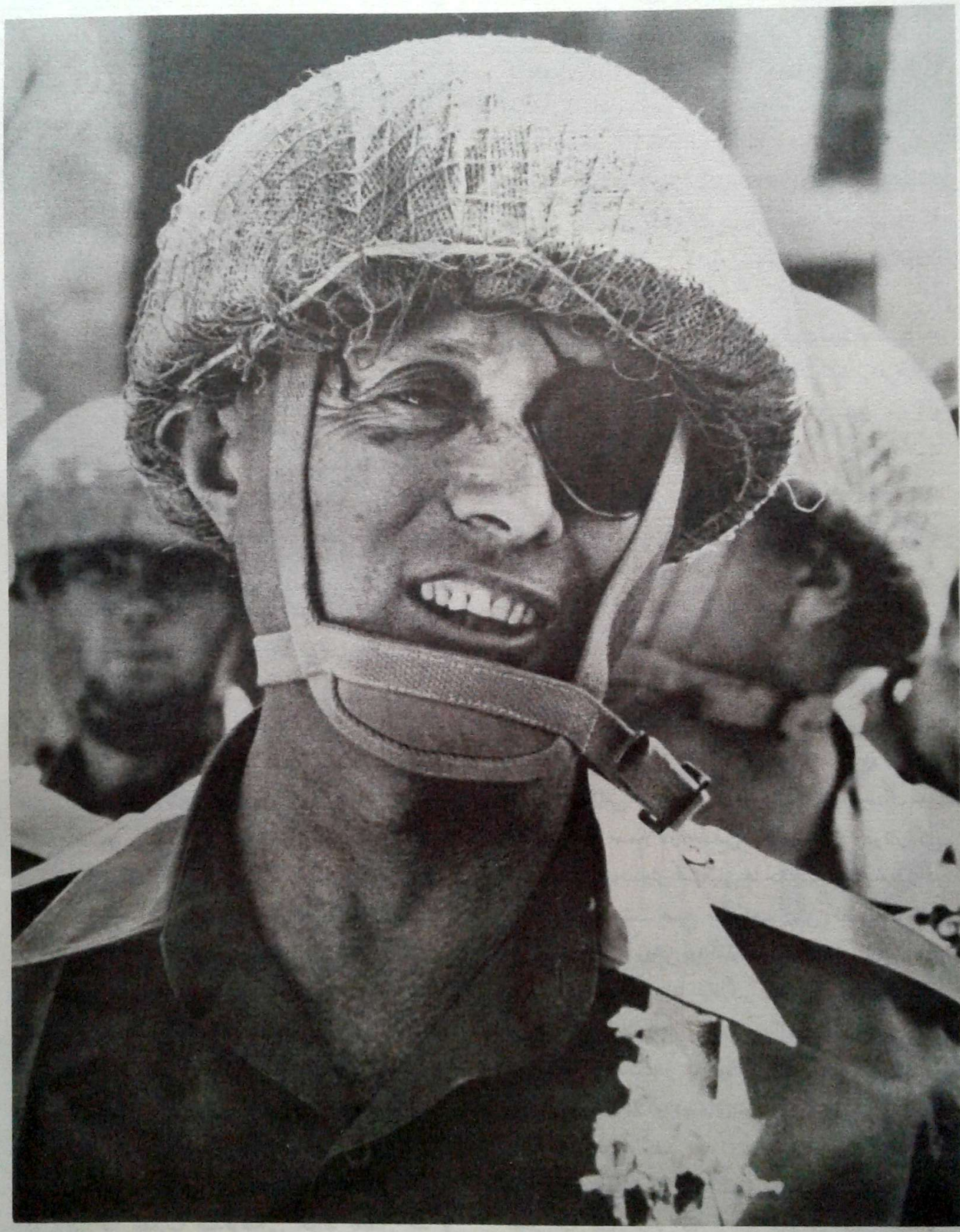

موشه دایان وزیر دفاع اسرائیل که در جنگ شش روزه نقش اصلی را به عهده داشت.

Scanned by CamScanner



سربازان اسرائیلی یک عکس جمال عبدالناصر را که از تأسیسات مصری در صحرای سینا برداشته‌اند به نشانهٔ پیروزی با خود حمل می‌کنند!

Scanned by CamScanner

سوریه و اردن در روی زمین منهدم شدند و مجموعه هواپیماهای مصر و سوریه و اردن که تا پایان دومین روز جنگ منهدم شد به ٤١٦ فروند رسید. اسرائیلی ها در این عملیات وسیع ٢٦ هواپیمای خود را از دست دادند ولی با نابود ساختن قدرت هوائی کشورهای عرب که طی سال ها تدارک شده بود پیروزی خود را در جنگ زمینی تضمین کردند.

قبل از شروع سومین جنگ اعراب و اسرائیل، عبدالناصر رئیس جمهور مصر با بستن خلیج عقبه بر روی کشتی های اسرائیلی و انعقاد پیمان اتحاد نظامی با سوریه و اردن بهانهٔ لازم را برای شروع جنگ بدست اسرائیلی ها داد. ناصر همچنین از نیروهای ناظر سازمان ملل متحد که پس از جنگ سوئز در سال ١٩٥٦ بین نیروهای مصری و اسرائیلی در صحرای سینا حایل شده بودند خواست که از این منطقه خارج شوند و اسرائیلیها این اقدام را به‌عنوان تدارک آغاز حمله‌ای علیه اسرائیل تعبیر نمودند. اسرائیلیها بعداً ادعا کردند که ناصر بعد از امضای پیمان اتحاد نظامی با سوریه و اردن آغاز حملهٔ غافلگیرانه ای را علیه اسرائیل تدارک می‌دید و عملیات نظامی خود را علیه این کشورها «تدافعی» و برای پیش گیری از حملهٔ آنان توجیه نمودند.

پیشروی نیروهای اسرائیل در صحرای سینا ساعتی پس از شروع عملیات نیروی هوائی اسرائیل آغاز شد و نیروهای مصری که از پشتیبانی هوائی محروم مانده بودند با تلفات سنگینی عقب‌نشینی اختیار کردند. نیروهای اسرائیلی همزمان با عملیات سینا، با نیروهای اردن و سوریه نیز درگیر جنگ شدند. الجزایر و عراق و سودان و کویت و یمن هم به اسرائیل اعلان جنگ دادند، ولی عملاً در جنگ شرکت نکردند.

جنگ ژوئن ١٩٦٧ اعراب و اسرائیل را می‌توان یکی از سریع‌ترین جنگ های تاریخ به‌شمار آورد، زیرا اسرائیلی ها در پایان دومین روز جنگ در جبههٔ غرب صحرای سینا را در پشت سر گذاشته و به کانال سوئز رسیدند و در جبههٔ شرق نیروهای سوریه و اردن را عقب رانده ارتفاعات جولان و شهر قدیمی بیت‌المقدس و قسمت اعظم اراضی واقع در غرب رودخانهٔ اردن را به تصرف خود درآوردند. در روز سوم جنگ که اسرائیلی ها به اهداف عمدهٔ خود در عملیات نظامی دست یافته بودند شورای امنیت سازمان ملل متحد به صدور قطعنامه‌ای دربارهٔ آتش‌بس بین نیروهای متخاصم مبادرت نمود، ولی اسرائیل بی‌اعتنا به این قطعنامه جنگ را تا روز دهم ژوئن ١٩٦٧ ادامه داد و پیش از صدور فرمان آتش‌بس تمام ساحل شرقی کانال سوئز و ساحل غربی رود اردن و ارتفاعات جولان و قسمتی از خاک سوریه را به تصرف خود درآورد.

در نتیجهٔ سومین جنگ اعراب و اسرائیل که به جنگ شش روزه معروف شده است تمام شهر بیت‌المقدس به تصرف اسرائیلیها درآمد و پایتخت از تل‌آویو به بیت‌المقدس، که اسرائیلیها آنرا اورشلیم می‌خوانند، انتقال یافت. قطعنامهٔ ٢٤٢ شورای امنیت دربارهٔ تخلیه اراضی اشغال شده از طرف اسرائیل نیز هرگز به موقع اجرا درنیامد، زیرا در این قطعنامه عقب‌نشینی نیروهای اسرائیل به مرزهای «امن و مطمئن» پیش بینی شده و اسرائیلی ها مرزهای پیش از جنگ ١٩٦٧ را با همسایگان عرب خود مرزهای امن و مطمئنی نمی‌دانند!

جنگ شش روزه و عواقب ناگوار آن برای اعراب، به موقعیت داخلی و خارجی جمال عبدالناصر لطمهٔ شدیدی وارد ساخت و ناصر با اینکه تا زمان مرگ ناگهانی خود در سال ١٩٧٠ در مقام ریاست جمهوری مصر باقی ماند دیگر موقعیت و اعتبار گذشتهٔ خود را باز نیافت.

دههٔ استقلال

در سال های دههٔ ١٩٦٠ بسیاری از کشورهای مستعمره و نیمه‌مستعمره و تحت قیمومیت آفریقا و آسیا و اقیانوسیه و آمریکای لاتین استقلال یافتند و به عضویت سازمان ملل متحد پذیرفته شدند. تقریباً تمام مستعمرات سابق فرانسه و انگلیس و بلژیک در آفریقا تا پایان دههٔ ١٩٦٠ مستقل شدند، ولی استقلال بعضی از آنها با جنگ و خونریزی همراه بود.

اولین کشور آفریقائی که روز اول ژانویهٔ سال ١٩٦٠

Scanned by CamScanner

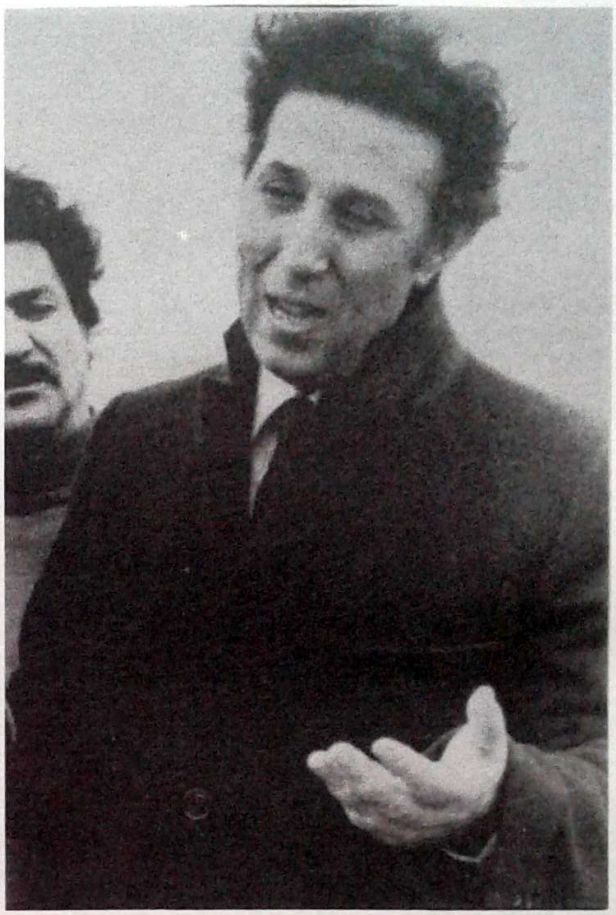

احمد بن بلا اولین رئیس جمهور الجزایر که بعداً با یک کودتای نظامی از کار برکنار شد.

استقلال یافت کامرون بود که قبل از استقلال تحت قیمومیت سازمان ملل متحد بود و یک دیپلمات ایرانی (دکتر جلال عبده) ادارهٔ امور آن کشور را به‌عهده داشت. مقدمات استقلال کامرون و انتخابات عمومی آن کشور تحت نظر دکتر عبده انجام شد و نخستین رئیس دولت کامرون به وسیلهٔ وی معرفی گردید.

استقلال کنگوی سابق بلژیک نیز، که اکنون بنام جمهوری زئیر خوانده می شود، در ماه ژوئن سال ۱۹۶۰ اعلام شد، ولی حکومت رهبر استقلال و اولین نخست‌وزیر آن کشور پاتریس لومومبا[16] بیش از شش ماه دوام نیافت و لومومبا بدنبال شورش های داخلی و تمرد فرمانده نیروهای نظامی آن کشور از کار برکنار و در ژانویهٔ سال ۱۹۶۱ به قتل رسید.

استقلال الجزایر نیز بدنبال جنگ های طولانی بین نیروهای فرانسه و استقلال‌طلبان الجزایر، که مدت دوازده سال از ۱۹۵٤ تا ۱۹۶۲ بطول انجامید، تحقق یافت. چنانچه در فصل گذشته اشاره شد ژنرال های فرانسوی در الجزایر پیش از بازگشت دوگل به قدرت در سال ۱۹۵۸ سر به شورش برداشته و با هرگونه راه‌حلی که متضمن جدائی الجزایر از فرانسه باشد مخالفت می‌نمودند. شورش ژنرال ها و بحران سیاسی در فرانسه موجبات بازگشت دوگل را به قدرت فراهم ساخت، ولی دوگل که سیاستمدار واقع بینی بود پس از تغییر قانون اساسی فرانسه و اختیاراتی که در مقام ریاست جمهوری بدست آورد درصدد مذاکره و مصالحه با استقلال‌طلبان الجزایر برآمد و سرانجام با مراجعه به آراء عمومی در الجزایر دربارهٔ استقلال این کشور یا وابستگی آن به فرانسه موافقت کرد. ژنرال ها بار دیگر در برابر دوگل سر بشورش برداشتند، ولی این‌بار سرکوب شدند و با رأی اکثریت قریب به‌اتفاق مردم الجزایر به استقلال، دولت فرانسه در روز سوم ژوئیه سال ۱۹۶۲ استقلال این کشور را به رسمیت شناخت. کمتر از دو ماه بعد از اعلام استقلال الجزایر، در روز ۲۲ اوت ۱۹۶۲، عوامل وابسته به ژنرال های شورَشی توطئه ای را برای قتل دوگل به موقع اجرا گذاشتند، ولی دوگل از این توطئه جان به سلامت برد و تا سال ۱۹۶۹ در مقام ریاست جمهوری فرانسه باقی ماند.

از مستعمرات سابق انگلستان در آفریقا، استقلال کنیا بیش از همه با دشواری همراه بود. استقلال‌طلبان کنیا از اوائل دههٔ ۱۹۵۰ با نیروهای انگلیسی مبارزه می‌کردند و دستگیری «جومو کنیاتا»[17] رهبر استقلال‌طلبان کنیا در سال ۱۹۵۳ نیز از شدت این مبارزه نکاست. کنیاتا که تحصیل کردهٔ انگلیس و نویسنده و خطیب مشهوری بود پس از دستگیری به هفت سال زندان با اعمال شاقه محکوم شد و بعد از رهائی از زندان در سال ۱۹۵۹ نیز تحت نظر بود، تا اینکه بدنبال تشدید مبارزات استقلال‌طلبانهٔ مردم کنیا، انگلیسیها چاره‌ای جز دست برداشتن از این کشور نیافتند و برای رهائی از مخاطراتی که پیش‌بینی آنرا می‌کردند به کنیاتا متوسل شدند. کنیا روز اول ژوئن ۱۹۶۳ استقلال یافت

16- Patrice Lumumba 17- Jomo Kenyatta

Scanned by CamScanner

و کنیاتا ابتدا به‌عنوان نخست‌وزیر و سپس به‌عنوان رئیس جمهور کنیا تا هنگام مرگش در سال ۱۹۷۸ بر این کشور حکومت کرد.

آغاز عصر تسخیر فضا

دهۀ ۱۹٦۰ را دهۀ تسخیر فضا و آغاز سفر انسان به فضای کیهانی نیز می‌توان نام نهاد، و این عنوان شاید مناسب‌ترین عنوان برای این دهۀ سرنوشت‌ساز باشد.



یوری گاگارین نخستین فضانورد جهان

دانشمندان فضائی شوروی، که در سال ۱۹۵۷ با پرتاب نخستین قمر مصنوعی زمین در تسخیر فضا پیشگام شده بودند، در سال ۱۹٦۱ نیز با فرستادن نخستین انسان به فضا در این مسابقه پیشتاز شدند. اولین انسانی که با یک سفینۀ فضائی بدور کرۀ زمین گردش کرد «یوری گاگارین»[18] بود. نخستین سفینۀ فضائی که روز ۱۲ آوریل ۱۹٦۱ به فضا پرتاب شد ٤۷۰۰ کیلو وزن داشت. این سفینه فقط یکبار در ارتفاع ۳۷۲ کیلومتری بدور کرۀ زمین گردش کرد، ولی همین سفر موفقیت‌آمیز و بازگشت سلامت نخستین فضانورد جهان به زمین زمینه را برای مسافرت‌های فضائی طولانی فراهم ساخت.

رقابت آمریکا و شوروی برای تسخیر فضا پس از پرواز موفقیت‌آمیز گاگارین شدت یافت و کندی رئیس جمهور آمریکا یکماه بعد از آن پروژۀ بزرگ فضائی آمریکا را بنام «آپولو»[19] اعلام داشت. اولین فضانورد آمریکائی بنام «جان گلن»[20] روز بیستم فوریۀ سال ۱۹٦۲ بدور کرۀ زمین گردش کرد، ولی قبل از او فضانوردان دیگر روسی به دفعات کرۀ زمین را دور زده بودند. از سال ۱۹٦۳ دانشمندان شوروی سفینه‌هائی را با چند تن سرنشین به فضا فرستادند، که مسافر یکی از آنها «والنتینا- ترشکوا»[21] نخستین زن فضانورد جهان بود.

از سال ۱۹٦٦ مسابقه برای تسخیر کرۀ ماه آغاز شد و روز چهارم آوریل ۱۹٦٦ نخستین سفینۀ فضائی که از طرف دانشمندان شوروی به فضا پرتاب شده بود بدور کرۀ ماه گردش کرد و عکس‌هائی از کرۀ ماه به زمین فرستاد. دو ماه بعد، در روز ششم ژوئن ۱۹٦٦ یک سفینۀ آمریکائی بدون سرنشین بر روی کرۀ ماه فرود آمد و اطلاعاتی از سطح کرۀ ماه به زمین مخابره نمود.

از سال ۱۹٦۸ به بعد آمریکائیها بطور محسوسی در مسابقۀ تسخیر فضا بر روسها پیشی گرفتند و اولین انسانی که در سطح کرۀ ماه فرود آمد یک فضانورد آمریکائی بود. سفینۀ «آپولو- ۱۱» روز شانزدهم ژوئیه سال ۱۹٦۹ با سه سرنشین، نیل آرمسترانگ[22] ادوین آلدرین[23] و مایکل کالینز[24] به فضا پرتاب شد و پس از سه روز سفر و طی بیش از ۳۸۰/۰۰۰ کیلومتر مسافت در مدار کرۀ ماه قرار گرفت. قسمتی از این سفینه که خود مجهز به موشکی برای برخاستن از سطح کرۀ ماه بود روز ۲۱ ژوئیه سال ۱۹٦۹ از سفینۀ مادر جدا شد و با دو سرنشین بر روی کرۀ ماه فرود آمد. نیل آرمسترانگ فضانورد

18- Yuri Gagarin 19- Apollo
20- John Glenn 21- Valentina Treshkova
22- Neil Armstrong 23- Edwin Aldrin 24- Michael Collins

Scanned by CamScanner



آرمسترانگ نخستین انسانی که بر روی کرهٔ ماه قدم نهاد در این عکس بر روی سطح کرهٔ ما ه دیده می شود.

Scanned by CamScanner

آمریکائی نخستین انسانی بود که بر روی کرهٔ ماه قدم نهاد و جریان این سفر فضائی را ششصد میلیون نفر به کمک ماهواره‌ها در سراسر جهان تماشا کردند.

آرمسترانگ و آلدرین پس از ۲۱ ساعت و ۳۷ دقیقه توقف در سطح کرهٔ ماه و گردش و نمونه‌برداری و عکس‌برداری از قسمت‌های مختلف آن به سفینهٔ مادر بازگشتند و نخستین سفر انسان به کرهٔ ماه روز ۲۴ ژوئیه ۱۹۶۹ با مراجعت فضانوردان به کرهٔ زمین پایان پذیرفت.

وقایع مهم دیگر دههٔ ۱۹۶۰

وقایع مهم دیگر دههٔ ۱۹۶۰ فهرست وار از این قرار است:

* روز ۲۷ مه ۱۹۶۰ یک کودتای نظامی در ترکیه به وقوع پیوست. جلال بایار رئیس جمهوری و عدنان مندرس نخست وزیر و مقامات مهم دولتی و نمایندگان پارلمان ترکیه بازداشت شدند. عدنان مندرس بعداً محاکمه و محکوم به اعدام شد.
* روز ۲۸ سپتامبر ۱۹۶۱ یک کودتای نظامی در سوریه به اتحاد این کشور با مصر خاتمه داد.
* روز ۱۴ مه ۱۹۶۴ خروشچف در مسافرت به مصر نخستین مرحلهٔ سد آسوان را که با کمک شوروی ساخته شده بود افتتاح کرد.
* روز ۲۷ مه ۱۹۶۴ نهرو رهبر استقلال و نخست وزیر هند در سن ۷۴ سالگی درگذشت.
* چرچیل دولتمرد معروف انگلستان در قرن بیستم روز ۲۴ ژانویه ۱۹۶۵ در سن نود سالگی درگذشت.
* ایندیرا گاندی دختر نهرو روز ۱۹ ژانویهٔ سال ۱۹۶۶ به نخست وزیری هند برگزیده شد.
* مارتین لوترکینگ رهبر نهضت حقوق مدنی در آمریکا روز چهارم آوریل ۱۹۶۸ به قتل رسید.
* ژرژ پمپیدو در انتخابات روز بیستم ژوئن ۱۹۶۹ فرانسه به ریاست جمهوری این کشور برگزیده شد.

رویدادهای مهم هنری دههٔ ۱۹۶۰

* فدریکو فلینی در سال ۱۹۶۰ «زندگی شیرین» را ساخت.
* بنجامین برتین در سال ۱۹۶۱ اپرای «رؤیای نیمه‌شب تابستان» را پدید آورد.
* در سال ۱۹۶۲ اوسون ولز فیلم «محاکمه» و دیوید لین فیلم «لاورنس عربستان» را ساختند.
* کاکویانیس در سال ۱۹۶۴ فیلم «زوبرای یونانی» را پدید آورد.
* در سال ۱۹۶۵ نورمان میلر داستان «رؤیای آمریکائی» را نوشت و دیوید لین فیلم دکتر ژیواگو را ساخت.
* گابریل گارسیا مارکز در سال ۱۹۶۷ رمان صد سال تنهائی را نوشت.
* در سال ۱۹۶۸ «جان آپدیک» داستان «زوج ها» را نوشت و لیونل بارت فیلم «اولیور» را پدید آورد.

Scanned by CamScanner

فصل دهم

طوفان در خاورمیانه

مرگ ناصر و پیامدهای آن ــ بحران نفتی ــ از شکست ویتنام تا رسوائی واترگیت ــ جنگ هند و پاکستان و تجزیهٔ پاکستان ــ بحران لبنان و تروریسم بین المللی ــ انقلاب اسلامی ایران و پیامدهای آن ــ تهاجم نظامی شوروی به افغانستان ــ وقایع مهم دیگر و رویدادهای هنری دههٔ ۱۹۷۰

دههٔ ۱۹۷۰، دههٔ مهم‌ترین تغییرات در صحنهٔ سیاست خاورمیانه پس از جنگ دوم جهانی بود. این دهه با مرگ جمال عبدالناصر رئیس جمهور مصر در سال ۱۹۷۰ آغاز شد و با انقلاب ایران و سقوط نظام سلطنتی دو هزار و پانصد سالهٔ ایران در سال ۱۹۷۹ خاتمه یافت. پایان جنگ ویتنام، افتضاح واترگیت و استعفای نیکسون از مقام ریاست جمهوری آمریکا، چهارمین جنگ اعراب و اسرائیل و بحران بزرگ نفتی که بدنبال آن آغاز شد، جنگ هند و پاکستان و تجزیهٔ پاکستان، انتخاب کارتر به ریاست جمهوری آمریکا و پیامدهای آن، گسترش تروریسم بین المللی، سفر سادات به بیت المقدس و شناسائی اسرائیل از طرف مصر، کودتای کمونیستی در افغانستان و مداخلهٔ نظامی شوروی در این کشور از جمله حوادث مهم دیگری است که در دههٔ ۱۹۷۰ رخ داده و به اختصار در این بخش مورد بررسی قرار خواهد گرفت.

مرگ ناصر و پیامدهای آن

جمال عبدالناصر رئیس جمهوری مصر روز بیست و هشتم سپتامبر سال ۱۹۷۰ بدنبال یک سکتهٔ ناگهانی درگذشت و انتخاب معاون او محمد انورسادات به جانشینی وی زمینه را برای یک رشته تحولات مهم سیاسی در خاورمیانه و جهان عرب فراهم ساخت. سادات در آغاز حکومت خود به تدارک نظامی وسیعی برای جبران شکست ۱۹۶۷ مصر از اسرائیل دست زد و در اکتبر سال ۱۹۷۳ حملهٔ غافلگیرانه ای را به اسرائیل آغاز کرد. حملهٔ نیروهای مصری به مواضع نیروهای اسرائیل در طول کانال سوئز روز ششم اکتبر سال ۱۹۷۳ که مصادف با «یوم کیپور»[1] بزرگترین عید مذهبی یهودیان بود آغاز شد. در این روز نیروهای مصری با احداث پل های متحرک در روی کانال سوئز، که تانک ها و تجهیزات سنگین ارتش مصر می‌توانستند از روی آن عبور کنند، تأسیسات نیروهای اسرائیل را در ساحل شرقی کانال

Scanned by CamScanner

سوئز منهدم کرده و بیش از بیست کیلومتر بسوی شرق پیشروی نمودند. به فاصلهٔ کمی پس از آغاز حملهٔ نیروهای مصر، سربازان سوریه نیز در ارتفاعات «جولان» که در جنگ های سال ۱۹۶۷ به تصرف اسرائیلی ها درآمده بود، دست به حمله زدند و سربازان اسرائیلی را از تمام مناطق متصرفی خود در جنگ ۱۹۶۷ عقب راندند.

«یوم کیپور» از این جهت برای آغـاز حملهٔ غافلگیرانهٔ نیروهای مصر و سوریه به مناطق متصرفی این دو کشور از طرف اسرائیل انتخاب شده بود که در این روز یهودیان به مدت ۲۴ ساعت روزه می‌گیرند و در پایان روز از شدت گرسنگی و تشنگی به حال اغماء می افتند. حملهٔ ناگهانی نیروهای مصر و سوریه علیه اسرائیل در ساعات پایانی این روز و هنگامی که سربازان و افسران اسرائیلی همه درحال استراحت و در حالتی نزدیک به اغماء بودند، صورت گرفت و غافلگیری و ناتوانی اسرائیلی ها در پاسخ فوری به این حمله امری طبیعی بود. خانم «گلدامایر»[2] نخست وزیر وقت اسرائیل بعدها در خاطرات خود نوشت که او شب قبل از حمله با شنیدن خبر فرا خواندن اتباع روسی از مصر و سوریه احساس خطر کرده و نگرانی خود را از احتمال شروع یک حملهٔ ناگهانی از طرف نیروهای مصر و سوریه به وزیر دفاع خود «موشه دایان»[3] و مقامات اطلاعاتی اسرائیل اعلام کرده بود، ولی آنها در پاسخ گفته بودند که تحرکات نظامی در طول ساحل غربی کانال سوئز و ارتفاعات جولان عادی است و اثری از تدارک عملیات نظامی از طرف مصری ها و سوری ها به چشم نمی‌خورد. ظاهراً تمام نفرات و تجهیزات نظامی از نخستین ساعات روز ششم اکتبر به خط مقدم جبهه منتقل شده بود و به همین جهت نیروهای مصر و سوریه با استفاده از عامل غافلگیری کامل دشمن موفق شدند در چهل و هشت ساعت اول جنگ بدون برخورد با مقاومت قابل ملاحظه‌ای در صحرای سینا و ارتفاعات جولان پیشروی کنند.



جمال عبدالناصر و انورسادات معاون او که بعداً جانشین وی شد.

با اعلام وضع فوق العاده و بسیج نیروها در اسرائیل و کمک های فوری آمریکا که از طریق هوا و دریا به اسرائیل ارسال شد، اسرائیلی ها موفق شدند پیشروی نیروهای مصر و سوریه را در روز سوم جنگ متوقف کنند و در پایان نخستین هفتهٔ جنگ دست به حملهٔ متقابله بزنند. روز چهاردهم اکتبر به‌دنبال بمباران سنگین مواضع نیروهای سوریه در ارتفاعات جولان، نیروهای اسرائیل تمام مواضعی را که در هفتهٔ اول جنگ از دست داده بودند باز پس گرفتند و در پایان دومین هفتهٔ جنگ تا شصت کیلومتری دمشق پیش رفتند. شامگاه روز شانزدهم اکتبر نیروهای تحت فرمان ژنرال معروف جنگجوی اسرائیلی «آریل شارون»[4] از کانال سوئز گذشته و نیروهای مصری را محاصره کردند. روز ۲۲ اکتبر سربازان اسرائیلی تا کیلومتر ۱۰۱ قاهره پیش رفته بودند و در این مرحله بود که با مذاکرات محرمانه بین آمریکا و شوروی و تحت فشار بین المللی اسرائیلی ها به نیروهای خود فرمان توقف دادند و روز ۲۴ اکتبر به اجرای مقررات آتش بس تحت

1- Yom Kippur 2- Golda Meir 3- Moshe Dayan

4- Ariel Sharon

Scanned by CamScanner

نظارت سازمان ملل متحد تن دردادند.

جنگ اکتبر سال ۱۹۷۳، که با پیشروی نیروهای مصر و سوریه در مناطق اشغالی اسرائیل آغاز شد و در سومین هفتهٔ جنگ با بخطر افتادن پایتخت های هردو کشور به آتش بس و قطع عملیات نظامی انجامید، سرانجام به مذاکرات مستقیم بین مصر و اسرائیل و سفر سادات رئیس جمهور وقت مصر به بیت المقدس و انعقاد قرارداد جداگانهٔ صلح بین مصر و اسرائیل (قرارداد کمپ دیوید) منتهی شد. ولی تحولا تی که در حاشیهٔ آن رخ داد آثار عمیق تری بر اقتصاد وسیاست جهان برجای گذاشت.

بحران نفتی

روز هشتم اکتبر سال ۱۹۷۳ قرار بود جلسه‌ای از نمایندگان سازمان کشورهای صادرکنندهٔ نفت (اوپک) و کمپانی های بزرگ نفتی در وین تشکیل شود و دستور این جلسه بررسی پیشنهادات اوپک برای تجدیدنظر در قیمت نفت بود. نمایندگان اوپک و کمپانی های بزرگ نفتی فردای آغاز جنگ «کیپور» وارد وین شدند و جلسه در بحبوحهٔ این جنگ و اضطراب و وحشتی که احتمال شکست و انهدام اسرائیل در غرب بوجود آورده بود، تشکیل گردید. نمایندگان کمپانی های نفتی خود را برای افزایش ۸ درصد بر بهای نفت آماده کرده بودند، ولی پیشنهاد آنها یکصدا از طرف نمایندگان اوپک رو شد. نمایندگان کمپانی ها در دومین جلسهٔ مذاکرات با توجه به شرایط حاد جهانی پیشنهاد افزایش ۱۵ درصد بر بهای نفت را عنوان نمودند که به نظر خود آنها پیشنهاد سخاوتمندانه‌ای به نظر می رسید، ولی نمایندگان کشورهای صادرکنندهٔ نفت هم که شرایط زمان را درک می‌کردند حاضر به قبول این پیشنهاد نشدند و در میان شگفتی نمایندگان کمپانی ها اعلام نمودند که به نظر آنها قیمت نفت باید دو برابر بشود. نمایندگان کمپانی ها تشکیل جلسهٔ دیگری را برای اعلام نظرات نهائی خود خواستار شدند وسرانجام پیشنهاد اوپک را نپذیرفتند.

در اجلاس فوق العادهٔ وزیران دارائی و نفت اوپک که در نیمهٔ اکتبر سال ۱۹۷۳ در بحبوحهٔ جنگ های اعراب و اسرائیل، در کویت تشکیل شد، اوپک برای اولین بار بطور یکجانبه قیمت نفت را بین هفتاد تا هشتاد درصد نسبت به انواع نفت خام صادراتی افزایش داد و به موازات آن کشورهای عربی صادرکنندهٔ نفت (به استثنای عراق) صدور نفت به کشورهای حامی اسرائیل، و در رأس آنها آمریکا را تحریم کردند. تولید نفت کشورهای عربی با اعلام این تحریم تا ۲۵ درصد کاهش یافت و افزایش تولید در کشورهای دیگر صادرکنندهٔ نفت، ازجمله ایران، برای پر کردن جای خالی نفت صادراتی کشورهای عرب کافی نبود. درنتیجه ، افزایش بی سابقهٔ قیمت نفت که در آغاز به نظر می رسید برای کشورهای مصرف کننده غیرقابل قبول و غیرقابل هضم باشد. با کاهش تولید و صدور نفت «جا افتاد» و حتی در بازارهای آزاد نفت اروپا، نفت به قیمت بیشتری فروخته شد.

پذیرش اولین افزایش یک‌جانبهٔ قیمت نفت از طرف کشورهای صادرکنندهٔ نفت، که مطبوعات و رسانه های خبری غرب آنرا اولین «شوک نفتی» خواندند، زمینه را برای دومین شوک نفتی فراهم ساخت و در کنفرانس وزیران نفت و دارائی اوپک، که در ماه دسامبر سال ۱۹۷۳ در تهران تشکیل شد، اوپک تصمیم گرفت قیمت نفت را به حدود دو برابر بهای تعیین شده در ماه اکتبر افزایش دهد، که در مقایسه با بهای نفت در نیمهٔ اول سال ۱۹۷۳ نزدیک به چهار برابر بود.

چهار برابر شدن قیمت نفت در عرض سه ماه وحشت زیادی در کشورهای مصرف کنندهٔ نفت، اعم از کشورهای صنعتی و پیشرفته و ممالک جهان سوم بوجود آورد، زیرا در این تاریخ روزانه در حدود سی میلیون بشکه نفت در کشورهای عضو اوپک استخراج می شد که بیش از نود درصد آن به بازارهای جهانی صادر می‌گردید. تولید نفت کشورهای غیر عضو اوپک (به استثنای شوروی و کشورهای کمونیست که نفت تولیدی آنها در کشورهای بلوک شرق مصرف می شد) در این تاریخ از پانزده میلیون بشکه در روز تجاوز نمی‌کرد که

Scanned by CamScanner

کمتر از نصف تولید روزانهٔ اوپک بود و به این ترتیب بیش از شصت درصد انرژی مورد نیاز جهان از طرف کشورهای عضو اوپک تأمین می‌گردید. مردم کشورهای واردکنندهٔ نفت در زمستان سال ۱۹۷٤ با سختی های زیادی روبرو شدند که مشکلات رفت و آمد و صف های طویل در برابر پمپ های بنزین و سردی خانه ها به علت کمبود مواد نفتی و صرفه جوئی در مصرف گاز و گازوئیل دستگاه های حرارتی از آن جمله بود.

از سال ۱۹۷٤ به بعد کشورهای بزرگ صنعتی و کمپانی های نفتی برای درهم شکستن اوپک، که به غول اقتصادی جدیدی تبدیل شده بود، دست بکار شدند و توطئه های گوناگونی را برای ایجاد اختلاف و چند دستگی بین کشورهای عضو اوپک به موقع اجرا گذاشتند که یک نمونه از آن توطئه ربودن وزیران اوپک بود: روز بیست و یکم دسامبر سال ۱۹۷۵، هنگامی که جلسهٔ عمومی اوپک برای رسیدگی به موضوع اختلاف قیمت چند کشور عضو تشکیل بود، یک گروه تروریستی که در رأس آنها «کارلوس» تروریست معروف اهل ونزوئلا قرارداشت به مقر اوپک حمله بردند و بیش از شصت نفر اعضای هیئت های نمایندگی سیزده کشور عضو این سازمان، از جمله یازده وزیر دارائی اوپک را به گروگان گرفتند. این گروگان گیری که با تیراندازی و قتل چند تن از اعضای اداری اوپک هم همراه بود، در آخرین روزهای سال ۱۹۷۵ تمام اخبار و وقایع مهم جهان را تحت الشعاع خود قرار داد و بعد از آزادی وزیران و







در جریان بحران نفتی سال‌های ۱۹۷۳ و ۱۹۷٤ مردم کشورهای مصرف کنندهٔ نفت با مضایق شدیدی روبرو شدند. در عکس سمت راست (بالا) یک پمپ بنزین خالی و در عکس زیر عده‌ای که با اسب در خیابانها به راه افتاده‌اند دیده می شوند. در عکس فوق نیز یک چهارچرخهٔ پائی در خیابان های رم مشغول مسافرکشی است.

Scanned by CamScanner



ملک فیصل پادشاه عربستان سعودی که در تحریم نفتی سال ۱۹۷۳ و افزایش قیمت نفت نقش مؤثری داشت در سال ۱۹۷۵ بدست یک شاهزادهٔ سعودی به قتل رسید.

اعضای هیئت های نمایندگی سیزده کشور عضو اوپک نیز (که ظاهراً پس از پرداخت چند میلیون دلار باج به تروریست ها صورت گرفت) اسرار پشت پردهٔ آن فاش نشد.

از شکست ویتنام تا رسوائی واترگیت

دههٔ ۱۹۷۰ دههٔ فاجعه باری برای آمریکا بود. در آغاز این دهه نیکسون رئیس جمهور جدید آمریکا، که در سال ۱۹۶۹ وارد کاخ سفید شده بود به وعده های خود در انتخابات سال ۱۹۶۸ عمل کرد و جنگ ویتنام را با تحمل شکست خفت باری برای آمریکا خاتمه داد. این اولین جنگی بود که آمریکا در آن شکست می‌خورد، ولی اکثریت مردم آمریکا، که به حقانیت خود در این جنگ اعتقاد نداشتند، از اینکه بهر قیمتی که شده از این مخمصه رهائی یافته اند راضی به نظر می رسیدند.

نیکسون به جبران شکست ویتنام، سیاست خارجی قوی و پرتحرکی را در پیش گرفت و با مسافرت های متعدد به خارج، ازجمله شوروی و چین، دوران تازه‌ای را که به عصر «دتانت»[5] یا تنش زدائی معروف شده است آغاز کرد. ابتکار نیکسون در برقراری رابطه با چین، موقعیت آمریکا را در برابر شوروی نیز استحکام بخشید و آمریکا از آغاز دههٔ ۱۹۷۰ به بعد از اختلاف و رقابت چین و شوروی به نفع خود بهره برداری نمود.

5- Detente

Scanned by CamScanner

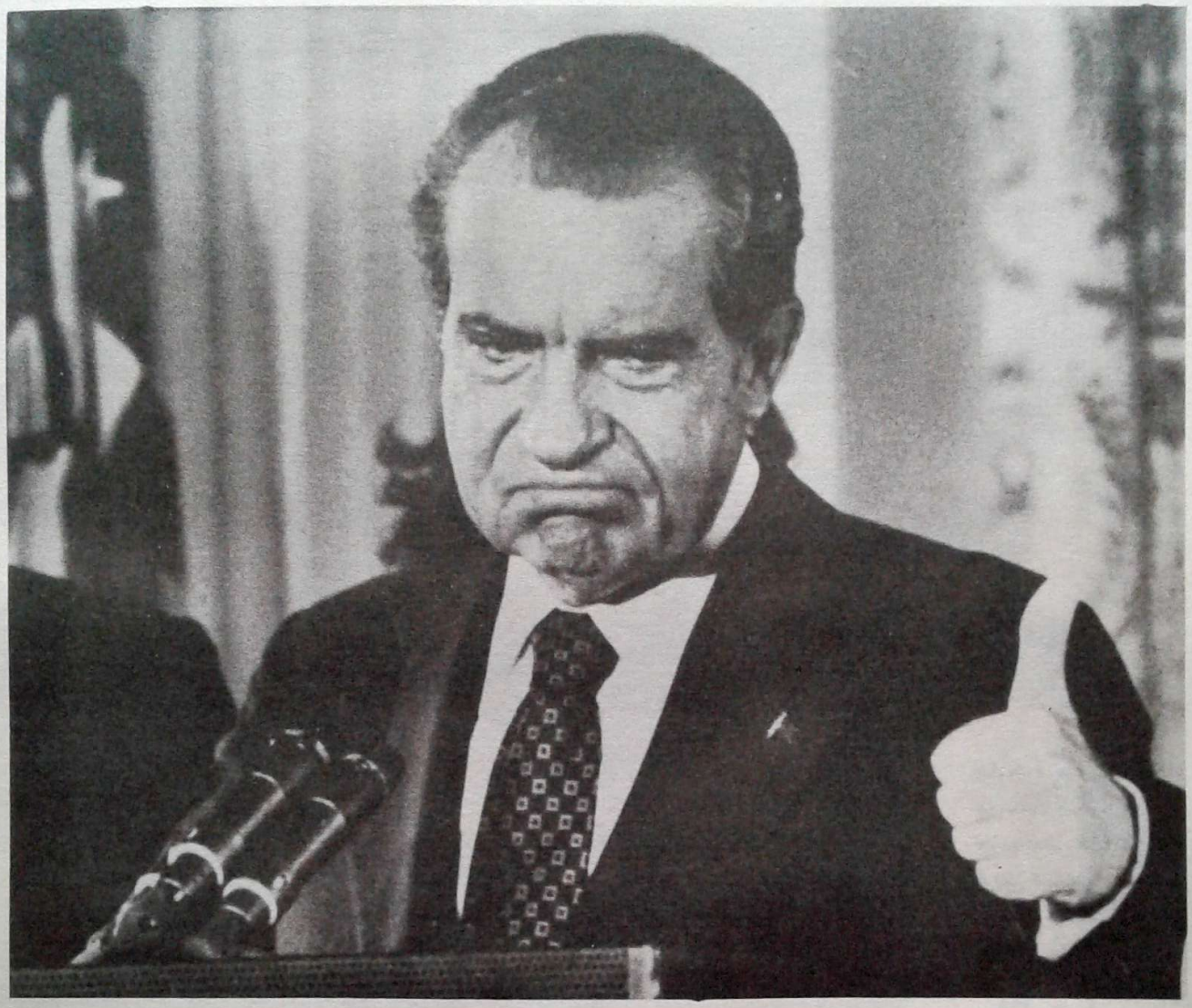

ریچارد نیکسون، اولین رئیس جمهور آمریکا که مجبور شد از مقام خود استعفا بدهد.

نیکسون با وجود این موفقیت ها در سیاست خارجی، در جریان انتخابات ریاست جمهوری سال ۱۹۷۲ آمریکا مرتکب اشتباهی شد که نتایج مثبت تمام موفقیت های او را در سیاست خارجی خنثی کرد و با وجود پیروزی درخشان در انتخابات سال ۱۹۷۲ به استعفای وی از مقام ریاست جمهوری انجامید. شرح ماوقع بطور خلاصه از این قرار بود که ستاد انتخاباتی نیکسون، در جریان مبارزات انتخاباتی، در کنوانسیون حزب رقیب (دمکرات) که در ساختمان «واترگیت»[6] واشنگتن تشکیل شده بود یک سیستم استراق سمع کار گذاشت تا از مذاکرات محرمانهٔ کمیته ها و کمیسیون های این کنوانسیون مطلع شود. این ماجرا بعد از پیروزی نیکسون در انتخابات سال ۱۹۷۲، از طرف دو روزنامه‌نگار آمریکائی کشف و جریان آن در روزنامهٔ واشنگتن‌پست منتشر شد. کار به کنگره و دیوان عالی کشور آمریکا کشید و نیکسون در برابر اتهامات وارده بر اینکه از این کار خلاف قانون اطلاع داشته و خود آنرا تجویز کرده است، نقش خود را در این ماجرا بکلی انکار می‌کرد و حتی کسانی را که متهم به شرکت در این قضیه شده بودند از مقامات خود منفصل نمود، ولی مقامات برکنار شده در جریان رسیدگی به این ماجرا در کنگره و مراجع قضائی شواهد غیرقابل انکاری از دخالت و اطلاع شخص رئیس جمهور در این قضیه ارائه

6- Watergate

Scanned by CamScanner

دادند. نیکسون سرانجام اعتراف کرد که از داستان واترگیت اطلاع داشته و چون در خطر استیضاح و برکناری از مقام ریاست جمهوری قرار گرفت پیش دستی کرد و روز هشتم ماه اوت سال ۱۹۷٤ از مقام ریاست جمهوری استعفا داد. نیکسون اولین رئیس جمهوری بود که در تاریخ آمریکا از مقام خود استعفا می‌داد.

با استعفای نیکسون معاون او «جرالد فورد»[7] به ریاست جمهوری آمریکا رسید و اولین اقدام وی در مقام ریاست جمهوری عفو نیکسون و دستور منع تعقیب وی بود که از آغاز ریاست جمهوری او را در برابر کنگره و افکار عمومی مردم آمریکا قرار داد. در تمام مدت ریاست جمهوری فورد، و در انتخابات ریاست جمهوری سال ۱۹۷٦ آمریکا سایهٔ واترگیت بر سر حکومت او و حزب جمهوریخواه آمریکا سنگینی می‌کرد و سرانجام همین ماجرا و خاطرات تلخی که مردم آمریکا از آن داشتند به پیروزی جیمی کارتر، کاندیدای گمنام و بی‌تجربهٔ حزب دمکرات برای مقام ریاست جمهوری کمک کرد و دوران زمامداری چهار سالهٔ او سال‌های مصیبت باری برای آمریکا و جهان بود.

بزرگترین بحرانی که کارتر در دوران ریاست جمهوری خود با آن روبرو شد انقلاب ایران و سپس اشغال افغانستان از طرف نیروهای شوروی بود که در جای خود به آن اشاره خواهیم کرد.

جنگ هند و پاکستان ــ تجزیهٔ پاکستان

شبه‌قارهٔ هند از آغاز دههٔ ۱۹۷۰ صحنهٔ جنگ‌ها و تشنجات سیاسی شدیدی بود. پاکستان از بدو استقلال به علت تقسیم آن به دو بخش شرقی و غربی که در دوسوی شبه‌قارهٔ هند قرار داشتند وضع نامتعادلی داشت. پاکستان شرقی با جمعیت بیشتر و منابع طبیعی کمتر بیش از پاکستان غربی از فقر و مشکلات اقتصادی رنج می‌برد و این احساس که رهبران پاکستان، که بیشتر از سکنهٔ پاکستان غربی بودند، چندان توجهی به بهبود اوضاع پاکستان شرقی ندارند به احساس نارضائی در میان مردم آن دامن می‌زد. حزب «عوامی لیگ» پاکستان شرقی به رهبری شیخ مجیب‌الرحمن، که خواهان استقلال و جدائی پاکستان شرقی از پاکستان غربی بود در انتخابات سال ۱۹۷۱ پاکستان شرقی پیروز شد. ژنرال یحیی‌خان رئیس جمهور وقت پاکستان برای جلوگیری از جدائی پاکستان شرقی تشکیل پارلمان آن کشور را به تعویق انداخت. رهبران پاکستان شرقی اعلام استقلال کردند و کشور جدید‌الاستقلال خود را «بنگلادش» به معنی ملت بنگال خواندند. دولت پاکستان استقلال پاکستان شرقی را به رسمیت نشناخت و در ماه مارس سال ۱۹۷۱ با دخالت نظامی و اعمال قوهٔ قهریه درصدد جلوگیری از تحقق یافتن استقلال این کشور برآمد. دخالت نظامی پاکستان به مهاجرت میلیون‌ها نفر از اهالی پاکستان شرقی به هند انجامید و دولت هند برای متوقف ساختن سیل مهاجران از پاکستان خواست که نیروهای خود را از بنگلادش بیرون ببرد و استقلال این کشور را به رسمیت بشناسد. پاکستان زیر بار نرفت و هند و پاکستان روز سوم دسامبر سال ۱۹۷۱ وارد جنگ شدند.

دومین جنگ هند و پاکستان نیز، مانند جنگ اول این دو کشور که در سال ۱۹٦۵ بر سر کشمیر روی داد، به شکست نیروهای پاکستان از ارتش هند، که قوی‌تر و مجهزتر بود انجامید. نیروهای پاکستان در بخش شرقی پس از ده روز جنگ دست از مقاومت برداشتند و دولت پاکستان نیز بناچار استقلال بنگلادش را به رسمیت شناخت. شکست پاکستان در این جنگ به استعفای ژنرال یحیی‌خان از ریاست جمهوری و انتخاب ذوالفقار علی بوتو به رهبری پاکستان انجامید. بوتو به تلافی حمایت غرب از هند در جنگ با پاکستان به شوروی نزدیک شد و پاکستان را از جرگهٔ کشورهای مشترک‌المنافع خارج ساخت، وی در ژوئیه سال ۱۹۷۷ با یک کودتای نظامی از کار برکنار گردید و در چهارم آوریل سال ۱۹۷۹، به اتهام واهی مشارکت در قتل یکی از رقبای سیاسی خود، اعدام شد.

7- Gerald Ford

Scanned by CamScanner

هند و بنگلادش نیز در سال های باقیماندهٔ دههٔ ۱۹۷۰ صحنهٔ تحولات سیاسی مهمی بودند. بانو ایندیرا گاندی نخست‌وزیر هند در اواسط دههٔ ۱۹۷۰ به علت اعمال خشونت در برابر مخالفان سیاسی خود و همچنین شدت عملی که در اجرای قانون کنترل جمعیت بخرج داد با انتقادات و مخالفت های شدیدی روبرو شد و در انتخابات سال ۱۹۷۷ هند از ائتلاف احزاب مخالف خود شکست خورد. بنگلادش نیز از بدو استقلال با مشکلات اقتصادی و تشنجات سیاسی شدیدی روبرو شد و شیخ مجیب الرحمن رهبر استقلال این کشور بدنبال یک کودتای نظامی در سال ۱۹۷۵ به قتل رسید. بنگلادش تا سال ۱۹۷۷ که ژنرال ضیاء الرحمن قدرت را بدست گرفت ثبات سیاسی خود را باز نیافت.

بحران لبنان و تروریسم بین المللی

برای لبنان، دههٔ ۱۹۷۰ آغاز دوران مصیبت باری بود که تا پایان دههٔ ۱۹۸۰ هم ادامه یافت. در آغاز این دهه فلسطینیانی که از اردن رانده شده بودند، و نیروهای مسلح سازمان آزادی‌بخش فلسطین در رأس آنها قرار داشتند به لبنان نقل مکان کردند و استقرار مرکز عملیات آنها در بیروت و شهرهای دیگر لبنان، بهانه ای بدست اسرائیلی ها داد که این کشور را از زمین و هوا مورد تعرض و تجاوز قرار بدهند. در سال ۱۹۷۵ اختلاف بین گروه های مسیحی و مسلمان در بیروت به آغاز یک جنگ تمام‌عیار بین این گروه‌ها منتهی شد که در نتیجهٔ آن نیمی از شهر بیروت ویران شد. جنگ داخلی در لبنان دخالت سوریه و سپس اسرائیل را بدنبال داشت و در پایان دههٔ ۱۹۷۰ از استقلال و تمامیت ارضی لبنان چیزی برجای نماند: نیروهای سوریهٔ نیمهٔ شمالی کشور را تحت اشغال خود داشتند و در نوار مرزی جنوب این کشور با اسرائیل، یک گروه نظامی که از طرف اسرائیل حمایت می‌شدند حکومت خودمختاری بنام «لبنان آزاد» تشکیل داده و از دستورات دولت مرکزی تبعیت نمی‌کردند. دولت مرکزی لبنان حتی در خود بیروت هم تسلط نداشت و شهر عملاً به نواحی خودمختار، که در هر کدام یک گروه مسیحی یا مسلمان فرمانروائی می‌کردند، تقسیم شده بود.

آشفتگی اوضاع لبنان این کشور را به کانون تروریسم بین المللی مبدل ساخت و فعالیت های تروریستی در دههٔ ۱۹۷۰ به اوج خود رسید: در ماه سپتامبر ۱۹۷۰ سه هواپیمای مسافری، که یکی متعلق به شرکت هواپیمائی «سویس ایر» و دو هواپیمای دیگر متعلق به شرکت های آمریکائی بود توسط فلسطینی ها ربوده شده و در فرودگاه امان منفجر شدند. در سپتامبر سال ۱۹۷۲، در جریان بازیهای المپیک مونیخ یازده ورزشکار اسرائیلی به قتل رسیدند و اسرائیلی ها به تلافی آن مواضع و مراکز تجمع فلسطینی ها را در لبنان بمباران کردند. روز ۲۷ ژوئن ۱۹۷٦ اعضای جبههٔ خلق برای آزادی فلسطین یک هواپیمای متعلق به شرکت ایرفرانس را که از تل آویو عازم پاریس بود بعد از برخاستن آن از فرودگاه آتن ربودند و خلبان هواپیما را وادار کردند راه خود را به طرف آفریقا منحرف کند و در فرودگاه «انتبه»[8] اوگاندا به زمین بنشیند. ربایندگان هواپیما از ۲۰٦ نفر مسافر هواپیما یکصد نفر را آزاد کردند و بقیه را که بیشتر یهودی و تبعهٔ اسرائیل بودند به گروگان گرفتند و رهائی آنان را موکول به آزادی ۵۳ زندانی عرب در کشورهای مختلف نمودند. روز سوم ژوئیه، در هفتمین روز ربودن هواپیمای ارفرانس از طرف فلسطینی ها، یک گروه کماندوئی اسرائیل با سه هواپیمای هرکولس در فرودگاه انتبه فرود آمدند و در جریان یک عملیات نیم ساعته پس از انهدام یازده هواپیمای میگ متعلق به نیروی هوائی اوگاندا و کشتن هفت تن ربایندگان هواپیما و بیست سرباز اوگاندائی گروگانها را آزاد کرده و با خود بردند.

عملیات تروریستی در سال های دههٔ ۱۹۷۰ منحصر به فلسطینی ها و اسرائیلی ها نبود. در این سال ها گروههای تروریستی معروف به «بادر- ماینهوف»[9] در آلمان و گاردهای سرخ ایتالیا نیز دست به عملیات وسیعی زدند که یکی از پرسر و صداترین آنها ربودن «آلدو- مورو»[10] نخست‌وزیر سابق ایتالیا و قتل وی بود.

8- Entebbe 9- Baader Meinhof 10- Aldo Moro

Scanned by CamScanner

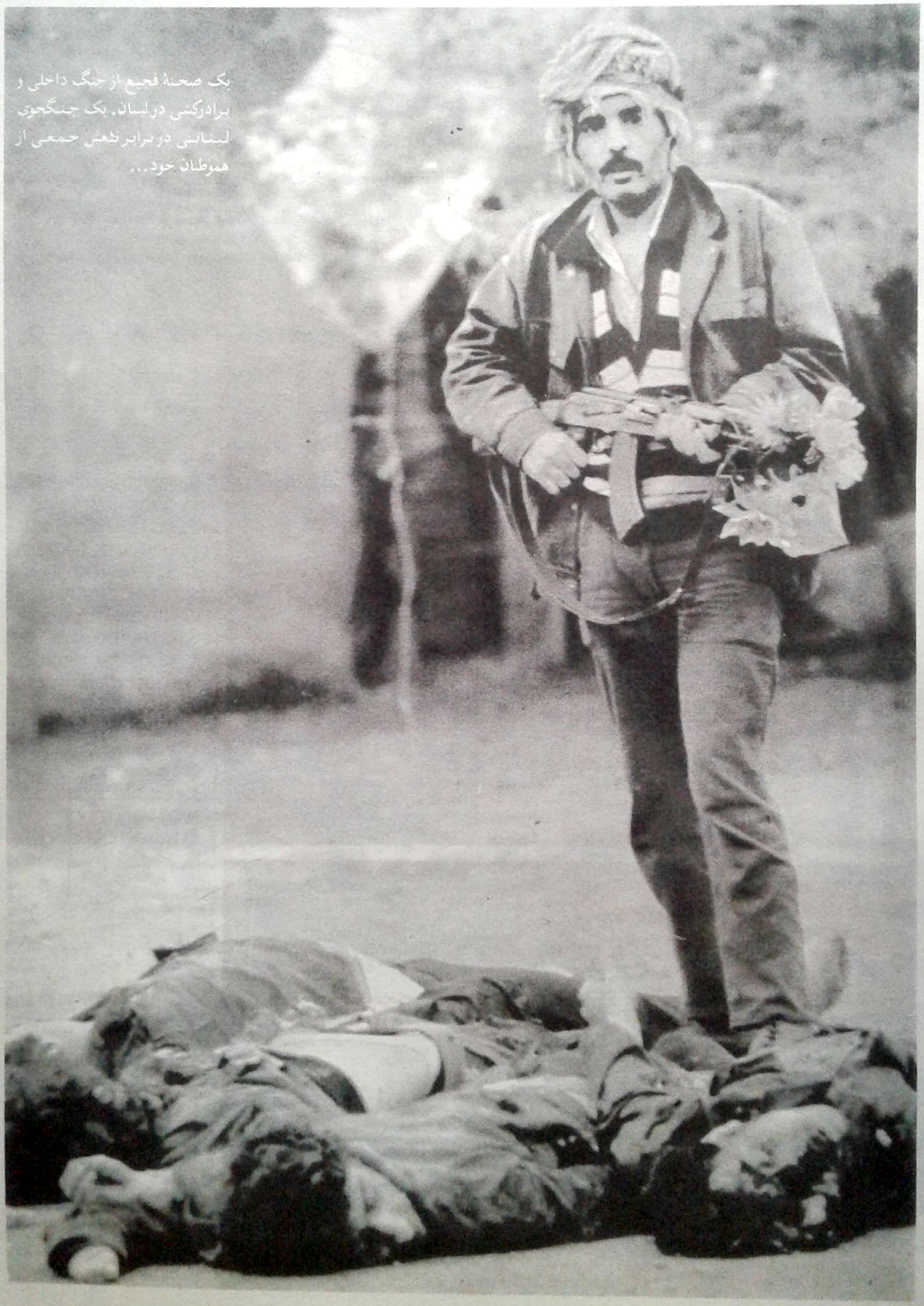

یک صحنهٔ فجیع از جنگ داخلی و برادرکشی در لبنان. یک جنگجوی لبنانی در برابر نعش جمعی از هموطنان خود...

Scanned by CamScanner

انقلاب اسلامی ایران و پیامدهای آن

مهم‌ترین واقعهٔ دههٔ ۱۹۷۰، که در دو سال آخر این دهه کلیهٔ وقایع دیگر بین‌المللی را تحت‌الشعاع خود قرار داد انقلاب اسلامی ایران بود که از اوائل سال ۱۹۷۸ (زمستان ۱۳۵۶) آغاز و در اوائل سال ۱۹۷۹ (زمستان ۱۳۵۷) به ثمر رسید، ولی پیامدهای آن تا پایان دههٔ ۱۹۷۰ و اوائل دههٔ ۱۹۸۰ مهم‌ترین موضوع مورد بحث مطبوعات و محافل سیاسی جهان بود.

انقلاب اسلامی ایران مهم‌ترین واقعه در تاریخ معاصر ایران است که چون نسل امروز از نزدیک شاهد و ناظر آن بوده نیازی به تفصیل ندارد. لذا فقط به ذکر تاریخ‌های مهم و سرنوشت‌ساز این انقلاب و بعضی از حوادث مهم بعد از پیروزی انقلاب تا پایان دههٔ ۱۹۷۰ اکتفا می‌کنیم:

۱۹ دی ۱۳۵۶ ــ اولین تظاهرات بزرگ قم به عنوان اعتراض به مقالهٔ توهین‌آمیزی که دربارهٔ آیت‌الله خمینی در روزنامهٔ اطلاعات منتشر شده بود ــ این تظاهرات با دخالت نیروهای پلیس به خاک و خون کشیده شد.

۲۹ بهمن ۱۳۵۶ ــ تظاهرات بزرگ تبریز به مناسبت چهلم شهدای قم

۲۲ مرداد ۱۳۵۷ ــ تظاهرات اصفهان و اعلام حکومت نظامی در این شهر

۲۹ مرداد ۱۳۵۷ ــ فاجعهٔ سینما رکس آبادان

۵ شهریور ۱۳۵۷ ــ استعفای دولت آموزگار و انتصاب شریف امامی به نخست‌وزیری

۱۷ شهریور ۱۳۵۷ ــ اعلام حکومت نظامی در تهران و فاجعهٔ میدان ژاله (جمعهٔ خونین)

۲۳ شهریور ۱۳۵۷ ــ اولین تظاهرات عظیم تهران به مناسبت روز عید فطر



منظره‌ای از خیابان‌های تهران در روزهای انقلاب

Scanned by CamScanner



امام خمینی در روزهای اقامت در فرانسه

Scanned by CamScanner

۱۳ مهر ۱۳۵۷ ــ هجرت آیت‌الله خمینی از عراق به پاریس

۱٤ آبان ۱۳۵۷ ــ تظاهرات و آتش‌سوزی در تهران ــ استعفای شریف امامی و تشکیل دولت نظامی ازهاری ــ سخنرانی شاه از تلویزیون که انقلاب ملت را پذیرفته و قصد اصلاح دارد.

۱۹ و ۲۰ آذر ۱۳۵۷ ــ تظاهرات و راه‌پیمائی عظیم تاسوعا و عاشورا در تهران.

۱٦ دی ۱۳۵۷ ــ سقوط دولت نظامی ازهاری و تشکیل دولت بختیار

۲٦ دی ۱۳۵۷ ــ خروج شاه از ایران

۱۲ بهمن ۱۳۵۷ ــ بازگشت آیت‌الله خمینی به ایران



آخرین نمایش قدرت سربازان شاه در خیابان‌های تهران.



منظره‌ای از تظاهرات خیابانی در تهران در روزهای انقلاب.

Scanned by CamScanner



امام خمینی در نخستین روزهای بازگشت به تهران در مدرسه رفاه به ابراز احساسات مردم پاسخ می‌گوید.

۲۲ بهمن ۱۳۵۷ ــ پیروزی انقلاب اسلامی

۱۲ فروردین ۱۳۵۸ ــ رفراندوم جمهوری اسلامی

۲۸ مرداد ۱۳۵۸ ــ تشکیل مجلس خبرگان برای تدوین قانون اساسی جمهوری اسلامی

۱۳ آبان ۱۳۵۸ ــ اشغال سفارت آمریکا از سوی «دانشجویان مسلمان پیرو خط امام» و به گروگان گرفتن کارکنان سفارت.

۱۵ آبان ۱۳۵۸ ــ سقوط دولت موقت بازرگان.

۱۱ آذر ۱۳۵۸ ــ رفراندوم و تثبیت قانون اساسی جمهوری اسلامی

وقایع بعدی را از آغاز سال ۱۳۵۹ به این طرف در فصل بعد دنبال خواهیم کرد.



آخرین عکس شاه قبل از عزیمت از تهران. شاه در آخرین مراسم بدرقه‌ای که در فرودگاه مهرآباد برای او ترتیب داده شد به گریه افتاده بود.

Scanned by CamScanner

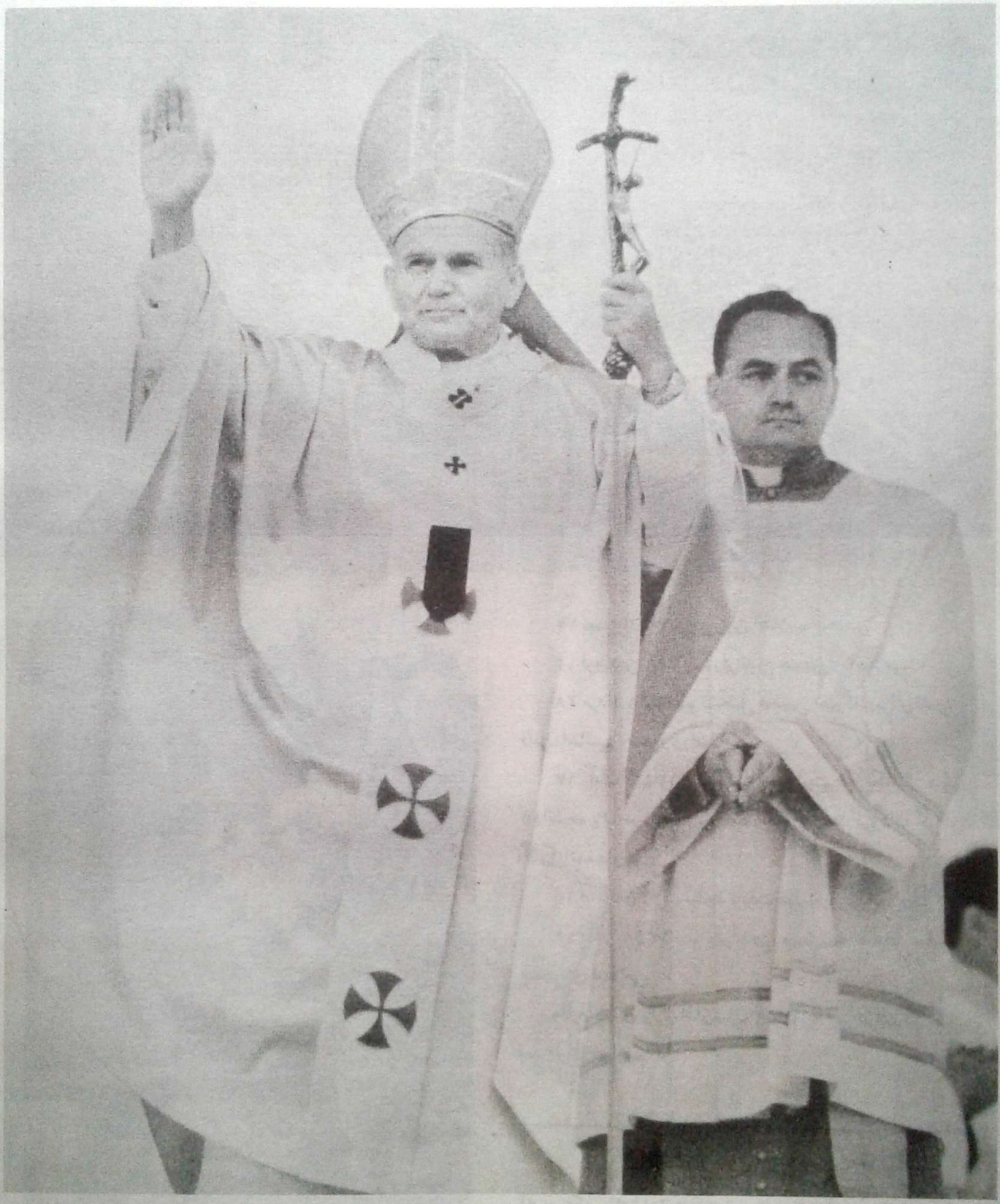

انتخاب یک اسقف لهستانی به رهبری کاتولیک های جهان از وقایع مهم اواخر دهۀ ۱۹۷۰ به شمار می‌آید.
پاپ ژان پل دوم در این عکس در لباس رسمی پاپ ها دیده می شود.

Scanned by CamScanner

تهاجم نظامی شوروی به افغانستان

تهاجم نیروهای شوروی به افغانستان آخرین واقعهٔ مهم دههٔ ۱۹۷۰ است که در ایّام کریسمس سال ۱۹۷۹ رخ داد، ولی واکنش بین المللی در برابر آن تا اواخر دههٔ ۱۹۸۰ روابط شرق و غرب و مناسبات شوروی با کشورهای مسلمان را تحت الشعاع خود قرار داد.

برای شرح وقایعی که به تهاجم نیروهای شوروی به افغانستان انجامید باید کمی به عقب برگردیم و سیر تحولات اوضاع این کشور را از اوائل دههٔ ۱۹۷۰ دنبال کنیم. در آغاز دههٔ ۱۹۷۰ افغانستان دارای رژیم سلطنتی بود و پایه های سلطت محمد ظاهرشاه، که از سال ۱۹۳۳ بر این کشور حکومت می‌کرد، ظاهراً محکم به‌نظر می رسید. رژیم سلطنتی افغانستان در ۱۷ ژوئیه سال ۱۹۷۳ با یک کودتای نظامی از سوی ژنرال محمد داود نخست وزیر سابق افغانستان و پسرعموی ظاهرشاه سرنگون شد و ظاهرشاه بعد از چهل سال سلطنت بر افغانستان به خارج از آن کشور تبعید شد. محمد داود بعد از کودتا اعلام جمهوری کرد و خود به‌عنوان نخستین رئیس جمهور افغانستان زمام امور این کشور را بدست گرفت. حکومت محمد داود در روز ۲۷ آوریل سال ۱۹۷۸ با یک کودتای نظامی، که این بار از طرف گروهی از افسران ارتش افغانستان که در شوروی تحصیل کرده و تمایلات کمونیستی داشتند ترتیب داده شده بود، سرنگون شد و یک سیاستمدار کمونیست افغانی بنام «نورمحمد تره کی» که توطئهٔ کودتا را با همکاری روسها رهبری می‌کرد به ریاست جمهوری افغانستان برگزیده شد. حکومت تره کی در اوائل سال ۱۹۷۹ با یک کودتای دیگر به رهبری حفیظ الله امین، که از همکاران نزدیک تره کی بود، سرنگون شد، ولی روسها به حفیظ الله امین، که درصدد نزدیکی به آمریکا و ایجاد تعادلی در روابط افغانستان با شرق و غرب بود، بدگمان شدند و در آخرین روزهای سال ۱۹۷۹ با پیاده کردن بیش از پنج هزار نفر از نیروهای هوابرد خود در کابل حکومت حفیظ الله امین را سرنگون ساختند.

دولت شوروی در توجیه تجاوز نیروهای خود به افغانستان مدعی شد که به تقاضای دولت افغانستان و برای دفع خطری که از خارج این کشور را تهدید می‌کرد، در افغانستان نیرو پیاده کرده است، درحالیکه اگر دولت افغانستان از شوروی تقاضای کمک کرده بود، حفیظ الله امین رئیس قانونی این دولت بدست نیروهای اشغال کننده به قتل نمی رسید. پس از قتل حفیظ الله امین، ببرک کارمل که همراه نیروهای شوروی وارد کابل شده بود به ریاست جمهوری افغانستان انتخاب شد، ولی مردم افغانستان در برابر نیروهای مهاجم و رئیس جمهور منصوب آنها سر به مقاومت برداشتند و دولت شوروی برای رویارویی با آنها ناچارشد نیروهای خود را در افغانستان در اوائل دههٔ ۱۹۸۰ تا یکصد هزار نفر افزایش دهد.

دولت شوروی گمان می‌کرد که آمریکا به علت درگیری در بحران گروگان گیری در ایران واکنشی در برابر تجاوز نیروهای آن کشور به افغانستان نشان نخواهد داد، و حتی بعدها فاش شد که برژنف خود را آماده کرده بود در برابر سکوت آمریکا در ماجرای افغانستان، در بحران ایران به آمریکائی ها امتیازی بدهد و در برابر شدت عمل آمریکا در مورد ایران سکوت اختیار کند، ولی آمریکائی ها بلافاصله در برابر تجاوز نیروهای شوروی به افغانستان واکنش نشان دادند و روابط آمریکا و شوروی در آستانهٔ سال ۱۹۸۰ به‌شدت بحرانی شد.

وقایع مهم دیگر دههٔ ۱۹۷۰

وقایع مهم دیگر دههٔ ۱۹۷۰ به اختصار از این قرار است:

* «سالوادور-آلنده» رجل سیاسی مارکسیست شیلی در چهارم سپتامبر ۱۹۷۰ به ریاست جمهوری این کشور انتخاب شد.
* ژنرال حافظ اسد روز سیزدهم نوامبر ۱۹۷۰ با یک کودتای نظامی در سوریه به قدرت رسید.
* در ژوئیه سال ۱۹۷۷۱ فضانوردان آمریکائی با یک وسیلهٔ نقلیه در سطح کرهٔ ماه گردش کردند.
* آلنده رهبر مارکسیست شیلی بدنبال یک شورش مسلحانه در سپتامبر ۱۹۷۳ به قتل رسید و فرمانده نیروهای شورشی

Scanned by CamScanner

ژنرال پینوشه قدرت را بدست گرفت.

* ژرژ پمپیدو رئیس جمهور فرانسه روز دوم آوریل ۱۹۷٤ درگذشت و در انتخابات ریاست جمهوری ۱۹ مه والری ژیسکاردستن به ریاست جمهوری آن کشور انتخاب شد.

* ویلی برانت صدراعظم آلمان غربی روز ششم مه ۱۹۷٤ بدنبال کشف فعالیت های جاسوسی منشی خود استعفا داد، و روز شانزدهم مه هلموت اشمیت به جانشینی وی انتخاب گردید.

* حکومت سرهنگان در یونان خاتمه یافت و مردم یونان در رفراندوم هشتم دسامبر ۱۹۷٤ به الغاء رژیم سلطنتی و استقرار جمهوری رأی دادند.

* ملک فیصل پادشاه عربستان سعودی روز ۲۵ مارس ۱۹۷۵ بدست یکی از شاهزادگان سعودی به قتل رسید و ملک خالد به جانشینی وی برگزیده شد.

* در اوت سال ۱۹۷۵ خمرهای سرخ در کامبوج به قدرت رسیدند و صدها هزار نفر را در اولین ماه های زمامداری خود قتل عام کردند.

* ژنرال فرانکو دیکتاتور اسپانیا روز بیستم نوامبر ۱۹۷۵ پس از سی و شش سال حکومت بر این کشور درگذشت و با مقدماتی که در زمان حیات او فراهم شده بود رژیم سلطنتی به اسپانیا بازگشت.

* مائو تسه تونگ رهبر چین روز نهم سپتامبر ۱۹۷٦ درگذشت. بیوهٔ مائو مادام چیانگ چینگ که بعد از مرگ شوهرش درصدد کسب قدرت و جانشینی او بود روز یازدهم اکتبر ۱۹۷٦ دستگیر شد و به اتفاق همکارانش محاکمه و محکوم به اعدام شد.

* پاپ پل ششم روز ششم اوت ۱۹۷۸ درگذشت. جانشین منتخب او پاپ ژان پل اول هم بیش از ۳۳ روز زنده نماند و در ماه اکتبر ۱۹۷۸ برای نخستین بار یک اسقف لهستانی به رهبری کاتولیک های جهان انتخاب شد. پاپ جدید لقب ژان پل دوم را برای خود برگزید.

* روز چهارم مه ۱۹۷۹ خانم مارگات تاچر رهبر حزب محافظه کار انگلستان پس از پیروزی این حزب در انتخابات به نخست وزیری آن کشور برگزیده شد. خانم تاچر اولین زنی بود که به مقام نخست وزیری انگلستان می رسید.

رویدادهای مهم هنری دههٔ ۱۹۷۰

* دیمتری شوستاکوویچ در سال ۱۹۷۰ سمفونی شماره ۱٤ را پدید آورد

* ویسکونتی در سال ۱۹۷۱ فیلم «مرگ در ونیز» را ساخت.

* فرانسیس فورد کوپلا در سال ۱۹۷۲ فیلم «پدرخوانده» را ساخت.

* آلکساندر سولژنیتسین نویسندهٔ روسی بدنبال انتشار کتاب «مجمع الجزایر گولاک» از شوروی تبعید شد.

* در سال ۱۹۷٦ داستان «پائیز پدرسالار» اثر گابریل گارسیا مارکز و «ریشه ها» اثر آلکس هیلی منتشر شد.

* در سال ۱۹۷۷ «اسپیل برگ» فیلم تماس نزدیک از نوع سوم و جرج لوکاس فیلم جنگ ستارگان را ساختند.

* در سال ۱۹۷۹ جیمز بریج فیلم «عارضهٔ چینی» را ساخت و پیتر شافر نمایشنامهٔ «آمادئوس» را پدید آورد.

Scanned by CamScanner

فصل یازدهم

دهۀ شگفتی ها

ماجرای طبس، مرگ شاه و آزادی گروگان های آمریکائی ــ جنگ ایران و عراق ــ قتل سادات و حوادث لبنان ــ زن آهنین ــ چهره های دهۀ ۱۹۸۰ ــ گورباچف و «پروستریکا» ــ بحران در شوروی و سقوط رژیم های کمونیست اروپای شرقی ــ نگاهی به رویدادهای سال ۱۹۹۰

دهۀ شگفتی آفرین ۱۹۸۰ با تلاش نافرجام آمریکا برای رهائی گروگان های آمریکائی در ایران و مرگ شاه در قاهره و تجاوز عراق به خاک ایران آغاز شد و با بزرگترین تحولات سیاسی در اروپا پایان پذیرفت. بزرگترین تضاد در آغاز و انجام این دهه سردی و بحران شدید روابط شرق و غرب در آغاز و گرمی آن در انجام بود، که با ظهور چهرۀ جدیدی در صحنۀ سیاست بین المللی بنام گورباچف تحقق یافت. از چهره های دیگری که در سال های دهۀ ۱۹۸۰ توجه جهانیان را بخود جلب کردند می توان از ریگان رئیس جمهور آمریکا، مارگارت تاچر نخست وزیر انگلستان، پاپ ژان پل دوم رهبر کاتولیک های جهان و لخ والنسا رهبر نهضت همبستگی لهستان نام برد. و از وقایع برجستۀ این سال باید به ترور سادات رئیس جمهور مصر، تجاوز اسرائیل به لبنان و کشتار فلسطینی ها در بیروت، انفجار سفینۀ فضائی «چالنجر» آمریکا و مرگ هفت فضانورد و بالاخره فاجعۀ انفجار نیروگاه اتمی شوروی در «چرنوبیل» که هزاران کشته و مجروح و معلول برجای گذاشت، اشاره نمود.

ماجرای طبس، مرگ شاه و آزادی گروگان های آمریکائی

آغاز دهۀ ۱۹۸۰ برای آمریکائی ها سالی مصیبت بار بود. در طول سال ۱۹۸۰ اسارت پنجاه و سه تن از کارکنان سفارت آمریکا در ایران چون کابوس وحشتناکی بر صحنۀ سیاست آمریکا سنگینی می کرد. ماجرای گروگان گیری کارکنان سفارت آمریکا در تهران در ماه نوامبر سال ۱۹۷۹ (آبان ۱۳۵۸) بدنبال سفر شاه به آمریکا آغاز شد. شاه که به منظور معالجۀ بیماری سرطان خود از مکزیک به نیویورک رفته بود بعد از انجام عمل جراحی قصد بازگشت به مکزیک را داشت، ولی دولت مکزیک از پذیرفتن او خودداری نمود و شاه پس از مدتی سرگردانی و توقف در یک بیمارستان نظامی در تکزاس (که مخصوص بیماران روانی بود) سرانجام به پاناما رفت. کارتر گمان می کرد که رفتن شاه از آمریکا حل مشکل گروگانها را آسان تر خواهد کرد، ولی دولت ایران

Scanned by CamScanner

همچنان آزادی گروگان‌ها را موکول به استرداد شاه به ایران می‌نمود و بر این باور بود که آمریکا می‌تواند، همانطور که دولت پاناما را وادار به پذیرفتن شاه در پاناما نموده است، موجبات تحویل وی را به ایران نیز فراهم آورد.

کارتر رئیس جمهور آمریکا که از تلاش های دیپلماتیک برای رهائی گروگان ها نتیجه ای نگرفته بود، روز هفتم آوریل سال ۱۹۸۰ دستور قطع روابط سیاسی آمریکا را با ایران صادر کرد و بدنبال آن مقدمات عملیات نجات گروگان‌های آمریکائی را با عملیات کماندوئی فراهم ساخت. یک گروه کماندوئی مرکب از نود نفر روز بیست و چهارم آوریل ۱۹۸۰ (چهارم اردیبهشت ۱۳۵۹) با شش هواپیمای هرکولس و هشت هلی کوپتر راهی ایران شدند. مرکز عملیات یک فرودگاه دورافتادهٔ صحرائی در اطراف طبس بود و مقدمات کار در تهران نیز با همکاری کسانی که با آمریکا ارتباط داشتند فراهم شده بود. ولی پس از فرود آمدن هواپیماها و هلی‌کوپترها در صحرای طبس، ادامهٔ عملیات ظاهراً به علت نقص فنی هلی‌کوپترها، و بنا بر شایعاتی که صحت و سقم آن معلوم نیست، به علت کشف آن از طرف ماهواره‌های جاسوسی شوروی، متوقف گردید و دستور بازگشت هواپیماها و هلی‌کوپترها صادر گردید. با شتابی که در عملیات بازگشت به‌کار رفت، و خود نشانه‌ای از دست‌پاچگی و نگرانی از عواقب کار بود، یکی از هلی‌کوپترها با یک هواپیمای حمل و نقل تصادف کرد و بر اثر آتش سوزی هشت نفر از اعضای گروه کماندوئی زنده زنده سوختند. بقیهٔ گروه از ایران خارج شدند، ولی شکست این عملیات و مرگ فجیع هشت تن از کماندوهای آمریکائی بیش از پیش به حیثیت و اعتبار کارتر در آمریکا و جهان لطمه زد.

پس از شکست عملیات نجات گروگانها، برای جلوگیری از تکرار این ماجراجوئی ها در آینده گروگان های آمریکائی به نقاط مختلف منتقل شدند و راهی جز استرداد شاه برای تحصیل آزادی آنها باقی نماند. در این میان به موازات اقدامات قانونی برای استرداد شاه از طرف دولت پاناما، مذاکرات محرمانه‌ای هم برای جلب رضایت مقامات پاناما برای استرداد شاه جریان داشت. دوستان آمریکائی شاه (راکفلر و کیسینجر) به او خبر دادند که معامله‌ای برای استرداد او به دولت ایران در ازاء آزادی گروگان‌های آمریکائی در جریان است، و شاه پس از جلب موافقت سادات رئیس جمهور مصر برای سفر به آن کشور، شتاب‌زده پاناما را به قصد قاهره ترک گفت.

در مدت اقامت در قاهره، بیماری شاه شدت یافت و برای معالجه در بیمارستان نظامی معادی قاهره بستری شد. در ماه ژوئیه سال ۱۹۸۰ (تیر و مرداد ۱۳۵۹) سه عمل جراحی روی شاه انجام گرفت، ولی این تلاش ها بی فایده بود و شاه روز بیست و هفتم ژوئیه (پنجم مرداد ۱۳۵۹) در بیمارستان نظامی قاهره درگذشت.

بعد از مرگ شاه مذاکرات برای آزادی گروگان‌های آمریکائی از سر گرفته شد. کارتر تلاش می‌کرد قبل از انجام انتخابات ریاست جمهوری آمریکا در نوامبر سال ۱۹۸۰ موجبات آزادی گروگان‌ها را فراهم آورد، و اگر در این کار موفق می شد تجدید انتخاب او به ریاست جمهوری آمریکا قطعی به نظر می‌رسید. ولی تلاش کارتر برای آزادی گروگان‌ها، با وجود امتیازاتی که حاضر بود در این مورد به ایران بدهد قبل از انجام انتخابات ریاست جمهوری به نتیجه نرسید و رقیب کارتر، ریگان با اکثریت شکننده‌ای در این انتخابات پیروز شد.

بعد از انتخابات ریاست جمهوری آمریکا در نوامبر سال ۱۹۸۰، تحلیل گران سیاسی آمریکا نوشتند که کارتر فقط بخاطر شکست سیاست خود در ایران، بخصوص ماجرای گروگان‌گیری و ناتوانی در تحصیل آزادی آنها قبل از انتخابات از ریگان شکست خورده است. حتی یکی از نویسندگان جنجالی آمریکا مدعی شد که بین ستاد انتخاباتی ریگان و مقامات دولت ایران تماس های محرمانه‌ای قبل از انتخابات برقرار شده و ایران در ازاء وعده‌هائی که از ریگان گرفته بود از آزادی گروگان‌ها تا قبل از انتخابات ریاست جمهوری آمریکا خودداری کرده است!

Scanned by CamScanner



شاه در بستر مرگ. مجلهٔ فرانسوی «پاری‌ماچ» که برای نخستین‌بار این عکس را چاپ کرده در شرح آن نوشته است که در ده روز آخر عمر شاه سه عمل جراحی روی او صورت گرفت و شاه هنگام مرگ فقط پنجاه کیلو وزن داشت.

Scanned by CamScanner

کارتر با وجود شکست در انتخابات به تلاش خود برای رهائی گروگان‌ها ادامه داد و سرانجام با میانجیگری دولت الجزایر و امضای موافقت‌نامه یا بیانیهٔ الجزیره موجبات آزادی گروگان‌های آمریکائی در آخرین روزهای حکومت کارتر فراهم گردید، با وجود این تا لحظه‌ای که کارتر در مقام ریاست جمهوری آمریکا بود گروگان‌ها آزاد نشدند و هواپیمای حامل گروگان‌ها درست در لحظه‌ای که مراسم تحلیف ریاست جمهوری ریگان انجام می شد از فرودگاه مهرآباد تهران پرواز کرد.

جنگ ایران و عراق

روز بیست و دوم سپتامبر سال ۱۹۸۰ (سی و یکم شهریور ۱۳۵۹) نیروهای عراق از زمین و هوا ایران را مورد تجاوز قرار دادند و این تجاوز سرآغاز یکی از خونین‌ترین و پر تلفات‌ترین و طولانی‌ترین جنگ‌های تاریخ معاصر بود.

قبل از شرح جریان جنگ ایران و عراق، که قریب هشت سال بطول انجامید، اشارهٔ مختصری به سابقهٔ تاریخی اختلافات ایران و عراق که زمینهٔ این جنگ را فراهم ساخت ضروری به‌نظر می‌رسد. اختلافات ایران و عراق، که به دوران قبل از استقلال عراق و تسلط امپراطوری عثمانی به این کشور می رسد، در سال ۱۹۳۷ با امضای قراردادی که بیشتر به نفع عراق تنظیم شده بود پایان یافت، ولی پس از کودتای سال ۱۹۵۸ عراق، عبدالکریم قاسم دیکتاتور نظامی جدید عراق قرارداد ۱۹۳۷ را ملغی و حاکمیت عراق را بر تمامی شط العرب (اروندرود) اعلام نمود. ایران این تصمیم را نپذیرفت و متقابلاً «خط القعر» یا خط میانی اروندرود را به‌عنوان مرز آبی دو کشور اعلام کرد. عراق که مدعی بود ساحل ایرانی رودخانه مرز آبی دو کشور است در پانزدهم آوریل سال ۱۹۶۹ اعلام کرد که به کشتی هائی که با پرچم ایران وارد شط العرب شوند یا قصد خروج از این رودخانه را داشته باشند اجازهٔ تردد نخواهد داد. واکنش ایران در برابر این تصمیم عراق آماده‌باش نظامی در مرزها و اسکورت کشتی ها بود. اختلافات دو کشور از سال ۱۹۷۲ بالا گرفت و جنگ تبلیغاتی شدید تهران- بغداد به زد و خوردهای مرزی انجامید. از سوی دیگر ایران به حمایت از کردهای شورشی شمال عراق برخاست و مشکلاتی که در نتیجهٔ حمایت از شورشیان کرد برای دولت عراق به وجود آمد، رهبران عراق را وادار کرد برای حل اختلافات خود با ایران انعطاف بیشتری نشان بدهند. دولت الجزایر برای حل این اختلاف میانجیگری کرد و در سال ۱۹۷۵ در جریان کنفرانس کشورهای اسلامی در الجزیره شاه و صدام‌حسین (که در آن موقع معاون رئیس جمهور عراق بود) با انتشار بیانیه‌ای مقدمات امضای قرارداد حل اختلافات مرزی دو کشور را فراهم ساختند. به موجب این قرارداد طرفین اصل «تالوگ» یا تعیین خط میانی اروندرود را به‌عنوان مرز آبی دو کشور پذیرفتند و دربارهٔ مرزهای زمینی دو کشور هم به توافق رسیدند. طرفین همچنین توافق کردند که از نفوذ عوامل خرابکار و کمک به عناصر مخالف دو دولت در خاک یکدیگر خودداری نمایند و بر همین اساس کمک های ایران به شورشیان کرد شمال عراق قطع و موجب شکست و تسلیم آنها گردید.

پس از انقلاب اسلامی ایران و بدنبال درگیری های تازه در مرزهای ایران و عراق، دولت عراق به بهانهٔ اینکه ایران قرارداد ۱۹۷۵ را نقض کرده آنرا بی‌اعتبار اعلام کرد و ادعاهای پوچ گذشته را از سر گرفت. دولت عراق قبل از آغاز عملیات تهاجمی علیه ایران در روز ۳۱ شهریور ۱۳۵۹، مانند هر متجاوز دیگری ادعا کرد که نیروهای ایران به خاک عراق تجاوز کرده و پاسگاه های مرزی آن کشور را به توپ بسته اند. انگیزه و محرک واقعی تجاوز عراق به ایران این بود که رهبران عراق گمان می‌کردند ایران بر اثر تصفیهٔ ارتش و بخصوص بعد از کشف توطئه کودتای نوژه، که به دستگیری و اعدام عده‌ای از خلبانان نیروی هوائی ایران انجامید، توان مقابله با تهاجم عراق را ندارد، و با بحران گروگان گیری که هنوز راه‌حلی برای آن پیدا نشده بود آمریکا و کشورهای دیگر غربی هم در این جنگ از عراق پشتیبانی خواهند کرد. عراق همچنین به حمایت کشورهای عربی منطقه که از گسترش

Scanned by CamScanner



از صحنه های دلخراش جنگ هشت سالهٔ ایران و عراق که بر اثر تجاوز عراق به ایران آغاز شد و تلفات و خسارات عظیمی ببار آورد.

Scanned by CamScanner

انقلاب اسلامی ایران بیمناک بودند امیدوار بود و علاوه بر همهٔ این عوامل تصور می‌کرد که بدنبال تهاجم نظامی آن کشور ایران دچار آشوب خواهد شد و مردم عرب‌زبان خوزستان هم به حمایت عراق برخواهند خاست.

اما بسیاری از این محاسبات و پیش بینی ها غلط از آب درآمد. عراقی ها با استفاده از عامل غافلگیری در مراحل اولیهٔ جنگ در خاک ایران پیشروی کردند و بعضی از شهرهای نزدیک مرز مانند خرمشهر و مهران و دهلران و نفت شهر را به تصرف خود درآوردند. نیروهای عراقی همچنین تا نزدیکی اهواز و مسجدسلیمان پیش رفتند، ولی پیشروی آنها قبل از آنکه به حوزه‌های اصلی نفت ایران دسترسی پیدا کنند متوقف گردید و در پایان نخستین سال جنگ با حملات متقابله نیروهای ایران، قوای مهاجم مجبور به عقب‌نشینی شدند. در پایان دومین سال جنگ، بدنبال آزادسازی خرمشهر، که طی آن قریب بیست هزار سرباز عراقی به اسارت نیروهای ایران درآمدند، جنگ به داخل خاک عراق کشیده شد و از سال سوم تا اواخر جنگ صحنهٔ نبرد بیشتر در داخل خاک عراق بود. در این مدت بندر «فاو» که از نظر استراتژیکی اهمیت زیادی داشت، وجزایر مجنون که دارای منابع سرشار نفتی بود به تصرف نیروهای ایران درآمد، ولی پیشروی نیروهای ایران در داخل خاک عراق، به علت تقویت مستمر عراق از طرف کشورهای غربی و عربی و مشکلاتی که برای خرید اسلحه و لوازم یدکی برای ارتش و نیروی هوائی ایران ایجاد شده بود با دشواری هائی روبرو شد و در دو سال آخر جنگ های زمینی تقریباً به حالت توقف درآمد.

در این مدت عراق، که نیروی هوائی آن مرتباً از طرف کشورهای غربی تقویت می شد، عملیات هوائی و حملات موشکی علیه شهرها و ترمینال های نفتی ایران را گسترش داد و تهران و شهرهای بزرگ مانند تبریز و اصفهان و شیراز و اهواز و همدان و باختران (کرمانشاه) بیشتر از نقاط دیگر در معرض این حملات بود. ترمینال نفتی خارک عملاً از کار افتاد و نفت ایران با نفتکش های بزرگ به ترمینال موقت دیگری در جزیرهٔ سیری منتقل می شد که آن هم در مراحل آخر جنگ از حملات عراقی ها مصون نماند.

از اوائل سال ۱۹۸۸ (اواخر سال ۱۳٦٦ و اوائل سال ۱۳٦۷) عراقی ها بدنبال تشدید حملات هوائی و موشکی علیه شهرها و ترمینال های نفتی و کشتی های نفتکش در جبههٔ زمینی نیز دست به تعرض زدند و همزمان با آن ناوگان جنگی آمریکا در خلیج فارس، که به بهانهٔ تضمین جریان نفت در آبهای خلیج فارس مستقر شده بودند، به عملیات تعرضی علیه تأسیسات نفتی و ناوگان ایران در خلیج فارس دست زدند. در تیرماه ۱۳٦۷ نخستین درگیری مستقیم بین ناوگان جنگی آمریکا و ناوهای جنگی ایران در خلیج فارس به وقوع پیوست و بدنبال آن، روز سوم ژوئیه سال ۱۹۸۸ (۱۲ تیرماه ۱۳٦۷) رزمناو آمریکائی «وینسن»[1] یک هواپیمای مسافربری «ایرباس» ایرانی را هدف موشک قرار داد و کلیهٔ مسافران و سرنشینان آن در نتیجهٔ انفجار و متلاشی شدن هواپیما به شهادت رسیدند.

در طول تیرماه ۱۳٦۷ عراقی ها، هماهنگ با عملیات ناوگان جنگی آمریکا در خلیج فارس، در سراسر جبههٔ جنگ دست به تعرض زدند و پس از تصرف فاو و جزایر مجنون مجدداً به داخل خاک ایران نفوذ کردند. ایران در روز ۱۸ ژوئیه (۲۷ تیرماه ۱۳٦۷) قطعنامهٔ ۵۶۸ شورای امنیت سازمان ملل متحد را که در حدود یک سال قبل از آن تصویب شده بود پذیرفت و عراقی ها هم پس از چند روز تردید و تأمل به آن گردن نهادند. مقررات آتش بس بین نیروهای ایران عراق روز هشتم اوت (۱۷ مرداد ۱۳٦۷) به موقع اجرا گذاشته شد و نیروهای ملل متحد در طول خط آتش بس مستقر شدند.

در بارهٔ میزان تلفات و خسارات جنگ هشت سالهٔ ایران و عراق برآورد دقیقی به عمل نیامده ولی بنابر گزارش های غیررسمی تلفات این جنگ در حدود یک میلیون نفر و خسارات وارده به طرفین بیش از پانصد میلیارد دلار تخمین زده شده است.

1- Vincennes

Scanned by CamScanner



سادات قبل از مرگ خود در قاهره از کارتر رئیس جمهور آمریکا و همسرش پذیرائی کرد. این عکس سادات و کارتر را با همسرانشان در برابر اهرام مصر نشان می‌دهد.

قتل سادات وحوادث لبنان

روز ششم اکتبر سال ۱۹۸۱ انورسادات رئیس جمهور مصر در جریان مراسم سان و رژه به مناسبت سالگرد جنگ اکتبر ۱۹۷۳ بدست چند تن از افسران و افراد نظامی مصر به قتل رسید. گروهی که برای قتل او هم قسم شده بودند در حین عبور زره‌پوش ها و خودروهای نظامی در مقابل جایگاهی که سادات و رهبران سیاسی و نظامی مصر در آن نشسته بودند توقف کردند و با سرعت عملی که بیشتر به یک فیلم سینمائی شباهت داشت ازخودرونظامی خود بیرون پریده با شلیک مسلسل و پرتاب نارنجک بطرف جایگاه سادات پیش رفتند. سادات و هفت نفر از کسانیکه نزدیک او نشسته بودند از پای درآمدند و سادات ساعتی بعد در بیمارستان معادی قاهره، همان جائی که شاه را در آخرین روزهای حیات در آن بستری کرده بودند، درگذشت.

ترور سادات واکنشی در برابر سیاست آشتی جویانهٔ او نسبت به اسرائیل و تشویق و تشجیع کشورهای دیگر عرب برای تعقیب این سیاست و به رسمیت شناختن اسرائیل بود، ولی جانشین او حسنی مبارک هم با روش احتیاط آمیزتری همین سیاست را دنبال کرد و انزوای مصر در دنیای عرب سال ها بعد از مرگ سادات هم ادامه یافت.

ادامهٔ اختلاف بین کشورهای عرب و اوضاع بحرانی لبنان، اسرائیل را به عملیات تجاوزکارانهٔ جدیدی در منطقه تشویق کرد و نیروهای اسرائیل روز ششم ژوئن سال ۱۹۸۲، به این بهانه که لبنان به مرکز عملیات تروریستی علیه اسرائیل تبدیل شده و امنیت اسرائیل را به خطر انداخته است، به آن کشور حمله بردند. نیروهای اسرائیل پس از تصرف بخشی از جنوب لبنان و بمباران مراکز تجمع فلسطینی ها در بیروت این شهر را مورد حمله قرار دادند. اردوگاه های فلسطینی ها در

Scanned by CamScanner

بیروت که در محاصره نیروهای اسرائیل قرار گرفته بود مورد حملهٔ فالانژیست های مسیحی لبنان قرار گرفت و قتل عام صدها زن و مرد و کودک فلسطینی در این اردوگاه ها موجی از خشم و نفرت در جهان براه انداخت. واحدهای مسلح سازمان آزادی بخش فلسطین، برای اینکه بهانه ای بدست اسرائیلی ها ندهند بیروت را تخلیه کردند و مقر سازمان آزادی بخش فلسطین از بیروت به تونس انتقال یافت. با وجود این نیروهای اسرائیل تا سال ۱۹۸۵ در لبنان ماندند وپس از تخلیه بیروت و نواحی جنوبی لبنان نیز بخشی از نیروهای خود را در نوار مرزی لبنان با اسرائیل نگاه داشتند.

در جریان بحران اوائل دههٔ ۱۹۸۰ در لبنان نیروهای آمریکا و فرانسه نیز به‌عنوان حمایت از دولت قانونی لبنان و حفظ جان اتباع خود در بیروت مستقر شدند، ولی با چند رشته عملیات انتحاری، ازجمله اصابت کامیون حامل مواد منفجره به قرارگاه تفنگداران دریائی آمریکا در بیروت، که به کشته شدن بیش از سیصد تن از افراد نظامی آمریکا و فرانسه انجامید بیروت را تخلیه کردند. بشیر جمایل رئیس جمهور منتخب لبنان نیز در نتیجهٔ انفجار و انهدام مرکز حزب فالانژ در بیروت به قتل رسید و برادرش امین جمایل که به جانشینی وی انتخاب شده بود تا پایان دوره ریاست جمهوری خود نتوانست بر اوضاع این کشور مسلط شود. در تمام دورهٔ ریاست جمهوری امین جمایل وپس از کناره گیری او جنگ داخلی در لبنان ادامه داشت و ژنرال میشل عون فرمانده نظامیان مسیحی لبنان هم که بعد از امین جمایل خود را رئیس دولت لبنان خوانده بود تا پایان دههٔ ۱۹۸۰ حتی قادر به کنترل شهر بیروت هم نشد.

زن آهنین

خانم مارگارت تاچر، اولین زن نخست وزیر انگلستان، در سال ۱۹۸۲ با بزرگترین آزمایش دوران نخست وزیری خود روبرو شد و اعمال قدرت و ارادهٔ آهنین او در این آزمایش به دوام زمامداری وی تا پایان دههٔ ۱۹۸۰ انجامید.

آزمایشی که خانم تاچر از آن پیروز بدر آمد واکنش سریع و محکم او در برابر اشغال جزایر متعلق به انگلستان در



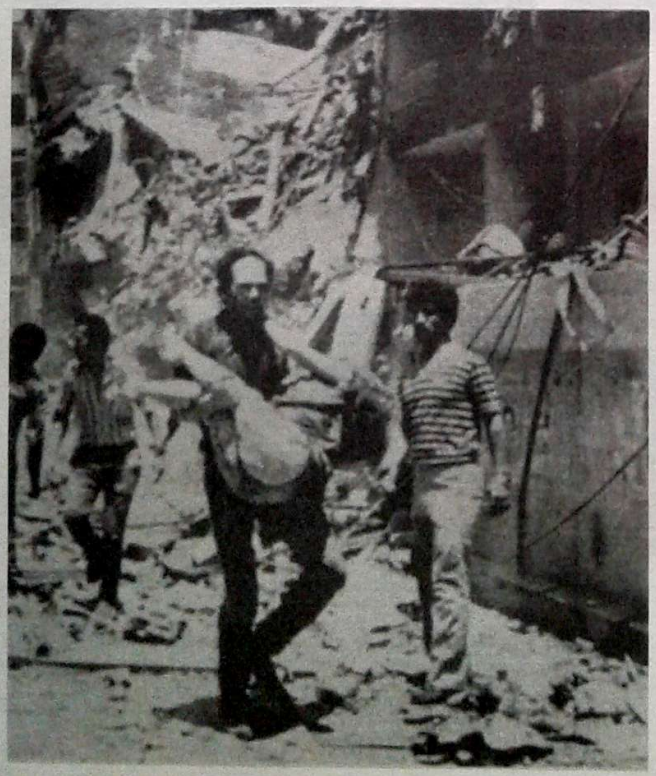

بیروت و شهرهای دیگر لبنان در سال های اوائل دههٔ ۱۹۸۰ بارها از طرف هواپیماهای اسرائیل بمباران شد.

Scanned by CamScanner



مارگارت تاچر نخست‌وزیر انگلیس در میان سربازان انگلیسی و هنگام نهادن حلقهٔ گل بر مزار سربازی که در فالک لند به قتل رسید.



نزدیکی قطب جنوب از طرف نیروهای آرژانتینی بود. جزایر فالک لند[2] که در مجاورت آرژانتین قرار گرفته و از قرن نوزدهم به این طرف مورد ادعای آرژانتین است درحال حاضر از نظر استراتژیک و منابع طبیعی اهمیت زیادی ندارد، و حکومت ژنرال ها در آرژانتین هم، که برای تحکیم موقعیت داخلی خود درپی یک ماجراجوئی نظامی بود، تصور نمی‌کرد که انگلیسها با توجه به بُعد مسافت و مخارج سنگین لشگرکشی به فالک لند واکنش تندی در این مورد از خود نشان بدهند. ولی عکس العمل حکومت خانم تاچر خیلی شدیدتر از حد مورد تصور و انتظار ژنرال ها بود. خانم تاچر طی نطقی که بدنبال اشغال جزایر فالک لند از طرف نیروهای آرژانتین ایراد نمود اظهار داشت که اگر آرژانتینی ها در مهلت معینی حاضر به ترک جزایر فالک لند نشوند و غرامت این تجاوز عریان را نپردازند گوشمالی سختی به آنها خواهد داد.

ژنرال های آرژانتین تهدید خانم تاچر را یک بلوف سیاسی تلقی کردند و حاضر به عقب‌نشینی نشدند، ولی خانم تاچر با بزرگترین و پرخرج‌ترین لشگرکشی نظامی انگلستان پس از جنگ دوم جهانی، نیروهای آرژانتین را از جزایر فالک لند بیرون راند. ناوگان جنگی انگلیس پس از طی بیش از دوازده هزار کیلومتر مسافت، روز اول ماه مه ۱۹۸۲ (یک ماه پس از حملهٔ نیروهای آرژانتین به فالک لند) وارد آب های اطراف فالک لند شدند و در یک نبرد دریائی که روز دوم مه بین ناوگان جنگی انگلیس و آرژانتین روی داد دومین رزمناو بزرگ آرژانتینی غرق شد. آرژانتینی ها هم متقابلاً یک ناوشکن انگلیسی را با موشک «اگزوسه» غرق کردند. جنگ بین نیروهای انگلیس و آرژانتین بیش از چهل روز بطول انجامید و سرانجام باقیماندهٔ نیروهای آرژانتین در روز چهاردهم ژوئن ۱۹۸۲ تسلیم شدند.

جنگ فالک لند، با وجود مخارج سنگینی که بر گردن انگلیسیها گذاشت بر محبوبیت و اعتبار خانم تاچر در میان مردم انگلیس افزود و لقب «زن آهنین» از آن به بعد بر روی خانم تاچر ماند. پیروزی خانم تاچر در دو انتخابات بعدی انگلستان و دوام نخست‌وزیری او تا پایان دههٔ ۱۹۸۰ نیز بیشتر مدیون قدرت اراده و شدت عمل او در ماجرای فالک لند و ادامهٔ همین رویه در مسائل دیگر داخلی و خارجی انگلستان بود، ولی همین رویه و انعطاف ناپذیری موجب بروز اختلاف بین او و همکارانش گردید و تغییرات پی در پی در کابینه و مشکلات اقتصادی انگلیس در اواخر دههٔ ۱۹۸۰ زمینه را

2- Falkland

Scanned by CamScanner

برای کناره گیری «زن آهنین» در اوائل دهۀ ۱۹۹۰ فراهم ساخت.

چهره های دهۀ ۱۹۸۰

دهۀ ۱۹۸۰ دهۀ مهم ترین تغییرات در ترکیب حکومت ها و رهبران سیاسی جهان بود. این تغییرات با شکست کارتر در انتخابات ریاست جمهوری آمریکا و آغاز زمامداری ریگان، که هشت سال به طول انجامید آغاز شد. آزادی گروگانهای آمریکائی در نخستین روز ریاست جمهوری ریگان، که البته ربطی به فعالیت او نداشت، آغاز خوشی برای آمریکائی ها بود، ولی دوران ریاست جمهوری ریگان با ماجرای دیگری که آن هم مربوط به ایران بود به تلخی پایان پذیرفت. ماجرای فروش پنهانی سلاح های آمریکائی به ایران و انتقال غیرقانونی منافع حاصله از آن به شورشیان ضددولتی نیکاراگوئه، و نقشی که ریگان در این عملیات غیرقانونی ایفا کرده بود بی شباهت به ماجرای واترگیت نبود، و به همین جهت مطبوعات جهان آنرا «ایران گیت» نام نهادند، ولی با موقعیت محکمی که ریگان در کنگرۀ آمریکا داشت کار به برکناری یا استعفای او نکشید. ماجرای ایران گیت به موقعیت بوش معاون ریگان و کاندیدای حزب جمهوریخواه

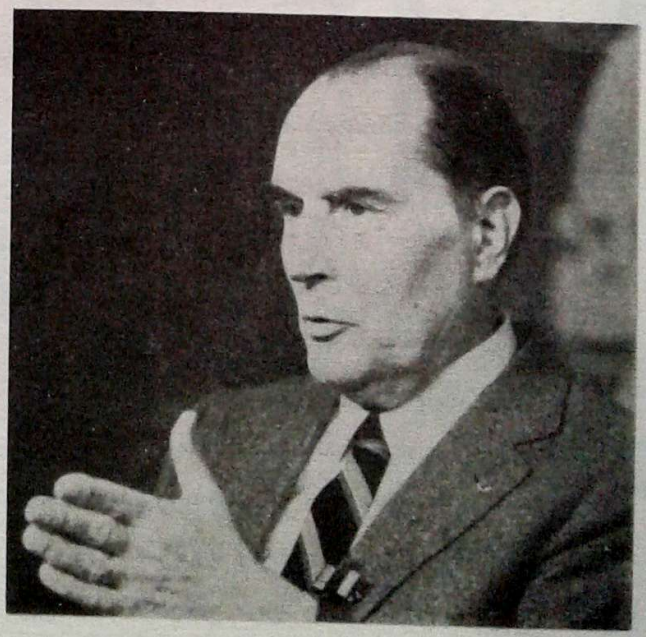

فرانسوا میتران رئیس جمهور فرانسه

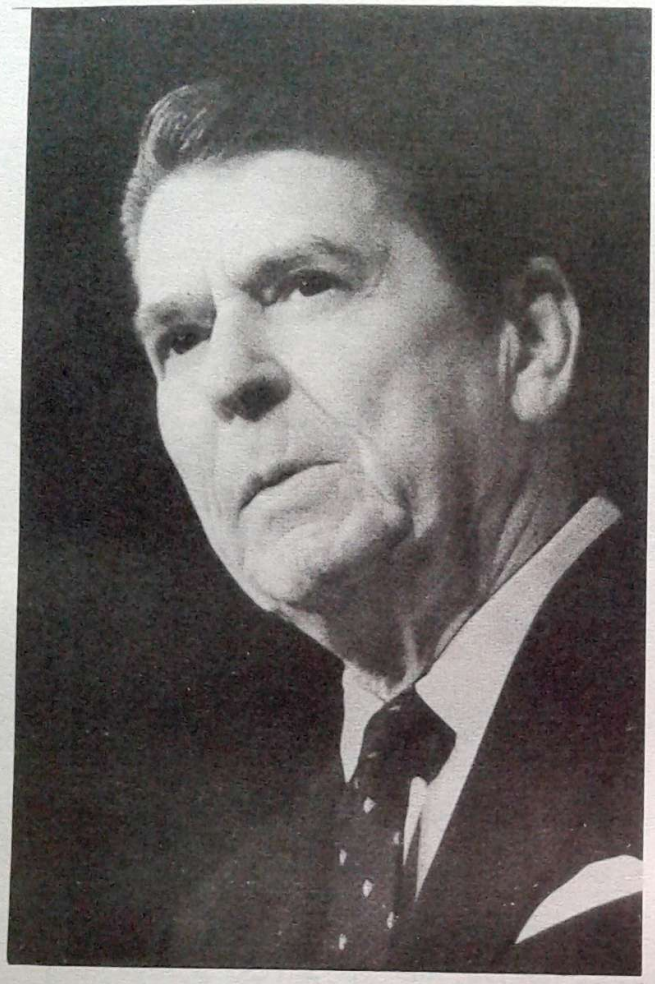

رونالد ریگان رئیس جمهور آمریکا

در انتخابات ریاست جمهوری ۱۹۸۸ هم لطمه زد، و تنهاشانس بوش که موجب موفقیت او در انتخابات شد این بود که دمکراتها کاندیدای ضعیف و گمنامی را در مقابل او معرفی کردند و آمریکائیها که خصوصیات کارتر را در وی می‌دیدند بوش را به او ترجیح دادند.

چهره های دیگر سیاسی سال های دهۀ ۱۹۸۰ به ترتیب زمان ظهور و به قدرت رسیدنشان از این قرارند:

* روز ششم ژانویۀ سال ۱۹۸۰ حزب کنگرۀ ایندیرا گاندی مجدداً در انتخابات پارلمانی هند پیروز شد و ایندیرا مجدداً به نخست وزیری هند رسید، ایندیرا گاندی در روز ۳۱ اکتبر سال ۱۹۸٤ بدست یکی از محافظان سیک خود به قتل رسید و پسرش راجیو گاندی به جای او به مقام نخست وزیری رسید.

Scanned by CamScanner

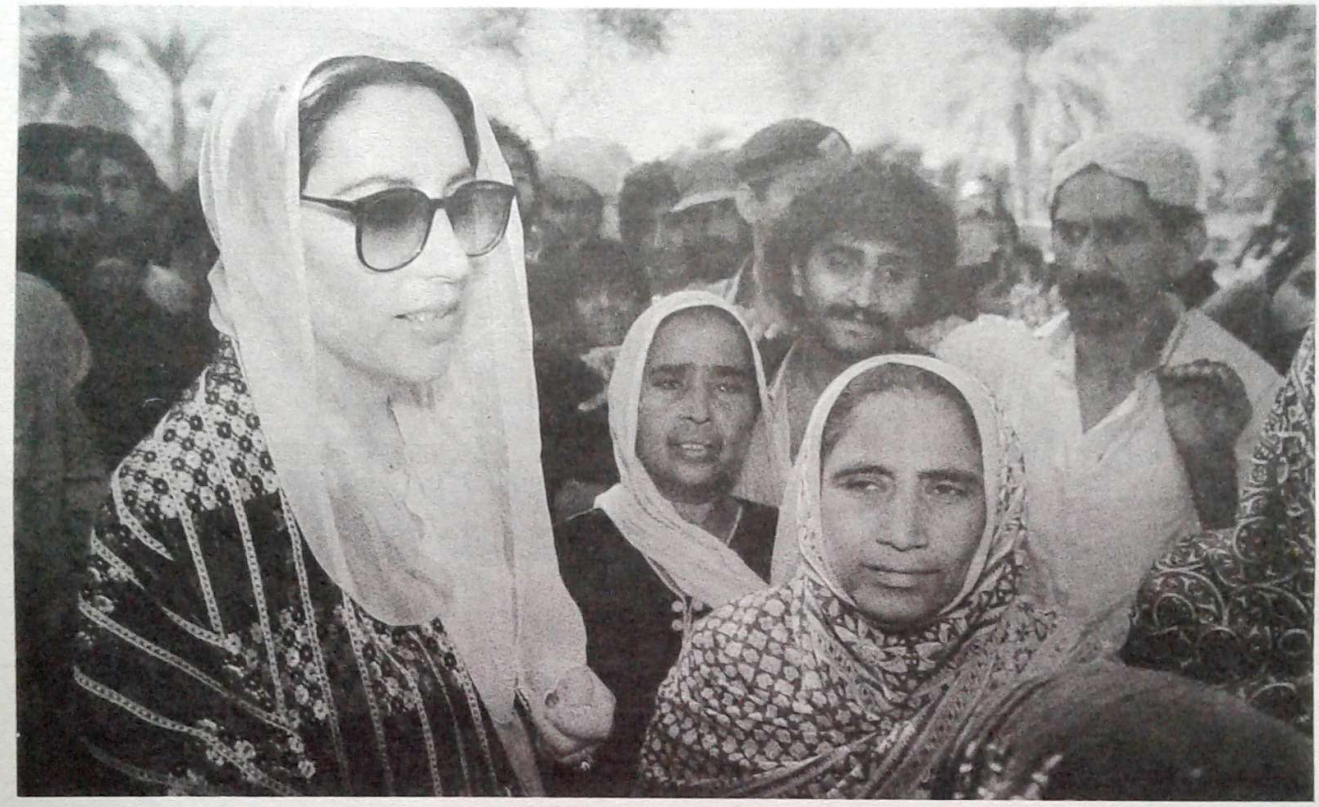

بی‌نظیر بوتو اولین زن نخست‌وزیر یک کشور مسلمان در جریان مبارزات انتخاباتی



بانو کورازون- آکینو رئیس جمهور فیلیپین

* روز ۱۲ سپتامبر ۱۹۸۰ بدنبال یک کودتای نظامی در ترکیه ژنرال کنعان اورین به قدرت رسید.

* روز دهم مه ۱۹۸۱ فرانسوا میتران رهبر حزب سوسیالیست فرانسه به ریاست جمهوری این کشور برگزیده شد. میتران در سال ۱۹۸۸ مجدداً برای یک دورهٔ هفت ساله به ریاست جمهوری انتخاب گردید.

* روز ۲۲ ژوئن ۱۹۸۱ (اول تیر ۱۳۶۰) ابوالحسن بنی صدر اولین رئیس جمهوری ایران از مقام خود خلع شد و چند روز بعد با لباس و قیافهٔ مبدل از ایران گریخت. دومین رئیس جمهوری ایران محمدعلی رجائی نیز روز هشتم شهریور سال ۱۳۶۰ درنتیجهٔ انفجار دفتر ریاست جمهوری به شهادت رسید و در انتخابات مهر ماه همین سال حجت السلام سیدعلی خامنه‌ای به‌عنوان سومین رئیس جمهور ایران برگزیده شد. چهارمین رئیس جمهور ایران حجت الاسلام علی اکبر هاشمی رفسنجانی در سال ۱۳۶۸ به این سمت انتخاب گردید.

Scanned by CamScanner

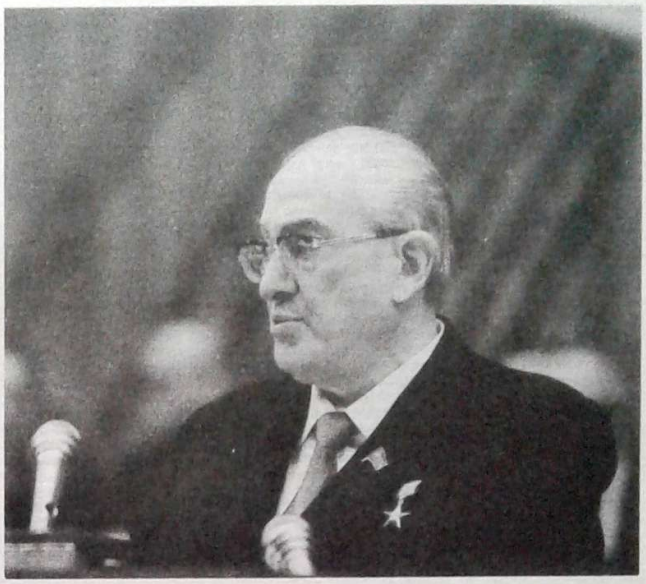

یوری آندروپف جانشین برژنف

* روز اول اکتبر سال ۱۹۸۲ هلموت کوهل رهبر حزب دمکرات مسیحی آلمان بجای هلموت اشمیت بر صدراعظمی آن کشور برگزیده شد.

* برژنف رهبر شوروی روز دهم نوامبر ۱۹۸۲ درگذشت و یوری آندروپف به جانشینی وی انتخاب گردید. یوری آندروپف نیز روز نهم فوریه ۱۹۸٤ درگذشت و کنستانتین چرننکو به جانشینی وی برگزیده شد. با مرگ چرننکو در روز دهم مارس ۱۹۸۵ میخائیل گورباچف به جانشینی او انتخاب شد. دوران زمامداری گورباچف منشاء بزرگترین تحول در تاریخ شوروی و جهان در نیمهٔ دوم قرن بیستم است که در پایان این بخش به آن اشاره خواهیم کرد.

* بانو «آکینو» در انتخابات ریاست جمهوری ۲۵ فوریهٔ ۱۹۸٦ فیلیپین، مارکوس را شکست داد.

* ژنرال ضیاء الحق رئیس جمهور پاکستان روز ۱۷ اوت ۱۹۸۸ در یک سانحهٔ هوائی کشته شد. سه ماه بعد از مرگ ضیاء الحق، خانم بی نظیر بوتو رهبر حزب مردم پاکستان، که در زمان حکومت ضیاء الحق به زندان افتاده بود، در انتخابات پارلمانی پاکستان پیروز شد و به نخست وزیری آن کشور رسید. بی نظیر بوتو نخستین زنی بود که در یک کشور اسلامی به مقام نخست وزیری انتخاب می شد.

* امام خمینی بنیان گذار جمهوری اسلامی ایران روز چهاردهم خرداد ۱۳٦۸ (چهارم ژوئن ۱۹۸۹) درگذشت و مجلس خبرگان آیت الله خامنه ای را به رهبری جمهوری اسلامی ایران برگزید.

اما مهم ترین تحولات طی سال های دههٔ ۱۹۸۰ در پایان این دهه و در نیمهٔ دوم سال ۱۹۸۹ در شوروی و کشورهای اروپای شرقی رخ داد که موضوع بحث آخرین قسمت این بخش است.



چرننکو در بستر مرگ. چرننکو فقط سیزده ماه در مقام رهبری شوروی باقی ماند.

Scanned by CamScanner

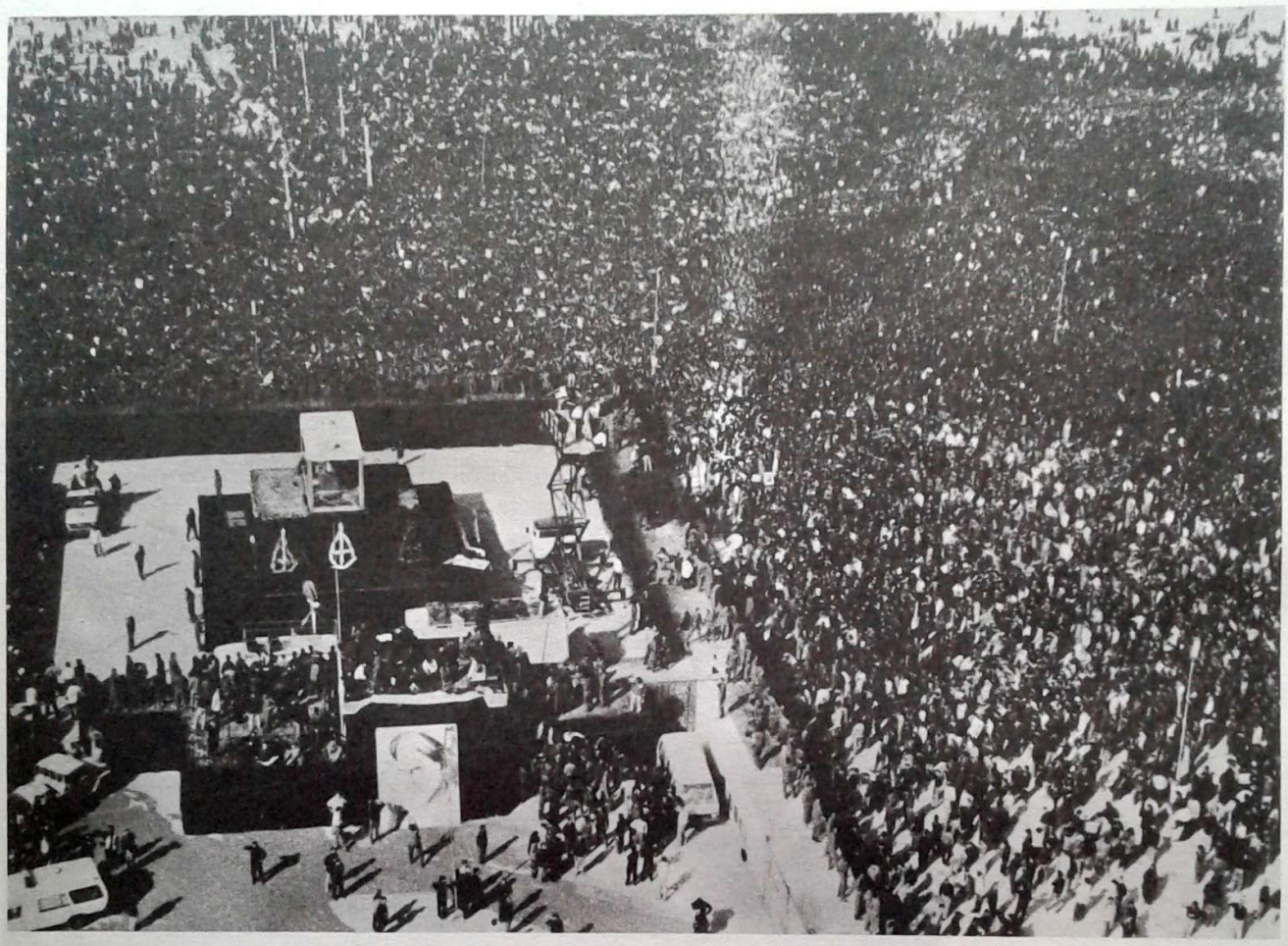

مراسم تشییع جنازهٔ امام خمینی، که به گفتهٔ ناظران خارجی نظیر آن در جهان دیده نشده بود



Scanned by CamScanner

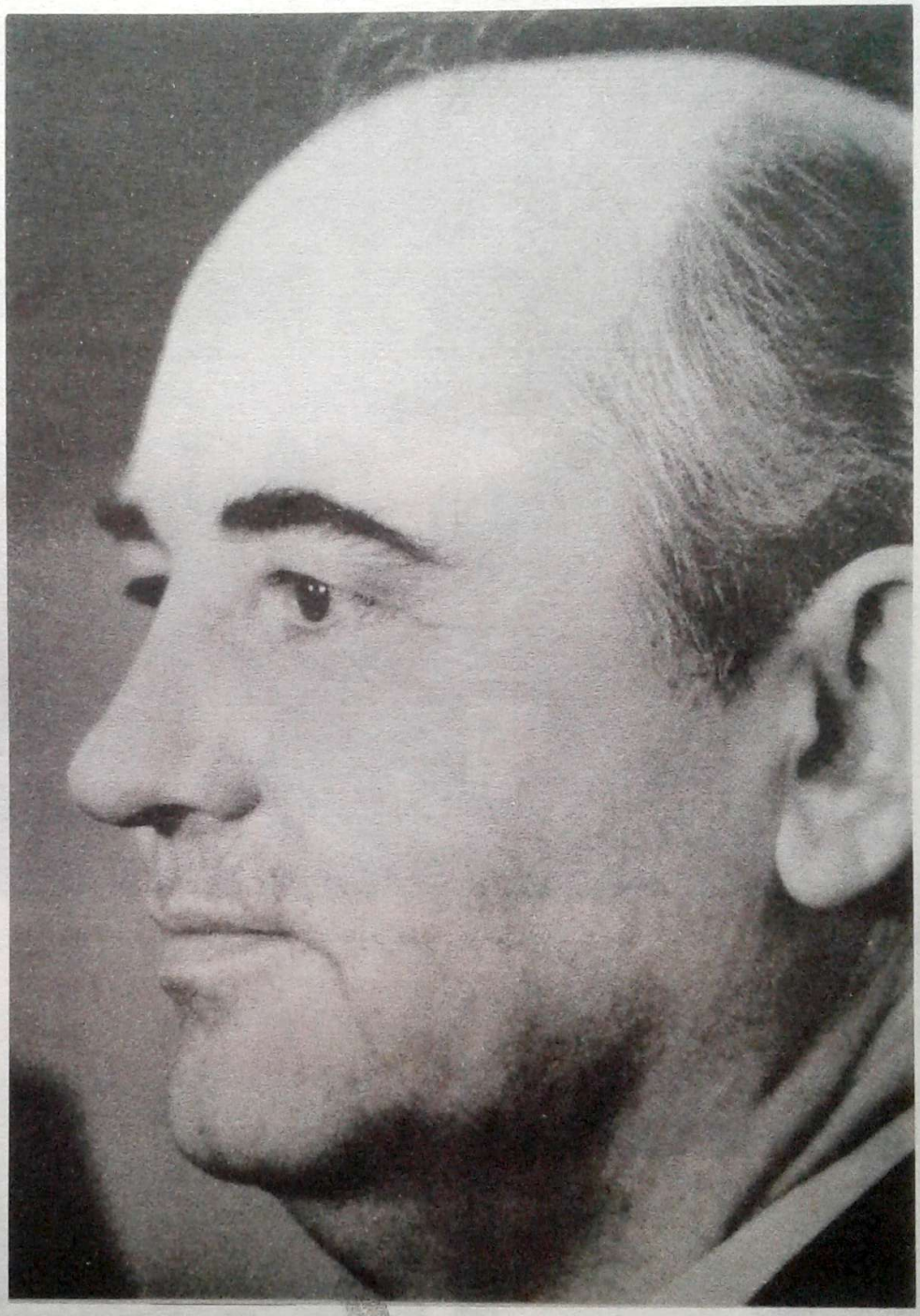

میخائیل گورباچف جوان‌ترین رهبر شوروی که در سال ۱۹۸۵ نخست به دبیرکلی حزب کمونیست و سپس به ریاست جمهوری شوروی انتخاب شد.

گورباچف و «پروستریکا»

همانطور که اشاره شد انتخاب گورباچف به دبیرکلی حزب کمونیست شوروی، که مقام ریاست جمهوری هم بعداً به آن اضافه شد، منشاء بزرگترین تحول در تاریخ شوروی و جهان در نیمهٔ دوم قرن بیستم به‌شمار می‌آید و جا دارد که با تفصیل بیشتری مورد بررسی قرار بگیرد.

گورباچف جوان‌ترین عضو دفتر سیاسی حزب کمونیست شوروی بود که پس از مرگ سه تن از رهبران سالخورده شوروی در مدت کمتر از سه سال به دبیرکلی حزب برگزیده شد. گورباچف که پس از مرگ برژنف در سال ۱۹۸۲ و با استفاده از اعتماد و حمایت آندروپف، موقعیت خود را در حزب کمونیست شوروی استحکام بخشیده بود پس

Scanned by CamScanner

از انتخاب شدن به مقام دبیرکلی حزب درصدد تغییرات اساسی در سیاست داخلی و خارجی شوروی برآمد و برای رسیدن به این هدف نخست به تغییراتی در مقامات حزبی و دولتی مبادرت نمود. درنخستین مرحلهٔ این تغییرات چندتن از اعضای دفتر سیاسی حزب که با افکار و عقاید گورباچف هم‌آهنگی نشان نمی‌دادند از سمت های حزبی خود برکنار شدند و سپس نخست‌وزیر هشتاد سالهٔ شوروی و تعدادی از وزیران کابینه جای خود را به افراد جوان‌تری دادند. در بیست و هفتمین کنگرهٔ حزب کمونیست شوروی که کمتر از یک سال پس از انتخاب گورباچف به دبیرکلی حزب تشکیل شد تغییرات وسیع تری در کادر رهبری حزب صورت گرفت و گورباچف با پشتیبانی اکثریت قاطع اعضای کمیتهٔ مرکزی و دفترسیاسی جدید حزب برنامه های اصلاحی خود را به موقع اجرا گذاشت.

برنامه های اصلاحی گورباچف در سه اصطلاح روسی «پرسترویکا»[3] یا بازسازی و «گلاسنوست»[4] یا فضای باز و «دمکراتیزاتسیا»[5] یا استقرار دمکراسی خلاصه می شود. گورباچف در سومین سال زمامداری خود در کتابی تحت عنوان پرسترویکا، که بیشتر برای جلب افکار عمومی کشورهای غربی نوشته شده به تشریح برنامه های اصلاحی خود پرداخت و در این کتاب آشکارا از نارسائی ها و معایب سیستم حکومت شوروی در گذشته و لزوم یک تجدید نظر اساسی در این سیستم سخن گفت. تغییرات در سیستم اداری و اقتصادی شوروی پیش از انتشار این کتاب هم آغاز شده و مطبوعات شوروی در پرتو «گلاسنوست» یا آزادی هائی که به آنها داده شده بود مشکلات و مفاسد موجود را بازگو می‌کردند. کتاب هائی نظیر «دکتر ژیواگو» که انتشار آن در شوروی ممنوع بود آزاد شد و در اوائل سال ۱۹۸۷ رمانی تحت عنوان «فرزندان آربات» در شوروی انتشار یافت که فجایع دوران حکومت استالینی به بهترین وجهی در آن مجسم شده بود.

در اواخر سال ۱۹۸۶ و اوائل ۱۹۸۷ در حدود یکصد و پنجاه زندانی سیاسی شوروی که در میان آنها چهره‌های سرشناسی هم دیده می شدند آزاد شدند. آزادی ساخاروف دانشمند معروف ناراضی روسی و همسرش از تبعید و بازگشت آنها به مسکودرشب کریسمس سال ۱۹۸۶ بیش از همه در غرب مورد استقبال قرار گرفت و گورباچف که شخصاً دستور لغوحکم تبعید ساخاروف را صادر کرده بود به او اجازه داد در مسکو یک کنفرانس مطبوعاتی بر پا کند. ساخاروف در این کنفرانس ضمن اظهار مسرت از تحولات تازه در شوروی گفت که این اصلاحات را کافی نمی‌دادند. او سیاست های گورباچف را یک «تغییر بزرگ» در شوروی خواند ولی گفت برای قضاوت دربارهٔ حسن نیت اوزمان لازم است.

در آغاز سال ۱۹۸۷ گورباچف نخستین گام های خود را در راه یک تحول اساسی در سیستم اقتصادی شوروی برداشت. اصل «خودگردانی» بطور آزمایشی در بعضی از مؤسسات صنعتی و تولیدی به موقع اجرا گذاشته شد، کشاورزان در ادارهٔ امور مزارع اشتراکی نقش بیشتری بدست آوردند و مدیران واحدهای کشاورزی اشتراکی در فروش محصولات خود و اختصاص قسمتی از آن به کشاورزان اختیارات بیشتری یافتند. فعالیت، خصوصی در بعضی از رشته های اقتصادی آزاد شد و شهروندان شوروی اجازه یافتند با دائر کردن رستوران یا خدمات فنی از قبیل لوله کشی و کارهای ساختمانی و تعمیرات اتومبیل و ارائه خدمات فرهنگی و هنری مانند تدریس زبان و خیاطی و نقاشی کسب درآمد کنند. اهمیت این تحول با وجود محدودیت رشته های فعالیت مجاز در بخش خصوصی این بود که برای نخستین‌بار به اتباع شوروی اجازه داده می شد از پولی که پس انداز کرده‌اند برای کسب و کار و تحصیل درآمد بیشتر استفاده کنند، درحالیکه قبل از آن اصل استفاده از سرمایه برای کسب درآمد مغایر اصول مارکسیسم تلقی می شد.

در ژانویهٔ سال ۱۹۸۷ گورباچف طی نطقی در برابر بیش از سیصد نفر اعضای کمیتهٔ مرکزی حزب کمونیست شوروی

3- Perestroika 4- Glasnost 5- Demokratizatsya

Scanned by CamScanner

گفت که تجدید نظر در سیستم اقتصاد شوروی یک ضرورت است و طرح هائی برای یک رشته تغییرات بنیادی در ادارهٔ امور اقتصادی کشور در دست تهیه است. گورباچف در همین سخنرانی به‌شدت از گسترش فساد در دههٔ ۱۹۷۰، یعنی دوران حکومت برژنف انتقاد نمود و اعتراف کرد که پس از دو سال مبارزه با فساد اداری، هنوز فساد از سازمان‌های دولتی و مؤسسات تولیدی ریشه‌کن نشده و تولیدات واحدهای صنعتی از نظر کیفیت به سطح قابل قبول نرسیده است. گورباچف در این سخنرانی برای نخستین‌بار از لزوم «دمکراتیک» کردن انتخابات مقامات حزبی و اعضای شورایعالی اتحاد شوروی سخن گفت و اعلام داشت که در آینده بجای معرفی یک نامزد برای مقامات انتخابی باید به نامزدهای مختلف اجازهٔ فعالیت داده شود و رأی دهندگان در انتخاب بین آنها آزاد باشند.

در اجلاس عمومی کمیتهٔ مرکزی حزب کمونیست شوروی که در بیست و پنجم ژوئن ۱۹۸۷ تشکیل شد گورباچف ضمن گزارش مفصلی از اوضاع اقتصادی شوروی گفت که اقتصاد شوروی با مشکلات و نارسائی های فراوانی روبرو شده و «در شرایط پیش از بحران قرار دارد». گورباچف ضمن اعتراف به عقب‌ماندگی شوروی از غرب در زمینهٔ تکنولوژی گفت برای انجام اصلاحات اساسی اقتصادی در شوروی بیش از دو سه سال فرصت نیست و بعضی تغییرات و اصلاحات سطحی مشکلی را حل نخواهد کرد. گورباچف در این گزارش به صراحت از مقاومت هائی که در برابر اصلاحات مورد نظر او به عمل می‌آید سخن گفت و از «کارشکنی و اهمال کسانی که بیشتر به منافع شخصی خود می‌اندیشند» شکایت کرد. گورباچف در پایان این گزارش اصول اصلاحات اقتصادی مورد نظر خود را که مبتنی بر چهار اصل زیر است پیشنهاد کرد:

۱ ــ کاستن هرچه بیشتر از تمرکز و دادن اختیارات بیشتر به واحدهای تولیدی و صنعتی و کشاورزی که متضمن «خودگردانی» آنها و آزادی در خرید مواد مورد نیاز و فروش کالاهای ساخته شده و فرآورده‌های کشاورزی و دامی در بازار می‌باشد.

۲ ــ وابستگی حقوق‌ها و دستمزدها به میزان استحصال و بازده هر واحد تولیدی.

۳ ــ نوسان قیمت‌ها براساس عرضه و تقاضا، با این هدف که مصنوعات و تولیدات واحدهائی که کیفیت آنها بهتر است با قیمت بیشتری قابل عرضه باشد.

٤ ــ توجه به امور رفاهی و افزایش تولید کالاهای مصرفی.

طرح اقتصادی گورباچف، که متضمن آزادی عمل واحدهای تولیدی تا حد معاملهٔ مستقیم با شرکت‌های خارجی و حتی مشارکت با آنها بود پس از دو روز بحث در اجلاس عمومی کمیتهٔ مرکزی حزب کمونیست شوروی به تصویب رسید، ولی اجرای این طرح در عمل مشکلات تازه‌ای ببار آورد و بازده واحدهای تولیدی با کاهش کنترل دولت نقصان یافت. عرضهٔ گوشت و لبنیات و فرآورده‌های کشاورزی از طریق سیستم توزیع دولتی مختل شد و قسمت اعظم این تولیدات روانهٔ بازار سیاه گردید.

گورباچف برای حل مشکلات داخلی شوروی سیاست خارجی این کشور را که در تمام مدت زمامداری پیشینیان او مبتنی بر توسعه‌طلبی و گسترش نفوذ سیاسی و اقتصادی شوروی در جهان بود تغییر داد و برای کاستن از بار هزینه‌های سنگین نظامی و تعهدات خارجی شوروی، و همچنین استفاده از تکنولوژی غرب که برای بازسازی اقتصاد شوروی ضرورت حیاتی داشت دست دوستی بسوی غرب، بخصوص آمریکائیها دراز کرد. از آغاز زمامداری گورباچف در سال ۱۹۸۵ تا پایان سال ۱۹۸۹ رهبران آمریکا و شوروی پنج بار با یکدیگر ملاقات کردند، در این ملاقات‌ها قراردادهای مهمی بین آمریکا و شوروی به امضا رسید که متضمن قطع مسابقهٔ تسلیحاتی بین دو کشور و انهدام قسمتی از زرادخانهٔ اتمی و سلاح‌های موشکی طرفین بود. گورباچف همچنین ضمن مسافرت به کشورهای دیگر غربی و دعوت از سران این کشورها به شوروی توانست اعتماد رهبران این کشورها را به خود جلب نماید و امتیازات سیاسی و اقتصادی مهمی از آنها

Scanned by CamScanner

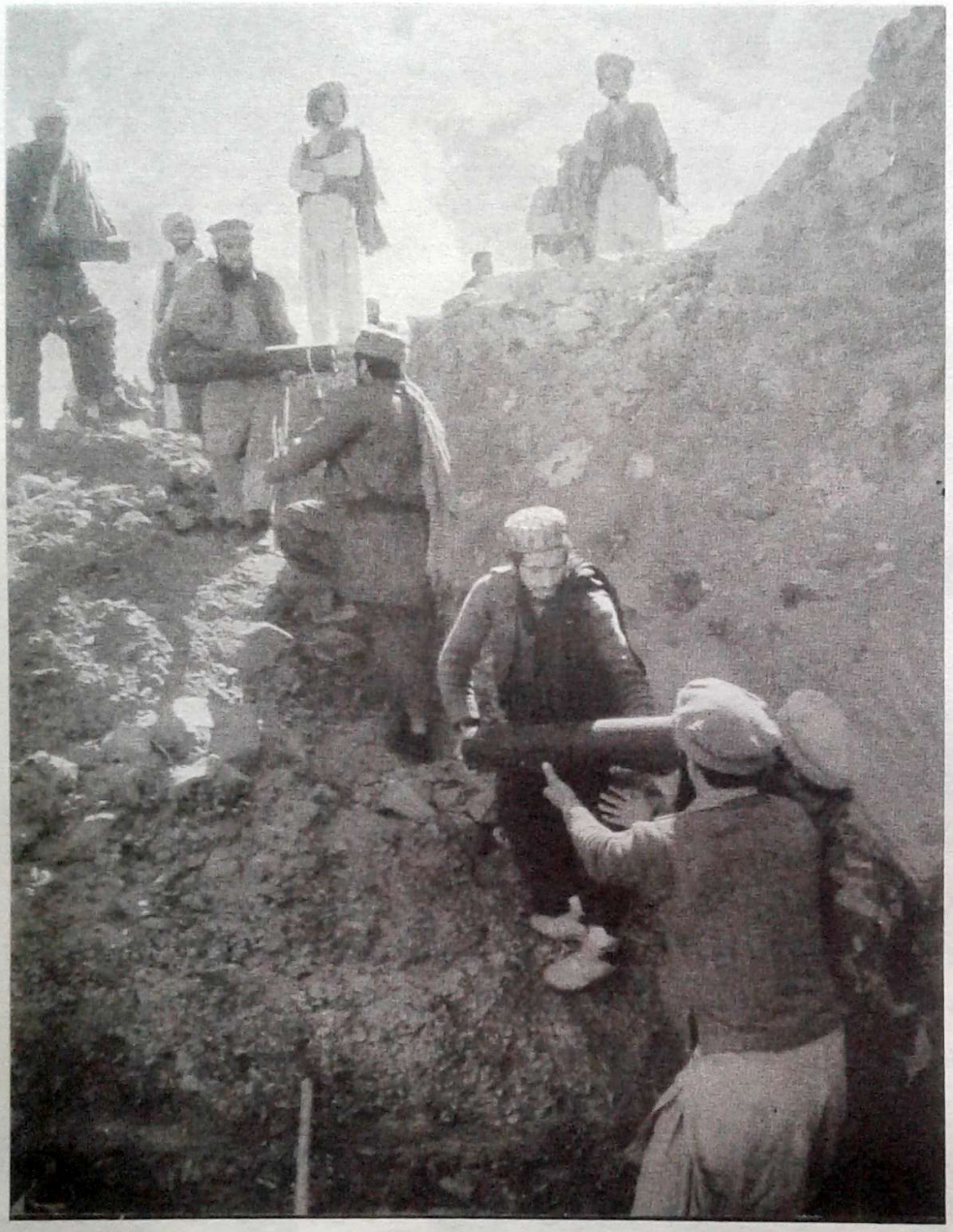

منظره‌ای از تلاش مجاهدین مسلمان افغانی که قریب ده سال با سربازان شوروی در افغانستان جنگیدند و پس از خروج سربازان شوروی از افغانستان هم با حکومت طرفدار شوروی در آن کشور مبارزه می‌کنند.

بدست آورد. تصمیم دولت شوروی به تخلیهٔ نیروهای خود از افغانستان یکی از عوامل مؤثر در جلب اعتماد آمریکا و کشورهای غربی به حسن‌نیت رهبران جدید شوروی بود. تخلیهٔ سربازان شوروی از افغانستان روز ۱۶ مه سال ۱۹۸۸ آغاز شد و تا روز پانزدهم فوریهٔ سال ۱۹۸۹ آخرین واحد از نیروهای شوروی افغانستان را تخلیه کرد. تخلیهٔ افغانستان از نیروهای شوروی برخلاف تصور و پیش‌بینی بسیاری از سیاستمداران و مفسران غربی موجب پیروزی مجاهدین افغانی و سقوط دولت طرفدار شوروی در کابل نشد، برعکس بین گروه‌های مختلف مجاهدین بر سر کسب قدرت اختلاف افتاد و کمک‌های آمریکا به مجاهدین افغانی هم بتدریج کاهش یافت.

بحران در شوروی و سقوط رژیم‌های کمونیست اروپای شرقی

فضای باز سیاسی در شوروی و آزادی قلم و بیان و اجتماعات، هرچند بطور محدود و نسبی، نخست در داخل شوروی و سپس در کشورهای اروپای شرقی تشنجات

Scanned by CamScanner

سیاسی و حرکت های استقلال طلبانه ای بوجود آورد. حرکت های استقلال طلبانه و تشنجات قومی در شوروی از سال ۱۹۸۸ با اختلاف و درگیری بین جمهوری های آذربایجان و ارمنستان شوروی آغاز شد و سپس به جمهوری های ساحلی دریای بالتیک و جمهوری های مسلمان آسیای میانه گسترش یافت. از سه جمهوری ساحلی دریای بالتیک، لیتوانی و لتونی و استونی، که در جریان جنگ دوم جهانی ضمیمهٔ شوروی شدند لیتوانی که بزرگترین و پر جمعیت ترین آنهاست در دعوی استقلال پیش قدم شد و لتونی و استونی هم بدون اینکه رسماً دعوی استقلال کنند از اواخر سال ۱۹۸۹ سر از اطاعت مسکو برداشتند. دولت شوروی استقلال این جمهوری ها را به رسمیت نشناخت و با اعمال فشار اقتصادی و قطع صدور گاز و مواد نفتی به این جمهوری ها آنها را وادار به متوقف ساختن اقدامات خود در جهت نیل به استقلال کامل نمود.

اما سیر تحولات کشورهای اروپای شرقی سرعت و شتاب بیشتری داشت: روز یازدهم ژانویهٔ ۱۹۸۹ پارلمان مجارستان به آزادی فعالیت احزاب سیاسی در آن کشور رأی داد و روز هشتم مه یانوش کادار[6] رهبر کمونیست این کشور که قریب ۳۳ سال بر مجارستان حکومت می‌کرد از کار برکنار شد. در ماه ژوئن سال ۱۹۸۹ در نخستین انتخابات آزاد پارلمانی در لهستان، سازمان همبستگی، که تا چند ماه قبل غیرقانونی بود، پیروزی درخشانی بدست آورد و در ماه اوت نخستین دولت غیر کمونیست پس از جنگ دوم جهانی در لهستان بر سر کار آمد. در ماه سپتامبر دولت مجارستان قرارداد بیست سالهٔ خود را با آلمان شرقی، که به موجب آن به اتباع آلمان شرقی اجازهٔ عبور از طریق خاک مجارستان به غرب داده نمی شد معلق ساخت و در نتیجهٔ آن ۵۷/۰۰۰ تن از اتباع آلمان شرقی تا پایان ماه سپتامبر از طریق اتریش به آلمان غربی مهاجرت کردند.

در سه ماههٔ آخر سال ۱۹۸۹ اوضاع اروپای شرقی بکلی دگرگون شد. تظاهرات پردامنه ای که از روز هفتم اکتبر در



تظاهرات استقلال طلبانهٔ مردم لیتوانی

برلن شرقی و لایپزیک و شهرهای بزرگ دیگر آلمان شرقی آغاز شد روز هجدهم اکتبر به برکناری «اریک هونکر»[7] رهبر کمونیست آلمان شرقی منتهی گردید. سقوط هونکر که قریب هفده سال رهبر بلامنازع آلمان شرقی بود موقعیت حزب کمونیست حاکم بر این کشور را بشدت تضعیف کرد و با برچیده شدن دیوار برلن مردم آلمان شرقی برای اولین بار پس از ۲۷ سال توانستند آزادانه به برلن غربی و آلمان غربی سفر کنند.

در مجارستان نخست حزب کمونیست نام خود را به حزب سوسیالیست تغییر داد و سپس، در بیست و سوم اکتبر ۱۹۸۹ آرم کمونیستی از پرچم سه رنگ ملی این کشور حذف شد و نام «جمهوری دمکراتیک خلق» که عنوان رسمی کشورهای کمونیست اروپای شرقی است به جمهوری مجارستان تبدیل گردید. پارلمان مجارستان آزادی فعالیت احزاب و گروه های مختلف سیاسی را اعلام داشت و تاریخ

6- Janos Kadar

7- Erich Honecker

Scanned by CamScanner

انجام نخستین انتخابات آزاد مجارستان برای اوائل سال ۱۹۹۰ تعیین گردید.

روز بیست و پنجم اکتبر ۱۹۸۹ گورباچف رسماً به غرب اطمینان داد که «دکترین برژنف» مرده است و با بیان صریح این مطلب از طرف وی بیم هرگونه مداخله شوروی برای متوقف ساختن روند حرکت‌های آزادیخواهانه در کشورهای اروپای شرقی از میان رفت. چک اسلواکی که یکبار در سال ۱۹۶۸ طعمهٔ دکترین برژنف شده و این بار از قافله عقب مانده بود در ماه نوامبر به حرکت درآمد و پیش از همه به نتیجه رسید. بدنبال تظاهرات میلیونی در پراگ و اعتصاب عمومی در کشور، یک دولت غیر کمونیست در چک اسلواکی بر سر کار آمد و گوستاو هوزاک رئیس جمهور



فروریختن دیوار برلن و آزادی رفت و آمد بین دو قسمت آلمان سرآغاز وحدت آلمان بود.

Scanned by CamScanner

این کشور که بیش از بیست سال فرمانروای مطلق چک اسلواکی بود مجبور به استعفا شد. جانشین هوزاک در مقام ریاست جمهوری «واسلاو هاول»[8] نمایشنامه‌نویس و مبارزه معروف ضد کمونیست بود و همزمان با انتخاب او به ریاست جمهوری، آلکساندر دوبچک رهبر سابق چک اسلواکی نیز که بدنبال مداخلهٔ نظامی شوروی و کشورهای عضو پیمان ورشو در سال ۱۹۶۸ از کار برکنار شده بود به صحنه بازگشت و به ریاست پارلمان چک اسلواکی برگزیده شد.

پس از هوزاک، نوبت «ژیوکوف»[9] رهبر کمونیست بلغارستان بود که قدیمی‌ترین و بادوام‌ترین رهبر کمونیست اروپای شرقی به‌شمار می‌آمد. ژیوکوف در برابر موجی که برخاسته بود مقاومت زیادی نکرد و محترمانه از کار کناره گرفت، ولی همتای او در رومانی نیکلای چائوشسکو[10] بیش از همه سرسختی به خرج داد و شدت عمل او درمقابل مخالفان به یک انقلاب خونین انجامید. چائوشسکو پس از سرکوبی نخستین موج تظاهرات ضد کمونیستی در رومانی با اطمینان از موقعیت خود برنامهٔ مسافرت رسمی به ایران را که قبلاً تنظیم شده بود انجام داد، ولی در روزهای اقامت او در ایران، در نیمهٔ دوم ماه دسامبر ۱۹۸۹، حرکت های انقلابی در رومانی شکل گرفت و تظاهراتی که به دعوت خود چائوشسکو و برای نشان دادن پشتیبانی مردم از وی تشکیل شده بود به تظاهرات مخالف رژیم مبدل شد. چائوشسکو از پایتخت گریخت و به نیروهای امنیتی خود دستور داد با کمال بیرحمی تظاهرات مخالفان را سرکوب کنند، ولی این بار ارتش در کنار ملت قرار گرفت و چائوشسکو نیز که در مخفی‌گاه خود بدام افتاده بود به‌اتفاق همسرش در یک دادگاه انقلابی محاکمه و تیرباران شدند. اعدام چائوشسکو و همسرش که در شب کریسمس سال ۱۹۸۹ اتفاق افتاد و تحولاتی که متعاقب آن در رومانی رخ داد آخرین واقعهٔ مهم سال شگفتی آفرین ۱۹۸۹ بود.

رویدادهای مهم هنری دههٔ ۱۹۸۰

* تابلو معروف «گرنیکا» اثر پیکاسو در سال ۱۹۸۱ از نیویورک به اسپانیا باز گردانده شد.
* در سال ۱۹۸۲ ریچارد آتنبورو فیلم گاندی را ساخت و اسپیل برگ فیلم «ای‌تی» را بروی پرده آورد.
* در سال ۱۹۸٤ فیلم های «گذری به هند» ساختهٔ «دیوید لین» و «آمادئوس» ساختهٔ میلوس فورمن به روی پرده آمد.
* ریچارد برتون پس از ایفای آخرین نقش خود در فیلم ۱۹۸٤ درگذشت.
* تابلو گل زنبق «وان گوگ» در سال ۱۹۸۷ به مبلغ پنجاه و سه میلیون و نهصد هزار دلار در لندن به فروش رفت.
* فیلم «آخرین امپراطور» ساختهٔ «برتولوچی» در سال ۱۹۸۸ به روی پرده آمد.

8- Vaclav Havel 9- T. Zhivkov 10- N. Ceausescu

Scanned by CamScanner

جهان در آغاز دهۀ ۱۹۹۰

جهان سال ۱۹۹۰ را در تب و تاب بحران‌ها و تحولات شگفت‌آور شوروی و کشورهای اروپای شرقی آغاز کرد. در آغاز سال ۱۹۹۰ حرکت‌های استقلال‌طلبانه در آذربایجان شوروی به واکنش شدید مسکو و اعزام نیروهای نظامی برای سرکوب این حرکت‌ها منتهی شد و دنیا نیز در برابر اعمال خشونت برای فرو نشاندن نهضت استقلال‌طلبی در آذربایجان شوروی واکنش‌تندی نشان نداد، زیرا جهان غرب و بخصوص آمریکائی ها نمی‌خواستند موقعیت گورباچف را در برابر مخالفانش تضعیف نمایند. در ماه‌های فوریه و مارس ۱۹۹۰ نهضت استقلال‌طلبی در سه جمهوری ساحلی دریای بالتیک (لیتوانی و لتونی و استونی) اوج گرفت و لیتوانی برزگترین جمهوری از سه جمهوری ساحلی بالتیک روز یازدهم مارس اعلام استقلال کرد. مسکو اعلام استقلال لیتوانی را نیز با تحریم اقتصادی لیتوانی و قطع صدور نفت و گاز و مواد اولیه به این جمهوری پاسخ داد و رهبران لیتوانی را وادار کرد اعلامیۀ استقلال خود را به حال تعلیق درآوردند و برای تأمین شرایط استقلال خود با مسکو وارد مذاکره شوند.

روز پانزدهم مارس ۱۹۹۰ کنگرۀ نمایندگان خلق یا پارلمان شوروی ضمن موافقت با انتخاب گورباچف به مقام ریاست جمهوری اختیارات ریاست جمهوری را که در گذشته یک مقام تشریفاتی بود افزایش داد، ولی گورباچف با اختیارات جدید خود هم نتوانست از گسترش موج استقلال‌طلبی در جمهوری‌های شوروی جلوگیری کند. در اواخر ماه مه ۱۹۹۰ «بوریس یلتسین» رقیب اصلی گورباچف در صحنۀ سیاست شوروی به مقام ریاست جمهوری فدراسیون روسیه که بزرگترین جمهوری شوروی است انتخاب شد و در ادارۀ امور این جمهوری رویۀ مستقلی در پیش گرفت. پارلمان روسیه پس از انتخاب یلتسین به ریاست جمهوری قانونی تصویب کرد که بموجب آن تصمیمات پارلمان روسیه و قوانین مصوب آن بر مصوبات پارلمان شوروی یا کنگرۀ نمایندگان خلق اولویت دارد، و به عبارت دیگر پارلمان روسیه می‌تواند تصمیمات و مصوبات پارلمان شوروی را وتو کند. پس از تصویب این قانون از طرف پارلمان روسیه، جمهوری‌های دیگر شوروی نیز قوانین مشابهی را تصویب کردند و عملاً در مقابل مسکو رویۀ مستقلی درپیش گرفتند.

شوروی در سال ۱۹۹۰ علاوه بر مشکلات سیاسی و سر پیچی رهبران بسیاری از جمهوری‌ها از فرامین مسکو با بحران شدید اقتصادی و کمبود مواد غذائی مواجه شد، تا جائیکه گورباچف برای رفع این مشکل از غرب و بخصوص آمریکائی ها استمداد کرد و آمریکا و چند کشور اروپائی، بخصوص آلمان با ارسال مواد غذائی به شوروی به یاری گورباچف شتافتند. در ماه دسامبر گورباچف برای مقابله با بحران اقتصادی و اوج گرفتن حرکت‌های استقلال‌طلبانه در جمهوری‌های شوروی کنگرۀ نمایندگان خلق را به تشکیل یک اجلاس فوق‌العاده فراخواند و اختیارات تازه‌ای برای جلوگیری از فروپاشی اتحاد شوروی بدست آورد. براساس این اختیارات که در آخرین روزهای سال ۱۹۹۰ به

Scanned by CamScanner

گورباچف تفویض شد، او می‌توانست برای مقابله با حرکتهای استقلال‌طلبانه در جمهوری‌های شوروی به قوهٔ قهریه متوسل شود. گورباچف با استفاده از این اختیارات موفق شد حرکتهای استقلال‌طلبانه در جمهوری‌های شوروی را مدتی مهار کند، ولی با وقایعی که در اواخر تابستان سال ۱۹۹۱ (مرداد- شهریور ۱۳۷۰) در شوروی رخ داد جنبش‌های استقلال‌طلبانه اوج تازه‌ای یافت و اتحاد جماهیر شوروی در آستانه فروپاشی کامل قرار گرفت.

روز دوشنبه ۱۹ اوت ۱۹۹۱ (۲۸ مرداد ۱۳۷۰) هنگامی که گورباچف برای استراحت در سواحل کریمه به سر می‌برد گروهی از عناصر طرفدار بازگشت به روش‌های سنتی کمونیسم برای قبضه کردن قدرت دست به کودتا زدند. کمیته کودتا که خود را «کمیته اضطراری» نام نهاده بود اعلام داشت که گورباچف به علت بیماری از ریاست جمهوری استعفا داده و معاون او «یانایف» وظایف مقام ریاست جمهوری را به عهده گرفته است. کمیته کودتا، که مارشال «یازوف» وزیر دفاع شوروی و ژنرال «کریوچکوف» رئیس سازمان کا. گ. ب. هم در آن عضویت داشتند در سراسر شوروی وضع فوق‌العاده اعلام کرد و انتشار روزنامه‌های آزاد و تشکیل اجتماعات را ممنوع ساخت.

توطئه کودتا بلافاصله با مخالفت و مقاومت بوریس یلتسین رئیس جمهور فدراسیون روسیه مواجه شد. یلتسین در یک مصاحبه مطبوعاتی عمل کودتاچیان را غیرقانونی اعلام کرد و اعضای پارلمان روسیه و طرفداران خود را به تشکیل یک هسته مقاومت در محل ساختمان پارلمان روسیه دعوت نمود. بدنبال اعلام مخالفت یلتسین با کودتا و دعوت از مردم برای تظاهرات بر ضد کودتاچیان، اهالی مسکو و شهرهای بزرگ روسیه به خیابانها ریختند و در مسکو و اطراف ساختمان پارلمان سنگربندی کردند. نیروهای مسلح که برای متفرق کردن تظاهرکنندگان به اطراف پارلمان روسیه اعزام شده بودند از تیراندازی به طرف مردم خودداری کردند و عده‌ای از آنها با تانکها و سلاحهای سنگین خود به مردم پیوستند. خبرهای مسکو در جمهوری‌های دیگر شوروی نیز انعکاس وسیعی داشت. هشت جمهوری از یازده جمهوری شوروی، به فاصلهٔ ٤٨ ساعت پس از حرکت کودتا در مسکو اعلام استقلال کردند و کشورهای بزرگ غرب نیز اعلام داشتند که حکومت کودتا را به رسمیت نخواهند شناخت و برنامه کمکهای اقتصادی به‌شوروی را تا بازگشت حکومت قانونی در آن کشور به حال تعلیق درخواهند آورد.

در سومین روز کودتا، مارشال یازوف وزیر دفاع شوروی از عضویت کمیته کودتا استعفا داد و ارتش از حمایت کودتا دست برداشت. نیروهای تحت فرمان وزارت کشور شوروی و سازمان کا.گ.ب. نیز بدنبال ارتش از صحنه خارج شدند و توطئه کودتا، با شکست کامل روبرو شد. گورباچف روز پنجشنبه ۳۱ مرداد به مسکو بازگشت و در یک مصاحبه تلویزیونی اعلام داشت که برخلاف ادعای کودتاچیان استعفا نداده و در سه روز گذشته عملاً تحت بازداشت بوده است.

کودتای نافرجام مسکو، موقعیت یلتسین رئیس جمهور فدراسیون روسیه را که با مقاومت شجاعانه خود در برابر کودتا موجبات شکست این توطئه را فراهم ساخت بیش از پیش تقویت کرد و او را در موقعیتی برتر از گورباچف قرار داد. یلتسین پیش از مراجعت گورباچف به مسکو، با استفاده از اختیارات خود در مقام رئیس‌جمهوری روسیه فعالیتهای حزب کمونیست را در روسیه به حال تعلیق درآورده، روزنامه‌های حزبی و از جمله روزنامه معروف هشتاد سالهٔ پراودا را تعطیل کرده و دستور بازداشت متهمین به شرکت در کودتا را صادر نموده بود. یلتسین پس از بازگشت گورباچف به مسکو، رسماً رهبری حزب کمونیست شوروی را متهم به حمایت از کودتا کرده و تقاضای انحلال آن را نمود، و گورباچف ظاهراً تحت فشار و با اصرار و پافشاری او، روز ۲٤ اوت (دوم شهریور ۱۳۷۰) از دبیرکلی حزب کمونیست شوروی استعفا داد و از کمیته مرکزی حزب خواست که انحلال خود را اعلام نماید.

با اعلام این تصمیم، حزب کمونیست شوروی، که لنین

Scanned by CamScanner



بوریس یلتسین رئیس جمهور روسیه، که در شکست کودتای نافرجام مرداد ماه ۱۳۷۰ شوروی نقش مؤثری ایفا کرد و بدنبال آن گورباچف را از صحنه بیرون راند.

بنیانگذار حکومت شوروی آن را بوجود آورده بود و بیش از هفتاد سال کانون اصلی قدرت در آن کشور به شمار می‌آمد متلاشی شد و ساختمانها و دفاتر حزب تعطیل و حسابهای بانکی آن مسدود گردید. مجسمه‌های لنین و سران دیگر کمونیست در بسیاری از شهرهای روسیه و جمهوریهای شوروی بر زمین افکنده شد و نام شهر بزرگ «لنین‌گراد» به نام اصلی آن «سن‌پترزبورگ» تغییر یافت. تنها یادگاری که از لنین بر جای ماند جسد مومیائی شده او در میدان سرخ مسکو است که شاید هنگامی که این کتاب از چاپ خارج می‌شود آن را هم به خاک سپرده باشند!

گورباچف پس از استعفا از دبیرکلی حزب کمونیست شوروی، و اعتراف به این مطلب که تجربهٔ کمونیسم در شوروی با شکست مواجه شده است، کنترل اوضاع را از دست داد و تلاش او برای جلوگیری از فروپاشی کامل اتحاد شوروی و تشکیل یک اتحاد جدید از جمهوریهای مستقل بجائی نرسید. سه جمهوری بزرگ روسیه و اوکراین و بیلوروسی در اوائل دسامبر ۱۹۹۱ (آذرماه ۷۰) علیرغم مخالفت گورباچف اتحاد تازه‌ای زیر عنوان سازمان کشورهای مستقل مشترک‌المنافع تشکیل دادند و جمهوریهای دیگر نیز به این سازمان پیوستند. در اتحاد جدید یک حکومت مرکزی که سیاستهای اقتصادی و دفاعی و روابط خارجی این جمهوریها را هماهنگ سازد پیش‌بینی نشده بود و در نتیجه گورباچف که دیگر اختیاری در مقام ریاست جمهوری اتحاد شوروی نداشت در شب کریسمس سال ۱۹۹۱ از این مقام استعفا داد و رسماً اعلام داشت که دیگر کشوری به نام اتحاد جماهیر شوروی وجود ندارد. بدین‌سان، ابرقدرت شوروی که طی سالهای ۱۹۹۰ و ۱۹۹۱ عملاً از میان رفته بود اسماً و رسماً از میان رفت و دنیا سال

Scanned by CamScanner

۱۹۹۲ را با یک ابرقدرت در صحنهٔ سیاست بین المللی آغاز کرد. ولی بدنبال از میان رفتن ابرقدرت شوروی ابرقدرت جدیدی پا به عرصهٔ وجود می‌گذارد و آن اروپای متحد است که مقدمات تشکیل آن طی سال ۱۹۹۲ فراهم گردیده است.

با تشکیل اروپای متحد، غول اقتصادی جدیدی در جهان پا به عرصهٔ وجود می‌گذارد که رقیبی نیرومندتر از ژاپن برای آمریکا در بازارهای جهانی خواهد بود و آمریکا که ظاهراً در آغاز آخرین دههٔ قرن بیستم یکه‌تاز سیاست بین المللی شده است، در سالهای پایانی قرن با بحرانهای شدید اقتصادی روبرو خواهد شد و ناچار در برابر متحدین سابق خود قرار خواهد گرفت.

تحولات اروپای شرقی و وحدت آلمان

در طول سال ۱۹۹۰ به عمر حکومت های کمونیستی در آلمان شرقی و مجارستان و لهستان خاتمه داده شد و در رومانی و بلغارستان نیز احزاب کمونیست حاکم با تغییر نام خود به حزب سوسیالیست بر سر کار ماندند. در انتخابات پارلمانی چک اسلواکی نیز حزب کمونیست در اقلیت قرار گرفت و طرفداران «هاول» رئیس جمهور ضد کمونیست اکثریت پارلمان را دراختیار گرفتند. آلبـــانی آخرین دژ کمونیست های سنت گرا نیز در آخرین روزهای سال ۱۹۹۰ فرو ریخت و رهبران این کشور به آزادی فعالیت احزاب مخالف و انجام انتخابات آزاد در این کشور در سال ۱۹۹۱ تن دردادند.

اولین انتخابات ریاست جمهوری در لهستان در ماه های نوامبر و دسامبر سال ۱۹۹۰ به پیروزی «لخ والنسا» رهبر نهضت همبستگی منتهی شد. این کارگر ساده که در سال ۱۹۸۰ نخستین سندیکای کارگری مستقل را در برابر سندیکاهای وابسته به کمونیست ها بوجود آورد، پس از ده سال مبارزه سرانجام یکی از قدیمی‌ترین رژیم های کمونیستی اروپا را به زانودرآورد و در مقام ریاست جمهوری لهستان زمام امور این کشور را بدست گرفت.

اما مهم‌ترین تحول در اروپا در سال ۱۹۹۰، که از دگرگونی های دنیای کمونیست سرچشمه گرفت، سقوط رژیم کمونیست آلمان شرقی و وحدت آلمان شرقی و غربی بود که تا اواخر دههٔ ۱۹۸۰ رویائی تحقق‌ناپذیر به نظر می‌رسید. مقدمات این اتحاد با پیروزی حزب دمکرات مسیحی در نخستین انتخابات آزاد آلمان شرقی فراهم آمد و نخستین مرحله وحدت آلمان شرقی و غربی با وحدت اقتصادی و پولی دو بخش آلمان در اول ژوئیه ۱۹۹۰ تحقق یافت. دولت شوروی نیز در ازاء یک رشته تضمین های سیاسی و امتیازات اقتصادی با وحدت آلمان شرقی و غربی موافقت کرد و حتی ادامهٔ عضویت آلمان واحد در سازمان پیمان آتلانتیک شمالی (ناتو) را هم پذیرفت. آلمان واحد با قریب هشتاد میلیون جمعیت روز دوم اکتبر سال ۱۹۹۰ پا به عرصهٔ وجود نهاد و در نخستین انتخابات سراسری آلمان که روز دوم دسامبر برگزار شد هلموت کوهل صدراعظم آلمان غربی که قهرمان وحدت این کشور شناخته شده است با اکثریت عظیمی به پیروزی رسید.

تجاوز عراق به کویت و بحران خلیج فارس

از روز دوم اوت سال ۱۹۹۰ (یازدهم مرداد ۱۳۶۹) با تهاجم نظامی عراق به کویت و اشغال خاک این کشور از طرف نیروهای عراقی، بحران عظیمی در خاورمیانه و خلیج فارس آغاز شد که تا پایان سال ۱۹۹۰ کلیهٔ حوادث و جریانات مهم دیگر بین المللی را تحت الشعاع خود قرار داده و در آغاز سال ۱۹۹۱ نیز مهمترین موضوع مورد بحث مطبوعات و محافل سیاسی جهان به‌شمار می‌آید.

با وجود زمینه‌سازی قبلی صدام حسین رئیس جمهور عراق برای حمله به کویت، تهاجم نظامی عراق به این کشور و اشغال سرتاسر خاک کویت از طرف نیروهای عراقی کاملاً غیرمنتظره و غافلگیرکننده بود. صدام حسین پیش از حمله به کویت برای اینکه از جانب ایران خاطرجمع باشد شرایط ایران را برای صلح پذیرفت و نیروهای عراقی که بعد از اعلام آتش بس بین ایران و عراق در بعضی از قسمت های غرب ایران باقی مانده بودند همزمان با حملهٔ نیروهای عراق به

Scanned by CamScanner

کویت از باقیماندهٔ نواحی اشغال شده در غرب ایران خارج شدند.

جهان در برابر تهاجم نظامی عراق به کویت واکنش تند و یکپارچه‌ای نشان داد و شورای امنیت سازمان ملل متحد بدنبال صدور چندین قطعنامه دربارهٔ محکومیت تجاوز عراق و تأکید بر لزوم تخلیهٔ بدون قید و شرط کویت از نیروهای متجاوز سرانجام روز پانزدهم ژانویهٔ سال ۱۹۹۱ (۲۵ دی ۱۳۶۹) را به‌عنوان آخرین مهلت تخلیهٔ کویت از طرف نیروهای عراق تعیین نمود و بعد از این تاریخ توسل به زور برای بیرون راندن نیروهای متجاوز را از کویت تجویز نمود.

در اوایل سال ۱۹۹۱ پیش از فرا رسیدن ضرب الاجل ۲۵ دیماه ۱۳۶۹ بیش از پانصد هزار سرباز آمریکائی و دویست هزار سرباز از کشورهای متحد آمریکا در عملیات جنگی علیه عراق در منطقهٔ خلیج فارس متمرکز شده بودند. تعداد هواپیماهای جنگنده و بمب افکن متحدین در این عملیات بیش از یکهزار و دویست فروند و تعداد تانکهای آنها قریب چهار هزار بود، و علاوه بر آن بیش از یکصد کشتی جنگی در آبهای خلیج فارس و اطراف آن گرد آمده بودند. با چنین تدارکی در منطقه، که از پایان جنگ دوم جهانی به این طرف سابقه نداشت، شروع عملیات جنگی علیه عراق، در صورت خودداری آن کشور از تخلیهٔ کویت قطعی به نظر می‌رسید، ولی صدام حسین تا مهلت تعیین شده از طرف شورای امنیت از تخلیه کویت سر باز زد، و عملیات نظامی علیه عراق کمتر از ٤٨ ساعت پس از انقضای مهلت، با حملات پردامنهٔ هوائی به شهرها و مراکز نظامی و صنعتی و خطوط ارتباطی عراق آغاز گردید.

در جریان حملات هوائی علیه عراق، که چهل روز به طول انجامید، و از نظر گسترش و حجم عملیات در این مدت زمانی و خرابی هائی که ببار آورد بی سابقه بود، بخش اعظم تأسیسات نظامی و صنعتی و خطوط ارتباطی عراق منهدم

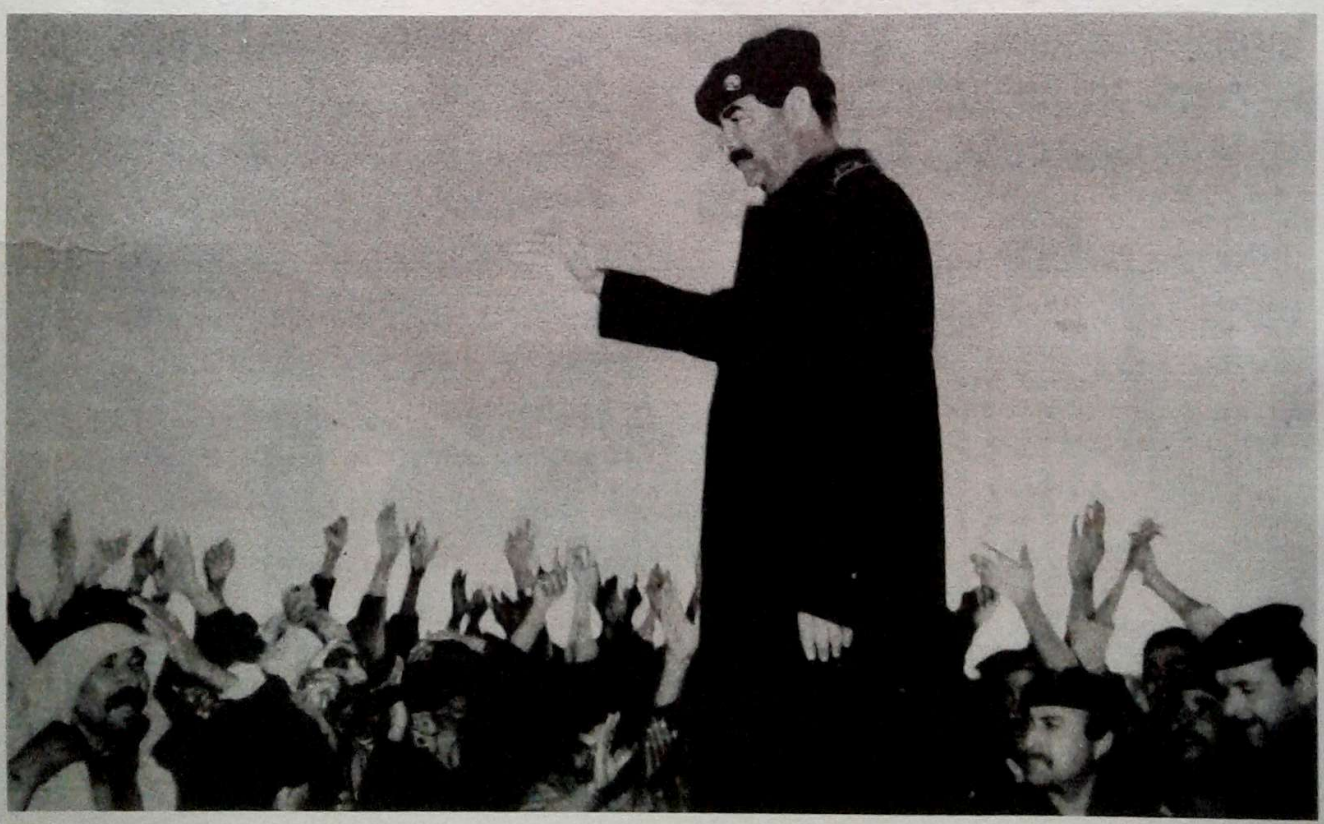

صدام حسین پس از اشغال کویت هر روز درمیان مردم ظاهر می شد و از شکست ناپذیری ارتش خود سخن می‌گفت.

Scanned by CamScanner



عکسی از آخرین جنایات صدام: جنازه‌های اکراد در کنار خیابانهای کرکوک به زمین افتاده است.

شد. حمله زمینی علیه عراق روز ۲٤ فوریه ۱۹۹۱ (پنجم اسفند ۱۳٦۹) آغاز گردید و پس از چهار روز با شکست و هزیمت کامل نیروهای عراق و تسلیم بلاقید و شرط عراق خاتمه یافت. نیروهای آمریکا و متحدین آن کشور می‌توانستند با ادامهٔ جنگ به مدت ٤۸ ساعت دیگر بغداد را به تصرف خود درآورده و حکومت صدام حسین را سرنگون کنند، ولی ادامهٔ حکومت صدام ذلیل و شکست‌خورده را بر جانشینان احتمالی او ترجیح دادند. آمریکائیها از آن بیم داشتند که پس از سقوط صدام حسین یک حکومت اسلامی طرفدار ایران در بغداد بر سر کار بیاید، زیرا اکثریت مردم عراق که شیعه و طرفدار ایران هستند در آخرین روزهای جنگ سر به شورش برداشته بودند و صدام با سرکوب بیرحمانهٔ این شورش، نگرانی های آمریکا را از این جهت برطرف ساخت.

کردهای شمال عراق نیز بدنبال شکست صدام سر به شورش برداشتند و سرکوب بیرحمانه این شورش از طرف باقیماندهٔ نیروهای عراق موجب مهاجرت بیش از یک میلیون کرد عراقی به دو کشور همسایهٔ ایران و ترکیه گردید. نیروهای آمریکا و متحدین یکبار دیگر در شمال عراق نیروپیاده کرده و با ایجاد یک «منطقه امن» برای کردها مانع ادامهٔ مهاجرت آنان به ترکیه شدند.

صدام برای کنار آمدن با کردها و اعطای نوعی استقلال داخلی به آنها تحت فشار قرار گرفت و مذاکرات بین دولت عراق و رهبران کرد هنگام چاپ این کتاب همچنان ادامه دارد.

Scanned by CamScanner

فصل دوازدهم

تاریخ و انسانیت

هدف‌ها و نتایج انقلاب فرانسه ــ نخستین اعلامیهٔ حقوق بشر که نویسندگانش آنرا زیر پا گذاشتند ــ بردگی و تبعیض نژادی، ننگ بشریت ــ داستان استعمار و فجایع استعمارگران ــ انقلاب صنعتی و نهضت‌های کارگری ــ جنگ‌های تاریخ معاصر و گوشه‌ای از فجایع آن ــ جنگ‌های استعماری و تراژدی فلسطین ــ سازمان ملل متحد و قانون جنگل

در فصول پیشین تاریخ معاصر جهان را از انقلاب کبیر فرانسه تا اواخر قرن بیستم به اختصار مورد بررسی قرار دادیم، اما آنچه در این بررسی بیشتر مورد توجه قرار گرفت سیر وقایع این دوران و شرح احوال شخصیت‌های تاریخ‌ساز این زمان بود. در این فصل به جمع‌بندی سیر تحولات این دوران از جنبهٔ دیگری می‌پردازیم و آن سیر افکار و ایدئولوژی‌های بشری در این مقطع تاریخی و تأثیر آن بر سیر وقایع این دوره است. متأسفانه نتیجهٔ این جمع‌بندی منفی است و با همهٔ افکار متعالی و اندیشه‌های انسانی که در این دوران عرضه شده پیشرفت بشریت در راه رسیدن به اهداف عالی انسانی در این مقطع تاریخی بسیار بطئی و گاه قهقرائی بوده است.

مبداء تاریخ معاصر انقلاب کبیر فرانسه است که با شعار فریبندهٔ «آزادی، برابری، برادری» آغاز شد، ولی حاصل آن نه آزادی و عدالت بود، نه برابری و برادری. خفقان دوران حکومت رهبران انقلاب کبیر فرانسه از هر دورانی در فرانسه بیشتر، و دامنهٔ ظلم و بیعدالتی از هر زمانی گسترده‌تر بود. رهبران انقلاب فرانسه نه‌فقط آزادی و عدالت را برای هموطنان خود به ارمغان نیاوردند، بلکه از تحمل عقاید یکدیگر هم عاجز بودند و چنانکه می‌دانیم سر بسیاری از رهبران این انقلاب بدست دوستان و همرزمان خودشان زیر تیغهٔ گیوتین رفت و حاصل هرج و مرج و بی‌قانونی و فساد ناشی از این انقلاب ظهور دیکتاتوری چون ناپلئون بود که قریب پانزده سال، نخست به عنوان «کنسول اول» و سپس به عنوان «امپراطور» بر فرانسه حکومت کرد و قسمت اعظم اروپا را تحت سلطهٔ خود درآورد. حاصل جنگ‌های ده سالهٔ او برای توسعهٔ قلمرو امپراطوری فرانسه قریب یک میلیون کشته بود، که نیمی از آن‌ها در راه هوس ناپلئون برای فتح روسیه جان باختند. متأسفانه حتی تاریخ هم دربارهٔ دیوانگانی چون ناپلئون

Scanned by CamScanner



یکی از تابلوهای معروف مربوط به جنگ‌های ناپلئون که در موزهٔ لوور پاریس است.

قضاوت درستی نکرده و نویسندگان انساندوستی مانند ویکتور هوگو که شاهکار جاویدانی چون «بینوایان» را پدید آورده است زبان به مدح و ثنای او گشوده‌اند.

در یک تحلیل روانی از شخصیت ناپلئون ثابت شده است که حرص جهانگشائی و تمایلات جاه‌طلبانهٔ او محصول عقده‌های روانی وی بوده و ناپلئون مانند بسیاری از کسانی که قبل و بعد از او به فکر جهانگشائی افتادند شخصیت متعادلی نداشته است. با وجود این تعداد کتابهائی که دربارهٔ این شخصیت نامتعادل و «آنورمال» در زبان‌های مختلف نوشته شده سر به هزارها می‌زند و هنوز هم کتابهای مربوط به ناپلئون از پرفروش‌ترین عناوین کتابهای تاریخی به شمار می‌آید. فرانسویان مدعی تمدن و انساندوستی، بعد از گذشت بیش از یک قرن و نیم هنوز هم به ناپلئون افتخار می‌کنند و مقبرهٔ باشکوه او در انوالید (که هیتلر هم هوس کرده بود چیزی نظیر آن برایش بنا کنند) زیارتگاه فرانسویان است.

فرانسویان بعد از شکست و سقوط ناپلئون مدتی دیگر حکومت سلطنتی را آزمودند و سرانجام بعد از انقلاب سال ۱۸۴۸ دوباره به رژیم جمهوری روی آوردند. ولی نخستین رئیس جمهور فرانسه پس از ناپلئون، برادرزادهٔ او بود که با استفاده از نام و شهرت ناپلئون به این مقام رسید و بعد از سه سال به عنوان «ناپلئون سوم» بر تخت سلطنت فرانسه جلوس کرد. این مرد سبک‌مغز که ویکتور هوگو او را با لقب «ناپلئون کوچولو» به مسخره گرفته بود بیش از بیست سال بر فرانسه حکومت کرد و سرانجام بعد از شکست فضیحت‌باری از آلمانی‌ها اسیر و برکنار شد.

نخستین اعلامیه حقوق بشر که نویسندگانش آنرا زیر پا گذاشتند.

نخستین اعلامیه حقوق بشر در گرماگرم انقلاب کبیر فرانسه در تابستان سال ۱۷۸۹ به تصویب مجلس ملی آن کشور رسید. این اعلامیه که چند سال بعد به عنوان دیباچهٔ قانون اساسی فرانسه پذیرفته شد یک سند تاریخی و جاودانی است که نخست قسمتی از آن را مرور می‌کنیم و سپس به طرز اجرای آن در فرانسه و دیگر نقاط جهان می‌پردازیم.

«اعلامیهٔ حقوق بشر و شهروند» که روز ۲۶ اوت سال

Scanned by CamScanner

۱۷۸۹ به تصویب مجلس ملی فرانسه رسید با این مقدمه آغاز می شود:

نمایندگان مردم فرانسه که در مجلس ملی گرد هم آمده اند، با این باور که عدم شناسائی، فراموشی یا تحقیر حقوق انسان ها، علل عمدهٔ نگون بختی های مردم و فساد حکومت می‌باشد، تصمیم گرفتند در یک منشور رسمی، حقوق مستدام و مقدس انسان را بیان کنند، تا این منشور همواره در پیش روی مسئولان امر قرار داشته، حقوق و تکالیفشان را بیادشان آورد، تا اعمال قوهٔ مقننه و مجریه را بتوان هر زمان با هدف نهادهای سیاسی تطبیق داد و آنها را محترم شمرد و خواستهای شهروندان را پیوسته بر اساس اصول ساده و تعارض ناپذیر، در چهارچوب قانون برآورده ساخت. لذا مجلس ملی، به حول و قوهٔ الهی حقوق بشر و شهروندان را به طریق زیر می شناسد و اعلام می‌کند:

۱ ــ انسان ها آزاد بدنیا می‌آیند و آزاد زندگی می‌کنند و در برابر قانون برابر هستند. امتیازات اجتماعی فقط مبتنی بر مصلحت عام خواهد بود.

۲ ــ هدف هر اجتماع سیاسی، حفظ حقوق طبیعی و از بین نرفتنی بشر است. این حقوق عبارتند از: آزادی، امنیت، مالکیت و مقاومت در برابر ظلم.

۳ ــ ریشهٔ هر حاکمیتی اساساً در ملت است. هیچ دستگاه یا هیچ فردی نمی‌تواند قدرتی را اعمال کند که از ناحیهٔ ملت صادر نشده باشد.

۴ ــ آزادی عبارت است از قدرت انجام هرگونه عمل که به دیگری لطمه وارد نیاورد. بدین سان محدودهٔ اعمال طبیعی هر انسان فقط همان است که استفاده از همین حقوق طبیعی را برای سایر اعضای جامعه تضمین کند. این محدوده ها فقط به وسیلهٔ قانون مشخص می شوند.

۵ ــ قانون تنها حق دارد جلوی انجام کارهائی را بگیرد که به حال جامعه زیان‌بخش است. از هیچ کاری که توسط قانون منع نشده باشد نمی‌توان جلوگیری کرد و هیچکس را نمی‌توان مجبور به کاری کرد که قانون امر نکرده باشد.

۶ ــ قانون بیان ارادهٔ عموم است و همهٔ شهروندان حق دارند شخصاً یا توسط نمایندگانشان در شکل گیری آن دخالت کنند. قانون باید چه در مورد حفظ حقوق مردم و چه در مورد مجازات متخلفین برای همه یکسان باشد. همهٔ شهروندان در برابر قانون برابرند و از جهت امتیازات استخدامی و مشاغل عمومی جز به سبب پاکی و قابلیت های شخصی مساوی هستند.

۷ ــ هیچ کس را نمی‌توان متهم یا بازداشت کرد و یا در زندان نگاه داشت، مگر در مواردی که قانون تعیین کرده و بر اساس آئینی که تجویز کرده باشد. کسانی که دست به تعقیب افراد می زنند یا آنان را وادار به این کار می‌کنند و یا فرامین خودسرانه را صادر یا اجرا می‌نمایند، باید مجازات شوند. ولی هر شهروندی که مطابق قانون احضار شده یا توقیف گردد باید بیدرنگ اطاعت کند. اگر مقاومت کند مرتکب جرم شده است.

۸ ــ قانون مجازات هایی وضع می‌کند که ضروری تشخیص داده شود. هیچ کس را نمی‌توان کیفر داد مگر برحسب قانونی مستقر و لازم الاجراء که پیش از ارتکاب جرم وجود داشته باشد. مشروط بر آنکه با رعایت کلیه مراحل و تشریفات قانونی به موقع اجرا گذارده شود.

۹ ــ اصل بر این است که همه بیگناهند مگر آنکه محکومیت آنان اعلام شده باشد. اگر توقیف کسی لازم باشد، شدت عمل بیهوده برای دستگیری وی باید به وسیلهٔ قانون بشدت سرکوب شود.

۱۰ ــ هیچکس را نمی‌توان به سبب عقایدش تحت تعقیب قرار داد... مگر آنکه تظاهر به این عقاید نظم عمومی را مختل سازد.

۱۱ ــ نشر آزاد اندیشه ها و افکار یکی از پربهاترین حقوق بشر است. پس هر شهروندی می‌تواند سخن بگوید، بنویسد و آزادانه نشر دهد و در مواردی که قانون معین کرده است به سوء استفاده از این حقوق پاسخ گوید.

۱۲ ــ برای تضمین حقوق بشر و شهروندان یک نیروی عمومی لازم است. این نیرو را باید برای استفادهٔ همگانی بوجود آورد نه برای استفادهٔ اختصاصی کسانی که این نیرو به آنها سپرده شده است.

اعلامیهٔ حقوق بشر و شهروند سپس به چگونگی وضع مالیات ها و تأمین مخارج عمومی و تشکیلات دولت و حق مالکیت و موارد دیگری می پردازد که شرح آن در اینجا ضروری به نظر نمی رسد. ولی نکته ای که گفتنی است

Scanned by CamScanner

اینست که نخستین کسانی که این اعلامیه را زیر پا گذاشتند رهبران انقلاب کبیر فرانسه و همان کسانی بودند که با شور و هیجان این اعلامیه را تصویب و امضا کرده بودند.

در فاصلهٔ تصویب نخستین اعلامیهٔ حقوق بشر تا نیمهٔ قرن بیستم، که موضوع بحث این مجموعه است، قوانین اساسی بسیاری از کشورها در چهارچوب همین اصول تدوین شده و اعلامیهٔ جهانی حقوق بشر که در سال ۱۹۴۸ به تصویب مجمع عمومی سازمان ملل رسید نسخه مکمل همین اعلامیه است، ولی با کمال تأسف باید اذعان کرد که بعد از گذشت قریب دویست سال از تصویب نخستین اعلامیهٔ جهانی حقوق بشر، حقوق و آزادیهای مصرح در این اعلامیه برای اکثریت مردم روی کرهٔ زمین آرزوئی دست‌نیافتنی است تا چه رسد به اعلامیهٔ جهانی حقوق بشر مصوبهٔ سال ۱۹۴۸، که حقوق و آزادی‌های بیشتری را برای انسانها در نظر گرفته است.

بردگی و تبعیضات نژادی، ننگ بشریت

هنگام تصویب اعلامیهٔ حقوق بشر و شهروند در مجلس ملی فرانسه تعداد انگشت‌شماری از کشورهای جهان دارای قانون اساسی و حکومت پارلمانی بودند، ولی حتی در این کشورها هم حقوقی که در اعلامیهٔ حقوق بشر و شهروند برای مردم در نظر گرفته شده بود مراعات نمی‌شد. در انگلستان که قدیمی‌ترین حکومت پارلمانی دنیا را داشت تمام امتیازات و امکانات به طبقهٔ اشراف اختصاص یافته بود و اکثریت مردم در شرایط بسیار دشواری می‌زیستند و در آمریکا که تازه استقلال یافته و یک قانون اساسی ظاهراً مترقی را اساس تشکیلات اجتماعی خود قرار داده بود برده‌داری به رسمیت شناخته شده و قهرمان جنگ‌های استقلال و اولین رئیس جمهور این کشور، یعنی جرج واشنگتن خود از برده‌داران عمده به‌شمار می‌رفت. با توسعهٔ قلمرو دولت جدید ایالات متحدهٔ آمریکا و سرازیر شدن سیل مهاجران به این کشور در اوائل قرن نوزدهم تعداد بردگان این کشور نیز به سرعت رو به افزایش نهاد و تجارت برده بین آفریقا و آمریکا به یکی از پرسودترین داد و ستدها در دنیای آنروز تبدیل شد. شکار سیاهان در آفریقا و چگونگی نقل و انتقال آنها به آمریکا از فجیع‌ترین و شرم‌آورترین صحنه‌هائی است که بشریت به خود دیده است: هنگام شکار سیاهان کلبه‌های آنها را آتش می‌زدند و هرکس را که در مقابل شکارچیان مقاومت می‌کرد بدون تأمل می‌کشتند. در کشتی‌هائی که آنها را به

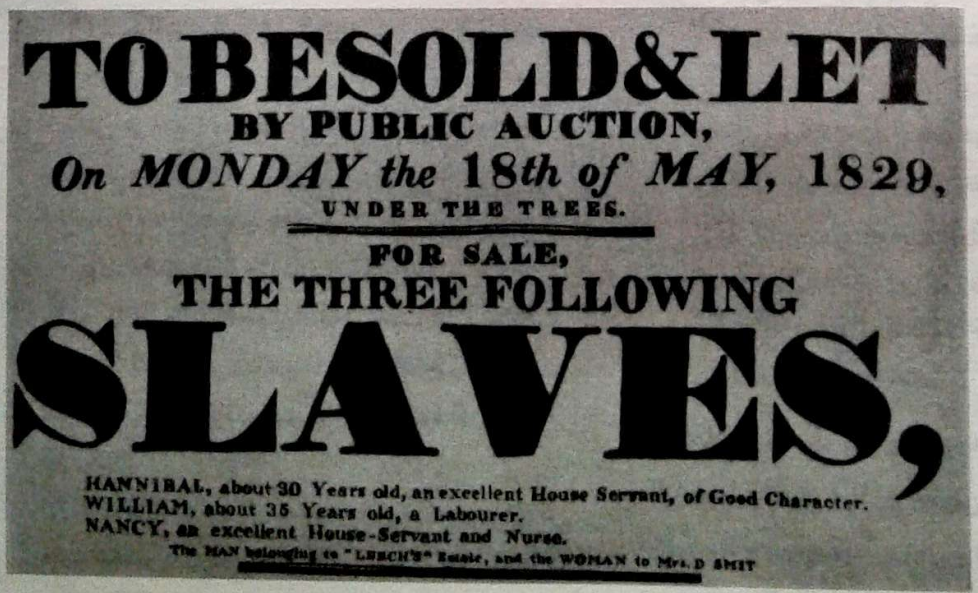
TO BE SOLD & LET
BY PUBLIC AUCTION,
On MONDAY the 18th of MAY, 1829,
UNDER THE TREES.
FOR SALE,
THE THREE FOLLOWING
SLAVES,
HANNIBAL, about 30 Years old, an excellent House Servant, of Good Character.
WILLIAM, about 35 Years old, a Labourer.
NANCY, an excellent House-Servant and Nurse.
The MAN belonging to "LESCH'S" Estate, and the WOMAN to Mrs. D SMIT

یک آگهی مربوط به فروش بردگان که در سال ۱۸۲۹ چاپ شده است. مشخصات دو مرد و یک زن فروشی در زیر آگهی دیده می‌شود.

Scanned by CamScanner



جوان سیاه‌پوستی را پس از شکنجه و شلاق که آثار آن در عکس روی بدنش دیده می‌شود با زنجیر به درخت بسته‌اند. این عکس تکان‌دهنده که قبل از قتل این جوان گرفته شده در مجلهٔ آمریکائی «لایف» به چاپ رسیده و مربوط به سال ۱۹۳۷ است. صحنهٔ جنایت ایالت «میسی‌سی‌پی» آمریکاست.

Scanned by CamScanner



صحنهٔ فجیع دیگری از «لینچ» سیاهان در آمریکا. جوان سیاهپوستی را آتش زده و در کنار جسد سوختهٔ او عکس گرفته‌اند. عکس مربوط به سال ۱۹۳۵، یعنی بیش از هفتاد سال بعد از آزادی سیاهان در آمریکاست.

آمریکا حمل می‌کردند زن و مرد را از هم جدا کرده، مردان را به زنجیر می‌بستند. غذای آنها در بین راه فقط در حد سدجوع بود تا به سلامت به مقصد برسند و قابل عرضه در بازار برده‌فروشان باشند. هنگام فروش بردگان هم زن‌ها را از مردها و حتی کودکان را از فرزندانشان جدا می‌کردند و آنها را جداگانه می‌فروختند، زیرا خریداران برده به خرید زن و شوهر یا زن و فرزند سیاه رغبتی نشان نمی‌دادند و فروش آنها بطور مستقل و جداگانه سود بیشتری برای فروشندگان داشت.

نخستین قانون لغو بردگی و منع خرید و فروش برده در سال ۱۸۰۷ به تصویب پارلمان انگلیس رسید و کنگرهٔ وین نیز در سال ۱۸۱۵ لغو بردگی و منع تجارت برده را در کشورهای امضاکنندهٔ قراردادهای وین تصویب کرد. ولی آمریکا همچنان مرکز عمدهٔ تجارت برده بود و بردگان سیاه نیروی عمدهٔ کار را بخصوص در مزارع ایالات جنوبی آمریکا تشکیل می‌دادند. در سال ۱۸۲۵ بدنبال انتشار کتاب معروف «کلبهٔ عموتوم» که زندگی رقت‌بار بردگان سیاه در آن با قلمی شیوا تشریح شده است، نهضتی به طرفداری از لغو بردگی و آزادی سیاهان در آمریکا آغاز شد، ولی این فکر فقط در ایالات شمالی طرفدارانی داشت، تا

Scanned by CamScanner

اینکه آبراهام لینکلن که از طرفداران جدی اعطای آزادی به بردگان بود در سال ۱۸۶۰ به ریاست جمهوری آمریکا انتخاب شد و ایالات جنوبی آمریکا حتی پیش از اینکه او بتواند کار خود را در مقام ریاست جمهوری آغاز کند سر به طغیان برداشتند.

جریان جنگ داخلی آمریکا و حاصل آن که پیروزی لینکلن و اعلام لغو بردگی در آمریکا بود در فصل دوم کتاب به تفصیل آمده و نیازی به تکرار آن نیست، ولی آنچه باید در اینجا اضافه کنیم اینست که لغو بردگی و منع خرید و فروش سیاهان، اصل تبعیض نژادی را در آمریکا از بین نبرد و آمریکا تا پایان نیمهٔ اول قرن بیستم شاهد صحنه های فجیع و شرم آوری ازآزار و شکنجهٔ سیاهان بود که نمونه هائی از آن را در صفحات قبل ملاحظه فرمودید. البته قوانین آمریکا این اعمال را منع کرده، ولی فعالیت جمعیت های طرفدار تبعیض نژادی مانند گروه تروریستی «کو کلوکس- کلان»[1] که در سال ۱۸۶۶ و به منظور مبارزه با مقررات لغو بردگی تشکیل شد هنوز هم ادامه دارد



صحنه‌ای از تظاهرات «کوکلوکس کلان»ها در آمریکا. در پیشاپیش آنها یکی از رهبران این جمعیت دیده می‌شود.

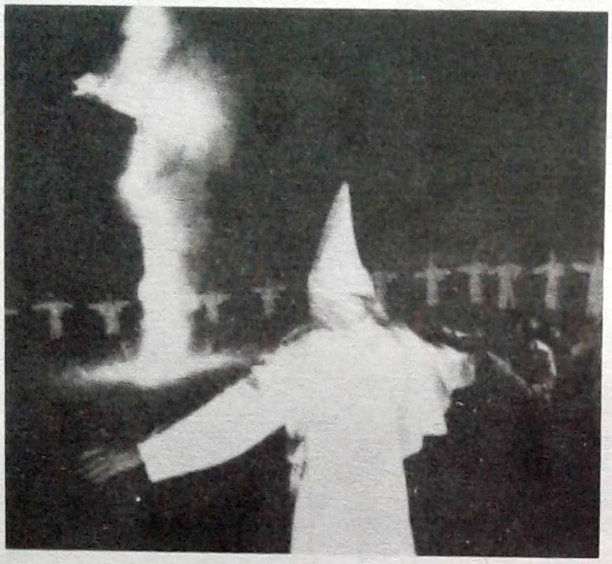

«کوکلوکس کلان»ها در مراسم ویژه‌ای به دور یک صلیب مشتعل در حرکت هستند. آتش زدن صلیب مهمترین مراسمی است که اعضای این جمعیت همه‌ساله برپا می‌کنند.

و مراجع قضائی آمریکا بطور آشکار در رسیدگی به جرائم و جنایات این گروه ها تعلل می‌کنند.

از میان کشورهای اروپائی، در روسیه شرایط زندگی دهقانان که آنها را «سرف»[2] یا رعیت می‌نامیدند بی شباهت به وضع بردگان نبود و با وجود اعلامیهٔ آزادی آنها از طرف تزار آلکساندر دوم در سال ۱۸۶۱، شرایط زندگی دهقانان روسیه تا اوائل قرن بیستم تغییر زیادی نکرد و بعد از انقلاب بلشویکی روسیه هم نوع جدیدی از بردگی در مزارع دولتی و اشتراکی بر آنان تحمیل گردید. و بالاخره در کشورهای آسیائی و افریقائی که اکثریت قریب به اتفاق آنها تحت سلطهٔ استعمار کشورهای اروپائی بودند حقوق بشر معنی و مفهومی نداشت و رابطهٔ مأموران مستعمرات با ملل تحت استعمار تا اواسط قرن بیستم نوعی رابطهٔ ارباب و رعیت یا آقا و غلام بود و لقب و عنوان «صاحب» که هندیها به اربابان انگلیسی خود داده بودند بخوبی نوع این رابطه را نشان می‌داد.

1- Ku Klux Klan 2- Serf

Scanned by CamScanner



تصویری از ملکهٔ ویکتوریا در سال‌های آخر عمر. دوران سلطنت طولانی ملکهٔ ویکتوریا اوج قدرت استعماری انگلیس به شمار می‌رود.

داستان استعمار و فجایع استعمارگران

داستان استعمار و تلاش اروپائیان برای تسلط بر قاره‌های دیگر جهان از قرن شانزدهم و هفدهم آغاز می‌شود و نخستین استعمارگران اروپائی هم اسپانیائی‌ها و پرتغالی‌ها و هلندی‌ها بودند که قارهٔ تازه کشف شدهٔ آمریکا و سرزمین‌های ساحلی آفریقا و خلیج فارس و شبه‌قارهٔ هند را مورد تاخت و تاز خود قرار دادند. ولی در قرن هجدهم انگلستان و فرانسه هم وارد میدان شدند و در قرن نوزدهم و نیمهٔ اول قرن بیستم، که موضوع بحث این کتاب است، انگلستان بصورت قدرت مسلط استعماری جهان درآمده و «عصر ویکتوریا» که درخشان‌ترین دوران تاریخ انگلیس به‌شمار می‌آید درواقع اوج قدرت استعماری انگلیس بود.

«استعمار» که معادل واژهٔ فرانسوی «کولونیالیسم»[3] است ریشهٔ عربی دارد و معنی آن «طلب عمران» است که در تفسیر واژهٔ کولونیالیسم هم تقریباً همین معنی از آن مستفاد می‌شود. در کتاب فرهنگ اصطلاحات سیاسی چاپ ۱۹۷۸ پاریس که دو استاد برجستهٔ فرانسوی آنرا تألیف کردند[4]، «کولونیالیسم» را سیستم ارتباط نابرابر بین

3- Colonialisme 4- Charles Debbasch-Yves Daudet

Scanned by CamScanner

یک کشور قدرتمند و پیشرفته و یک کشور ضعیف و عقب‌مانده معنی کرده و در تفسیر آن افزوده‌اند که هدف ظاهری این رابطه کمک به پیشرفت کشور عقب‌مانده و «متمدن ساختن» آن است ولی هدف واقعی بهره‌برداری از منابع ثروت کشور عقب‌مانده یا استفاده از نیروی ارزان قیمت آن می‌باشد. کشور تحت استعمار در مراحل پیشرفت بصورت بازار مصرف کالاهای کشور استعمارکننده درمی‌آید، زیرا برنامه‌های اقتصادی آن در مراحل پیشرفت این کشورها، که حساب شده و خیلی بطئی است، طوری تنظیم می‌شود که همیشه نیازمند کشور استعمارکننده باشد.

قدرت‌های استعماری در آغاز بطور مستقیم و با اشغال کشورهای تحت استعمار مقاصد خود را اعمال می‌کردند، ولی در طول قرن نوزدهم و نیمهٔ اوّل قرن بیستم، شیوهٔ استعمار غیرمستقیم، یعنی نفوذ در کشورهای عقب‌مانده و بخدمت گرفتن سلاطین و فرمانروایان آنها در جهت مقاصد کشورهای استعمارگر بیشتر رواج یافت و این روش برای کشورهای استعماری کم‌خرج‌تر و بی‌دردسرتر بود. در طول قرن نوزدهم هند و سرزمین‌های واقع در ساحل جنوب خلیج فارس و بخش اعظم آفریقا تحت اشغال و استعمار مستقیم انگلیس بودند و ایران نیز در طول این قرن صحنهٔ رقابت استعماری روس و انگلیس بود. سلاطین قاجار در نیمهٔ اول قرن نوزدهم و بعد از دو دوره جنگ‌های ایران و روس که به عقد قراردادهای ننگین گلستان و ترکمان‌چای منجر شد، بیشتر تحت نفوذ روسها بودند، ولی در نیمهٔ دوم قرن بیشتر به سمت انگلیسیها گرایش پیدا کردند. در قرن نوزدهم، انگلیسیها دوبار برای وادار ساختن سلاطین قاجار به پیروی از سیاست خود ایران را مورد تجاوز قرار دادند: بار اول در سال ۱۸۳۸ و بدوران سلطنت محمدشاه قاجار که به عنوان اعتراض به حملهٔ قوای ایران به هرات ناوگان جنگی خود را به خلیج فارس فرستاده و جزیرهٔ خارک را تصرف کردند و



صحنه‌ای از امضای قرارداد ننگین ترکمان‌چای بین عباس میرزا ولیعهد فتحعلی‌شاه و ژنرال پاسکیویچ روسی. این تابلو اثر یک نقاش روسی است.

Scanned by CamScanner

بار دوم در سال ۱۸۵۶ و بدوران سلطنت ناصرالدین شاه که یکبار دیگر به مناسبت تهدید هرات از طرف ایران به جزایر و بنادر ایران در خلیج فارس حمله کردند و جزیرهٔ خارک و بنادر بوشهر و محمره (خرمشهر) و اهواز را اشغال نمودند. ناصرالدین شاه برای مصالحه با انگلیسیها به دولت فرانسه متوسل شد و سرانجام با وساطت ناپلئون سوم در سال ۱۸۵۷ قراردادی بین ایران و انگلیس در پاریس به امضا رسید که متضمن انصراف ایران از ادعاهای خود در افغانستان و دادن یک رشته امتیازات سیاسی و اقتصادی به انگلستان بود.

از برجسته‌ترین نمونه‌های جنگ‌های استعماری در قرن نوزدهم جنگ تریاک[5] است که در سالهای ۱۸۳۹ تا ۱۸۴۲ بین انگلستان و چین روی داد: در سال ۱۸۳۹ مقامات چینی تریاک عده‌ای از تاجران انگلیسی را در بندر کانتون به حکم دادگاه‌های چین مصادره کردند: دولت انگلیس به این عمل اعتراض کرد و به این عنوان که مراجع قضائی چین حق و صلاحیت رسیدگی به جرائم اتباع انگلیسی را ندارند تقاضای استرداد تریاک‌های مصادره شده یا پرداخت غرامت نمود. چینی‌ها درخواست انگلیسیها را رد کردند و درنتیجه جنگی بین چین و انگلیس آغاز شد که مدت سه سال به طول انجامید و درنتیجهٔ آن بعضی از بنادر و جزایر ساحلی چین مانند کانتون و هونگ کونگ از طرف کشتی‌های انگلیسی به توپ بسته شد و هونگ کونگ به تصرف سربازان انگلیسی درآمد. ادامهٔ تجاوز انگلیسیها به داخل خاک اصلی چین موجب وحشت فرمانروایان چین و تسلیم آنها به فشار انگلیس شد و درنتیجه در سال ۱۸۴۲ قراردادی بین انگلستان و چین به امضا رسید که به موجب آن بندر و جزیرهٔ هونگ کونگ به انگلیسیها واگذار شد و رفت و آمد کشتی‌های انگلیسی به بنادر عمدهٔ چین مانند شانگهای و کانتون و آموی آزاد گردید. با امضای این قرارداد انگلیسیها از موقعیت ممتازی در تجارت با چین برخوردار شدند و این امتیازات را تا پایان قرن نوزدهم حفظ کردند. در سال ۱۸۹۸ بین چین و انگلستان قراردادی به امضا رسید که به موجب آن هونگ کونگ و ۷۵۰ کیلومترمربع اراضی اطراف آن تا نزدیکی بندر کانتون به اجاره ۹۹ ساله به انگلستان واگذار شد.[6]

نفوذ استعمارگران خارجی در چین در اواخر قرن نوزدهم منحصر به انگلیسیها نبود، بلکه قدرت‌های بزرگ دیگر اروپائی، بخصوص روسها و آلمانی‌ها و فرانسوی‌ها هم در این کشور نفوذ یافته و هریک امتیازاتی برای خود کسب کرده بودند. نفوذ و مداخلات روزافزون بیگانگان در امور چین در آغاز قرن بیستم به شورش بزرگی بر ضد بیگانگان در این کشور منجر شد که با محاصرهٔ محل اقامت خارجیان در پکن و قتل وزیر مختار آلمان در این شهر در روز ۱۹ ژوئن سال ۱۹۰۰ به نقطهٔ اوج خود رسید. برای درهم شکستن این شورش و حفظ منافع قدرتهای استعماری در چین، یک نیروی بین‌المللی مرکب از سربازان شش کشور (آلمان ــ انگلیس ــ فرانسه ــ روسیه ــ ژاپن ــ ایتالیا) به چین حمله‌ور شدند و در جریان سرکوب قیامی که بر ضد نفوذ استعماری بیگانگان در چین آغاز گردیده بود مرتکب چنان فجایعی شدند که در منابع تاریخی خود این کشورها هم به زشتی از آن یاد شده است. اروپائیان «متمدن» در جریان این عملیات قریب یکهزار چینی را گردن زدند و پایتخت چین را غارت کردند. ولی این فجایع خود زمینه را برای ایجاد یک حرکت نیرومند ناسیونالیستی در چین فراهم ساخت و ده سال بعد به یک انقلاب فراگیر و سقوط رژیم سلطنتی و استقرار جمهوری در چین انجامید.

سلطهٔ استعماری اروپائیان بر آسیا و افریقا درنتیجهٔ

5- Opium War

۶ ــ بندر هونگ کونگ و اطراف آن بعد از پیروزی کمونیست‌ها در چین هم بموجب قرارداد سال ۱۸۹۸ در اجارهٔ انگلیسیها باقی ماند، ولی اخیراً توافق شده است که در پایان مدت قرارداد، یعنی سال ۱۹۹۷ به چین واگذار شود. چینی‌ها تعهد کرده‌اند که حقوق بازرگانان چینی و خارجی را در این بندر محترم بشمارند و آنرا بصورت یک بندر آزاد تجارتی اداره کنند.

Scanned by CamScanner

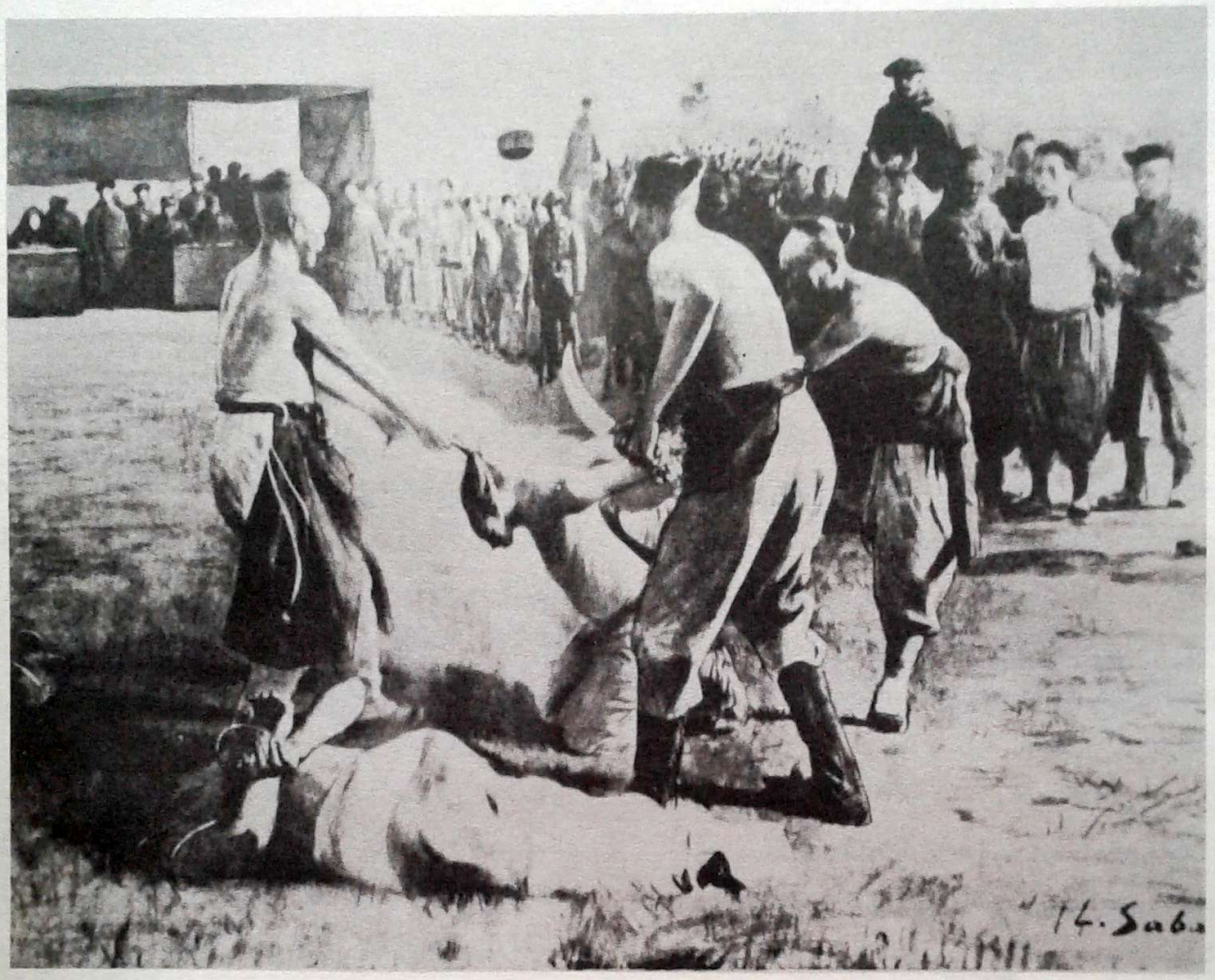

در این تابلو گردن زدن شورشیان چینی در سال ۱۹۰۰ میلادی به تصویر کشیده شده است.
اروپائیان «متمدن» قریب یکهزار چینی را به جرم قیام بر ضد سلطهٔ بیگانگان گردن زدند.

جنگ اول جهانی بیش از پیش توسعه یافت و قسمتی از قلمرو امپراطوری سابق عثمانی هم ضمیمهٔ آن شد، بطوری که در فاصلهٔ جنگ اول و دوم جهانی تقریباً تمام قارهٔ افریقا و بخش عظیمی از آسیا تحت استعمار کشورهای اروپائی بود و در این میان انگلستان نقش و مقام اول را ایفا می‌کرد. بعد از انگلستان، فرانسه دومین قدرت بزرگ استعماری جهان به شمار می رفت که بخش بزرگی از شمال افریقا و هندوچین را در جنوب شرقی آسیا دراختیار داشت و قسمتی از قلمرو امپراطوری سابق عثمانی (سوریه و لبنان کنونی) را نیز تحت قیمومیت خود گرفته بود. رفتار مقامات کشورهای استعماری با مردم مستعمرات نیز با رفتار ارباب و رعیت و آقا و برده تفاوت زیادی نداشت و مردمی که در این کشورها می زیستند از نظر استعمارگران اروپائی انسان های پست و درجه دومی به شمار می‌آمدند که اجرای احکام مربوط به حقوق و آزادی های بشری در مورد آنها مصداق نداشت.

نخستین قیام بر ضد استعمارگران اروپائی در هند آغاز شد، ولی با نفوذ رهبران میانه‌رو این نهضت مانند گاندی و نهرو که طرفدار روش مبارزهٔ منفی و «عدم خشونت» بودند از شدت عمل و خونریزی در این حرکت تا حد زیادی جلوگیری به عمل آمد. هرچند بعضی ها معتقدند که اگر نفوذ گاندی و تأکید او بر اصل عدم خشونت و عدم توسل به زور در مبارزه برای استقلال هند نبود، هند خیلی زودتر به استقلال می رسید و نفوذ انگلیس در هند ریشه کن می شد.

Scanned by CamScanner

انقلاب صنعتی و نهضت‌های کارگری

یکی از پدیده‌های مهم تاریخ معاصر که در سیر تحولات سیاسی و اجتماعی تأثیر عمیقی برجای گذاشته انقلاب صنعتی و شهرنشینی است. تا اواخر قرن هجدهم اکثریت عظیمی از مردم جوامع پیشرفتهٔ اروپا در روستاها زندگی می‌کردند و تعداد شهرهای بزرگ انگشت‌شمار و جمعیت آنها اندک بود. پیشرفت صنعتی و براه افتادن کارخانه‌های تولیدی بتدریج مردم روستاها را به شهرها کشانید و با پیشرفت در امر کشاورزی نیروی کار کمتری برای کاشت و برداشت محصولات کشاورزی مورد نیاز بود. به موازات پیشرفت صنعتی مسائل و مشکلات تازه‌ای هم در روابط اجتماعی بروز کرد و استثمار کارگر بوسیلهٔ کارفرما جای استثمار رعیت بوسیلهٔ ارباب را گرفت. ساعت کار و روزهای تعطیل و استراحت مفهومی نداشت و کارگران نیز می‌بایست مثل کشاورزان از طلوع آفتاب تا فرا رسیدن شب کار کنند و به مزد ناچیزی که فقط کفاف سدجوع آنها را می‌داد قناعت کنند. بعضی از کارفرمایان شرایط خشن و غیرانسانی مانند منع ازدواج را برای کارگران خود وضع کرده بودند تا فکر و ذکری جز کار نداشته باشند. از نیروی کار کودکان بدون توجه به توانائی آنها با پرداخت کمترین دستمزد حداکثر استفاده به عمل می‌آمد و بسیاری از آنها در شرایط سخت و طاقت‌فرسای کار، بخصوص در معادن پیش از رسیدن به سن بیست سالگی زندگی را وداع می‌گفتند.

اختلافات طبقاتی و فشاری که بر طبقهٔ کارگر وارد می‌آمد بتدریج به گسترش موج نارضائی و طغیان و برخوردهای جدی بین کارگران و کارفرمایان انجامید و افکار و عقاید سوسیالیستی در میان متفکرین نیمهٔ اول قرن نوزدهم نضج گرفت. البته ریشهٔ این افکار را باید در انقلاب کبیر فرانسه جستجو کرد و نخستین کسانی‌که به فکر برانداختن اختلافات طبقاتی افتادند «فرانسوا نوئل بابوف»[7] و «لوئی اوگوست بلانکی»[8] بودند که در جریان انقلاب کبیر فرانسه و بعد از آن ظهور کردند. بابوف معتقد بود که انقلاب کبیر فرانسه از هدف اصلی خود منحرف شده و در تدارک براه انداختن انقلاب دیگری برای تأمین حقوق طبقهٔ محروم و برقراری اصل مساوات و عدالت اجتماعی بود که در سال ۱۷۹۶ به اتهام توطئه بر ضد حکومت «هیئت مدیره» بازداشت و اعدام شد. چهل سال پس از ماجرای بابوف، بلانکی کارگران فرانسه را به قیام علیه نظام حاکم و استقرار یک جامعهٔ اشتراکی دعوت کرد. بلانکی در انقلابات سال‌های ۱۸۳۰ و ۱۸۴۸ فرانسه هم نقش فعالی داشت و در فاصلهٔ این دو انقلاب تشکیلاتی بوجود آورد که می‌توان آنرا نخستین حزب کمونیست دنیا نامید. بلانکی بعد از انقلاب ۱۸۴۸ هم به مبارزه علیه نظام حاکم فرانسه ادامه داد و بهمین جهت در دوران حکومت ناپلئون سوم و بعد از آن چندین بار به زندان افتاد و سرانجام در سال ۱۸۸۱ در زندان درگذشت.

از نویسندگان و متفکرین فرانسه در قرن نوزدهم که نخست معتقدات کمونیستی داشت و سپس به آنارشیسم گرایش پیدا کرد «پیر ژوزف پرودون»[9] است که در سال ۱۸۴۰ اثر معروف خود را زیر عنوان «مالکیت چیست؟» منتشر کرد. پاسخ پرودون به این سئوال که در پایان کتاب آمده اینست که «مالکیت در حکم دزدی است!». همانطور که در شرح احوال مارکس و داستان پیدایش مارکسیسم خواندیم مارکس در سالهای ۱۸۴۴ تا ۱۸۴۶ هنگام اقامت در پاریس با پرودون آشنا شد و تحت تأثیر افکار و عقاید او قرار گرفت، ولی بعد با او اختلاف پیدا کرد و پیش از انتشار «مانیفست» معروف خود بکلی با او قطع رابطه کرده بود.

در سال ۱۸۴۷ برای نخستین بار کنگره‌ای از طرفداران عقاید اشتراکی در لندن تشکیل شد و در سال ۱۸۴۸ با انتشار مانیفست کمونیست از طرف مارکس و انگلس،

7- François Noel Babeuf
8- Louis Auguste Blanqui
9- Pierre Joseph Proudhon

Scanned by CamScanner

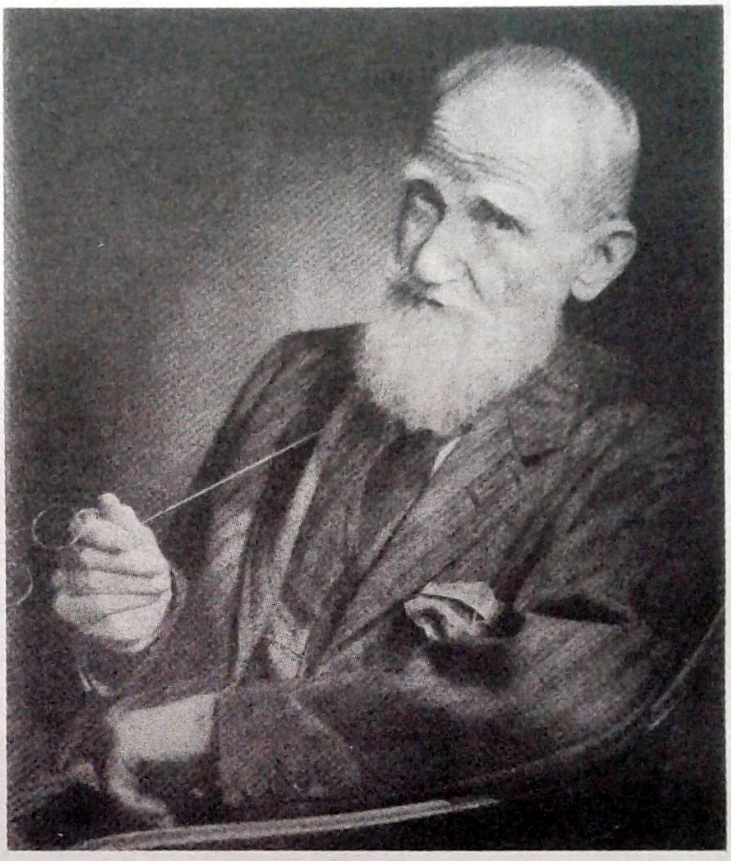

جرج برنارد شاو نویسندهٔ معروف انگلیسی پیش از اینکه در کار نویسندگی شهرت پیدا کند برای استقرار عدالت اجتماعی در انگلستان مبارزه می‌کرد. برنارد شاو مؤسس اولین جمعیت طرفدار عقاید سوسیالیستی در انگلیس است.

کمونیسم شکل یک حرکت جهانی را بخود گرفت. مارکس پس از انتشار مانیفست خود بفکر براه انداختن یک انقلاب کمونیستی در آلمان بود، ولی از تلاش خود نتیجه ای نگرفت و دولت پروس در سال ۱۸٤۹ او را از حق اقامت در آن کشور محروم ساخت. مارکس به لندن رفت و ۳۳ سال باقیماندهٔ عمر خود را در انگلستان به سر آورد. مارکس در سال ۱۸٦٤ نخستین سازمان بین المللی کارگری یا انترناسیونال اول را برای مبارزه علیه سرمایه داری تشکیل داد ودر سال ۱۸٦۷ جلد اول معروفترین اثر خود را بنام «کاپیتال» یا سرمایه در لندن منتشر کرد.

اما اصول عقاید مارکس که مبتنی بر انقلاب پرولتری و سرنگون ساختن نظام سرمایه‌داری با توسل به زور بود در انگلستان مورد استقبال قرار نگرفت و نخستین جمعیت سوسیالیستی در انگلیس که در سال ۱۸۸٤ تأسیس شد طرفدار اجرای برنامه های سوسیالیستی، از طریق مبارزات سیاسی و بدست گرفتن قدرت از طریق انتخاب پارلمانی بود. جرج برنارد شاو نویسندهٔ معروف انگلیسی از رهبران اصلی این جمعیت بود و مقالات و رسالات متعددی در تشریح اصول عقاید سوسیالیستی نوشت. نطفهٔ اصلی حزب کارگر انگلیس نیز از اعضای همین جمعیت که «جامعه فابیان»[۱۰] نام داشت بوجود آمد و همانطور که می‌دانیم این حزب در نیمهٔ اول قرن بیستم دوبار به قدرت رسید و قسمتی از برنامه های سوسیالیستی خود را در انگلستان به موقع اجرا گذاشت.

نخستین اتحادیه های کارگری در اوائل قرن نوزدهم در انگلستان تشکیل شد، ولی تا اواخر قرن نوزدهم این اتحادیه ها بطور پراکنده و جدا از یکدیگر فعالیت می‌کردند و تأثیر زیادی در زندگی اجتماعی مردم انگلیس نداشتند، تااینکه در اوائل قرن بیستم همکاری نزدیکی بین

۱۰ ــ Fabian Society ــ این نام از Fabius سردار رومی که در جنگ با نیروهای کارتاژ بجای درگیری مستقیم از شیوه جنگ و گریز، یا به اصطلاح امروز جنگ فرسایشی استفاده کرده گرفته شده است.

Scanned by CamScanner



صحنه‌ای از اجتماع و تظاهرات کارگران معدن در جریان اعتصاب عمومی سال ۱۹۲۶ انگلستان

اتحادیه‌های مختلف کارگری برقرار شد و در سال ۱۹۲۶ اولین اعتصاب عمومی در انگلستان، این کشور را بکلی فلج کرد، بطوری که پارلمان انگلیس مجبور شد در برابر این اعتصاب عکس‌العمل تندی نشان بدهد و اعتصاب عمومی را غیرقانونی اعلام کند. یکی از طرفداران شدت عمل در برابر این اعتصاب چرچیل بود که در آن‌زمان وزیر خزانه‌داری انگلیس بود، ولی بالدوین نخست‌وزیر وقت انگلیس در برابر اعتصابیون روش ملایم‌تری در پیش گرفت و سرانجام با پذیرفتن قسمتی از تقاضاهای کارگران به اعتصاب خاتمه داد.

در فرانسه و آلمان افکار سوسیالیستی سریع‌تر از انگلستان رشد کرد. برجسته‌ترین رهبر سوسیالیست فرانسه در نیمهٔ دوم قرن نوزدهم و اوائل قرن بیستم ژان ژورس[11] بود که از سال ۱۸۸۵ تا سال ۱۹۱۴ چندین دوره نمایندهٔ مجلس فرانسه بود و در رشد و توسعهٔ نهضت‌های کارگری در فرانسه نقش مهمی بازی کرد. ژان ژورس خطیب برجسته و نویسندهٔ توانائی هم بود و نخستین روزنامهٔ دست‌چپی فرانسه «لومانیته»[12] یا «انسانیت» را در سال ۱۹۰۴ تأسیس کرد. ژان ژورس هنگام بروز جنگ بین‌الملل اول

11- Jean Jaurès 12- L' Humanité

Scanned by CamScanner



چرچیل برای کارگران سخنرانی می‌کند.

تنها روزنامهٔ دولتی انگلیس که به واسطهٔ تعطیل روزنامه‌ها در جریان اعتصاب عمومی سال ۱۹۲۶ منتشر می‌شد. این روزنامه را چرچیل اداره می‌کرد.

PLEASE PASS ON THIS COPY OR DISPLAY IT

The British Gazette

Published by His Majesty's Stationery Office.

No. 7. LONDON, WEDNESDAY, MAY 12, 1926 ONE PENNY.

ORDER AND QUIET THROUGH THE LAND.

Growing Dissatisfaction Among The Strikers.

INCREASING NUMBERS OF MEN RETURNING TO WORK.

850 Omnibuses In The Streets Of London.

MORE AND MORE TRAINS.

WORK AS USUAL.

Tour Through Agricultural England.

FOOD FOR THE TOWNS.

TO-DAY'S CARTOON.

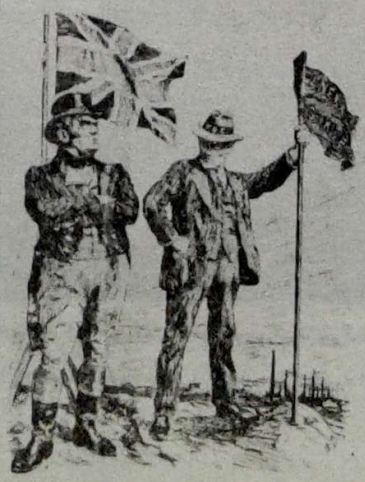

LEGAL ISSUE OF THE STRIKE.

Sir H. Slesser against Discussion.

THE TRADE DISPUTES ACT

AMONG THE MINERS.

Uneventful Days in Yorkshire.

MEN ANXIOUS TO RETURN.

No Trouble Expected.

Scanned by CamScanner



«ژان ژورس» رهبر معروف سوسیالیست فرانسه در جریان تظاهرات بر ضد شرکت فرانسه در جنگ سخنرانی می‌کند.
ژان ژورس بنیان گذار حزبی است که بعداً احزاب سوسیالیست و کمونیست فرانسه از بطن آن بوجود آمدند.

Scanned by CamScanner

برای جلوگیری از ورود فرانسه به این جنگ مبارزه می‌کرد و بهمین جهت روز ۳۱ ژوئیهٔ سال ۱۹۱٤ بدست یک ناسیونالیست متعصب فرانسوی به قتل رسید. بعد از ترور ژان ژورس فرانسه وارد جنگ شد و حزب سوسیالیست فرانسه هم که وی بنیانگذار آن بود تحت فشار قرار گرفت. این حزب در سال ۱۹۲۰ به دو حزب سوسیالیست و کمونیست تقسیم شد. کمونیستها هرگز در فرانسه به حکومت نرسیده‌اند، ولی حزب سوسیالیست گاه با ائتلاف با کمونیستها و گاه بدون همکاری آنها قدرت را بدست گرفته است.

در آلمان که رشد صنعتی سریع‌تری داشت اتحادیه‌های کارگری از اواخر قرن نوزدهم قدرت یافتند و تعداد اعضای آنها در آستانهٔ جنگ اول جهانی از سه میلیون و پانصد هزار نفر تجاوز کرد. کارگردان اصلی این اتحادیه‌ها سوسیالیست‌های آلمان بودند که بعد از شکست آلمان در جنگ حکومت را بدست گرفتند، ولی در حل مشکلات عظیم آلمان شکست خورده توفیق نیافتند و در سال ۱۹۲۵ با مرگ نخستین رئیس جمهور سوسیالیست آلمان قدرت به دست ناسیونالیست‌ها افتاد. با وجود این تا سال ۱۹۳۳ که هیتلر به قدرت رسید سوسیالیست‌ها همچنان نیرومندترین تشکیلات سیاسی و کارگری آلمان را دراختیار داشتند.

در روسیه، افکار سوسیالیستی از اواسط قرن نوزدهم رشد کرد و در اواخر این قرن حزب سوسیال دمکرات روسیه نیرومندترین تشکیلات سیاسی این کشور به شمار می‌رفت. در اوائل قرن بیستم، پس از تجزیهٔ حزب سوسیال دمکرات روسیه به دو گروه بلشویک و منشویک گروه‌های مستقل دیگری نیز پا بعرصهٔ وجود نهادند که مهمترین آنها گروه سوسیالیست‌های انقلابی بود. سوسیالیست‌های انقلابی در سرنگونی رژیم تزاری نقش مهمی ایفا کردند، ولی «کرنسکی» که با حمایت آنها به قدرت رسیده بود نتوانست بر اوضاع مسلط شود و چند ماه بعد با انقلاب بلشویکی لنین سرنگون شد.



«سولژنیتسین» نویسندهٔ نامدار روسی هنگامی که در «مجمع‌الجزایر گولاک» زندانی بود.

اما انقلاب بلشویکی روسیه برخلاف امید و انتظار کسانی که در این انقلاب شرکت کردند آزادی و مساوات و عدالت اجتماعی را برای مردم این کشور به ارمغان نیاورد و بعد از چند سال آشفتگی و هرج و مرج و جنگ داخلی به استقرار دیکتاتوری خشنی انجامید که تاریخ کمتر نظیر آنرا بیاد دارد. داستان فجایع دوران حکومت سی سالهٔ استالین در فصول پیشین این کتاب آمده و نیازی به تکرار آن نیست. آلکساندر سولژنیتسین[13] نویسندهٔ معروف روسی خود یکی از شهود عینی گوشه‌ای از این فجایع بوده که خاطرات خود را از زندان‌ها و تبعیدگاه‌های مخوف استالین در کتاب «مجمع‌الجزایر گولاک» و سایر آثار خود به رشتهٔ تحریر کشیده است.

نخستین حکومت سوسیالیستی در جهان، نه‌فقط رفاه و عدالت و مساواتی را که مورد نظر و آرزوی طبقات محروم

13- A. Solzhenitsyn

Scanned by CamScanner



جسد مومیائی شدهٔ استالین، هنگامی که در کنار جسد لنین قرار داشت.

جامعه بود به ارمغان نیاورد، بلکه شرایط زندگی آنها را دشوارتر کرد و فشار و اختناق توأم با محرومیت، در سال های بعد از جنگ دوم جهانی به کشورهای دیگری که سوسیالیسم بر آنها تحمیل شد سرایت کرد. نسل جدید رهبران شوروی و کشورهای سوسیالیستی به جنایات و مفاسد اسلاف خود معترفند و تا جائی پیش رفته اند که برای جنایات دوران استالین بنای یادبود و موزه می سازند و رهبران پیشین شوروی را علناً جمعی فاسد و تبهکار می‌خوانند، ولی آیا این اعترافات برای جبران آنهمه فساد و جنایت کافی است؟

یک مجله معروف روسی بنام «اوگونیوک»[14] در شمارهٔ مورخ ۱۶ اوت سال ۱۹۸۸ خود استالین را بزرگترین جنایتکار تاریخ خوانده و پیشنهاد کرده است که بقایای جسد او از پای دیوار کرملین برداشته شود تا لوث وجود او بنائی را که مرکز حکومت شوروی است آلوده نکند.

خبرگزاری فرانسه متن این مقاله را بمناسبت اهمیت آن به سراسر جهان مخابره کرده و اضافه می‌کند نویسندهٔ مقاله رئیس یکی از مراکز مهم فرهنگی شوروی بنام آلکساندر وینشتاین[15] است که ضمن مقالهٔ خود می‌نویسد تعداد قربانیان دوران حکومت استالین با تعداد قربانیان شوروی در جنگ دوم جهانی (که بنابر آمار رسمی شورویها به بیست میلیون نفر بالغ می شود) برابری می‌کند و سپس این سئوال را مطرح می سازد که آیا این توهین به انسانیت نیست که بزرگترین جنایتکار همهٔ دورانها در کرملین و در کنار میدان سرخ مسکو که مقبرهٔ لنین بنیانگذار دولت شوروی در آن قرار دارد دفن شود؟ نویسندهٔ مقاله در پایان به اعادهٔ حیثیت از قربانیان جنایات استالین اشاره کرده و پیشنهاد می‌کند استالین از حزب کمونیست شوروی اخراج گردد. زیرا «جلاد و قربانی نمی‌توانند عضو یک حزب باشند!».

14- Ogoniok

15- A. Vinstein

Scanned by CamScanner

جنگ‌های بزرگ تاریخ معاصر و گوشه‌ای از فجایع آن

یکی از مشخصات تاریخ معاصر کثرت جنگها و تلفات عظیم انسانی و ویرانی‌های ناشی از آن است. با نشر و توسعهٔ افکار نویسندگان و متفکرین بزرگ قرن هجدهم که انقلاب کبیر فرانسه و شعار معروف «آزادی، برابری، برادری» محصول آن بود، گمان می رفت که افکار آزادیخواهانه و بشردوستانه در طول قرن نوزدهم جهانگیر خواهد شد و موجبات بروز بسیاری از جنگ‌ها و منازعاتی که حاصل خودخواهی‌ها و زیاده‌طلبی‌ها و میل تجاوز به حقوق دیگران است از میان خواهد رفت، ولی چنانکه دیدیم یکی از بزرگترین جنگجویان تاریخ از انقلاب فرانسه سر بدر آورد. ناپلئون بناپارت در سال ۱۸۱۰ بر هفت کشور پادشاهی و سی حکومت شاهزاده‌نشین در اروپا فرمان می راند و در اکثر این کشورها بستگان نزدیک و اعضای خانوادهٔ خود را به سلطنت و حکومت رسانده بود. ناپلئون به این همه فتوحات اکتفا نکرد و در سال ۱۸۱۲ به روسیه حمله برد و قریب پانصد هزار جوان فرانسوی را قربانی این هوس واپسین خود کرد. ناپلئون پس از شکست در جنگ روسیه و بازگشت از این کشور با شکست‌های دیگری در جنگ با نیروهای روس و پروس و انگلیس روبرو شد و سرانجام در روز ششم آوریل سال ۱۸۱٤ پس از ورود نیروهای مهاجم به پاریس بدون قید و شرط استعفا داد و به جزیرهٔ «الب» تبعید شد. ناپلئون در دوران تبعید خود در جزیرهٔ الب هم دست از ماجراجوئی برنداشت و یکسال بعد از تبعیدگاه خود گریخته و به پاریس بازگشت. ناپلئون سپس به سرعت به گردآوری قوا پرداخته و به منظور غافلگیر کردن نیروهای انگلیس و پروس که در بلژیک متمرکز شده بودند یکبار دیگر در جنگ پیشقدم شد. ولی در این آخرین جنگ هم که در «واترلو» روی داد شکست خورد و پس از اسارت بدست انگلیسیها به جزیرهٔ دوردست سنت هلن تبعید شد و در همانجا درگذشت.

در فاصلهٔ قریب یک قرن پس از شکست ناپلئون در جنگ واترلو تا آغاز جنگ جهانی اول جنگ‌های پراکنده‌ای در نقاط مختلف جهان روی داد که از جملهٔ مهم‌ترین آنها می‌توان به جنگ آمریکا و مکزیک در سال ۱۸٤٦، جنگ داخلی آمریکا از سال ۱۸٦۱ تا ۱۸٦۵، جنگ فرانسه و پروس در سال ۱۸۷۰، جنگ چین و ژاپن در سال ۱۸۹٤، جنگ آمریکا و اسپانیا در سال ۱۸۹۸، جنگ روسیه و ژاپن در سالهای ۱۹۰٤ و ۱۹۰۵ و بالاخره جنگ‌های بالکان در سال ۱۹۱۲ اشاره کرد.

جنگ‌های اول و دوم جهانی، که هردو در نیمهٔ اول قرن بیستم روی داده از حیث وسعت و تلفات جانی در طول تاریخ سابقه نداشته است. دربارهٔ علل سیاسی و اقتصادی این جنگ‌ها در فصول مربوط به این دو جنگ به تفصیل بحث شده و در اینجا نیازی به تکرار آن نیست، ولی قدر مسلم اینست که در هر دو جنگ زمامداران وقت کشورهائی که شروع کنندهٔ جنگ بودند نقش اصلی را به عهده داشته‌اند و در هر دو جنگ رهبران آلمان نقش اول را ایفا کرده‌اند.

در میان سلاطین و زمامداران جهان در آستانهٔ جنگ اول جهانی ویلهلم دوم قیصر آلمان و فرانس ژوزف امپراطور اتریش نقش اول و دوم را در آغاز جنگ به عهده داشتند. درست است که جنگ با تجاوز نیروهای اتریش به صربستان آغاز شد، ولی اگر ویلهلم دوم به حمایت از اتریش در اشغال صربستان برنمی‌خاست ماجرا به همین‌جا خاتمه می‌یافت و یا حداکثر برخوردی بین نیروهای روسیه و اتریش روی می‌داد و اتریشی‌ها مجبور می شدند از دعاوی خود نسبت به صربستان صرفنظر کنند. ولی واقعیت امر اینست که ویلهلم دوم از سالها قبل با تجهیز یک نیروی عظیم نظامی در تدارک جنگ و توسعهٔ قلمرو حکومت خود بود و اعلام حمایت روسیه از صربستان و بسیج نیروهای نظامی روسیه را بهانه‌ای برای آغاز جنگ قرار داد. این آلمان بود که به روسیه اعلان جنگ داد و حتی به جنگ در

Scanned by CamScanner

یک جبهه اکتفا نکرده و همزمان با آغاز درگیری با نیروهای روسیه به فرانسه و بلژیک حمله‌ور شد. حاصل این جنگ که قریب چهارسال از ۱۹۱۴ تا ۱۹۱۸ به طول انجامید و شانزده کشور در آن درگیر شدند بیش از هشت میلیون و سیصد هزار کشته و خسارات عظیم مالی بود که بیشترین آن را خود آلمانیها متحمل شدند.

جنگ دوم جهانی نیز درواقع دنبالهٔ جنگ اول و نتیجهٔ شرایط بسیار سنگینی بود که بموجب قرارداد ورسای به آلمان تحمیل شد. وضع فلاکت‌بار اقتصادی آلمان در سالهای بعد از جنگ اول جهانی به یک سرجوخهٔ آلمانی در این جنگ، که از قدرت خطابه و نوعی «کاریسما»[۱۶] یا جذبهٔ خارق‌العاده برخوردار بود، میدان عمل مساعدی فراهم ساخت تا با ایجاد یک گروه سیاسی و توسعهٔ آن طی چهارده سال مبارزه، راه خود را تا رسیدن به اریکهٔ قدرت هموار سازد و دنیا را به جنگ مصیبت‌بار دیگری بکشاند. هیتلر در راه رسیدن به قدرت از روش های خشونت‌آمیز موسولینی که قبل از او در ایتالیا به قدرت رسیده بود سرمشق گرفت و درواقع با یک گروه کوچک، ولی مسلح و بی‌پروا رقیبان و مخالفان خود را از میدان بدرکرد و سرانجام در سال ۱۹۳۳ به مقام صدراعظمی آلمان رسید.

مسیری که هیتلر تا رسیدن به اوج قدرت پیموده در فصل چهارم این کتاب به تفصیل تشریح شده و آنچه در این‌جا بیشتر مورد نظر ماست نقش و انگیزهٔ او در ایجاد موجبات جنگ دوم جهانی است. قدر مسلم اینست که هیتلر نیز مانند ناپلئون و ویلهلم دوم یا معاصرین خودش استالین و موسولینی شخصیت نامتعادلی داشته و حرص جهانگشائی او از عقده‌های روانی مربوط به زندگی فلاکت‌بار دوران کودکی و جوانی سرچشمه گرفته است. فروید که مانند خود هیتلر اتریشی بوده و در سال ۱۹۳۸ پس از انضمام اتریش به آلمان از آن کشور مهاجرت کرد

۱۶ ــ Charisma که آنرا جاذبه روحانی و عطیهٔ الهی یا «فره» نیز معنی کرده‌اند و در مورد کسانی به کار می رود که می‌توانند عدهٔ زیادی از مردم را دنباله‌رو و مرید خود کنند.



ویلهلم دوم قیصر آلمان که جنگ جهانی اول محصول جاه‌طلبی‌ها و میل جهانگشائی او بود.

در یک تحلیل روانی از شخصیت هیتلر نوشته است که او از یک ناراحتی جنسی رنج می‌برده و خودداری وی از ازدواج و زندگی مشترک با زنی که می‌کوشید از تماس و معاشرت او با دیگران جلوگیری کند از دلائل این ناراحتی و بیماری جنسی بشمار می‌آید.

بهرحال این بیمار روانی که ضعف های درونی یا ناتوانی جنسی خود را با قدرت‌نمائی و حرص جهانگشائی تسکین می‌داده، در سال ۱۹۳۸ اتریش و چک اسلواکی را اشغال کرد و در سال ۱۹۳۹ به لهستان حمله برد. ناتوانی انگلیس و فرانسه در جلوگیری از تجاوز هیتلر به اتریش و چک اسلواکی و تسلیم در برابر خواست های او در جریان

Scanned by CamScanner

Die deutsche Volkskraft

Beilage der Zeitschrift „Deutsche Wehr" · Die Zeitschrift für Wehrmacht und Wehrpolitik

Nummer 4 — Berlin, 14. April 1938 · Verlagsort Oldenburg (Oldbg.) — 8. Jahrgang

Ewiges Soldatentum. Zum Geburtstage des Führers und Obersten Befehlshabers

Als Friedrich der Große das für ihn und seine Staatsführung maßgebliche Wort prägte: „Der Souverain soll der erste Diener seines Staates sein!" stellte er diesen elementaren Satz einer Staatsidee entgegen, die später als die „absolute" in die Geschichte einging. Friedrich der Einzige zog damit in der Mitte des 18. Jahrhunderts den Schlußstrich unter eine Staatsauffassung, die die Interessen des Königshauses, der königlichen Macht allem anderen voranstellte und die einen überheblichen Ludwig den XIV. sprechen ließ: „L'état c'est moi!" — „Der Staat bin ich!" Hieß letzteres mit dürren Worten nichts anderes, als daß ein solches Königstum lediglich die Sorge um eine Vergrößerung der eigenen Hausmacht, also ein rein egoistisches Motiv, zum Staatsgesetz erhob, so zeigte Friedrich der Große das für seine Zeit unerhört große Prinzip auf: „An allererster Stelle steht der Staat, dann erst kommt alles andere!" —



(Scherl Bilderdienst)

Dieser stolze Geist spricht auch aus seinem Testament: „Unser Leben ist ein flüchtiger Übergang von dem Augenblicke der Geburt zu dem des Todes. Die Bestimmung des Menschen während dieses kurzen Zeitraumes ist, für das Wohl der Gesellschaft, deren Mitglied er ist, zu arbeiten. Seitdem ich zur Handhabung der öffentlichen Geschäfte gelangt bin, habe ich mich mit allen Kräften, welche die Natur mir verliehen hat, und nach Maßgabe meiner geringen Einsicht bestrebt, den Staat, welchen ich die Ehre gehabt habe zu regieren, glücklich und blühend zu machen!" Und weiter: „Das Ungefähr, welches bei der Bestimmung des Menschen obwaltet, bestimmt auch die Erstgeburt; und darum, daß man König ist, ist man nicht mehr wert als die übrigen!" Und zum Schluß seines Testamentes: „Meine letzten Wünsche in dem Augenblick, wo ich den letzten Hauch von mir geben werde, werden für die Glückseligkeit meines Reiches sein! Oh, möchte es doch in höchster Blüte bis an das Ende der Zeit fortdauern!" Für uns, die wir heute im nationalsozialistischen Staat die Pflichterfüllung gegenüber diesem Staat als das höchste Gesetz ansehen und auch verwirklicht haben, mögen diese Worte eines Großen unserer deutschen Geschichte als etwas Selbstverständliches erscheinen. Für seine Zeit — und Geschichte sowie die Beurteilung historischer Persönlichkeiten können nur unter dem Gesichtswinkel der damals herrschenden und bestimmenden Verhältnisse betrachtet werden — war das Wort: „Ich bin der erste Diener meines Staates" ein so unerhörtes und gewaltig großes, daß sie dieser seiner staatsmännischen Moral den Namen „Preußentum" gab.

Diese hohe Auffassung der Fürstenpflichten, die den Vater Friedrichs bereits erfüllt hatten und dessen Ideale Friedrich der Große in diesem tiefen Satz, zusammengeballt und in denkbar schärfster Form, aussprach, ist für den preußischen Soldaten und Beamten das Grundgesetz seines Handelns und seiner Ehre geworden. Der preußische Beamtenstand und die preußische Armee sind daher auch die ureigenste Schöpfung der genannten beiden preußischen Könige gewesen. Ihre harten, manches Mal sehr rauhen Fäuste gaben dem Deutschen das wieder, was ihm seit Jahrhunderten gefehlt hatte und worin der Grund der Mißerfolge schon seit langem lag, nämlich die militärische und staatliche Disziplin, die Gesinnung der unbedingten Unterordnung des einzelnen unter das allgemeine Wohl. Für zwei Jahrhunderte sollte dieser Soldaten- und Beamtenstand gänzlich auf diesen beiden Königen beruhen; während aber diese beiden Stände die kräftigste Frucht unseres nationalen Daseins waren und auch blieben, erwiesen sich später parlamentarische Politiker, Regierer und Parteien als völlig unfähig, diese Ideen auf ein ganzes Volk zu übertragen. Dieser Mangel war es, der im Jahre 1918 schließlich den Zusammenbruch herbeiführte und das Volk in seiner schwersten Stunde nicht zueinander, sondern gegeneinander brachte.

Es schien damals, 1918, so, als ob diese dunklen Mächte, die von jeher das „Preußentum" als „Militarismus und Kadavergehorsam" abgetan und es mit allen ihren Kräften bekämpft hatten, siegen sollten. Das deutsche Volk, das noch im Jahre 1914 die stolzeste und beste Armee der Welt sein eigen nannte, ein Heer, das auf den Grundsätzen des jetzt so viel geschmähten Preußentums aufgebaut war, verlor mehr und mehr den inneren Halt und gab sich schließlich selbst auf. Freilich, als im Jahre 1914 das deutsche Volk sich einmütig wie noch nie erhob und zu den Fahnen strömte, fest entschlossen, Haus und Hof gegen übermächtige Feinde zu verteidigen, da glaubte man allgemein, es sei damit der Beweis für die innere Stärke und Geschlossenheit des Staates geliefert worden. Der Ausgang des Krieges und die Nachkriegsjahre zeigten, daß dies ein tiefer und bitterer Irrtum gewesen war. Nicht die sittliche Höhe oder gar Reife der Staatsmoral, nicht die Staatsform oder gar die Regierung hatten dieses gewaltige Aufflammen hervorgerufen, sondern einzig und allein der Nachhall militärischer Ausbildung und Erziehung in Millionen deutscher Herzen. Daß dieser Nachhall im Fronterlebnis bis zum bitteren Ende, in der Etappe und der Heimat dagegen schon sehr bald ausklang, war auf der einen Seite das Verdienst des preußisch erzogenen und auch so denkenden Soldaten gewesen, auf der anderen das Unvermögen einer nicht soldatisch denkenden Regierung, die tatsächlich vorhandenen sittlichen Kräfte eines Volkes auch politisch auszuwerten, beziehungsweise zusammenzuballen. Die sogenannte liberale Staatsmoral führte sich selbst ad absurdum und gab die Voraussetzung für das Drama des Bürgerkrieges 1919

Aus dem Inhalt:

Ewiges Soldatentum. Zum Geburtstage des Führers und Obersten Befehlshabers. — Österreich, eine Betrachtung zur Würdigung der Größe der Tat Adolf Hitlers. — Die Waffenbrüderschaft Kurbrandenburgs und Preußens mit den Österreichern (den Kaiserlichen) gegen Türken und Franzosen. — Militärische Quellen der Sippenforschung. — Ein verschollenes Schiff kehrte heim (2 Bl.).

„Wolf", Februar 1918).

صفحهٔ اول یک روزنامهٔ آلمانی مورخ ١٤ آوریل سال ١٩٣٨. در این روزنامه که چند روز پس از انضمام اتریش به آلمان منتشر شده آشکارا از لزوم توسعهٔ هرچه بیشتر قلمرو حکومت آلمان صحبت می‌شود.

Scanned by CamScanner

امضای قرارداد مونیخ، مشوق هیتلر در حمله به لهستان بود و هیتلر که قبلاً با امضای یک قرارداد دوستی با استالین و تقسیم گوشت قربانی لهستان با وی، از جانب شوروی احساس خطری نمی‌کرد از واکنش احتمالی انگلیس و فرانسه هم هراسی نداشت. انگلیس و فرانسه بدنبال تهاجم هیتلر به لهستان، به آلمان اعلان جنگ دادند و نیروهای هیتلر با سرعتی که رهبران انگلیس و فرانسه انتظار آنرا نداشتند در جبههٔ غرب پیشروی کردند. امّا هیتلر بعد از درهم شکستن مقاومت نیروهای انگلیس و فرانسه و تسخیر قسمت اعظم اروپا به این فتوحات خود اکتفا نکرد و روز ۲۲ ژوئن سال ۱۹۴۱ به روسیه حمله‌ور شد. نیروهای هیتلر در مراحل اولیهٔ جنگ تا نزدیکی مسکو هم پیش رفتند و در جبههٔ جنوب مناطق نفت‌خیز قفقاز را مورد تهدید قرار دادند، ولی مانند قوای ناپلئون با فرا رسیدن زمستان سخت و طولانی روسیه میخکوب شدند و دوران هزیمت و عقب‌نشینی آنها از نخستین زمستان روسیه آغاز گردید.



چند تن از زندانیان بازداشتگاه‌های زمان جنگ که هنگام آزادی از بازداشتگاه جز پوست و استخوانی از آنها برجای نمانده بود.

Scanned by CamScanner

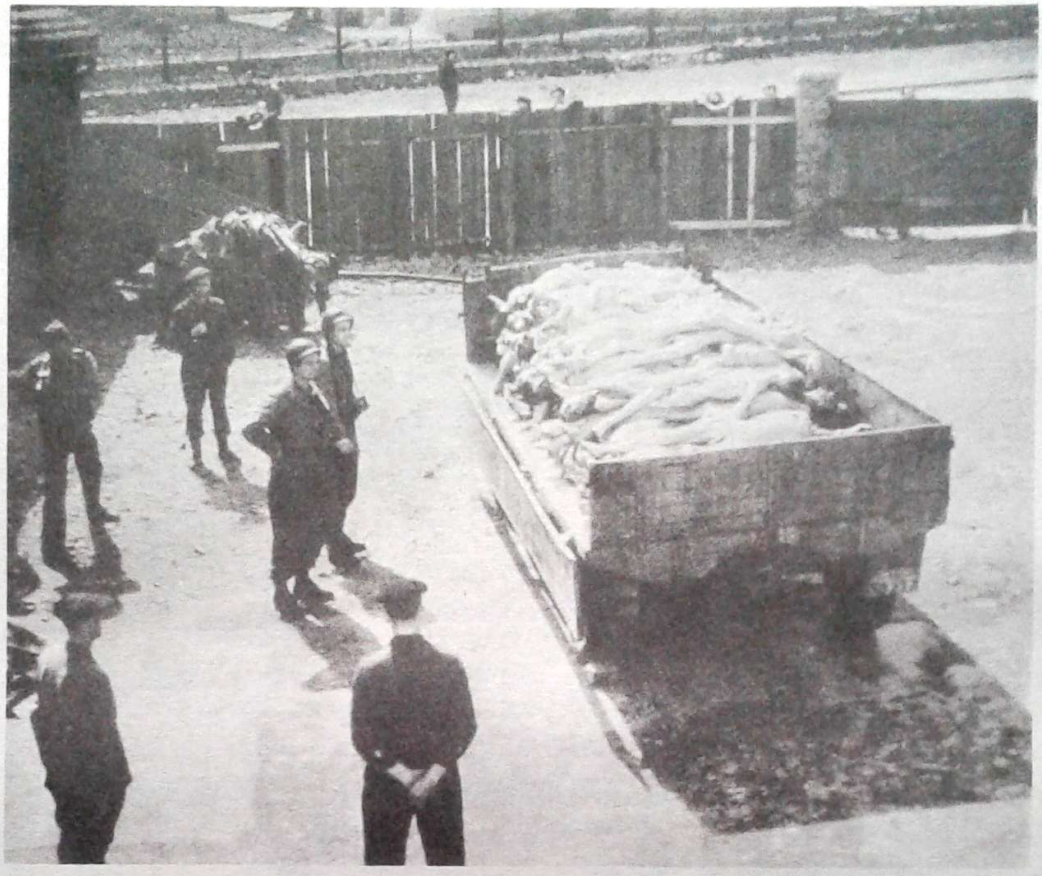

اجساد عده‌ای از زندانیان بازداشتگاه «داخائو»، که قبل از عقب‌نشینی نیروهای آلمان بدست زندانبانان خود کشته شده‌اند، با کامیون از محوطهٔ بازداشتگاه خارج می‌شود.

حاصل جنگ دوم جهانی که با ورود آمریکا و ژاپن به جنگ توسعه یافت قریب چهل میلیون نفر تلفات و خسارات عظیم مالی و ویرانی وسیع بسیاری از کشورهای در حال جنگ و بیش از همه خود آلمان بود که میلیونها تن بمب بر شهرهای بزرگ پرجمعیت آن ریخته شد. از فجیع‌ترین صحنه‌های این جنگ کاربرد سلاح اتمی علیه ژاپن در روزهای آخر جنگ بود که شرح آن در فصل مربوط به جنگ دوم جهانی آمده است.

در پایان جنگ دوم جهانی از فجایع تکان‌دهندهٔ دیگری نیز که در دوران جنگ در آلمان و سرزمین‌های متصرفی آن رخ داده بود پرده برداشته شد. نیروهای متفقین در جریان عقب‌نشینی نیروهای آلمان به بازداشتگاه‌های وسیعی برخوردند که تعدادی زندانی در حال احتضار و اسکلت‌وار در آنها باقی مانده بودند. بزرگترین این بازداشتگاه‌ها موسوم به «آشویتز»[17] واقع در نزدیکی شهر کراکوی لهستان و «داخائو»[18] در نزدیکی شهر مونیخ آلمان بود. نویسندهٔ این سطور خود از این بازداشتگاه‌ها دیدن کرده و آثار و مدارک مربوط به فجایعی را که به آن اشاره می‌شود بچشم خود دیده است.

در جریان دادرسی جنایتکاران جنگی آلمان در نورنبرگ فاش شد که طی سال‌های جنگ دوم جهانی قریب چهار میلیون نفر تنها در بازداشتگاه عظیم «آشویتز» تلف شده‌اند. در بازدید نویسنده از آشویتز اسناد و مدارکی که این رقم باورنکردنی را تأیید می‌نمود ارائه شد. بیشتر زندانیان در اطاق‌های گاز خفه می‌شدند و اجساد آنها را در کوره‌های آدم‌سوزی سوزانده و برای مصارف صنعتی از آن استفاده می‌کردند. در جزوه‌ای که حاوی اطلاعات مربوط به این بازداشتگاه است نوشته شده است که بیست هزار کیلوگرم مادهٔ سمی «سیکلون-بی» در این بازداشتگاه مصرف شده که هر کیلوگرم آن برای کشتن دویست نفر

17- Auschwitz

18- Dachau

Scanned by CamScanner



نویسنده در برابر کوره‌های آدم‌سوزی در بازداشتگاه «آشویتز» لهستان. چرخ‌های مقابل کوره برای حمل مواد روغنی است که ضمن سوختن اجساد خارج می‌شد.

کفایت می‌کند.

علاوه بر زندانیانی که بوسیلهٔ گاز سمی کشته شده‌اند بیش از بیست هزار مورد اعدام نیز در مدارک باقیمانده از بازداشتگاه آشویتز ضبط شده است. زندانیانی که با گاز سمی خفه می‌شدند کسانی بودند که قادر به کار نبودند و یا وجود آنها زائد و مضر تشخیص داده می‌شد ولی متمردین و کسانی را که در برابر دستورات مأموران بازداشتگاه مقاومت می‌کردند برای عبرت دیگران در برابر جوخهٔ آتش قرار می‌دادند و یا در محوطهٔ زندان به دار می‌آویختند. بسیاری از زنان و کودکان زندانی، بخصوص زنان حامله را در اطاق‌های گاز از میان می‌بردند، زیرا به نظر متصدیان بازداشتگاه جیرهٔ غذائی زندانیان را حرام می‌کردند و به درد کاری هم نمی‌خوردند؟

آلمانی‌ها هنگام عقب‌نشینی از آشویتز تعدادی از زندانیان آن را هم بطور دسته‌جمعی کشتند، ولی سیزده هزار زندانی دیگر باقی مانده بودند که وزن متوسط آنها سی تا چهل کیلوگرم بود و اکثر آنها اسکلت متحرکی بیش نبودند. در قسمتی از بازداشتگاه لباس‌ها و کفش‌ها و عینک و دندان مصنوعی و موی سر زنان انبار شده بود که اکنون در قسمت موزهٔ بازداشتگاه به معرض تماشای عموم گذاشته شده است.

علاوه بر بازداشتگاه آشویتز که خود از نظر وسعت شهر کوچکی است آلمانیها صدها بازداشتگاه دیگر در آلمان و کشورهای تحت اشغال ساخته بودند که معروف‌ترین آنها بازداشتگاه «داخائو» در نزدیکی مونیخ است. داخائو نیز بصورت موزهٔ جنایات دوران هیتلری درآمده، ولی آلمانیها

Scanned by CamScanner

خود رغبتی به نشان دادن این بازداشتگاه به مسافران و جهانگردان خارجی نشان نمی‌دهند. نویسنده در سال ۱۹٦٤ از این بازداشتگاه نیز بازدید کرده و تشابه قسمت های مختلف آن با آنچه در آشویتز دیدم نشان می‌داد که تمام این بازداشتگاه‌ها با نقشهٔ واحدی ساخته شده و بخصوص شباهت سالن های گاز و کوره های آدم‌سوزی آن با آشویتز نشان می‌داد که این قسمت ها از روی یک نقشه و شاید بوسیلهٔ یک مهندس و معمار ساخته شده است.

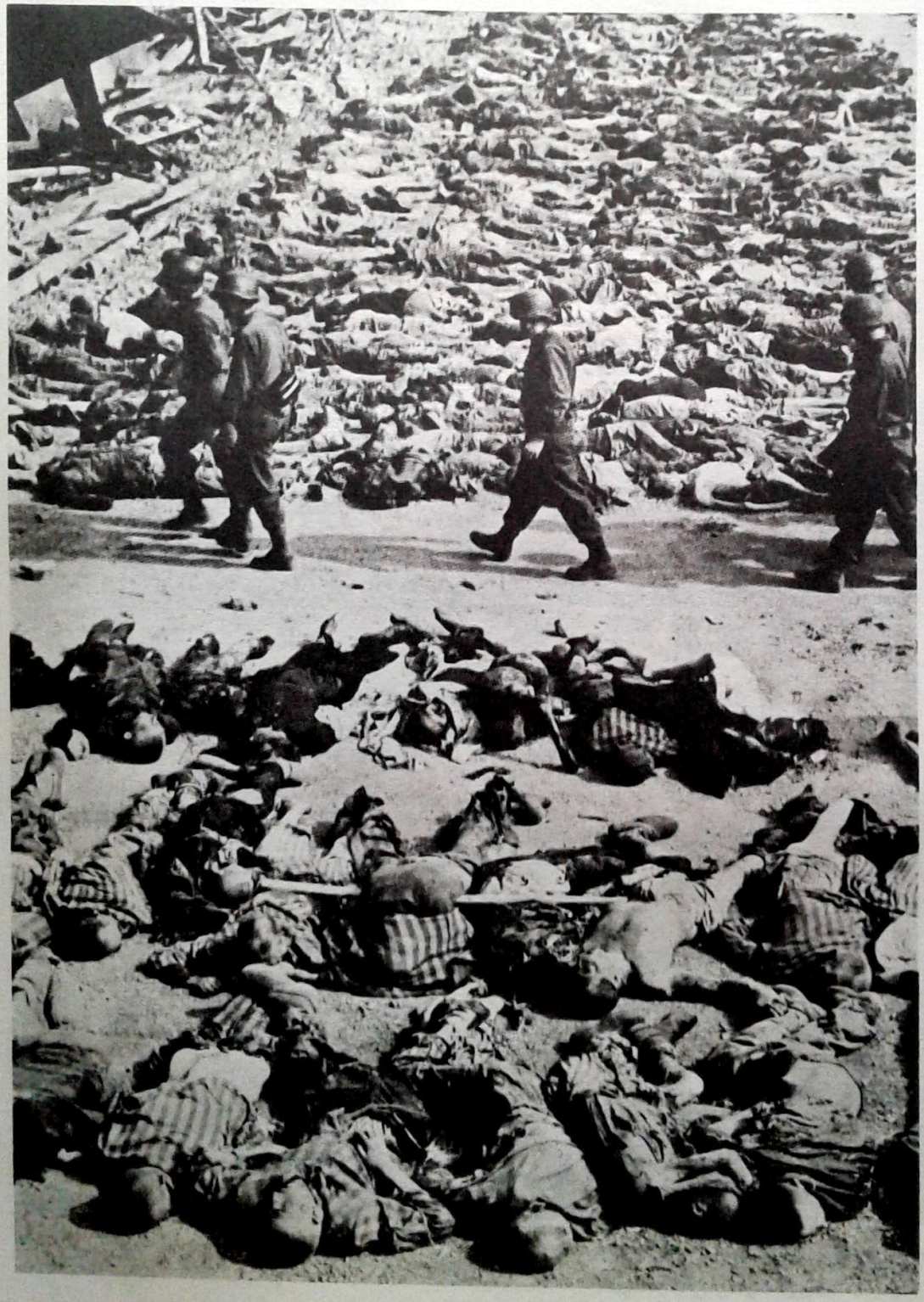

صحنهٔ فجیعی از انبوه زندانیان یک بازداشتگاه آلمانی که در کارخانهٔ تولید موشک های «و-۱» آلمان کار می‌کردند و قبل از تخلیهٔ این کارخانه از طرف آلمانی‌ها به طور دسته‌جمعی کشته شدند.

Scanned by CamScanner



از صحنه‌های فجیع جنگ دوم جهانی. یک سرباز ژاپنی یک خلبان اسیر استرالیائی را گردن می‌زند.

Scanned by CamScanner

جنگ های ضداستعماری و تراژدی فلسطین

با پایان جنگ دوم جهانی، مشکلات و مصائب ملت ها خاتمه نیافت و ملت های شکست خورده و مردم کشورهائی که از اشغال یک نیروی بیگانه رهائی یافته و تحت اشغال نیروی بیگانهٔ دیگری قرار گرفته بودند با مصائب و بدبختی های تازه ای روبرو شدند.

مردم آلمان، در کشوری که بیش از پنجاه درصد شهرهای بزرگ و مراکز جمعیت آن ویران شده بود بیش از همه رنج کشیدند و اکثریت زنان آن، حتی دختران کم سن و سال مورد تجاوز نیروهای اشغالگر قرار گرفته، یا بر اثر احتیاج به فساد و فحشاء کشیده شدند. در کشورهای اروپای شرقی رژیم های خشن و جابر کمونیستی جانشین

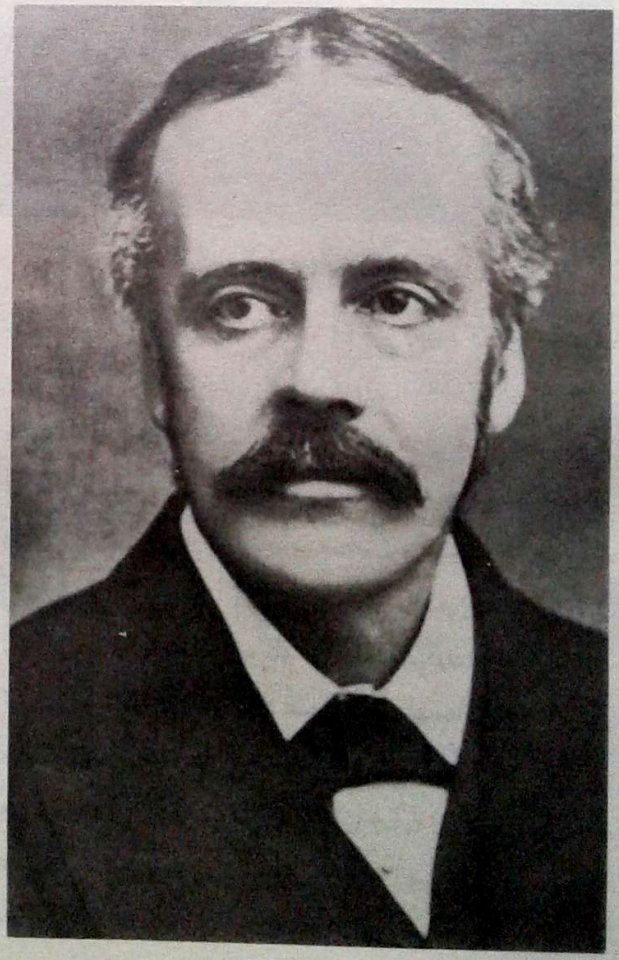

لرد بالفور

حکومت های دست نشاندهٔ آلمان هیتلری شد و در کشورهای شمال آفریقا و آسیای جنوب شرقی و اقیانوسیه مقاومت مردم در برابر استعمارگران فرانسوی و انگلیسی و هلندی که می‌خواستند بساط کهنهٔ استعماری خود را از نو پهن کنند برخوردهای خونین و فجایع تازه ای آفرید. الجزایر و مراکش در شمال آفریقا و کشورهای هندوچین سابق فرانسه (ویتنام و لائوس و کامبوج) صحنهٔ خونین‌ترین این برخوردها بود که تا سالهای دههٔ ۱۹۶۰ به طول انجامید، ولی در اندونزی هلندیها بعد از چهار سال جنگ و خونریزی دست از مقاومت در برابر استقلال طلبان برداشتند و در سال ۱۹۴۹ با استقلال این کشور موافقت نمودند.

فلسطین صحنهٔ خونین‌ترین حوادث نخستین سال های بعد از پایان جنگ دوم جهانی بود. جنبش صهیونیستی که در اواخر قرن نوزدهم و بدنبال ماجرای دریفوس و آزار یهودیان در فرانسه و روسیه بوجود آمد از اوائل قرن بیستم برای تشکیل یک دولت یهودی در فلسطین تلاش می‌کرد و صدور اعلامیه معروف بالفور[۱۹] در سال ۱۹۱۷ که در آن موافقت دولت انگلیس با ایجاد یک «کانون ملی یهود» در فلسطین اعلام شده بود راه را برای مهاجرت یهودیان به فلسطین و فراهم ساختن زمینهٔ تشکیل دولت یهود فراهم ساخت.

هنگام صدور اعلامیهٔ بالفور، فلسطین هنوز بطور کامل از دست نیروهای عثمانی خارج نشده بود و جمعیت یهودی آن از چهل هزار نفر تجاوز نمی‌کرد که در مقابل جمعیت

۱۹ ــ آنچه بنام اعلامیهٔ بالفور یا Balfour Declaration معروف شده یک نامهٔ چند سطری از طرف بالفور وزیر خارجهٔ وقت انگلیس به لرد روچیلد بانکدار صهیونیست معروف یهودی به این شرح است:

«دولت اعلیحضرت (پادشاه انگلیس) ایجاد یک کانون ملی یهود را در فلسطین با نظر مساعد تلقی می‌نماید و تمام مساعی خود را برای تحقق بخشیدن به این امر بکار خواهد برد. در ضمن باید به روشنی خاطرنشان سازم که این امر نباید به حقوق مذهبی و مدنی جوامع غیر یهودی که در حال حاضر در فلسطین زندگی می‌کنند و یا حقوق و موقعیت سیاسی فعلی یهودیان در کشورهای دیگر لطمه ای وارد سازد.»

Scanned by CamScanner

پانصد هزار نفری اعراب فلسطین اقلیت کوچکی به شمار می‌آمد، ولی پس از اشغال فلسطین از طرف نیروهای انگلیسی و اعطای قیمومیت این سرزمین به انگلیسیها از طرف جامعهٔ ملل، تعداد مهاجران یهودی به فلسطین به‌سرعت افزایش یافت. تشکیلات بین‌المللی صهیونیسم که از طرف بانکداران و سرمایه‌داران یهودی تقویت می‌شد سازمان ویژه‌ای بنام «آژانس یهود» برای ایجاد تسهیلات لازم جهت مهاجرت یهودیان به فلسطین بوجود آورد و سرمایه و اعتبارات لازم را برای خرید خانه‌ها و اراضی اعراب از طرف یهودیان فراهم ساخت، بطوریکه در سال ۱۹۲۹ تعداد جمعیت یهودیان فلسطین به ۱۵۷,۰۰۰ نفر رسید و نخستین برخورد بین اعراب و یهودیان فلسطین هم در همین سال روی داد. در جریان زد و خوردهای مسلحانه‌ای که در ماه اوت سال ۱۹۲۹ بین اعراب و یهودیان روی داد صدها نفر کشته شدند، که بیشتر آنها عرب بودند. در جریان این زد و خوردها انگلیسیها بطور علنی جانب یهودیان را گرفتند و اعراب فلسطین بیشتر با گلولهٔ سربازان انگلیسی به شهادت رسیدند.

در سالهای دههٔ ۱۹۳۰، و بخصوص پس از روی کار آمدن نازیها در آلمان، مهاجرت یهودیان به فلسطین با سرعت بیشتری افزایش یافت و می‌توان گفت که هیتلر با آزار یهودیان و محدودیت‌هائی که برای زندگی و فعالیت آنان در آلمان فراهم ساخت بهترین یار و یاور صهیونیست‌ها در وادار ساختن یهودیان به مهاجرت به فلسطین بود. سازمان جهانی صهیونیست‌ها طی سال‌های حکومت هیتلر دفتری در برلن تأسیس کرد و از طریق این دفتر موجبات مهاجرت صدها هزار یهودی را به فلسطین فراهم ساخت. مدیر این دفتر در اوائل حکومت هیتلر یکی از صهیونیست‌های سرشناس بنام لوی اشکول[20] بود که بعدها (از سال ۱۹۶۳ تا ۱۹۶۹) به مقام نخست‌وزیری اسرائیل رسید!

جمعیت یهودیان فلسطین در سال ۱۹۳۹ و در آستانهٔ

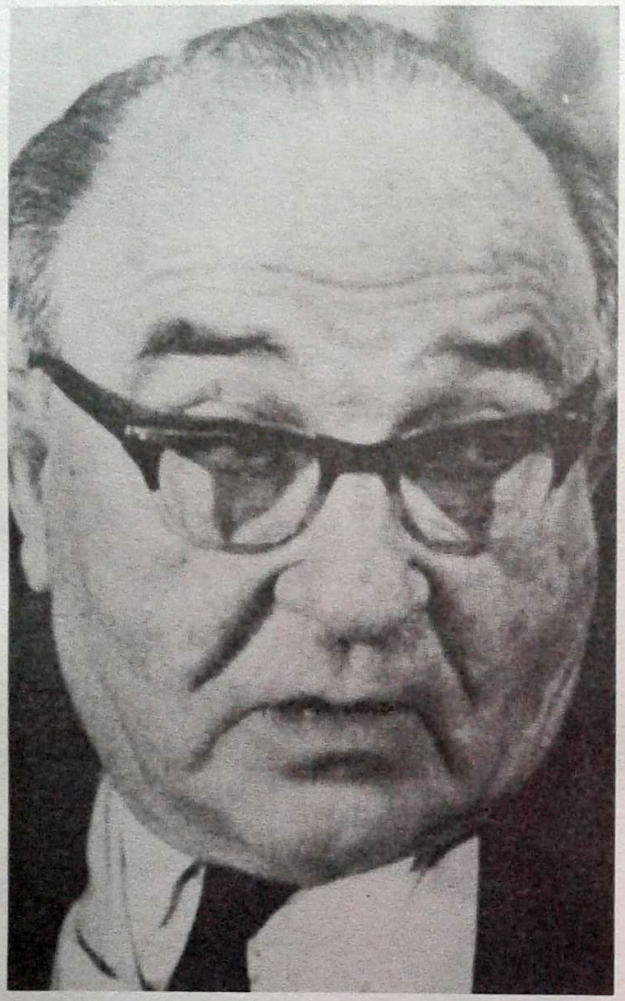

لوی اشکول رابط صهیونیست‌ها و نازیها

جنگ دوم جهانی به ۴۴۶,۰۰۰ نفر رسید و طی سالهای جنگ همچنان افزایش یافت، بطوری که در سال ۱۹۴۵ و همزمان با پایان جنگ از مرز ششصد هزار نفر گذشت. در این میان صهیونیست‌ها برای رسیدن به هدف‌های خود در فلسطین به تشکیل گروه‌های مسلح تروریستی دست زدند که مخوف‌ترین آنها یک سازمان تروریستی بنام «ایرگون زوای لومی»[21] بود که به نام اول آن «ایرگون» شهرت یافته است. در سال ۱۹۴۵ یک صهیونیست لهستانی الاصل بنام «مناخیم بگین»[22] که در سالهای جنگ به فلسطین مهاجرت کرده بود در رأس این سازمان قرار گرفت و عملیات تروریستی وسیعی را علیه اعراب و انگلیسیها سازمان داد. ایرگون خود به دویست فقره عملیات

20- Levi Eshkol

21- Irgun Zvai Leumi

22- Menachem Begin

Scanned by CamScanner

تروریستی در فاصلهٔ سال های ۱۹۴۵ تا ۱۹۴۸ اعتراف کرده که انفجار هتل «کینگ دیوید» در بیت‌المقدس از آن جمله است. درنتیجهٔ این انفجار قسمتی از هتل بکلی فروریخت و ۹۱ نفر انگلیسی کشته شدند.

علت درگیری صهیونیست ها با انگلیسیها در سالهای جنگ و بعد از آن این بود که انگلیسیها برای حفظ منافع حیاتی خود در دنیای عرب در جستجوی یک راه‌حل مرضی‌الطرفین برای مسئلهٔ فلسطین بودند، ولی صهیونیست ها که نقطهٔ اتکای محکم‌تری در آمریکا پیدا کرده بودند می‌خواستند به کمک آمریکائیها هرچه زودتر به هدف خود که تشکیل یک دولت یهودی در فلسطین بود نائل شوند. تحت فشار صهیونیست ها دولت آمریکا از سال ۱۹۴۵ رسماً دولت انگلیس را برای حل مسئلهٔ فلسطین به نفع یهودیان تحت فشار قرار داد. در پایان سال ۱۹۴۵ یک کمیسیون مشترک آمریکا و انگلیس برای بررسی مسئلهٔ فلسطین تشکیل شد. این کمیسیون در سال ۱۹۴۶ توصیه کرد که صدهزار مهاجر یهودی دیگر به فلسطین پذیرفته شود و فلسطین تحت قیمومیت سازمان ملل متحد قرار بگیرد.

در آغاز سال ۱۹۴۷ جمعیت یهودی فلسطین از مرز ۷۰۰,۰۰۰ نفر گذشت، ولی کمیسیون مشترک انگلیس و آمریکا برای حل مسئلهٔ فلسطین هنوز موفق به تعیین تکلیف آیندهٔ این سرزمین نشده بود، تااینکه در فوریهٔ سال ۱۹۴۷ دولت انگلیس به عنوان اینکه دیگر قادر به ادامهٔ قیمومیت بر فلسطین نیست حل این مسئله را به سازمان ملل متحد ارجاع نمود. سازمان ملل متحد یک کمیتهٔ ویژه برای بررسی مسئلهٔ فلسطین تشکیل داد و این کمیته پس از شش ماه مطالعه دو راه‌حل تقسیم فلسطین بین اعراب و یهود یا تشکیل یک حکومت فدرال از دو جامعهٔ عرب و یهودی را به مجمع عمومی سازمان ملل متحد پیشنهاد کرد. صهیونیست ها خواهان تقسیم فلسطین و تشکیل یک دولت مستقل یهودی بودند و مجمع عمومی سازمان ملل متحد نیز با فشار و اعمال نفوذ آمریکا سرانجام در جلسهٔ مورخ ۲۹ نوامبر ۱۹۴۷ خود به طرح تقسیم فلسطین رأی داد.

از تاریخ تصویب طرح تقسیم فلسطین در سازمان ملل متحد تا اعلام تشکیل حکومت اسرائیل کمتر از شش ماه به طول انجامید. در این فاصله نیروهای انگلیسی فلسطین را ترک گفتند و تشکیلات نظامی یهودیان که طی سالهای جنگ دوم جهانی و پس از آن شکل گرفته بود بتدریج جای آنان را گرفتند. فلسطینی ها سازمان نظامی واحد و متشکلی نداشتند و بهمین جهت با اینکه در اکثریت بودند این مرحله را باختند. سازمان تروریستی ایرگون هم که قبلاً به آن اشاره شد در این میان نقش مهمی ایفا کرد و با دست زدن به یک رشته عملیات تروریستی وحشیانه سکنهٔ عرب شهرها و روستاهای فلسطین را پیش از اعلام تشکیل حکومت اسرائیل از خانه و کاشانهٔ خود بیرون راند. یکی از وحشیانه‌ترین اعمال تروریستی این سازمان که در نوع خود کم‌نظیر است قتل‌عام فجیع سکنهٔ روستای «دیریاسین» در نزدیکی بیت‌المقدس بود که در آوریل سال ۱۹۴۸، یعنی کمتر از یکماه قبل از تشکیل دولت اسرائیل اتفاق افتاد. در این فاجعه که مناخیم بگین در خاطرات خود با غرور و افتخار از آن یاد می‌کند ۲۵۴ زن و مرد و کودک عرب کشته شدند که از آن‌جمله ۱۳۷ زن و بین آنها ۲۵ زن حامله بودند.



سربازان انگلیسی پیش از ترک فلسطین مشغول بازرسی بدنی اعراب فلسطین و خلع‌سلاح آنها هستند.

Scanned by CamScanner



یک عرب فلسطینی در کنار برادر مجروح خود



بیت‌المقدس در آتش

فجایعی که سازمان‌های تروریستی یهود در جریان تشکیل دولت اسرائیل مرتکب آن شدند در میان دانشمندان و نویسندگان معروف یهودی هم با نفرت و انزجار تلقی شد و دانشمند بزرگ یهودی «آلبرت اینشتین» آنرا شرم‌آور و نفرت‌انگیز خواند. اینشتین در سال‌های آخر عمر در کتابی تحت عنوان «سال‌های آخر زندگیم»[۲۳] روشی را که در تشکیل حکومت اسرائیل به کار رفت بشدت مورد انتقاد قرار داده و عقیدهٔ خود را در این مورد چنین بیان می‌کند:

> من توافق با اعراب، بر اساس زندگی مسالمت‌آمیز را به ایجاد یک کشور یهودی ترجیح می‌دهم. ملاحظات عملی به کنار، آنچه من از ماهیت اصلی یهودیت می‌دانم، با ایدهٔ یک کشور یهودی، با مرزهای مشخص، ارتش و قدرت دنیوی و فانی نمی‌خواند. زیانی که «یهودیت» متحمل خواهد شد، بویژه بواسطهٔ گسترش و تکامل ناسیونالیستی تنگ‌نظرانه در درون یک کشور یهودی مرا سخت هراسان می‌سازد...

دانشمند دیگر یهودی «مارتین بوبر»[۲۴] هم اعمال صهیونیست‌ها را در فلسطین با نازیها مقایسه کرده و نوشت رهبران صهیونیست اعمال هیتلر را سرمشق خود قرار داده‌اند!. او ضمن شرح آوارگی صدها هزار عرب فلسطینی نوشت:

> ... مسئولیت ما در قبال پناهندگان بیچارهٔ عرب که شهرهایشان را اشغال کرده‌ایم و یهودیان سرزمین‌های دیگر را در آنها اسکان داده‌ایم بسیار عظیم است... اعرابی که خانه‌هایشان را به ارث برده‌ایم. بر زمین‌هایشان کشت و زرع می‌کنیم، میوه‌های باغها و تاکستانهایشان را جمع‌آوری می‌کنیم، و در شهرهائی که از آنان غصب کرده‌ایم مدرسه و نمازخانه و «مراکز خیریه» ساخته‌ایم و مدام لاف از این می‌زنیم که ما مردم کتاب مقدس و «روشنائی ملتها» هستیم!

23- Out of My Later Years 24- Martin Buber

Scanned by CamScanner



مناخیم بگین برندهٔ جایزهٔ صلح نوبل! با چند تن از رهبران مذهبی یهود گفتگو می‌کند.

اما مناخیم بگین جواب همهٔ این حرف‌ها را در کتاب «شورش» خود داده و ضمن شرح فجایعی از قبیل آنچه در «دیریاسین» گذشت با لحنی غرورآمیز می‌نویسد:

ما می‌جنگیم، پس هستیم!. از خون و آتش و اشک و خاکستر نمونهٔ نوینی از آدمیان زاده شد. نمونه‌ای که بمدت بیش از ۱۸۰۰ سال برای جهان ناشناخته بود: یهودی رزمنده!...

و همین «یهودی رزمنده» است که در سال ۱۹۷۹ در مقام نخست‌وزیری اسرائیل به مناسبت امضای قرارداد صلح با مصر جایزهٔ صلح نوبل می‌گیرد و آکادمی سلطنتی سوئد در انتخاب بگین برای دریافت چنین جایزهٔ افتخارآمیزی سوابق او را در صدها عمل تروریستی، از انفجار هتل «کینگ دیوید» در بیت‌المقدس تا کشتار صدها زن و مرد و کودک بیگناه در دیریاسین، بکلی فراموش می‌کند.



یک خانوادهٔ عرب فلسطینی که پس از ویرانی خانهٔ خود از شهر و دیار خویش مهاجرت می‌کنند.



فرمانده «هاگانا» نیروی نظامی اسرائیل در بدو استقلال که صدها روستای عرب‌نشین را از سکنه خالی کرد.

Scanned by CamScanner



Scanned by CamScanner







کودکان در جنگ

در هر جنگ، کودکان زندگی و سرنوشتی غم‌انگیزتر از دیگران دارند. در این دو صفحه عکس‌هائی از کودکان را در جنگ دوم جهانی ملاحظه می‌کنید. عکس تمام صفحهٔ سمت راست «آن فرانک» کودک چهارده سالهٔ هلندی است که در بازداشتگاه‌های آلمان نازی جان سپرد و یادداشت‌هایش سوژهٔ یک فیلم تکان‌دهنده شد. در عکس بالا سمت راست کودکان انگلیسی از وحشت بمباران‌های هوائی به گودالی پناه برده‌اند. عکس بالا سمت چپ از دختر خردسالی است که پدر و مادرش زیر آوار مانده‌اند و خود سرپرست برادر خردسالش شده است. عکس مقابل (سمت چپ) عده‌ای از کودکان زندانی را در بازداشتگاه «آشویتز» نشان می‌دهد.

Scanned by CamScanner



جنگ و انسانیت!. در این صحنهٔ دیدنی از جنگ‌های خاوردور سربازی یک طفل نوزاد را در ویرانه‌ها یافته و او را به درمانگاه می‌رساند!

Scanned by CamScanner

سازمان ملل متحد و قانون جنگل

سازمان ملل متحد در پایان جنگ دوم جهانی با شرکت نمایندگان ۵۱ کشور جهان پا به عرصهٔ وجود نهاد. در مدت کمتر از نیم قرن که از عمر این سازمان می‌گذرد قریب به یکصد کشور جهان نیز، که همه از مستعمرات سابق یا کشورهای تحت قیمومیت بوده‌اند، استقلال یافته و به عضویت سازمان ملل متحد پذیرفته شده‌اند. همهٔ دول عضو سازمان ملل متحد ملزم و متعهد به اجرای اصول منشور ملل متحد و اعلامیهٔ جهانی حقوق بشر هستند، و ظاهراً همهٔ آنها هم ادعا می‌کنند که این اصول و حقوق و آزادی های اساسی مردم کشورهای خود را مراعات می‌نمایند، ولی بموجب تحقیقی که در سال ۱۹۸۸ در یکصد و شصت کشور عضو سازمان ملل متحد صورت گرفت در بیش از یکصد کشور عضو سازمان، که بعضی از آنها از اعضای مؤسس سازمان ملل متحد هستند، تمام یا قسمتی از مفاد اعلامیهٔ جهانی حقوق بشر زیر پا گذاشته شده و بسیاری از کشورهای عضو سازمان ملل متحد اصول اساسی اعلامیهٔ جهانی حقوق بشر، یعنی آزادی عقیده و بیان و قلم و اجتماعات را مراعات نمی‌کنند. با وجود این تابحال حتی یکبار اتفاق نیفتاده است که یکی از اعضای سازمان ملل متحد به‌عنوان نقض حقوق بشر از عضویت این سازمان محروم شود، و جز در یک مورد (آفریقای جنوبی) هیچیک از کشورهای عضو سازمان بخاطر نقض حقوق بشر مورد مجازات قرار نگرفته‌اند.

یکی از اصول منشور ملل متحد احترام به حق حاکمیت ملت‌ها و جلوگیری از تجاوز به مرزهای شناخته شدهٔ بین‌المللی است، ولی در طول عمر سازمان ملل متحد ده‌ها مورد تجاوز آشکار به حق حاکمیت ملت‌ها، که مستقیماً از طرف قدرت‌های بزرگ صورت گرفته، و یا از طرف آنها تحریک و حمایت می‌شده است بدون مجازات مانده و کشورهای بزرگ با استفاده از حق وتو در شورای امنیت از محکومیت متجاوز یا اعمال مجازات در مورد متجاوز جلوگیری به عمل آورده‌اند. جامعهٔ بین‌المللی فقط در یک مورد، تجاوز اخیر عراق به کویت، واکنش جدی و هم‌آهنگی از خود نشان داد، درحالیکه ده سال قبل از آن در مورد تجاوز عراق به ایران سکوت اختیار کرد و قطعنامه‌هائی هم که در جریان این جنگ به تصویب شورای امنیت رسید ضمانت اجرائی نداشت، تا اینکه طرفین درگیر پس از قریب هشت سال جنگ خود به ترک مخاصمه رضایت دادند و به اصول قطعنامه‌ای که یک سال قبل از آن به تصویب شورای امنیت رسیده بود گردن نهادند.

بسیاری از کشورهای استقلال یافته نیز در این مدت دچار کودتا و جنگ های داخلی یا قحطی و گرسنگی بودند. جنگ داخلی در بعضی از این کشورها، مانند آنگولا و اتیوپی و سومالی و لیبریا تا اوائل دههٔ ۱۹۹۰ نیز ادامه داشت و درآمد محدود حاصله از منابع طبیعی این کشورها بجای اینکه صرف تأمین رفاه و آسایش یا سد جوع مردم فقیر و گرسنهٔ آنها بشود به مصرف خرید اسلحه و مهمات از کشورهای فروشنده یا دلالان بین‌المللی اسلحه می رسید. در این مدت در دو کشور آفریقائی که درگیر جنگ های داخلی بودند (نیجریه و اتیوپی) قریب به یک میلیون نفر از گرسنگی تلف شدند. بزرگترین فاجعه در «بیافرا» واقع در نیجریه رخ داد، که قیام استقلال‌طلبانهٔ مردم آن با مخالفت دولت مرکزی نیجریه و محاصرهٔ بیافرا از طرف قوای نیجریه روبرو شد و مردم بیافرا سرانجام پس از سه سال مقاومت و تلف شدن صدها هزار نفر بر اثر گرسنگی در سال ۱۹۷۰ تسلیم شدند.

از بزرگترین فجایعی که جهان در نیمهٔ دوم قرن بیستم شاهد آن بوده است باید از جنگ ویتنام، کشتار خمرهای سرخ در کامبوج و جنگ های داخلی لبنان نام برد. در جنگ ویتنام، که بر اثر مداخلهٔ مستقیم نظامی آمریکا ابعاد وحشتناکی یافت بیش از دو میلیون نفر در جبهه های جنگ؛ بر اثر بمباران های هوائی جان باختند و در کامبوج حکومت خون‌آشام گروهی که خود را «خمرهای سرخ» می‌نامیدند به مرگ قریب به یک‌چهارم جمعیت هشت میلیونی این کشور انجامید و گفتنی است که حکومت خمرهای سرخ با کشتار میلیونی خود، به علت مخالفت با

Scanned by CamScanner



از آثار جنایات خمرهای سرخ در کامبوج. جمجمه‌ها و استخوان‌های انسان‌ها که بر روی هم انباشته شده است.

شوروی و ویتنام، تا روزی که براثر مداخلهٔ مستقیم ویتنام در کامبوج سرنگون شد از حمایت آمریکا برخوردار بود!. یک صحنهٔ شرم‌آور دیگر برای تمدن و انسانیت سرنوشت آوارگان ویتنامی است که پس از تسلط کمونیست‌ها براین کشور سوار بر قایق و کرجی از وطن خود گریختند. بسیاری از آنها طعمهٔ امواج دریا شدند و کشورهای مدعی تمدن از پذیرفتن هزاران نفر از کسانی که جان بسلامت برده بودند خودداری نمودند.

کشور کوچک لبنان نیز صحنهٔ یک رشته از فجیع‌ترین حوادث نیمهٔ دوم قرن بیستم بوده است. این کشور کوچک و زیبا، که بعد از پایان جنگ دوم جهانی استقلال یافت، از سال ۱۹۵۸ به این طرف صحنهٔ رقابت قدرت‌های خارجی و



یک زن ویتنامی و چهار فرزندش برای رسیدن به قایق و فرار از کشورشان خود را به دریا زده‌اند. بسیاری از کشورهای مدعی تمدن از پذیرفتن مهاجرین ویتنامی خودداری نمودند.

Scanned by CamScanner



مردم لبنان در تمام سال‌های دهۀ ۱۹۸۰ گرفتار جنگ داخلی و تجاوز نیروهای خارجی بودند. در این عکس یک زن لبنانی که خانه‌اش طعمۀ حریق شده است از یک جنگجوی مسلح استمداد می‌کند.

جنگ‌های داخلی منبعث از تحریکات و مداخلات بیگانگان بوده است. در نخستین دور جنگ‌های داخلی لبنان که بین گروه‌های مسلمان طرفدار عبدالناصر و حکومت طرفدار غرب لبنان آغاز شد نیروهای آمریکائی به تقاضای کامیل شمعون رئیس جمهور این کشور وارد لبنان شدند و با پایان دور اول جنگ داخلی لبنان هم، ریشۀ اختلافاتی که براثر مداخلۀ نیروهای بیگانه در امور داخلی این کشور عمیق‌تر شده بود خشک نشد. جنگ‌های داخلی لبنان در سال ۱۹۷۵ با بروز اختلاف بین گروه‌های مسیحی و مسلمان ازسر گرفته شد و مداخلۀ نظامی سوریه در لبنان در سال ۱۹۷۶ و مداخلۀ اسرائیلیها در جنوب که به تشکیل یک حکومت نظامی وابسته به اسرائیل در نوار مرزی لبنان با اسرائیل انجامید بر شدت اختلافات داخلی در لبنان افزود.

در سال ۱۹۸۲ نیروهای اسرائیل مستقیماً لبنان را مورد تجاوز قرار دادند و تا بیروت پیش رفتند. کشتار فجیع صدها زن و مرد و کودک فلسطینی در اردوگاه‌های فلسطینیان در بیروت در روزهای اشغال بیروت از طرف نیروهای اسرائیل اتفاق افتاد. اردوگاه‌های فلسطینی ها در لبنان قبل از اشغال جنوب لبنان از طرف نیروهای اسرائیل و بعد از آن هم؛ بارها به تلافی عملیات تروریستی فلسطینی ها علیه اسرائیلی ها بمباران شده است.

تراژدی لبنان ابعاد گوناگونی دارد، زیرا علاوه بر مداخلات مستقیم و غیرمستقیم کشورهای خارجی در امور داخلی این کشور بین گروه‌های سیاسی و مذهبی داخل لبنان اعم از مسیحی و مسلمان هم اختلافات شدیدی وجود دارد که غالباً به نبردهای مسلحانه بین خود آنها می انجامد.

Scanned by CamScanner

در میان مسیحیان لبنان سه گروه و در میان مسلمانان شیعه و سنی چهار گروه مشخص وجود دارند که از سال ۱۹۷۵ تا ۱۹۹۰ یعنی بیش از پانزده سال مرتباً با هم درگیری داشته اند و توافقی که در اواخر سال ۱۹۹۰ برای پایان دادن به این درگیری ها بین گروه های مسیحی و مسلمان حاصل شده ناپایدار به نظر می رسد.

* * *

حاکمیت قانون جنگل و منطق «حق با قوی تر است» یکبار دیگر در سال های پایانی قرن بیستم به ثبوت رسید: در اواخر سال ۱۹۸۹ «بوش» رئیس جمهور آمریکا به بهانهٔ کشته شدن یک آمریکائی در پاناما و اینکه جان آمریکائیان در آن کشور در خطر است فرمان حملهٔ نیروهای آمریکائی را به پاناما صادر کرد و پس از اشغال این کشور، ژنرال نوریگا رئیس دولت قانونی پاناما را دستگیر و دست و پا بسته به آمریکا آورد تا به اتهام مباشرت در قاچاق مواد مخدر در دادگاه های آمریکا محاکمه شود. جامعهٔ بین المللی و سازمان ملل متحد در برابر این تجاوز آشکار به حق حاکمیت یک کشور مستقل واکنشی نشان نداد. ولی هشت ماه بعد، در ماه اوت سال ۱۹۹۱، هنگامی که عراق کشور همسایهٔ خود کویت را مورد حمله قرار داد «وجدان بین المللی» به شدت آزرده شد و رئیس جمهور آمریکا علمدار یک حرکت جهانی برای دفع تجاوز به حق حاکمیت یک کشور مستقل

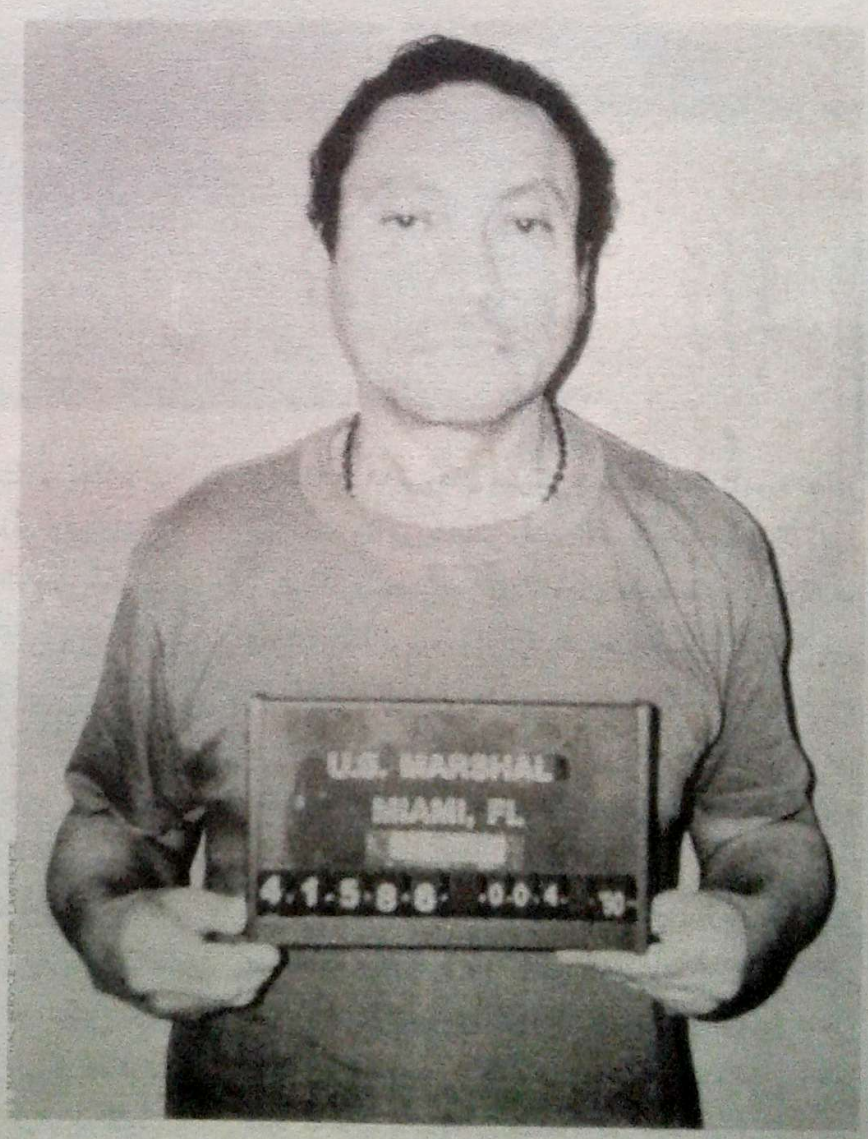

ژنرال نوریگا رهبر نظامی کوبا که پس از تجاوز نظامی آمریکا به پاناما دستگیر و دست و پا بسته به آمریکا انتقال یافت در این عکس در زندان شهر میامی آمریکا با شمارهٔ زندانی دیده می شود.

Scanned by CamScanner



گوشه‌ای از ویرانی‌های بغداد پس از بمباران. یک جوان فروشندهٔ عراقی در برابر مغازهٔ ویران شده‌اش به فروش مواد غذائی ادامه می‌دهد.

Scanned by CamScanner

گردید. شورای امنیت سازمان ملل متحد پس از صدور چندین قطعنامه در محکومیت تجاوز عراق به کویت، سرانجام روز ۱۵ ژانویهٔ سال ۱۹۹۱ را به عنوان آخرین مهلت برای خروج نیروهای عراق از کویت تعیین کرد و چون عراق به این ضرب الاجل تمکین ننمود سحرگاه روز ۱۷ ژانویه (بیست و هفتم دیماه ۱۳۶۹) عملیات جنگی علیه عراق با حملهٔ هوائی گسترده به بغداد و مراکز صنعتی و نظامی عراق آغاز گردید.

آمریکا و متحدین آن کشور پس از چهل روز حملات سنگین هوائی علیه عراق، سرانجام روز ۲۴ فوریهٔ ۱۹۹۱ در چند جبهه عملیات زمینی علیه نیروهای عراق را آغاز کردند و سربازان فرسوده و روحیه‌باختهٔ عراقی، که قسمت اعظم تانک‌ها و تجهیزات زرهی خود را از دست داده بودند، در برابر نیروهای آمریکا و متحدین مقاومتی از خود نشان ندادند. کویت در پایان چهارمین روز جنگ زمینی به تصرف نیروهای متحدین درآمد و با پیشروی نیروهای آمریکا و متحدین آن کشور در داخل خاک عراق، صدام حسین سرانجام به شرایط آمریکا گردن نهاد و تمام قطعنامه‌های سازمان ملل را که متضمن انصراف از ادعاهای عراق در مورد کویت و پرداخت غرامت به آن کشور است پذیرفت. مقررات آتش‌بس در جبهه‌های جنگ از روز اول مارس ۱۹۹۱ به موقع اجرا گذاشته شد، ولی صدام بدنبال شکست و قبول آتش‌بس با شورش شیعیان جنوب و کردهای شمال عراق مواجه گردید. سرکوب بیرحمانهٔ این شورش‌ها به مداخلهٔ نیروهای آمریکا و متحدین آن کشور در شمال عراق انجامید، ولی تا هنگام تهیهٔ مقدمات چاپ این کتاب، جامعهٔ جهانی در برابر فجایع رژیم عراق در جنوب آن کشور واکنش مؤثری از خود نشان نداده است.

Scanned by CamScanner

Scanned by CamScanner

روزشمار تاریخ معاصر

از انقلاب کبیر فرانسه تا سال ۱۹۹۰

Scanned by CamScanner

روزشمار تاریخ معاصر

از انقلاب کبیر فرانسه تا سال ۱۹۹۰

۱ ــ در میان دو انقلاب

۱۷۸۹ ۵ مه ــ تشکیل مجلس طبقات سه گانه (اتاژنرو) در فرانسه
« ۱۷ ژوئن ــ تبدیل مجلس طبقات سه گانه به مجلس ملی فرانسه
« ۲۷ ژوئن ــ پذیرش مجلس طبقات سه گانه به عنوان مجلس ملی فرانسه از طرف لوئی شانزدهم
« ۹ ژوئیه ــ تبدیل مجلس ملی فرانسه به مجلس مؤسسان
« ۱٤ ژوئیه ــ شورش در پاریس و سقوط قلعهٔ «باستیل»
« ۱۷ ژوئیه ــ تشکیل گارد ملی فرانسه و انتصاب مارشال «لافایت» به فرماندهی آن
« ۲٦ اوت ــ تصویب اعلامیهٔ حقوق بشر و شهروند در مجلس مؤسسان فرانسه
« ۵ اکتبر ــ محاصرهٔ کاخ ورسای و انتقال خانوادهٔ سلطنتی به پاریس
۱۷۹۰ ۱۲ ژوئیه ــ تصویب قانون نظارت دولت بر کلیسا در مجلس مؤسسان فرانسه
۱۷۹۱ ۲۰ ژوئن ــ فرار لوئی شانزدهم و ماری آنتوانت از پاریس و دستگیری و بازگشت آنها
۱۷۹۲ ۲۰ آوریل ــ آغاز جنگ فرانسه با اتریش و پروس
« ۱۰ اوت ــ عزل لوئی شانزدهم از سلطنت و تشکیل شورای حکومتی به ریاست دانتون
« ۲۱ سپتامبر ــ تشکیل مجلس «کنوانسیون» و الغاء رژیم سلطنتی در فرانسه
۱۷۹۳ ۲۱ ژانویه ــ اعدام لوئی شانزدهم
« اول ژوئن ــ تشکیل حکومت کمیتهٔ نجات ملی به ریاست روبسپیر (آغاز دوران ترور)
« ۱٦ اکتبر ــ اعدام ماری آنتوانت

Scanned by CamScanner

۱۷۹۴ ۵ آوریل ــ اعدام دانتون و کامی دمولن
« ۲۷ ژوئیه ــ اعدام روبسپیر

۱۷۹۵ آغاز حکومت «هیئت مدیره» (دیرکتوار) در فرانسه
« ۵ اکتبر ــ سرکوبی شورش سلطنت‌طلبان در پاریس از طرف ناپلئون بناپارت

۱۷۹۶ پیشروی نیروهای فرانسه به فرماندهی ناپلئون بناپارت در ایتالیا

۱۷۹۷ آوریل ــ شکست نیروهای اتریش از قوای ناپلئون و امضای قرارداد صلح بین فرانسه و اتریش
« ۱۸ مه ــ قتل آقامحمدخان قاجار در قفقاز

۱۷۹۸ لشکرکشی ناپلئون به مصر ــ نخستین درگیری بین آمریکا و فرانسه و توقیف ۸۴ کشتی فرانسوی از طرف آمریکائیان ــ شکست فرانسه در نبرد دریائی با انگلیس ــ آغاز سلطنت فتحعلیشاه قاجار در ایران

۱۷۹۹ ۹ نوامبر ــ کودتای ناپلئون بناپارت در پاریس و تشکیل حکومت کنسولی (ناپلئون به عنوان کنسول اول قدرت را بدست می‌گیرد.)

۱۸۰۰ ۲۸ مه ــ امضای قرارداد الحاق گرجستان به روسیه
« اوت ــ فتح افغانستان بدست ارتش ایران
« نوامبر ــ ورود سرجان ملکم اولین فرستاده رسمی دولت انگلیس به ایران

۱۸۰۱ ۲۷ ژانویه ــ انعقاد قراردادهای سیاسی و بازرگانی انگلیس با ایران
« نوامبر ــ اتریش قسمتی از متصرفات خود را در آلمان به فرانسه واگذار می‌کند.

۱۸۰۲ ۲۵ مارس ــ امضای قرارداد «آمین» بین فرانسه و انگلیس و اسپانیا و هلند. بموجب این قرارداد فرانسه متعهد شد قسمتی از متصرفات خود را رها کند، ولی به آن عمل نکرد.

۱۸۰۳ آوریل ــ فروش متصرفات فرانسه در آمریکا به دولت آمریکا
« دسامبر ــ تجاوز ارتش روسیه به قفقاز و آغاز جنگ‌های ده‌سالهٔ ایران و روس

۱۸۰۴ ۲ دسامبر ــ تاجگذاری و آغاز دوران امپراطوری ناپلئون بناپارت
« آغاز جنگ انگلیس و اسپانیا

۱۸۰۵ ۲۰ اکتبر ــ نبرد دریائی ترافالگار بین ناوگان انگلیس و فرانسه که به پیروزی بزرگ نلسون دریاسالار انگلیسی و کشته شدن او در جریان نبرد انجامید.
« ۲ دسامبر ــ فتح بزرگ ناپلئون در نبرد «اوسترلیتز»

۱۸۰۶ ۱۲ ژوئیه ــ تشکیل کنفدراسیون «راین» و تسلط ناپلئون بر امیرنشین‌های آلمان
« اوت ــ شکست نیروهای پروس از ناپلئون در نبرد «ینا»

۱۸۰۷ ۴ مه ــ امضای عهدنامهٔ «فینکن اشتاین» بین ایران و فرانسه
« ۸ ژوئیه ــ امضای عهدنامهٔ «تیلسیت» بین ناپلئون و تزار الکساندر اول روسیه که به

Scanned by CamScanner

اختلافات روسیه و فرانسه خاتمه داد و عهدنامهٔ فرانسه و ایران را بلااثر ساخت.

۱۸۰۸ مارس ــ فتح اسپانیا و اشغال مادرید از طرف نیروهای ناپلئون. برادر ناپلئون ژوزف پادشاه اسپانیا می شود. نیروهای فرانسه قیام مردم اسپانیا را بیرحمانه سرکوب می‌کنند.

« آوریل ــ اشغال رم از طرف نیروهای فرانسه

« مه ــ آغاز جنگ های فرانسه و انگلیس که تا پایان حکومت ناپلئون ادامه می‌یابد.

۱۸۰۹ ۱۲ فوریه ــ عزیمت هیئت نظامی فرانسه از ایران و قطع روابط ایران و فرانسه

« ۱۹ مارس ــ امضای عهدنامهٔ اتحاد بین ایران و انگلیس

« ۶ ژوئیه ــ شکست نیروهای اتریش از ناپلئون در نبرد «واگرام»

« اوت ــ انضمام قلمرو حکومت پاپها به متصرفات ناپلئون در ایتالیا

۱۸۱۰ آرژانتین به عنوان اولین کشور آمریکای جنوبی اعلام استقلال می‌کند و اسپانیا از دعاوی خود بر این کشور دست برمی‌دارد.

۱۸۱۱ آوریل ــ اتحاد نظامی ایران با عثمانی علیه روسیه

۱۸۱۲ ۲۸ مه ــ شکست عثمانی ها از روسیه و عهدنامهٔ صلح بخارست

« ۱۰ ژوئن ــ آغاز جنگ آمریکا و انگلیس

« ۲۲ ژوئن ــ آغاز حملهٔ ناپلئون به روسیه

« ۱۴ سپتامبر ــ فتح مسکو بدست سربازان ناپلئون و آتش زدن آن از طرف روسها

« نوامبر و دسامبر ــ بازگشت نیروهای ناپلئون از روسیه و تلف شدن قریب پانصد هزار نفر از آنها در راه بازگشت

۱۸۱۳ ۱۲ اکتبر ــ امضای قرارداد ننگین گلستان بین ایران و روسیه

« ۱۶ تا ۱۹ اکتبر ــ شکست نیروهای ناپلئون از قوای مشترک اتریش و پروس و روسیه در نبرد لایپزیک

۱۸۱۴ ژانویه ــ آغاز حملهٔ نیروهای متحدین به خاک فرانسه

« ۲۹ مارس ــ فتح پاریس بدست نیروهای متحدین

« ۶ آوریل ــ استعفای ناپلئون از امپراطوری فرانسه

« ۲۰ آوریل ــ تبعید ناپلئون به جزیرهٔ «الب»

« سپتامبر ــ تشکیل کنگرهٔ وین

« دسامبر ــ قرارداد صلح آمریکا و انگلیس

۱۸۱۵ اول مارس ــ بازگشت ناپلئون به فرانسه و آغاز حکومت صدروزه

« ۹ ژوئن ــ امضای قرارداد وین دربارهٔ تقسیمات جدید اروپا

« ۱۸ ژوئن ــ شکست ناپلئون از نیروهای انگلیس و پروس در واترلو

« ۸ ژوئیه ــ آغاز سلطنت لوئی هجدهم و تبعید ناپلئون به سنت هلن

Scanned by CamScanner

۱۸۱۵ ۲۸ سپتامبر ــ امضای قرارداد اتحاد مقدس بین اتریش و پروس و روسیه در پاریس

۱۸۲۱ ۵ مه ــ مرگ ناپلئون در تبعیدگاه جزیرهٔ سنت هلن

« آغاز جنگ‌های ایران و عثمانی و تصرف بین‌النهرین بدست ایرانیان

۱۸۲۲ ۷ سپتامبر ــ اعلام استقلال برزیل در آمریکای جنوبی

۱۸۲۳ عهدنامهٔ صلح ارزروم بین ایران و عثمانی

« ۲ مه ــ اعلام دکترین «مونروئه» از طرف پنجمین رئیس جمهوری آمریکا. بموجب این دکترین، آمریکا سیاست عدم مداخلهٔ خود را در امور اروپا اعلام می‌کند و درمقابل از اروپائیان می‌خواهد در امور نیمکرهٔ غربی (قارهٔ آمریکا) مداخله نکنند.

۱۸۲۴ آغاز سلطنت استبدادی شارل دهم در فرانسه

« سیمون بولیوار قهرمان جنگهای استقلال آمریکای جنوبی اسپانیاییها را از ونزوئلا و کلمبیا و پرو بیرون می‌راند.

۱۸۲۵ اسپانیا تمام متصرفات خود را در آمریکای جنوبی از دست می‌دهد.

« نیکلای اول بدنبال مرگ برادرش الکساندر اول تزار روسیه می شود

۱۸۲۶ ۲۵ ژوئن ــ تجاوز روسها به لنکران و شروع دورهٔ دوم جنگ‌های ایران و روس

۱۸۲۷ آوریل ــ عبور اولین کشتی بخار از اقیانوس اطلس

« ۲۴ اکتبر ــ تصرف تبریز بدست روسها

۱۸۲۸ ۱۰ فوریه ــ امضای عهدنامهٔ ترکمان‌چای بین ایران و روسیه

۱۸۲۹ انتزاع یونان از امپراطوری عثمانی و اعلام استقلال آن

« ۱۱ فوریه ــ قتل گریبایدوف سفیر روسیه در تهران

۱۸۳۰ ژوئیه ــ آغاز قیام بر ضد شارل دهم پادشاه مستبد فرانسه

« ۲ اوت ــ استعفای شارل دهم و آغاز سلطنت لوئی فیلیپ

« اوت و سپتامبر ــ قیام مردم بلژیک علیه هلندیها و اعلام استقلال بلژیک

۱۸۳۲ اختراع تلگراف به وسیلهٔ «مورس»

« ۲۲ مارس ــ مرگ گوته نویسنده و شاعر بزرگ آلمانی

۱۸۳۳ ۲۸ اوت ــ اعلام قانون لغو بردگی و منع تجارت برده در امپراطوری انگلیس

۱۸۳۴ ۲۳ اکتبر ــ مرگ فتحعلی شاه و جلوس محمدشاه قاجار

۱۸۳۵ اول نوامبر ــ اعلام استقلال تگزاس از قلمرو مکزیک

۱۸۳۷ آغاز سلطنت ملکهٔ ویکتوریا

« لشکرکشی محمدشاه قاجار به هرات و محاصرهٔ هرات از طرف قوای ایران

۱۸۳۸ ۷ ژوئن ــ قطع روابط سیاسی ایران و انگلیس

Scanned by CamScanner

۱۸۳۸ اوت ــ ورود کشتی‌های انگلیسی به خلیج فارس و تصرف جزیرهٔ خارک
« سپتامبر ــ پایان محاصرهٔ هرات و مراجعت محمدشاه به تهران

۱۸۳۹ آغاز جنگ تریاک بین چین و انگلیس
« تصرف عدن و سواحل جنوبی شبه‌جزیرهٔ عربستان از طرف قوای انگلیس

۱۸۴۰ ژانویه و فوریه ــ کشف قطب جنوب از طرف ناخدا چارلز ویکس

۱۸۴۱ ۱۱ اکتبر ــ تجدید روابط سیاسی ایران و انگلیس
« ۲۷ اکتبر ــ عهدنامهٔ تجارتی بین ایران و انگلیس

۱۸۴۲ پایان جنگ تریاک و تصرف هونگ کونگ از طرف انگلستان. در قرارداد تحمیلی انگلیس به چین امتیازات تجارتی مهمی به انگلیسیها تفویض می‌شود

۱۸۴۵ ۲۹ دسامبر ــ تگزاس به عنوان بیست و هشتمین ایالت آمریکا ضمیمه ایالات متحدهٔ آمریکا می‌شود

۱۸۴۶ مه ــ آغاز جنگ آمریکا و مکزیک بر سر تگزاس

۱۸۴۷ اوت ــ امضای عهدنامهٔ دوم ارزروم بین ایران و امپراطوری عثمانی
« سپتامبر ــ اشغال مکزیکوسیتی پایتخت مکزیک از طرف نیروهای آمریکا

۱۸۴۸ فوریه ــ انتشار مانیفست کمونیست از طرف مارکس و انگلس
« فوریه ــ شورش در پاریس و فرار لوئی فیلیپ به لندن
« ۲۵ فوریه ــ اعلام جمهوری دوم فرانسه
« ۱۳ مارس ــ شورش در وین و فرار مترنیخ
« ۱۲ اوت ــ مرگ محمدشاه قاجار
« ۲۰ سپتامبر ــ جلوس ناصرالدین شاه و آغاز صدارت امیرکبیر
« ۲ دسامبر ــ استعفای امپراطور اتریش فردیناند اول به نفع پسرش فرانس ژوزف
« دسامبر ــ انتخاب لوئی ناپلئون به ریاست جمهوری فرانسه

۱۸۴۹ ژانویه ــ پیشروی نیروهای استقلال‌طلب گاریبالدی در جنوب ایتالیا
« ژوئن و ژوئیه ــ محاصرهٔ رم از طرف نیروهای فرانسه. شکست و عقب‌نشینی نیروهای گاریبالدی

۲ ــ جهان در نیمهٔ دوم قرن نوزدهم

۱۸۵۰ آغاز شورش بر ضد سلطه خارجیان در چین. این شورش قریب چهارده سال به طول انجامید و میلیونها نفر در جریان آن قربانی شدند.

۱۸۵۱ ۱۹ نوامبر ــ عزل امیرکبیر از صدارت
« ۲ دسامبر ــ کودتای لوئی ناپلئون در پاریس

Scanned by CamScanner

۱۸۵۲ ۲ دسامبر ــ پایان عصر جمهوری دوم فرانسه و آغاز امپراطوری ناپلئون سوم

۱۸۵۳ ۲۳ سپتامبر ــ آغاز جنگ های روسیه و عثمانی

۱۸۵٤ اعلان جنگ فرانسه و انگلیس به روسیه به حمایت از امپراطوری عثمانی. پیاده شدن نیروهای انگلیس و فرانسه در شبه جزیرهٔ کریمه

۱۸۵۵ ژوئن ــ محاصرهٔ هرات از طرف قوای ایران

« دسامبر ــ قطع روابط سیاسی ایران و انگلیس

۱۸۵٦ فوریه ــ پایان جنگ کریمه و امضای قرارداد صلح. آلکساندر دوم تزار جدید روسیه با امضای این قرارداد قسمتی از متصرفات روسیه را در اروپا از دست می‌دهد و آزادی کشتیرانی در رود دانوب را تضمین می‌نماید.

« اول نوامبر ــ تصرف هرات بدست قوای ایران

« اول نوامبر ــ اعلان جنگ انگلیس به ایران

« ٤ دسامبر ــ حملهٔ نیروهای انگلیسی به خارک و بوشهر

۱۸۵۷ اول مارس ــ تصرف خرمشهر و اهواز بوسیلهٔ انگلیسیها

« ٤ مارس ــ امضای عهدنامهٔ صلح بین ایران و انگلیس در پاریس

۱۸۵۸ حکومت هندوستان از کمپانی هندشرقی به دولت انگلیس منتقل می شود

۱۸۵۹ ۲۷ اوت ــ بهره‌برداری از نخستین چاه نفتی در پنسیلوانیای آمریکا که به شیوهٔ جدید حفاری شده است. آغاز عصر نفت

« نوامبر ــ انتشار کتاب جنجال برانگیز «منشاء انواع» داروین

۱۸٦۰ مه ــ گاریبالدی با یک نیروی هزار نفری نبرد برای استقلال و وحدت ایتالیا را آغاز کرد.

« نوامبر ــ آبراهام لینکلن به ریاست جمهوری آمریکا انتخاب شد.

۱۸٦۱ ۸ فوریه ــ شش ایالت جنوبی آمریکا به عنوان اعتراض به انتخاب لینکلن به مقام ریاست جمهوری جدائی خود را از ایالات متحدهٔ آمریکا اعلام داشتند و «جفرسون دیویس» را به ریاست جمهوری خود انتخاب کردند.

« ٤ مارس ــ لینکلن به عنوان شانزدهمین رئیس جمهور آمریکا سوگند یاد کرد

« مارس و آوریل ــ پنج ایالت دیگر از ایالات جنوبی علیه رئیس جمهور جدید آمریکا طغیان کردند.

« ۱۷ مارس ــ پیروزی استقلال‌طلبان ایتالیا و اعلام پادشاهی ویکتور امانوئل دوم

« ۱۲ آوریل ــ آغاز جنگ داخلی در آمریکا

« ۲۲ ژوئیه ــ لینکلن با کسب اختیارات از کنگرهٔ آمریکا فرمان تشکیل یک نیروی پانصد هزار نفری را برای مقابله با ایالات یاغی صادر کرد.

۱۸٦۲ سپتامبر ــ آغاز صدارت بیسمارک در پروس

Scanned by CamScanner

۱۸٦۳ اول ژانویه ــ لینکلن فرمان آزادی بردگان را در سراسر آمریکا صادر می‌کند.

« ژوئیه ــ نبرد «کیتسبورگ» که نقطهٔ عطفی در تاریخ جنگ های داخلی آمریکاست با پیروزی شمالی ها به پایان می رسد. تعداد تلفات طرفین در این جنگ از چهل هزار نفر تجاوز می‌کند.

« اوت ــ آغاز شورش لهستانی ها علیه روسها که بیرحمانه سرکوب شد

۱۸٦٤ تشکیل اولین سازمان بین‌المللی سوسیالیست ها (انترناسیونال اول)

۱۸٦۵ ۹ آوریل ــ شکست و تسلیم آخرین واحدهای قوای جنوب و پایان جنگ داخلی آمریکا

« ۱۲ آوریل ــ قتل لینکلن

« پیشروی نیروهای روس در آسیای مرکزی و تصرف تاشکند

۱۸٦٦ توسعهٔ قلمرو حکومت تزاری در آسیای مرکزی و تصرف بخارا

« ژوئیه ــ جنگ پروس و اتریش و پیروزی نیروهای پروس در نبرد «سادوا»

۱۸٦۷ فوریه ــ تشکیل کنفدراسیون شمال آلمان ــ نخستین گام بسوی وحدت آلمان و پروس

« مارس ــ فروش آلاسکا از طرف روسیه به آمریکا به قیمت ۷ میلیون دلار

« ژوئن ــ شورش در مکزیک و اعدام ماکسیمیلین امپراطور اتریشی مکزیک (۱۹ ژوئن)

۱۸٦۸ امضای قرارداد تحت‌الحمایگی بین بحرین و انگلستان

۱۸٦۹ افتتاح کانال سوئز

۱۸۷۰ اوت و سپتامبر ــ جنگ فرانسه و پروس. شکست و اسارت ناپلئون سوم در «سدان» (٤ سپتامبر)

« ۲۰ سپتامبر ــ تصرف رم از طرف نیروهای ایتالیا و پایان حکومت پاپها بر رم

۱۸۷۱ ژانویه ــ اعلام تشکیل امپراطوری آلمان در کاخ ورسای

« ۲۸ مارس ــ شورش در پاریس و آغاز حکومت «کمون»

« ۲٤ مه ــ سقوط پاریس و قتل‌عام طرفداران کمون (در حدود بیست هزار نفر)

« ۳۱ اوت ــ آغاز جمهوری سوم فرانسه و ریاست جمهوری «تی‌یر»

۱۸۷۲ اعطای امتیاز معادن و راه‌آهن ایران به رویتر انگلیسی

۱۸۷۳ ۱۱ ژوئن ــ امضای عهدنامهٔ مودت ایران و آلمان

۱۸۷٦ اختراع تلفن بوسیلهٔ الکساندر گراهام بل

« آغاز سلطنت سلطان عبدالحمید دوم عثمانی

۱۸۷۷ ملکهٔ ویکتوریا در چهلمین سال سلطنت به لقب «امپراطریس هند» ملقب می شود

« آغاز دورهٔ جدید جنگ های روسیه و عثمانی

۱۸۷۸ ژوئن و ژوئیه ــ تشکیل کنگرهٔ برلن بریاست بیسمارک. این کنگره استقلال رومانی و

Scanned by CamScanner

بلغارستان و صربستان را تثبیت می‌کند و قبرس را به انگلستان واگذار می‌نماید.
امتیازات ارضی مهمی نیز به آلمان و اتریش و عثمانی داده می شود

۱۸۷۹ استخدام افسران روسی و تأسیس قزاقخانه در ایران

۱۸۸۰ اختراع لامپ الکتریکی از طرف ادیسون و استفاده از نیروی برق برای روشنائی

۱۸۸۱ ۱۳ مارس ــ قتل آلکساندر دوم تزار روسیه ــ آغاز سلطنت تزار آلکساندر سوم

« ۲ ژوئیه ــ قتل جیمز گارفیلد رئیس جمهور آمریکا

« ۹ دسامبر ــ امضای عهدنامه «آخال» دربارهٔ واگذاری ترکستان و ماوراء النهر به روسیه

« اشغال تونس از طرف نیروهای فرانسه

۱۸۸۲ ۱۴ سپتامبر ــ اشغال قاهره از طرف نیروهای انگلیس

۱۸۸۴ فرانسه تمام هندوچین (ویتنام و لائوس و کامبوج کنونی) را به تصرف خود درمی‌آورد

۱۸۸۵ ۲۶ ژانویه ــ خرطوم پایتخت سودان به تصرف نیروهای انگلیس درمی‌آید. ژنرال گوردون فرمانده نیروهای انگلیسی در جریان عملیات فتح خرطوم کشته می شود

« ۲۲ مه ــ مرگ ویکتور هوگو نویسنده و شاعر نامدار فرانسه

۱۸۸۶ انگلستان برمه را به قلمرو مستعمرات خود در آسیا اضافه می‌کند.

« کارخانه «دایملر» آلمان اولین اتومبیل خود را به بازار عرضه می‌نماید

۱۸۸۷ ۲۱ ژوئن ــ آغاز جشن های پنجاهمین سال سلطنت ملکهٔ ویکتوریا در انگلستان

۱۸۸۸ مرگ ویلهلم اول قیصر آلمان ــ آغاز امپراطوری ویلهلم دوم

۱۸۸۹ ۲۹ ژانویه ــ فاجعهٔ مایرلینگ (خودکشی ولیعهد اتریش)

« ۶ مه تا ۶ نوامبر ــ نمایشگاه بزرگ بین‌المللی پاریس و افتتاح برج ایفل

« دسامبر ــ اعطای امتیاز بانک شاهنشاهی ایران به بارون رویتر انگلیسی

۱۸۹۰ ژانویه ــ اعطای امتیاز ساختمان جاده و راه‌آهن شمال ایران به روسها

« ۸ مارس ــ اعطای امتیاز تنباکو و توتون به انگلیسیها

« ۱۷ مارس ــ استعفای بیسمارک از مقام صدراعظمی آلمان

۱۸۹۲ آوریل ــ قیام عمومی در ایران و لغو امتیاز تنباکو

۱۸۹۴ ۲۵ ژوئیه ــ آغاز جنگ بین چین و ژاپن

« اوت ــ قتل عام ارامنه در ترکیه

« اول نوامبر ــ مرگ تزار آلکساندر سوم و آغاز سلطنت نیکولای دوم

« دسامبر ــ محاکمهٔ جنجالی دریفوس افسر یهودی ارتش فرانسه و محکومیت او به اتهام واهی خیانت

۱۸۹۵ مارکونی اولین پیام بی‌سیم را مخابره می‌کند

Scanned by CamScanner

۱۸۹۵ رونتگن اشعهٔ ایکس را کشف می‌کند
« فروید اولین اثر خود را در زمینهٔ روانکاوی منتشر می‌نماید
۱۸۹۶ اول مه ــ قتل ناصرالدین شاه قاجار در حرم حضرت عبدالعظیم
۱۸۹۸ ۲۴ آوریل ــ آغاز جنگ آمریکا و اسپانیا بر سر کوبا
« ۱۲ اوت ــ شکست اسپانیا و امضای قرارداد آتش بس بین آمریکا و اسپانیا
« ۱۰ دسامبر ــ امضای قرارداد صلح بین آمریکا و اسپانیا در پاریس. اسپانیا متصرفات خود را در نیمکرهٔ غربی رها می‌کند
۱۸۹۹ ۴ فوریه ــ آغاز قیام مردم فیلیپین علیه آمریکا
« ۱۱ اکتبر ــ آغاز جنگ بوئرها علیه استعمارگران انگلیسی در جنوب آفریقا

۳ ــ جهان در آغاز قرن بیستم

۱۹۰۰ ۲۹ ژانویه ــ امضای اولین قرارداد قرضهٔ ایران از روسیه
« ۲۰ ژوئن ــ قیام «بوکسورها» در چین بر ضد بیگانگان
« ژوئیه و اوت ــ هجوم نیروی بین‌المللی از شش کشور به چین و قتل‌عام شورشیان
۱۹۰۱ ۲۲ ژانویه ــ مرگ ملکه ویکتوریا پس از قریب شصت و چهار سال سلطنت بر انگلستان
« ۲۱ مه ــ اعطای امتیاز نفت جنوب ایران به دارسی
« ۶ سپتامبر ــ ترور مک کینلی رئیس جمهوری آمریکا
« نوامبر ــ امضای قرارداد بازرگانی و تعرفهٔ گمرکی بین ایران و روسیه
۱۹۰۲ ۳۰ ژانویه ــ امضای قرارداد اتحاد انگلیس و ژاپن
« ۳۱ مارس ــ امضای دومین قرارداد قرضه ایران از روسیه
« ۲۰ مه ــ اعلام استقلال کوبا و خروج نیروهای آمریکائی از آن کشور
« ۳۱ مه ــ خاتمهٔ جنگ بوئرها
« اکتبر ــ آغاز کار دادگاه داوری بین‌المللی در لاهه
۱۹۰۳ ۲۷ مه ــ قرارداد بازرگانی و تعرفهٔ گمرکی بین ایران و انگلستان
« ۳ نوامبر ــ اعلام استقلال پاناما
« ۱۷ دسامبر ــ نخستین پرواز موفقیت‌آمیز با هواپیماهای سنگین‌تر از هوا بوسیلهٔ برادران رایت
۱۹۰۴ ۸ فوریه ــ آغاز جنگ روس و ژاپن
« اول مه ــ شکست و هزیمت نیروهای روسیه از ژاپن در نبرد «یالو»
۱۹۰۵ ۴ ژانویه ــ تصرف بندر مهم «پرت آرتور» از طرف نیروهای ژاپن
« ۲۲ ژانویه ــ آغاز انقلاب ۱۹۰۵ در روسیه
« ۱۰ مه ــ تشکیل اولین مجلس دوما در روسیه

Scanned by CamScanner

۱۹۰۵ ۲۵ مه ــ انهدام ناوگان جنگی روسیه از طرف نیروی دریائی ژاپن
« سپتامبر ــ پایان جنگ روس و ژاپن و امضای قرارداد ترک مخاصمه بین دو کشور

۱۹۰۶ ۱۸ و ۱۹ آوریل ــ زلزله و آتش سوزی عظیم در سانفرانسیسکو
« ۲۵ ژوئیه ــ تحصن مشروطه خواهان ایران در سفارت انگلیس
« ۱۵ اوت ــ صدور فرمان مشروطیت از طرف مظفرالدین شاه قاجار

۱۹۰۷ ۸ ژانویه ــ مرگ مظفرالدین شاه و جلوس محمدعلی شاه
« ژوئیه ــ تجاوز عثمانی ها به آذربایجان غربی
« ۳۱ اوت ــ قرارداد تقسیم ایران به مناطق نفوذ بین روسیه و انگلستان

۱۹۰۸ ۲۶ مه ــ فوران نفت از اولین چاه نفتی ایران در جنوب
« ۲۳ ژوئن ــ کودتای محمدعلی شاه و به توپ بستن مجلس شورای ملی
« ژوئیه ــ آغاز قیام ترکهای جوان (افسران اصلاح طلب) در عثمانی
« دسامبر ــ تشکیل اولین مجلس مشورتی (پارلمان) در ترکیه

۱۹۰۹ آوریل ــ شکست تلاش سلطان عبدالحمید دوم برای بازیافتن قدرت مطلقه و خلع او از سلطنت و خلافت
« ۲۸ آوریل ــ ورود قوای روسیه به آذربایجان
« ژوئن ــ ورود قوای هندی و کشتی های انگلیسی به خلیج فارس
« ۱۶ ژوئیه ــ خلع محمدعلی شاه از سلطنت
« ۲۵ ژوئیه ــ نخستین پرواز موفقیت آمیز بر فراز دریای مانش

۱۹۱۰ ۶ مه ــ مرگ ادوارد هفتم و جلوس جرج پنجم بر تخت سلطنت انگلیس
« ۲۰ نوامبر ــ مرگ تولستوی بزرگترین نویسندهٔ روس

۱۹۱۱ ژوئیه ــ آغاز انقلاب در چین
« ۱۸ سپتامبر ــ قتل استولیپین نخست وزیر مقتدر روسیه
« ۲۹ سپتامبر ــ آغاز جنگ ترکیه و ایتالیا و پیشروی نیروهای ایتالیا در متصرفات عثمانی در لیبی
« ۲۹ نوامبر ــ اولتیماتوم دولت روسیه به ایران دربارهٔ اخراج شوستر و گروه مستشاران آمریکائی از ایران

۱۹۱۲ ۱۲ فوریه ــ سقوط رژیم سلطنتی و اعلام جمهوری در چین
« ۱۴ و ۱۵ آوریل ــ برخورد کشتی «تیتانیک» به کوه یخ و غرق بیش از یکهزار و پانصد نفر از مسافران آن
« ۸ اکتبر ــ آغاز جنگ های بالکان بین ترکها و صربستان و یونان و بلغارستان
« ۳ دسامبر ــ شکست ترکها در جنگ بالکان و بیرون رانده شدن آنها از اروپا

Scanned by CamScanner

۱۹۱۳ اوت ــ امضای قرارداد بخارست و تقسیم متصرفات سابق عثمانی بین یونان و صربستان
« نوامبر ــ انتشار نظریهٔ نسبیت اینشتین

٤ ــ جنگ جهانی اول و پیامدهای آن

۱۹۱٤ ۲۸ ژوئن ــ قتل ولیعهد اتریش و همسرش در «ساراجه وو»
« ۱۲ ژوئیه ــ تاجگذاری احمدشاه
« ۲۸ ژوئیه ــ حملهٔ اتریش به صربستان (آغاز جنگ اول جهانی)
« اول اوت ــ اعلان جنگ آلمان به روسیه
« ۳ اوت ــ اعلان جنگ آلمان به فرانسه
« ٤ اوت ــ اعلان جنگ انگلیس به آلمان
« ۱۲ اوت ــ اعلان جنگ انگلیس به اتریش
« ۱۳ اوت ــ اعلان جنگ فرانسه به اتریش
« ۲۳ اوت ــ اعلان جنگ ژاپن به آلمان
« ۲۵ اوت ــ اعلان جنگ ژاپن به اتریش
« اول نوامبر ــ اعلان جنگ روسیه به عثمانی
« ۵ نوامبر ــ اعلان جنگ انگلیس و فرانسه به عثمانی
« دسامبر ــ تجاوز عثمانی‌ها به خاک ایران و جنگ با قوای روسیه

۱۹۱۵ ژانویه ــ تصرف تبریز بدست روسها
« فوریه ــ شکست عثمانی‌ها از قوای انگلیس در خوزستان
« ۲۲ آوریل ــ استفاده از گاز سمی در جنگ
« ۲۳ مه ــ اعلان جنگ ایتالیا به اتریش
« اوت ــ اعلان جنگ ایتالیا به آلمان و عثمانی
« اکتبر ــ پیشروی سریع آلمانی‌ها در جبههٔ شرق و سقوط بنادر بالتیک روسیه
« دسامبر ــ تشکیل حکومت مهاجرین در کرمانشاه

۱۹۱٦ ژانویه ــ تأسیس نیروی پلیس جنوب از طرف انگلیسیها
« فوریه و مارس ــ آغاز نبردهای شدید برای فتح «وردن» در فرانسه
« ژوئیه و اوت ــ تصرف همدان و قزوین به وسیلهٔ عثمانی‌ها
« ژوئیه تا نوامبر ــ نبردهای «سوم» و تلفات چند صد هزار نفری به نیروهای طرفین
« ٦ دسامبر ــ لوید جرج نخست‌وزیر انگلیس می‌شود و یک کابینهٔ جنگی تشکیل می‌دهد
« ۳۰ دسامبر ــ قتل راسپوتین، کشیش مزوری که دربار روسیه را تحت نفوذ خود گرفته بود

۱۹۱۷ فوریه ــ تصرف همدان و کرمانشاه بدست روسها
« ۱۱ مارس ــ تصرف بغداد از طرف نیروهای انگلیس

Scanned by CamScanner

۱۹۱۷ ۱۲ مارس ــ آغاز انقلاب روسیه
« ۱۵ مارس ــ استعفای تزار نیکلای دوم
« ۶ آوریل ــ اعلان جنگ آمریکا به آلمان
« ۷ نوامبر ــ انقلاب بلشویکی در روسیه و آغاز حکومت لنین
« ۹ دسامبر ــ تصرف بیت‌المقدس از طرف نیروهای انگلیس

۱۹۱۸ ۳ مارس ــ امضای قرارداد «برست-لیتوفسک» بین آلمان و شوروی
« ۱۶ ژوئیه ــ قتل‌عام خانوادهٔ سلطنتی روسیه
« ۹ نوامبر ــ استعفای ویلهلم دوم امپراطور آلمان
« ۱۱ نوامبر ــ امضای قرارداد ترک مخاصمه و پایان جنگ در اروپا
« ۳۰ اکتبر ــ امضای قرارداد ترک مخاصمه بین انگلیس و عثمانی

۵ ــ در میان دو جنگ (عصر دیکتاتورها)

۱۹۱۹ ۱۸ ژانویه ــ گشایش کنفرانس صلح پاریس
« ۲۸ ژوئن ــ امضای قرارداد ورسای و تحمیل شرایط سنگین صلح بر آلمان
« ۹ اوت ــ امضای قرارداد «وثوق‌الدوله ــ ساکس» معروف به قرارداد ۱۹۱۹ ایران و انگلیس که ایران را تحت‌الحمایهٔ انگلیس قرار می‌داد.

۱۹۲۰ ۱۰ ژانویه ــ تشکیل جامعهٔ ملل
« ۱۸ مه ــ تجاوز ارتش سرخ به گیلان
« ژوئن ــ شکایت ایران از شوروی به جامعهٔ ملل
« اوت ــ اعزام هیئت نمایندگی ایران به مسکو برای حل اختلافات با دولت شوروی

۱۹۲۱ ۲۱ فوریه ــ کودتای سوم اسفند ۱۲۹۹ در ایران
« ۲۶ فوریه ــ امضای قرارداد دوستی و مودت بین ایران و شوروی (معروف به قرارداد ۱۹۲۱)
« مه و ژوئن ــ تخلیهٔ ایران از ارتش‌های بیگانه

۱۹۲۲ اوت و سپتامبر ــ جنگ نیروهای ترکیه و یونان و شکست یونانیها از ترکها
« ۲۵ تا ۲۹ اکتبر ــ راه‌پیمائی فاشیست‌های ایتالیا بطرف رم
« ۳۰ اکتبر ــ موسولینی به قدرت می‌رسد

۱۹۲۳ ۲۴ ژوئیه ــ امضای قرارداد لوزان دربارهٔ حل اختلافات ارضی بین ترکیه و همسایگان. بموجب این قرارداد کلیه جزایر دریای اژه جز دو جزیره به یونان واگذار شد و حکومت انگلیسیها بر قبرس تأیید گردید. بغاز داردانل و بسفر نیز آبراه آزاد بین‌المللی و غیرنظامی اعلام شد
« ۲۹ اکتبر ــ الغاء رژیم سلطنتی در ترکیه. مصطفی کمال (آتاتورک) به عنوان اولین رئیس

Scanned by CamScanner

جمهوری ترکیه انتخاب گردید.

۱۹۲۴ ۲۱ ژانویه ــ مرگ لنین

« ۲۲ ژانویه ــ تشکیل اولین حکومت کارگری در انگلیس به ریاست رمزی مکدونالد

« ۲۵ مارس ــ خلع ژرژ دوم پادشاه یونان و اعلام جمهوری در این کشور

« نوامبر ــ انتشار کتاب «نبرد من» هیتلر

۱۹۲۵ ۲۶ مارس ــ انتخاب مارشال هیندنبورگ به ریاست جمهوری آلمان

« ۳۱ اکتبر ــ خلع سلسلهٔ قاجار و تشکیل حکومت موقتی در ایران

« اول دسامبر ــ امضای قراردار «لوکارنو» دربارهٔ تثبیت مرزهای آلمان با فرانسه و بلژیک و غیرنظامی شدن منطقه راین

« ۱۲ دسامبر ــ آغاز سلطنت رضاشاه

۱۹۲۶ ۱۱ ژانویه ــ عبدالعزیز ابن سعود خود را پادشاه حجاز اعلام کرد.

« ۳ تا ۱۲ مه ــ اعتصاب عمومی انگلستان را فلج می‌کند. پارلمان انگلیس این اعتصاب را غیرقانونی می‌خواند.

« ۸ سپتامبر ــ آلمان به جامعه ملل پذیرفته شد.

۱۹۲۷ مارس ــ اغتشاش در چین. هزار تفنگدار دریائی آمریکا برای حفظ جان اتباع آمریکائی در بنادر چین پیاده می شوند

« ۲۱ مه ــ پایان موفقیت‌آمیز اولین پرواز بدون توقف بر فراز اقیانوس اطلس. چارلز لیندبرگ مسافت ۵۸۰۰ کیلومتر بین نیویورک و پاریس را در ۳۳ ساعت و ۲۹ دقیقه طی می‌کند.

۱۹۲۸ ۲۷ اوت ــ امضای قرارداد بین‌المللی صلح در پاریس بین ۶۲ کشور. این قرارداد که به قرارداد «منع جنگ» هم معروف شده جنگ را به عنوان وسیله‌ای برای اعمال سیاست ملی نفی می‌کند.

« اکتبر ــ نخستین پرواز موفقیت‌آمیز کشتی هوائی یا «زپلن» آلمانی با ۵۸ مسافر و سرنشین بر فراز اقیانوس اطلس

« نوامبر ــ استالین با تثبیت قدرت مطلقهٔ خود نخستین برنامهٔ اقتصادی پنجسالهٔ شوروی را اعلام می‌کند

۱۹۲۹ ۱۴ ژانویه ــ استعفای امان‌الله پادشاه افغانستان

« ۷ ژوئن ــ قرارداد موسولینی و پاپ و تأسیس حکومت واتیکان

« اکتبر ــ سقوط ناگهانی ارزش سهام در بورس نیویورک و آغاز بحران اقتصادی در آمریکا

۱۹۳۱ ۱۸ سپتامبر ــ حملهٔ ناوگان ژاپن به بندر موکدن در منچوری

« نوامبر ــ پیشروی ژاپنی‌ها در منچوری. چین به جامعهٔ ملل شکایت می‌کند

Scanned by CamScanner

۱۹۳۲ ۱۸ فوریه ــ تشکیل حکومت دست‌نشاندهٔ ژاپن در منچوری. «پو-یی» آخرین امپراطور چین که در سال ۱۹۱۲ از سلطنت خلع شد به عنوان امپراطور «منچوکو» انتخاب می‌شود.

« ۷ نوامبر ــ انتخاب فرانکلین روزولت به ریاست جمهوری آمریکا

« ۲۷ نوامبر ــ الغاء امتیاز نفت دارسی

۱۹۳۳ ۲۷ ژانویه ــ شکایت انگلیس از ایران به جامعهٔ ملل دربارهٔ لغو یکجانبهٔ قرارداد دارسی

« ۳۰ ژانویه ــ آدولف هیتلر پس از پیروزی در انتخابات به مقام صدراعظمی آلمان منصوب می‌شود.

« ۲۷ فوریه ــ حریق در مجلس رایشتاگ آلمان. هیتلر به بهانهٔ مشارکت کمونیست‌ها در این واقعه سرکوب مخالفان خود را آغاز می‌کند.

« ۲۹ آوریل ــ امضای قرارداد جدید نفت بین ایران و شرکت نفت انگلیس

« ۱۴ اکتبر ــ هیتلر خروج آلمان را از جامعهٔ ملل اعلام می‌کند

« ۱۶ نوامبر ــ برقراری روابط سیاسی بین آمریکا و شوروی

۱۹۳۴ ۲۵ ژوئیه ــ قتل «دولفوس» صدراعظم اتریش بدست نازیها

« ۲ اوت ــ مرگ هیندنبورگ رئیس جمهور آلمان

« ۴ اوت ــ هیتلر مقام ریاست جمهوری و صدراعظمی آلمان را ادغام می‌کند و خود را «فوهرر» یا پیشوای آلمان می‌خواند

« اکتبر ــ آغاز راه‌پیمائی طولانی کمونیست‌های چین به رهبری مائو. در این راه‌پیمائی ده‌هزار کیلومتری از جنوب تا شمال چین که یک سال به طول انجامید فقط بیست هزار نفر از صدهزار نفر راه‌پیمایان زنده به مقصد رسیدند.

۱۹۳۵ ۱۰ مارس ــ لغو قرارداد ورسای از طرف هیتلر

« ۲ اکتبر ــ حملهٔ نیروهای ایتالیا به حبشه. شکایت حبشه به جامعهٔ ملل

« ۱۸ نوامبر ــ تصویب قطعنامهٔ تحریم اقتصادی ایتالیا در جامعهٔ ملل

۱۹۳۶ ۲۰ ژانویه ــ مرگ جرج پنجم پادشاه انگلیس. پسر ارشد او «پرنس اف ولز» به عنوان ادوارد هشتم پادشاه انگلیس می‌شود

« ۷ مارس ــ هیتلر با اشغال «راین لند» قرارداد لوکارنو را نقض می‌کند

« ۳۰ مارس ــ ایران به علت توهین به وزیر مختار ایران در آمریکا روابط سیاسی خود را با آمریکا قطع می‌کند

« ۱۷ ژوئیه ــ شورش نظامیان بفرماندهی ژنرال فرانکو بر ضد دولت جمهوری اسپانیا. آغاز جنگ داخلی اسپانیا

« ۱۰ دسامبر ــ ادوارد هشتم پادشاه انگلیس به علت مخالفت دولت با ازدواج او با زن دلخواهش از مقام سلطنت استعفا می‌دهد

Scanned by CamScanner

۱۹۳۶ ۱۲ دسامبر ــ دوک اف یورک برادر کوچکتر پادشاه مستعفی انگلیس به عنوان جرج ششم پادشاه انگلستان می شود

۱۹۳۷ ۸ ژوئیه ــ امضای پیمان دفاعی سعدآباد بین ایران و عراق و ترکیه و افغانستان

« ۲۹ ژوئیه ــ آغاز حملهٔ ژاپن به خاک اصلی چین

« ۹ اوت ــ سقوط پکن بدست نیروهای ژاپن

« ۸ نوامبر ــ سقوط شانگهای

۱۹۳۸ ۱۲ مارس ــ نیروهای آلمان وارد اتریش می شوند

« ۱۳ مارس ــ اشغال وین از طرف نیروهای هیتلر و اعلام وحدت آلمان و اتریش

« ۱۰ آوریل ــ انضمام اتریش به آلمان با یک رفراندوم رسمیت می‌یابد

« ۱۵ آوریل ــ آغاز پیشروی سریع نیروهای فرانکو در اسپانیا. هیتلر و موسولینی علناً فرانکو را در جنگ با دولت قانونی اسپانیا حمایت می‌کنند

« ۳۰ سپتامبر ــ کنفرانس مونیخ با شرکت هیتلر و موسولینی و نخست‌وزیران انگلیس و فرانسه با تأیید خواست‌های هیتلر دربارهٔ انضمام قسمتی از خاک چک اسلواکی به آلمان پایان می‌یابد

« اول اکتبر ــ اشغال «سودت» در شمال چک اسلواکی از طرف نیروهای آلمان

« ۵ اکتبر ــ استعفای دکتر بنش رئیس جمهور چک اسلواکی و آغاز تلاشی جمهوری چک اسلواکی

۱۹۳۹ ۲۴ مارس ــ سقوط مادرید بدست نیروهای فرانکو و پایان جنگ داخلی اسپانیا

« ۲۲ مه ــ امضای قرارداد اتحاد نظامی آلمان و ایتالیا

« ۲۴ اوت ــ امضای قرارداد دوستی و عدم تجاوز بین آلمان و شوروی

۶ ــ جنگ جهانی دوم و پیامدهای آن

۱۹۳۹ اول سپتامبر ــ حمله نیروهای آلمان به لهستان

« ۳ سپتامبر ــ اعلان جنگ انگلیس و فرانسه به آلمان. آغاز جنگ دوم جهانی

« ۱۷ سپتامبر ــ تجاوز ارتش سرخ به لهستان

« ۲۹ سپتامبر ــ تقسیم لهستان بین آلمان و شوروی

« ۳۰ نوامبر ــ حملهٔ شوروی به فنلاند

« ۱۱ دسامبر ــ خروج ایتالیا از جامعهٔ ملل

« ۱۴ دسامبر ــ اخراج شوروی از جامعهٔ ملل

۱۹۴۰ ۱۲ مارس ــ امضای قرارداد ترک مخاصمه بین شوروی و فنلاند. فنلاند قسمتی از اراضی خود را به شوروی تسلیم می‌کند

Scanned by CamScanner

۱۹۴۰ ۹ آوریل ــ حملهٔ نیروهای آلمان به دانمارک و نروژ
« ۱۵ آوریل ــ نیروهای انگلیس در نروژ پیاده می شوند
« ۲ مه ــ آغاز عقب‌نشینی و تخلیهٔ نیروهای انگلیس از نروژ
« ۱۰ مه ــ نیروهای آلمان به هلند و بلژیک و لوکزامبورگ حمله می‌کنند
« ۱۱ مه ــ چرچیل نخست‌وزیر انگلیس می شود و یک دولت ائتلاف ملی تشکیل می‌دهد
« ۱۴ تا ۳۰ مه ــ هلند و بلژیک و لوکزامبورگ به تصرف کامل آلمانیها درمی‌آید
« ۲۷ مه تا ۴ ژوئن ــ تخلیه نیروهای انگلیس از اروپا از طریق بندر دونکرک
« ۸ ژوئن ــ شکست خطوط دفاعی فرانسه و سرازیر شدن نیروهای آلمان بطرف پاریس
« ۱۰ ژوئن ــ ایتالیا به انگلیس و فرانسه اعلان جنگ می‌دهد
« ۱۴ ژوئن ــ اشغال پاریس از طرف نیروهای آلمان
« ۱۵ ژوئن ــ نیروهای شوروی کشورهای ساحلی بالتیک (لیتوانی، لتونی و استونی) را اشغال می‌کنند
« ۲۲ ژوئن ــ امضای قرارداد ترک مخاصمه بین آلمان و فرانسه. فرانسه تسلیم شرایط آلمان می شود
« ۱۰ ژوئیه ــ آغاز بمباران های هوائی لندن از طرف نیروی هوائی آلمان
« ۲۳ سپتامبر ــ نیروهای ژاپن به هندوچین فرانسه حمله می‌کنند و در مدت کمتر از یک ماه تمام این سرزمین را اشغال می‌کنند
« ۷ اکتبر ــ نیروهای آلمان رومانی را اشغال می‌کنند
« اول نوامبر ــ آغاز جنگ های یونان و ایتالیا. نیروی دریائی انگلیس به کمک یونان می شتابد
۱۹۴۱ ۳۰ مارس ــ آغاز عملیات نیروهای رومل در شمال آفریقا
« ۶ آوریل ــ آغاز حملات نیروهای آلمان به یوگسلاوی و یونان
« ۱۱ آوریل ــ نیروهای آلمان بلگراد را اشغال می‌کنند
« ۲۷ آوریل ــ آتن به تصرف نیروهای آلمان درمی‌آید
« ۲۸ آوریل تا دوم مه ــ نیروهای انگلیس یونان را تخلیه می‌کنند
« ۱۰ مه ــ فرار هس معاون و مشاور هیتلر به انگلستان
« ۲۴ مه ــ اشغال جزیرهٔ «کرت» از طرف نیروهای آلمان
« ۲۲ ژوئن ــ آغاز حملهٔ نیروهای آلمان به روسیه
« ۱۳ ژوئیه ــ امضای قرارداد دوستی و اتحاد بین شوروی و انگلستان
« ۲۵ اوت ــ حملهٔ نیروهای شوروی و انگلیس به ایران
« ۱۶ سپتامبر ــ استعفای رضاشاه و آغاز سلطنت محمدرضاشاه
« ۱۹ سپتامبر ــ نیروهای آلمان شهر کیف پایتخت اوکراین را اشغال می‌کنند
« ۶ اکتبر ــ نیروهای آلمان در حومهٔ مسکو. سازمان های دولتی شوروی مسکو را تخلیه می‌کنند

Scanned by CamScanner

۱۹۴۱ نوامبر و دسامبر ــ نبردهای شدید در نزدیکی مسکو. پیشروی آلمانی ها متوقف می شود
« ۷ دسامبر ــ حملهٔ غافلگیرانهٔ ژاپنی ها به ناوگان آمریکا در پرل هاربور
« ۸ دسامبر ــ اعلان جنگ آمریکا به ژاپن
« ۱۱ دسامبر ــ اعلان جنگ آلمان و ایتالیا به آمریکا

۱۹۴۲ ۲ ژانویه ــ تصرف مانیل پایتخت فیلیپین از طرف ژاپنیها
« ۲۹ ژانویه ــ قرارداد سه جانبهٔ ایران و انگلیس و شوروی
« ۱۵ فوریه ــ سقوط سنگاپور بدست نیروهای ژاپن
« ۹ مارس ــ اشغال جزیرهٔ جاوه از طرف نیروهای ژاپن
« ۳۰ مه ــ هزار هواپیما شهر کلن آلمان را بمباران می‌کنند
« ۲۰ ژوئن ــ طبرق به تصرف نیروهای رومل در می‌آید
« ۶ سپتامبر ــ پیشروی نیروهای آلمان در شمال قفقاز در استالینگراد متوقف می شود
« ۲۳ اکتبر ــ نبرد العلمین. اولین شکست نیروهای آلمان در شمال آفریقا
« ۴ نوامبر ــ آغاز عقب‌نشینی نیروهای رومل از شمال آفریقا
« ۷ نوامبر ــ نیروهای متفقین در شمال آفریقا پیاده می شوند

۱۹۴۳ ۶ ژانویه ــ آغاز عقب‌نشینی نیروهای آلمان در جبههٔ قفقاز و منطقهٔ رودخانهٔ «دن»
« ۱۸ ژانویه ــ پایان محاصرهٔ شانزده‌ماهه لنینگراد
« ۲۳ ژانویه ــ نیروهای رومل از تریپولی عقب رانده می شوند
« ۳۱ ژانویه ــ تسلیم نیروهای محاصره شدهٔ آلمان در استالینگراد
« ۹ فوریه ــ شکست نیروهای ژاپن در نبرد «گودال کانال»
« ۱۶ فوریه ــ ارتش سرخ خارکف را از آلمانی ها پس می‌گیرد
« ۷ مه ــ نیروهای متفقین تونس را اشغال می‌کنند
« ۲۲ مه ــ استالین کمینترن (انترناسیونال سوم) را منحل می‌کند
« ۱۰ ژوئیه ــ نیروهای متفقین در سیسیل پیاده می شوند
« ۲۵ ژوئیه ــ ویکتور امانوئل پادشاه ایتالیا، موسولینی را برکنار می‌کند
« ۱۷ اوت ــ تصرف کامل سیسیل از طرف نیروهای متفقین
« ۳ سپتامبر ــ نیروهای متفقین در ایتالیا پیاده می شوند
« ۷ سپتامبر ــ دولت ایتالیا تسلیم می شود
« ۱۰ سپتامبر ــ نیروهای آلمان رم را اشغال می‌کنند
« اول اکتبر ــ ناپل به تصرف نیروهای متفقین درمی‌آید
« ۶ نوامبر ــ نیروهای شوروی شهر «کیف» را از آلمانی ها باز پس می‌گیرند
« ۲۸ نوامبر ــ تشکیل نخستین کنفرانس سران متفقین (روزولت و چرچیل و استالین) در تهران

Scanned by CamScanner

۱۹۴۴ ۴ ژوئن ــ نیروهای متفقین وارد رم می شوند
« ۵ ژوئن ــ ویکتور امانوئل پادشاه ایتالیا به نفع پسرش «اومبرتو» استعفا می‌دهد
« ۶ ژوئن ــ گشایش جبهه دوم. نیروهای متفقین با بیش از چهار هزار کشتی و شناور جنگی در نرماندی پیاده می شوند
« ۱۲ ژوئن ــ اولین موشک های «و-۱» آلمانی بر لندن فرود می‌آید
« ۹ ژوئیه ــ آلمانی ها با دادن تلفات سنگین در جبههٔ شمال فرانسه عقب‌نشینی می‌کنند
« ۲۰ ژوئیه ــ توطئه قتل هیتلر با شکست مواجه می شود
« اول اوت ــ شورش در ورشو. آلمانی ها بیرحمانه شورش را سرکوب می‌کنند
« ۱۵ اوت ــ پیاده شدن نیروهای متفقین در جنوب فرانسه
« ۲۳ اوت ــ پاریس و مارسی در یک روز آزاد می شوند
« ۲۵ اوت ــ رومانی تسلیم می شود و به آلمان اعلان جنگ می‌دهد
« ۳ سپتامبر ــ نیروهای متفقین وارد بلژیک می شوند
« ۴ سپتامبر ــ آزادی بروکسل. ورود نیروهای متفقین به هلند
« ۸ سپتامبر ــ اولین موشک «و-۲» بر لندن فرود می‌آید
« ۱۱ سپتامبر ــ ورود نیروهای متفقین به خاک آلمان
« ۱۷ سپتامبر ــ تقاضای امتیاز نفت شمال ایران از طرف شوروی
« ۵ اکتبر ــ نیروهای انگلیس در یونان پیاده می شوند
« ۱۴ اکتبر ــ آتن به تصرف نیروهای انگلیس درمی‌آید
« ۲ دسامبر ــ تصویب قانون منع امتیاز نفت به خارجیان در مجلس ایران. بحران روابط ایران و شوروی
« ۲۶ دسامبر ــ ارتش سرخ بوداپست پایتخت مجارستان را محاصره می‌کند
۱۹۴۵ ۱۱ ژانویه ــ آغاز عقب‌نشینی ژاپنی ها از فیلیپین
« ۱۷ ژانویه ــ اشغال ورشو از طرف نیروهای شوروی
« ۴ فوریه ــ آغاز دومین کنفرانس سران متفقین در یالتا
« ۱۱ فوریه ــ پایان کنفرانس یالتا
« ۶ مارس ــ شهر کلن به تصرف نیروهای متفقین درمی‌آید
« اول آوریل ــ آغاز حمله نیروهای آمریکا به جزیرهٔ اوکیناوا
« ۱۱ آوریل ــ وین پس از یک نبرد هفت روزه به تصرف نیروهای شوروی درمی‌آید
« ۱۲ آوریل ــ مرگ روزولت و آغاز ریاست جمهوری ترومن
« ۲۵ آوریل ــ ارتش سرخ برلن را محاصره می‌کند
« ۲۷ آوریل ــ نیروهای آمریکا و شوروی در قلب آلمان به هم می پیوندند
« ۲۸ آوریل ــ موسولینی و معشوقه اش کلارا پتاچی بدست پارتیزان‌های ایتالیا تیرباران می شوند

Scanned by CamScanner

۱۹۴۵ ۳۰ آوریل ــ هیتلر و معشوقه اش اوا براون خودکشی می‌کنند. هیتلر قبل از خودکشی دریاسالار دونیتز را به جانشینی خود تعیین می‌کند

« ۲ مه ــ تسلیم نیروهای آلمان در ایتالیا. سقوط برلن

« ۷ مه ــ تسلیم بلاقید و شرط آلمان

« ۱۷ ژوئیه ــ تشکیل سومین کنفرانس سران متفقین در پتسدام

« ۲۶ ژوئیه ــ پیروزی حزب کارگر در انتخابات انگلستان. چرچیل جای خود را به اتلی می‌دهد

« ۶ اوت ــ اولین بمب اتمی در شهر ژاپنی هیروشیما منفجر می شود

« ۸ اوت ــ شوروی به ژاپن اعلان جنگ می‌دهد

« ۹ اوت ــ پرتاب دومین بمب اتمی بر ناکازاکی

۷ ــ دنیای بعد از جنگ (تا نیمهٔ قرن بیستم)

۱۹۴۵ ۱۴ اوت ــ تسلیم بلاقید و شرط ژاپن. پایان جنگ دوم جهانی

« ۸ سپتامبر ــ آغاز شورش فرقهٔ دمکرات در آذربایجان

« ۱۲ دسامبر ــ سقوط تبریز و تشکیل حکومت دست‌نشاندهٔ شوروی در آذربایجان

۱۹۴۶ ۱۰ ژانویه ــ تشکیل اولین اجلاس مجمع عمومی سازمان ملل متحد در لندن

« ۲۵ ژانویه ــ ایران از شوروی به سازمان ملل متحد شکایت می‌کند

« اول فوریه ــ «تریگوه لی» به‌عنوان اولین دبیرکل سازمان ملل متحد انتخاب می شود

« ۱۸ فوریه ــ سفر قوام السلطنه به مسکو

« ۴ آوریل ــ امضای موافقتنامهٔ تشکیل شرکت مختلط نفت ایران و شوروی

« ۱۹ آوریل ــ انحلال جامعهٔ ملل

« ۲۶ مه ــ تخلیهٔ کامل ایران از قوای شوروی

« ۵ ژوئن ــ مراجعه به آراء عمومی در ایتالیا دربارهٔ رژیم آینده آن کشور. اکثریت مردم ایتالیا به استقرار رژیم جمهوری رأی می‌دهند

« اول اوت ــ افتتاح کنفرانس صلح در پاریس

« اول اکتبر ــ صدور رأی دادگاه جنایتکاران جنگی آلمان در نورنبرگ. دوازده نفر از متهمین به اعدام محکوم می شوند. یکی از محکومین به اعدام (گورینگ) قبل از اجرای حکم خودکشی می‌کند.

« ۱۲ دسامبر ــ سقوط حکومت دست‌نشاندهٔ شوروی در آذربایجان.

۱۹۴۷ ۱۴ ژانویه ــ ونسان اوریول به عنوان نخستین رئیس‌جمهور جمهوری چهارم فرانسه انتخاب می شود.

« ۱۲ مارس ــ اعلام دکترین ترومن برای مبارزه با کمونیسم. کنگرهٔ آمریکا با اعطای

Scanned by CamScanner

چهارصد میلیون دلار کمک به ترکیه و یونان موافقت می‌کند.

۱۹۴۷ ۵ ژوئن ــ اعلام طرح مارشال برای کمک به بازسازی اروپا. کنگرهٔ آمریکا اعتبار این طرح را به مبلغ دوازده میلیارد دلار تصویب می‌کند.

« ۳ اوت ــ استقلال اندونزی. عملیات نظامی هلند در اندونزی پایان می یابد.

« ۱۵ اوت ــ اعلام تقسیم شبه‌قارهٔ هند به دو کشور هند و پاکستان. ضمن اعلام استقلال هند یک فرمانروای انگلیسی برای این کشور تعیین می شود.

« ۶ اکتبر ــ استالین سازمان جدیدی از احزاب کمونیست بنام «کومین‌فرم» بوجود می‌آورد. احزاب کمونیست ۹ کشور اروپائی در این سازمان عضویت دارند.

« ۲۲ اکتبر ــ رد موافقتنامهٔ تشکیل شرکت مختلط نفت ایران و شوروی در مجلس شورای ملی.

« ۲۹ نوامبر ــ مجمع عمومی سازمان ملل متحد به طرح تقسیم فلسطین به دو کشور یهودی و عرب رأی می‌دهد.

« ۳۰ دسامبر ــ الغاء رژیم سلطنتی و استقرار «جمهوری خلق» در رومانی.

۱۹۴۸ ۳۰ ژانویه ــ قتل گاندی رهبر معنوی استقلال هند

« ۲۵ فوریه ــ کودتای کمونیستی در چک اسلواکی. دکتر بنش رئیس جمهوری چک اسلواکی به نفع رهبر حزب کمونیست کناره گیری می‌کند.

« اول آوریل ــ آغاز محاصرهٔ زمینی برلن از طرف شوروی. متفقین غربی با ایجاد یک پل هوائی سوخت و مواد غذائی لازم را به برلن غربی حمل می‌کنند.

« ۳ مه ــ لرد مونتباتن فرماندار انگلیسی هند جای خود را به «راجو گوپالاچاری» هندی می‌دهد.

« ۱۴ مه ــ اعلام تشکیل دولت اسرائیل و آغاز اولین دورهٔ جنگ های اعراب و اسرائیل.

« ۲۸ ژوئیه ــ طرد یوگسلاوی از «کمین‌فرم» و بلوک کمونیست.

« ۲۳ دسامبر ــ اعدام «تویو» نخست‌وزیر زمان جنگ ژاپن و شش نفر همکاران او به عنوان جنایتکاران جنگی.

۱۹۴۹ ۱۸ مارس ــ تشکیل سازمان پیمان آتلانتیک شمالی (ناتو)

« ۲۳ مه ــ تشکیل دولت جمهوری فدرال آلمان (آلمان غربی) و ادغام مناطق اشغالی آمریکا و انگلیس و فرانسه در آلمان.

« ۲۳ سپتامبر ــ اولین آزمایش اتمی شوروی

« ۳۰ سپتامبر ــ پایان محاصرهٔ برلن

« اول اکتبر ــ اعلام تشکیل جمهوری خلق چین

« ۷ اکتبر ــ تشکیل جمهوری دمکراتیک آلمان (آلمان شرقی)

« ۸ دسامبر ــ تشکیل دولت چین ملی در جزیرهٔ تایوان (فورموز)

Scanned by CamScanner

۸ــ عصر دگرگونی ها (دههٔ ۱۹۵۰)

۱۹۵۰ ۲۵ ژوئن ــ حملهٔ نیروهای کرهٔ شمالی به کرهٔ جنوبی. آغاز جنگ کره.
« ۲۹ ژوئن ــ سئول پایتخت کرهٔ جنوبی به تصرف نیروهای کرهٔ شمالی درمی‌آید.
« ۳۰ ژوئن ــ آمریکا مستقیماً وارد جنگ کره می شود.
« ۱۵ سپتامبر ــ نیروهای آمریکا در کرهٔ شمالی پیاده می شوند.
« ۲۰ اکتبر ــ پیونگ یانگ پایتخت کرهٔ شمالی به تصرف نیروهای آمریکا درمی‌آید.
« ۲۰ نوامبر ــ با ورود ۲۰۰/۰۰۰ نیروی «داوطلب» چین به کره، جنگ کره وارد مرحلهٔ نوینی می شود.
۱۹۵۱ ۷ مارس ــ رزم‌آرا نخست‌وزیر ایران به قتل رسید.
« ۲۰ مارس ــ صنعت نفت ایران ملی شد.
« ۲۰ ژوئیه ــ ملک‌عبدالله پادشاه اردن به قتل رسید.
« ۸ سپتامبر ــ پیمان صلح آمریکا و ژاپن در سانفرانسیسکو به امضا رسید.
« ۲۶ اکتبر ــ حزب محافظه‌کار انگلیس در انتخابات پارلمانی این کشور پیروز شد و چرچیل مجدداً به نخست‌وزیری انگلستان رسید.
« ۱۱ نوامبر ــ پرون به ریاست جمهوری آرژانتین انتخاب شد.
« ۲۴ دسامبر ــ لیبی استقلال یافت.
۱۹۵۲ ۶ فوریه ــ جرج ششم پادشاه انگلستان درگذشت.
« اول مارس ــ نهرو در نخستین انتخابات عمومی هند به پیروزی رسید.
« ۲۳ ژوئیه ــ کودتای نظامی در مصر، ژنرال نجیب قدرت را بدست گرفت.
« ۲۶ ژوئیه ــ ملک فاروق پادشاه مصر از مقام سلطنت استعفا داد.
« ۱۱ اوت ــ ملک حسین به پادشاهی اردن انتخاب شد.
« ۳ اکتبر ــ انگلستان نخستین بمب اتمی خود را آزمایش کرد.
« ۴ نوامبر ــ ژنرال آیزنهاور به ریاست جمهوری آمریکا برگزیده شد.
۱۹۵۳ ۵ مارس ــ استالین دیکتاتور شوروی در سن ۷۴ سالگی درگذشت.
« ۱۰ آوریل ــ هامرشولد به دبیرکلی سازمان ملل متحد انتخاب شد.
« ۱۸ ژوئن ــ با اعلام رژیم جمهوری در مصر، ژنرال محمد نجیب به عنوان نخستین رئیس جمهور مصر برگزیده شد.
« ۲۷ ژوئیه ــ قرارداد آتش‌بس جنگ کره به امضا رسید.
« ۲۰ اوت ــ کودتای ۲۸ مرداد در ایران. حکومت مصدق سرنگون شد.
« ۱۲ سپتامبر ــ خروشچف به دبیرکلی حزب کمونیست شوروی انتخاب شد.
« ۲۳ دسامبر ــ بریا وزیر کشور سابق شوروی اعدام شد.
۱۹۵۴ ۲۵ فوریه ــ ژنرال نجیب از قدرت برکنار شد و ناصر زمام امور مصر را بدست گرفت.

Scanned by CamScanner

۱۹۵۴ ۱۸ ژوئن ــ پیر مندس فرانس به نخست‌وزیری فرانسه انتخاب شد.

« ۲۰ ژوئیه ــ با امضای قرارداد صلح هندوچین در ژنو، فرانسه استقلال ویتنام و لائوس و کامبوج را به رسمیت شناخت.

« ۸ اکتبر ــ کمونیست‌های ویتنام هانوی را تصرف کردند.

۱۹۵۵ ۸ فوریه ــ مالنکوف از نخست‌وزیری شوروی استعفا داد و بولگانین به جانشینی وی برگزیده شد.

« ۲۴ فوریه ــ پیمان بغداد بین عراق و ترکیه امضا شد. ایران و پاکستان و انگلستان هم بعداً به این پیمان ملحق شدند.

« ۵ آوریل ــ چرچیل از نخست‌وزیری انگلستان استعفا داد. ایدن به جانشینی وی انتخاب گردید.

« ۹ مه ــ آلمان غربی به سازمان پیمان آتلانتیک شمالی (ناتو) پیوست.

« ۱۴ مه ــ پیمان نظامی ورشو بین شوروی و کشورهای اروپای شرقی به امضا رسید.

« ۱۹ سپتامبر ــ پرون از ریاست جمهوری آرژانتین استعفا داد و این کشور را ترک گفت.

« ۲۳ اکتبر ــ «نگو دین دیم» با حمایت آمریکائیها به رژیم سلطنتی ویتنام خاتمه داد و تشکیل حکومت جمهوری ویتنام جنوبی را اعلام داشت.

۱۹۵۶ ۹ مارس ــ انگلیسیها اسقف ماکاریوس رهبر استقلال‌طلبان قبرس را به جزیرهٔ «سی‌شل» تبعید کردند.

« ۱۸ مارس ــ خروشچف در جلسهٔ سری کنگره بیستم حزب کمونیست شوروی از جنایات استالین پرده برداشت.

« ۱۸ آوریل ــ خروشچف و بولگانین از انگلستان بازدید کردند.

« ۲۶ ژوئیه ــ ناصر کانال سوئز را ملی اعلام کرد و تأسیسات کانال به تصرف نیروهای مصری درآمد.

« ۳۱ اکتبر ــ نیروهای انگلیس و فرانسه برای بدست گرفتن کنترل کانال سوئز به مصر حمله کردند.

« ۴ نوامبر ــ نیروهای شوروی بدنبال سرپیچی رهبران مجارستان از فرامین مسکو، به این کشور حمله کردند.

« ۷ نوامبر ــ با مخالفت شدید آمریکا و کشورهای دیگر عضو سازمان ملل متحد، عملیات نظامی فرانسه و انگلیس در مصر متوقف شد.

« ۱۵ نوامبر ــ نیروهای ملل متحد در منطقه کانال سوئز مستقر شدند.

« ۲۲ دسامبر ــ آخرین واحدهای قوای فرانسه و انگلیس خاک مصر را تخلیه کردند.

۱۹۵۷ ۹ ژانویه ــ ایدن از نخست‌وزیری انگلستان استعفا داد. هارولد ماک‌میلان به جانشینی وی برگزیده شد.

« ۲۲ ژانویه ــ نیروهای اسرائیل که در جریان جنگ سوئز تا ساحل شرقی کانال پیش رفته

Scanned by CamScanner

۱۹۵۷ بودند صحرای سینا را تخلیه کردند.

» ۱۵ فوریه ــ گرومیکو به وزارت خارجهٔ شوروی انتخاب شد و بیش از یک ربع قرن در این مقام باقی ماند.

» ۳ ژوئیه ــ مولوتف و مالنکف و کاگانوویچ از رهبری شوروی طرد شدند.

» ۴ اکتبر ــ دانشمندان شوروی اولین قمر مصنوعی را به مدار زمین فرستادند.

۱۹۵۸ اول ژانویه ــ جامعهٔ اقتصادی اروپا (بازار مشترک) پا به عرصهٔ وجود نهاد.

» اول فوریه ــ مصر و سودان جمهوری متحدهٔ عربی را تشکیل دادند.

» ۲۷ مارس ــ بولگانین از نخست‌وزیری شوروی برکنار شد و خروشچف علاوه بر دبیرکلی حزب کمونیست شوروی مقام نخست‌وزیری را نیز بدست گرفت.

» ۱۴ ژوئیه ــ عبدالکریم قاسم در عراق کودتا کرد. اعضای خاندان سلطنتی عراق قتل‌عام شدند.

» ۹ اکتبر ــ پاپ پی دوازدهم درگذشت.

» ۲۸ اکتبر ــ اسقف رونکالی به‌عنوان پاپ «جان بیست و سوم» رهبری کاتولیک های جهان را بدست گرفت.

» ۲۱ دسامبر ــ ژنرال دوگل با اختیارات وسیعی که بموجب قانون اساسی جدید فرانسه به مقام ریاست جمهوری تفویض شده به عنوان نخستین رئیس جمهور «جمهوری پنجم» فرانسه انتخاب گردید.

۱۹۵۹ ۲ ژانویه ــ فیدل کاسترو رهبر شورشیان کوبا قدرت را بدست گرفت.

» ۲۱ فوریه ــ ماک میلان نخست‌وزیر انگلستان از شوروی دیدن کرد.

» ۱۸ مارس ــ هاوائی پنجاهمین ایالت آمریکا شد.

» ۲۵ سپتامبر ــ خروشچف برای مذاکره با رهبران چین به پکن رفت.

» ۱۴ دسامبر ــ اسقف ماکاریوس، پس از اعلام استقلال قبرس، به‌عنوان نخستین رئیس جمهور این کشور برگزیده شد.

۹ ــ جهان بر لبهٔ پرتگاه جنگ (دههٔ ۱۹۶۰)

۱۹۶۰ اول مارس ــ با سقوط یک هواپیمای جاسوسی آمریکا بر فراز شوروی، روابط آمریکا و شوروی به شدت بحرانی شد.

» ۷ مارس ــ برژنف به ریاست جمهوری شوروی انتخاب شد.

» ۲۷ مه ــ کودتای نظامی در ترکیه ــ جلال بایار رئیس جمهور و عدنان مندرس نخست‌وزیر و کلیه وزیران و نمایندگان پارلمان ترکیه بازداشت شدند.

» ۳۰ ژوئن ــ اعلام استقلال کنگو. پاتریس لومومبا به‌عنوان نخستین رئیس دولت کنگو زمام امور این کشور را بدست گرفت.

Scanned by CamScanner

۱۹۶۰ ۱۱ ژوئیه ــ آغاز شورش های تجزیه‌طلبانه در کنگو. موسی چومبه استقلال ایالت کاتانگا را اعلام می‌کند.

« ۲۲ اوت ــ اولین مسافران فضائی (دو سگ) به سلامت به زمین بازگشتند.

« ۹ نوامبر ــ کندی به ریاست جمهوری آمریکا برگزیده شد.

۱۹۶۱ ۱۷ ژانویه ــ لومومبا رهبر استقلال کنگو و اولین نخست‌وزیر این کشور به قتل رسید.

« ۲۶ فوریه ــ ملک‌حسن دوم به پادشاهی مراکش انتخاب شد.

« ۱۲ آوریل ــ اولین انسان فضانورد، یوری گاگارین، پس از گردش در مدار زمین در خاک شوروی فرود آمد.

« ۱۷ آوریل ــ حمله نیروهای مخالف رژیم کاسترو به کوبا، که به عملیات خلیج خوک‌ها معروف شده است، نافرجام ماند.

« ۱۷ اوت ــ راه‌های ارتباطی برلن شرقی و غربی بسته شد و ساختمان دیوار برلن آغاز گردید.

« ۱۸ سپتامبر ــ هامرشولد دبیرکل سازمان ملل متحد در یک سانحهٔ هوائی در کنگو کشته شد.

« ۲۸ سپتامبر ــ کودتای نظامی در سوریه ــ سوریه از جمهوری متحدهٔ عربی (اتحادیهٔ سه کشور مصر و سوریه و یمن) خارج می‌شود.

« ۳ نوامبر ــ اوتانت به دبیرکلی سازمان ملل متحد انتخاب شد.

۱۹۶۲ ۹ ژانویه ــ شوروی و کوبا قرارداد اتحاد و دوستی امضا کردند.

« ۳ ژوئیه ــ فرانسه استقلال الجزایر را اعلام کرد.

« ۲۲ اوت ــ توطئه سوءقصد به جان دوگل نافرجام ماند.

« ۲۲ اکتبر ــ کندی دربارهٔ استقرار پایگاه‌های موشکی شوروی در کوبا اعلام خطر کرد.

« ۲ نوامبر ــ پس از یک هفتهٔ بحرانی در روابط آمریکا و شوروی و محاصرهٔ دریائی کوبا از طرف آمریکا، کندی موافقت شوروی را با برچیدن پایگاه‌های موشکی آن کشور از کوبا اعلام کرد.

۱۹۶۳ ۱۴ ژانویه ــ فرانسه از ورود انگلستان به بازار مشترک اروپا جلوگیری کرد.

« ۳ ژوئن ــ پاپ جان بیست و سوم رهبر کاتولیک های جهان درگذشت.

« ۲۰ ژوئن ــ رهبران آمریکا و شوروی با احداث «خط قرمز» و ارتباط مستقیم تلفنی با یکدیگر توافق کردند.

« ۲۲ نوامبر ــ کندی رئیس جمهور آمریکا به قتل رسید. لیندون جانسون معاون او به‌عنوان رئیس جمهور جدید آمریکا سوگند یاد کرد.

۱۹۶۴ ۲۷ ژانویه ــ فرانسه چین کمونیست را به رسمیت شناخت.

« ۳ فوریه ــ جنگ تبلیغاتی بین شوروی و چین کمونیست آغاز شد.

« ۱۴ مه ــ خروشچف اولین مرحلهٔ سد آسوان را در مصر گشود.

« ۲۷ مه ــ نهرو نخست‌وزیر هند پس از هجده سال زمامداری درگذشت.

« ۱۵ اکتبر ــ خروشچف از مقام نخست‌وزیری و رهبری حزب کمونیست شوروی برکنار شد.

Scanned by CamScanner

۱۹۶۴ برژنف به مقام دبیرکلی حزب و کاسیگین به نخست‌وزیری شوروی انتخاب شدند.
« ۴ نوامبر ــ جانسون در انتخابات ریاست جمهوری آمریکا به پیروزی رسید.
۱۹۶۵ ۲۴ ژانویه ــ چرچیل نخست‌وزیر معروف زمان جنگ انگلیس درگذشت.
« ۷ فوریه ــ هواپیماهای آمریکا بمباران وسیع ویتنام شمالی را آغاز کردند.
« ۱۸ مارس ــ فضانورد روسی «لئونوف» برای نخستین‌بار در فضا راه‌پیمائی کرد.
« ۱۹ ژوئن ــ سرهنگ بومدین با یک کودتای نظامی در الجزایر به قدرت رسید.
« ۳۰ ژوئن ــ جنگ هند و پاکستان که با تصادمات مرزی در ماه آوریل آغاز شده بود با امضای یک قرارداد آتش‌بس به پایان رسید.
۱۹۶۶ ۱۹ ژانویه ــ بانو ایندیرا گاندی دختر نهرو به نخست‌وزیری هند انتخاب شد.
« ۱۲ مارس ــ کودتای نظامی در اندونزی ــ ژنرال سوهارتو حکومت سوکارنو را سرنگون کرد و قدرت را در دست گرفت.
« ۳۱ مارس ــ حزب کارگر در انتخابات پارلمانی انگلستان به پیروزی رسید. هارولد ویلسون رهبر حزب کارگر به نخست‌وزیری انگلستان انتخاب شد.
« ۴ آوریل ــ یک سفینهٔ روسی برای نخستین‌بار در مدار کرهٔ ماه گردش کرد.
« ۶ ژوئن ــ یک سفینهٔ بدون سرنشین آمریکائی در کرهٔ ماه فرود آمد.
« ۱۳ اوت ــ انقلاب فرهنگی چین آغاز شد.
« ۲۶ اکتبر ــ جانسون رئیس جمهور آمریکا از نیروهای آمریکائی در ویتنام بازدید کرد.
۱۹۶۷ ۲۶ فوریه ــ جنگ ویتنام به نقطهٔ اوج خود رسید و تعداد نیروهای آمریکا در این کشور از مرز پانصد هزار تن گذشت.
« ۵ ژوئن ــ سومین جنگ اعراب و اسرائیل (جنگ شش روزه) با حملهٔ غافلگیرانهٔ اسرائیل به فرودگاه‌ها و مراکز نظامی مصر آغاز شد.
« ۱۰ ژوئن ــ جنگ شش روزه با اشغال صحرای سینا و ساحل غربی رود اردن و شرق بیت‌المقدس و ارتفاعات جولان از طرف اسرائیلی‌ها پایان یافت.
« ۱۷ ژوئن ــ چین اولین بمب ئیدروژنی خود را آزمایش کرد.
« ۲۳ ژوئیه ــ جانسون رئیس جمهور آمریکا و کاسیگین نخست‌وزیر شوروی با هم ملاقات کردند.
« ۹ دسامبر ــ نیکلا چائوشسکو رئیس جمهور رومانی شد.
۱۹۶۸ ۵ ژانویه ــ آلکساندر دوبچک به رهبری حزب کمونیست چک اسلواکی انتخاب شد.
« ۴ آوریل ــ مارتین لوترکینگ رهبر نهضت حقوق مدنی آمریکا به قتل رسید.
« ۱۸ ژوئیه ــ دوبچک اعلام کرد که آزادی‌های اساسی مردم چک اسلواکی را محترم خواهد شمرد و از برنامه‌های اصلاحی خود عدول نخواهد کرد.
« ۲۱ اوت ــ نیروهای پیمان ورشو چک اسلواکی را مورد حمله قرار دادند.
« ۱۳ سپتامبر ــ دولت جدید چک اسلواکی سانسور مطبوعات را مجدداً برقرار کرد.

Scanned by CamScanner

۱۹۶۸ ۵ نوامبر ــ ریچارد نیکسون به ریاست جمهوری آمریکا انتخاب شد.
۱۹۶۹ ۳ فوریه ــ یاسر عرفات به رهبری سازمان آزادی‌بخش فلسطین انتخاب شد.
« ۲۴ فوریه ــ دانشمندان فضائی آمریکا سفینه‌ای بسوی کرهٔ مریخ پرتاب کردند.
« ۱۷ مارس ــ گلدامایر به نخست‌وزیری اسرائیل انتخاب شد.
« ۲۸ آوریل ــ ژنرال دوگل از مقام ریاست جمهوری فرانسه استعفا داد.
« ۸ ژوئن ــ نیکسون برنامهٔ تخلیهٔ تدریجی نیروهای آمریکا را از ویتنام اعلام کرد.
« ۲۰ ژوئن ــ ژرژ پمپیدو به ریاست جمهوری فرانسه انتخاب شد.
« ۲۱ ژوئیه ــ فضانورد آمریکائی «نیل آرمسترانگ» برای نخستین‌بار قدم بر روی کرهٔ ماه گذاشت.
« اول سپتامبر ــ سرهنگ معمر قذافی با یک کودتای نظامی رژیم سلطنتی لیبی را سرنگون ساخت و قدرت را بدست گرفت.
« ۲۱ اکتبر ــ ویلی برانت شهردار سابق برلن غربی به صدراعظمی آلمان غربی انتخاب شد.
« ۱۵ دسامبر ــ دوبچک از رهبری حزب کمونیست چک‌اسلواکی برکنار شد و به سفارت چک‌اسلواکی در ترکیه منصوب گردید.

۱۰ ــ طوفان در خاورمیانه (دههٔ ۱۹۷۰)

۱۹۷۰ ۹ فوریه ــ یاسر عرفات رهبر جبههٔ آزادی‌بخش فلسطین در مسکو با رهبران شوروی ملاقات کرد.
« ۴ سپتامبر ــ سالوادور آلنده رهبر مارکسیست شیلی به ریاست جمهوری این کشور انتخاب شد.
« ۲۸ سپتامبر ــ جمال عبدالناصر رئیس جمهور مصر درگذشت.
« ۵ اکتبر ــ انورسادات به ریاست جمهوری مصر برگزیده شد.
« ۹ نوامبر ــ دوگل دولتمرد معروف فرانسه درگذشت.
« ۱۳ نوامبر ــ حافظ اسد قدرت را در سوریه بدست گرفت.
۱۹۷۱ اول فوریه ــ دومین سفینهٔ فضائی آمریکا (آپولو ۱۴) در کرهٔ ماه فرود آمد.
« ۲۶ مارس ــ شیخ مجیب‌الرحمن رهبر پاکستان شرقی استقلال و جدائی این کشور را اعلام داشت و کشور جدید را «بنگلادش» یا ملت بنگال نام نهاد.
« ۳ دسامبر ــ هند و پاکستان بر سر بنگلادش وارد جنگ شدند.
« ۲۰ دسامبر ــ بدنبال شکست پاکستان در جنگ با هند یحیی‌خان رئیس جمهور پاکستان از کار برکنار شد و ذوالفقار علی بوتو قدرت را بدست گرفت.
« ۲۱ دسامبر ــ کورت والدهایم به دبیرکلی سازمان ملل متحد انتخاب شد.
۱۹۷۲ ۲۲ فوریه ــ نیکسون رئیس جمهور آمریکا برای نخستین‌بار از چین دیدن کرد.
« ۳۰ مارس ــ نیروهای ویتنام شمالی به ویتنام جنوبی حمله‌ور شدند.

Scanned by CamScanner

۱۹۷۲ ۲۲ مه ــ نیکسون بطور رسمی از مسکو بازدید نمود و در راه بازگشت خود از مسکو یک روز در تهران توقف کرد.

« ۵ سپتامبر ــ قهرمانان ورزشی اسرائیل در المپیک مونیخ قتل عام شدند.

« ۸ سپتامبر ــ هواپیماهای اسرائیل به تلافی کشتار مونیخ مواضع فلسطینی ها را در لبنان بشدت بمباران کردند.

« ۱۸ دسامبر ــ هواپیماهای آمریکائی هانوی پایتخت ویتنام شمالی را بشدت بمباران کردند.

۱۹۷۳ اول ژانویه ــ انگلستان و ایرلند و دانمارک به عضویت جامعهٔ اقتصادی اروپا پذیرفته شدند.

« ۱۵ ژانویه ــ نیکسون دستور قطع بمباران ویتنام شمالی را صادر کرد.

« ۲۷ ژانویه ــ قرارداد صلح ویتنام در پاریس به امضا رسید.

« ۲۹ مارس ــ آخرین سربازان آمریکائی ویتنام را ترک کردند.

« ۱۷ مه ــ سنای آمریکا رسیدگی به ماجرای واترگیت را آغاز کرد.

« اول ژوئن ــ یونان یک کشور جمهوری اعلام شد و «پاپا دوپولوس» به‌عنوان نخستین رئیس جمهور یونان انتخاب گردید.

« ۱۶ ژوئن ــ برژنف رهبر شوروی بازدید رسمی از آمریکا را آغاز کرد.

« ۲۱ ژوئیه ــ فرانسه بمب ئیدروژنی خود را در اقیانوس آرام آزمایش کرد.

« ۱۱ سپتامبر ــ در جریان یک قیام نظامی علیه حکومت مارکسیست شیلی، آلنده رئیس جمهور این کشور به قتل رسید.

« ۲۳ سپتامبر ــ پرون مجدداً به ریاست جمهوری آرژانتین انتخاب شد.

« ۶ اکتبر ــ چهارمین جنگ اعراب و اسرائیل با حملهٔ همزمان مصر و سوریه به اسرائیل آغاز شد.

« ۱۰ اکتبر ــ پیشروی نیروهای مصر در صحرای سینا متوقف شد و اسرائیلی ها دست به حملهٔ متقابله زدند.

« ۱۲ اکتبر ــ آگنیو معاون رئیس جمهور آمریکا به علت تخلفات مالیاتی استعفا داد.

« ۱۷ اکتبر ــ سازمان کشورهای صادرکنندهٔ نفت (اوپک) بهای نفت را هفتاد درصد افزایش داد.

« ۲۴ اکتبر ــ در جنگ های اعراب و اسرائیل آتش بس اعلام شد.

« ۶ دسامبر ــ جرالد فورد به معاونت رئیس جمهور آمریکا برگزیده شد.

۱۹۷۴ ۲۲ فوریه ــ پاکستان استقلال بنگلادش را به رسمیت شناخت.

« ۲ آوریل ــ پمپیدو رئیس جمهور فرانسه درگذشت.

« ۱۰ آوریل ــ گلدامایر از نخست وزیری اسرائیل استعفا داد و اسحق رابین به جانشینی وی برگزیده شد.

« ۶ مه ــ ویلی برانت صدراعظم آلمان غربی به علت افشای جاسوسی منشی وی برای روسها استعفا داد. هلموت اشمیت به جانشینی وی برگزیده شد.

Scanned by CamScanner

۱۹۷۴ ۱۸ مه ــ هند نخستین بمب اتمی خود را آزمایش کرد.
« ۱۹ مه ــ ژیسکاردستن به ریاست جمهوری فرانسه انتخاب شد.
« اول ژوئیه ــ پرون رئیس جمهور آرژانتین درگذشت و همسرش ایزابل پرون به جانشینی او برگزیده شد.
« ۱۵ ژوئیه ــ ماکاریوس رئیس جمهور قبرس با یک کودتای نظامی از کار برکنار شد.
« ۲۴ ژوئیه ــ حکومت سرهنگان در یونان پایان یافت. کارامانلیس به نخست‌وزیری یونان برگزیده شد.
« ۸ اوت ــ نیکسون بر اثر رسوائی واترگیت از مقام ریاست جمهوری آمریکا استعفا داد. جرالد فورد به جانشینی وی برگزیده شد.
« ۱۲ سپتامبر ــ هیلاسیلاسی امپراطورحبشه (اتیوپی) بر اثر یک کودتای نظامی از سلطنت خلع شد.
۱۹۷۵ ۱۱ فوریه ــ مارگارت تاچر به رهبری حزب محافظه کار انگلستان انتخاب شد.
« ۲۵ مارس ــ ملک فیصل پادشاه عربستان سعودی بدست یک شاهزاده سعودی به قتل رسید.
« ۱۷ آوریل ــ نیروهای خمر سرخ قدرت را در کامبوج بدست گرفتند.
« ۳۰ آوریل ــ سایگون پایتخت ویتنام جنوبی به تصرف نیروهای ویتنام شمالی درآمد.
« اول سپتامبر ــ مصر و اسرائیل با میانجیگری کیسینجر وزیر خارجه آمریکا نخستین قرارداد صلح خود را امضا کردند.
« ۲۰ نوامبر ــ فرانکو دیکتاتور اسپانیا پس از ۳۷ سال حکومت بر این کشور درگذشت و با مقدماتی که در زمان حیات او فراهم شده بود رژیم سلطنتی مجدداً در اسپانیا برقرار شد. خوان کارلوس به‌عنوان پادشاه جدید اسپانیا سوگند یاد کرد.
۱۹۷۶ ۸ ژانویه ــ چوئن‌لای نخست‌وزیر چین درگذشت.
« ۷ فوریه ــ هوا کوئوفنگ به نخست‌وزیری چین انتخاب شد.
« ۱۶ مارس ــ هارولد ویلسون نخست‌وزیر انگلستان استعفا داد.
« ۲۴ مارس ــ ایزابل پرون رئیس جمهور آرژانتین از کار برکنار شد.
« ۵ آوریل ــ جیمز کالاهان به نخست‌وزیری انگلستان برگزیده شد.
« ۹ سپتامبر ــ مائو تسه‌تونگ رهبر چین درگذشت.
« ۱۱ اکتبر ــ هوا کوئوفنگ به جانشینی مائو انتخاب شد.
« ۲ نوامبر ــ جیمی کارتر در انتخابات ریاست جمهوری آمریکا به پیروزی رسید.
۱۹۷۷ ۷ مارس ــ حزب مردم ذوالفقار علی بوتو در انتخابات پاکستان پیروز شد.
« ۲۰ مارس ــ موراجی دسای حزب کنگرهٔ خانم ایندیرا گاندی را در انتخابات شکست داد.
« ۱۷ مه ــ حزب لیکود در انتخابات اسرائیل پیروز شد و مناخیم بگین رهبر لیکود به نخست‌وزیری اسرائیل رسید.
« ۵ ژوئیه ــ ژنرال ضیاء الحق رئیس ستاد ارتش پاکستان کودتا کرد. بوتو بازداشت شد.

Scanned by CamScanner

۱۹۷۷ ۶ اوت (۱۵ مرداد ۱۳۵۶) ــ هویدا پس از قریب سیزده سال نخست‌وزیری استعفا داد و جمشید آموزگار به مقام نخست‌وزیری منصوب شد.

« ۳ اکتبر ــ ایندیرا گاندی نخست‌وزیر سابق هند بازداشت شد.

« ۲۰ نوامبر ــ انورسادات رئیس جمهور مصر در یک سفر غیرمنتظره به بیت‌المقدس در پارلمان اسرائیل سخنرانی کرد.

« ۲۴ دسامبر ــ بگین نخست‌وزیر اسرائیل برای مذاکره با سادات به مصر رفت.

« ۳۱ دسامبر ــ کارتر رئیس جمهور آمریکا به تهران آمد.

۱۹۷۸ ۹ ژانویه (۱۹ دیماه ۱۳۵۶) ــ در نخستین تظاهرات اعتراض‌آمیز علیه رژیم در قم عده‌ای کشته و زخمی شدند.

« ۱۸ فوریه (۲۹ بهمن ۱۳۵۶) ــ به مناسبت چهلم شهدای قم تظاهرات عظیمی در تبریز بر پا گردید و مرکز حزب رستاخیز و بانکها و سینماها به آتش کشیده شد.

« ۱۸ مارس ــ بوتو نخست‌وزیر سابق پاکستان محکوم به اعدام شد.

« ۶ اوت (۲۰ مرداد ۱۳۵۷) ــ بدنبال تظاهرات وسیع بر ضد رژیم در اصفهان حکومت نظامی اعلام شد.

« ۱۹ اوت (۲۸ مرداد ۱۳۵۷) ــ در آتش‌سوزی سینما رکس آبادان صدها نفر زنده زنده سوختند.

« ۲۷ اوت (۵ شهریور ۱۳۵۷) ــ جمشید آموزگار از مقام نخست‌وزیری استعفا داد. شریف امامی رئیس سنا به جای وی مأمور تشکیل کابینه شد.

« ۴ سپتامبر (۱۳ شهریور ۱۳۵۷) ــ راه‌پیمائی و تظاهرات عظیم به مناسبت عید فطر در تهران.

« ۸ سپتامبر (۱۷ شهریور ۱۳۵۷) ــ اعلام حکومت نظامی در تهران. فاجعهٔ میدان ژاله، که به همین مناسبت میدان شهدا نامیده شد.

« ۱۸ سپتامبر ــ کارتر و سادات و بگین در کنفرانس کمپ‌دیوید به توافق رسیدند و مصر و اسرائیل قرارداد صلح امضا کردند.

« ۵ اکتبر (۱۴ مهر ۱۳۵۷) ــ هجرت امام خمینی از عراق به پاریس.

« ۳۱ اکتبر (نهم آبان ۱۳۵۷) ــ اعتصاب کارگران صنایع نفت ایران.

« ۵ نوامبر (۱۴ آبان ۱۳۵۷) ــ تظاهرات و آتش‌سوزی در تهران. استعفای شریف‌امامی و تشکیل دولت نظامی ازهاری.

۱۹۷۹ ۶ ژانویه (۱۶ دی ۱۳۵۷) ــ سقوط دولت نظامی ازهاری و تشکیل دولت بختیار.

« ۱۶ ژانویه (۲۶ دی ۱۳۵۷) ــ خروج شاه از ایران.

« اول فوریه (۱۲ بهمن ۱۳۵۷) ــ بازگشت امام خمینی به ایران.

« ۱۱ فوریه (۲۲ بهمن ۱۳۵۷) ــ پیروزی انقلاب اسلامی و سقوط رژیم سلطنتی در ایران.

« اول آوریل (۱۲ فروردین ۱۳۵۸) ــ رفراندوم و تشکیل جمهوری اسلامی ایران.

« ۴ آوریل ــ بوتو نخست‌وزیر سابق پاکستان علیرغم اعتراضات بین‌المللی اعدام شد.

Scanned by CamScanner

۱۹۷۹ ۴ مه ــ مارگارت تاچر اولین زن نخست‌وزیر انگلستان شد.
» ۲ ژوئن ــ رهبر جدید کاتولیک‌های جهان پاپ ژان پل دوم از زادگاه خود لهستان دیدن کرد.
» ۴ نوامبر (۱۳ آبان ۱۳۵۷) ــ اشغال سفارت آمریکا از طرف دانشجویان پیرو خط امام و بازداشت کارکنان آن.
» ۶ نوامبر (۱۵ آبان ۱۳۵۷) ــ سقوط دولت موقت بازرگان.
» ۲۷ دسامبر ــ تهاجم نظامی شوروی به افغانستان.

۱۱ ــ دههٔ شگفتی‌ها

۱۹۸۰ ۶ ژانویه ــ حزب کنگرهٔ ایندیرا گاندی در انتخابات هند پیروز شد.
» ۲۵ ژانویه (پنجم بهمن ۱۳۵۸) ــ اولین انتخابات ریاست جمهوری در ایران. انتخاب بنی‌صدر.
» ۹ آوریل (بیستم فروردین ۱۳۵۹) ــ قطع روابط سیاسی ایران و آمریکا.
» ۲۵ آوریل (۵ اردیبهشت ۱۳۵۹) ــ واقعهٔ طبس (تلاش ناموفق آمریکا برای نجات گروگانها).
» ۴ مه ــ مارشال تیتو رئیس جمهور یوگسلاوی درگذشت.
» ۲۷ اوت (پنجم مرداد ۱۳۵۹) ــ مرگ شاه در قاهره.
» ۱۲ سپتامبر ــ کودتای نظامی در ترکیه. ژنرال کنعان اروین قدرت را بدست می‌گیرد.
» ۱۷ سپتامبر ــ سازمان مستقل کارگری «همبستگی» در لهستان پا به عرصهٔ وجود نهاد.
» ۲۲ سپتامبر (۳۱ شهریور ۱۳۵۹) ــ آغاز تجاوز نظامی عراق به ایران.
» ۲۳ اکتبر ــ کاسیگین نخست‌وزیر شوروی استعفا داد.
» ۴ نوامبر ــ رونالد ریگان در انتخابات ریاست جمهوری آمریکا با اکثریت عظیمی بر کارتر پیروز شد.
۱۹۸۱ ۲۰ ژانویه (۳۰ دی ۱۳۵۹) ــ گروگان‌های آمریکائی در ایران همزمان با آغاز دورهٔ ریاست جمهوری ریگان آزاد شدند.
» ۲۵ ژانویه ــ بیوهٔ مائو رهبر فقید چین و سه تن همکاران او به اتهام توطئه بر ضد حکومت چین محکوم به اعدام شدند. بیوهٔ مائو با یک درجه تخفیف از مرگ نجات یافت.
» ۹ فوریه ــ ژنرال یاروزلسکی به نخست‌وزیری لهستان انتخاب شد و یک حکومت نظامی تشکیل داد.
» ۳۰ مارس ــ ریگان رئیس جمهور آمریکا در یک حادثهٔ سوءقصد زخمی شد.
» ۵ مه ــ فرانسوا میتران رهبر حزب سوسیالیست فرانسه در انتخابات ریاست جمهوری آن کشور پیروز شد.

Scanned by CamScanner

۱۹۸۱ ۱۳ مه ــ پاپ ژان پل دوم در یک حادثهٔ سوءقصد زخمی شد.
« ۲۲ ژوئن (اول تیر ۱۳۶۰) ــ بنی صدر از ریاست جمهوری ایران معزول شد.
« ۲۸ ژوئن (۷ تیر ۱۳۶۰) ــ عده‌ای از مقامات برجستهٔ جمهوری اسلامی ایران، ازجمله آیت‌الله دکتر بهشتی در حادثهٔ انفجار مرکز حزب جمهوری اسلامی به شهادت رسیدند.
« ۳۰ اوت (۸ شهریور ۱۳۶۰) ــ محمدعلی رجائی رئیس جمهور و دکتر باهنر نخست‌وزیر ایران در حادثهٔ انفجار دفتر نخست‌وزیری به شهادت رسیدند.
« ۱۵ سپتامبر ــ سادات رئیس جمهور مصر کارشناسان روسی را از آن کشور اخراج کرد.
« ۲ اکتبر (دهم مهر ۱۳۶۰) ــ در سومین انتخابات ریاست جمهوری ایران حجت‌الاسلام خامنه‌ای به ریاست جمهوری برگزیده شد.
« ۶ اکتبر ــ انورسادات بدست یک افسر مصری به قتل رسید.
« ۱۳ اکتبر ــ حسنی مبارک به ریاست جمهوری مصر برگزیده شد.
۱۹۸۲ ۲ آوریل ــ نیروهای آرژانتینی جزایر فالک‌لند را به تصرف خود درآوردند.
« ۲۵ آوریل ــ اسرائیلی ها صحرای سینا را تخلیه کردند.
« اول مه ــ انگلیسیها برای پس گرفتن جزایر فالک‌لند دست به حملهٔ متقابله زدند.
« ۲۴ مه (سوم اردیبهشت ۱۳۶۱) ــ خرمشهر آزاد شد و قریب بیست هزار سرباز عراقی به اسارت درآمدند.
« ۶ ژوئن ــ نیروهای اسرائیل لبنان را مورد تجاوز قرار دادند.
« ۱۳ ژوئن ــ ملک خالد پادشاه عربستان سعودی درگذشت و ملک فهد جانشین او شد.
« ۱۴ ژوئن ــ جزایر فالک‌لند مجدداً به تصرف انگلیسیها درآمد.
« اول اکتبر ــ هلموت کوهل رهبر حزب دمکرات مسیحی صدراعظم آلمان شد.
« ۱۰ نوامبر ــ برژنف رهبر شوروی درگذشت و یوری آندروپف به جانشینی وی برگزیده شد.
۱۹۸۳ ۲ فوریه ــ آمریکا و شوروی دور جدید مذاکرات کاهش تسلیحات استراتژیک را آغاز کردند.
« ۲۴ آوریل ــ دولت نظامی ترکیه آزادی فعالیت احزاب سیاسی را در آن کشور اعلام داشت.
« ۹ ژوئن ــ حزب محافظه‌کار انگلیس به رهبری خانم تاچر مجدداً در انتخابات پارلمانی آن کشور پیروز شد.
« ۲۱ ژوئیه ــ دولت لهستان مقررات حکومت نظامی را در آن کشور لغو کرد.
« ۲۱ اوت ــ «آکینو» رهبر مخالفان مارکوس رئیس جمهور فیلیپین در مراجعت به کشور خود به قتل رسید.
« اول سپتامبر ــ جنگنده‌های روسی یک هواپیمای مسافری کره جنوبی را سرنگون کردند.
« ۲ سپتامبر ــ بگین نخست‌وزیر اسرائیل استعفا داد و اسحق شامیر به جانشینی وی انتخاب شد.

Scanned by CamScanner

۱۹۸۳ ۱۳ دسامبر ــ در ترکیه یک دولت غیرنظامی به ریاست تورگوت اوزال بر سر کار آمد.

۱۹۸۴ ۹ فوریه ــ آندروپف رهبر شوروی درگذشت. چرننکو به جانشینی وی برگزیده شد.

« اول مه ــ ریگان رئیس جمهور آمریکا بطور رسمی از چین بازدید کرد.

« ۳۱ اکتبر ــ ایندیرا گاندی نخست‌وزیر هند بدست محافظان سیک خود به قتل رسید. پسرش راجیو گاندی به جانشینی وی انتخاب گردید.

« ۶ نوامبر ــ ریگان برای دومین‌بار به ریاست جمهوری آمریکا انتخاب شد.

« ۲۲ دسامبر ــ سازمان ملل متحد اعلام کرد که در سال ۱۹۸۴ بین ششصد هزار نفر تا یک میلیون نفر بر اثر قحطی و گرسنگی در اتیوپی تلف شده‌اند.

۱۹۸۵ ۱۰ مارس ــ چرننکو رهبر شوروی درگذشت. میخائیل گورباچف به جانشینی وی انتخاب شد.

« ۶ آوریل ــ کودتای نظامی در سودان. نمیری از کار برکنار شد.

« ۱۱ آوریل ــ انور خوجه دیکتاتور آلبانی پس از قریب چهل سال حکومت بر این کشور درگذشت.

« ۲۵ مه ــ صدها نفر در اردوگاه‌های فلسطینی ها در بیروت قتل‌عام شدند.

« ۱۹ نوامبر ــ گورباچف رهبر جدید شوروی و ریگان رئیس جمهور آمریکا برای نخستین‌بار با هم ملاقات کردند.

۱۹۸۶ ۲۵ فوریه ــ خانم آکینو بیوهٔ رهبر سیاسی مقتول فیلیپین در انتخابات ریاست جمهوری این کشور پیروز شد.

« ۱۵ آوریل ــ هواپیماهای آمریکائی لیبی را بمباران کردند.

« ۱۴ مه ــ گورباچف از فاجعهٔ حریق در نیروگاه اتمی «چرنوبیل» پرده برداشت.

« ۱۳ نوامبر ــ معاملهٔ پنهانی اسلحه بین ایران و آمریکا فاش شد.

« ۱۹ دسامبر ــ ساخاروف دانشمند معروف ناراضی شوروی از تبعید به مسکو بازگشت.

۱۹۸۷ ۲۰ آوریل ــ جنگ نفتکش‌ها در خلیج فارس شدت یافت. کویت از آمریکا خواست نفتکش‌های این کشور را تحت حمایت خود بگیرد.

« ۱۷ مه ــ رزمناو آمریکائی «استارک» درحال گشت در خلیج فارس مورد حملهٔ جنگنده‌های عراقی قرار گرفت و ۳۷ نفر از ناویان آن به هلاکت رسیدند.

« ۱۹ مه ــ ریگان فرمانده آماده‌باش به ناوگان آمریکا در خلیج فارس صادر کرد. صدام حسین گفت که رزمناو آمریکائی اشتباهاً مورد حمله قرار گرفته و عراق حاضر به مذاکره برای جبران خسارت است.

« ۲۱ مه ــ آمریکا تصمیم خود را مبنی بر حمایت از نفتکش‌های کویتی و برافراشتن پرچم آمریکا بر روی کشتی های نفتکش کویتی اعلام داشت.

« ۱۱ ژوئن ــ حزب محافظه کار انگلیس به رهبری خانم تاچر برای سومین‌بار در انتخابات پارلمانی انگلستان پیروز شد.

Scanned by CamScanner

۱۹۸۷ ۲۰ ژوئیه ــ شورای امنیت سازمان ملل متحد به اتفاق آراء قطعنامه‌ای را برای اعلام آتش‌بس فوری در جنگ ایران و عراق تصویب کرد. عراق قطعنامهٔ ۵۹۸ را پذیرفت ولی ایران آنرا غیرعادلانه و غیرقابل قبول خواند و خواهان محکومیت تجاوز عراق و تضمین جبران خسارت وارده بر ایران شد.

« ۲۱ اوت ــ آمریکا تصمیم گرفت یک فرماندهی نظامی جدید در خلیج فارس ایجاد کند.

« ۲۹ اوت ــ عراق پس از یک ماه وقفه در حمله به نفتکش‌ها، جنگ نفتکش‌ها را از سر گرفت و به جزایر خارک و سیری هم حمله برد.

« ۱۱ سپتامبر ــ دبیرکل سازمان ملل برای مذاکره دربارهٔ اجرای قطعنامهٔ ۵۹۸ وارد تهران شد.

« ۲۱ سپتامبر ــ هلی‌کوپترهای آمریکائی به یک کشتی غیرنظامی ایران در خلیج فارس حمله کردند و پنج نفر از خدمهٔ آن را به شهادت رساندند. آمریکائی‌ها ادعا کردند که این کشتی مشغول مین‌گذاری بوده است.

« ۱۵ و ۱۶ اکتبر ــ یک نفتکش آمریکائی و یک نفتکش کویتی در ترمینال نفتی کویت مورد اصابت موشک قرار گرفتند و بشدت آسیب دیدند. آمریکائیها اعلام کردند که موشک‌ها از نوع کرم ابریشم بوده و از طرف نیروهای ایران پرتاب شده است.

« ۱۹ اکتبر ــ آمریکا به تلافی حملهٔ موشکی به دو نفتکش در ترمینال نفتی کویت سکوی نفتی رشادت (رستم) را به وسیلهٔ چهار ناو جنگی به توپ بست. خسارت وارده بر سکوی نفتی ایران پانصد میلیون دلار برآورد شد.

« ۱۱ نوامبر ــ کنفرانس سران عرب در امان با صدور قطعنامه‌ای علیه ایران به کار خود خاتمه داد.

« ۱۰ دسامبر ــ مسافرت رسمی گورباچف رهبر شوروی به آمریکا با امضای قرارداد مهم انهدام موشک‌های میان‌برد دو کشور و کلاهک‌های اتمی آنها به پایان رسید.

« ۱۱ دسامبر ــ شرکت بیمهٔ لویدز اعلام داشت که حضور نظامی آمریکا در خلیج فارس به تأمین امنیت کشتیرانی در خلیج کمک نکرده و از آغاز سال ۱۹۸۷ به این طرف ۱۵۱ کشتی در خلیج فارس مورد حمله قرار گرفته‌اند.

۱۹۸۸ ۱۵ ژانویه ــ آغاز قیام فلسطینی‌ها در سرزمین‌های اشغالی اسرائیل.

« ۳ مارس ــ حملات موشکی عراق به تهران و شهرهای بزرگ دیگر ایران آغاز شد.

« ۷ آوریل ــ گورباچف آغاز تخلیهٔ نیروهای شوروی را از افغانستان اعلام داشت.

« ۱۰ مه ــ فرانسوا میتران برای دومین‌بار به ریاست جمهوری فرانسه انتخاب شد.

« ۳۱ مه ــ ریگان رئیس جمهور آمریکا در آغاز سفر رسمی خود به شوروی وارد مسکو شد.

« اول ژوئیه ــ درگیری ناوهای جنگی ایران و آمریکا در خلیج فارس.

« سوم ژوئیه (۱۲ تیر ۱۳۶۷) ــ سقوط هواپیمای ایرباس ایران در خلیج فارس توسط آمریکا.

« ۱۸ ژوئیه (۲۷ تیر ۱۳۶۷) ــ ایران قطعنامهٔ ۵۹۸ شورای امنیت سازمان ملل متحد را دربارهٔ اعلام آتش‌بس بین ایران و عراق پذیرفت.

Scanned by CamScanner

۱۹۸۸ ۱۷ اوت ــ ضیاء الحق رئیس جمهور پاکستان در یک سانحهٔ هوائی به قتل رسید.

« ۱۱ نوامبر ــ جرج بوش در انتخابات ریاست جمهوری آمریکا پیروز شد.

« ۱۷ نوامبر ــ حزب مردم بی نظیر بوتو در انتخابات پارلمانی پاکستان به پیروزی دست یافت.

« ۲ دسامبر ــ بانو بی نظیر بوتو مأمور تشکیل کابینهٔ پاکستان شد.

۱۹۸۹ ۱۵ فوریه ــ آخرین واحدهای سربازان شوروی افغانستان را تخلیه کردند.

« ٤ ژوئن (١٤ خرداد ١٣٦٨) ــ ارتحال امام خمینی رهبر انقلاب اسلامی ایران. مجلس خبرگان آیت الله خامنه ای را به رهبری جمهوری اسلامی ایران برگزید.

« ۱۹ اوت ــ بدنبال پیروزی سازمان همبستگی در انتخابات لهستان، اولین دولت غیر کمونیست پس از ٤٥ سال در این کشور بر سر کار آمد.

« ۱۸ اکتبر ــ هونکر رهبر کمونیست آلمان شرقی پس از ۱۷ سال حکومت از کار برکنار شد.

« ۲۵ اکتبر ــ گورباچف رهبر شوروی در کنفرانس امنیت و همکاری اروپا در هلسینکی اعلام داشت که «دکترین برژنف» به خاک سپرده شده و کشورهای سوسیالیست می‌توانند آزادانه راه خود را انتخاب کنند.

« ۹ نوامبر ــ دیوار برلن فرو ریخت و رفت و آمد بین شرق و غرب برلن آزاد شد.

« ۱۷ دسامبر ــ گوستاو هوزاک رئیس جمهور کمونیست چک اسلواکی استعفا داد. واسلاو هاول نمایشنامه نویس و مبارز معروف ضد کمونیست به جانشینی وی برگزیده شد.

« ۲۵ دسامبر ــ نیکلای چائوشسکو دیکتاتور رومانی بدنبال یک قیام عمومی در آن کشور دستگیر و تیرباران شد.

۱۹۹۰ ۲۳ ژانویه ــ شوروی و مجارستان دربارهٔ تخلیهٔ کامل نیروهای شوروی از مجارستان به توافق رسیدند.

« ۱۱ مارس ــ ژنرال پینوشه دیکتاتور نظامی شیلی زمام امور آن کشور را به «آلوین» رئیس جمهور منتخب شیلی سپرد.

« ۱۱ مارس ــ لیتوانی اعلام استقلال کرد.

« ۱۵ مارس ــ کنگرهٔ نمایندگان خلق (پارلمان شوروی) اختیارات مقام ریاست جمهوری را افزایش داد. گورباچف به مدت پنج سال به ریاست جمهوری شوروی انتخاب شد.

« ۱۵ آوریل ــ دولت شوروی با برقراری محدودیت‌های اقتصادی در مورد لیتوانی با تلاش رهبران این جمهوری برای جدائی از شوروی به مقابله برخاست.

« ۲۰ مه ــ در نخستین انتخابات آزاد رومانی «یون- ایلسکو» رهبر جبههٔ نجات ملی به ریاست جمهوری این کشور برگزیده شد.

« ۲۹ مه ــ بوریس یلتسین رهبر اصلاح‌طلبان شوروی به ریاست جمهوری فدراسیون روسیه بزرگترین جمهوری شوروی انتخاب شد.

« ۲۱ ژوئن (۳۱ خرداد ۱۳۶۹) ــ در بزرگ‌ترین زمین‌لرزه در ایران بیش از سی هزار نفر در نواحی گیلان و زنجان به هلاکت رسیدند.

Scanned by CamScanner

۱۹۹۰ اول ژوئیه ــ نخستین مرحله وحدت آلمان با وحدت پولی و اقتصادی آلمان شرقی و غربی به مرحلهٔ اجرا درآمد.

« ۱۳ ژوئیه ــ در پایان بیست و هشتمین کنگرهٔ حزب کمونیست شوروی تغییرات مهمی در سازمان حزب داده شد. بوریس یلتسین رئیس جمهور روسیه و عده‌ای از مقامات سابق حزب کمونیست از عضویت حزب استعفا دادند.

« ۲ اوت ــ نیروهای عراق با یک حمله ناگهانی کویت را اشغال کردند.

« ۴ اوت ــ شورای امنیت سازمان ملل متحد خواهان خروج بدون قید و شرط نیروهای عراق از کویت شد.

« ۶ اوت ــ آمریکا اعلام کرد که به تقاضای عربستان سعودی نیروهای خود را در این کشور مستقر خواهد کرد.

« ۶ اوت ــ غلام اسحق‌خان رئیس جمهور پاکستان خانم بی‌نظیر بوتو را از مقام نخست‌وزیری آن کشور برکنار کرد.

« ۹ اوت ــ فرانسه و انگلستان تصمیم به مشارکت در نیروهای چندملیتی در خلیج فارس گرفتند.

« ۹ سپتامبر ــ گورباچف و بوش بر وحدت نظر خود دربارهٔ بحران خلیج فارس تأکید کردند.

« ۲ اکتبر ــ آلمان شرقی و غربی رسماً به هم پیوستند و دولت واحد آلمان با قریب هشتاد میلیون نفر جمعیت پا به عرصهٔ وجود نهاد.

« ۲۴ اکتبر ــ اتحادیهٔ دمکراتیک اسلامی به رهبری «نوازشریف» در انتخابات پارلمانی پاکستان بر حزب مردم بی نظیر بوتو پیروز شد.

« ۲۸ نوامبر ــ بدنبال استعفای خانم تاچر از نخست‌وزیری انگلستان «جان میجر» وزیر دارائی کابینهٔ تاچر به رهبری حزب محافظه کار و نخست‌وزیری انگلستان برگزیده شد.

« ۲۹ نوامبر ــ شورای امنیت سازمان ملل متحد با صدور قطعنامه‌ای توسل به زور علیه عراق را در صورت خودداری این کشور از تخلیهٔ کویت تجویز نمود. به موجب این قطعنامه روز پانزدهم ژانویه سال ۱۹۹۱ به‌عنوان آخرین مهلت عراق برای خروج از کویت تعیین گردید.

« ۹ دسامبر ــ لخ والنسا رهبر نهضت همبستگی لهستان به ریاست جمهوری لهستان انتخاب شد.

Scanned by CamScanner

فهرست منابع

Aragon, Louis, *Histoire De L' U.R.S.S.* Presses De La Cité, 1962.
Aron, Raymond, *Republique Imperial,* Calmann-Lévy, 1973.
Bouillon, j.., *Histoire (1848-1914),* Bordas, 1979.
Brzezinski, Zbigniew, *The Permanent Purge,* Pocket Books Inc. 1959.
Collins, Larry..., *O' Jerusalem!,* Pocket Books Inc. 1973.
Conte, Arthur, *Yalta Ou Le Partage Du Monde*
Elliot, John, *Fall of Eagles,* British Broadcasting Corporation, 1974.
Encyclopedia Americana, 1981.
Encyclopedia Britannica, 1976.
Histoire Universelle Larousse, 1975.
Ivanov, Youri, *Attention: Sionisme,* Editions du Progres, 1972.
Lagueur, Walter, *The Struggle For The Middle East,* Penguin Books, 1972.
Liddell Hart, B.H., *History of the Second World War,* Cassell, 1970.
Lloyd George, David, *War Memoirs,* Nicolson, 6 vols, 1933-6; Odhams Press.
Longford, Elizabeth, *Victoria,* Pan Books, 1966.
Paleologue, Maurice, *La Tsarine Mysterieuse,* A. Fayard, 1952.
Shub, David, *Lenin,* Pocket Books Inc. 1961.
Terraine, John, *The Mighty Continent,* BBC And Hutchinson , 1974.
The Editors of Time-Life Books, *This Fabulous Century,* 1969.
The New Caxton Encyclopedia, 1966.
The War in Pictures, 6 Vols, Odhams Press, 1950.
The World Almanac And Book of Facts, 1986.
Toland, John, *Adolf Hitler,* Ballantine Books, 1977.
Vu Par Life, Time-Life Books, 1974.
Wolff, Bertram, *Khrushchev And Stalin's Ghost,* F. Prager 1957.
Wright, Denis, *The Persians Amongst the English,* I.B. Tauris, 1985.

علاوه بر کتب و دائرة‌المعارف های فوق‌الذکر، دوره‌های مجلات و نشریات زیر نیز در تهیهٔ این مجموعه مورد استفاده قرار گرفته است:

Historia – History of the 20th Century – History of the First World War – History of the Second World War – Life – Time

Scanned by CamScanner

با تشکر از آقایان:
حسین بهمنیار
مهدی صادقی پور
باقر عاقلی
و حسام الدین غفاری
که نویسنده را در تکمیل عکس های این مجموعه یاری نموده اند.

Scanned by CamScanner

آثار دیگر نویسندهٔ این کتاب

تألیفات:

۱ ــ چهرهٔ واقعی آمریکا ــ چاپ سال ۱۳٤٤
۲ ــ فرهنگ جدید سیاسی ــ انتشارات هفته
۳ ــ از لنین تا گورباچف ــ انتشارات هفته/ تهران
٤ ــ نبرد قدرت ها در خلیج فارس ــ پیک ترجمه و نشر
۵ ــ آفت جهانی ــ انتشارات هفته
٦ ــ ملتها و دولتها ــ انتشارات پرهام
۷ ــ بازی قدرت ــ انتشارات هفته
۸ ــ آذربایجان و نغمه های تازهٔ استعمارگران ــ انتشارات هفته
۹ ــ جنگ خلیج فارس و آیندهٔ خاورمیانه ــ انتشارات تهران
۱۰ ــ زن بر سریر قدرت ــ انتشارات اسپرک
۱۱ ــ نسیم آزادی ــ پیک ترجمه و نشر
۱۲ ــ ترس از انگلیس ــ انتشارات هفته
۱۳ ــ بهشت خیالی ــ کتاب سرا
۱٤ ــ داستان انقلاب ــ انتشارات علمی

ترجمه ها:

۱ ــ مأموریت در ایران (بقلم ویلیام سولیوان) ــ انتشارات هفته
۲ ــ غرور و سقوط (بقلم آنتونی پارسونز) ــ انتشارات هفته
۳ ــ توطئه در ایران (نویسندگان: برژینسکی ــ سایروس ونس) ــ انتشارات هفته
٤ ــ بحران (بقلم هامیلتون جوردن) ــ انتشارات هفته
۵ ــ جنگ قدرتها در ایران (بقلم باری روبین) ــ انتشارات آشتیانی
٦ ــ لنین بدون نقاب (بقلم دیوید شوب) ــ انتشارات هفته
۷ ــ چهرهٔ واقعی هیتلر (بقلم جان تولند) ــ انتشارات هفته
۸ ــ فرار از ایران (بقلم کن فولت) ــ انتشارات آشتیانی
۹ ــ افسانه و حقیقت دربارهٔ مائو (بقلم گروهی از نویسندگان) ــ انتشارات هفته
۱۰ ــ بت شکسته (بقلم آرتور کوستلر و دیگران) ــ انتشارات هفته
۱۱ ــ ایرانیان درمیان انگلیسیها (بقلم دنیس رایت) ــ انتشارات آشتیانی
۱۲ ــ سقوط ۸٤ (بقلم گروهی از نویسندگان) ــ انتشارات هفته
۱۳ ــ یالتا یا تقسیم جهانی (بقلم آرتور کنت) ــ انتشارات هفته
۱٤ ــ عشق رئیس جمهور (بقلم پاتریک آندرسون) ــ انتشارات هفته
۱۵ ــ قدرت و زندگی (بقلم ژیسکاردستن) ــ پیک ترجمه و نشر

ترجمه و نگارش ــ گردآوری

۱ ــ پیوستن و گسستن ــ انتشارات تهران
۲ ــ غولهای قرن ــ انتشارات علمی
۳ ــ خواندنیهای تاریخی ــ انتشارات هفته
٤ ــ خواندنیهای قرن ــ نشر گفتار

* بعضی از این آثار به اسامی مستعار منتشر شده است.

Scanned by CamScanner

HISTORY IN PICTURES

By: MAHMOUD TOLOUI

نشر علم

Scanned by CamScanner

تاریخ و تصویر

نویسنده
محمود طلوعی



نشر علمی

Scanned by CamScanner